

مفاحرا در مایجان

جلد چهارم

شهادت و نیکوکاران

عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم، ۱۳۲۲ -

مفاخر آذربایجان / عقیقی بخشایشی - تبریز: آذربایجان، ۱۳۷۵ - ۱۳۷۸.

ج. ۴. عکس

ISBN - 964 - 6485 - 28 - 6 (ج. ۴)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).

پشت جلد به انگلیسی. Aghighi - e Bakhshayeshi.

The honours of AZarbayejan.

ناشر جلد چهارم "دفتر نشر نوید اسلام" است.

کتابنامه.

مدرجات: ج ۱. فقیهان و مفسران - ج ۲. فیلسوفان و عارفان - ج ۳. شاعران، نویسندگان و

خوشنویسان - ج ۴. شهدا و نیکوکاران - ج ۵. فرزنانگان و نوآوران.

۱. آذربایجان - سرگذشتنامه، الف. عنوان.

۹۵۵/۳۰۹۲۲

DSR ۲۰۰۱/۵ ۴۲۵

م ۷۵ - ۱۱۸۵۴

کتابخانه ملی ایران



انتشارات نوید اسلام - قم خیابان ارم - پاساژ قدس. تلفن ۷۲۳۳۶۲

نام کتاب: مفاخر آذربایجان جلد ۴ «شهیدان و نیکوکاران»

مؤلف: دکتر عقیقی بخشایشی

ناشر: دفتر نشر نوید اسلام، قم

چاپخانه: چاپ محمد، قم

حروفچینی: نساء، قم

تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

تاریخ نشر: بهار ۱۳۷۸

شابک: ۹۶۴ - ۶۴۸۵ - ۲۸ - ۶ ۹۶۴ - 6485 - 28 - 6

حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب کتاب

پیشگفتار.....	۱۸۱۹
۱- شهیدان راه حق.....	۱۸۴۳
۲- نیکوکاران و اخیار.....	۱۸۴۴
۳- فرزندان یا نوآوران و مبتکران.....	۱۸۴۶
هدایت الهی.....	۱۸۴۷
در حسرت فراق، و اشتیاق دیدار یار.....	۱۸۴۸

● بخش نهم: شهداء

شهید و شهادت.....	۱۸۳۲
در مکتب پر فضیلت اسلام.....	۱۸۳۲
از دیدگاه قرآن و سنت و تاریخ.....	۱۸۳۳
چرا «شهیدان» زنده‌اند؟.....	۱۸۳۹
گفتار استاد شهید مطهری (ره).....	۱۸۴۳
هزّت و احترام شهید، نزد خدا و انبیاء.....	۱۸۴۴
گرامیترین مرگها.....	۱۸۴۸
فضیلت شهداء.....	۱۸۴۹
روح شهادت طلبی در صدر اسلام.....	۱۸۵۰
داستان حنظله.....	۱۸۵۷
داوطلبی سالخوردگان.....	۱۸۵۸
مردی با پاهای لنگ.....	۱۸۵۹
نموداری از پایداری زنان.....	۱۸۶۰

۱۸۶۱	جنگ مؤنه.....
۱۸۶۳	در جنگ حنین.....
۱۸۶۳	دوران اسارت.....
۱۸۶۶	شهادت پیشوایان اسلام (ع).....
۱۸۶۷	نوای شهادت در شعر و ادب فارسی معاصر.....
۱۸۶۸	شهریار ملک سخن.....
۱۸۶۸	پرواز شهیدان (از شهریار).....
۱۸۶۹	شهید زنده (از شهریار).....
۱۸۷۰	صلای شهادت (از شهریار).....
۱۸۹۵	حضور جمعی از یاران و تابعان رسول خدا (ص).....
۱۸۹۵	۱- اسامة بن شریک ثعلبی.....
۱۸۹۶	۲- ابو مضر هجلی (خسروشاه).....
۱۸۹۶	۳- قیس در (سردرود).....
۱۸۹۶	۴- ابودجانه انصاری.....
۱۸۹۶	۵- فرقد بن زید (شادآباد).....
۱۸۹۷	۶- امیه بن عمرو بن امیه ضمری.....
۱۸۹۸	۸- ابومحجن ثقفی (سردرود).....
۱۸۹۹	۹- سهراب (سرخاب).....
۱۸۹۹	۱۰- حکاشه بن محضن.....
۱۸۹۹	۱۱- مسلم بن عوسجه اسدی.....
۱۸۹۹	۱۲- سلار دیلمی (متوفی ۴۶۳ مدنون در خسروشاه).....
۱۹۰۰	نقش روحانیت آذربایجان در پیروزی نهضت‌های اسلامی.....
۱۹۰۲	نقطه آغاز عاشورای حسینی (ع).....
۱۹۰۳	روشهای گوناگون مبارزات انبیاء و اولیاء.....
۱۹۰۵	ائمه شیعه (ع) چه کردند؟.....
۱۹۰۶	تداوم سلسله مبارزات، عالمان دین.....
۱۹۰۸	قهرمانان خیور آذربایجان چه کردند؟.....
۱۹۰۹	نمونه‌ای از تاریخ معاصر.....
۱۹۱۲	حکیم دریادل.....

فهرست مطالب	۱۸۰۵
۱- سید شاه فضل مشهدی	۱۹۱۲
گفتار علامه امینی	۱۹۱۲
فرهنگ معین و «نیمی»	۱۹۱۳
گفتار گردآورنده دیوان نسیمی	۱۹۱۵
سروده همدالدین نسیمی	۱۹۱۶
گفتار صاحب تاریخ ادبیات در ایران	۱۹۱۶
اشعاری از فضل الله نسیمی شیروانی	۱۹۱۷
۲- علامه سید عبدالوهاب حسینی تبریزی	۱۹۱۷
گفتار مرحوم سلطان القراء	۱۹۲۲
۳- خان میرزا صفوی (ش ۹۷۶ هـ ق)	۱۹۲۲
۲- فقیه بزرگ، آیت الله حاج میرزا ابراهیم خویی	۱۹۲۶
نمونه‌ی از انصاف و تقوی:	۱۹۲۸
تحصیلات علامه خویی	۱۹۲۸
تألیفات و آثار قلمی علامه خویی:	۱۹۳۰
۲۰۱۵- واعظ شهیر، شیخ جلیل تبریزی	۱۹۳۱
گفتار علامه امینی:	۱۹۳۳
۲۰۱۶- میرزا محمدحسن مقلس مراغه‌ای	۱۹۳۴
دفاع از مشروطیت، و حیثیت انسانی	۱۹۳۵
قتل فجیع و دلخراش	۱۹۳۷
۲۰۱۷- میرزا عبدالحمین انصاری مراخی شهادت (۱۳۲۶ هـ)	۱۹۴۰
۲۰۱۸- شهید لفطیلت سید حسن شریف‌زاده (شهادت ۱۳۲۶ هـ ق)	۱۹۴۱
۲۰۱۹- میرزا علی آقا ثقة الاسلام تبریزی	۱۹۴۲
زندگی و تحصیلات	۱۹۴۸
نقش او در انقلاب مشروطیت:	۱۹۵۲
دارنده عقل وزیر	۱۹۵۳
سبب و عامل شهادت:	۱۹۵۵
دستگیری آقا	۱۹۵۸

- ۱۹۶۱ احترام و هذرخواهی دشمن
- ۱۹۶۲ آثار و تألیفات آن شهید
- ۱۹۶۳ حکومت ولایت فقیه:
- ۱۹۶۴ سخنی از آن شهید والامقام:
- ۱۹۶۶ ۲۰۲۰- شیخ سلیم هریسی هم‌زم شهید لقا‌الاسلام ۱۳۳۰
- ۱۹۶۷ ۲۰۲۱- شهید ضیاء‌العلماء
- ۱۹۶۹ گفتار مرحوم مجتهدی
- ۱۹۷۰ گفتار صدر هاشمی مؤلف مطبوعات و جرائد
- ۱۹۷۱ ۲۰۲۲- حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه تبریزی
- ۱۹۷۲ خاندان بزرگ
- ۱۹۷۳ نگاهی به احق‌اب علامه میرزا باقر مجتهد:
- ۱۹۷۶ مرجعیت حاج میرزا عبدالکریم
- ۱۹۷۷ ۲۰۲۳- شیخ محمد خامنه‌ای خیابانی
- ۱۹۷۹ ولادت او
- ۱۹۸۰ وکیل جوان در تهران
- ۱۹۸۱ از کودکی تا جوانی
- ۱۹۸۵ در ماجرای مشروطیت
- ۱۹۸۷ از مشهد تا روسیه و تبریز
- ۱۹۸۹ رزمنده‌ای پرخاشگر
- ۱۹۹۳ گفتارها و رهنمودها
- ۱۹۹۴ ۲۰۲۴- شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای
- ۱۹۹۵ بازگشت به زادگاه
- ۱۹۹۶ رنج تمام‌شدنی مسلمانان ...
- ۱۹۹۸ گفتار علامه امینی (ره)
- ۱۹۹۸ ۲۰۲۵- ۲۰۲۶- شیخ حنیفه و سید محمد باکوئی
- ۱۹۹۹ ۲۰۲۷- شیخ عبدالغفار اوردبادی
- ۱۹۹۹ ۲۰۲۸- شهید آیه‌الله شیخ حسین غفاری شهادت (۱۳۹۴ هـ ق)

فهرست مطالب	۱۸۰۷
شهادت جانسوز	۲۰۰۱
خدمات شایان توجه	۲۰۰۲
شهید خفّاری از دیدگاه دیگران	۲۰۰۲
مبارزات آیة الله خفّاری	۲۰۰۶
اردبیل و نقش شهیدان آن	۲۰۱۰
دژی محکم، سنگری ناگشودنی	۲۰۱۲
۱ - پیروی از روحانیت مبارز	۲۰۱۳
متن تلگرام جمعی از روحانیان اردبیل به آیت الله العظمی گلپایگانی	۲۰۱۸
تلگرام جامعه روحانیت مبارز آذربایجان به مراجع قم	۲۰۱۹
۲ - کانون تمیضات و فرقه بازها	۲۰۲۰
۳ - مجاورت با کانون فساد	۲۰۲۱
۴ - محافل عزاداری ابابندالله الحسین (ع)	۲۰۲۳
۲۰۲۹ - شهید هاشم بدیری (روستای صلوات از توابع مشکین شهر)	۲۰۲۶
در پایگاه مقاومت	۲۰۲۸
وصال یار	۲۰۲۹
۲۰۳۰ - سید سجاد حسینی پیدا شود	۲۰۳۰
به سوی جبهه و شهادت	۲۰۳۲
۲۰۳۱ - شهید جعفر جهازی (اردبیل)	۲۰۳۳
فعالیت های اجتماعی و سیاسی	۲۰۳۴
شهادت در جبهه	۲۰۳۵
شهادت و وصیت	۲۰۳۶
۲۰۳۲ - شهید شفیع حلیمی اصل (اردبیل)	۲۰۳۷
فعالیت های فرهنگی و اجتماعی	۲۰۳۹
وصیت نامه یا مناجات نامه	۲۰۳۹
۲۰۳۳ - شهید محمد باقر خلفی زاده (از نپیگیر مغان)	۲۰۴۰
۲۰۳۴ - شهید یوسف علی فخری (ایران آباد مغان)	۲۰۴۲
۲۰۳۵ - شهید مهدی مرادی (مشکین شهر)	۲۰۴۴
شرحی به قلم شهید	۲۰۴۵

- شهادت و وصیت..... ۲۰۴۵
- ۲۰۴۶- شهید علی صفا موسوی زاده (سرعین اردبیل).....
- ویژگیهای اخلاقی اش:..... ۲۰۴۷
- در جبهه چه گذشت؟..... ۲۰۴۸
- ۲۰۴۷- شهید سید عزیز هاشمی (جنگان از توابع گرمی).....
- دوران دشوار تحصیلات..... ۲۰۵۰
- ورود به حوزه علمیه:..... ۲۰۵۱
- برگزیدی از وصیت نامه..... ۲۰۵۲
- ۲۰۳۸- شهید تهمین اسدی (قنبرلو از توابع گرمی)..... ۲۰۵۳
- شوق شهادت:..... ۲۰۵۴
- چگونگی شهادت..... ۲۰۵۵
- گزیده‌ی از وصیت‌نامه شهید..... ۲۰۵۶
- ۲۰۳۹- شهید سید محمد اکبری (خلخال)..... ۲۰۵۷
- خصوصیات اخلاقی..... ۲۰۵۹
- مسئولیت روحانی بودن: دعوت به جبهه..... ۲۰۶۰
- ۲۰۴۰- شهید محمد رحیم فتحی (ساقصلو از توابع اردبیل)..... ۲۰۶۲
- تولد در رنج و محرومیت..... ۲۰۶۳
- سودایی دیگر، در دل..... ۲۰۶۴
- عملیات کربلای ۵، و عشق در اوج..... ۲۰۶۵
- نکاتی از وصیت‌نامه..... ۲۰۶۶
- ۲۰۴۱- شهید عادل دهقانی (روستایی از توابع گرمی)..... ۲۰۶۷
- یک خاطره زیبا..... ۲۰۶۸
- و از وصیت‌نامه اش..... ۲۰۶۹
- ۲۰۴۲- شهید نادر دیرین (اردبیل) کودکی از تبار هایلیان..... ۲۰۷۰
- خاطره‌ی از زبان همسنگر..... ۲۰۷۱
- هجرت به مشهد و تعلیم همسر..... ۲۰۷۱
- خاطرات پرشور یک دوست..... ۲۰۷۲
- و گزیده‌ی از وصیت‌نامه اش:..... ۲۰۷۳
- ۲۰۴۳- شهید ابوالفضل پیرزاده (اردبیل)..... ۲۰۷۴

۱۸۰۹	فهرست مطالب
۲۰۷۵	ویژگیهای اخلاقی‌اش
۲۰۷۶	نقش تعیین‌کننده
۲۰۷۷	برخوردهای هدایتی و ارشادی
۲۰۷۸	آخرین روز درس
۲۰۸۰	۲۰۲۲- شهید علی محبی (کوچ از توابع مشکین شهر)
۲۰۸۱	در راه اجرای عدالت
۲۰۸۲	در راه تبلیغ
۲۰۸۳	عشق به شهادت
۲۰۸۴	گزیده‌یی از وصیت‌نامه‌اش
۲۰۸۴	۲۰۴۵- شهید محمد علی قلیزاده (پته از توابع شهرستان گرمی)
۲۰۸۶	طلبه‌یی فاضل و عالمی‌عامل
۲۰۸۷	کلمه‌یی چند از وصیت‌نامه‌اش
۲۰۸۸	۲۰۲۶- شهید سید شریف قاسمی (زاویه سادات از توابع خلخال)
۲۰۸۹	تحصیل علم در محضر پدر
۲۰۹۰	ادامه حرکت
۲۰۹۲	بیوگرافی اجمالی و تلگرافی تعدادی از سرداران شهید
۲۰۹۲	۲۰۲۷- شهید ارادتی (صمد)
۲۰۹۳	۲۰۴۸- شهید پُستی (عمران)
۲۰۹۳	۲۰۴۹- شهید حاتمی (فریدون)
۲۰۹۴	۲۰۵۰- شهید حامدی (فیض‌الله)
۲۰۹۴	۲۰۵۱- شهید خراسانی (سید جعفر)
۲۰۹۵	۲۰۵۲- شهید خوشروزی (سید جعفر)
۲۰۹۵	۲۰۵۳- شهید رجبی (خدمتعلی)
۲۰۹۶	۲۰۵۴- شهید رضوی (سید رضی)
۲۰۹۶	۲۰۵۵- شهید سقایی (برات)
۲۰۹۷	۲۰۵۶- شهید حمزه سلیم‌زاده
۲۰۹۷	۲۰۵۷- شهید صوفی (ناصرعلی)
۲۰۹۸	۲۰۵۸- شهید طهماسبی‌پور (جعفر)

- ۲۰۵۹- شهید عقیل عرش نشین ۲۰۹۸
- ۲۰۶۰- شهید عزیزی (مجتبی) ۲۰۹۹
- ۲۰۶۱- شهید عیسی نژاد (سیاوش) ۲۰۹۹
- ۲۰۶۲- شهید فخرزاده (مرتضی) ۲۰۹۹
- ۲۰۶۳- شهید فلاّح (اسد) ۲۱۰۰
- ۲۰۶۴- شهید قمیصی (فرزاد) ۲۱۰۰
- ۲۰۶۵- شهید قهرمانی (حسینقلی) ۲۱۰۱
- ۲۰۶۶- شهید کریمی (نظر) ۲۱۰۱
- ۲۰۶۷- شهید گنجگاهی (حسین) ۲۱۰۲
- ۲۰۶۸- شهید محسنی (جاوید) ۲۱۰۲
- ۲۰۶۹- شهید محمدزاده (نامعلی) ۲۱۰۳
- ۲۰۷۰- شهید نفیسی (حسین) ۲۱۰۳
- ۲۰۷۱- شهید واحدی (رحیم) ۲۱۰۴
- ۲۰۷۲- شهید مهرنگ (عمران) ۲۱۰۴
- ۲۰۷۳- شهید یوسفی سادات (امیرعلی) ۲۱۰۵
- شهیدای عالیقدر ارومیه و حومه ۲۱۰۶
- در عهد انقلاب اسلامی ۲۱۰۷
- مهدیون سرفراز ۲۱۰۸
- ۲۰۷۴- شهید مهندس مهدی باکری ۲۱۰۹
- ۲۰۷۵- شهید مهدی امینی ۲۱۱۰
- گفتار حاج آقا قریشی ۲۱۱۲
- ۲۰۷۶- شهید حمید باکری قائم مقام لشکر ۳۱ عاشورا ۲۱۱۳
- گفتار سرلشگر رضائی ۲۱۱۳
- ۲۰۷۷- شهید منبر و محراب: محمدحسین فخرناب ۲۱۱۷
- حضور در انقلاب: ۲۱۱۸
- در منصب امامت جمعه ۲۱۱۸
- حمایت از دفاع مقدّس ۲۱۱۸
- شهادت بر بالای منبر ۲۱۱۸
- گزیده‌ای از وصیّت‌نامه شهید ۲۱۱۹

فهرست مطالب	۱۸۱۱
شهیدان عالیقدر تبریز و حومه	۲۱۲۰
۲۰۷۸- شهید قاضی طباطبائی تبریزی (شهادت ۱۳۹۸ ه. ق.)	۲۱۲۰
آثار و تألیفات	۲۱۲۲
پیام حضرت امام (ره)	۲۱۲۲
متن پیام رهبر انقلاب در شهادت آیةالله قاضی طباطبائی	۲۱۲۳
۲۰۷۹- دومین شهید محراب آذربایجان	۲۱۲۴
آیةالله سید اسدالله مدنی (ش ۱۴۰۱ ه. ق.)	۲۱۲۴
در کرسی استادی	۲۱۲۵
دیانت و سیاست	۲۱۲۵
سفر به ایران	۲۱۲۶
سالهای دشوار	۲۱۲۷
تبرّد با فرقه ضالّه بهائیت	۲۱۲۷
دو نمونه از پارسائی	۲۱۲۸
یاز هم سیب زمینی	۲۱۲۸
شهید مدنی و انقلاب اسلامی	۲۱۳۰
عشق به امام (ره)	۲۱۳۰
خصوصیات روحی شهید مدنی	۲۱۳۱
اقامت در همدان	۲۱۳۱
شهادت در محراب	۲۱۳۱
وصیت نامه:	۲۱۳۲
۲۰۸۰- شهید همراه قراملکی	۲۱۳۳
خدمات شهید همراه	۲۱۳۴
۲۰۸۱- شهید محمدتقی قویدل	۲۱۳۶
فعالیتهای سیاسی	۲۱۳۷
بعد از انقلاب	۲۱۳۸
خصوصیات اخلاقی	۲۱۳۸
در مدرسه عشق	۲۱۳۹
برگزیده‌ای از وصیت نامه شهید محمدتقی قویدل	۲۱۳۹
۲۰۸۲- آیت عظمی: حاج میرزا علی غروی تبریزی (۱۴۱۹ ه. ق.)	۲۱۴۰

- ۲۱۴۱ زادگاه و محیط تربیتی او:
 ۲۱۴۲ تلاش در تحصیل:
 ۲۱۴۴ اساتید و مشایخ:
 ۲۱۴۵ و در نجف اشرف:
 ۲۱۴۵ آثار مطبوع:
 ۲۱۴۶ روش زندگی عملی:
 ۲۱۴۷ گفتار بزرگان درباره او:
 ۲۱۴۸ اینک ترجمه و متن اظهارات استادش آیة الله العظمی خوئی:
 ۲۱۵۰ قربانی تصفیه و پاکسازی عقلی:
 ۲۱۵۱ ۲۰۸۳- پاسدار شهید، حسن عباس زاده هریسی
 ۲۱۵۳ یادی از سرداران رشید تبریز
 ۲۱۵۳ ۲۰۸۴- سردار شهید حسن شفیع زاده
 ۲۱۵۶ نمونه ای از سخنان بزرگان و یاران:
 ۲۱۵۸ ۲۰۸۵- شهید علی تجلایی
 ۲۱۶۱ ۲۰۸۶- شهید نوری از آبریز بستان آباد
 ۲۱۶۳ دیگر شهیدان آبریز
 ۲۱۶۴ بخشایش و شهدای عالیقدر آن
 ۲۱۶۸ ۲۰۹۱- شهید میر حبیب یدینار
 ۲۱۷۰ ۲۰۹۲- شهید قدیر زمردی بخشایشی
 ۲۱۷۳ ۲۰۹۳- شهید محمّد مجالی بایرامی
 ۲۱۷۴ ۲۰۹۴- شهید حمید کریمی
 ۲۱۷۵ ۲۰۹۵- پیام شهید ریاضی به زبان شعر
 ۲۱۷۶ شهیدان عالیقدر خوی و سلماس
 ۲۱۷۸ خوی و جنگ تحمیلی:
 ۲۱۷۹ سلماس:
 ۲۱۸۰ میانه شهر مجاهدت و شهادت
 ۲۱۸۰ ۲۱۰۴- حجة الاسلام والمسلمین شهید محبوب شیری
 ۲۱۸۱ ۲۱۰۵- حجة الاسلام والمسلمین شهید جعفر نیری
 ۲۱۸۳ ۲۱۰۶- حجة الاسلام والمسلمین شهید مهدی عاشوری

فهرست مطالب ۱۸۱۳

۲۱۰۷- حجة الاسلام شهید ابراهیم شیري.....	۲۱۸۲
۲۱۰۸- شهید محمد ایمانی.....	۲۱۸۵
۲۱۰۹- شهید محمد تقی واعظی.....	۲۱۸۶
۲۱۱۰- بخشی از وصیت نامه شهید محمود رهروی.....	۲۱۸۸
۲۱۱۱- شهید سید محمد ساقی.....	۲۱۹۱
۲۱۱۲- شهید محمد ستاری.....	۲۱۹۶
شهادت‌ای مرنده.....	۲۱۹۸
۲۱۲۲- شهید ابراهیم.....	۲۱۹۹
۲۱۲۳- شهید علی کاری (ره).....	۲۱۹۹
۲۱۲۴- شهید سیدی.....	۲۲۰۰
۲۱۲۵- شهید موسوی.....	۲۲۰۰
۲۱۲۶- شهید اکبری.....	۲۲۰۱
۲۱۲۷- شهید سیادت.....	۲۲۰۱
۲۱۲۸- شهید حیدر قاسم‌پور.....	۲۲۰۲
۲۱۲۹- شهید علی پیری.....	۲۲۰۳
۲۱۳۰- شهید عباس رنجبری (ره).....	۲۲۰۴
۲۱۳۱- شهید خیراله علی قلیپور.....	۲۲۰۶
وصیت نامه شهید خیرالله قلی‌پور.....	۲۲۰۷

● بخش دهم: نیکوکاران و خیراندیشان

موارد معلود نیکوکاری.....	۲۲۱۳
معجزه‌های اصولی خیر و نیکوکاری.....	۲۲۱۴
نیکوکار مراغه در جوار روضه نبی(ص).....	۲۲۱۵
۱- معابد و مساجد.....	۲۲۱۶
اهمیت و نقش مساجد.....	۲۲۱۸
معرفی برخی از مساجد آذربایجان شرقی.....	۲۲۲۰
ذکر برخی از مساجد آذربایجان غربی.....	۲۲۲۰
مساجد اردبیل.....	۲۲۲۱
۲- آب و بهداشت.....	۲۲۲۲

۱۸۱۴	مفاخر آذربایجان (ج ۴)
۲۲۲۴	دیگر قنوت آذربایجان
۲۲۳۰	۳- فرهنگ عمومی: ایجاد مدارس علمی،
۲۲۳۰	تأسیس کتابخانه‌های عمومی
۲۲۳۲	مدارس علمی حوزوی تبریز
۲۲۳۲	۲۱۳۶- مدرسه طالبیه
۲۲۳۴	۲۱۳۷- مدرسه صادقیه
۲۲۳۵	۲۱۳۸- مدرسه حسن پادشاه
۲۲۳۶	۲۱۳۹- مدرسه خواجه علی اصغر
۲۲۳۷	۲۱۴۰- مدرسه حاج صفر علی
۲۲۳۷	۲۱۴۱- مدرسه ولی عصر (عج)
۲۲۳۸	مدارس ارومیه
۲۲۳۸	۲۱۴۲- مدرسه مسجد جامع
۲۲۳۸	۲۱۴۳- مدرسه حاج اسماعیل بیگ
۲۲۳۸	مدارس خوی
۲۲۳۹	مدارس اردبیل
۲۲۳۹	مدارس مراغه
۲۲۳۹	مدارس بناب
۲۲۳۹	مدرسه علمی اهر
۲۲۴۰	تاریخ تأسیس مدارس آذربایجان
۲۲۴۱	۲۱۶۵- تأسیس دبستان ممتاز
۲۲۴۳	۲۱۷۸- ناصر دفتر روائی بنیانگزار فرهنگ جدید خلخال
۲۲۴۹	۲۱۷۹- بخشایش و تأسیس دبیرستان امام علی (ع)
۲۲۵۲	اخذ جواز دبیرستان
۲۲۵۴	جمعی از فارغ التحصیلان
۲۲۵۵	دو خاطره زیبا از دبیرستان امام
۲۲۵۶	۲۱۸۱- بدهکاری ۱۵۰ هزار تومانی
۲۲۵۸	۲۱۸۲- دبیرستان دخترانه صدیقه طاهره (س)
۲۲۵۹	جشن عاطفه‌ها در آذربایجان
۲۲۶۰	سمبل وحدت و یکرنگی مردم

۱۸۹۵	فهرست مطالب
۲۲۶۱	جشن نیکوکاری در آذربایجان
۲۲۶۳	کتابخانه‌های عمومی و تخصصی استان آذربایجان شرقی
۲۲۶۳	۲۱۸۳- کتابخانه مسجد جامع تبریز
۲۲۶۵	۲۱۸۴- کتابخانه رصدخانه مراغه
۲۲۶۶	۲۱۸۵- کتابخانه ربیع رشیدی
۲۲۶۸	علامه قزوینی
۲۲۶۸	۲۱۸۶- کتابخانه شنب‌غازان
۲۲۶۹	۲۱۸۷- کتابخانه مسجد علیشاه (ارک)
۲۲۷۳	۲۱۸۸- کتابخانه شیخ صفی‌الدین اردبیلی
۲۲۷۴	۲۱۸۹- کتابخانه سلطان احمد جلایری
۲۲۷۴	۲۱۹۰- کتابخانه مدرسه مظفریه
۲۲۷۵	۲۱۹۱- کتابخانه شاه طهماسب اول
۲۲۷۵	۲۱۹۲- کتابخانه مجذوب تبریزی (م ۱۰۹۳ هـ.ق)
۲۲۷۶	۲۱۹۳- کتابخانه مفتون (م ۱۲۳۲ هـ.ق)
۲۲۷۷	۲۱۹۴- کتابخانه و قرائتخانه عمومی خازن لشکر
۲۲۷۸	کتابخانه‌های عمومی
۲۲۷۸	۲۱۹۵- کتابخانه تربیت
۲۲۸۰	۲۱۹۶- کتابخانه هلال احمر
۲۲۸۱	۲۱۹۷- کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی
۲۲۸۲	۲۱۹۸- کتابخانه عمومی آموزش و پرورش
۲۲۸۲	۲۱۹۹- کتابخانه و قرائتخانه عمومی شماره ۳
۲۲۸۲	۲۲۰۰- کتابخانه کاخ جوانان تبریز
۲۲۸۲	۲۲۰۱- کتابخانه کودک
۲۲۸۳	۲۲۰۲- کتابخانه مرکزی اداره آموزش و پرورش آذربایجان شرقی
۲۲۸۳	۲۲۰۳- کتابخانه مرکز طبی دانشگاه تبریز
۲۲۸۴	۲۲۰۴- کتابخانه ملی تبریز
۲۲۸۴	۲۲۰۵- کتابخانه عمومی ولی عصر (عج)
۲۲۸۵	۲۲۰۶- کتابخانه عمومی خوی
۲۲۸۶	کتابخانه‌های آرامنه در آذربایجان

- ۲۲۲۸- کتابخانه اصفهانی زاده ۲۲۹۰
- ۲۲۲۹- کتابخانه امیرخانی ۲۲۹۱
- ۲۲۳۰- کتابخانه تیبانی ۲۲۹۱
- ۲۲۳۱- کتابخانه لقا الاسلام شهید ۲۲۹۱
- ۲۲۳۲- کتابخانه روشن ضمیر ۲۲۹۱
- ۲۲۳۳- کتابخانه سلطان القزائی ۲۲۹۲
- ۲۲۳۴- کتابخانه سید علی ایروانی ۲۲۹۳
- ۲۲۳۵- کتابخانه سید یونسی ۲۲۹۳
- ۲۲۳۶- کتابخانه طباطبائی ۲۲۹۳
- ۲۲۳۷- کتابخانه دولت آبادی ۲۲۹۴
- ۲۲۳۸- کتابخانه طه ۲۲۹۵
- ۲۲۳۹- کتابخانه علاء فتحی ۲۲۹۵
- ۲۲۴۰- کتابخانه آیه الله قاضی طباطبائی ۲۲۹۶
- ۲۲۴۱- کتابخانه استاد قاضی طباطبائی ۲۲۹۶
- ۲۲۴۲- کتابخانه کارنگ ۲۲۹۷
- ۲۲۴۳- کتابخانه آیه الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی ۲۲۹۷
- ۲۲۴۴- کتابخانه مجدالسلطنه ۲۲۹۸
- ۲۲۴۵- کتابخانه حاجی محمد نخجوانی ۲۲۹۸
- ۲۲۴۶- کتابخانه علی اصغر مدرس ۲۲۹۹
- ۲۲۴۷- کتابخانه حاج حسین نخجوانی ۲۲۹۹
- ۲۲۴۸- کتابخانه واعظ چرندابی ۲۲۹۹
- ۲۲۴۹- کتابخانه آیه الله ملکوتی ۲۳۰۱
- ۲۲۵۰- کتابخانه آل هاشم ۲۳۰۱
- ۲۲۵۱- کتابخانه شخصی آل محمد ۲۳۰۱
- ۲۲۵۲- کتابخانه آیه الله قرشی در ارومیه ۲۳۰۲
- ۴- بهداری و بهسازی تن و جان ۲۳۰۳
- ۲۲۵۳- مریضخانه ملّی ۲۳۰۶
- ۲۲۵۴- دارالمعجزه (سرای ناتوانان) و دارالتربیه تبریز ۲۳۰۷
- ۲۲۵۵- امور خیریه ۲۳۱۰

۱۸۱۷	فهرست مطالب
۲۳۱۱	۲۲۵۶- تأسیس شیر و خورشید سرخ تبریز
۲۳۱۵	پوست گوسفندان قربانی
۲۳۱۵	۲۲۵۷- گردشگاه ارک
۲۳۱۶	۲۲۵۸- تئاتر شیر و خورشید
۲۳۱۶	۲۲۵۹- تأسیس مریضخانه یکصد تختخواهی
۲۳۱۸	۲۲۶۰- نقش جمعیت در سیل تبریز
۲۳۲۰	۲۲۶۱- زلزله سلماس در ۱۳۰۹ ش.
۲۳۲۲	تلگراف امام جمعه خوی
۲۳۲۶	ریز احانات پرداختی اشخاص نیکوکار تبریز
۲۳۲۸	۲۳۶۰- تأسیس مریض خانه کودکان
۲۳۲۸	از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵
۲۳۳۱	اشغال بیمارستان
۲۳۳۳	در دوران حزب توده
۲۳۳۲	ختم حکومت متجاسرین
۲۳۳۲	از سال ۱۳۲۱ به بعد
۲۳۳۵	۲۳۶۱- تأسیس سازمان جوانان
۲۳۳۶	۲۳۶۲- تأسیس سرویس زایمان
۲۳۳۶	۲۳۶۳- تأسیس شیر خوارگاه
۲۳۳۸	مقر جمعیت
۲۳۳۹	بودجه جمعیت
۲۳۳۹	تعداد اعضای جمعیت تبریز
۲۳۳۹	تشکیلات جمعیت
۲۳۳۹	اعضای هیأت مرکزی آنروز
۲۳۴۰	اعضای هیأت مدیره
۲۳۴۰	بازرسان
۲۳۴۰	رؤسای بخشها
۲۳۴۰	شاغلین مقام
۲۳۴۳	۲۴۷۹- جمعیت های خیر و نیکوکاری در آذربایجان
۲۳۴۴	۲۴۸۴- جمعیت خیریه نوبر (تأسیس ۱۳۲۶ هـ.ش)

- ۲۲۹۳- ایجاد تسهیلات زناشویی ۲۳۴۹
- ۲۲۹۴- تامین آب و برق ۲۳۵۰
- ۲۴۹۵- خرید خانه ۲۳۵۰
- ۲۴۹۶- اقدامات بعدی و جنبی ۲۳۵۲
- ۲۴۹۷- بیمارستان کلیوی و درمانگاه عمومی حضرت علی (ع) ۲۳۵۲
- ۲۴۹۸- تأسیس بیمارستان سوانح و سوختگی ۲۳۵۲
- ۲۴۹۹- خدمات فرهنگی ۲۳۵۳
- ۲۵۰۷- مجتمع آسایشگاه و تفرجگاه بیماران روانی ۲۳۵۳
- ۵- مطبوعات و انتشارات مفید ۲۳۵۶
- چهره‌های درخشان خیر و نیکوکاری آذربایجان ۲۳۵۷
- ۲۵۰۸- امیر احمدخان خونی (مقتول در ۱۲۰۰ هـ. ق) ۲۳۵۸
- تعمیرات حرم عسکریین (ع) در سامراء ۲۳۵۸
- ۲۵۰۹- حاج حسین ملک‌التجار ۲۳۶۰
- ۲۵۱۰- هیئت مالی مجله درسهائی از مکتب اسلام ۲۳۶۰
- ۲۵۱۶- حاج محمد باقر کلکته‌چی ۲۳۶۲
- ۲۵۱۷- حاج رحیم خونی ۲۳۶۴
- ۲۵۱۸- حاج محمد تقی اتفاق ۲۳۶۵
- ۲۵۱۹- حاج صمد حسن‌زاده ۲۳۶۵
- خاطره‌ی از نیکوکاری و اهداء ماشین ۲۳۶۶
- وعدۀ ملاقات با امام (ره) ۲۳۶۷
- ۲۵۲۰- برادران خونی مؤسسان کارخانه کبریت سازی ممتاز ۲۳۷۰
- ۲۵۲۱- حاج زین العابدین تقی یوف (پدر دلسوز) ۲۳۷۱
- خدمات انسانی او ۲۳۷۳
- ۲۵۲۲- حاج ابراهیم تهرملونی ۲۳۷۶
- ۲۵۲۳- حاج مادر نیکوکار بنا قده‌ای ۲۳۷۸
- فهرست اعلام و اشخاص ۲۳۸۱
- فهرست اماکن و ممالک و بلاد ۲۳۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ رَبِّ الشُّهَدَاءِ وَالصُّدُقِّينَ

پیشگفتار

مجلد حاضر که اکنون پیش روی شماست، و بخش نهم این مجموعه محسوب می‌شود. محصول تداوم تلاشی است که نخستین گامهای آن، از حدود چند سال پیش برداشته شد. گرچه آنچه مبنای این کتاب و مجلدات پیشین آن را تشکیل می‌دهد، به تلمی سالیان عمر، باز می‌گردد و آبشخور آن، زمانی بالغ بر چندین سال تحقیق و تفحص و جست و جوی عطش‌آلود و متواضعانه در گنجینه بی‌پایان کتابها و رسالات و جزوات و نشریات گوناگون و آموختن و آموختن و خواندن و خواندن و یادداشت برداشتن و فیش برداختن و بالاخره سالها، عاشقانه دیدن در مسیر طلب و تمنا بوده است، ولی اصل آنچه به این کتاب و مجلدات پیشین آن - و ان شاء الله مجلد پنجم آن - مربوط می‌شود، از حدود سه سال پیش آغاز شده است. در آن روزها، نویسنده این سطور، با دست خالی، اما با دلی پرامید و جانی عاشق و پرشور، و مهمتر از همه با روح و روانی متکی و متوکل و متوسل به

امدادهای الهی، دست به کار شد، تا دست تنها، یک سلسله مقالات و بررسیهای مدوّن را، پیرامون زندگینامه‌ها و شرح تلاشها، مبارزات و موفقیت‌های بزرگمردان سرزمین علم و عمل و قهرمانی و حماسه، یعنی آذربایجان عزیز، تهیه و تنظیم کند و با نام و عنوان کلی «مفاخر آذربایجان» به دنیای تاریخ و تحقیق و فضل و کمال و ادب و آنچه به تعالی روح انسانی بستگی دارد، تقدیم کند.

چنانکه آشنایان با مجلّدات پیشین این سلسله تحقیقات و بررسی‌ها می‌دانند، در مجلّدات قبلی «مفاخر آذربایجان» طی هشت بخش مستقل، مفسّران و فقیهان عالیقدر، عارفان دل‌داده و پاک‌باخته، فیلسوفان اندیشمند و متفکر، سخنوران شیرین کلام، نویسندگان قدرتمند، خوشنویسان هنرور و بسیاری دیگر از موارث فرهنگی سرزمین آذربایجان سخن به میان آمد و حاصل تحقیقات و تفحصاتی که به قیمت عمری جمع‌آوری شده، و با صرف هزاران ساعت تدوین یافته بود، به محضر اهل علم و اندیشه و پژوهش و بینش عرضه شد، و خداوند متعال را شکر و سپاس که آنچه در آن مجلّدات عرضه گردید، همگی بر مبنای اسناد معتبر و همراه با مدارک و منابع تحقیقی لازم فراهم آمد و در اختیار علاقه‌مندان کارهای پژوهشی و تحقیقاتی مستند و معتبر قرار گرفت.

اما همین جا تذکر نکته‌ای لازم و بایسته است: آنچه در آن مجلّدات عرضه شد، علاوه بر تکیه و اتکال به لطف و فضل بی‌پایان الهی، بر عمری تحصیل و تعلیم و کسب فیض این بنده از محضر بزرگان حوزه‌های علمیه و دانشگاه، و آنگاه تحقیقات دست اوّل کشوری متّکی بود که تمامی این دوره‌ها، با تحقیق و تفحص و تهیه یادداشت‌ها و فیش‌برداری‌ها همراه بوده است.

زمانی که قرار شد نگارنده، مجلّدات «مفاخر آذربایجان» را با موضوعات متعدد، تهیه و تنظیم و به سلک نگارش در آورد، با آنکه همکار و همراه و یابوری نداشت خدایم بود و خود بودم و یادداشت‌های چندین سال کار و تلاشم بود، و کاری که در پیش داشتم کاری بزرگ و گرانسنگ و طاقت‌شکن می‌نمود، ولی باز به امید لطف خدا قدم در راه گذاشتم و قلم بر کاغذ راندم و حاصل کار، همان مجلّدات بود

که دیده‌اید و خوانده‌اید و از رنجی که بر سر نهیۀ آنها رفته است، آگاهی یافته‌اید. نکته مهم و قابل ذکر آنکه: مجلّداتی که به محضر طالبان علم و تاریخ و حقایق و واقعیّات تقدیم می‌شد، چون حاصل کار یک تن تنها بود، به یقین نمی‌توانست از بسیاری عیوب و کمبودها برکنار باشد. ولی خدای را سپاس، که با همه نقایص و نارسایی‌هایی که داشت، باز در حدّ خود کار تازه و بی‌سابقه و مقبولی بود که در ارتباط با آذربایجان، فیلاً به هیچ روی صورت نگرفته بود؛ کاری که از مدتها پیش، جای خالی آن در ردیف کتابهای تحقیقی و منابع و مراجع مورد نیاز محققان و پژوهشگران احساس می‌شد. لذا نهیۀ و عرضه همین سلسله کتابها، پاسخی بود به این خلأ پژوهشی و جرحه‌ای بود در کام تشنگان این وادی.

همین جا باید نکته‌ای را نیز یادآور شوم که برای اهل تحقیق و فرهنگ و بینش و تفکر، می‌تواند بسیار جایز اهمیّت باشد، و چه بسا که مسؤولان و دستگاههای کشور را برانگیزد تا دست از آمنتین همت در آورند و در این مقوله، کاری شایسته انجام دهند و وادی پژوهشهای سترگ را خالی و بی‌پشتوانه نگذارند.

آری، سخن در این است که در نقاط مختلف دنیا، در کشورهای پیشرفته و در میان ملل اهل تحقیق و تفکر، وقتی قرار می‌شود در جهت تهیۀ کتابهای مرجع و مستند به اسناد و مدارک معتبر کاری ارزنده صورت گیرد، چنین کار سترگ و بزرگی، هرگز به یک نفر یا چند نفر سپرده نمی‌شود، بلکه همواره در این موارد سازمانی تشکیل می‌گردد و گروهی در آن سازمان، مشغول کار می‌شوند که شاید ماهها و حتی سالهایی از عمرشان را در جلسات مخصوص بحث و مشاوره و گفت و گو پیرامون اصول و اهداف اصلی کار خود، بگذرانند.

چنین گروههایی، که همواره از میان آگاه‌ترین متخصصان فن انتخاب می‌شوند، پس از آنکه موضوع بحث و تحقیق را به فصول و ابواب جداگانه‌ای تقسیم کردند، و باز هر بابی را به شاخه‌هایی چند منقسم ساختند، تازه گروههایی از متخصصان مختلف را دعوت به کار و گردآوری می‌کنند و به عنوان نیروی انسانی مورد نیاز در هر شاخه، به کار و تلاش می‌گمارند.

و آنگاه، حاصل دهها سال کار و تلاش این گروهها، وقتی از چاپ درآمد، هریک به مثابه منبع موثق و معتبری مطرح می‌شود که اهل تحقیق با خیالی آسوده و خاطری مطمئن بدان مراجعه می‌کنند و چون گنجینه‌ای از اطلاعات و آگاهیهای قدر اول و دایرة المعارف‌هایی پراچ از آنها بهره برمی‌گیرند.

یه جرأت می‌توان گفت که در دنیای پیشرفته امروز، دیگر به هیچ وجه دایرة المعارف یا گنجینه‌ای از دانشها و اطلاعات را نمی‌توان یافت که جز از طریق کار گروهی تهیه شده باشد.

این امر، شاید مختص دانشمندان دنیای اسلام، بویژه منحصر به اهل تحقیق و تفحص ایران باشد که یک تن تنها، با امید به لطف و عنایت خدا وارد میدان می‌شوند و دست تنها به جمع‌آوری و تدوین و تألیف دایرة المعارف بزرگ دست می‌یازند. آیا نمونه‌هایی چون: تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، بحارالانوار، جواهرالکلام، موسوعة اعيان الشیعة، الذریعة الی تصانیف الشیعة، التقدير، لغت‌نامه دهخدا، طبقات مفسران شیعه - طبقات الفقهاء... و دهها مانند آن را در جهان اسلام و ایران اسلامی نداشته‌ایم که افرادی به پا خاسته، و یک‌تنه کاری کارستان کرده‌اند که در سایر مناطق دنیا، نظایر آن، جز با همکاری دهها گروه کارشناس و متخصص انجام‌پذیر نیست؟

لذا نگارنده نیز که دست تنها اقدام بدین کار کردم، خود به خوبی از دشواری کار و ناهمواری راه آگاه بودم، ولی اولاً امیدم تنها به لطف و فضل الهی بود، و ثانیاً می‌اندیشیدم که در جهان اسلام و بویژه در کشور اسلامی ما، اینگونه کارهای تحقیقی بزرگ و طاقت‌سوز، همواره نه به صورت گروهی، بلکه همان به صورت فردی انجام گرفته و به سامان رسیده است، و کار گروهی، تشکلهای سازماندهی‌ها و تشریفات فراوانی می‌طلبد که گاهی اصول فدای فروع و هدف قربانی وسیله می‌گردد. و نوعاً ناکام از آب در می‌آید.

بنابراین، اگر تا کنون در آنچه عرضه داشته‌ایم، نقصان و کمبودی وجود داشته است امیدواریم به لطف و کرم الهی، در آینده گروه‌هایی از محققان و متفکران به

اینگونه کارها بپردازند، و تألیفات ناقص ما را به عنوان زمینه و زیربنای کارهای بزرگتر و سترگ‌تر، متفن‌تر، مورد استفاده قرار دهند و خود، هرگونه نقیصه و کمبود را که در اینگونه زمینه‌های تحقیقات وجود دارد، برطرف سازند. ان شاء الله.

اما اکنون ذکر نکته‌ای دیگر بایسته است: پس از انتشار مجلدات پیشین «مفاخر آذربایجان» هنگامی که نگارنده با بعضی از دوستان و یاران اندیشمند و اهل قلم، آن مجلدات را مورد بازبینی مجدد و دقت و مطالعه عمیق‌تری قرار داد، در بررسی و ارزیابی نهایی از مجموع مطالب به نتیجه‌ای جالب توجه هدایت شد، و آن اینکه در گردآوری مطالب مربوط به مجلدات پیشین، از چند موضوع حسّاس و حیاتی غفلت شده است. به سخن دیگر، دریافتیم که در طبقه‌بندی رجال نام‌آوری که موضوع تحقیق و تفحص مجلدات قبلی بوده‌اند، چند طبقه از قلم افتاده‌اند و به هیچ وجه حقّ آنها، حقّی که نه تنها بر آذربایجان، بلکه بر کلّ سرزمین ایران اسلامی و حتّی سایر سرزمین‌های مسلمان‌نشین داشته‌اند، اداء نشده است.

البته چنین امری اگر جبران‌ناپذیر می‌بود، جای بسی تأسف می‌توانست باشد، ولی خوشبختانه زمانی بدین موضوع هدایت شدیم که دفتر کتاب «مفاخر آذربایجان» به کلی مسدود نشده بود و هنوز جای استدراک و استكمال و تدارک آن در این زمینه، باقی بود.

پس بار دیگر نگارنده تلاش خود را از سرگرفت و با هم‌اندیشی تنی چند از یاران همراه، موضوعات از قلم افتاده را به ترتیب خاصّ بر قلم آورد، تا با توجه به اهمّیت هر طبقه، به شرح و بازگویی زندگینامه‌ها و تلاشها و افتخارآفرینی‌های آنان بپردازد. این طبقات عبارتند از:

۱ - شهیدان راه حق:

به راستی دریغ است که از «مفاخر آذربایجان» سخن به میان آید، ولی سخنی از شهیدان راه مذهب و مکتب و سربلندی ملک و ملّت به میان نیامده باشد، چرا که این رزمندگان دلیر و شهیدان راه حق و مدافعان سرقزای میهن بودند که با خون پاک خود، تاریخ سرخ انقلاب اسلامی را عطراگین ساختند و باعث ادامه حیات و بقای

فرهنگ و تمدن ارزشمند شدند، و رمز حیات و دوام احکام نورانی قرآن را با نثار و ایثار جان خود، به جهان و جهانیان شناساندند.

آری، تهیه و تدوین و تألیف زندگینامه این عزیزان و دلاوران بزرگ - که خود بر اثر تعلیمات عالیّه اسلام به صورت اسوه های ارزش، و سرمشق های فضیلت درآمده اند - فقط سپاس و تقدیر از آنان نیست، زیرا که آنان اکنون در ملأ اعلی قرار دارند، دیگر نیازی به این سپاسها و تقدیرهای ما ندارند - بلکه آن چه ما درباره آنان بر قلم می آوریم، از یک بخش کوچکی از ادای دین ما نسبت به آنان است، و از طرف دیگر، گامی است که می تواند به نوبه خود درس آموز و عبرت انگیز و سرنوشت ساز و زمینه ساز باشد، و برای پویندگان راه حقیقت و معنویت، پیامی از اعماق صداقت و صمیمیت بیاورد و دوگوش جانشان فرو خواند، و بدانها نیز درس فداکاری و ایثار آموزد.

بر این اساس بود که بخش عمده ای از مجلد حاضر به این امر مهم و سازنده اختصاص داده شد و زندگینامه جمعی از شهیدان آذربایجان را، از آغاز، و از آنجا که در اسناد و مدارک و مآخذ برای نگارنده قابل دسترسی بود، تا امروز گردآوری کردیم و همه را یکجا، به محضر صاحب دلان و اندیشوران و پویندگان حقیقت و قدو شناسان عرضه داشتیم.

۲ - نیکوکاران و اخیار:

طبقه دیگری که از قلم افتاده بود، گروه نیکوکاران و اخیار و انفاق کنندگان مال و منال در راه خدا بود، که پرداختن بدانها، علاوه بر ضرورتی که در تکمیل دوره های «مفاخر آذربایجان» وجود داشت، خود دارای جنبه های مثبت تربیتی و سازندگی خاصی است که کمتر نظیرش را توان یافت. از نکات بسیار ارزنده و قابل توجه در این مورد آنکه، اتفاقاً در احادیث معصومین (ع)، در موارد و مواضع بسیار، طبقه نیکوکاران و اخیار، از چنان مقام و مرتبتی برخوردارند که از آنان در کنار شهیدان نام برده شده و جایگاه و مرتبه ارزشی آنان، که مال و دارایی خود را در راه خدا انفاق می کنند، هم شأن کسانی قرار گرفته است که در راه خدا جان خود را می بازند.

آری، نیکوکاران و خیراندیشان، کسانی هستند که با اعمال خیر و نیک خود علاوه بر آنکه ابزار کار شهیدان راه خدا را فراهم می سازند در عین حال، موجبات تلطیف و تعدیل فضای جامعه می گردند و خود از طریق عمل و کردار، مسأله هدفدار بودن جهان را تأکید و تثبیت می کنند. با نیکخواهی و نیکاندیشی و خیر و خیرخواهی آنان است که مسیر حیات، صعوبت این جهانی خود را از دست می دهد و برای رهروان راه زندگی، مسیری صاف و هموار و پرنشاط می گردد.

براساس سخنان و احادیث ارزنده ای که در دست داریم، نیک می دانیم که کمک به رفع نیاز نیازمندان واقعی و افراد مستحق و آبرومند و رفع احتیاج آنان، جایگاه و پاداش خاصی در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی دارد، و برای آن فردی که دست به نیکوکاری و خیر و انفاق می زند، خیر دنیا و آخرت و برکت و سعادت هر دو جهانی در پی خواهد بود؛ و به راستی خوشا به احوال سعادتمندانۀ آنان.

حقیقت امر آن است که: در این زندگی کوتاه و گذرا، و در این سرای سنج و مهمانخانه دودر، که از دری وارد می شویم و چند صبحی مهمان هستیم و از دری دیگر بیرون می رویم، اگر هنگام رفتن دستان خالی و عمرمان بی بار و بی ثمر باشد، جز درد و دریغ و افسوس، حاصلی با خود نبرده ایم. دردا که اگر در این چند صبح زندگی، شاخسار وجود انسان دارای بر و ثمر و فایده ای نباشد، در واقع سراسر زندگانی او، سرابی بیش و افسانه ای عاری از حقیقت نبوده است ...

حال آنکه افراد خیر و نیکوکار، از جمله سعادتمندانی هستند که از مهمانخانه دنیا، با دستان پر بیرون می روند و آنان کسانی هستند که وجودشان به بار و ثمر نشسته است و شاخسار زندگانشان از گلهای و میوه های عطرآگین سرشار گشته است. اکنون، در این فرصت مناسب که خداوند متعال به ما ارزانی داشته است، جا دارد که از نام و نشان اخیار و نیکوکاران این خطه اسلامی نیز در عداد مفاخر پایدار و جاودان این سرزمین ذکر خبری شود. این خود در واقع باب خیری است که گشوده می شود تا هم نام آن عزیزان به سینه تاریخ سپرده شود، هم مسیری را که آنان طی کرده اند، برای دیگران نیز هموار و قابل عبور گردد، و سرانجام خیر و نیکوکاری و

نیک‌اندیشی این عزیزان، رهروان و پیروانی هرچه بیشتر بیابد و این مسیر الهی و انسانی را نیز هر چه پرهیروتر و شکوفاتر و پربارتر سازد.

۳- فرزنانگان یا نوآوران و مبتکران:

طبقه‌ای دیگری که از آنان نیز غفلت شده بود، و جا دارد که نام و نشانشان در عداد مفاخر ارزنده این سرزمین مورد بحث و گفت و گو قرار گیرد، طبقه فرزنانگان یا نوآوران و مبتکران آذربایجانی است. این گروه، همگی از عزیزانی هستند که در عالم دانش و صنعت و تکنولوژی، یا هنر و فنون مختلف، و بالاخره در شأنی از شؤون ضروری زندگی، صاحب فکر و اندیشه و اختراع، اکتشاف، نوآوری و خلاقیتی هستند. این طبقه نیز، جا دارد که هم به عنوان افتخار نسل حاضر آذربایجان و هم برای الگو بودن و عبرت آیندگان، مورد توجه و عنایت قرار گیرند، بویژه آنجا که قرار است مفاخر آذربایجان نام برده شوند، دریغ است که نام این عزیزان از قلم بیفتد. توجه داشته باشیم که نوآوران و مبتکران در علم و صنعت و هنر و مسائل انسانی همواره، با اندیشه نوجو و بدیع و فکر خلاق و مبتکر خود، و با تلاشی پیگیر و خستگی‌ناپذیر، در زندگی انسانی جهش‌ها و حرکت‌های بزرگی ایجاد می‌کنند و چرخهای زندگی را به چرخش درآورده، یکنواختی را به تحول و تکامل و دگرگونی مبدل می‌سازند. اینان هستند که همواره با تلاش و خلاقیت خود، موجبات آسایش و آرامش مردم و برخورداری آنان از تازه‌ترین دستاوردهای تفکر بشری را فراهم می‌سازند و مشمول مضمون روایتی می‌گردند که می‌فرماید یک ساعت تفکر و اندیشه بهتر از عبادت هفتاد سال بی‌تفکر و اندیشه می‌باشد^(۱) و خوشبختانه، آذربایجان مهد استعداد‌های درخشان، هرگز از اینگونه عناصر مفید و ارزنده و سازنده، خالی و عاری نبوده است و آذربایجان همواره گهواره این فرزنانگان و نوآوران بوده است آری این سه گروه افتخارآفرین از قلم افتاده بودند در صورتی که در کنار افتخارات بازگو شده اینان نیز افتخار واقعی و حقیقی این سرزمین هستند

(۱) تفکر ساعة افضل من عبادة سبعین سنة.

شاعر عرب زبان گفته است. افتخارات در جهان پراکنده‌اند و هرگز در فردی گردآوری نشده‌اند برخی آنها را در پادشاهان سراغ داده‌اند و متون کتابها و نوشته‌ها پر از اینگونه گفتارهاست ولی آیا اینگونه است؟ افتخارات واقعی همان است که در این کتاب به بهترین صورت گردآوری و معرفی شده‌اند^(۱).

هدایت الهی:

اکنون، در این جایگاه و در این فرصت فیکو، ما با فضل خدای کریم، به این موضوعات از قلم افتاده، هدایت و رهبری شده‌ایم، و اگر فضل و عنایت او نبود، ما خود در این وادیها و عرصه‌ها نبودیم و با تلاش و کوشش ناچیز خود، ره به جایی نمی‌بردیم و اساساً در همان گام نخستین می‌ماندیم و قدمی هم به پیش نمی‌راندیم، همان خداوندی که به ما توفیق داد تا این موضوع اساسی و اصولی را، مبنای یک سلسله تحقیقات قرار دهیم و اثر ناچیزی را با فضل او، به جامعه اهل فرهنگ و ادب و تفکر، تقدیم کنیم. اکنون نیز، ما را به راه استكمال این سلسله تحقیقات و کتابها، هدایت فرموده است، تا کاری که با نام و یاد آن یگانه بی‌همتا و خالق دانا و دادار و توانا آغاز کرده‌ایم، ناقص و ابتر نماند. اکنون از عنایت خاصه و هدایت شامله و فراگیر او می‌خواهیم که ما را در فراهم آوردن هر چه بهتر و کامل‌تر مواد و مطالب و عناصر لازم برای تهیه و تکمیل این مباحث مذکور نیز یاری و راهنمایی فرماید:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ)^(۲)

(ستایش خدایی را که ما را بدین مقام هدایت فرمود، که اگر هدایت و لطف او نبود، ما به خود، در این مقام راه نمی‌یافتیم.)

و ما جمعن مرور الدهر فی نفر

کذا حوتها متون السفر و الأثر

أشتاتها عندها فی احسن الصور

(۱) إله المفاخر فی الدنيا مشته

من الملوك و اهل العرض قاطبة

لكنها و بحمد الله مجمعة

به نقل از تاریخ آل مظفر تألیف محمود کتبی، با تصحیح و تعلیق عبدالحسین نوائی ص ۸۱

(۲) سوره اعراف، آیه ۴۳.

پس حمد سپاس بیکران خود را تقدیم ساحت کبریایی آن وجود ذیجود واجب الوجود بالذات، و آن متبع الهام و منشأ اصلی خیرات و برکات، و آن ملجأ و مرجع بازگشت شهیدان و جانبازان و تلاشگران راه خدا می‌سازیم. و درود و صلوات و تحیات خود را به تمام انبیاء و پیامبران، بویژه روح طیب و طاهر خاتم و آخرین آنان، حضرت ختمی مرتبت (ص) و اخلاف معصوم (ع) و فرزندان پاک او به ویژه سالار و سرور شهیدان اباعبدالله الحسین (ع) نثار می‌کنیم. و باز سلام و تحیات خویش را به ارواح طیبه شهیدان راه خدا و اسلام و قرآن، شهدای بدر، احد، خنین تا شهیدان طف و کربلا و عاشورا بیان هر عصر و زمان، بویژه زمان و عصر خویش نثار می‌کنیم و سخن خویش را در این بخش هم با این روال آغاز و به پایان می‌بریم که نخست مقدمه کوتاهی را پیرامون شهید و شهادت و ابعاد گوناگون شهادت و ارزش و اعتبار آن از دیدگاه اسلام و نصوص قرآن و سنت و ادب ارائه می‌دهیم.

آنگاه شرح حال گروهی از پیشروان قافله شهادت، از جمع مبارز علما، فقها، و شهدان راه فضیلت را تقدیم می‌داریم. پس آنگاه، ادامه مطلب را با شرح حال و مقال جمعی از طلاب و دانشجویان و دیگر شهیدان راه حق و وطن، از جوان میاتسال تا سالخورده در دوره‌های اخیر، شامل دوره نهضت مشروطیت و انقلاب شکوهمند اسلامی، تکمیل می‌سازیم.

همینجا گفتنی است که ثواب این اثر ناچیز را (هرگاه که در پیشگاه خداوند متان مقبول افتاده باشد) به ارواح طیبه خود همین شهیدان عزیز تقدیم می‌داریم: آری! شایسته‌تر و ارزنده‌تر و برازنده‌تر از خود این شهیدان گرانقدر - که جان شیرین خود را با کمال خلوص و ایثار بر طبق اخلاص نهاده و تقدیم خدا و اسلام و قرآن و میهن اسلامی خود ساخته‌اند - مقام و مرجع شایسته‌تری را سراغ نداریم. از خداوند متعال، علو درجات هرچه بیشترشان را آرزو و مسألت داریم.

در حسرت فراق، و اشتیاق دیدار یار:

اشک، اشک درد و دریغ از چشمه‌های جوشان چشم فرو می‌غلند و نه تنها بر گونه‌ها، که بر صفحه آینه دل فرو می‌ریزد و آنگاه، آینه جان را جلوه و جلا می‌دهد.

آری، بدان هنگام که انسان غافل و در خود فرو مانده و به غیر خود نپرداخته، اوراق زندگانی و برگهای سراسر افتخار داستان شهادت این شهدای عالیقدر را ورق می‌زند و تصاویر پاک و حاکی از صفای قلب‌شان را مشاهده می‌کند، اشک بی‌اختیار از دیدگان فرو می‌بارد.

برپژه، داستان زندگی شهیدان انقلاب اسلامی، داستانی دیگر است. آری! هنگامی که زندگینامه‌ها و تصاویر این عزیزان - که نوعاً از دوستان و همدوره‌ها و همدرس‌ها و هم‌مباحثه‌های ما، و نیز همسن‌گرهای تحصیلی و تحقیقی و تبلیغی و تحریری ما بودند - از نظر می‌گذرد، بی‌اختیار غم و اندوهی گران به سینه چنگ می‌زند، اشک تحسّر بر گونه می‌غلند و انسان بر بقا و حیات و ادامه عمر عاطل و باطل خویش مهموم و مغموم می‌گردد؛ آنگاه است که آدمی، از عمق جان و باطن وجدان، بر احوال و آثار و سرگذشت آنان غیظه می‌خورد ...

راستی آنان چه سعادت‌مند بودند، چه سبکبال و خوشخرام تیز پرواز بودند، و چقدر راحت و آسوده و بی‌دغدغه، بی‌آنکه لحظه‌ای در پی نام و نشان باشند، یا چه راحتی و آسودگی خود را از این قفسهای تنگ مادی نجات دادند و از این کره خاکی و این دنیای فانی و ساکنان این زمین بی‌مقدار، فاصله گرفتند و به عرش اعلی پرواز کردند و از خوان گسترده و رزق خاصّ ملکوتی الهی، و از انعام و احسان بهشتی و آسمانی آن رزاق کریم و رحیم برخوردار گشتند.

... و اکنون این ماییم و اینهمه مسؤولیت. عقریه سریع و معصیت‌شمار نفس و اینهمه تخلّد بر زمین و علاقه به مادیات و مال و منال و جاه و جلال، و اینهمه وزر و وبال، و اینهمه شرمساری در برابر خالق دادار، و در برابر وجدان و در برابر نفس لوامه، که در هر نفس، سرزنشهایش چون خارهای جانگداز مغیلان، بر دل و جان و روان ما فرو می‌رود، ولی ... افسوس. (۱)

(۱) هر کسی از رنگ‌گفتاری بدین‌ره‌کی رسد؟ درد باید مردسوز و مرد باید گام‌زن روزها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش زاهدی را خرقه گردد یا که داسی را زسن ماهها باید که تا یک پنبه‌دان از آب و خاک زاهدی را حله گردد، یا شهیدی را کفن

بارالها! آیا راهی برای نجات و استخلاص ما درماندگان زمین خاکی، و زندگی زمینی وجود دارد؟ آیا امیدی به وصال مطلوب و دیدار محبوب و معشوق هست؟ آیا می توان از گردباد راه شهیدان، غباری سرمه چشم فروماندگان حیات دنیوی و فروروندگان در گرداب خاک ساخت؟ آیا می توان از گلاب خون معطر و وجود سرشار از نورانیت آنان، عطرآگین و برکت یافته گردید؟ آیا راهی وجود دارد که همانند این عزیزان، به سوی ملیک مقتدر، و عزیز توانا با سربلندی و سرفرازی شتافت؟...

بار خدا یا! گرچه ما صاحب کردار نیک و نیت خیر و عمل مورد رضایی تو نبوده و نیستیم و نامه سیاه و روسیاه درگاه توایم، اما در عوض اعمال و کردارهای این نیکان و ابرار و اخیار و بندگان صالح و شایسته تو را تحریر و ترسیم می کنیم و در واقع، زندگی و سرشت و سرنوشت و سرگذشت آنان را تابلوهای ترسیمی خود قرار داده ایم و چشم امید به لطف تو - ای همه لطف و لطافت - دوخته ایم که ما را نیز به حرمت خون پاکان و ایثارهای راستان و خالصان، در زمره همان صالحان و شاهدان شهید راه خود قرار دهی و با همان شهیدان و نیکوکاران و صدیقین و اخیار محشور فرمایی، و ما را نیز از رهروان راه شهیدان اسلام، و بویژه سردار و سالار آنان ابا عبدالله الحسین (ع) و یار و یاور مخلص و فداکار و از جان گذشته اش، ابوالفضل العباس (ع) و این ارواح طیبه و سرفرازان و بلندپروازان سرزمین اسلامی مان قرار دهی. آمین! إلهی قتلای سبیلک فأرزقنا. یا رب العالمین!

دکتر حقیقی بخشایشی

حوزه علمیه قم - نوروز ۱۳۷۶

سالها باید که تا یک سنگ خار از آفتاب لعل گردد در بدخشان یا حقیق اندر یمن عمرها باید که یک کودک ز روی طبع خویش شاهدهی گردد نکو یا شامری شیرین سخن قرنها باید که تا از پشت آدم نطفه ای بوالحسن گردد به خرقان یا اویس اندر قرن عمرها باید که تا یک مجتهد آید پدید مجلسی از اصفهان، یا مرتضی فخر زامن

بخشنم.

شده، عاقله را در میان
...

شهید و شهادت

در مکتب پر فضیلت اسلام

وخون شهیدان انقلاب و اسلام را بیمه کرده است.
خون شهیدان تضمین‌کننده استقلال ملت و سربلندی
اسلام است. (امام خمینی)

اسلام، آیین فضیلت، معنویت و تقوی است. شجره طیبه اسلام و استقلال و حیات آن، با خونهای پاک رجال تقوی و معنویت و ارباب دانش و معرفت سیراب و بارور گشته است. میوه دهی و ثمربخشی آن مرهون رشادتها و شجاعتها و خونهای پاک و ارزشمندی است که در راه احیاء و زنده نگهداشتن آن جاری و ساری شده است. تاریخ اسلام شهیدان گرانقدری را از آغاز اسلام تا کنون داشته است و خواهد داشت: از آغاز نهضت اسلام، از آن روزهای غربت و تنهایی اسلام که عمار و همسر باوفایش سمیه در راه خدا جان به جان آفرین تسلیم کردند، تا روز تشکّل نیروهای اسلام در جنگ بدر، احد، احزاب، حنین، ... تا روز سرخ و تاریخ‌ساز عاشوراء، و از شهیدان بزرگوار کربلا تا دوران شهیدان فضیلت و دیانت عصر اخیر، و سرانجام تا

روزهای هنوز نیامده تاریخ آینده که برخورد حق و باطل همواره جریان خواهد داشت، این برخورد مستمر و شهادت‌آفرین نیز ادامه خواهد یافت. از این رو، همیشه و همواره، زندگی عبرت‌آموز این بزرگواران درس گویا و منبر آموزنده‌ای است و جا دارد که با طرح زندگی آنان، دُروس عبرت‌آفرین شهامت و شهادت، زنده و احیاء گردد.

از دیدگاه قرآن و سنت و تاریخ:

واژه شهید و نیز واژه‌های هم‌ردیف و هم‌ریشه آن که مفاهیم بلند و باشکوهی را در اعماق کلام می‌تابانند و نوری گرم و گرمایی نورانی را در جان دل روشن و شعله‌ور می‌سازند، بارها و بارها در قرآن کریم، این منبع الهام‌بخش فضیلت، مورد استفاده و کاربری قرار گرفته‌اند. تعداد مواردی که این واژه پرشکوه و واژه‌های هم‌ریشه‌اش در کلام الهی به کار رفته است، متجاوز از یکصد و شصت (۱۶۰) مورد می‌شود که هر بار مفاهیم بلند و معانی پرارزش و عمیقی در دل آنها نهفته است:

«گواه» و «گواهی دادن»:

یکی از معانی واژه «شهید» که در قرآن بسیار به کار رفته است، عبارت از: دیدن، مشاهده کردن و براساس آن گواه بودن و «گواهی دادن» است.

در داستان شورانگیز و عبرت‌آموز یوسف صدیق که در خود قرآن با عنوان «احسن القصص» بیان شده است، ابعادی از همین معنی مطرح است. در این داستان، چنان‌که مشهور و معروف همگان است، هنگامی که تقدیر الهی، یوسف را به سرزمین مصر می‌کشاند، «زلیخا» همسر زیبای «عزیز مصر» دلباخته او می‌شود. در پی این دلباختگی، روزی که یوسف را در خلوتی دلخواه می‌یابد، تمنای وصال یوسف را با او در میان می‌نهد، لیکن یوسف سخت برمی‌آشوبد و از خلوت زلیخا قصد گریختن می‌نماید. زلیخا نیز از فرط طلب و تمنای گناه‌آلودش، در پی یوسف می‌دود و دست به سوی او دراز می‌کند و چون پیراهن یوسف را به دست می‌آورد، آن را می‌کشد و پاره می‌کند. در این هنگام، شوهر زلیخا، در را گشوده و بر آنان وارد

می‌شود و زلیخا برای رفع تهمت از خویش، در سخن گفتن بر یوسف پیشی می‌گیرد و یوسف را به گناه متهم می‌سازد و از شوهر خود، کیفر او را خواستار می‌شود. یوسف نیز لب به سخن گشوده، واقعیت امر را باز می‌گوید تا از خویش رفع اتهام کند. چون بدینسان، مسأله صورت ابهام یافته بود، برای اثبات بی‌گناهی یوسف، وجود دلیلی آشکار یا شهادی راست‌گفتار لازم بود، و به اراده خداوند متعال، چنین شهادی یافت شد. او یکی از بستگان خود زلیخا بود (کودکی از خاندان زلیخا و عزیز مصر، در گهواره به سخن درآمد و بر راستگویی و بی‌گناهی یوسف شهادت داد) وی به گونه‌ای سر بسته، که مایه شرمساری نگردد، چنین «گواهی» داد که: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، زلیخا راست می‌گوید و گناه از یوسف است، اما پیراهن او، از پشت سر دریده شده باشد، زلیخا گناهکار و دروغگو است و یوسف راست می‌گوید.

اکنون، با آگاهی بر این مقدمه و یافتن زمینه ذهنی لازم، بهتر می‌توان به ابعادی که دو واژه «شَهِدَ» (یعنی: گواهی داد) و «شاهد» (یعنی: گواهی دهنده) در این آیه شریفه پیدا کرده‌اند، پی برد، و یکی از مفاهیم گونه‌گون واژه و هم‌ریشه‌هایش را درک کرد. عین عبارت قرآنی این دو واژه چنین است:

﴿... وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا...﴾^(۱)

یعنی: «و گواهی داد، گواهی دهنده‌ای از خانواده آن زن (زلیخا) ...»

گواهی اعضاء:

جای دیگر، خداوند متعال، از گواهی دادن اعضای بدن افراد گناهکار به جرائم و گناهان صاحب خود، سخن به میان می‌آورد و می‌فرماید:

«روزی که دشمنان خدا را به سوی دوزخ بکشانند، و آنها را در آنجا باز دارند، در آن هنگامی است که به دوزخ برسند، گوش آنها، و چشمان آنها، و پوست بدن‌هایشان، بر جرم و گناه آنها گواهی می‌دهند. و آنها به اعضای بدن خود

می‌گویند: شما (که زبان نداشتید و سخن گفتن نمی‌توانستید) چگونه به زبان ما (و درباره اعمال ما) شهادت و گواهی دادید؟ ...

در اینجا نیز عبارت قرآنی چنین است:

(... إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ وَاَبْصَرُوهُمْ وَجَلُّوهُمْ ...) (۱)

یعنی: «هنگامی که به محشر برسند، گوش آنها، و چشمها و پوست بدنشان بر ضد آنها گواهی و شهادت می‌دهند.»

و باز، کلام الهی ادامه می‌یابد:

(وَقَالُوا الْجُودِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا؟ ...)

یعنی: «به پوست بدنشان می‌گویند: چگونه بر ضد ما گواهی دادید؟»

و همچنین، در جایی دیگر سخن از پیامبری حضرت ابراهیم (ع)، نخستین بت‌شکن تاریخ بشر و سرسلسله پیامبران ابراهیمی در میان است. ابراهیم، با افراد قوم خود سخن می‌گوید، تا آنها را از پرستش بت‌های بی‌جان و دست ساخت انسان‌ها بازدارد و به پرستش خدای یگانه دعوت کند. افراد قوم از او می‌پرسند: «آیا تو بر ضد شرک و بت‌پرستی و آنگاه، اثبات توحید و آفریدگار توانای یگانه، سخنی بر حق و توأم با دلیل قاطع و حجت روشن داری، یا آن که سخنی به بازیچه بر زبان می‌آوری و هزل‌گویی می‌کنی؟»

حضرت ابراهیم، چنین پاسخ می‌دهد:

(رَبِّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ) (۲)

یعنی: «پروردگار شما، همان پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را ایجاد کرده است و من بر این مطالب به یقین گواهی و شهادت می‌دهم.»

با اینهمه، افراد قوم، سخن او را نمی‌پذیرند، و ابراهیم روزی که قوم برای برگزاری مراسم عید به صحرا رفته‌اند، وارد بتخانه می‌شود. آنگاه تمام بت‌ها را درهم می‌شکند، غیر از بت بزرگ، تا افراد قوم شکایت شکستن بت‌ها را نزد او ببرند!

افراد قوم، چون از صحرا باز می‌گردند و بت‌ها را شکسته می‌بینند، متوجه می‌شوند که ابراهیم به گفته خود عمل کرده و بت‌ها را شکسته است، و آنگاه:

(قَالُوا قَاتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ) (۱)

یعنی: «افراد قوم گفتند: ابراهیم را در حضور مردم حاضر سازید (تا از میان جماعت عبور کند) شاید که (به عمل بت‌شکنی او) گواهی دهند».

در این دو آیه‌ای که از سورة انبیاء، درباره پیامبری و بت‌شکنی ابراهیم نقل شد نیز واژه‌های هم‌خانواده و هم‌ریشه «شاهد»، به همان معنی گواه بودن و گواهی کردن و شهادت دادن آمده است.

به معنی «ناظر» و «نظارت»:

در آیات دیگری از قرآن کریم، واژه «شاهد» و هم‌ریشه‌هایش به معنی «ناظر» (کسی که چیزی را می‌بیند و زیر نظر دارد) و «نظارت» (یعنی چیزی را دیدن و زیر نظر داشتن) نیز آمده است.

خداوند سبحان، در قرآن کریم می‌فرماید: نامه اعمال نیکوکاران در علیین است، و تو چه می‌دانی که علیین چیست؟ کتابی است که با قلم حق نوشته و ثبت شده است و مقریان درگاه خداوند ناظر آن هستند.

عین عبارت قرآنی، چنین است:

(كِتَابٌ مَّرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) (۲)

یعنی: «کتابی است نوشته شده و مقریان درگاه خدا آن را نظارت می‌کنند.» و در جای دیگر، خطاب به حضرت رسول اکرم (ص) چنین می‌فرماید: ای رسول گرامی! همانا تو را فرستادیم، تا هم ناظر اعمال مردم (از نیک و بد) باشی، هم آنان را به لطف حق و بهشت خدا مژده دهی، و هم از جهنم و پیشامدهای خطرناکی که در انتظارشان است، بر حذر داری و هشدارشان دهی.

(إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا) (۱)

یعنی: «ما تو را فرستادیم که ناظر اعمال امت و مژده‌رسان و هشداردهنده و بیم‌دهنده آنها باشی.»

به معنی «حاضر» و «حضور داشتن»:

معنی دیگری که برای این واژه و هم‌خانواده‌هایش در قرآن کریم آمده است، حضور داشتن و حاضر بودن در مکانی و در انجام کاری، و در نزد کسی است. در قسمتی از داستان حضرت سلیمان و بلقیس (ملکه سبا) که در سوره نمل قرآن کریم نقل شده است، ماجرا بدینگونه بیان می‌شود: سلیمان نبی، بوسیله «هدهد» - مرغی که نقش قاصد او را داشت - از احوال زنی به نام بلقیس آگاه می‌شود. آن زن، پادشاه و ملکه سبا است و خداوند همه گونه نعمت و دولت دنیوی را به او و مردم کشورش ارزانی داشته است. اما بلقیس و تمام افراد سرزمینش، خدا را از یاد برده‌اند و در عوض فریب شیطان را خورده‌اند و خورشید را می‌پرستند.

سلیمان نبی، با آگاهی از این امر، نامه‌ای خطاب به بلقیس می‌نویسد و او را با تمام مردم کشورش، به دین خدا و راه راست دعوت می‌کند. «هدهد» نامه را به متفار گرفته، به سوی پادشاه سبا پرواز می‌کند و چون به جایگاه بلقیس می‌رسد، نامه را به سوی او می‌افکند.

بلقیس، از رسیدن نامه‌ای بوسیله چنان قاصدی، در شگفتی فرو می‌رود، و چون آن را می‌گشاید، و نوشته سلیمان را می‌خواند، روی به رجال دربار و اطرافیان خویش کرده و می‌گوید:

«نامه مهم و بزرگی به من رسیده است. این نامه از جانب سلیمان است و چنین عنوان دارد: به نام خداوند بخشنانده و مهربان. (و سپس چنین نوشته) بر من برقری مجوئید، و بدون سربلچی، با اطاعت و تسلیم به نزد آمدید.» و آنگاه بلقیس برای

مشورت با رجال دربارش، روی به آنها می‌کند و می‌گوید:

(يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَتُّونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ)^(۱)

یعنی: «ای بزرگان کشور، شما در کار من، رأی و نظر بدهید (که با این نامه و فرستنده آن چه کنم؟) زیرا که من تاکنون در هیچ کاری، بدون حضور شما تصمیم قاطع نگرفته‌ام.»

چنان که از این آیه استفاده می‌شود، در اینجا «تشهدون» به معنی حاضر بودن و حضور داشتن در کاری و جایی به کار رفته است.

به معنی «نمونه» و «سرمشق»:

یکی دیگر از معانی گوناگون و گسترده این واژه که در قرآن کریم پیدا می‌کند، مفاهیمی همچون «نمونه» و «الگو»، «سمبل» و «سرمشق» است. خداوند می‌فرماید:

«... ما بر ملت و آئین پدر خود، ابراهیم (پیامبر خدا) هستیم. (این آئین اسلام مانند آئین پدرتان، ابراهیم است.) او شما را از پیش مسلمان نامیده است، و در این قرآن هم، شما مسلمان نامیده شده‌اید. باید این رسول (پیامبر اکرم «ص») ناظر اعمال شما باشد، و شما هم باید نمونه (کامل اسلام و سرمشق خداپرستی) برای مردم دنیا باشید. پس وظیفه دارید که (به عنوان نمونه و سرمشق مردم) نماز بخوانید و زکات بدهید و به خدا تکیه کنید ...»

در این آیه، واژه‌های «شهاد» به معنی ناظر، و «شهداء» به معنی نمونه‌ها و سرمشق بدین صورت بکار رفته است:

(... لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ...) (۲)

یعنی: «رسول (ص) ناظر باشد و شما نمونه‌ای برای مردم باشید.»

و همین معنی و مضمون، باز در جای دیگری از قرآن کریم، به این صورت آمده است:

(... جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) (۱)

یعنی: «شما را به سیرت نیکو و اخلاق معتدل بیاراستیم، تا نمونه و سرمشق (درستی و خداپرستی) برای مردم باشد، و این پیامبر را ناظر اعمال شما قرار دادیم.»

واژه «شهید» و هم‌خانواده‌هایش، در قرآن کریم، به معانی دیگری نیز به کار رفته است. اما آنچه نقل و بررسی کردیم، معانی مصطلح‌تر این واژه‌ها بود که در قرآن، بیشتر مورد توجه و عنایت بوده و بیشتر مورد استفاده واقع شده است.

چرا «شهیدان» زنده‌اند؟

پیکر گل‌رنگ‌شده از خونِ شهیدی، بر سر دست و دوش دل‌باختگان شهادت، همانند مشعل راه کاروان رستگاری، پیش می‌رود ... اگرچه مرگ در هر حالتی تلخ است و اگرچه مرگ در هر حالتی تلخ است و اگرچه مرگ شهید خونین‌بدن و گلگون‌کفن نیز به تلخی و دردناکی، اشک از چشم مشایمت‌کنندگان آخرین منزلگاه او فرو می‌ریزد، اما اینجا، اشک تلخ، تنها نیست: همراه با اشک، از گلوی عاشقان راه شهید و دلدادگان مکتب شهادت، فریاد بلندی نیز برمی‌آید. فریادی که رنگ خشم و گرمای مبارزه و عطر شوق و روشنائی ایمان را یکجا و با هم آمیخته، در خود دارد. فریادی مقدس بلند و عاشقانه، که این راز و رمز شورانگیز را در گوش زمین و زمان فرو می‌خواند: شهادت هیچ شهیدی، نقطه پایان نیست، بلکه خط تداوم مکتب مبارزه و پویایی، در مسیر زندگی جاویدی است که گویی همیشه در نقطه آغاز ایستاده است.

آری، پیکر خونین شهیدی، بر سر دست و دوش دلدادگان مکتب شهادت، به سری آخرین منزلگاه ظاهری در این جهان خاکی و فانی می‌رود. اما نه در ذهن مشایمت‌کنندگان اندیشه مرگ و نیستی و تمام شدن هست، نه بر زبان‌شان سخنی از مرگ و نابودی شکل می‌گیرد. زیرا خوب می‌دانند که شهید، نه تنها با مرگ خود به

سوی جاودانگی گام برداشته، بلکه در تن آنها که بازمانده‌اند و در پیکر اجتماعی که خود از میانش برخاسته‌اند نیز، روح تازه‌ای دمیده و خون تازه‌ای جاری کردن است. و از همین رو است که به جای نوحهٔ غم‌آلوده مرگ، فریاد شوق‌انگیز زندگی سرمی‌دهند و صدایشان به این اشعار نویدبخش و امید‌آفرین، طنین افکن می‌شود:

شهیدان زنده‌اند، الله اکبر!

آری، این سخنی درست است که شهیدان زنده‌اند، اما این زندگی و این زنده بودن چه معنی و مفهومی دارد و بر چه منطقی استوار است؟ آیا براستی شهیدان زنده‌اند؟ و اگر چنین است، چرا و چگونه؟

دور نیست که وقتی شعار «شهیدان زنده‌اند» در فضا طنین می‌افکند، بسیار کسان - و بویژه آنان که با زبان خاص اسلام و فرهنگ و معارف اسلامی و منطق شگفت شهادت، آشنایی کامل ندارند - بر این گفته ایراد و اشکال کنند، زیرا چنین کسانی، از آنجا که مرگ را در قالب گور خالی، می‌بینند و زندگی را از دیدگاه خور و خواب و شهوت می‌نگرند، در پیکر شهید نیز، جز علائم و آثار مرگ نخواهند دید. اینان با خود خواهند اندیشید: این که بر سر دست گروهی، به سوی گورستان برده می‌شود، تا چند روز پیش، حتی شاید تا چند ساعت پیش، زنده بوده است. اما حالا دیگر زنده نیست. او مرده و از این جهان رفته است. گیرم که در راه آرمان‌های الهی و اسلامی جان سپرده و در راه خدای خویش کشته شده است. اما به هر حال، هر چه بوده، تمام شده است و دیگر کسی به نام او در این دنیا وجود ندارد. پس این زنده بودن و این حیات داشتن پس از مرگ، دیگر چه معنی و مفهومی دارد، و با کدام منطق قابل توجیه است؟

این پرسش، اگرچه از سر ناآگاهی است، و اگرچه به خاطر ناآشنایی با فرهنگ و منطق اسلام مطرح می‌شود، ولی بهر حال جای آن دارد که با زبان و فرهنگ اسلامی مورد بررسی قرار گیرد و با منطق راستین اسلام پاسخی - هرچند کوتاه - به آن داده شود. پرسش این گروه را، هرکس در حدود معرفت و درک و دریافت خویش، پاسخ می‌دهد، و پاسخ‌هایی که در میان عامهٔ مردم عمومیت یافته، بطور کلی و تقریباً از

این قرار است:

گروهی برآنند که خون شهید، از آنجا که در راه احیاء و بقای اسلام ریخته می شود، در جای خود، به نوعی سبب زنده شدن اسلام، حیات و بقا می یابد، و در ادامه بقای آن گروههای مسلمان دیگر، سالهای سال در روشنایی انوار دین باقی می مانند و بدان عمل می کنند. در نامه اعمال شهیدی هم که خون پاکش سبب بقای دین شده است، ثواب و پاداش نوشته می شود. پس، این خود نوعی زنده بودن است که کسی جان و خون خود را در راه دین فدا کند، و هزاران هزار انسان، سالهای طولانی در پرتو چراغ دین - که خون شهید مایه سوخت و نور و روشنایی آن است - بسر برند و نام او را با شکوه و احترام یاد کنند، و از سوی دیگر، تا سالهای پس از مرگ او، در نامه اعمالش ثواب و پاداش و اجر شایسته نوشته شود.

گروهی دیگر می گویند که خون شهید، هرگز هدر نمی رود، بلکه به مثابه مایه حیات در رگهای جوامع اسلامی جاری می گردد و جاوید می ماند. و بدینسان، این خون شهید است که همواره زنده می ماند و تا روزی که اسلام زنده است - یعنی تا ابد - ناظر اعمال مسلمانان دیگر می شود.

گروهی نیز عقیده دارند که شهید به خاطر جانفشانی در راه اسلام، در ردیف «شاهدان اعمال» و گواهان رفتار و کردار و «ناظران کارهای سایرین قرار می گیرد، و بدینگونه، از طریق اولیاء و انبیاء و اوصیاء و انسانهای برگزیده الهی، همواره بر اعمال بشر نظارت می کند.

و گروهی دیگر و گروههای دیگر، از اینگونه، سخن بسیار می گویند. اما آنچه از قرآن استفاده می شود، نشان می دهد که کلمه «شهید» به معنای گواه و گواهی دادن، ناظر و نظارت، حاضر بودن در جایی و حضور داشتن در امری، و نمونه و سرمشق آمده، و اینها معانی گسترده ای است که در ضمن، هرآنچه را نیز که در ذهن مردم وجود دارد، در برمی گرفته و مجسم می سازد.

از سوی دیگر، آیات قرآنی نشان می دهند که خداوند، برای «شهید» درجه و مرتبه بالاتری را معرفی می کند، و شکوه و عظمت و تعالی درخشان تری را در نظر

دارد و چون خداوند جاویدان و پایدار است طبعاً موهبتها و عنایات او نیز پایدار و جاویدان خواهد بود و از همینجا آشکار می شود که «شهیدان» چرا زنده اند و چگونه زنده اند.

شهید، زنده جاویدان:

در همین معنی باشکوه و متعالی است که با چهره راستین شهید، چهره‌ای پوشیده در قداست و پاکی، و روشنائی گرفته از زندگی جاودانه، آشنا می شویم. زیرا آشکارا می بینیم که شهادت، یعنی کشته شدن در راه خدا و استقبال از مرگ به خاطر دفاع از دین خدا و هدف‌ها و آرمان‌ها و ارزشهای الهی. و هرگاه کشته شدن به این معنا باشد، یعنی هرگاه مرگ در جامه شهادت به میدان زندگی آید، آنچه می دهد، دیگر مرگ و کشته شدن به معنی مصطلح در عرف عام نیست، بلکه در چنین مردنی، جان آدمی تنها به صورت ظاهر از بدنش خارج شده است. حال آن که از چشم حقیقت بینان، حیات راستین و زندگی جاویدان، برای او حتمی است. چه خداوند می فرماید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ)^(۱)

یعنی: گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته (شهید) شده اند، مرده اند. چرا که آنها زنده اند و نزد پروردگار خود «رزق» و «روزی» معین و آسایش و لذت فراهم دارند.

به گفته گروهی از علمای الهی و دانشمندان علوم قرآنی، تعبیر شگفت «رزق و روزی خوردن» برای کسانی که در راه خدا کشته شده اند، می تواند ناظر بدین قرینه باشد که شهید، با جسم کامل و پیکر ظاهر خود به بهشت می رود. و از همین روست که نیاز به رزق نیز دارد. بدینگونه، شهیدان تا روز قیامت، در باغ خلد الهی به سر می برند، و از عیش و آسایش و لذتی که دوست دارند برخوردار می شوند، و منتعم به نعمت های پروردگار خود می گردند.

پیکر شهید، در تلقی و فرهنگ اسلامی، پیکر پاک و مقدس، مکنتب به کسب قداست و شرافت است، تا جایی که فقه اسلامی حتی برای کفن و دفن بدن شهید نیز احکامی مخصوص در نظر گرفته است و این احکام نمایانگر گوشه‌ای از امتیازها و برتری‌های فراوانی است که شهید - و حتی جسم و جان شهید - نسبت به دیگران دارد.

گفتار استاد شهید:

فیلسوف شهید، استاد مرتضی مطهری، در این باره می‌گوید: «یکی از دستورهای اسلامی این است که هر فرد مسلمان که می‌میرد، بر دیگران واجب است که بدن او را به ترتیب مخصوصی، غسل دهند و شست‌وشو نمایند، در جامه‌هایی پاک، به ترتیب مخصوص کفن کنند و سپس نماز بخوانند و او را دفن کنند. ولی، این دستور، یک استثناء دارد و آن استثناء، شهید است. از این دستورها، فقط نماز و دفن در مورد شهید اجراء می‌شود، اما غسل و شست‌وشو، یا کندن لباسهای دوران زندگی و پیچیدن در جامه‌ای دیگر، به ترتیب خاص، ابداً.

این استثناء، خود راز و رمزی دارد. نشانه‌ای است که روح و شخصیت شهید، آن‌چنان پاک و وارسته شده که در بدنش و در خونس و حتی در جامه‌اش، اثر گذاشته است: بدن شهید، یک «جسد مُتَزَوِّج» است، یعنی جسدی است که احکام روح بر آن جاری شده است، همچنان که جامه‌شهادتش «لباس متجسد» است، یعنی حکم روح بر بدن جاری شده، و حکم جاری شده بر بدن، بر لباس و جامه نیز جاری شده است.

بدن شهید و جامه‌ شهید، از ناحیه روح و اندیشه و حق‌پرستی و پاک‌باختگی‌اش کسب شرافت کرده است. شهید، اگر در میدان معركة جان به جان‌آفرین تسلیم کند، بدون غسل و کفن، با همان تن خون‌آلود و همان جامه خون‌آلوده، دفن می‌شود.

این احکام خاص در فقه اسلامی، درباره بدن شهید، نشانه دیگری است از قداست شهید در اسلام و شهید با چنین پیکری، با این «جسد متزوِّج» با این جسمی که حکم روح بر آن جاری شده و از ناحیه اندیشه و حق‌پرستی و

پاکبختگی، کسب شرافت کرده است، گام در باغ رضوان خدا می‌نهد و تا روز قیامت، از نعمات الهی منتعم می‌گردد.

و باز، در همین معنی، خداوند متعال می‌فرماید:

(وَلَا تَقُولُوا لِنَ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ) (۱)

یعنی: «و آن کسی را که در راه خدا کشته شده است، مرده مخوانید، زیرا که او زنده و جاویدان است، ولی شما این حقیقت را در نمی‌یابید.»

بدینگونه، قرآن کریم، بار دیگر تصریح و تأکید می‌کند که هرکس در میدان شهادت جان ببازد و به خیل شهیدان پیوندد، به چنان مرگی دچار نیامده است که بتوان او را مرده نامید، بلکه او جاودانه در شمار زندگان است، با این تفاوت که هر کسی نیروی درک و فهم اینگونه زنده بودن را ندارد.

عزّت و احترام شهید، نزد خدا و انبیاء:

خداوند متعال، شهید را چنان در جایگاه رفیعی از عزّت و احترام و شوکت و والایی قرار داده است، که پس از انبیاء و اولیاء، هیچکس با او برابری نمی‌کند و از این هم بالاتر، عزّت و احترام شهید چنان است که حتی انبیاء نیز در برابرش به تجلیل و اکرام و احترام می‌ایستند.

در همین معنی، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «خداوند در روز قیامت، شهدا را با چنان ارج و جلالی، و در چنان پایگاهی از شوکت و نورانیت وارد عرصه رستاخیز می‌کند که انبیاء نیز ناگزیر از تکریم و احترام آنان خواهند بود. چنان که در آن روز بزرگ، اگر انبیاء از مقابل شهداء عبور کنند و هنگام عبور سوار باشند، به احترام شهداء پیاده می‌شوند و مادامی که از برابر آنها نگذشته‌اند، پای در رکاب مرکب خود نمی‌نهند. آری، خداوند شهیدان را با چنان شوکت و جلالی در عرصه قیامت حاضر می‌سازد.» (۲)

در بیان عزت و احترام شهید، حدیث روشنگری هست که چنین می‌گوید: «در

روز قیامت، در آن روز تاریکی که همه جا را ظلمت پوشانیده است، تنها اعمال انسان، به عنوان چراغی - متناسب با میزان اعمال نیکی که هرکس انجام داده - راه او را در پیش پایش روشن می‌کند. لکن، در چنان روزی، شهید از نور مخصوصی برخوردار است که راه او را به خوبی روشن می‌سازد، زیرا شهید، با شهادت خود، در ردیف پیامبرانی که سراپا نور الهی هستند و روشنائی جاوید دارند، قرار می‌گیرد. و هم‌ردیف با انبیاء و علمای رئانی، به شفاعت گناهکاران در نزد خداوند می‌پردازد.^(۱)

شهید مطهری، این معنی را نیز چنین بیان می‌کند: «در حدیث است که خداوند، شفاعت سه طبقه را در قیامت قبول می‌کند، یکی طبقه انبیاء، بعد از آنها طبقه علماء (در اینجا چون اسم اوصیاء ذکر نشده است، و روایت نیز از ائمه از پیشوایان ما نقل شده است، پس مقصود از علماء، علمای رئانی است که در درجه اول شامل خود ائمه اطهار(ع) می‌شود و در درجه بعد شامل علمایی که واقعاً راه آنان را پیش گرفته‌اند). بعد فرمود: «ثُمَّ الشَّهَدَاءُ» از این دو طبقه - از طبقه انبیاء و طبقه ائمه و علمایی که راه ائمه را پیش گرفته‌اند - که بگذریم، طبقه‌ای که در قیامت برای شفاعت ظهور می‌کند، طبقه شهداء است. این شفاعت، شفاعت هدایت است. ظهور و تجسم حقایق است که در دنیا وقوع یافته است. بعد از انبیاء و اوصیاء، علمایی که پیرو واقعی آنان بوده‌اند، شهدا هستند که گروه مردم را از ظلمات گمراهی نجات داده و به شاهراه روشن هدایت رسانیده‌اند.»^(۲)

اما متعالی‌ترین و شکوهمندترین بیان این عزّت و احترام و ارزش و جلال را باید در قرآن کریم، جست و جو کنیم.

خداوند، در سوره «نساء» وقتی از ارج و قربت و نعمت‌ها و پاداش‌های مؤمنین سخن می‌گوید، آنان را در ردیف کسانی قرار می‌دهد که نعمت خویش را بر آنان تمام کرده است. و آنها، کسی نیستند غیر از پیامبران و راستگویان و شهیدان، که هر

(۱) شهید، ضمیمه قیام و انقلاب مهدی (عج)، ص ۱۰۷.

(۲) ضمیمه قیام و انقلاب مهدی (عج)، ص ۱۰۶.

کس به خدا ایمان آورد و به رسول خدا عقیده داشته باشد، با آنها محشور خواهد شد:
 (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) (۱)

(و آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند، البته با کسانی که خدا لطف و عنایتش را در مورد آنان کامل فرموده، یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد، و اینان چقدر - در بهشت - نیکو رفیقانی هستند).

و در جایی دیگر، خداوند به آنها وعده نیکوترین پاداش ها را می دهد، و آن اجر و پاداش شهیدان است که مؤمنان به خدا و رسولانش، پس از آنکه در ردیف صدیقین قرار گرفتند از آن برخوردار می شوند. و از نور الهی بهره مند می گردند:
 (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّدِيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ) (۲)

(و آنان که به خدا و رسولانش ایمان آوردند. در حقیقت خودشان راستگويان عالمند. و برای آنها نزد خداوند، اجر شهیدان خواهد بود و پاداش اعمال و نور ایمان خود را - در بهشت - خواهند یافت).

شهادت میراث انبیاء و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین و اولیاء خدا است که به امت اسلامی رسیده است. میراث بودن شهادت به این معنی است که طبع انبیاء و برنامه ای که پیش رو دارند خواه نا خواه به شهادت در راه خدا می کشاند.

شهید در افق بسیار وسیع تر از جلوه های حق حرکت می کند و نور حق را زودتر از دیگران مشاهده می کند با رهیدن از قفس مادیات به لقاء شهود عینی نائل می گردد. این شهود عینی آنچنان لذت بخش و آرام دهنده است که هرگز مرگ و نابودی ندارد و در محضر حق از همه نعمتها و کمالات بهره مند و برخوردار می باشد.

شهید از راه اهداء و ایثار خون خویش به جامعه انسانی خدمت می کند که خود خون جاری زمانها و مکانها می گردد و به هستی، ابدیت و جاودانگی می بخشد از

این رو پیامبر اسلام (ص) فرموده است: «در بالا دست هر نیکوکاری، نیکوکار دیگری است تا آنگاه که کسی در راه خدا شهید گردد همین که در راه خدا شهید شد دیگر بالا دست ندارد»^(۱)

«که ای خدا چیزی نیافتیم جز تو که لایق تر از وجود اقدس باشد تا فدایت گردیم، تو شمع باش و ما پروانه تو، آنقدر به دورت می چرخیم تا فدایت شویم و خود می سوزیم تا وجودت همیشه روشن باشد. و کلمه حق تو، همیشه بالا و والا و کلمه الله می العلیاء».

این واژه (فداکاری) که صدها و هزارها بلکه بی نهایت معنی را در بر می گیرد مصداقی زیباتر و رساتر از موجودی ناطق و با شعوری به این شرح پیدا نخواهد کرد. انسانی محروم، گسیخته از تجملات دنیا از درون فضائی ساکت و آرام، دل کنده از مادر پیر و فرسوده، از پدری کشاورز و دست پینه بسته، که تنها امید و سرمایه شان بود، انسانی عجیب و نابغه که دوست خود را شناخته است بدنبالش رفت، با پاهایی استوار عزم و اراده اش را جزم نمود، همراه توشه و زاد راه محقر و کوچک رفت تا بر سرزمینی رسید که در آن همه را عاشق و شیدای او یافت، دید که در آنجا دستها و پاها و سرها بر هم سبقت می گیرند تا در مقام فداکاری گوی سبقت برینند که در این حال عقل که نه، عشق میانشان حکم می کند که بروید ای تشنگان و خود را فدا کنید بر تله های مرگ بखندید و بر رویشان پای قیام، بگذارید تا نامتان را با صدای بلند آواز دهیم.

(السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ)^(۲)

در این حال برای او همه چیز محروم بود جز وجود اقدس بی منتها، نه آن مادر پیر و از کار افتاده، که به ناچار صبح تا به سر شب با پاهای پر از درد در زیر باران با چشم های اشک آلود سر به زیر انداخته مشغول کار است و نه آن پدر که لحظه لحظه های عمرش در طلب لقمه های نان حلال در سوز و گداز است، نه دوستان و نه

باغهای سرسبز و معطر و...

او به سرزمینی رسید که علی (ع) به آنجا رفته بود و می خواست که آب به گلوی تشنگان بریزد و قطره قطره خونهای ریخته شده را در یکجا به دریا مبدل کند و منبع جوشش و حرکت موج قرار دهد. علی (ع) به آنجا رفت و بدنالش شهید مخلص و گمنام، شیر میدان نبرد و مظلوم بی نشان شهر.

آوی در آن سرزمین باغی بزرگ نمایان بود که با لاله های سرخ آن به خط درشت نوشته بودند، زیباترین مصداق «شهادت» است.

چون معصوم فرمودند:

«فَوْقَ كُلِّ بَرْ، بَرْ حَتَّى يَمُوتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرْ»^(۱)

بالتر از هر احسان و نیکوکاری، احسان و نیکوکاری وجود دارد تا مرحله شهادت، که بالاتر از آن احسان و ایثاری وجود ندارد.

یا در حدیث دیگری از رسول الله (ص) آمده است «أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّهَادَةِ»^(۲) شریف ترین نوع مرگها، کشته شدن به صورت شهادت می باشد.

گرامیترین مرگها:

علی (ع) می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِسَيِّدِهِ أَلْفَ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ، أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ»^(۳)

«پربرکت ترین و شرافتمندانه ترین و باشکوه و گرامی ترین مرگها، کشته شدن در راه خدا است سوگند به خداوند جهان آفرین که جان پسر ابی طالب در دست اوست هزار بار تحمل ضربت شمشیر بر من آسان تر از آن است که در بستری بمیرم وقتی که در مسیر انجام فرمان خدا نیاشم».

(۱) میزان الحکمة ج ۵ ص ۱۸۷، حدیث ۲۱۰۵.

(۲) بحار الانوار ج ۲۰، ص ۲۰۰. (۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳.

فضیلت شهداء:

در تفسیر «کشف الأسرار» از امام رضا (ع) و او نیز از اجداد طاهریں خود روایت کرده است که روزی علی بن ابیطالب (ع) در مسجد کوفه، خطبه ابراد می فرمود و یاران را به جهاد تشویق و ترغیب می نمود جوانی برخاست و از امیرالمؤمنین از فضیلت جهاد در راه خدا پرسید: امام در پاسخ فرمودند: «هم سفر پیامبر خدا (ص) روی شتر عضباء در بازگشت از یکی از جنگها بودیم من همین سؤال را از رسول خدا (ص) پرسیدم. در پاسخ فرمودند: «رزمندگان هنگامی که اراده نمودند به جنگ رهسپار گردند خداوند متعال برائت از آتش را بر آنان می نویسد و هنگامی که به رزم و کارزار مجهز شدند خداوند با وجود آنان به فرشتگان مباحات می نماید، آری اینها بخشی از اهمیت و ارزش شهادت می باشد که در متون اسلامی ما آمده است.



روح شهادت طلبی در صدر اسلام

اکنون پس از بررسی فضیلت شهادت در معارف اسلامی به سراغ تربیت یافتگان و شهیدانی می‌رویم که به عشق شهادت به کارزارها شتافته‌اند. و در این راه جان باختند.

اسلام آئین شهادت طلبی و فضیلت خواهی است و مکتب نورانی آن با شهادت خواهی رزمندگان اسلام پیشرفت کرده است مسلمانان صدر اسلام زندگی جاودانه را در معرکه‌های قتال و کشته شدن در راه خدا گرفته‌اند و در این راه از همدیگر پیشی جستجو نموده‌اند. نمونه‌هایی که در ذیل می‌خوانید برگزیده‌ای از تاریخ صدر اسلام است که در تاریخ پر بار اسلام صدها مصداق و نظیر آنها را توان جست. (۱)

«جلوه شوق به جان‌بازی در راه اسلام و قرآن به صورتهای گوناگون متجلی شده است، یکی از صورتهای بسیار پسندیده آن مواردی از جنگها است که خطر کشته شدن، آشکار بوده است و با وجود آن رزمندگان اسلام از دل و جان به استقبال

(۱) مقاله زیر را استاد محمود مهدوی دامغانی به مناسبت شهادت استاد مطهری (رضی) تهیه و تنظیم نموده بودند ما به علت تناسبی که با موضوع کتاب داشت با اجازه معظم‌له در اینجا آورده‌ایم.

آن شتافته‌اند و خود را به فیض شهادت نایل ساخته‌اند.

بنا به روایت بسیاری از منابع کهن، نخستین شهید مقاوم و پایدار مسلمان، باتوی بزرگوار «سمیه» همسر یاسر و مادر عمار بن یاسر است، ایستادگی او در برابر شکنجه‌های جانکاه و به زیان نیاوردن حتی یک کلمه که جان خود را می‌توانست نجات دهد از بهترین سرمشقهای جانبازی و فداکاری است و این ایستادگی چندان خشم ابو جهل دژخیم را برانگیخت که با فرود آوردن شمشیر یا نیزه به شکم او، او را شهیده ساخت. شوهرش یاسر هم راه او را پیمود و جان خود را در راه اسلام فدا کرد.

بسیاری از مفسران نزول آیه یکصد و ششم سورة شانزدهم قرآن را در باره این خانواده و تنی چند از دیگر صحابه رسول خدا (ص) در صدر اسلام دانسته‌اند.

طبرسی (ره)، در تفسیر مجمع البیان^(۱) می‌گوید: «گویند این آیه در مورد عمار یاسر و پدر و مادرش و صهیب و بلال و حُباب بن اُرت، نازل شده است که ایشان را سخت شکنجه می‌دادند و پدر و مادر عمار را کشتند».^(۲)

بانوان محترم مسلمان باید به این فضیلت راستین و واقعی که نخستین شهید اسلام، زن بوده است مباهات و احساس غرور و فخر کنند.

صحنه‌های مقاومت و پایداری در مقابل انواع شکنجه‌ها و آزارها در مکه و پیش از هجرت مسلمانان به حبشه و هجرت عمومی به مدینه فراوان است.

در جنگ بدر پیامبر (ص) میل داشت که نخست خویشاوندان و مهاجران به میدان بروند و در صورت لزوم انصار بنا به روایت گروهی از مورخان، نخست شهید از انصار عمیر بن حمام است و چون پیامبر (ص) برای انصار فرمان شرکت در جنگ را صادر نمود گفت: «بپا خیزید و به سوی بهشت سبقت گیرید - بهشتی که پهنه آن چون آسمانها و زمین است». عمیر به به گویان به پا خاست و مثنی خرما را که در

(۱) ج ۵ و ۶ چاپ ۱۳۷۹ بیروت، ص ۳۸۷.

(۲) سیره بنی هشام ج ۱، ص ۳۴۲ چاپ مصطفی السقاء مصر ۱۳۵۵ هـ - تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۲۸، چاپ بیروت ۱۹۶۰ م - بحار الانوار ج ۲۲، ص ۳۴۰، چاپ ۱۳۸۵، چاپ آقای آخوندی - تفسیر ابو الفتح رازی، ج ۷، ص ۱۴۹، چاپ مرحوم شعرانی.

دست داشت دور ریخت و گفت اگر قرار باشد آن قدر زنده بمانم که این خرما را بخورم طول خواهد کشید؛ وارد معرکه شد و جنگ کرد تا کشته شد. رحمت خدا بر او باد! (۱)

ابن اسحاق می گوید: «عاصم بن عمرو بن قتاده می گفت: عوف بن حارث که به «ابن عفره» هم معروف است از پیامبر پرسید: «چه عملی از بنده موجب می شود که پروردگار را شاد سازد؟» فرمود: «اینکه با تن برهنه و بدون زره به جنگ با دشمن خدا دست یازد». عوف زرهی را که بر تن داشت درآورد و دور افکند و شمشیرش را گرفت و چندان جنگ کرد تا کشته شد. نام این بزرگوار به صورت «عود» هم ثبت شده است و او از بیعت کنندگان در عقبه است. (۲)

حارثه پسر سراقه را تیری به گلو رسید و شهید شد، چون خبر به مادر و خواهرش رسید، مادرش گفت: «به خدا سوگند بر او گریه نخواهم کرد تا رسول خدا بیاید و از او پیرسم. اگر در بهشت باشد هرگز بر او نمی گریم، ولی اگر دوزخی باشد بر او به شدت و های و های خواهم گریست». و چون رسول خدا از کارزار بدر برگشت، مادر حارثه پیش آن حضرت رفت و گفت: «ای رسول خدا! شما محبت قلبی مرا به فرزندم می دانید؛ خواستم بر او گریه و زاری کنم، گفتم باشد تا از شما پیرسم؛ اگر در بهشت باشد بر او نخواهم گریست و اگر دوزخی باشد بر او سخت خواهم گریست».

پیامبر فرمود: «سوگند به آن کس که جان من در دست اوست، حارثه در بهشت برین است». مادر داغ دیده گفت: «هرگز بر او نخواهم گریست». راوی این روایت می گوید: پیامبر (ص) ظرف آبی خواست و دست خود را در آن ظرف فرو کرد و مضمضه فرمود و از آن آب به مادر و خواهر حارثه نیز داد تا بیاشامند، و دستور

(۱) دلائل النبوة بیهقی ج ۲، چاپ مدینه منوره - سیره بنی هشام ج ۲، ص ۲۷۹ - اسد الغابة ابن اثیر ج ۴، ص ۱۴۳.

(۲) مغازی واقدی ج ۱، ص ۸۰، چاپ مارسدون جونس آکسفورد ۱۹۶۶ - اسد الغابة ج ۴، ص ۱۵۶.

فرمود از آن آب را هم در گریبان خود ریختند و از پیش پیامبر برگشتند؛ و در مدینه هیچ بانویی به مسرت و چشم روشنی آنها نبود.^(۱)

قبل از حرکت به پدر که پیامبر (ص) در مدینه یاران خود را برای شرکت در جنگ فرا خواند چنان علاقه‌ای به شرکت در جنگ و جانبازی نشان داده شد که میان پسر و پدر درباره اینکه کدام یک شرکت کنند، بگو و مگو صورت می‌گرفت و چون به توافق نمی‌رسیدند، قرعه می‌کشیدند تا یار که را خواهد و میلش به که باشد، به نمونه‌ای از آن توجه فرمایید:

خیثمه (بر وزن حَیْذَرَه) و پسرش سعد که از خاندان معروف بنی‌همرو بن عوف انصاری هستند، پیش از حرکت گفتگویی دارند که سخت شایسته دقت و توجه است. صحبت را سعد شروع می‌کند و به پدر چنین می‌گوید: «بابا جان! اگر حساب بهشت و نیکبختی در بین نبود حتماً ترجیح می‌دادم تو بروی و من می‌ماندم، اما چه کنم که آرزو منم من هم در این راه شهید شوم». پدر پاسخ می‌دهد: «در عین حال لطف کن و بگذار من بروم و تو کنار همسر خود و برای مراقبت از زن‌ها بمان و آرام بگیر». سعد نمی‌پذیرد و خیثمه می‌گوید: «پسرم چاره نیست، باید یکی از ما دو نفر بماند». سعد پیشنهاد قرعه‌کشی می‌کند، قرعه به نام سعد (پسر) درآمد و رفت در بدر شهید شد.^(۲)

با آن که خیثمه به ظاهر پسر برومند خود را از دست داد و لابد فرزندان و بازماندگان او نیاز به مراقبت پدر بزرگ داشتند، اما سیزده ماه بعد که جنگ اُحُد اتفاق افتاد و پیامبر (ص) از راه لطف و محبت یا یاران خود درباره جنگ‌رایزنی فرمود، گروهی از انصار اظهار نظر کردند و از جمله خیثمه برخاست و چنین اظهار داشت:

«ای رسول خدا! قریش پس از شکست در جنگ بدر یک سال صبر کردند؛ در

(۱) مفاز و اقدی ص ۸۰، نه‌ایه‌ الأنب فی فتن‌ الأدب، ج ۱۷، ص ۲۵، دار‌الکتب‌ الاسلامیة ج ۴، ص ۱۵۴.

(۲) مفاز و اقدی، همان چاپ، ج ۱، ص ۲۰ و ۲۱۲.

این مدت همپیمانهای خود را فرا خواندند؛ سپاه زیادی گرد آوردند؛ اکنون در حالی که بر شتران بادپا سوارند و اسبان تیزرو را هم یدک می‌کشند به سرزمین ما آمده‌اند و به تصور باطل خود، ما را محاصره و غافلگیر کرده‌اند؛ اگر همین طور برگردند و مقابله‌ای نبینند، گستاخ خواهند شد و از این پس مرتب برای غارت و ایجاد ترس حمله خواهند آورد، و بر ما جاسوسانی خواهند گماشت. به علاوه این کاری که نسبت به مزارع ما کردند و چهارپایان خود را در آنها چرانند، اعراب اطراف مدینه را هم گستاخ‌تر ساخته است، و آنها هم اگر ببینند بیرون نرفتیم و این دشمن را از خود نرانندیم طمع خواهند بست. از این گذشته، ما امیدواریم خداوند ما را بر آنها پیروز فرماید، و اگر هم کشته شویم وصول به درجه شهادت خواهد بود.

خیثمه چنین ادامه داد: «با آنکه در جنگ بدر، بسیار آرزومند بودم شرکت کنم با پسر قرعه کشیدیم که قرعه به نام او درآمد و خداوند متعال شهادت را نصیب او فرمود. من هم سخت مشتاق شهادت بوده و هستم. دیشب پسر را در خواب دیدم که میان باغها و جویبارهای بهشت می‌خرامید و به من می‌گفت پیش ما بیا و در بهشت همراه ما باش که آنچه را خداوند متعال وعده فرموده بود همه را حق یافتیم. به خدا سوگند سخت مشتاق همجواری با پسر در بهشت شده‌ام؛ من سالخورده‌ام و استخوانهایم پوک شده است، و دیدار خدا را سخت دوست می‌دارم؛ ای رسول خدا! لطفاً از خدا بخواه که شهادت و دیدار سعد را در بهشت به من روزی فرماید». پیامبر دعا فرمود و خیثمه در جنگ اُحُد شهید شد.^(۱)

در جنگ بدر، پیامبر (ص) با همه کسانی که ایشان را همراهی می‌کردند از مدینه بیرون آمد چون به منطقه نقب بنی‌دیار و سقیاء، که حوزه متصل به مدینه است، رسیدند، پیامبر (ص) از لشکر سان دید و دستور فرمود نوجوانان برگردند و به آنان اجازه شرکت در جنگ نداد؛ و از جمله عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، رافع بن خدیج، براء بن عازب، اسید بن طهیر، زید بن ارقم و زید بن ثابت را برگرداند.

(۱) مفازی واقدی، همان چاپ، همان ج، همان ص.

سعد بن ابی وقاص می گوید: «پیش از آن که پیامبر (ص) لشکر را سان ببیند، دیدم برادرم عمیر بن ابی وقاص ناراحت است و خود را در گوشه و کنار پنهان می کند. گفتم چرا چنین می کنی؟

گفت می ترسم پیامبر (ص) مرا از نوجوانان بشمرد و برگرداند و من سخت مشتاق شرکت در جنگ و وصول به شهادت هستم».

سعد می گوید: «اتفاقاً پیامبر خدا او را دیدند و دستور فرمودند برگردد؛ عمیر چنان سخت و سوزناک گریه کرد که پیامبر (ص) را بر او رحمت و شفقت آمد و اجازه فرمود در جنگ شرکت کند. عمیر کوچک اندام بود و ناچار شدم حمایل شمشیرش را چند گره بزنم که کوتاه تر شود تا دست و پایش را نگیرد. او در جنگ به شهادت رسید در حالی که شانزده سال بیش نداشت. رحمت خدا بر او باد».

داستان زیر نمونه دیگری از شور و شوق نوجوانان است:

«در جنگ اُحُد رسول خدا (ص) چون از مدینه بیرون آمد و در کنار شهر به محله شیخان رسید، لشکر خود را سان دید و نوجوانان را که عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، نعمان بن بشیر، ابوسعید خدری، رافع بن خدیج، سمرة بن جندب و چند نفر دیگر بودند از شرکت در جنگ منع فرمود و دستور داد برگردند. در این موقع یکی از مسلمانان، به نام ظهیر بن رافع، به پیامبر گفت: «رافع بن خدیج تیرانداز قابل و ورزیده ای است». رافع بن خدیج می گوید من در آن موقع برای این که بلندقدتر خود را نشان دهم دو کفش پوشیدم و روی پنجه پای خود ایستادم و پیامبر به من اجازه فرمود شرکت کنم. همین که پیامبر (ص) به رافع بن خدیج اجازه شرکت داد، سمرة بن جندب^(۱) به ناپدری خود مزی بن سنان حارثی گفت: «بابا جان! می بینی پیامبر به رافع اجازه فرمود و مرا رد کرد و حال آنکه من حاضرم در حضور پیامبر با رافع گشتی بگیرم و اگر او را به زمین زدم به من هم اجازه فرماید».

(۱) در فقه قاعده ای به نام قاعده ضراو پدید آمده است که باعث و منشاء آن سمرة بن جندب می باشد که حاضر نبود درخت را به همسایه اش بفروشد در صورتی که درخت در حریم منزل او قرار داشت.

مری این پیشنهاد را به عرض پیامبر رساند. حضرت با لبخند فرمود گشتی بگیرند و سمره، رافع را به زمین زد و پیامبر (ص) به وعده خود وفا کرد و به او هم اجازه شرکت داد.

در جنگ اُحُد تیری به استخوان ترقوه رافع بن خدیج خورد که چوبه آن را بیرون کشیدند ولی پیکان آن باقی ماند؛ و او در جنگ خندق و بیشتر جنگهای دیگر شرکت کرد و در سال ۷۴ هجری زخم او سر باز کرد و در اثر آن درگذشت و او در آن هنگام هشتاد و شش سال داشت. و ملاحظه می فرمایید او از کسانی است که پیامبر (ص) به آنان وعده داده است که از ایشان شفاعت خواهد فرمود و شهادت به جانبازی آنان در راه اسلام خواهد داد.

عمرو بن ثابت بن وقش درباره اسلام شک و تردید داشت و هر قدر خویشاوندان او که مسلمان شده بودند با او صحبت می کردند می گفت: «اگر بدانم آنچه می گوید حق است یک لحظه هم در مسلمان شدن تأخیر نمی کنم». اتفاقاً روز جنگ اُحُد که او در مدینه بود مسلمان شد، شمشیر برداشت و خود را به میدان رساند و به سختی مجروح شد و به زمین افتاد. گروهی از مسلمانان که او را دیدند بر بالین او آمدند و او هنوز رمقی داشت. گفتند: «چه چیز تو را به میدان آورد؟» گفت: «ایمان، من مسلمان شدم و به خدا و رسول خدا ایمان آوردم؛ شمشیر برداشتم و به میدان آمدم و بسیار خوشنودم که خداوند متعال شهادت را نصیب من فرمود». عمرو روی دست مسلمانان، که می خواستند او را از آنجا ببرند، مُرد و پیامبر فرمود او اهل بهشت است.

گویند بعدها ابوهریره می گفت: «آیا می توانید به من بگویید آن فرد کیست که بدون آن که حتی یک مرتبه سجده کرده باشد به بهشت وارد خواهد شد؟» مردم سکوت می کردند؛ ابوهریره می گفت: «او عمرو بن ثابت بن وقش است.» (۱)

داستان حنظله:

حنظله پسر ابو عامر، جمیلہ دختر عبد اللہ بن اُبی بن سلول را نامزد خود کرده بود، و مراسم زفاف در شبی بود که فردایش جنگ اُحُد اتفاق افتاد. حنظله از پیامبر (ص) اجازه گرفت تا آن شب را در مدینه و در کنار همسر خود بماند. پیامبر اجازه فرمود و گویند آیه ۶۲ سورة ۲۴ (نور) در همین مورد نازل شده است که خداوند می فرماید: «کسانی که از تو اجازه می گیرند آنانی هستند که به خدا و رسولش گرویده اند و چون از تو برای برخی از کارهای خود اجازه خواستند به هر کس از ایشان که می خواهی اجازه فرمای»^(۱) حنظله آن شب را با اجازه پیامبر (ص) در مدینه ماند و با همسر خود عروسی کرد و صبح زود، بدون آن که غسل کند، به میدان جنگ شتافت.

جمیلہ هنگام خروج حنظله از مدینه چهار نفر از انصار را شاهد گرفت که به اقارب حنظله درباره عروسی کردن با او گوش فرا دهند، و چون به او گفتند چرا چنین کردی؟ گفت: «خواب دیدم که آسمان گشوده شد و حنظله وارد آن شد و در ب پسته شد؛ دانستم که او به مقام شهادت خواهد رسید، خواستم اگر باردار شدم حرفی پشت سرم نباشد».

توجه داشته باشید که پدر زن حنظله از منافقان تیره بختی است که از مدینه گریخته و به مکه پناهنده شده است و در جنگ احد همراه کافران مکه بوده و آنها را به جنگ تحریض می کرده است. او در دوره جاهلی معروف به راهب بود و پیامبر فرمود او فاسق است. او از بنیانگذاران مسجد ضرار است که خود داستانی مفصل از کارهای منافقانه او است.^(۲)

حنظله همین که وارد میدان جنگ شد به ابوسفیان حمله برد، اسب او را پی کرد و او را به زمین انداخت. ابوسفیان ضمن فرار از یاران خود کمک می خواست و حنظله همچنان که در تعقیب او بود از پشت سر نیزه ای به او زد؛ همچنان که نیزه در

(۱) مفازی واقفی، همان چاپ ج ۱، ص ۲۱۶ - سیره ابن هشام، همان چاپ، ج ۱۷، ص ۸۰.

(۲) همان منبع فوق.

بدنش بود مردی را که نیزه زده بود تعقیب کرد و کشت، و سپس خود از پا درآمد و میان جسد پاک حمزه و عمرو بن جموح و عبدالله بن حزام درافتاد و به شهادت رسید. پیامبر (ص) فرمود: «فرشتگان را دیدم که میان زمین و آسمان پیگر حنظله را با آب لطیف آسمانی، غسل می دهند.» و چون از آن حضرت علت آن را پرسیدند فرمود از همسرش پرسند. رحمت گسترده الهی بر او و همه شهیدان باد!

داوطلبی سالخوردهگان:

حُسَیْن بن جابر که به یمان معروف و پدر جناب حذیفه بن یمان است، و رفاعه بن وَقْش چندان سالخورده و پیرسال بودند که پیامبر (ص) هر دو را از شرکت در جنگ «أُحُد» معاف فرمود و آن دو همراه زنان و کودکان بر پشت بامهای مدینه بودند. چون آتش جنگ برافروخته شد و اخبار ناگوار به مدینه رسید یکی از آن دو در حالی که با صمیمیت به دیگری می گفت چه قدر می خواهی زنده بمانی؟ حُسَیْن گفت: «من و تو که امروز و فردا خواهیم مرد و چیزی از عمر ما باقی نمانده است. بهتر نیست که شمشیرهای خود را برداریم و به رسول خدا ملحق شویم؟ امیدوارم خداوند متعال شهادت را بهره و روزی ما گرداند».

آن دو همان دم با شمشیر آخته، خود را به أُحُد رساندند؛ رفاعه را کفار کشتند، یمان را هنگامی که مسلمانان می گریختند و از وحشت یکدیگر را نمی شناختند با شمشیر مورد هجوم قرار دادند و او را شناختند، حذیفه فریاد می کشید این پدر من این پدر من است، ولی کسی توجه نکرد و او کشته شد. روح بزرگواری و گذشت در حذیفه چنان بود که بخشی از آیه ۹۲ سوره یوسف را تلاوت کرد که خداوند می فرماید: «یوسف (ع) گفت امروز بر شما سرزنی نیست، خدای شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است».

پیامبر (ص) برای حذیفه دعای خیر فرمود و دستور داد خونبهای یمان را به حذیفه بپردازند، و او با کسب اجازه از پیامبر (ص) خونبها را نگرفت و به مسلمانان

فقیر بخشید. (۱)

مردی با پاهای لنگ:

عمرو بن جموح مردی لنگ و شل بود؛ چهار پسر داشت که در جنگها شرکت می کردند. چون جنگ اُحد پیش آمد، پسرانش خواستند او را از شرکت در جنگ باز دارند. گفتند تو مردی علیل و بیماری و بر تو تکلیفی نیست؛ دیگران هم گفتند پسرانت در التزام رکاب پیامبرند. گفت: «به به! آنها و شما به سوی بهشت بروید و من اینجا راحت بنشینم!» هند دختر عمرو بن حرام که همسر عمرو بن جموح است می گوید: دیدم عمرو شمشیر خود را برداشته و می گوید خدا یا مرا با خواری پیش اهل من یرمگردان! و از دنبال سپاه بیرون رفت. پسرانش دوباره به صحبت پرداختند، او پیش پیامبر آمد و گفت: «پسرانم می خواهند مرا از شرکت در جنگ بازدارند و مانع از حرکت من می شوند، و حال آنکه به خدا سوگند امیدوارم با همین پای لنگم به سوی بهشت گام بردارم».

پیامبر با کمال محبت فرمود: «خداوند متعال تو را از جهاد معاف فرموده و تو تکلیفی نداری». عمرو بن جموح سخت ناراحت و افسرده شد؛ پیامبر به فرزندانش فرمود:

«بر شما نیست که او را حتماً از جنگ باز دارید، آزادش بگذارید شاید خداوند شهادت را روزی او قرار دهد». و عمرو، در جنگ شرکت کرد.

ابو طلحه می گوید: «هنگامی که مسلمانان پراکنده و منهزم شده بودند عمرو بن جموح را دیدم که لنگ لنگان می رفت و می گفت سوگند به خدا مشتاق شهادتم. یکی از پسرانش از پی او بود و هر دو به شهادت رسیدند.» (۲)

عبدالله بن عمرو بن حزام انصاری، پدر جابر انصاری، هم داستانی آموزنده دارد.

(۱) کامل ابن اثیر، ص ۱۶۲، ج ۲، بیروت ۱۰۶۵ - مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۳۳ - سیره ابن هشام، همان چاپ، ج ۳، ص ۹۲.

(۲) مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۴ - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۲۷.

این بزرگوار از کسانی است که در بیعت عقبه شرکت داشت و در جنگ بدر هم شرکت کرده بود. یک روز قبل از جنگ اُحُد خواب دید دوستش مبشر بن عبدالمنذر که از شهدای بدر است به دیدن او آمد و گفت یکی و دو روز دیگر پیش ما خواهی آمد. عبدالله می‌گوید به مبشر گفتم تو کجایی؟ گفت در بهشت. گفتم مگر تو در جنگ بدر کشته نشدی؟ گفت چرا، ولی بعد زنده شدم. عبدالله این خواب را با مسرت برای رسول خدا (ص) نقل می‌کرد، پیامبر فرمود نشانه و نمودار نیل به شهادت است. او در کمال اشتیاق در جنگ اُحُد شرکت کرد و شهید شد.

جابر می‌گوید: پدرم نخستین شهید جنگ اُحُد بود و پیامبر (ص) پیش از آن که مسلمانان گرفتار هزیمت شوند همراه ایشان بر پدرم نماز گزارد. عمام می‌گریست، پیامبر فرمود فرشتگان خدا با بالهای رحمت خود، بر عبدالله سایه افکنده‌اند.^(۱)

نموداری از پایداری زنان:

در اینجا مناسب است برای اطلاع از شکیبایی و پایداری بانوان، به این مطلب توجه شود. عایشه می‌گوید: «همراه گروهی از زنان برای کسب خبر به سوی اُحُد حرکت کردم، چون به سمت صحرا حرکت کردیم به هند دختر عمرو بن حزام برخوردیم که جنازه شوهرش عمرو بن جموح و پسرش خلّاد و برادرش عبدالله بن عمرو را بر شترش بار کرده و به سمت مدینه می‌آید. سلام دادم و گفتم: لابد اخبار صحیح و درست را می‌دانی؟ چه خبر است؟ گفت: خیر است، خدا را شکر رسول خدا سلامت است و با سلامتی او، هر مصیبتی قابل تحمل و اندک است، البته خداوند متعال به گروهی از مسلمانان شرف شهادت ارزانی فرمود؛ و آیه بیست و پنجم سوره سی و سوم را خواند. رحمت گسترده الهی بر آن شیرمردان و شیرزنان باد! (۲)

پیامبر (ص) در مورد شهید عمرو بن جموح فرمود: «ای گروه انصار! میان شما کسانی بودند و هستند که اگر خدا را سوگند دهند سوگندشان را می‌پذیرد و هر چه

بخوانند می دهد، و عمرو بن جموح از ایشان بود. و پیامبر پس از دفن آن سه جنازه به هند فرمود: «شوهرت و پسر و برادرت در بهشت دوستان یکدیگرند». هند گفت: «ای رسول خدا! دعا فرمای مرا هم با ایشان قرار دهد». و رسول خدا (ص) دعا فرمود.

جنگ موته:

همین روحیه و شوق در مأموریت های جنگی در مسلمانانی که در التزام رکاب پیامبر (ص) نبودند نیز دیده می شود و نمونه های فراوانی در تاریخ و سیره دارد که یکی از آنها داستان شورانگیز جنگ موته است.

این جنگ در جمادی الأولى سال هشتم هجرت اتفاق افتاد. پیامبر (ص) سه هزار نفر از مسلمانان را به شام اعزام فرمود و سه نفر را به ترتیب به فرماندهی ایشان گماشت: نخست زید بن حارثه بود و فرمود اگر زید شهید شد، جعفر بن ابی طالب و اگر او نیز شهید شد عبدالله بن رواحه فرماندهی را برعهده خواهند داشت. چون این لشکر آماده حرکت شد رسول خدا (ص) شخصاً ایشان را تا گردنه نزدیک مدینه، (که به گردنه وداع مشهور است)، بدرقه فرمود. به هنگام جدایی، مسلمانانی که مانده بودند و در آن مأموریت نبودند خطاب به لشکریان بانگ برداشتند که خداوند بلا را از شما دور فرماید و به سلامت و با غنیمت برگردد. عبدالله بن رواحه در پاسخ ایشان این بیت را خواند:

«أنا من از خداوند آمرزش طلب می کنم و ضربت استواری که خونبار و پر بار بوده باشد».

زید بن ارقم که یتیم بود و در خانه عبدالله بن رواحه زندگی می کرد، می گوید: کمتر شنیده و دیده ام که کسی به خوبی عبدالله بن رواحه از یتیمی سرپرستی کند. من به او سخت علاقمند بودم، معمولاً مرا بر شتر، پشت سر خود سوار می کرد (دو نفری سوار بر شتری می شدیم)، و در جنگ موته هم همراهش بودم. شبی ضمن حرکت این ابیات را خواند:

«این سفر، آخرین سفر من است،

تو سراپا خیر و برکتی و هر چه جز تو نکوهیده است،
 من دیگر پیش خانواده‌ام بر نمی‌گردم،
 ولی مسلمانان برخوانند گشت، و مرا در سرزمین شام باقی می‌گذارند که
 اقامت در آن گوارا است».

من چون این را شنیدم گریستم؛ او با محبت با دست خود ضربه‌ای به من زد و
 گفت: «ای تیره‌بخت چرا از این که این‌شاءالله شهادت نصیب من شود ناراحتی و گریه
 می‌کنی؟» بعد هم به شوخی گفت: «و تو آن وقت یک نفره و به راحتی سوار این شتر
 به مدینه برو خواهی گشت».

و چون به مسلمانان خبر رسید که هرقل (امپراتور روم) با صد هزار نفر آماده
 رویارویی و درگیری است، کمی مردد شدند و می‌گفتند مناسب است به
 پیامبر (ص) نامه بنویسیم و نیروی امدادی بخواهیم. عبدالله بن رواحه با سخنرانی
 کوتاهی آنان را از دودلی و تردید بیرون آورد و گفت: «به خدا سوگند ما در هیچ
 جنگی با اِتْکاء به عدد و سلاح جنگ نکرده‌ایم، در جنگ بدر میان لشکر ما فقط یک
 اسب بود و بس؛ ما با اِتْکاء به لطف خدا و اعتماد به دین خود، جنگ می‌کنیم و از
 دو حال بیش نیست: اگر پیروز شویم لذت فتح و پیروزی است و اگر شهید شویم
 دیدار ما با برادران شهید پیش رفته در بهشت خواهد بود».

پس از این که در این جنگ زید و جعفر شهید شدند، عبدالله بن رواحه پرچم را
 به دست گرفت و این رجز را می‌خواند:

«ای نفس! سوگند می‌دهم که تردید نکنی و شهادت را مکروه نشمرده باشی،

تو را چه می‌شود که می‌بینم بهشت را خوش نمی‌داری...»

و این رجز را:

«ای نفس! بر فرض که کشته نشوی مگر نخواهی مرد؟ می‌بینی کجوتر مرگ نغمه سر داده است
 و آنچه را آرزومند آن بودی رسیده است».

اگر تو هم مثل آن دو دوست خود رفتار کنی هدایت می‌شوی، و اگر روی برگردانی بدبخت
 شده‌ای».

ناگاه صدای هیاهویی را شنید و گفت تو هنوز باید زنده باشی! شمشیر کشید و

حمله کرد تا شهید شده.^(۱)

در جنگ حنین:

از جنگ‌های دشوار یکی هم جنگ حنین است که در سال هشتم هجرت و پس از فتح مکه صورت گرفته است. و خداوند متعال در آیه بیست و پنجم از سوره نهم (توبه) در این مورد فرموده است که: «فقط نصرت و یاری الهی موجب فتح و پیروزی بوده است».

در این جنگ بسیاری از سران مهاجران و انصار و غالب مسلمانان گریختند و به جز تنی چند، که پیشاپیش همه، حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) بود، پایداری نکردند. اینک برای اطلاع از نمونه پایداری زنان مسلمان لطفاً به این داستان توجه کنید: هماندم که بیشتر مسلمانان گریخته بودند، پیامبر(ص) متوجه ام‌سلیم دختر ملحان شد که همراه همسرش ابوطلحه کنار پیامبر(ص) ایستاده است. ام‌سلیم به پسرش عبدالله حامله بود؛ چادری به کمر خود بسته و لگام شتر شوهرش را در دست داشت؛ پیامبر فرمود: «این ام‌سلیم است؟» و ام‌سلیم گفت: «آری، پدر و مادرم به فدایت؛ این کسانی که از پیش شما می‌گریزند مانند کافران بکش که درخور کشتن هستند». پیامبر فرمود: «تا این که خداوند کاری بسازد». و خنجر جری در دست ام‌سلیم بود. ابوطلحه گفت: «این چیست که همراه داری؟» گفت: «خنجر جری است که اگر کسی از مشرکان پیش من آید شکمش را با این پاره کنم.»^(۲)

دوران اسارت:

پایداری و بزرگواری و رازداری مسلمانانی که اسیر می‌شده‌اند تا لحظه کشته شدن بسیار آموزنده و شکوهمند است؛ آنان مرگ را با جان و دل و با توجه به خداوند متعال و امید شفاعت رسول خدا(ص) می‌پذیرفته‌اند. در زیر به طور خلاصه به یکی دو مورد اشاره می‌شود:

(۱) سیره ابرالفداء، ج ۳، ص ۴۶۲، بیروت ۱۹۷۶ - نه‌ایه الارب، ج ۱۷، ص ۲۸۰.

(۲) ترجمه تاریخ طبری به قلم آقای پاینده، ج ۳، ص ۱۲۰۳، انتشارات بنیاد فرهنگ.

«گروهی از افراد قبیله‌های غَضَل و قَاوَه به ظاهری فریبنده و با مکر و خدعه به حضور پیامبر خدا(ص) آمدند و تقاضا کردند که ایشان تنی چند از اصحاب را برای آموزش قرآن و فقه به سرزمین آنان اعزام فرماید و رسول خدا شش نفر از اصحاب را روانه فرمود؛ و چون به ناحیه «رجیع» رسیدند آنها ناگاه در فکر اسیر کردن اصحاب افتادند. چهار نفر از آنها در اثر مقاومت و پایداری شهید شدند و دو نفر اسیر به اسامی اسیران جنیب بن عدی و زید بن دثنه بود و آن دو را به مکی‌ها فروختند و آنها اعلان کردند که این دو اسیر را خواهیم کشت. گفته‌اند چون زید را برای کشتن آوردند ابوسفیان گفت: «تو را به خدا سوگند می‌دهم آبا دوست نمی‌داری که محمد(ص) اینجا می‌بود و گردنش را می‌زدیم و تو پیش خانواده خود سالم بودی؟»

زید گفت: «به خدا سوگند هرگز راضی نیستم که خاری پای آن عزیز را رنجه دهد.» و مردی به نام نسطاس او را کشت.

جنیب را برای اجرای حکم به محل تتمعیم، بیرون دروازه مکه، آوردند. او پیش از اجرای حکم تقاضا کرد دو رکعت نماز بگذارد؛ موافقت شد. نمازش را تند و سریع خواند و گفت: «نمی‌خواهد تصوّر کنید از ترس مرگ نمازم را طول می‌دهم.» چون او را به چوبه دار بستند گفتند: «میل داری که محمد(ص) به جای تو اینجا بود و تو پیش زن و فرزندان سالم بودی؟» گفت: «به خدا سوگند حاضر نیستم خاری آن وجود عزیز را بخلد.» گفتند: «از اسلام برگرد تا آزادت کنیم» گفت: «هرگز.» گفتند: «تو را به لات و عزی سوگند می‌دهیم که برگرد.» گفت: «اگر پادشاهی همه جهان از من باشد بر نمی‌گردم تا چه رسد به چند صباح زندگی.»

آنگاه گفت: «پروردگارا! سلام مرا به حضور پیامبرت ابلاغ کن.» سپس آن سیه‌دلان حکم را اجراء کردند.

او اشعاری سروده است بسیار شیوا که آوردن همه آن نوشته را طولانی می‌کند، ولی دو بیت بسیار خوب آن چنین است: «من هرگز در برابر دشمن فروتنی و خشوع و بی‌تابی هم نمی‌کنم که بازگشت من به سوی خداست.

اکنون که مسلمان کشته می‌شوم دیگر برای من مهم نیست که کشته شدن من به چه صورت بوده

باشد؟»

گویند همچنان که پیامبر در مسجد مدینه نشسته بود حالتی شبیه حالت وحی به آن حضرت، دست داد و فرمود: «سلام و رحمت خدا بر او باد». و گفت: «جبرئیل سلام جنیب بن عدی را به من ابلاغ کرد. رحمت خدا بر او، و بهشت بر ایشان گوارا باد.»^(۱)

فروغ بن عمرو جذامی از طرف رومیها فرمانده سرزمینهای عرب نشین حدود سوریه بود. که مسلمان شد و نامه‌ای به حضور پیامبر (ص) نوشت، و سفیری به نام سمود بن سعد گسیل داشت و هدایایی تقدیم کرد. پیامبر (ص) هدیه او را پذیرفت و در پاسخ نامه‌اش دستور فرمود بنویسند و به سفیر او مانند دیگر نمایندگان جایزه‌ای معادل پانصد درهم پرداخت شد. چون به رومیان خبر اسلام او رسید او را خواستند و مدتی زندانی کردند و آنگاه تصمیم گرفتند او را به دار بکشند. اشعاری زیبا سروده است که می‌توان برای اطلاع از آن به منابعی که در آخر مقاله آمده است مراجعه کرد. همین که دژخیم پیش آمد او این بیت را خواند:

«به سروران مؤمنان از من ابلاغ کنید که تمام وجود من تسلیم فرمان خداوند است.»

حکم اجراء شد او به بهشت جاوید خرامید.^(۲)

اینها چند نمونه بود که ملاحظه فرمودید شهیدان کربلا و جانبازی آنان در راه خدا معروف و مشهود همگان می‌باشد و اگر قرار باشد همه موارد تاریخ اسلام بررسی شود باید کتاب مفصل‌تر تهیه و تنظیم کرد و به قول شاعر آزاده بزرگوار، سنایی:

سر برآز از گلشن تحقیق، تا در کوی دین

کشتگان زنده بجنی انجمن در انجمن

(۱) سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۸۶ - ۱۸۲ - مقازی واقفی، ج ۱، ص ۳۶۰ - نهایه الارب، ج ۱۷، ص ۱۳۶.

(۲) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۵۵، چاپ احسان عباس، بیروت، ۱۳۸۰ - نهایه الارب، ج ۱۸، ص ۲۹.

در یکی صف کشتگان بینی به تیغی چون حسین (ع)

در دگر صف خستگان بینی به زهری چون حسن (ع)

در ددین، خودبوالمعجب دردی است کاندروی چوشم

چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن (۱)

«أَللّٰهُمَّ بِرَحْمَتِكَ فِي الصَّالِحِينَ فَأَدْخِلْنَا، وَفِي غَلِيَّةٍ فَأَرْفَعْنَا، وَقَتْلًا فِي سَبِيلِكَ فَوْقَنَا» (۲)

شهادت پیشوایان اسلام:

پس از نقل این موارد روشن از فداکاری‌ها و اخلاصهای مسلمانان صدر اسلام، دیگر لزومی دیده نمی‌شود که در مورد شهادت بزرگانی چون مولای متقیان و سرور آزادگان، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و عمومی بزرگوارش حمزه سید الشهداء، و برادر عزیزش جعفر طیار و فرزندان کرام و گرانقدرش همچون حضرت امام مجتبی و امام حسین سید الشهداء و قمر منیر بنی هاشم ابوالفضل العباس (علیه السلام) و برادران عالیقدرش و دیگر شهدای طُف و فِج و طبرستان و شهادت سادات حسنی و حسینی و موسوی در طول تاریخ اسلام سخنی به میان آوریم، که تاریخ اسلام، بویژه تاریخ تشیع، با خون و خونباری پایه‌گذاری گردیده است. شهادت درس آموز و عبرت انگیز حسین (ع) و یاران باوفا و مخلص او هنوز و همواره درس پایداری و الگویی مقاومت شیعیان در طول تاریخ بوده و هست و خواهد بود، و شبعه مدام از این چراغ هدایت و کشتی نجات، روشنائی و هدایت خویش را می‌جویند و با روشنگریهای آنان در حرکت و رهسپارند. تفصیل این داستان شگفت‌انگیز را در کتاب «شهداء الفضيلة» تألیف علامه امینی و «جهاد الشیعه» تألیف دکتر سمیرة مختار الکی از انتشارات دارالجلیل لبنان می‌توان پی‌گیری و تعقیب نمود.



(۱) دیوان سنایی، چاپ استاد محترم آقای مدرس رضوی، ص ۴۸۵.

(۲) از ادعیه مأثوره ماه مبارک رمضان، به نقل از «مفاتیح الجنان» مرحوم محدث قمی.

نوای شهادت در شعر و ادب فارسی معاصر

شعر، صدای رسا و بانگ بلند و ماندگار بشری است و چون از اعماق جان برمی‌خیزد لاجرم بر دل می‌نشیند. شاعران نکته‌سنج در ترسیم بخشی از مفاهیم و حقایق زندگی و تحریک احساسات و عواطف بشری نقش والائی دارند بویژه آنگاه که پای مسائل عاطفی و حقایق حسّاس رزمی و عزم و ارادهٔ ملی و حماسی در میان آمده باشد.

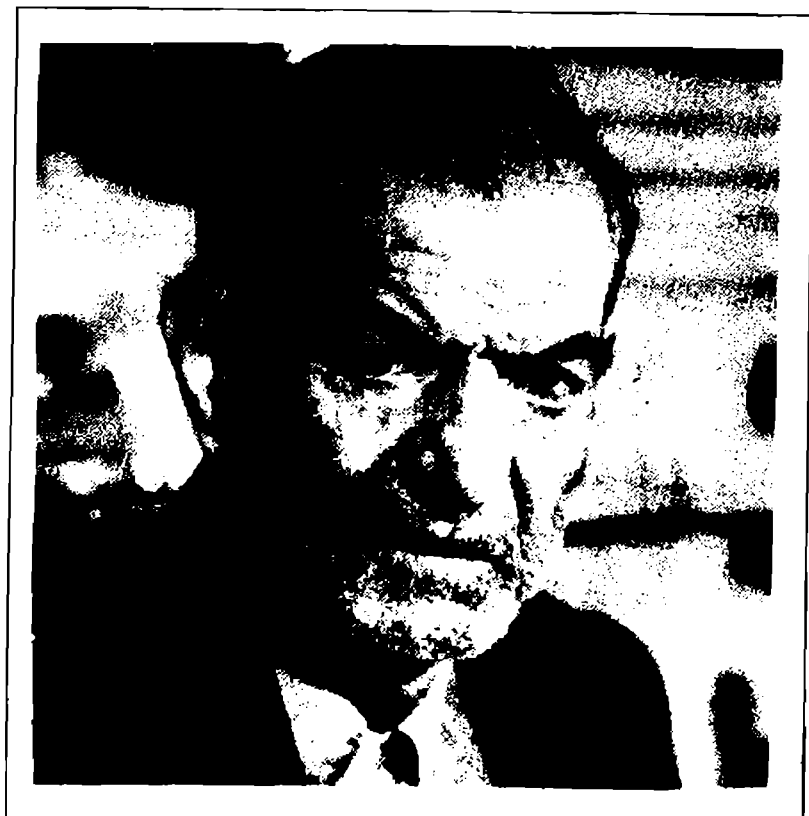
شهادت در راه خدا، خود شور و عشق و حماسه است طبعاً زبان آن را گویندگان و سرایندگان متعهد که از عمق دل، سخن می‌گویند بهتر درمی‌یابند.

شهادت در راه خدا، اوج و عروج و مفهوم بلند و معنای عمیق آن، یکی از عناوین همیشگی در شعر و ادب فارسی بوده است. شاعران مسلمان و دلسوخته، بویژه شعرای شیعه و پیروان مکتب خون و شهادت، همواره در این باره مَرکَب قلم را به جولان درآورده و دُرّهای ثمینی ساخته و اشعار دلنشینی پرداخته‌اند. در این بخش، به چند نمونه از اینگونه اشعار شبوا و رساء اشارتی می‌نماییم و سپس وارد اصل مطلب می‌گردیم.

شهریار ملک سخن:

شهریار، این شاعر شیدایی و آزاده، در اواخر عمر، از دنیا رهیده و به عوالم اُعلی

پیوسته بود. اشعار نغز و جاودانی، پیرامون مسائل اسلامی و معنوی به ویژه پیرامون شهادت سروده است که در مطلع زمزمه‌های شهادت و شهیدان، سه قطعه از آنها را برگزیده‌ایم و به محضر امت شهیدپرور به خصوص آذربایجانیان شهریار دوست، تقدیم می‌نماییم:



پرواز شهیدان

از عقل و قالش درگنبر، روکن به عشق و حال ما بی‌عشق نگشاید دری از عقل و قیل و قال ما
اغلب چراغ رهن است این عقل کو با ما دلیل با عقل اگر سودا کنی دل می‌شود دلال ما
هر خط و خال شامدی، نقشی و تفسیری ولی بر مصحف رخسار او، نقش است خط و خال ما

در زیر سقف آب و گل، احوالی از ما نشنوی آنتن به پشت بام بر، تا بشنوی احوال ما
این اژدهای نفس کو، پیچد به گردنهای جان از سر نخواهد باز شد با گشت ماه و سال ما
معقول شد اعمال من، اما خیالم خل هنوز این تزکیه مشکلتر است از مشکل اعمال ما
یارب بگردان روی ما از ماسوای خود دمی بگذار دنیای دنی، چون سگ دود دنبال ما
این جبهه تا عرش برین، توفیق پروازش هست خون شهادت می‌کند، نقشینۀ پر و بال ما
یک نفخۀ عشق ای حجب، دم با تو جاویدان کند عمری تعقل مات از این، یک لحظه وجد و حال ما
دلیا به کافر جنت و ما با جهنم شد ولی «کیلین» هم بخشند با تقوای فارغ بال ما
ما هیش و هم با کافران انگار قسمت کرده ایم گفتیم از دنیا و دین، آن مال تو، این مال ما
مهلت تمام می‌شود کفر و ضلالت مضمحل کو محدودین بودش غرض از محو و اضمحلال ما
اینک شروع محشر کبرا و صورش می‌دمد تا زلله سازد مردگان با جار و با جنجال ما
روی صراطیم و پلّی، کز مو بود باریکتر وز تیغ هم برنده تر، تا چون کند اقبال ما
بدینم خواند کوردل ماه خدا را «شهریار» او کسی ببیند کوکب بخت همایون فال ما؟

شهید زنده (۱)

جهاد عشق تو پیروزی است پایانش که سایه پرور سیمرغ پرور دستش
توئی که توفته طوایف تفته دریایی نهنگ عشق چه بیم از لهیب و طوفانش
شهادت تو به قانون شمع و پروانه است که با مجاهده جان می‌رسد به جاناتش
جهان آتیه هم با جهاد انسان ساز جهان آینه است و جمال اناناش
کشیده قرعه به نام تو مسجد الاقصی چه قرعه‌ای که قرائت کنی به قرآنش
شهید در دو جهان، جفت فتح و پیروزی است چرا که دولت جاوید یافت جانش
مقام نخل شهادت به سدره و طویاست سعادت است که دستی رسد به دامانش

(۱) تقدیم به حضرت آیه الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی در دوران ریاست جمهوری معظم له.

بسرو سیادت معلول جان‌لشان جهاد که پر تشالده ملانک به پای ایمانش
 لعاند آنکه به بازی گرفته چشم یتیم که خود چه می‌کند این سیل اشک و طغیان
 مریض آن مرض مزمنی که استضعاف در آخرین شب این محروقه است و بحرانش
 شهید زنده ما خود رئیس جمهوری است که دست داده به قرآن که جان به قربانش
 تو (شهریار) همه ناتوان مبین خود را که ناتوانی ما هم خدمات تاوانش
 تبریز - ۱۳۶۶/۴/۱۰



صلای شهادت

به شوق صبح وصال و جمال خندانش خوشم به رنج و شکنج شبان هجرانش
 کجا گریختن اسیر و بادش از زنجیر که جز ستاره نه روزن بود به زندانش
 زمین به جنبش مهدی، رها در اقیانوس تو طفل و مهد رها کن به مهد جنبانش
 هروس ماه و شب جشن با کلیایی است که کهکشان فلک، شمع از شبستانش
 غلام روز، قبایش از پرلد سپید که آفتاب فلک، گویی از گریانش
 تو چون مگس، جهش از تار عنکبوت نیست چگونه برجهی از مارپیچ شیطان
 مگر که دامن آه شکستگان گیری که هاشقانه رسد دست دل، به دامانش
 خمار، سرمه و جام واپسین، هشدار به درد تا نرسیدی برسم به درمانش
 رمایی ابدی با همین مسلمانی است رها مکن به حریفان نامسلمانش
 شهادت است و صلا، گوش دل به فرمان دار مگر فرا شوی از خاکدان به نرمانش
 زمین نه سمک صوت فرشته‌اش در گوش نه عینکی است خدایین به چشم انانش
 شفیع دیده و دل، اشک تویه‌ای جاری است ولی چه جلوه کند گوهری به همانش؟
 به (شهریار) هم از خواجه درگرفت دمی که این جنازه دلمرده زنده شد جانش (۱)

(۱) دیوان شهریار، ج ۳، ص ۹۸ - ۹۹. چاپ کنگره بزرگداشت استاد سید محمد حسین شهریار.

شمع محبت

محمود آقاجانی (صابر)

آنکه جانان طلبد، بهر چه خواهد جان را ترک جان گوید، اگر می‌طلبد جانان را
 جان به قربان شهیدی که به قربانگو عشق فرق در خون شده، تیغ کند سبحان را
 پاسداری که به هر جبهه به خاک میهن ترک جان گوید و از خصم ستاند جان را
 بود آن شمع محبت که در این محفل عشق روشنائی دهد از شعله جان، یاران را
 به جستوب ار گلدی، خون شهیدان وطن لاله‌گون کرده همه خطه خوزستان را
 تا به سرمنزول مقصود رسد، ملت ما زده با دست توکل به کمر، دامن را
 ما به فرمان خمینی سر و جان باخته‌ایم ملت ما زده با خون، رقم آن عنوان را
 برو ای طاحی و فرمون نگون‌بخت پلید کید ساحر چه کند، معجزه و ثعبان و؟
 ای خدا، رهبر ما، اُمّت ما، یاری کن از حوادث به رهان، کشور ما «ایران» را

* * *

می عاشقی از جام شهادت

زکریّا اخلاقی

موج شط شفی از سینۀ پر جوش شماست فلق، آیینۀ اندام کفن‌پوش شماست
 پاسداران ره عشق! دلیرانه به پیش که در این ره، قلم حادثه بر دوش شماست
 تا می عاشقی از جام شهادت زده‌اید عشق، حیران ز خروش دل مدهوش، شماست
 روح‌بخش دل بیدار دلیران، امروز نفس قدسی سر دار قدح، نوش شماست
 عطر جان‌بخش سحر در رگ گل می‌رقصد شعر خوشبوی ظفر بر لب چاووش شماست
 سوی این باده با مشعل تکبیر شوید کاین ندای ملکی، زمزمه در گوش شماست
 خوش برانید که در حمله نورانی فجر شاهد فتح و ظفر، تشنه آغوش شماست

هدف و آرمان شهید

جابر اسدی شریف

پیر می‌کشد به سوی شه کربلا شهید جان می‌دهد برای رضای خدا، شهید در راه حفظ حرمت ناموس و ملک و دین با شعله‌های آتش کین شد ندا شهید از مرگ و زخم دشته دونان هراس نیست با رأی خود خرید به جان، صد بلا شهید بر سنگر جهاد و به دریای سرخ خون در بحر عشق می‌کند آسان، ثنا شهید چون می‌رسد به مرتبت قدس اقدس جان می‌کند عروج به اوج سما شهید آلاله سرخ می‌کند از خون دل به شوق گلزار عشق می‌دهد از خون، صفا شهید برگرفته جان و به لب سوره خلوص ایثار می‌کند تن و جان، بسیریا شهید پیر می‌کند ز دل همه آسال دنیوی بر عشق خالق دو جهان، مبتلا شهید چون می‌رسد به مرش خدای جلیل و حق آنجاست، می‌شود به نگار، آشنا شهید در خون تپیده شاه شهیدان صلا دهد آموخته است درس وفا را به ما شهید ما زنده‌ایم و زنده حق را هلاک نیست هر دم دهد ز غیب، چو هاتف، ندا شهید جان داد و ملک عالم اعلی از آن گرفت از بند روزگار فنا، شد رها شهید هم‌رنگ لاله شد گل سیمین عذار او آری، به داغ عشق شده پریها شهید بر زخم سینه، لاله احمر شکوفه داد با یک نظر توان که دهد جان، شفا شهید پروانه وار سوخت به سودای شمع عشق با جان کند به عهد خدایش، وفا شهید برپا کنید جملۀ شادی به شور و شوق از گریه شما شده دل در عزا شهید همچون حسین (ع)، تشنه جانوز نیتوا نور خدا حجاب کند، بر لقا شهید در دشت گل نشسته و با خنده می‌دهد ما راهمیان راه خدا را، صلا شهید

از وادی بدر تا دشت خوزستان

سید حسین الهامی

داین منظومه سرودهٔ دوست عزیز نویسندهٔ ادیب و آریب جناب آقای سید حسین الهامی شاعر توانا می‌باشد که در دومین مسابقات ادبی و فرهنگی دفاع مقدس در میان اشعار رسیده به مسابقه، جایزهٔ رتبهٔ اول را کسب و موفق به دریافت لوح افتخار گردیده است. بخشهایی از آن تقدیم می‌شود:

رزم‌آوران، شیرالکنان، سنگر نشینان ای از مه و خورشید، بالاتر نشینان!
ای عابدان نیمه شب، ای شب‌شکاران ای خوتان شفاف‌تر از روح باران!
ای شیرهای روز، ای غرّنده شیران ای نامتان سرفصل تاریخ دلیران!
مردان حق، همسنگران عشق خونین ای مرگتان شهد شهادت، مرگ شیرین!
ای زخم‌تان را اشک خونین گشته مرهم ای اشکتان پاکیزه، چون مهتاب و شبنم!
ای سالکان راه خوبار شهادت ای عاشقان مرگ، در تکبیر و تسمات!
ای ترس‌نشانان، دلیران خلداترس ای با همه، غیر از خدا، پیگانه با ترس!
ای نجات‌خان راه حق، ای شیرگیران شد صبح جاوید از شما، شبهای ایران
خورشید اسلام از شما یک بار دیگر نیرو گرفت و سر زد از اقصای خاور
الله اکبرهای ملت در هم آمیخت آنگاه خورشید آمد و خفّاش بگریخت
شد کاخ نرغون زمان، ویرانه از بیخ فصلی دگر آغاز شد، در قلب تاریخ
فصلی که هر سر خط آن با خون نوشتند با خون بر پیشانی گردون نوشتند
فصلی دگر شد، فصل نو، فصل رهایی فصلی که حاکم شد در آن، حکم خدایی
اما در این دوران خوش، دوران دلخواه دشمن که از ره رفته بود، آمد ز بیراه
یک بار آن شیطان، نقاب دیگری داشت از نسل شیطان، مهرمان دیگری داشت
دشمن هزاران رنگ و نیرنگ دگر زد خفّاش رفت و جغد جاییش بال و پر زد

ایمن بسار، با نیرونگ آن شیطان بدنام دامی دگر گسترده شد، در راه اسلام
 دامی که صد دام دگر در آستین داشت «صدّام کافر» نامش، اما قصد دین داشت
 با قصد دین آمد به جنگ ات دین شاید که برچیند بساط عزّت دین
 آمد که با خیل خداجویان بجنگد یعنی که با الله و با قرآن بجنگد
 رو، سوی میدان، جملگی الله گویان رفتید و با خولهای خود بستید پیمان
 پیمان به خون پاک خود اینگونه بستید در جبهه‌ها، خصم زبون، در هم شکستید
 ای واهیان عشق و خون، ای تک‌سواران ای پیش‌تان، دریای خون، یک قطره باران!
 ای تیرس از ترس شما در بیم گشته ای عزّت از خون شما ترسیم گشته
 همچون شما، اسلام، رزم آور ندیده یا گر که دیده، بعد پیغمبر ندیده
 گر چون شما مولا علی هم لشکری داشت امروز این دین، سرنوشت دیگری داشت
 رفتید تا میدان خوین شهادت تا از شما، تاریخ گیرد درس عبرت
 از خون‌تان خورشید ظلمت‌سوز گردید در سنگر خونین‌تان، شب، روز گردید
 آه ای برادرهای با درد آشنایم! من چاره قرن است، دائم با شمایم
 من چاره قرن است می‌بینم شما را جان پر کف و دل داده فرمان خدا را
 امروز هم می‌بینم اینچاه، خود هم‌ایید در سنگرید، اما نماز عشق خوانید
 می‌بینم اینچاه باز با آواز یارب شیران روز و شبان نیمه شب
 شب، قصه‌ها دارد به دل از رازها تان از سوز اشک و جذبه آوازها تان
 هر شب که نام دوست می‌آرید بر لب می‌لرزد از فریاد تان دیواره شب
 ای در دل هر یک، چراغ عشق، سوزان! شب از چراغ عشق تان گردد فروزان
 اشک شما رخسار شب را می‌کند پاک ای آه‌تان افکنده آتشها بر افلاک!
 شب، سوز آواز شما را می‌شناسد این نغمه‌های آشنا را می‌شمارد
 دیو شب از فریاد «یارب» می‌گریزد یعنی که شب، از خویش، هر شب می‌گریزد
 شب می‌گریزد تا که روزی دیگر آید هر روز، از روز دگر روشن‌تر آید
 از هیبت فریاد تان لرزیده افلاک ای هر کدام آورده خورشیدی بر این خاک!

وقتی شما هستید، دیگر جای غم نیست جای برای آتش کفر و ستم نیست
 آه، ای برادرها، برادرهای جانباز ای از شما تاریخ دیگر، گشته آغاز
 از شوکت نام شما آفاق لوزید از روشنائی عشقتان بشکت خورشید
 هرچند، هرگز هیچ یک شاعر نبودید زیباترین شعر شهادت را سرودید
 با خون خود شعر شهادت چون نوشتید آن شعر را بر سینه گردون نوشتید
 زینگونه من شاعر نیم، شاعر شماید من شعر می گویم، شما خون می سرائید
 این بی که رهبر بوسه بر بازویتان زد صد بوسه بر پیشانی و بر رویتان زد
 و آنگه شما را «رهبر ملت» لقب داد فرخنده آن مادر، که شیری چون شما زاد
 زیرا شما زان دم که در سنگر نشستید از ماه و از خورشید، بالاتر نشستید



حماسه شهید

شادروان مهرداد اوستا

از قصیده بلند شادروان استاد مهرداد اوستا نیز، چند

بیتی را برگزیده ایم که تقدیم می شود:

فری شهید و عزّ و اعتلای او کرامت و کمال و کبریای او
 ولایت و سرود جانفزای وی شهادت و حماسه ولای او
 چه گوهری که خاک را بدل کند به گرمی و به نور، کیمیای او
 چه کیمیا که خار، گوهری کند به به بوته زمانه، زالتقای او
 لقای دوست خواهد و بلای وی زهی شهید و ایزدی لقای او
 به یاد روی کیست کاین چنین کند به ندیه، جان و زندگی فدای او
 گرفته جام آفتاب و مست می به یاد نرگسان سُرْمه سای او
 به خاک او ملک، نماز از آن برد که ایزدیست، فرّه بهای او
 فرارز پرده خرد ترنمی خدایی است و رازگون، نوای او

عیار مرد دردآزمون وی نشان درد مرد آزمای او
 فراز پرده‌های غیب پر کشد به دیده‌شهود و ماوای او
 قدم به وادی قدم زده‌ست و ره سپرده پهنه‌ درازنای او
 امانتی الهی است و هر که را نصیبه نی از این ودیمه، وای او
 به فر میر کاروان کربلا حسین (ع) و عاشقان باوقای او
 شکوه کاروان او که بگسلد سلاسل کواکب، از ردای او
 ز عارفان قبله قضاوی وی ز عاکفان کعبه رضای او
 به راه آنک در بُنی متود حق مدیح را به نص هل أتای او
 خروش او شکوه اوست تندی که غرب و شرق لرزد از هرای او
 به رزم دیو، ناوک شهاب وی عیان ز ترکش جهانگشای او
 به روشنی یکی شگرف اختری تلالؤ شمع جانفزای او
 شفق حمایل درفش زُنژدی فلق طراز لمگون قباوی او
 به کام موج خیز فتنه بود اگر نبود ناخداوی او، خداوی او
 حمینی و بدایع شهادتش خمینی و خجسته پیشوای او ...
 ... تو را که هیچ مایه درد و عشق نی ز درد من چه پرس و دواوی او
 به نوهار او مبین که سیل خون تراود از تراوش صباوی او
 نه گل که آتش بلا همی کشد زیانه از جوانه گیای او
 فراتر از فرشته در مقام حق کرامت و سرشت پارای او
 شهادت است زندگی چو بنگری به مریمین ترانه و نوای او
 ز چشم هر ستاره سیل اشک بین به داغ وی ز خیمه ممای او
 مدیح راه مصطفی و عترتش سرود، شاعر سخنسرای او ...

عطر خون

مهدی امیرکمالی

عطر خون است که از تربت ایران خیزد بوی عشق است که از خاک شهیدان خیزد
عزم رزم است که در دشت بلاخیز نبرد شعله صاعقه از خشم دلیران خیزد
شوق صد حادثه در محفل راز است که باز شور در طفل و نوا از دل پیران خیزد
تازه شد ملک وطن از نفس روح خدا کز سرایرده فیاض جماران خیزد ...
رحمت حق زند ار خیمه به صحرای وجود از دل آتش نمرود، گلستان خیزد
عشق را طرفه جمالی است که بی‌گفت و شنود هرکه از جان گذرد، شاهد جانان خیزد
(مهدی) از موج گران، خوف خطر نیست گران منجی ات و دین، از پی فرمان خیزد



آفتاب دیگر

ساحد باقری

این سبکبالان که تا عرش جنون پر می‌کشند آفتاب وصل را، چون صبح، در بر می‌کشند
از دم تیغ شهادت باده‌جوی وصلتند نیل اگر گردد بلا، لاجرمه‌اش سر می‌کشند
هر مقام عشق را، موقوف زخمی ساختند بی‌سران در هفت شهر عاشقی سر می‌کشند
آفتابی دیگرند اینان که روز خصم را تیره می‌سازند، چون از کوه سر بر می‌کشند
عرش با فریاد آنان همنوایی می‌کند تا که از دل نعره‌الله اکبر می‌کشند
آذرخش خشم اینان آتش قهر خداست خارزار بت‌پرستی را به آذر می‌کشند
فصل دیگر می‌کشایند از کتاب کربلا عشق را با جوهر خون، نقش دیگر می‌کشند



رفتگان سبیل الله

حسین علی بخشی

خوشا آنانکه جنگیدند و رفتند لباس سرخ، پوشیدند و رفتند
 خوشا آنانکه در راه حقیقت رضای او پسندیدند و رفتند
 خوشا آنانکه در میثاق معشوق به خون خویش غلتیدند و رفتند
 خوشا آنانکه در شبهای ظلمت به نای عشق نالیدند و رفتند
 خوشا آنانکه از گلزار ایمان گل زیبای خون چیدند و رفتند
 خوشا آنانکه چون شمع فروزان در این دنیا درخشیدند و رفتند
 خوشا آنانکه با ایمان چون کوه به بحر عشق جوشیدند و رفتند
 خوشا آنانکه در راه کمالش به صد اخلاص کوشیدند و رفتند
 خوشا آنانکه از دنیا گذشتند ز جام عشق نوشیدند و رفتند
 خوشا آنانکه در میدان محشر ثواب کار خود دیدند و رفتند

* * *

کلام شهید

حسن جلایر

گمشده نور منم، شعله این طور منم شاهد و منظور منم، در رگ دین، شور منم
 زنده جاوید منم، مایه امید منم عشق منم، شور منم، زندگی و نور منم
 آهوی این راغ منم، لاله این باغ منم بر دل تو داغ منم، از تو کجا دور منم؟
 ریشه به دل کاشته‌ام، سرو سرافراشته‌ام در تو برافراشته‌ام، قلعه مغرور منم
 گر چه به خون خفت تنم، ذره شوم چرخ ز منم ره سپرم سوی صنم، فاتح و منصور منم
 شعله شب‌سوز منم، صبح دل‌افروز منم روز منم، روز منم، روشنی و هور منم

* * *

برج ایمان

خادم الحسینی

آفرین بر گلمذران شهادت‌پوی ما شد سپید از سرخی آن جان‌نثاران، روی ما
گشت روشن شمع ایمان، باز با خون شهید باز عنقای سعادت پر گشاید سوی ما
گشت ایران کربلای عشق و خون و راستی شد گلستان، از شقایقهای زیبا، کوی ما
و هسروان راه گلگون شهیدانیم و هست تا قیامت جان‌نثاری در ره حق خوی ما
چون حسین و اهل بیت اطهر او نیست پاک گر جدا گردد به راه دین، سر و بازوی ما
زیر رگبار بلا، گردد مشبک تن اگر خم نمی‌بینی تو بر پیشانی و ابروی ما
خنچه‌سان در زیر خار حادّه، خندیم ما گر نشیند ناوک جانسوز بر پهلوی ما
در حصار امن ایمان، عاشقان را مرگ نیست برج ایمان است، آری سنگر و باروی ما
بانگ آزادی، خمینی می‌کند فریاد، هان آفرین بر رهبر آزاده و حق‌گوی ما

* * *

سیمای جنگ

احمد خوانساری

ای شقایق طلعتان دشت خون‌پیرای جنگ وی شهادت‌پیشگان عرصه سودای جنگ
پای تن افتاده، اما سبز قامت تر ز سرو بر سمن پای جان استاده در صحرای جنگ
از نژاد شب‌ستیزان با سپیده هم‌مطلوع طلعت از خورشید، در شرق شفق‌آسای جنگ
از تبار خون‌خروشان، شعله‌پیما، شعله‌پوی در ردای سبز، بر رهوار آتش‌سای جنگ
جنگ‌تان چون از پی دیدار محبوب است و بس می‌توان نقش خدا را دید در سیمای جنگ
دست در دست سپیده، هم‌نفس با آفتاب هم‌نوای جان‌خروش ختم و خون‌آوای جنگ
فتح نزدیک است، ای نام‌آوران همت کنید بسته با ایثار امروز شما، فردای جنگ

* * *

در گیر و دار حادثه

احد ده بزرگی

تا ریخت می فروش به ساغر، شراب خون آمد به جوش، در گل دلها مذاب خون
با نغمه مؤذن گلدسته جوان دل بیدار شد شقایق وحشی ز خواب خون
آه دلِ بلال، قسناری در آسمان شد ابر و ریخت بر سر گلهای گلاب خون
دل چون پرنده های مهاجر، نفس نفس در سینه می تپید، ز خوف عقاب خون
در گیر و دار حادثه، عفریت شهر شب بار دگر گرفت ره آفتاب خون
دیو کسریه منظر بغداد بر فکند دام نفاق در گذر انقلاب خون
چون زد شهید عشق، شبیخون به قلب شب بارید چشم آبی گردون شهاب خون
هرگز نهنک تلزم ایمان نمی رمد از رقص موج و سلسله های حباب خون
شد، سالک مدینه جان، آنکه باز کرد در بانک انقلاب حسینی، حباب خون
خطاط معرفت زده با نیشکر رقم گلوآژه های شعر «احد» در کتاب خون

* * *

شهیدان اینگونه می گذرند ...

سید ابوالقاسم ژرفا

باید خطر کنیم و ز افلاک بگذریم بر بال نور، از قفس خاک بگذریم
در قلب زرد باغ، به خون لاله پروریم خود، گرچه سر نهاده به خاشاک بگذریم
خون شقایق از دل هر برگ شد روان ما را سزد که با دل صد چاک بگذریم
از باده های سرخ، به جام گلوله ها پیمانه ای زنیم و طریناک بگذریم
با پای خسته، دست به یاران نمی رمد بگذار دست و پای! که چالاک بگذریم!
بر هفت آسمان ولایت به یک نفس از زلف یار، ساخته فتراک بگذریم
ما، راست قامتان ز جهان دل بریده ایم چون شب نیم کز بر گل، پاک بگذریم
بحری است بحر عشق، که هیچش کناره نیست موجیم ما، که سرخوش و بی باک بگذریم

* * *

از ورای کاروان

حمید سبزواری

ای خوشا با فرق خونین در لقای یار رفتن سر جدا، پیکر جدا، در محفل دلدار رفتن
پویه در واهی که بتوان بی غم پا، ره سپردن سینه بر موجی که بی بازو توان هموار رفتن
رخصت دیدار جُستن، «لن ترانی» ناشنودن در رضای حق به طور عشق، موسی وار رفتن
خوطه در خون جبین خوردن پی غسل شهادت در نماز عشق، دور از صحبت اخیار رفتن
گر رسد زهر فحامت، از سبوی دوست خوردن و رسد تیر ملالت، تا به کوی یار رفتن
داغ هفتاد و دو خونین جامه را در دل نهفتن در بیابان اسارت، با تن تبدا رفتن
عاشقان را عشق فرمان می دهد، منزل به منزل گه به خاک تیره خفتن، گه فراز دار رفتن
رهروان و دوست نیرو می دهد وادی به وادی پای اگر نبود، توان با سر در این مضمار رفتن
راه مردان بهشتی میرتان را چون بپوید هر که را در کوی روح الله بود، دشوار رفتن
طفل عقل از من نشان کوی لیلی جست، گفتم کس نیابد ره بدین در، جز که مجنون سار رفتن
باز هفتاد و دو تن رفتند در شهر شهادت در شگفتی غرق شد عالم، از این ستوار رفتن
از ورای کاروان بانگ رحیل آمد «حمیدا» زاد ره بسیار باید، کز پی بسیار رفتن



ملک جنون

محمود شاهرخی (جذبه)

بیا که ملک جنون، مرز بیکرانه ماست گذشت نوبت مجنون؛ زمان، زمانه ماست
به روز حساده آن سهمگین سوارانیم که توسنی چو فلک، رام تازیانه ماست
طنین نغمه ما در فلک چنان پیچید که زهره، مست ز گلبانگ عاشقانه ماست
سرود فتح بخوانید، زانکه پیک ظفر ز گگرد راه در آمد، در آستانه ماست
وگر ز همت فرهاد و کاوه قصه سخوان که نقل مجلس آزادگان، ترانه ماست
عقاب وار به چنگال پرتوان بدریم گلوی جغد که خواهان آشیانه ماست

چو بهر از دل پرشور خود، برون فکنیم خسی که بر زیر موج بیکرانۀ ماست
 به بزم زندگی آن شمع محفل افروزم که نور مشعلۀ عشق، از زبانۀ ماست
 شهیددوست، نگردد فنا، به مذهب عشق که خطّ لوح بقا، نقش جاودانۀ ماست
 نهال گلشن این انقلاب پرثمریم که دشنۀ جگر خصم، هر جوانۀ ماست
 چه باک کشتی ما را، ز موج خیز خطر از آنکه نوح در این ورطه، در میانۀ ماست
 اگرچه عامل بیگانه در لباس نفاق به کار لخته گری، در حریم خانۀ ماست
 ولی به همت زال سترگ، گاو نبرد هماره چشم خطر، بهترین نشانۀ ماست*
 ز زهر حادثه ما را به دل هراسی نیست که نوشداروی هر زخم، در خزانۀ ماست

* * *

پاسدار گمنام

سید علی شجاعی

بسته شد تا از جهان، چشم جهان آرای تو گشت از کین غرقه در خون، آن قد و بالای تو
 گر بظاهر، ناگهان از دیدۀ ما رفته ای لیک هرگز نیست خالی در دل ما جای تو
 ز آشیان خود پریدی نیمه شب بهر دفاع تا نیفتد دست دشمن، کشور والای تو
 افه بر آن جانی که بهر خدمت بیگانگان ناگهان در هم شکست آن قامت رعنای تو
 ای سپاه پاسدار و ای بسیج جان به کف تا ابد جاوید بادا در جهان سیمای تو
 چون کیوتر پرکشیدی سوی جنت زین جهان کسی رود از خاطر ما، داغ جان فرسای تو
 ای «شجاعی» بر تو و بروح پاکت صد درود رحمت حق بر تو و بر گوهر والای تو

* * *

(*) اشاره به چشم اسفندیار، که در پیکر سراسر روین تن او، تنها عضوی بود که رویین نبود و
 خطرپذیر بود و الگوی پهلوانی و پاکی و راستی، رستم زال، از همان طریق بر او جیره و پیروز
 گردید و چشم زخمی که بدو رسانید در زبان فارسی ضرب المثل شد.

علی وار، حسینی دگر ...

حسن شیدا

به پا خیز، ای مرد، هشیار باش نه هنگام خواب است، بیدار باش
 تو، فرزند ایرانی، ای هموطن وطن را به فیرت، نگهدار باش
 شغالان بدین پیشه رو کرده‌اند تو ای شیر شروزه، خیردار باش
 به پا خیز و بانگ انا الحق بزن سرافراز باش و سردار باش
 مسلمانان! به نیروی ایمان بجنگ به حب الوطن، مرد پیکار باش
 برادر! همه دشت، محراب دوست به گاه شهادت، علی وار باش
 گشوده‌ست آغوش خود کربلا حسینی دگر شو، سبکبار باش
 به پا خیز و بتیز با دشمنان خست اگر رفت، مختار باش
 بکش بانگ الله اکبر ز جان به دشمن بتاز و شرریار باش
 به آتش بکش سر به سر جبهه را شرف را، تو با جان خریدار باش
 در این دشت، خون جای اندیشه نیست برون شو زخود، جمله ایثار باش
 در اینجا، همه عشق می‌بایدت تو، این عاشقی را سزاوار باش
 در این ره به دیدار حق می‌روی سراپای، مشتاق دیدار باش!..



ای قلب سرخ تاریخ

سید علی اصغر صائم کاشانی

آید ز بیکرانها، با مرکب ستاره گویی ز هاله ماه، دور است طوق و یاره
 برگرد مرکب دوست، کی می‌رسی دل من؟ تو عاشقی پیاده، او دلبری سواره
 ای پیک صبحگاهی، از چشم مهر، گاهی بنواز عاشقان را، با ساغر نظاره
 در شهر سبزپوشان، دیدم فرشته نور خواند اذان پرواز، بر قلعه سناره
 ای تلب سرخ تاریخ، ای سرفراز، سرگن آوای سبز ایثار، در دشت خون، دوباره

باشد پیام سرخت، گنجینه غزلها شمر بلند حافظ، پیش تو نثرواره
«صائم» به امر جانان، گو بیم ترک سامان از ما به سر دیدن، از او به یک اشاره

* * *

سپندی در شرار

قادر طهماسبی «فرید»

خشم ما چونان سپندی در شرار افتاده است یا که طوفانی به دشت کارزار افتاده است؟
نیست ما را باکی از تهدید جنگ افزارها کاین سلاح کهنه، نیرنگ ز کار افتاده است
زردرویی را به نام ارغوان سرشکنید کاین زمان، این سکه ای از اعتبار افتاده است
آتش افروز سیه کردار کج پندار را خشم ما چون شعله ای در خارزار افتاده است
هر سری افتاده اینجا از فراز قامتی بنگری گر راست، منصوری ز دار افتاده است
اشتیاق ما و آغوش شهادت این زمان طفل از پستان مادر بر کنار افتاده است
اشک خون آلود من در کوچ سرخ لاله ها شبنم سرخ به دامان بهار افتاده است
زین میان، جان گرانبار و تب آلود «فرید» سنگ سنگین به آغوش مزار افتاده است

* * *

ای حسین (ع)

علیمراد غیاث آبادی

ما این سفر، به نام تو آغاز می کنیم با بال جان، به شوق تو پرواز می کنیم
از خون و شعله می گذریم و خیال خود هر دم به عشق روی تو دمساز می کنیم
جان بر کفیم و عشق تو را با زبان خون در گسیر و دار حادته ابراز می کنیم
هر قطره اش، هزار پیام است خون ما در مقدم توایم، گر اعجاز می کنیم
چشم انتظار دلشدگان باش ای حسین (ع) ما، راه کربلای تو را باز می کنیم ...

* * *

چند رباعی و دوبیتی، با شهیدان

ایرج قنبری

تن از دم شمشیر تو، جان می‌گیرد ره سوی حیات جاودان می‌گیرد
خوشبخت شهید عشق، کز سینه خاک پرواز به سوی آسمان می‌گیرد

* * *

بر چهره گل، بهار را باور کن نابودی شام تار را باور کن
از خون شهید عشق، بر سینه دشت سرسبزی لاله زار را باور کن

* * *

آن لاله که رخ به خون مزین دارد در خلعت عشق، سر به دامن دارد
چون تام شهید، جسم حریان شهید پیراهن آفتاب، بر تن دارد

* * *

سحاب دیده، باران می‌نشاند گل خورشید، دامن می‌نشاند
ببالد سرو ما، بر سرو گلشن که سرو باغ ما، جان می‌نشاند

* * *

در مهد گل و ستاره بتر کردند دستار سپید نور، بر سر کردند
هنگام سحر، به لاله پر دوش، شهید پیراهن آفتاب، در بر کردند

* * *

چون لاله تو را داغ درون می‌زید آنگونه که عشق را، جنون می‌زید
ای طایر آفتاب، بر قامت تو فراخته پرنیان خون می‌زید

* * *

اینک این ما و تاریخ ...

شادروان سپیده کاشانی

مشتی از خاک برگیر، خاک این بوم، آری تا بجویی از این خاک، آشنا حطر یاری

هر دم از سوگ یاران، چشمه جوشد به دامان چشم گردون ندیده است، این چنین چشمه‌ساری
 بر فراق عزیزان، اشکمان ترجمان نیست آخر ای اشک، ای اشکایی سبب از چه یاری؟
 بنگر ای دوست بنگر، در چراغانی عشق گشته آویز مژگان، نقره‌گون گوشواری
 باد پیغام آرد، هر دم از هجرتی تلخ می‌رسد هر دم از ره، مرکب بی‌سواری
 گردبادی کزین دشت، خاست تا اوج گردون نیست جز روح مجنون، عاشقان، آری، آری
 گشته از برگ گلها، سینه‌ریز زمین گل بین چه فصل غریبی، بین چه رنگین بهاری
 سوگ سرو است و بنگر، لاله صحرا به صحرا شمع بر کف گرفته است، شیوه سوگواری
 بوم خندد به یکسو، شمع گرید به سوی صد زبان دارد ای دوست، شمع هر رهگذاری
 وه چه دلگیر و تلخ است، درد هجر عزیزان وه عجب طرفه همدی، وه عجب روزگاری
 آسمان گشته خون‌رنگ، اختران گوه‌رافشان ماه سرگشته جوید، گشته بی‌مزاری
 جمله نوهره‌وسان، با حریر غم آذین بر حریر کبودش، اشک بی‌اختیاری
 کاروان بار صبرش، بس گران است و انبوه می‌رود دشت در دشت، فارغ از نیش خاری
 بی‌قراران عشقند، آن جوانان پرشور مژده‌ها دارد از نور، گام هر بی‌قراری
 تا فراسوی این بوم، یاد سروی است گلگون مانده زانان به هر کوی، جاودان یادگاری
 در سکوتی عذوقش، شعله‌ور لیک خامش رهنمون شد به صبرم، لاله داغداری
 بشنو ای دوست بشنو، قصه این قبیله قصه میش و گرگ است، در خم گوه‌ساری
 بشنو ای دوست بشنو، رهزنی ننگ تاریخ شد به کاشانه من، تا زند زخم کاری
 در وطن آتش افروخت، وندران خشک و تر سوخت ننگ جاوید اندوخت، آن پلید تناری
 خصم «الله اکبر»، باغ گل کرد پرپر برد بر سرو و سوسن، یورش مرگباری
 دست ننگین صهیون، با بسی مکر و افسون چشمه بر چشمه خون، کرد بر خانه جاری
 از من ای دوست، زین خاک، بر پیامی به عالم گو نهال محبت، می‌دهد طرفه باری
 ای بشر گل بیفشان، گل به جای گلوله دوستی هدیه آور، از ره رستگاری
 دی گذشته است و فردا، روز قسط و عدالت ای فرو رفته در خویش، بهر گفتن چه داری؟
 دشمن ای دشمن من، تا به کی کینه‌توزی باشدت روز موعود، کوهی از شرمساری
 من به دین ولایم، نی به آیین هندو کاین چنین سوخت جانم، هر دم از داغ یاری

زندگی چیست، مان چیست؟ جاده‌ای پیچ در پیچ قفسه رنگ‌رنگی، از خزان و بهاری
هرگز از درد گفتم، شرح نامردمی‌ها با مراد صبورم، تا کنند غمگساری
گفت آن مهربان پیر، می‌دهند بسی اجر با صبوری «سپیده» گر کنی پایداری
اینک این ما و راهی، روشن از نور قرآن اینک این ما و تاریخ، با خط زرنگاری

* * *

نجوای شب میعاد

عبدالجبار کاکایی

می‌آید از حلقوم شب، آوای دیگر فرق است بین امشب و شبهای دیگر
در دشت می‌پیچد طنین گام فردا از دور می‌خواند سحر، آوای دیگر
سرچشمه شیرین بجوشد از دل خاک با تیشه فرهاد بی‌پروای دیگر
در می‌نوردد سحر شب را کشتی ماه در التهاب لجه دریای دیگر
این راه را پایان مجویدش که اکنون بر خود گرفته نقش جای پای دیگر
سیمای ساحل را می‌آراید سحرگاه میلاد خوتین افق پیمای دیگر
شرعی بر این افسانه باید گفت کاینک آشفته وامق از تب عذرای دیگر

* * *

شهد شهادت، در جبهه بیداری

جواد محدثی

مائیم که دشمن را، از خانه بلور کردیم از مرگ ترسیدیم، جان را چو سپر کردیم
تا ساحل پیروزی، با موج درافتادیم از شط شهادت‌ها، مردانه گذر کردیم
طراح ازل بر ما، نقشی ز شهادت زد روزی که به راه دین، ترک تن و سر کردیم
مائیم که در راه آزادی محرومان تا جبهه بیداری، آهنگ سفر کردیم
مرگی که به کام ما، چون زهر ملامل بود از شهد شهادت‌ها، شیرین چو شکر کردیم

آزادی و استقلال، چون بود شعار ما با غرب درافتادیم، از شرق حذر کردیم
 درمی که ز عاشورا آموخته ایم، این بود قربانی راه دین، فرزند و پدر کردیم
 ما شمع شب افروزیم، ما شعل شب سوزیم مائیم که ظلمت را، بی رنگ و اثر کردیم
 «والفجر» که فخر ماست، روشنگر تاریکی است ما شب شکنان، شب را، روشن چو سحر کردیم
 چون صاعقه ای در شب، بر خصم، یورش بردیم فردا شد و عالم را، از حمله خبر کردیم
 امداد الهی را، در جبهه و در منگر با چشم حقیقت بین، دیدیم و عبر کردیم
 پیروز اگر گشتیم، در سایه ایمان بود چون جوشن ایمان را، در جنگ به بر کردیم
 خاکی که ز یک ارزن، ارزان تر و کمتر بود با خون و شهادتها، ارزنده چو زر کردیم

* * *

عاشقان صبح صادق

جواد محقق

کربلا! یاران عاشق آمدند عاشقان صبح صادق آمدند
 آمدند، ای کربلا، یاران عشق شسته تن در زیر خونباران عشق
 آمدند آزاده و هوهو زنان سرخوش از همراهی خونین تنان
 شب شکن، درد آشنا، مرد آفرین با شب غم، در مصاف آخرین
 شیرهای، رسته از زنجیرها دستها بر قبضه شمشیرها
 زندگی در راستای مشت شان مرگ هم یازیچه انگشت شان
 سبزه قامت، سرخ رو، نریادگر خصم ظالم، دشمن بیدادگر
 عاشق صبح و سرود و مادی سرود ایثار و شرف، آزادگی
 روز و شب، چون موج، در تاب و تاباند چشمه های نور، در دشت شب اند
 می دهند آواز آزادی صلا رهرو راه توانند، ای کربلا!
 کربلا! چون از تو اینان بگذرند راهیان قدس خونین پیکرند ...

* * *

برخیزید!

ثابت محمودی (سهیل)

به همصدایی هم، صادقانه برخیزید به سوچ خیز خطر، از کرانه برخیزید
چو آذرخش به امید پرتوآشانی ز نرم‌بستر ابر شبانه برخیزید
سلاح سرخ شهادت، دوباره برگزید به عزم فتح زمین و زمانه برخیزید
نثار مقدمتان باد، خون سبز بهار به شاخسار «ولاه» چون جوانه برخیزید
دلیل راه امام است و کاروان در پی به طوف مشهد خون، بی‌بها نه برخیزید
به شوق پستن قامت به وعده‌گاه حضور به اقتدای امام زمانه برخیزید
به خویش خواندمان، خاک کریمای حسین به شوق بوسه بر آن آستانه برخیزید

* * *

و ... یک دوبیتی

مرا آگاه از این راه کردی دلی گمراه را آگاه کردی
به وصل کریملا آمان رسیدم شهادت! راه را کوتاه کردی!

* * *

داغ جگر پیوند

مشفق کاشانی

برخیز و درفش فتح، بر باره اختر زن وز باده برآ، چون مهر، بر تارک خاور زن
بر ما چو حرامی تاخت، اهریمن خودکامی یا صاعقه همسو شو، بر خصم ستمگر زن
فرزند یهودا را، در کسوت بمشی بین طوفان شو و برق آسا، بر خرمن خیبر زن
ای دست علی در دست، در معرکه دشمن را سر از تن و تن از سر، با تیغ دو پیکر زن
تا وادی طف بینی، از دجله خون بگذر خونین پر و رنگین بال، بر چشمه کوثر زن
چون رعد خروشنده، آتش پی و توفنده شبگیر، شهاب خشم، بر لشکر کافر زن
اسپند صفت روزی، در بستر شب سوزی تا شعله برافروزی، بر سینه مجمر زن

آن داغ جگریوند، زین طرفه شهیدستان برگیر و به باغ جان، بر لاله احمر زن
 با صبح فرادستی، در میگذه هستی باز آی ز سرمستی، دم بر دم ساغر زن
 ای طایر اقلاکسی، بگذر ز تن خاکسی زین خیمه به چالاکسی، خرگاه فراتر زن
 تا باز نماند پای، در راه طلب «مشفق» دست از سر جان باری، بر دامن حیلر زن

* * *

دو رباعی

مصطفی ملاخلیلی «بشیر»

از خون شهید، لاله‌ها می‌روید مردم سخن از عشق و وفا می‌گوید
 گوید منم آلتابی از فیض وجود لبخندزان، خدا خدا می‌گوید

* * *

در وصف شهید، هرچه گویند کم است مهمان خدا گشته و سرخ حرم است
 وقتی که شهید می‌رود بر ملکوت بر حرمت او، قامت افلاک خم است

* * *

همسایگان دیوار به دیوار حسین (ع)

میرهاشم میری

این دلشدگان، تشنه اسرار حسین‌اند پا تا به سر، آسیمه دیدار حسین‌اند
 این سلسله جامه‌درانند، که امروز جان‌فافته در گرمی بازار حسین‌اند
 از طایفه فجر نشینان قتال‌اند کافر و خسته دل، با سر و جان، یار حسین‌اند
 در ممرکه، تن شسته به باران شهامت سرپاخته، در مطلع انوار حسین‌اند
 رنگین کفن از بارقه باور خویش‌اند صدپاره تن از پرتو ایثار حسین‌اند
 این شعله‌سواران شفق‌بالِ شهادت یادآور جانبازی الهام حسین‌اند
 با سحر مسموم و ولایت به تکاپوی در سنگر دیواوژن ستوار حسین‌اند
 صد قائله جان در کف اخلاص گرفته سرخ آیتی از شیوه پیکار حسین‌اند

بر مرکب خون، چرخ زنان، صافقه آسا پای آبله، تن چاک، خریدار حسین اند
همدوش فلک، همدل و همراهی ولایتند همپای سحر، همخط و رهیار حسین اند
این نوسفران در نفس مأمن رضوان همسایه دیوار به دیوار حسین اند ...

* * *

با شهید جنگ تحمیلی

زهره نارنجی

مرگ تو، نه مرگ زندگانی است نام تو، سرود آسمانی است
ای یار تروام، تسلی دل بسی یاد تو، عمر، پوچ و فانی است
دل بسی تو همیشه فرق خون است چشم همه، فرق خونفشانی است
افسار اگر جفا گزیدند الطاف حبیب، جاودانی است
ای دوست، بهار عمر، بسی تو پاییز امید، در جوانی است
هرچند که سینه کنج خم شد مرگ تو، نه مرگ زندگانی است ...

* * *

افسانه ایثار

بایک نیک طلب

آنان که با ایثار، دست از جان کشیدند در عرصه پیکار حق، شور آفریدند
در خلوت خاموش شبهای شهادت افسانه ایثار گفتند و شنیدند
از شعله های جان شکار ظلم و بیداد پروانه هوش، پروا نکردند و پریدند
مهر رهایی تا دمد، آن مهربانان در بستری از آتش و خون آرمیدند
بر قلعه های استقامت، راست قامت آن پاکبازان، مأمن عزت گزیدند
سر و سپیدار و صنوبر، سوگواران از داغ مرگ سرخشان یکسر خمیدند
باید که از جان لاله ها را پاس داریم چون یادگار خون یاران شهیدند

* * *

نهایت عشق

سمید یوسفانیا

به دشت سرخ شهادت، شکفته آیت عشق نثار جان به ره دین بود، نهایت عشق
برهنه پیکر شب شد، به دست صبح ظفر سپیده سر زد از آفاق، با نهایت عشق
نشدای «أشهد أن لا اله إلا الله» بود سرود نخست، و صلاهی غایت عشق
بون صلاهی شهادت به پیک و قاصد صبح که تا به گوش فلک بر رسد حکایت عشق
نشست پرچم توحید، بر مناره فتح رسید توسن ایثار، با هدایت عشق
* * *

شهیدان عشق

(سراینده آن مشخص نیست)

خوش آنانکه، حق را، نظر کرده اند به شهر شهادت، سفر کرده اند
به معراج بار سفر بسته اند ز سودای دنیای دون رسته اند
به محراب، با خون وضو کرده اند ز خون دل اندر، سبو کرده اند
به ملخ، چو با پای دل رفته اند به پاکسی، از این آب و گل، رفته اند
قفس را شکستند، مرغان عشق سبک بال و پر، سینه سرخان عشق
پریندند و دیدیم، پروازشان هیان شد به افلاکیان، رازشان
چو پروانه، در عاشقی سوختند ره و رسم جانبازی، آموختند
به تیر بلا، جان سپر ساخته ز پیکان خونریز، پر ساختند
خوش آنانکه، تقوای دل داشتند ز خود، نام جاوید بگذاشتند
ز بی نامی و پاکسی و سادگی رسیدند بر اوج آزادگی
نجستند، کام از جهان دنی رهاندند، خود را ز ما و منی
به جانان، دل و جان فدا ساختند فدای رضای خدا ساختند
به فیض شهادت چو نایل شدند زوار درک فضاایل شدند
ز دل تا شنیدند پیغام دوست چشیدند یک جرعه، از جام دوست

سبوی ز صهبای وحدت زدند دم از شور و عشق و معبوت زدند
به ایمان گذشتند از هر چه بود شنیدند این آسمانی سرود
که ای رستگاران یزدان پرست که شنید از جان و دل جمله دست
بیایید کاندلر بهشت برین شما را مکانی است، والاترین
چو بهر شهادت، چنین شایقید لقای خدایند را لایقید
شما ساکن وادی رحمتید شما، بهترین خلق این افتید
نه هر کس تواند به این جا رسد ز خو بگذرد، هر که بر ما رسد
خداپا به خون شهیدان عشق به آن شهسواران میدان عشق
که اسب شرف، در جهان ساختند به آئین عشق تو جان باختند
به هر جبهه دریای خون ساختند رخ عشق را لاله گون ساختند
به راه وفای تو، پسر زدند ز خمخانه عشق، ساغر زدند
سعادت، ز سودای دین یافتند کرامات عین الیقین یافتند
مرا هم سرانجام معبود کن شهید ره عشق معبود کن



آنچه در این بخش گذشت، تنها نمونه‌ای از بسیار و مشتقی از خروار بود، و گرنه در دوران انقلاب اسلامی و بویژه در دوران جنگ تحمیلی و روزگار حماسه هشت ساله، چه بسیار اشعار شیوا و چکامه‌های غزّاء سروده شده که هر یک به توبه خود، شاهکاری در شعر و ادب فارسی بود. آنچنان که آنچه ما نیز در این مختصر عرضه داشتیم، از بهترین شعرها و شاهکارهای شاعران معاصر، در عرصه شهادت و عشق و پیمان وفاداری با خداوند سبحان بود.

نهایت امر، از آنجا که اشعار شورانگیز شاعران حساس و پرجوش ما، در طول این سالیان دراز، در نشریات و دواوین و کتابها و جنگ‌های فراوان و متعدّد و متنوّع به چاپ رسیده است، برآستی دسترسی به تمام آنها، نه تنها کار یک تن نبود، بلکه از توان گروه فعال و کارآمد نیز بیرون بود.

پس، ما را همین بس که با نیت خیر و در اندیشه خوشه‌چینی از خرمن فیض و

آدب شاعران مسلمان، و منبع الهام آنان، که جز الهام خدایی نیست و نمی تواند باشد، اشعاری را با موضوع و مضمون شهادت در راه حق برگزیدیم و در این غصیل و بخش از کتاب، هدیه اصحاب و احباب دل کردیم. باشد که مشام جانشان، از رایحه عطراگین این اشعار، دمی خوش و لحظاتی خوشتر را استنشاق و استشمام کند، و با شور شعر، یک قدم - آری، تنها یک قدم - بیش از آنچه و آنکه قبلاً بوده است، به محبوب و معبود و معشوق ازلی و ابدی نزدیک تر شود و خود را در حریر ابرهای آبی و پرند پرنیان آسمان ناپیدا کران، غرق و غرقه و شناور و بی خویش دریابد و آنگاه، در آن لحظات شور و خلسه، به یاد آورد که شور شهادت، در تاریخ این ملت و این امت شیعه، چه کارها کرده و چه شاهکارها آفریده است و آذربایجان عزیز و فداکار را در این راه چه سهمی و چه نصیبی بوده است... و ما را، همین بس.

جمعی از یاران و تابعان رسول خدا (ص) در آذربایجان

عشق شهادت، و نائره عطش گسترش اسلام و آئین خدا جوئی آنچنان در وجود سپاهیان اسلام مشتعل گردیده بود که در راه وصول به این هدف سر از پا نمی شناختند عرصه گیتی را منزل و مأوای خود می پنداشتند به شرق و غرب عالم می تاختند گسترش آئین جهان شمول اسلام را می خواستند هر چند در جمع پرهیزکار آنان برخی از دنیا جویان نیز پدیدار می شدند که در جستجوی مطامع مادی چون هیچ قانون کلی و عمومی وجود ندارد که استثنائی نداشته باشند. قابل توجه است که جمعی از یاران رسول خدا (ص) در آذربایجان مدقون هستند آنان به هنگام درگیری سپاه اسلام با متکران دین خدا، به شهادت رسیده اند. به تعبیر برخی از نویسندگان: کمتر کوه، دشت و بلندی و قریه ای می باشد که از قبور آن بزرگواران عاری باشد.

ماريانا بار بگشا زاشتران شهر تبریز است و کوی دستان
فر قردوسی است این پالیز را ششمه هرسی است این تبریز را
که محض نیم و تبرک اسامی چند نفر از آنان، در اینجا آورده می شود:
۱ - أسامة بن شریک ثعلبی ذبیانی معروف به «سپهسالار» مرقد او در کوه
سهند سمت جنوبی شهر تبریز قرار دارد و از مزارات مشهور و معروف می باشد^(۱).
احادیثی توسط او پیرامون حج و مسائل طواف و رفع تکلیف در مواقع حرج و
مشقت روایت شده است.

۱- روضات الجنان، ج ۱، ص ۲۰ تا ۲۴. شرح حال او درج ۱، ص ۸۰، أسد الفایه، چاپ احیاء التراث الاسلامی بیروت، آمده است بی آنکه به مدفن او اشارتی نموده باشد.

او سپهسالار لشکری بوده است که ابتداء به آذربایجان آمده‌اند البتّه آن لشکر فتحی نداشته‌اند بلکه عموماً شهید شده‌اند. حمدالله مستوفی در تاریخ برگزیده نوشته است: «که اسامه بن شریک را، مدفن جبل سهند است پس از کشته شدن او بنا به نقلی لشکری که به آن منطقه آمده است سرخیل آن محمد حنقیه و عبدالله بن عمر بوده‌اند در این باره سروده‌اند.

شهید قلّه عرفانی اسامه غازی که قاف قرب ورا مسکن است و منزلگاه سوری زروی ارادت، بر آستانش نه هر آنچه می‌طلبی از جناب او، می‌خواه ۲ - ابومضر بن عجلیل از تیره عبدالمطلب جدّ رسول خدا (ص) مزار و مرقد او در حومه خسرو شاه می‌باشد. (در آسد الغابه چنین فردی شناخته نشد)

صاحب تاریخ گزیده او را نیز از اصحاب شمرده است یکی از نیاکان رسول خدا (ص) «مضر» می‌باشد در سلسله مراتب اجداد او الیاس بن مضر قرار دارد. و قبیله بنی قیس غیلان از تبار اویند در خسرو شاه کنار قبر ققیه نامی سلار بن عبدالعزیز دیلمی نیز که مرقدش معروف است واقع شده است.

۳ - مزار قیس در قریه سردرود است گرچه در آسد الغابه در میان اسامی قیس نام او و مشخصات او به دست نیامد^(۱) (وگویند شاید کلمه «قیسی» که نوعی از زردآلو است منسوب به او بوده باشد که در آن نواحی فراوان وجود دارد.

۴ - ابو دُجانه سماک بن خَرّشَه انصاری یکی از شجاعان نامدار می‌باشد که در جنگ احد از رسول خدا (ص) دفاع کرده است (آسد الغابه، ج ۶، ص ۹۵) که در قریه خلیجان از توابع سرد صحرا (سردرود) قرار دارد و حرز مشهور ابودجانه منسوب به اوست او از اصحاب نامدار و مشهور رسول خدا (ص) می‌باشد. ابن اثیر جزیری می‌گوید: او در یمامه کشته شد و برخی گفته‌اند تا ایام صفین حیات داشته است^(۲)

۵ - مزار قرقید بن زید یکی از یاران مقام رسالت در قریه شادآباد در محلی که قبر بابا احمد شادآبادی نیز آنجا قرار دارد، واقع می‌باشد و سنگ قبر او که به خط کوفی

(۱) آسد الغابه، ج ۴، از ص ۴۱۳ تا ۴۵۲.

(۲) آسد الغابه، ج ۲، ص ۴۵۲، کد معرفی ۲۲۳۵.

است و در اثر مرور زمان فرسوده شده است در عین حال کلمه فرقد خوانا و گویا است.
۶ - امیه بن عمرو بن امیه ضمری پیک و قاصد رسول الله (ص) به سال ششم هجرت در رساندن نامه به پیش نجاشی پادشاه حبشه می باشد.

پیامبر خدا در سال ششم هجرت شش نامه به شش تن از رؤساء و بزرگان آنروزگار فرستادند و آنان را به اسلام دعوت کردند ۱ - نجاشی پادشاه حبشه ۲ - هرقل قیصر روم ۳ - خسرو پرویز پادشاه ایران ۴ - مقوقس پادشاه اسکندریه ۵ - حارث بن ابی شمر غسانی حاکم شام ۶ - هوذه بن علی حنفی والی اهواز و رقیمة مقوقس (حاطب بن ابی بلینعه و نوشته حارث را شجاع بن وهب و نامه هوذه را سلیط بن عمرو عامری، حامل بودند.

چون نجاشی به مضمون نامه اطلاع یافت فوراً ایمان آورد ولی خسرو به بهانه اینکه نویسنده نامه، نام خود را جلوتر از اسم او برده است خشمگین شد و نامه را پاره پاره نمود و دستوری به پادان که از طرف او در یمن حکومت داشت نوشت که ذونور را جهت دستگیری پیامبر خدا به حجاز بفرستد. هیچکدام از رسولان همانند عمرو مدفون در آذربایجان مقضی المرام و موفق برنگشته اند.

۷ - حارث بن امیه مزارش در سرخاب جوالی مزار بابا احسن می باشد بر روی قبرش نوشته شده است صاحب لواء النبی صلی الله علیه و آله و سلم تاریخ وفات او ۲۵ هجری است در صورتی که فتح آذربایجان در سال ۲۲ واقع شده است می تواند که وی ساکن وقت یا شهید شده باشد.

ورود اسلام به آذربایجان

اسلام در ربع نخستین قرن اول هجری وارد آذربایجان شد و اسامه بن شریک سپس سالار لشکری بود که ابتداءً به آذربایجان آمد فتح و پیروزی نصیب آنان نشد اکثر آنان شهید شده اند در آذربایجان کم کوه و نه ای وجود دارد که مدفن جمعی از شهیدان نبوده باشد، اسامه بن شریک در کوه سهند مدفون می باشد البته برخی قام نخستین شهید پس از اسلام را زید بن فرقد گفته اند چنانکه شاعری گفته است.

سپه سالار غازی زید فرقد سهندش مشهد آمد، قلّه مرقد
به نظر منافات ندارد که یکی دیگر از مدفونین در سهند فردی به نام زید فرقد

بوده باشد آنچنانچه برخی به نام «عصمة» را نیز گفته‌اند و در «اسد الغابه فی معرفة الصحابة» در جمع اصحاب رسول خدا (ص) چند نفر را به این نام ذکر نموده است. حمدالله مستوفی در تاریخ برگزیده می‌نویسد: «اسامة بن شریک را مدفن جبل سهند است آنگاه در تعریف جبال ایران می‌نویسد: «کوه سهند به آذربایجان بلاد تبریز و مراغه و دو فارقان و دهمخوارگان و اوجان در حوالی (شادآباد) آنست دورش هشت فرسنگ بود قلعه‌اش أحياناً از برف خالی شود آنجا مزار اسامة بن شریک صاحب رسول الله می‌باشد»^(۱) در سر قبر او تاریخش را چنین نگاشته‌اند اثنی عشر سنة وخمس و عشرين يوماً دوازدهمین سال و ۲۵ روز از هجرت گذشته می‌باشد. هست مقبره‌ای به نام «قیس نیز اکنون زیارتگاه می‌باشد مزار ابودجانه صحابی انصاری نیز در قریه خلیجان از توابع سردرود می‌باشد و حرز معروف به ابودجانه منسوب به این بزرگوار می‌باشد.

مزار فرقد بن زید در بین مزارات قریه شادآباد در محلی که قبر جناب بابا احمد شادآبادی آنجا است هم اکنون در سنگ قبر او به خط کوفی نام (فرقد) قابل قرائت می‌باشد.

۸- ابو محجن ثقفی (مستشهد در سال نهم هجرت)

از دیگر مزارات صحابی آذربایجان مرقد عمرو بن حبیب عمرو ثقفی بود مزار او در یک فرسنگی تبریز در کنار آب سردرود واقع می‌باشد برخی گفته‌اند والدۀ مشارالیه در خانۀ نکاح حضرت علی (ع) در آمده است و ابو محجن تحت تربیت آن مربی نمونه قرار گرفته است صاحب تاریخ گزیده و او را در عداد اصحاب رسول خدا (ص) آورده است در روضة الصفا تألیف ایر محمد بن خواند شاه اسد الغابه فی معرفة الصحابة به تفصیل آمده است. در اسد الغابه آورده است او در آذربایجان بنا به قولی در جرجان مرده است. ابو محجن شاعر شوریده‌ای نیز بوده است و از اشعار اوست.

إذا مت فادفنی الی اصل کرمۃ تروئ عظامی فی التراب عروقها
و لا قد فتنی بالفلاة فانتی أخاف اذا ما میت ألا أذوقها
در روضات الجنان داستان شیرینی از جنگهای شجاعت‌آمیز او را در محل

قادسیه آورده است که نشانی از جوانمردی و ترک شراب را دارد.^(۱)

مزار این نائب الی‌الله بسیار با صفا و از امکنه استجاب دعا است گویند مولانا محمود مراغی را هرگاه مقصود و دعائی بود متوجه آن قبله دعا می‌شده خصوصاً در نماز نشسته. به هر صورت ابومعجن دومین شهید اسلام است که در تسخیر آذربایجان در سال ۲۲ هجرت به شهدای دیگر ملحق گشته است.

۹- سهراب: یکی دیگر از مزارات صحاب یا توابع می‌باشد گویا او نخستین فرد از مدفونین در گورستان سرخاب می‌باشد.

۱۰- عکاشه بن محصن: از یاران رسول خدا (ص) و حاضر در جنگ بدر کبری در گورستان «گجیل» قرار دارد برخی می‌گویند این فرد همانم اوست چون وی در سن ۴۵ سالگی در ایام ابوبکر از دنیا رفت چون آذربایجان دقیقاً در سال ۲۲ هجری در زمان حکومت عمر مفتوح گردید.^(۲)

۱۱- مسلم بن عوسجه اسدی یکی از یاران اباعبدالله الحسین (ع) بنا به روایتی است.^(۳)

۱۲- سالار دیلمی (متوفی ۴۶۳ مدفون در خسروشاه)

و بالأخره فقیه نامدار قرن پنجم هجری حمزه بن عبدالعزیز سالار دیلمی فقیه، ثقه، رکن اسلام مؤلف کتاب فقهی «المراسم العلویة» و «الأحكام النبویه» در سال فوق در خسروشاه فوت نموده و در همانجا مدفون گردیده است.

اینها تعدادی از مزارات اصحاب و یاران و فقیهان بزرگ اسلام از تابعین تابعان بود که در خاک پاک آذربایجان مدفون هستند البته تعداد آنان منحصر به موارد فوق نیست بلکه در حومه میانه و اردبیل و دیگر مناطق آذربایجان نیز فراوان وجود دارد که طالبان تفصیل می‌توانند به روضات الجنان کربلانی حسین تبریزی یا روضة اطهار تألیف ملامحمد امین حشری تبریزی با تعلیقات آقای دولت‌آبادی مراجعه نمایند.

۱- روضات الجنان، ج ۱، ص ۲۹ - ۳۰، اسد الغابه، ج ۶، ص ۲۷۸، کد معرف ۶۲۲۱.

۲- روضات الجنان، ج ۱، ص ۴۲ - ۴۳.

۳- روضة الشهداء، واعظ کاشفی سبزواری (متوفی ۹۱۰ هـ. ق)

نقش روحانیت^(۱) آذربایجان در پیروزی نهضت‌های اسلامی

شهیدان راه اسلام و قرآن و مدافعان حریم آزادی و استقلال و سربلندی وطن اسلامی آنچنان گسترده و دامن‌گستر می‌باشد که کنترل و ضبط و گردآوری اسامی و نام‌های زینت آفرین آنان از حدّ استقصاء و استقراء تأمّ یا ناقص ما نیز بیرون می‌باشد نه تنها ما به تنهایی چنین توان و قدرتی را نداریم، بلکه به یقین و جزم بازشماری و ذکر اسامی و مبارزات آنان که سر از یک رقم نجومی و خارج از کنترلی در می‌آورد

(۱) شفیمی مازندرانی در مورد مشعل‌دارن فضیلت سروده‌اند:

در حوزه فقاقت، خورشید اقتدار است	این کوی اجتهاد و عرفان و استشهاد است
پیغمبران هماره، باطل ستیز کویند	روحانی مسلمان زین خطّه وام‌دار است
در سنگر بلاغ و ابلاغ ایده دومت	در عرش منبر نور، تمار بی‌قوار است
در عرصه‌های رزم، و محراب، سرخرویان	سرباز سختکوش و سردار سربدار است
سرچشمه حیات و منشور آشنایی	یک دست او کتاب و دستی به ذوالفقار است
روحانیت، سپاه نور است و روشنائی	وز کوثرِ مدادش روئیده، صد بهار است
در پای نخل ایمان، عمامه‌ها کفن شد	اسلام، با شهادت، سربیز و پایدار است
گل‌گفته گرانِ پیر خُکمِ خمینی	دین و سیاست حق، مجلای اقتدار است



در توان جمع کثیری نیز نیست و بازگویی تمام آنان نه تنها مفید فائده‌ای به حال خواننده خواهد بود و نه خواننده را حوصله‌ی یازشمی و کتاب را گنجایش تحمّل آن خواهد بود چون تا انسان مدافع و مبارزی در صحنه‌ی حیات وجود داشته است امر دفاع و مبارزه و جهاد در راه حفظ حیات و آرمان نیز وجود داشته است پس ضرورت و مقتضای عقل و تدبیر امر حکم می‌کند از این اقیانوس ناپیدا کرانه، گزینشی صورت پذیرد و از گزینش هم گلچینی و انتخابی انجام گیرد از آن انتخاب و گزینش هم تلخیصی صورت پذیرد و آن همان است که اکنون جلد چهارم مفاخر ما را تشکیل می‌دهد یعنی «شهادای راه فضیلت» یا شهیدان و پیوست آن نیکوکاران و خیراندیشان.

تاریخ نهضت‌های اسلامی، که پیشرفتهای علمی و پویایی فقهی را دوشادوش جنبش‌های اجتماعی و سیاسی، شکل داده است، تاریخی است که پس از آغاز غیبت کبری، در بستر حوزه‌های علمیه و با زعامت و رهبری و مسؤولیت روحانیت آگاه و مبارز و تلاش مردم مخلص و مؤمن صورت داده است.

از این رو، در نگاهی دقیق و هوشیارانه، به خوبی آشکار می‌شود که تاریخ حرکت‌های اسلامی، در دو بُعد علمی و فقهی، و اجتماعی و سیاسی، با تاریخ حوزه‌های علمیه و نیز با تاریخ زندگانی و مبارزات روحانیون عظیم‌الشان و مراجع عالیقدر دینی، چنان به هم گره خورده و جوش یافته است که به هیچ روی، از یکدیگر تفکیک‌پذیر و جداشدنی نیستند.

در طول پکهزار و دویست سال پس از غیبت کبری، از همان آغاز تاکنون، تاریخ حوزه‌های علمی، همواره تاریخی سرشار از علم و آگاهی، روشنگری و آگاهی‌بخشی، فداکاری، رشادت و مبارزه‌ی پیگیر و روحیه‌ی استقبال شهادت با آغوش باز و همراه بوده است.

نگاه‌بانی از ارزش‌های دینی، که همواره مراجع عالیقدر، روحانیون آگاه و علمای راستین در راه آن با قلم و قدم و علم و عمل به جان کوشیده‌اند، نمایانگر نقش تاریخ‌ساز روحانیت آگاه و بیدار بوده است. اینان، از سویی در سنگر کفرستیزی،

آگاه‌سازی و روشنگری و پایداری و مبارزه در راه حفظ حریم دین و حرمت استقلال و آزادی و آبادی و عزت مبین به پیش تاخته‌اند، و از سوی دیگر، با تربیت نسلهای جوان طلاب و فضیلا آگاه و فهیم و سپردن میدان علم و عمل به دست آنان، این مسیر پراز درد و رنج - ولی توأم با عزت و شرف - را تداوم بخشیده‌اند تا هرگز این سنگر الهی را خالی نگذارند.

این بزرگواران بوده‌اند که به گواهی تاریخ و به اعتراف مورخان آگاه و مؤمن، هرگز قدمی بر خلاف ارزشهای دینی و اجتماعی برنداشته‌اند، و در هیچ مقطع تاریخی، به هیچ بهانه‌ای، زیر هیچ سند خیانتی، علیه ملک و ملت و نهایتاً عزت و سربلندی اسلام و مسلمین را امضاء نکرده‌اند، و حتی در این راه، رنجها و شکنجه‌ها و تبعیدها را تحمل کرده‌اند و بالاتر از همه، در راه ایمان و اعتقاد خود، به استقبال مرگ و شهادت نیز رفته و مظلومانه گردن به حلقه دار سپرده، یا تن به گلوله و دیگر آلات قتاله داده‌اند، ولی دست از هدف و آرمان خدایی خود، برنداشته‌اند.

بدینسان است که بررسی در تاریخ - حتی یک بررسی کوتاه و گذرا - نشان می‌دهد که در جنبش‌های اسلامی و مردمی، علیه ستم و ستمگران و مزدوران بیگانه، یا عمال استعمار و استثمار، همواره روحانیت آگاه و هوشیار و مبارز، پیشاپیش صفوف مردم حرکت کرده و رهبری جنبش‌ها و حرکت‌های مردمی و نهضت‌های الهی را بر عهده گرفته‌اند.

نقطه آغاز: عاشورای سال ۶۱ هـ.ق:

روشن‌ترین دلیل این امر، یعنی رهبری و رهنوردی روحانیت، در راهی که نقطه آغاز آن در عاشورای خونین سال ۶۱ هجری قمری در کربلا شکل گرفت، آنست که این طبقه آگاه و مردان علم و عمل، همواره در پیروی از انبیاء و اولیاء و رهنوردی در راه ائمه اطهار (ع)، بر آن بوده‌اند که راه مقدس و عزت‌آفرین آنان را، در مقاطع گوناگون تاریخ خونین و رنجبار و در عین حال سرشار از شوکت و افتدار اسلام، پیگیری کنند و جلوه‌هایی از تعالیم آن ارواح مقدسه را، صورت عینیت ببخشند.

بیهوده نیست که در حدیث نبوی آمده است: «العلماء ورثة الأنبياء»^(۱) (به حق عالمان حقیقی، وارثان، پیامبران هستند). آری، این وراثتی است بزرگ و باشکوه، که بر اساس آن، عالمان دین همواره و در سراسر حیات پربارشان، راه انبیاء و اولیاء را - نه تنها در منبر و محراب، نه تنها در فضای مدرسه و جامعه، نه تنها در امور مربوط به مسائل زندگی - بلکه در مسیر هدف اصلی و جوهره تعالیم الهی - آن ارواح مقدسه نیز پیگیری کرده‌اند. اینان، در واقع، وارث معنویاتی پاک و الهی همچون رهبری و ولایت امت اسلام و بسط و گسترش آن، جهاد، ایثار، ساده‌زیستی، کفرستیزی، و بالاخره شهادت در راه اهداف عالی الهی و گسترش آن نیز بوده‌اند.

آری، ساده‌زیستی، آزادگی و آزادی و سربلند زیستن، از جمله شعله‌های خاموشی‌ناپذیر و روشنائی‌بخشی است که عالمان دین از اولیاء و ائمه اطهار (ع) به ارث برده‌اند، و لازمه آزادگی و آزاد زیستن، همان است که می‌بینیم در طول تاریخ، عالمان راستین، همواره و در هر زمان و مکان، با توجه به شرایط همان زمان و مکان، برای مبارزه با ستم و ستمگری که سرآغاز کفر و بی‌ایمانی است، روشهای مناسب با همان شرایط را پیش گرفته و با پیگیری و همفکری مردم مؤمن و فداکار، به پیروزی رسیده‌اند.

روشهای گوناگون مبارزات انبیاء و اولیاء:

گوناگون بودن روشهای مبارزات عالمان دین با کفر و ستم و ستمگران و طاغوتهای زمان خود، نیز پرتوی از همان ارلی است که از انبیاء و اولیاء و ائمه اطهار (ع) بدانان رسیده است. زیرا در زندگی آن بزرگواران نیز این گوناگونی روشها به خوبی آشکار و در سینه تاریخ مضبوط است.

حضرت ابراهیم (ع) را در نظر می‌آوریم، که برای مبارزه با کفر و طاغوت، به شکستن بتها دست زده، و از میان شعله‌های پرلهب آتش، گذشت و فرزند دلبندهش

را به قربانگاه برد، تا سرانجام در مسیر رسالت خود، شاهد پیروزی را در بر گرفت. حضرت نوح (ع) را، از منظر قصص و تواریخ مشاهده می‌کنیم که سالیان سال بر رنجها و مرارتها صبر می‌کند و سرانجام بر اساس وحی الهی، پیروانش را بر کشتی می‌نشانند و دشمنان و کافران را به دست طوفان و سیل می‌سپارد، تا خداپرستی و خداجویی پیروز و سر بلند گردد و کفر و بی‌دینی و فساد نابود و ریشه کن گردد.

حضرت موسی (ع) را می‌بینیم که در قلب مرکز حکومت فرعون، در کاخ فرعون و در میان هواداران و جادوگران دربار او، به میدان مصافش می‌رود و با آشکار ساختن آیات الهی، در برابر فرعون اینستادگی می‌کند، و سرانجام، قوم خود را همراه خویش در بیابانها و دشتهای سوزان به راه می‌برد، از دل صحراها و از میان کوهها و از قعر آنها - که به امر خدا و طبق معجزه موسوی به خشکی بدل شده بود - می‌گذرد، و چون فرعون و فرعونیان نیز قدم در آن راه می‌گذارند، خشکی غیب می‌شود و سیلاب و امواج دریا از دو سوی به هم برمی‌آیند و فرعون و سپاهش را در کرام می‌کشند و اجساد بی‌جان آنها را به ساحل درمی‌افکنند.

حضرت عیسی (ع) را می‌بینیم که با معجزات شگفت و شگرف الهی‌اش، دشمنان را منکوب می‌کند و سرانجام با نفوذ در دلها و جانهای مردمان پاک سرشت و خوش فطرت و خداجوی، به ملکوت آسمانها عروج می‌کند و دین الهی و ابراهیمی خود را - که همواره در تاریخ بشر، چیزی جز دین اسلام نبوده است - به پیروزی می‌رساند.

و آنگاه، حضرت ختمی مرتبت (ص) بیش از نیمی از دوران رسالتش را در مکه، در رنج و سکوت و تحمل و مدارا می‌گذرانند، شکنجه و مرگ و شهادت یاراتش را - که خود، رمز و رازی از روش مبارزاتی اوست - نظاره می‌کند و به امر خدا، دم بر نمی‌آورد، جز آنکه آیات الهی را بر مردم فرومی‌خواند و آنها را به دین الهی دعوت می‌کند ... و در نیمه دیگر دوران رسالتش، دست به تشکیل و تأسیس جامعه نمونه اسلامی با عالی‌ترین قوانین آسمانی می‌زند، و در این راه با شهادت طلبی یاران وفادارش، جنگها و لشکرکشی‌ها، می‌کند تا پیروانش نیز بیاموزند، که هر مکان و هر

زمان و هر شرایطی، برای مبارزه در راه ایمان و عقیده، روشهای خاص خود را می‌طلبد.

و این سلسله پاک، در تداوم تسلسل خود، به فرزندان پیامبر، به ائمه اطهار (ع) می‌رسد و آنان نیز، هم خود با پیروی از رسول خدا (ص) روشهای گوناگون مبارزاتی را در پیش می‌گیرند، و هم به یاران و پیروان مکتب خود، می‌آموزند که اگر مبارزه‌ای باید، اینگونه شاید.

ائمه شیعه چه کردند؟

شناخت عنصر زمان و مکان، و شناخت روش‌های مبارزاتی مناسب با شرایط زمانی و مکانی، خود مهمترین بخش مبارزه است.

بدینسان است که علی بن ابیطالب (ع) از یک طرف بیست و پنج سال - یک ربع قرن تمام - صبر و سکوت می‌کند، همچون صبر و سکوت کسی که استخوانی در گلو و خاری در چشم دارد؛ و از طرف دیگر، آن هنگام که شرایط زمانی و مکانی اقتضاء می‌کند، دست به قبضه شمشیر می‌برد و با دشمنان خدا و دین خدا می‌ستیزد؛ و در همان حال، با کلامی شگفت، با سخنان و خطبه‌هایی شورانگیز و با نامه‌ها و نوشته‌هایی معجزآسا، به روشنگری دلها و مغزها می‌پردازد.

و بدینسان است که امام حسن (ع) برای بقای دین و مکتب، به تناسب شرایط زمانی و مکانی، با دشمن غدار و حيله گر، صلح می‌کند تا انسجام جامعه اسلامی را حفظ کند و ...

و امام حسین (ع) صبر و سکوت و صلح را، باز هم به اقتضای شرایط، برنمی‌تابد. جایی که اصول اسلام در مسیر انحراف و اعوجاج قرار می‌گیرد او لباس رزم بر تن می‌کند و شمشیر به دست می‌گیرد و به جنگ نابرابر با دشمنان خدا و دین خدا می‌رود، تا خون پاک و عطراگین خود و یارانش را، ضامن بقای دین و اصول مکتب سازد.

آری، این سلسله همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع)، علم و دانش و علم‌اندوزی و علم‌گستری را، به مثابه سلاح مبارزه

برای خود برمی‌گزینند و از این طریق بقای دین و مذهب و مکتب را تضمین می‌کنند.

پیشوایان عسکری (ع) و ائمه هُداة پس از صادقین (ع) مبارزه و تلاش را به جایی می‌رسانند که ناچار تحت نظر در سامراء در جایگاه سپاه و پادگان عباسیان قرار می‌گیرند.

تداوم سلسله مبارزات، تا ... عالمان دین:

و باز، مبارزه و تلاش ادامه می‌یابد، تا به عالمان دین، که وارثان برحق انبیاء و اولیاء و ائمه اطهارند، می‌رسد و تاریخ نشان می‌دهد که این بزرگواران نیز، هرکدام با توجه به شرایط و مقتضیات، راهی خاص در پیش گرفته و از مسیری خاص به میدان مبارزه با دشمنان خدا و دین و مکتب رفته‌اند، ولی با همه این گوناگونی در راهها و روشها، همواره هدفی که دنبال شده، هدف واحدی بوده که هرگز قدمی انحراف از آن پیدا نشده است.

بررسی در تاریخ زندگانی مراجع عظام و بزرگان و عالمان مبارز و راستین دینی هم نشان از آن دارد که این بزرگواران نیز همواره به همان راه انبیاء و ائمه (ع) رفته‌اند. اینان نیز همیشه با هدفی واحد، در مسیر واحد الهی پیش رفته‌اند، منتهی هریک با توجه به شرایط و مقتضیات، روشی مناسب و شیوه خاصی را برگزیده و اعمال کرده‌اند. (۱)

مبارزات متبلور روحانیت از نهضت تنباکو به زعامت مرحوم میرزای شیرازی آغاز گردیده و دوران مشروطیت در نیم قرن پیش به مرحله سخت و سهمگین خود رسیده است که خیل کثیری از شهیدان را به یادگار نهاده است که در کتابهای مربوطه به تفصیل گزارش این مبارزات آمده است. و یکی دیگر از صحنه‌های مبارزاتی مردم مسلمان و روحانیت معظم و پیشرو، پدیده مهم پیروزی انقلاب اسلامی در ایران

(۱) تفصیل این مبارزات را می‌توان در دیگر اثر نویسنده «یکصد سال مبارزه روحانیت اسلام» پی‌گیری و بررسی نمود.

می‌باشد که در آن جمع کثیری از علماء، بزرگان، مراجع حضور مؤثر و نقش کارسازی داشته‌اند تا اینکه یکی از بزرگترین عالمان راستین تاریخ اسلام، که نسل امروز افتخار معاصرت و همزمانی با حضرتش را دارد، و قیام و پیروزی درخشان وی را با چشم خویش دیده است، فقیه راحل و بنیانگذار نخستین حکومت جمهوری اسلامی در جهان، امام خمینی کبیر (ره) است. وی که نسب به خاندان عصمت و طهارت می‌برد و از سلالهٔ پاک رسول خدا و اعقاب کوثر الهی بود، پس از عمری مبارزه و مقاومت که هر پاره و هر یخس از آن را با روشی خاص به مبارزه اختصاص داده بود، سرانجام پرچم سرخ و خونین اسلام ناب محمدی (ص) واکه یکبار در عاشورای کربلا به اهتزاز درآمده بود، بار دیگر در سرزمین شهیدپرور و قهرمان‌آفرین ایران، به اهتزاز درآورد، و با بهترین بهره‌گیری و هوشیارانه‌ترین و آگاهانه‌ترین روش عملی، با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی، شریبطی را ایجاد و آماده کرد که طی آن، از یک سو طاغوت و رژیم طاغوتی در ایران سرنگون شده و از سوی دیگر، الگویی درخشان و نافذ و تأثیرگذار برای تمام کشورها و ملل اسلامی جهان ساخته و پرداخته شد که مردم مؤمن و انقلابی ایران با شور و هیجان، و کافران و ستمگران دنیای امروز با نگرانی و هراس، شاهد بار دادن و به ثمر نشستن آن در جهان معاصر و بویژه در سرزمین‌های اسلامی و در میان مسلمین پرشور و غیور دنیای ما هستند؛ که همگی الگو و سرمشق خود را از انقلاب ایران و فداکاری مردم مسلمان رهبر کبیر و بنیانگذار بی‌بدیل آن گرفته‌اند.

در نهضت الهی و جنبش مقدس اسلامی به رهبری آن عالم آگاه، مردم از تمام اقشار گوناگون و طبقات اجتماعی شرکت جستند و در صحنه‌های مبارزه و مقابله با نیروهای سرکوبگر رژیم طاغوتی، نه تنها از مال، که از جان خویش و افراد خانواده و فرزندان جوان و نوجوان خویش نیز گذشتند و در این راه، جانبازها، جانفشانیها، فداکاریها و ایثارگریهای شگرفی از خود نشان دادند، که تا مدتهای مدید، مردم جهان ناباورانه بدان می‌نگریستند و هرگز ریشه و عامل اصلی اینهمه ایثار و جان‌نثاری و شهادت‌طلبی را به درستی در نمی‌یافتند.

در آن حرکت بزرگ و تاریخ ساز، روحانیت آگاه و مبارز اسلام نیز، دل و جان به رهبری آن مجاهد فی سبیل الله سپردند و هرچاکه لازم بود، پیشاپیش مردم و هرچا که اقتضا می کرد، دوشادوش و همراه مردم، در میدان مبارزه و جانفشانی به خروش و حرکت درآمدند.

قهرمانان غیور آذربایجان چه کردند؟

چون سخن از آذربایجان و این خطّه دلاورپرور است از روحانیت مبارز این سرزمین می گوئیم.

در این میان، روحانیت گرانقدر و مردم غیور و جانفشان آذربایجان قهرمان و قهرمان پرور، از نخستین گروه های امت عظیم اسلامی ایران بودند که به راه و مبارزه امام پیوستند و آن وجود گرامی را چون نگینی درخشان، در میان گرفتند.

مردم آذربایجان، که همواره در امتحانهای سخت تاریخ ساز، سرفراز و پیروز سربرآورده اند، این بار نیز، از همان آغاز مبارزات امام در سال ۱۳۴۲ شمسی، بار دیگر از آزمون شرافت و آزادگی و آزادی خواهی، در چهارچوب مکتب و مذهب و با رهبری علمای دینی، سرفراز و سربلند بیرون آمدند. آری، آذربایجان در طول تاریخ، همواره به عنوان مهد آزادی و گهواره غیرت و حماسه سازی شناخته شده است. بارها و بارها در مبارزات خونین علیه ستم و کفر، علیه کافران روسی و ستمگران عثمانی و علیه استعمار و استثمار خارجی و استبداد داخلی و جور و ستم سلاطین قاجاری و حکام فاسد و فاجر آنها، قهرمانانه شرکت جسته و با پیروزی و غیرتمندی و حماسه سازی، نام آذربایجان و مردم قهرمان آن را با شکوه و بزرگواری در سینه تاریخ به ثبت رسانده است. این بار نیز، در اوج مبارزات اسلامی، زمانی که مردم فداکار قم به رهبری روحانیت مبارز و مرجعیت اعلای شیعه دست به راهپیمایی و تظاهرات علیه رژیم کفر و ستم زدند و دهها قربانی دادند، باز آذربایجان و مردم غیور و قهرمان آن بودند که به طور جدّی و برای اول بار، قدم به میدان مبارزه گذاشتند. تاریخ برای همیشه ثبت کرده است که در روز ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ شمسی، این آذربایجانیان غیور و قهرمان بودند که به مناسبت

چهلّم شهدای قم دست به اسلحه بردند و دیوار سنگی سکوت ۵۰ ساله خاندان پهلوی را شکستند و نشان دادند که با نیروی سرکوبگر و جهنمی رژیم ستمشاهی، نیز که توسط اهریمنی‌ترین قدرتهای جهان حمایت می‌شود، می‌توان به جنگ و مقابله و مبارزه مسلحانه دست یازید و این طلسم را درهم شکست که سالهای سال تصوّر می‌شد با رژیم شاه جنگ مسلحانه نمی‌توان کرد.

نمونه‌ای از تاریخ معاصر:

اکنون جهت اثبات این روح حماسه و فداکاری جا دارد به نمونه‌ای از تاریخ معاصر اشاره و در این جا مورد استفاده قرار گیرد.

نویسنده‌ای در تحلیل حوادث آذربایجان در دوران پیشه‌وری و غائله آذربایجان به برخی از شعارهای مرسوم و معهود استناد ورزیده است که نوعاً دخالت ارتش و فرماندهی آگاه و جوان مدّ نظر می‌باشد ولی ویراستار فاضل کتاب آقای سعید قانعی در تحلیل نهانی می‌افزاید:

«در برخی از کتابها و مقالاتی که درباره غائله آذربایجان نوشته شده است^(۱) سعی و کوشش شده است که چنین وانمود کنند نجات آذربایجان و سرنگونی حکومت تجزیه طلب فرقه دموکرات در آن منطقه نتیجه جسارت و از خود گذشتگی شاه و ژنرالهای او بوده است در صورتی که بر اساس تمام مدارک و شواهد موجود تاریخی، تضاد سیاستهای خارجی و رقابت بین آمریکا و شوروی و بهره‌برداری نخست‌وزیر «قوام السلطنه» در این میان نقش اساسی را ایفاء نموده و شاه مترسکی دست نشانده و عامل اجرائی آمریکا نقش دیگری در این ماجرا نداشته است و در نهایت می‌توانیم غائله آذربایجان را منسوب به علمای دینی بدانیم که در مقابل ستمگران تاریخ مردانه ایستادگی کردند و تبلیغاتی را که شاه به خود و ارتش خود نسبت داده بود به قضاوت تاریخ ردّ نمائیم».^(۲)

(۱) غائله آذربایجان تألیف آقای خابابایانی، چاپ ۱۵ / ۱۰ / ۱۳۷۵ ش.

(۲) آقای سعید قانعی ویراستار فاضل کتاب فوق.

آذربایجان در برابر سلاحهای آمریکایی و اروپایی:

آری، مردم غیور و قهرمان آذربایجان، برای نخستین بار، این هراس و نگرانی را از دل مردم سایر نقاط میهن اسلامی نیز به بیرون راندند، سلاح به دست گرفتند، در خیابانهای تبریز و در برابر تانکها و نفربرها و سلاحهای آمریکایی و اروپایی رژیم، سنگر بندی کردند و در طول یک روز، تمام شهر را به صورت شهری جنگ زده درآوردند و در قلعه و باروی آهنین رژیم شاه، شکافهای عظیم ایجاد کردند، شکست و شکافی که بدینسان بر پیکر رژیم و بر دیوارهای برج و باروی آن وارد آمد، دیگر جبران شدنی نبود. رژیم دیگر نتوانست در برابر این ضربه، سر را بالاگیرد و قد و قامت شکسته اش را دوباره راست کند.

از همان زمان، آذربایجان و مردم غیور آن، تحت رهبری مرجعیت و روحانیت شیعه مقیم قم و بویژه اولین شهید محراب، حضرت آیت الله سید محمد علی قاضی طباطبایی (ره) وارد میدان مبارزه و انقلابی شدند که پرچمدار اصلی آن امام راحل بود و گرد شمع وجودش، تمام امت به پا خاسته حاضر بودند. مردم آذربایجان که در تمام مراحل، دوشادوش و پشت سر آیت الله شهید قاضی طباطبایی حرکت می کردند و از طریق آن وجود عزیز، به پیامها و رهنمودهای امام راحل، دسترسی می یافتند. از آغاز نهضت، تا پیروزی نهایی، لحظه ای از پای نه نشستند و پس از پیروزی انقلاب نیز، در صحنه های جنگ کفر و حق، جنگ تحمیلی نابرابر و ناجوانمردانه، همچنان پرشور و پرشکوه حضور و شرکت یافتند و سنگرهای عشق و ایثار آن جنگ سرنوشت ساز را نیز، لحظه ای خالی از نام آذربایجان و مردان غیور عاشورائی و قهرمان آن نگذاشتند.

سلام امام خمینی بر مردم شجاع و متدین آذربایجان:

امروز که حدود ربع قرن، از جنبش ۲۹ بهمن ۵۶ در آذربایجان می گذرد، هنوز تاریخ آذربایجان، از افتخار بزرگی دم می زند که همان ایام به دست آورد. این افتخار، از پیامی به دست آمد که امام خمینی در همان روزها خطاب به مردم آذربایجان صادر کردند و در آن چنین فرمودند:

«... سلام بر اهالی شجاع و متدین آذربایجان عزیز، و درود بر مردمان برومند و جوانان غیرتمند تبریز، درود بر مردانی که علیه دودمان بسیار خطرناک پهلوی قیام کردند و با فریاد مرگ بر شاه، خط بطلان بر گزافه‌گوییهای او کشیدند.»^(۱)

بدینگونه، در آذربایجان قهرمان و قهرمان‌پرور، مردم غیور و حماسه‌ساز، همراهِ و دوشادوش روحانیت عالیقدر و مبارز این سرزمین حماسه و خون و دلوری، و ایمان به خدا و عشق به خاندان عصمت و طهارت (ع)، نشان دادند که در هر حرکت و جنبش الهی و اسلامی، از آغاز همراه با رهبران خود به راه می‌افتند و این راه پرخطر و خطر و در عین حال افتخارآفرین را، تا پایان ادامه می‌دهند و لحظه‌ای غفلت نمی‌ورزند و قدمی از مسیر اصلی انحراف حاصل نمی‌کنند.

گرچه تاریخ انقلاب اسلامی، از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا امروز، مشحون از نامهای عزیز و مبارک شهیدانی است که جان برکف، به میدان مبارزه با ظلم و کفر و برقراری حکومت پرشکوه اسلامی، تاختند؛ و هم در این راه و هم در راه تداوم انقلاب و حفظ استقلال و عزّت و سربلندی میهن در سنگرهای جنگ هشت ساله جان باختند؛ لیکن این خوی و خصلت قهرمانی و شهید‌پروری، از دیرباز با خون و جان آذربایجانیهای غیور و قهرمان عجیب بوده است و تاریخ مکتوب، حکایتها و روایتها از این جانبازها در دل خود دارد.



اکنون که به لطف و فضل الهی، در این بخش از کتاب «مفاخر آذربایجان» به شرح و یازگویی زندگینامه قهرمانان شهید آذربایجان می‌پردازیم، چشم‌انداز را وسیع‌تر گرفته، در سینه تاریخ، به زمانهای دیرتر و دورتر بازمی‌گردیم. آری، باز می‌گردیم و در تاریخ تسلسل این شهادتها را جست‌وجو می‌کنیم، تا یاد و نام این عزیزان شهید و شاهدان تاریخ را از سینه تواریخ پراکنده، استخراج کنیم و در این فرصت مطلوب و دلنشین، همه را یکجا به صاحب‌دلان و مؤمنان و حقیقت‌جویان عرضه داریم. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.**

(۱) قسمتی از پیام امام خمینی (ره) خطاب به مردم تبریز، بعد از قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵۶.

حکیم دریادل

۲۰۱۱ - سید شاه فضل مشهدی متخلص به «نعمی شیروانی»

(شهید به سال ۷۹۶ ه. ق.)

نعمی شیروانی، که نعمی تبریزی هم نامیده شده است، زندگانی طوفانی و پر تنب و تاب را پشت سر نهاده و در حدود ۶۰ سالگی به طرزی فجیع به قتل رسیده است.

درباره وی و زندگانی اش و مکتب و مشرب فکری اش، و حتی درباره سال شهادت و طول عمرش و آنچه بدو مربوط است، در اسناد و مدارک و کتب و رسالات مختلف، به اقوال گوناگون و مختلف و حتی متغایری برمی خوریم، که علت آن را در جای خود ذکر خواهیم کرد.

رضاقلی هدایت، در تذکره «ریاض العارفین» که مشتمل بر شرح احوال و گزیده اشعار شاعران عرفانی فارسی گوی است، از وی عمدتاً به عنوان شاعری نام برده که در راه اشاعه مشرب فکری اش به شهادت رسیده است.

گفتار علامه امینی:

علامه امینی، مجاهد کبیر عالم علوم اسلامی، در کتاب «شهدای راه فضیلت»، به او لقب «حکیم دریادل» داده است، و از قول نویسنده «الحصون المنیعة»

درباره اش چنین آورده است: «او جامع علوم معقول و منقول بود، و از سادات صحیح النسب. در علوم عربی، علم جفر و علم حروف و اسماء، تبحری داشت. حکیمی توانا بود. هم اوست که سید نسیمی شیرازی را سرپرستی کرد و دانش آموخت. کراماتی به وی نسبت می دهند. مصنفاتی دارد، از جمله «جاودان بزرگ» و «جاودان کوچک».

علامه امینی ادامه می دهد: وی معاصر شاهرخ میرزا و امیر تیمور گورکانی بود، و عارفی سالکی بود که در شیروان اقامت داشت. میران شاه او را از شیروان به خواست و در سال ۷۹۶ ه. ق او به فتوای عالم نمایان، ظاهری به شهادت رساند. مراجعه به اسناد و مدارک مختلف نشان می دهد که سال ولادت او را ۷۴۰ ه. ق و سال شهادتش را ۷۹۶، ۸۰۰، ۸۰۲ و ۸۰۴ نیز ذکر کرده اند، و این شاید بدان خاطر بوده که در آن زمان سکوت و خفقان و شکسته شدن قلم مورخان و صاحبان قلم، درباره او مطلبی تحریر و نشر نشده و مطالب مربوط بدو، در خفاء و بدون تحقیق دقیق و یا بدون جرات کسب اطلاعات عمیق درباره وی به عمل آمده است و پس از مدتهای مدید به دست این و آن افتاده و اینهمه اختلاف اقوال و آراء، از آنجا نشأت گرفته است.

جالب آنکه حتی نام وی نیز به صورتهای مختلف نوشته شده و به عنوان شهری هم که وی منسوب به آن است، از چند شهر نام برده اند که بیشتر از همه، استرآباد، شیروان و تبریز می باشد.

گفته می شود علت اینکه وی اسامی مختلف و متعددی داشته، این بوده که همچون اکثر مبارزان متفکر، به هر جا که می رفته، خود را به نام جدیدی معرفی می کرده، تا دشمنان، موفق به شناختن و لو دادن و آزار و اذیتش نشوند.

فرهنگ معین و «نعمی»:

در بخش اعلام فرهنگ معین، درباره او چنین آمده است: «فضل الله استرآبادی (سید) نعمی بن ابی محمد تبریزی، مؤسس طریقه حروفیه (ولادت ۷۴۰ - مقتول ۸۰۴ ه. ق). وی چون به سن رشد رسید، طاقیه دوزی اختیار کرد و این حرفه را

وسيلة کسب معاش ساخت. سپس به سیاحت پرداخت و چندی در ایران و عراق عرب و حجاز گردش کرد.

وی از سال ۷۸۸ به نشر عقاید خویش پرداخت و کم‌کم کار شهرتش بالا گرفت و مردانش در سراسر ایران پراکنده شدند.

فرهنگ معین از قول شمس الدین محمد سخاوی، صاحب کتاب «الضوء اللامع» چاپ قاهره ۱۳۵۴ ق می‌نویسد: «وی به سید فضل الله حلال خور شهرت داشت، زیرا که از راه کسب حلال اِرتزاق می‌نمود، و چندان پارسا بود که هرگز از خوراک دیگران نچشید، و از کسی چیزی نپذیرفت. طاقیه‌های عجمی می‌دوخت از بهای آن روزی می‌خورد؛ و با اینهمه از دانشها و نظم و نثر به خوبی آگاه و برخوردار بود.»

معین در جای دیگر می‌نویسد:

«... سید فضل الله، آیات قرآن را با بیان معانی تازه، تفسیر می‌کرد و اساس تفسیرهای او بر اصالت حروف بود. وی می‌گفت: هر کس بخواهد به معانی واقعی کتابهای آسمانی پی ببرد، و رموز گفتارهای پیامبران پیشین را به حقیقت دریابد، ناچار باید با معانی و خواص و راز حروف آشنا گردد. خود نیز معانی شگفت‌انگیز و بدیع را برای قرآن و گفته‌های پیغمبر اسلام (ص) بیان می‌کرد، به همین سبب او را فضل الله حروفی و پیروانش را «حروفیه» می‌خواندند. او به قولی امیر تیمور را به مذهب خود خواند. سرانجام گروهی از علمای سمرقند، کشتنش را واجب دانستند و میرانشاه پسر تیمور، به فرمان پدر، او را در نزدیکی تبریز، به دست خود گردن زد. تنش را پس از آنکه به ریسمان بستند و در کوی و برزن گردانیدند، با سر نزد تیمور فرستادند و به امر وی در آتش سوزانده شد، و به قولی نیز، او را در قلعه النجق - نزدیک شهر نخجوان - به خاک سپردند.

از فضل، چهار کتاب در دست است:

عرش‌نامه، که یک مثنوی فارسی است. جاودان‌نامه یا جاویدان کبیر، نوم‌نامه و محبت‌نامه (سه کتاب اخیر به نثر فارسی آمیخته با زبان محلی گرگانی است). ظهور

و توسعه عقاید فرقه حروفیه با عقوئتها و شداید و قتل و کشتار همراه بود. پیروان این عقیده در ایران دوامی نیآوردند، ولی معتقدات آنان از سرزمین ایران گذشته، در کشور عثمانی محیطی مساعد برای نشو و نمای خود، پیدا کرد و روبه تکامل نهاد. از جمله در لباس فرقه «دراویش بکتاشیه» ظاهر شد که تاکنون به همین نام باقی است. از فروع این فرقه در ایران، فرقه نقطویه (نقطریان) است که توسط محمود پسیخانی انتشار یافت.^(۱)

گفتار گردآورنده دیوان نسیمی:

در جنبش حروفیه، که یکی از جنبش‌های شیمی و مبارز و مخالف ستم و استبداد دوران سلاطین بود، با نام شاعر بلندآوازه‌ای به نام «نسیمی» نیز آشنا می‌شویم. عمادالدین نسیمی، از پیروان فضل الله بود که هم دختر او را طبق خواست و سفارش استاد، به زنی گرفت، و هم پس از قتل پیشوای حروفیه، جانشین وی گردید.

از سید عمادالدین نسیمی، دیوان اشعاری باقی مانده که در سال ۱۳۶۸، به یم آزاد قلمها در دوران حکومت اسلامی، مجموعه‌ای از این اشعار، در کتابی مدون، تنظیم و منتشر شد که در بخش نخستین آن، گفتارهایی برای آشنایی خواننده با آثار و افکار و مشرب فکری و مبارزات نسیمی، آورده شده است.

گردآورنده در قسمتی از گفتارهای دیوان نسیمی می‌گوید:

«... سنین جوانی شاعر (عمادالدین نسیمی) با دوران استیلای تیموریان بر سرزمین آذربایجان مصادف است و فصل کشتارهای مکرر تکرار می‌شود. تیموریان پس از اردوگشی به جنوب بلاد آذربایجان، به جانب شمال آن، یعنی مقر حکمروایی شیروان‌شاهان می‌تازند. اما ابراهیم شیروانشاه، با سازش و تقبل سلطه سیاسی تیموریان، سلطنت خویش را از سقوط می‌رهاند. عقد اتفاق ابراهیم

(۱) فرهنگ فارسی معین، ج ۶، ذیل ماده فضل الله.

شیرانشاه و تیمور، به قحط و فلاکت و ظلم و ستم و جبر صدچندان (که یکی متوجه مردم محروم بود) منجر می‌شود. در این مقطع است که فعالیت‌های جنبش حروفیه علنی می‌شود. طریقت اعتراض حروفی، نخستین تحریکات معترضانة مردمی علیه سلطه تیموریان ذکر شده است.

سروده عمادالدین نسیمی

در ملخ عشق، جر نکور نکشتد رویه صفتان زشت‌خو را نکشند
گر عاشق صادقی، ز کشتن مگریز مردار بود، هرآنکه او را نکشند
بدینگونه، پس از قتل فضل الله، آن حکیم دریادل، ابتدا دخترش را کشتند و
پس داماد و جانشینش را در شهر حلب، به سال ۸۲۰ ه. ق. پوست از تن کردند و
به قتل رساندند.

گفتار صاحب تاریخ ادبیات در ایران:

دکتر ذبیح الله صفا، صاحب کتاب تاریخ ادبیات در ایران، که چندین صفحه از
کتاب خود را به شرح زندگانی و تشریح آثار و افکار این حکیم دریادل و متهور، و
بویژه تشریح مبانی حروفیه اختصاص داده است، نام او را فضل الله فصیحی
استرآبادی ذکر می‌کند و می‌گوید:

«... فضل الله استرآبادی مذهب خود را در عهد تیمور افشاء کرد و چندگاهی در
بلاد مختلف به تبلیغ عقاید خود پرداخت و پیروانی در آنها فراهم آورد. و در خلال
همین احوال، اشعاری نیز در تشریح و توضیح عقاید خود می‌سرود و میان پیروان
خود می‌پراکند. اواخر عمر او بیشتر در آذربایجان، خاصه در تبریز و شروان و باکو
گذشت، تا آنکه به فرمان میرانشاه پسر تیمور، که حروفیان او را «مارانشاه» یا
«ماران‌شه» لقب دادند، کشته و سوزانیده شد.»^(۱)

(۱) تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، جلد ۴، ص ۶۱ و بعد.

اشعاری از فضل الله نعیمی شیروانی:

صاحب تذکرة ریاض العارفین، و به نقل از او، علامه امینی نیز اشعاری را از فضل الله ذکر کرده اند که ما نیز به نقل ابیاتی از آنها پرداخته، این بخش را به پایان می بریم:

وجودم زمانی که پیدا نبود به جر مظهر حق تعالی نبود
به مصر وجود آن زمان آمدن که با یوسف جان، زلیخا نبود
فرشته مرا سجده آن روز کرد که با آدم ای خواجه، حوا نبود
من آن دم، دم از زندگی می زدم که در نفس مریم، مسیحا نبود
سخن گفت موسای ما با خدا زمانی که گوینده، پیدا نبود
چرا دیده ام نقش اشیاء در او چو در ذات او نقش اشیاء نبود
و ایضاً له:

نور رخت افتاد شبی در دل منصور فریاد انا الحق ز سماوات برآمد
در صومعه تا زمزمه عشق تو افتاد صوفی چو من از توبه و طاعات برآمد
* * *

خورشید ازل بتافت از روزن من تا چهره خود ببیند اندر روزن
گوید که چو روزن از میان برخیزد من باشم و من باشم و من باشم
* * *

چنان نهفته ام اسرار عشقت اندر دل که از دلم به زبانم نمی رسد آواز^(۱)
* * *

۲۰۱۲ - علامه سید عبدالوهاب حسینی تبریزی

(شهادت ۱۳۹۲ ه. ق)

شهید بزرگوار راه ایمان و عقیده، سید عبدالوهاب حسینی، ملقب به علامه حسینی تبریزی، اواسط قرن نهم هجری به دنیا آمد. سال ولادت او را، در مدارک و

(۱) تذکرة ریاض العارفین، رضاقلی خان هدایت، چاپ سنگی، ۱۳۰۵، ص ۱۷۵ و بعد.

اسناد به صورتهای مختلف، از ۸۵۰ تا ۸۶۲ ذکر و ثبت کرده‌اند، اما همین مآخذ و اسناد در سال شهادتش که ۹۲۱ است، اتفاق نظر دارند.

این شهید پاکدل و پاک‌جان، مراحل تحصیل و تحقیق را به بهترین وجهی گذرانده، مدارج علمی و فقهی را در عالی‌ترین صورت آن پشت سر نهاده بود، به طوری که مدارک تاریخی، جملگی برآوند که وی، محققاً و بی‌تردید از بزرگترین فقیهان و ارزنده‌ترین دانشمندان علوم اسلام در دوران خود بوده، و آنچه از او دیده شده، تنها علم‌آموزی و دانش‌اندوزی نبوده، بلکه توأم با نبوغی درخشان و شگفت‌انگیز در کارها و عملکردها بوده است، به صورتی که در مباحث علمی و فقهی، نظرانی که وی ابراز می‌داشته، موجب اعجاب و تحسین همگان می‌شده است. هم از این رو بوده که وی را در سنین میانسالی، به عنوان علامه و عالم به تمامی علوم عصر خویش می‌شناخته و می‌نامیده‌اند.

علامه امینی، در کتاب ارجمند «شهدای راه فضیلت» درباره‌ی وی می‌نویسد: «وی که در سیاهچال زندان عثمانی به افتخار شهادت نایل آمد، از بزرگترین دانشمندان و فقیهان شیعه است. نبوغ علمی او به زیور پارسایی آراسته بود و خصال پسندیده بزرگوارانه را، از نیاکان پاکش - که از دانشمندان دوره اسماعیل و تهماسب صفوی بودند - به میراث برده بود.»^(۱)

مورخان درباره‌اش نوشته‌اند: وی هنوز بیش از چهل سال نداشت که در آذربایجان، سرآمد همه علما و فضلا گردید و چنان شأن و جایگاه والایی یافت که در عهد سلطان یعقوب، مقام شیخ الاسلامی، به تأیید و قبول همه فضلاء عصر، بدو سپرده شد.

چندی که در این مقام گذشت، شاه اسماعیل صفوی اقبال بلندی یافت و قلّه‌های قدرت و اقتدار را به به سرعت پشت سر نهاد و بر بیشتر نقاط ایران استیلا

یافت و حکومت‌های محلی را یکی پس از دیگری برانداخت و آنها را نیز ضمیمه حکومت و اقتدار خویش ساخت. در این هنگام، گروهی از شاگردان و یاران و آشنایان علامه حسینی تبریزی، او را بیم دادند که ممکن است شاه اسماعیل وی را به دلیل شیخ الاسلامی در حکومت سلطان یعقوب، مورد بی‌مهری قرار دهد و حتی از ایزد و آزارش خودداری نکند.

علامه ناگزیر آذربایجان را ترک گفت و با اعضای خانواده به هرات هجرت کرد. در آن دوران، هرات خطهٔ اقتدار و سلطنت و حکومت «سلطان حسین میرزا بایقرا» بود، که علامه حسینی بدو پیوست. سلطان حسین بایقرا، مقدم علامه را گرمی داشت و جاه و جایگاه شایسته‌ای را بدو واگذاشت. ارج و قرب علامه در دستگاه سلطان حسین بایقرا چنان بالا بود که او را بر همهٔ فضلا و علما، و حتی بر بیشتر سادات خراسان نیز مقدم و مرجع می‌داشت و مستمری‌ها و مواجب قابل توجهی برایش مقرر داشته بود که سزاوار شأن والای او، و جوابگوی هزینهٔ دستگاهش و مستمری طلاب و فضیلابی که بدو مراجعه می‌کردند، باشد.

فرزندان سلطان حسین بایقرا نیز، علامه را به همان دیدهٔ عزت و احترام می‌نگریستند، تا به حدی که پس از مرگ سلطان حسین و روی کار آمدن پسرش سلطان بدیع الزمان، ذره‌ای از ارج و قرب او کاسته نشد و حتی مستمری و مواجب دستگاهش فزونی هم یافت.

با اینهمه، علامه همچنان دل در هوای وطن و زادگاهش داشت، و از این رو، چندی که بر مرگ سلطان حسین گذشت، علامه از سلطان بدیع الزمان خواست تا رخصت بازگشت به تبریز را بدو بدهد.

علامه، برخلاف آنچه در ذهنش تصویر کرده بود و سالها موجب دوری‌اش از وطن شده بود، هنگامی که به تبریز رسید و رحل اقامت افکند، نه تنها ایزد و آزاری از شاه اسماعیل ندید، بلکه از طرف او، لطف و عنایت و مهریانی فراوانی هم دید و در اندک مدتی، نگرانی‌هایش برطرف شد، و با خیال آسوده، بار دیگر دستگاه تعلیم

و تدریس و تحقیق خود را به گسترد و از شمع وجودش، به اطراف خود نور و روشنائی بخشید.

شاه اسماعیل، همچنان در اکرام و احترام او سعی بلیغ داشت، تا سرانجام در سال ۹۲۱ ه. ق، وقتی که قرار شد سفیرانی بین ایران و کشور عثمانی، مبادله شوند علامه از طرف شاه اسماعیل، به کشور عثمانی اعزام شد و به دستگاه سلطان سلیم عثمانی ورود کرد.

در اسناد و مدارک تاریخی، اقوال گوناگونی دربارهٔ دوران اقامت علامه در کشور عثمانی ذکر شده است، از جمله آنکه شایع است که علامه، از همان نخستین روزهای ورود، به دلیل مباحثاتی که با علمای عثمانی داشت، مورد قهر و بی‌مهری قرار گرفت، اما مآخذی هم نوشته‌اند که سلطان سلیم، در آغاز علامه را بسیار عزیز و مکرم داشت، اما وقتی که علامه، پس از یک سلسله مباحثات با دانشمندان عثمانی، آنجا را مناسب اقامت ندانست، نزد سلطان سلیم رفت و از وی اجازه بازگشت به ایران خواست، ولی سلطان عثمانی، چنین اجازه‌ای نداد، و لذا علامه با وجود عزت و احترامی که از سلطان سلیم می‌دید، باز ناامید از امکان بازگشت به وطن، در رنج و اندوه به سر می‌برد، تا سرانجام هم به شهادت رسید.

صاحب کتاب «ریاض العلماء» نوشته است که علامه به خاطر اعتقاداتش، که همه جا و در هر محفل بی‌پروا بیان می‌کرد، رفته رفته آن عزت و احترامی را که ابتدا شاه عثمانی نسبت به او ابراز داشته بود، از دست داد. به حدی که هنوز سالی از ورود علامه به کشور عثمانی نگذشته بود که سلطان سلیم دستور حبس او را داد. علامه، با قلبی اندوهناک به زندان افتاد و در سیاهچالی مرگبار مورد مراقبت قرار گرفت تا امکان هیچگونه تماس، با خارج و ارسال پیام، نداشته باشد، و هنوز چندی نگذشته بود که در همان سیاهچال شهیدش کردند.^(۱)

(۱) در تنظیم شرح حال علامه حسینی تبریزی، بیشتر از ریاض العلماء، روضات الجنان،

کربلائی حسین صاحب روضات الجنّات می نویسد: «امیر سراج الدین عبدالوهاب در سمرقند تشریف داشته اند و آنجا متولد شده اند چون والدشان امیر عبدالغفار در تبریز ساکن بوده اند تا رسیدن مشارالیه و عده ندای «إرجعی الی ربک» به حضرت میر رسیده بود لُبیک گویان عالم فانی را بدرود گفت حضرت میر عبدالوهاب به دیدار والد ماجد مشرف نشدند چون به تبریز رسیدند پادشاه عالی شأن و جنت مکان نسبت به ایشان در کمال إخلاص و اعتقاد پیش آمدند ... مشارالیه را جهت مجادله و محاربه ای که با سلطان روم، سلطان سلیم شاه ین سلطان با یزید خان در سال ۹۲۰ واقع شده بود سیّد مشارالیه را جهت بعضی از مدعیّات به رسم ایلچی گری به روم فرستاد، سلطان سلیم به حبس وی امر تا سلطان مذکور به جوار رحمت ایزدی پیوست در شهر سنه ۹۲۶ سلطنت به نور وجود سلطان سلیمان غازی منور گشت حضرت میر عبدالوهاب را از حبس بیرون آورده تعظیم و تکریم بسیار نموده...»^(۱)

آنگاه وصیتنامه مفصل او را نسبت به اولاد خود می آورد در آن وصیت نامه مواد زیرگنجانده شده است. «پس از امر به تقوی و وصیت به اتحاد و یگانگی آنان را به رعایت وقت و استفاده از فرصت، ادب در دین، حفظ حدود الهی - الفت و محبت بین خود و اینکه قدرت در جماعت است - رفع نیاز برادران دینی - اشتغال به اصلاح عیوب نفس - دوری از مصاحبت نااهلان و پرهیز از مصاحبت اشرار - پرداخت حقوق صاحب حق - توصیه نموده است و در پایان وصیتنامه آمده است «من سنّم بالآ، و نیروهایم به تحلیل رفته است، أجل نزدیک شده است و مشتاق ملاقات آفریدگارم می باشم مادام که زنده هستم امید است مرا خواهید دید اگر از دنیا رفتم خداوند خلیفه من در میان شما است چه نیکو خلیفه ای!»^(۲)

حبیب السیر و ترجمه شهادی راه فضیلت اثر علامه امینی استفاده شده است.

(۱) روضات الجنّات، ج ۱، ص ۲۱۵ - ۲۱۶.

(۲) روضات الجنّات، ج ۱، ص ۲۲۱.

دنیا رفتم خداوند خلیفه من در میان شما است چه نیکو خلیفه‌ی! (۱)

گفتار مرحوم سلطان القراء:

مرحوم سلطان القراء در تعلیقه (۵۵۶) می‌نویسد: «در باب خاندان عبدالوهاب کتابهای چندی نوشته شده است ولی جامع‌ترین آنها کتابی است که حضرت آقای حاج میرزا محمدعلی آقا قاضی طباطبائی مدون ساخته است و هنوز به طبع نرسیده است در این سلسله شریفه، نسب به آنان به امام حسن مجتبی (ع) سپس به امیرالمؤمنین علی (ع) می‌رسد.» (۲)

و در صفحه ۵۸۲ در شرح حال خواجه عبیدالله سمرقندی که از بزرگان مشایخ نقشبندیه متوفی ۸۹۵ می‌باشد می‌نویسد: «مولدش تاشکند و مدفنش سمرقند است امیر سراج الدین عبدالوهاب بن امیر سید عبدالغفار طباطبائی که در سمرقند متولد شده است و در همان شهر نشوء و نما کرده است از مریدان او است این فرقه را به نسبت حرفه و کار خواجه بهاءالدین نقشبند بخاری (م ۷۹۱ هـ) «نقشبندیه» می‌گویند:

نقشبندیه عجب قافله سالاراند که برند از ره پند به حرم، قافله را از دل سالک ره جاذبه صحبت شان می‌برد و سوسه خلوت و فکر چله را (۳)

۲۰۱۳ - خان میرزا صفوی

(شهید به سال ۹۷۶ هـ.ق)

در دوران پادشاهی شاه اسماعیل صفوی، که دوران آزادی شیعیان از گرفتاریها و پنهان‌کاریها و تقیّه‌ها بود - و از این جهت، علم و دانایی و تحقیق و توانایی علمی شیعیان، تا حدودی آشکار و تعالی یافته و اوج می‌گرفت - مردی در خاندان علم و

(۱) روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۲۱.

(۲) تعلیقات روضات، ج ۱، ص ۵۵۶. اخیراً اطلاع یافتیم این کتاب در دست نشر قرار دارد.

(۳) تعلیقات روضات، ج ۱، ص ۵۸۲.

تحقیق و پارسایی و تهذیب گام به میدان نهاد، که در عنفوان شباب و آغاز سنین بالندگی، با نام «خان میرزا صفوی»، معروف و مشهور خاص و عام شد.

خان میرزا، فرزند معصوم بیگ صفوی بود که خود از مردان علم و فضیلت و سیاست و کیاست بود و در دوران پادشاهی شاه تهماسب صفوی، عنوان وزارت او را داشت، و چون نسبت به سایر وزیران از علم و دانایی و بینش و فراست و کیاست بیشتری، برخوردار بود، او را «وزیر کبیر» می نامیدند.

وزیر کبیر، معصوم بیگ صفوی، در دوران پادشاهی شاه اسماعیل، خود جوانی اهل علم و تحقیق و زهد و پارسایی بود، که خداوند فرزند پسری به او عطا کرده بود. این پدر و پسر آذربایجانی، در عهد شاه اسماعیل بالیدند و در علم و دانایی شهره شدند و پسر، که در سایه دانش و بینش چنان پدری بزرگ شده بود، به زودی جایگاهی یافت که اگر برتر از پدر شناخته نمی شد، کمتر از او نیز نداشت.

این فرزند، که در آغاز جوانی، با نام «خان میرزا» شناخته و نامیده می شد، چنان به سرعت پله های ترقی و تعالی را صعود نمود که در اواخر پادشاهی شاه اسماعیل، با اینکه دهه سوم عمر خود را تازه آغاز کرده بود، به شهرت و محبوبیت و اعتباری بی نظیر، دست یافت.

خان میرزا، در همان سنین جوانی، جایگاهی یافت که درباره اش گفته و نوشته اند: «وی، در فضل و بزرگواری و وفور علم و آگاهی، آوازه ای شایسته بلند کرد و مورد توجه مردم، از خاص و عام قرار گرفت، بدانگونه که هر کس، در حدّ دانایی و توانایی خود، از خرمن علم و فضل او، خوشه ها می چید و توشه ها می اندوخت.» زمانی که خان میرزا، سومین دهه عمرش را تازه آغاز کرده و شهرت و اعتباری به سزا یافته بود، شاه اسماعیل چشم از جهان فرو بست و تهماسب میرزا، با نام شاه

تهماسب صفوی به جای او نشست.

شاه تهماسب، در همان آغاز کار «معصوم بیگ صفوی» را به عنوان وزیر خود برگزید و چون وی نسبت به سایر وزیران، برتر و شایسته تر و در مقام سیاست و کیاست، داناتر و تواناتر بود، عنوان افتخارآمیز «وزیر کبیر» را یافت.

شاه تهماسب، علاوه بر آنکه وی را وزیر کبیر خود می نامید، عنوان ریاست دیوان خود را نیز بدو سپرده بود، و از این روی، معصوم بیگ صفوی، اداره امور دیوانی، از محاسبان و محاکمات و تمشیت امور کشور را، یکجا بر عهده داشت و در واقع، کشورداری، در کف باکفایت او قرار داشت.

در اواسط دوران پادشاهی شاه تهماسب، پس از سالها جنگ و جدال بین ایران و ترکان عثمانی، سرانجام قرارداد صلحی مابین شاه تهماسب و سلطان سلیم، پادشاه عثمانی بسته شد. تا آن زمان - که سال ۹۷۶ ه. ق بود - چندین سال می گذشت که مردم ایران، به سفر حج نرفته بودند، زیرا که در آن زمان، سرزمین حجاز و حرمین شریفین نیز جزو حاکمیت کشور عثمانی قرار داشت، و تشرف به حرمین شریفین، منوط به داشتن رابطه سیاسی و دوستی با پادشاه عثمانی و دولت و حکومت او بود.

در آن سال، برای نخستین بار پس از چندین سال، راه زیارت حرمین شریفین و سفر حج، بر روی حجاج ایرانی گشوده شد. در این میان، معصوم بیگ صفوی (وزیر کبیر) و فرزند دانشمند و زاهدش خان میرزا نیز قصد سفر حج کردند. از این روی، از پادشاه وقت اجازه خواستند که پایتخت صفوی و کشور ایران را به قصد حج ترک گویند. از آنجا که آن دو، صاحب مقامی شامخ بودند، نه همچون زوار معمولی دیگر، که مانند زیدگان، بار سفر بستند و قبل از گام نهادن در راه، از دربار سلطان سلیم عثمانی نیز، اجازه مخصوص برای این سفر دریافت کردند.

باری، این وزیر عالم، با پسر دانشمندش قدم در راه گذاشتند و با اطمینان خاطر به صحراها و بادیه‌های وسیع و پراز خار مغیلاں قدم نهادند و به سلامت، از دروازه شهر مقدس مدینه گذشتند و به مسجد النبی (ص) تشرّف یافتند.

چند روز بعد، عازم مکه شدند، و چون هنگام احرام بستن رسید، پدر و پسر احرام بستند و با همسفران قدم در راه مکه نهادند. ولی هنوز، نیمی از راه را با احرام سفید و پای برهنه نپیموده بودند که ناگهان مورد هجوم گروهی ناشناس قرار گرفتند. این گروه ناشناس، وزیر دانشمند و پسر دانا و فرزانه‌اش را همراه با سایر همراهان و همسفران، از دم تیغ گذراندند، همه را گردن زدند و شکم دریدند و سر و سینه بریدند و اموالشان را به یغما بردند. هنوز پس از گذشت قریب پنج قرن بر مورخین و محققان روشن نشده است که آیا آن راهزنان، به راستی راهزن بودند و از هوای نفس خود، پیروی می‌کردند، یا گماشتگانی بودند که در راه اجرای سیاست ترکّیه عثمانی، وزیر دانشمند و فرزندش را از دم تیغ گذراندند و برای طبیعی جلوه دادن صحنه کشتار، عده بیگناه دیگری را نیز قربانی کردند؟!

به هر حال، چون این خبر در دو کشور ایران و عثمانی زبان به زبان و سینه به سینه نقل شد، سلطان سلیم، شاه عثمانی، جهت راضی نمودن حکومت ایران عده‌ای را که گفته می‌شد از غارتگران و راهزنان صحرائشین بوده‌اند، دستگیر کرد و همگی را به مجازات رسانید و گردن زد.

اما آنچه در تواریخ باقی ماند، ننگ و عار این کشتار و بدتر و تلخ‌تر از همه، قتل تلخ و تنگین مردی از تبار دانشمندان و شهیدان فضیلت و دانایی و پارسایی می‌باشد که هنوز هم هست.

صاحب کتاب ریاض العلماء، مرحوم افندی، از او به عناوین: عالم جلیل،

شهید، خان میرزا ابن وزیر کبیر معصوم بیگ شهید نام می برد و می گوید که او از مشاهیر علمای عصر سلطان اسماعیل و شاه تهماسب، هر دو، بوده است، و شاه اسماعیل از او به عنوان «عموزاده» یاد و تعبیر کرده است. او در راه مکه، به دست اعراب بادیه نشین، در تاریکی شب و هنگام سفر به خانه خدا، با حال احرام به قتل رسید. ^(۱) البتّه از این نوع قتل‌های و کشتارها که آخر کار می‌گویند آنچه او را کشت شیعه در طول تاریخ فراوان دیده است.



۲۰۱۴ - فقیه بزرگ، آیت الله حاج میرزا ابراهیم خویی

(شهید به سال ۱۳۲۵ ه. ق.)

نامش ابراهیم، نام پدرش حسین و نام پدر بزرگش علی بن غفّار بود، و خود به حاج میرزا ابراهیم دنبلی خویی شهرت داشت. وی زاده سال ۱۳۴۷ ه. ق. در شهر خوی از آذربایجان غربی است. شهری که در آن تولّد یافت، و در آن بالندگی گرفت، در آن علم و دانش اندوخت و در آن بزرگ شد و به سنّین سالخوردگی رسید، و هم در آن شهید شد. وی تنها مدّتی اندک در نجف به کسب علم و دانش پرداخت.

حاج میرزا ابراهیم خویی، که از بزرگان اندیشه و پیشروان آزادی، و از دشمنان اسارت و بندگی و بردگی بود در نهضت آزادیخواهی مشروطه، به گروه مردان پیشگام ضدّ استبداد و استعمار پیوست و پیشوایی و رهبری گروه‌های آزادیخواه خوی و سلماس و سایر بلاد آذربایجان ظلم‌ستیز را به عهده گرفت، و هم در

(۱) شرح حال این دانشمند آذربایجانی در: ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۳۴ - الحصون المنيعة - تاریخ عالم‌آراء عباسی و شهادی راه فضیلت، ص ۲۲۰ آمده است.

راه این آزادگی و آزاداندیشی و آزادی خواهی، جان شیرین را به جان آفرین تسلیم کرد، تا ننگ بردگی و بندگی سلاطین را بر خود و یاران و همسنگران خود نپذیرد. شهادت این پاکمرد آزاده، در راه پایمردی و ایستادگی اش، به سال ۱۳۲۵ ه. ق، در اوج استبداد و کشتارهای محمد علی شاه قاجار، درست یک سال پس از امضای منشور مشروطیت توسط پدرش (مظفرالدین شاه قاجار) اتفاق افتاد.

حاج میرزا ابراهیم خویی، عالمی متبحر و دانشمندی ژرف بین و کاونده اعماق علوم و دانشها و بینشها بود. درباره او نوشته اند که در تمامی رشته های علمی، عالمی زبردست و دانشمندی کم نظیر و ژرف کاو بود. در همه علوم زمان خود، از فقه و اصول و حدیث و فلسفه و عرفان و رجال و عقیده شناسی تبخر و مهارتی بسزا داشت و بویژه، در اخلاق، سرمشق و نمونه ای کم نظیر و مقتدایی دلپذیر به شمار می رفت.

علامه امینی، در تألیف گرانقدرش «شهادی راه فضیلت» می نویسد: «گواهی که بر پهلوانی و بی نظیری او در عرصات علم و تحقیق داریم، آثار گرانقدر و کتابهای ارزنده اوست، کتابهایش، آن پرورده های اندیشه تابناک و بافته های سرانگشت لطیف و هنرمندش، همچون حاشیه ای که بر «فرائد» شیخ انصاری نگاشته و در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است، و رساله اش در اصول، که از آن در کتاب رجال نام برده، و شرح نهج البلاغه که آن را به نام «الدرة النجفیة» نامیده است. و نیز شرح چهل حدیث، و همچنین کتاب «ملخص المقال» که در علم رجال تألیف کرده است و نیز کتابی در دعا، که اینها، جز حاشیه بر «فرائد» و رساله در اصول، همگی به طریقه چاپ سنگی، در زمان حیات خود آن فرید زمانه چاپ و منتشر شده است؛ و جز همه اینها، یکی از فضایل تبریز، در مجموعه دایرة المعارف مانندش^(۱) که در آن شرح حالی چند آورده است، می گوید که وی کتاب بحار الانوار علامه مجلسی را از ابتدا تا به انتها، خلاصه کرده و در یک مجلد جای داده است.»

علامه امینی، در شهادی راه فضیلت ادامه می دهد: «از کتابهای هرچه

(۱) منظور او کتاب ریحانة الادب تألیف مرحوم مدرّسی تبریزی است.

دیده‌ایم، همه آکنده است از آراء استوار و حکیمانه، و نظریات علمی صائب و دقایق لطیف که دلپذیر و روح‌انگیز است، و می‌رساند که پدیدآورنده‌اش استادی بی‌همتا در همه آن زمینه‌ها بوده است.

نمونه‌ی از انصاف و تقوی:

علامه امینی نقل می‌کند: مرجع عالی‌مقام، آیت الله سید میرزا علی آقا شیرازی فرزند مرجع بزرگوار آیه‌الله العظمی میرزای بزرگ شیرازی حکایت می‌کند که: حاج میرزا ابراهیم خویی، در یکی از سفرهایش به عتبات عالیات، در انجمنی که پدرم - امام مجتهد شیرازی - در آن حضور داشت، شرکت کرد و در یک رد فرعی فقهی میان آن دو دانشمند، بحث و مناظره‌ای در گرفت، زیرا امام مجتهد درباره آن مسأله نظری داشت که مخالف نظر حاج میرزا ابراهیم علامه خویی بود.

به دنبال این موضوع، آمده است که: علامه حاج میرزا ابراهیم خویی به شهر کاظمین رفت، و چندی بعد، امام مجتهد شیرازی در آن مسأله مورد بحث، تجدید نظر کرد، زیرا برایش روشن شد که در آن بحث، حق به جانب طرف بحث او - علامه خویی - بوده است. پس امام مجتهد، قاصدی را به شهر کاظمین و به خدمت علامه خویی فرستاد تا به او خبر دهد که امام مجتهد، نظر خود را تغییر داده و با او (علامه خویی) هم‌رأی و هم‌نظر گشته است.^(۱)

این امر در عین دلالت به علم و دانش وافر مرحوم علامه خویی، به انصاف و تقوی و درایت و تقوای امام مجتهد شیرازی نیز کمال شهادت و گواهی را دارد که تا چه حدود مرزدار انصاف و حقیقت بوده است. و تا چه حد متواضع و مسلط بر هوای نفس خویش.

تحصیلات علامه خویی:

علامه خویی، که در اوج استبداد پادشاهان قاجار به دنیا آمده و بالیده بود، و بخصوص بیشترین سالهای عمرش را در دوران خودکامگی ناصرالدین شاهی

(۱) شهدای راه فضیلت، علامه امینی، بخش سوم.

گذرانده بود، ضمناً یکی از پربارترین دوره‌های شکوفایی علم و تحقیق و تدقیق اسلامی را نیز پیش روی داشت.

زمانی که او دوران جوانی و اوج زمان پرواز اندیشه و اوج‌گیری تفکر و تعقل خود را می‌گذرانید، مصادف بود با زمانی که بزرگمرد فقه و تفقه، مرجع بزرگ و متفکر عالی‌مقام و کم‌نظیر، شیخ مرتضی انصاری بزرگ، حوزه علم و فقه و درس و بحث را روشنایی خیره‌کننده‌ای بخشیده بود. و هم در آن زمان بود که آیت الله سید حسین کوه‌کمری، شاگرد شیخ انصاری، مکتب استاد بزرگ خود را ادامه می‌داد. (۱) و علامه حاج میرزا ابراهیم خویی، در مسیر تحصیل و تحقیق، مکتب این هر دو مکارم اخلاق بزرگمرد را درک، و از آنها کسب فیض کرده بود.

گویند در بلندنظری، بزرگ‌منشی، جوانمردی و بخشندگی و انفاق در راه خدا، مقامی بسیار بلند داشت که بدین زودی برای هرکسی قابل دسترسی نیست. چنانکه وی، در این زمینه چنان اقدامات شایسته و برجسته‌ای انجام داده است که تاریخ با افتخار از آنها یاد می‌کند و مورخان اعتراف می‌کنند که نظایر آن را، نه به یاد دارند و نه در مدارک و اسناد دیده‌اند.

گویند، او ثروت قابل توجهی داشت که از راه ارث پدران و بالطف و عنایت خداوند مئان بدست آورده بود، و آنهمه را، همواره در راههای خداپسندانه خرج می‌کرد و ممکن نبود که نیازمندی به خدمت او بیاید و ناراضی و ناخرسند بازگردد، مگر آنکه مشکل و گرفتاری مالی اش، با بخشندگی‌های او برطرف شده باشد.

در تواریخ نوشته‌اند که وی از آنچه داشت و از آنچه سالانه عایدش می‌شد، صدی پنج را به خرج و مخارج خود و خانواده و بستگانش اختصاص می‌داد، و مابقی را که صدی نود و پنج می‌شد، همه را صرف امور خیریه و خدمات عمومی و بخشش در راه خدا می‌کرد و از لطف الهی، همیشه هم ثروتش روبه فزونی می‌رفت. این بزرگمرد، در زمان اوج‌گیری نهضت آزادی‌خواهی و اقدامات ضدّ

(۱) شرح حال در جلد اول، ص ۱۵۸، کد ۱۵۰، گذشت.

استبدادی، که سراسر ایران را فرا گرفته بود و بویژه از سوی علمای نجف راهبری و راهنمایی می‌شد، با طیب خاطر به صف مجاهدان و مبارزان بزرگ و اندیشمندان آزادیخواه و ضدّ استبداد سلطنتی گروید.

وی، در خانه و ایوان خویش، مجاهدان و مبارزان راه آزادی را به پایمردی و مقاومت فرا می‌خواند، و هر کلام و سخن او، که از عمق علم و اندیشه و تفکر و تفقه برخاسته بود، در دلها و جانهای بی‌قراران و شیفتگان مکتب آزادی‌ساز اسلام، شور و آتش به پا می‌کرد.

تألیفات و آثار قلمی علامه خویی:

چنان که ذکر شد، علامه خویی، در تمامی علوم زمان خویش عالمی متبحر و کاونده‌ای خبیر و صاحب قلمی کم‌نظیر بوده است. چنان که گفته‌اند: تألیفات منیفة و متنوعة او بسیار، و هر یک برهانی قاطع بر تبخّر علمی آن دانشمند روحانی است. آنچه تاکنون از آثار قلمی او چاپ شده و به دست اهل تحقیق و تدقیق رسیده، عبارت است از:

۱- الاربعون حدیثاً، با شرح و بیان و توضیح و تشریح کافی و وافی، که در سال ۱۲۹۹ ه. ق. در ایران چاپ شده است.

۲- تلخیص المقال فی تحقیق احوال الرجال، که در میان اهل تحقیق به عنوان «ملخص المقال» مشهور است و در ایران، به صورت سنگی، چاپ و منتشر شده است.

۳- حاشیه رسائل، که حاشیه‌ای است بر کتاب گران سنگ رسائل، اثر جابردان شیخ انصاری. این حاشیه در زمانی که علامه خویی، در محضر درس شیخ انصاری به تلمذ مشغول بود، نوشته شده و در دسترس ارباب بصیرت قرار گرفته است.

۴- الدرّة التجفیّة، در شرح نهج البلاغه که در اصل دو جلد بوده. این کتاب را، علامه خویی هنگامی که در نجف اشرف اقامت داشته، تألیف کرده است، ولی هر دو جلد، بعدها در سال ۱۳۲۵ ه. ق، در یک مجلد در شهر تبریز، چاپ سنگی شده است. نگارنده نسخه‌ای از این کتاب نفیس را در کتابخانه شخصی خود دارد.

۵- الدعوات

۶- رساله‌ای در اصول

۷- مقیاس الهدایة

لازم به ذکر است که از مؤلف گرانقدر، آثار دیگری نیز باقی مانده، که متأسفانه به زیور طبع آراسته نشده و در دسترس همگان قرار نگرفته‌اند.

شهادت او:

به جهت اقدامات آزادی‌خواهانه‌اش، جیره‌خواران استبداد، وجود آن بزرگمرد را تاب نیاوردند و در صبحدم ششم شعبان ۱۳۲۵ ه.ق، هنگامی که آن پهلوان عرصه علم و اندیشه و عمل، به سن ۷۸ سالگی رسیده بود، او را در حیاط خانه‌اش هدف تیراندازی قرار دادند و با گلوله‌ای که به قلبش اصابت کرد، در راه خدا و دینداری و خردمندی و شرف، شهیدش کردند. خوشا چنان زندگانی پرباری، و چنین شهادت پرلمری.

علامه امینی در شهادای راه فضیلت می‌نویسد: «کشته شدنش براسنی مصیبت سهمگینی بود که دلها را بگداخت و جگر خداپرستان را خون کرد و درو باووی دین، شکاف انداخت ... جنازه‌اش را مدتی پس از شهادتش به نجف اشرف بردند و در آرامگاهی که خود تعیین کرده بود - و نزدیک مقبره حاج مولی علی تهرانی است - به خاک سپردند.»^(۱)

۲۰۱۵- واعظ شهیر، فاضل بصیر و توانا شیخ جلیل تبریزی

(شهادت به سال ۱۳۲۵ ه.ق)

شیخ جلیل تبریزی، که به القابی همچون واعظ شهیر و عالم خبیر و فقیه بصیر، سخنور دانا و فاضل توانا و بسیاری القاب دیگر ملقب و نامیده شده است، اصالتاً

(۱) منابع مراجعه: شهیدان راه فضیلت بخش سوم - ریحانة الأدب مرحوم مدرس - مکارم الآثار مرحوم حبیب آبادی - ریاض العلماء، مرحوم افندی - نقباء البشر علامه تهرانی.

آذربایجانی و اصلاً تبریزی بود که آباء و اجدادش چندین نسل، پدر در پدر، در تبریز، این شهر علم و تقوا و پرهیز، به دنیا آمده و چشم از دنیا بسته بودند.

وی از دوران کودکی، نور علم و استعداد در دیدگانش، و بارقه شور و شوق و عطش آموزشی در حد نبوغ در ناصیه اش آشکار بود. از این رو، هنوز بسیاری خردسال بود و به سنّ مکتب و مدرسه رفتن نرسیده بود که نزد پدر ارجمند و پرهیزگارش شروع به آموزش قرآن مجید و رهپاری در نخستین مراحل علم و دانش اندوزی کرد به طوری که وقتی به سنّین درس و مدرسه رسید و او را به مکتب خانه سپردند، از تمامی همگنان و همسالان خود برتر بود و میزان اطلاعات و هوش سرشار او، معلّم مکتب را متحیر می ساخت.

او، هنوز به بیست سالگی نرسیده بود که خواندن دُروس مقدماتی و آموزش علوم اولیه اسلامی و عربی و ادبی را در حوزه های درسی تبریز، به پایان رسانید و در همان زمان، با اجازه والدین و خانواده به ویژه پدر مؤمن و با تقوایش، بار سفر بست و توشه راه برداشت و قدم در راه نجف اشرف گذاشت.

به محض ورود به نجف، در حوزه های علمی تحقیق و تدریسی آن شهر عزّت و شرف، وارد شد و محضر بزرگترین استادان آن عصر، به تلمذ و دانش اندوزی و مسائل پرورشی همت گماشت.

چون از تحصیل علم - به مقداری که در حوزه های علمیه نجف و در محضر استادانش میسر بود - فراغت یافت، بار دیگر بار سفر بست و این بار به سوی زادگاه و موطن خویش برگشت. از آن پس، زندگانی او، همه در مطالعه و تحقیق و تفحص در متون علوم اسلامی، و مراقبه نفس و تزکیه جان و دل می گذشت. وجود گرمی اش، همچون شمعی فروزان بود که اطرافش را نورانی می ساخت و مردم شهر را، که بسیاری از آنها از جان و دل مریدش بودند، فیض می رسانید و پیش پایشان و راه زندگانی شان را روشنی می بخشید.

شیخ جلیل، در سنّین میانه سالی بود که سفری به کردستان نمود و در شهر «سنقر» به دعوت مردم متقی و مؤمن آن دیار، و بویژه با اصرار فضلا و طلاب و

علمای آن شهر، ناگزیر رحل اقامت در آن بلده افکند و برای همیشه ساکن و مقیم آن شهر شد و چندان در آنجا زیست که سرانجام در همانجا نیز به فیض شهادتی مظلومانه رسید.

دریارة او نوشته‌اند: مردی بلند مرتبه و عظیم الشان و باشکوه و بافضیلت بود. در امر به معروف و نهی از منکر، جدی بلیغ داشت و یک دم نیز از نشر حقایق اسلامی و تبلیغات مذهبی فارغ نمی‌نشست. وی همواره با بدعت‌ها و زشتکاریها و ستمگریها دشمنی می‌ورزید و روزگار خویش را به زهد و پارسایی می‌گذرانید، چنان که همه او را بدین خصلت می‌شناختند.^(۱)

گفتار علامه امینی:

علامه امینی، در کتاب پیرای خود «شهدای راه فضیلت» می‌افزاید: پدر دانشمندم می‌گوید: من در سال ۱۳۱۹ ه. ق او را در شهر سنقر دیدم. فاضلی عقیده‌شناس و سخنوری هوشمند و زبان‌آوری زیرک بود که اینهمه او را شایسته رهبری دینی ساخته بود. وی در ستیز با بدعت‌ها و پیشبرد عقیده راستین و احیای سنت‌های متروک‌مانده اسلام، فردی سرسخت بود، و پیوسته در هدایت مردم می‌کوشید و دمی از تحکیم اساس دین و بزرگداشت شعائر دینی آسوده نمی‌نشست. بدانسان که در میان مردم نفوذی کامل داشت و حتی قدرتمندان از او حساب می‌بردند.^(۲)

آری، شیخ جلیل بدینسان زندگانی را می‌گذرانید، تا آن که دوران نهضت مشروطه و قیام مردم ستم‌دیده علیه ظلم و جور پادشاهان قاجاری و حکام و والیان دست‌نشانده آنها و قدرتمندان و ثروتمندان شهرهای دور و نزدیک فرا رسید. در آن دوران، شیخ جلیل نیز همچون بسیاری از روحانیون و علمای پاک‌طینت، رهبری مردم را در مقابله با ستم و مبارزه با استبداد، در دست گرفت و با سخنان پرشور خود، مکتب و مذهب را یاری رسانید و پیشبرد نهضت ضد سلطنت خودکامگان را

(۲) شهدای راه فضیلت، ص ۵۱۱.

(۱) شهدای راه فضیلت، ص ۵۱۰.

هدف قرار داد.

اما، در همان دوران پرجوش و خروشان، در یکی از روزهای سال ۱۳۲۵ هـ.ق (که) محمد علی شاه قاجار بر تخت نشسته بود و قصد ریشه کن کردن نهضت و نابودی سران و رهبران قیام مردمی را داشت (عده‌ای از اوایش و مزدوران خوانین و حکام و لروتمندان، به خانه شیخ جلیل هجوم آوردند و او را به شهادت رسانیدند. دریا، شیخ جلیل با آن زبان گویا و نطق آتشین و علم و زهد و هارسایی نمونه و سرمشق‌سازی که داشت، در اوج ثمربخشی زندگانی پربارش، در حالی که به قول علامه امینی با تمام وجود در راه راست شریعت و سرگرم خدمت به خلق و پیشبرد فضیلت بود، به درجه شهادت نایل آمد و برای همیشه، در سکوت سرد خاک فروخت.^(۱)



۲۰۱۶ - میرزا محمد حسن مقدس مراغه‌ای

(شهید به سال ۱۳۲۶ هـ.ق)

چه داستان دلخراشی است، داستان زندگی و ماجرای شهادت جانگزار و جگرسوز این شهید بزرگوار...

آری، داستانی است جگرخراش و دل‌سوز، که هیچ صاحب‌دلی نیست که از خواندن آن نلرزد، و هیچ چشمی نیست که بر تلخی این ماجرا، اشکی از سر سوز و درد نیفشاند.

قلم سرکشی می‌کند و از شرمی که در مقابل صفحات سفید کاغذ دارد، در دست نگارنده رام نمی‌شود و گویی فریاد می‌زند: رهایم کنید که تاب نگاشتن این داستان رقت‌بار و جگرسوز را ندارم.

اگر این را تمثیلی هم بدانیم، باز تمثیلی نیست که عاری از حقیقت باشد، بلکه

(۱) از منابع مورد مراجعه شهداء الفضيلة علامه امینی، ص ۵۱۰ - ۵۱۱، ریحانة‌الادب و برخی منابع دیگر.

سراسر حقیقت و واقعیت است و برآستی، نگارنده در خود نمی بیند آن اندازه توانایی، یا راست گفته باشم، آن اندازه سنگدلی را که با آسودگی کلماتی را از گنجینه ذهن بیرون کشد و با تلفیق آنها جمله ها بسازد و عبارت ها بپردازد و جزء جزء این داستان تلخ را، همان طور که برآستی رخ داده است، بر صفحه کاغذ بیاورد. از این رو، فقط مختصری - آری، فقط مختصری - از داستان دلگداز این شهید بزرگوار طریق علم و بصیرت و دانش و فضیلت را، در این صفحات نقل می کنیم.

دفاع از مشروطیت، و حیثیت انسانی:

زندگی نامه او، به طور خلاصه می تواند در چند کلمه شکل بگیرد و بر کاغذ آید، بدینگونه: حجت الاسلام والمسلمین حاج میرزا محمد حسن مقدّس مراغه ای، یکی دیگر از شهیدان راه فضیلت در قرن چهاردهم هجری قمری است، که به خاطر دفاع از مشروطیت و آزادی، و حیثیت و شرافت انسانی بر مبنای احکام نورانی اسلام، به فیض شهادت رسید. شهادت او، به دست صمدخان، عامل خونخوار و سفاک محمدعلی شاه قاجار در شهر مراغه رخ داد و داغی ننگین بر پیشانی تاریخ نهاد. ولی ماجرا، بدین سادگیها هم نیست. در شرح حال او نوشته اند: شهید حاج میرزا محمد حسن مقدّس، یکی از علمای پاک نهاد و مشروطه خواه مراغه بود. او روحانی پاکدامن و بافضیلت و غیرتمندی بود که با دلسوزی و جدّیت تمام، در پیشرفت مشروطه و اندیشه آزادیخواهی و استقرار حکومت آزادی و رهایی انسان از قید استبداد و استعمار و استثمار و بی قانونی به جان می کوشید، و با شرکت در مجالس وعظ و سخنرانی از مشروطه ستایش به عمل می آورد و دشمنان مشروطه و آزادی انسانی را نکوهش و سرزنش می کرد، و همین امر موجب شده بود که مخالفان آزادی ملت ایران، کمر به قتل او ببندند و نقشه نابود کردنش را طراحی و اجرا کنند.^(۱)

آری، در روزگاری که نهضت مشروطه خواهی در سراسر کشور اوج گرفته بود، و

(۱) ر.ک. کتاب «مراغه یا افرازه رود»، تألیف یونس مروارید، ص ۵۵۳-۵۵۲.

علمای نجف و مجتهدان سایر بلاد، یکدل و یک زبان از این نهضت انسانی و ضد استبدادی حمایت می کردند و مردان و زنان مؤمن و پاکدامن را به شرکت در نهضت قرآنی فرامی خواندند، روحانیون پاک نهاد و محبوب و مشهور شهرها و بلاد مختلف نیز دستورات علمای نجف را پیگیری می کردند و اهالی مناطق خود را با بیانی آشکار و سخنانی آتشین و شورانگیز، علیه استبداد و خودکامگی پادشاهان قاجار و حکام و والیان و دست نشاندهان خونخوار آنها برمی انگیزتند. یکی از این روحانیون پرشور و پاکدل، حجت الاسلام والمسلمین حاج میرزا محمد حسن مقدس مراغه ای بود. وی ذهنی روشن، اندیشه ای باز، تفکری نو و سازنده، نقطه آتشین و قدرت بیانی شورانگیز و شرار افکن داشت. هرگاه در محفلی، رشته کلام را به دست می گرفت و باران کلمات و جملات خود را بر ذهن و جان حاضران فرو می بارید، بیش از چند دقیقه طول نمی کشید که همه حاضران مبدل به خرمی می شدند که جرقه ای در آن افتاده و یک پارچه آتش و شراره و شعله شده است. همواره، کسانی که از مجالس وعظ و سخنرانی روشنگر و آتشین او بیرون می رفتند، دیگر عهد می کردند که از آن پس، لحظه ای آرام نمانند و از مبارزه با استبداد سلطنتی و دست نشاندهان و حکام جور قاجاری، دمی هم غفلت نورزند.

زمانی که محمد علی شاه قاجار، پس از مرگ پدرش به سلطنت رسید و مجلس شورای ملی را به توپ بست و آزادیخواهان را به بند و زنجیر کشید، طبق پیشنهادهای مشاوران خودکامه اش، بر آن شد که برای ریشه کن کردن اندیشه و تفکر مشروطیت و آزادیخواهی، رهبران و سرکردگان آزادیخواهان را به کلی از میان بردارد. در نتیجه، عده ای از عمال خونخوار و آدمکش خود را واداشت که هر کدام، گروههایی از اوایاش و اجام را گرد آورند و تحت فرماندهی گیرند و از خزانه سلطنتی بیدریغ پول خرج کنند و رهبران مشروطه خواهان را سر به نیست سازند. یکی از سفاک ترین و خونخوارترین عوامل دست نشانده محمد علی شاه در آذربایجان، مردی سنگدل و بی رحم به نام «صمدخان» ملقب به شجاع الدوله بود. صمدخان، گروهی از اوایاش و آدمکشان مسلح و اسب سوار را تحت فرماندهی

خود درآورده بود، و به دستور محمدعلی شاه، به شهرها و روستاهای دور و نزدیک آذربایجان حمله می‌برد، اموالشان را غارت می‌کرد، زنان و دختران و نوامیس‌شان را مورد تعرض قرار می‌داد و آتش ظلم و بیداد به همه جا درمی‌افکند.

سرانجام روزی فرارسید که صمدخان، طبق خواست و میل محمدعلی شاه قصد عزیمت به تبریز کرد تا با کشتار بیرحمانه مشروطه‌خواهان و رهبران آنان، اساس و ریشه مشروطیت را براندازد.

قتل فجیع و دلخراش:

صمدخان برای رسیدن به تبریز از طریق میانه حرکت کرد و ابتدا وارد مراغه شد. به محض ورود به شهر، دست به بیدادگری باز کرد و طبق نوشته مورخان و محققان، نخستین کسی که نظر او را جلب کرد تا زهرخشم و کینه‌اش را به او بچشاند و از سایر اهالی شهر نیز زهرچشمی بگیرد که دیگر جرأت لب‌گشودن به نام و مرام و بحث مشروطه را نداشته باشند، همین روحانی بزرگوار، مرحوم مقدس مراغه‌ای بود. صمدخان وقتی دانست که رهبری مشروطه‌خواهان و اجزای نهضت آزادی‌خواهی در مراغه به عهده این روحانی پاک‌دل است، دستور داد تا او را از خانه‌اش بیرون کشند و با دست و پای بسته در غل و زنجیر، به نزد او آورند.

دستور او بلافاصله انجام شد و آن مرد روحانی و مقدس، با دست و پای بسته و شکل و شمایل رنج‌آور، کشان‌کشان به نزد صمدخان آورده شد. صمدخان، همین که آن مرد روحانی و سالخورده را در مقابل خود دید، زبان به فحاشی و هتاک‌گری گشود و هرچه ممکن بود نسبت به او بی‌احترامی کرد. آنگاه دستور داد که دستار از سرش بردارند و ریش و محاسن مبارکش را بتراشند.

مرحوم مقدس مراغه‌ای، با تمام این بلاها، همچون کوهی استوار ایستاده بود، و با همه سالخوردگی و ناتوانی جسمی که داشت، خم به ابرو نمی‌آورد، بلکه در همان وضع دلخراش و غم‌انگیز هم، زبان آتشین خود را گشوده بود و در مذمت استبداد و استثمار و در مدح آزادی و آزادگی سخن می‌گفت، و حتی آن مردم بیرحم خونخوار را نیز دعوت می‌کرد که دست از حمایت ظلم و جور بردارند، و به نأسی از

رهبر و پیشوای خود سید و سالار شهیدان کریلا می گفت: ای سنگدلال! ای فریب خوردگان دنیای فانی! اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید و برای آزادی و آزادگی و حیثیت و شرافت انسانی ارزش قایل باشید و با این مردم مؤمن و مسلمان، همان کار را نکنید که سپاه شمر و یزید با عاشورا بیان کردند.

اما این سخنان، نه تنها در دل و جان ناپاک آن خونخوار سفاک تأثیر مثبت نداشت، بلکه او را بیشتر به خشم می آورد. چنانکه دستور داد تا در نیمروز سرد و یخبندان زمستانی آذربایجان، آن روحانی سالخورده و نحیف و ضعیف الجثه را درون حوض آب افکنند.

ساختمانی که صمدخان در آن اقامت کرده بود، حیاط بسیار وسیع و پردوختی داشت که حوض بسیار بزرگی در وسط آن تعبیه شده بود. حوض، پراز آب بود و در آن سرمای سوزان، سطح آب یخ بسته بود. صمدخان دستور داد تا یخ های سطح آب را بشکنند و تکه های یخ را به حال شناور، روی آب رها کنند. آنگاه روحانی بزرگوار را روی دست بلند کردند و به میان حوض پراز آب و یخ انداختند.

میر غضب ها و فرژاشان و جلادان صمدخان، به دستور جلاد خود، هر یک شاخه بلندی از درختان حیاط کنند و در دست گرفتند و دور تا دور حوض حلقه زدند، آنگاه با چوبهایی که در دست داشتند، شروع به کتک زدن پیرمرد کردند. پیرمرد روحانی، به هر طرف که می چرخید، ضربه چوبی بر سر یا صورت یا کتف و شانه اش فرود می آمد، و ناچار برای آنکه از ضربات دردناک و مهلک چوبها در امان باشد، سر را به زیر آب فرو می برد. چند ثانیه ای زیر آب یخبندان می ماند و نفس را در سینه حبس می کرد، ولی چون نفسش تمام می شد و طاقتش به پایان می رسید و حالت خفگی پیدا می کرد، سر را از زیر آب بیرون می آورد. ولی سر بیرون آوردن همان بود و هجوم فرژاشان و میر غضب ها با چوبهای بلند و ضخیم، همان به محض بیرون آوردن سر از زیر آب، بار دیگر آن میر غضب های خدانشناس ضربه های چوب را بر سر و صورت و شانه و پشتش فرود می آوردند، چنانکه از جای هر ضربه چوب، خطی از خون جاری می شد، و پیرمرد، باز ناچار می شد سرش را زیر آب فرو ببرد. این صحنه های دلخراش، آنقدر تکرار شد که روحانی پاک نهاد، دیگر تاب و توان

از کف داد. به طوری که دیگر قادر نبود حتی در داخل آب دست و پایی بزند و از فرو رفتن بی اختیار خود در آب بیخ بسته، جلوگیری کند. صمدخان که در ایوان نشسته بود و باکیف و لذتی حیوانی و ددمنشانه آن صحنه ها را تماشا می کرد، وقتی دید که حاج میرزا محمدحسن، نیمه جان روی سطح آب رها شده و در حال جان کندن است، دستور داد تا پیکر نیمه جاناش را از حوض بیرون بکشند.

آنگه و یسمانی آوردند و هر دو پایش را بستند و پیکر نحیف و نیمه جاناش را روی زمین انداختند و کشان کشان، او را تا میدان ملا رستم - که آن زمان از نقاط مرکزی و پررفت و آمد شهر مراغه بود - بردند. مردم در طول راه، این صحنه های وحشیانه و رقت بار را می دیدند و چون کاری از دستشان ساخته نبود، بغض ها را در سینه فرو می خوردند و اشک درد و دریغ می افشاندند.

وقتی فراش ها، بدین صورت وارد میدان ملا رستم شدند، بیدرنگ پیکر درهم شکسته آن پیرمرد روحانی و پارسا را از شاخه درخت نارونی که وسط میدان بود، آویزان کردند، و بدین صورت، آن روحانی پاکدل را، با شکنجه هایی جانفرسا و ددمنشانه، به دیار شهادت فرستادند. این حادثه دردناک، به سال ۱۳۲۶ هـ. ق رخ داد و به عنوان نقطه تاریک و لکه ننگی در تاریخ مشروطه ایران و در تاریخ شهر مراغه به ثبت رسید.

اینگونه قتل عام های توأم با شکنجه و آزارهای وحشیانه از شبوه های آدمکشی صمدخان، آن عامل خون آشام و منصوب محمدعلی شاه بود که به هرجا می رفت، موجی از مرگ و خون و وحشت با خود می برد، و دهها و بلکه صدها تن دیگر از مردان پارسا و مؤمن و پاکدل و زنان و مردان و حتی کودکان بیگناه، به دستور آن خونخوار و به دست مزدوران بی خبر از وجدان و انسانیت که در اختیار داشت، به همین صورت جان سپردند.

ناگفته پیداست که این روشهای خونخوارانه، تازگی نداشته و در طول تاریخ، همواره راه و رسم بیدادگران بوده است، که با ارباب فضل و دانش و ایمان و پاکی و انسانیت، چنین رفتارهایی داشته اند. ننگ و عار ابدی بر آنان باد!

۲۰۱۷- میرزا عبدالحسین انصاری مراغی شهادت (۱۳۲۶ هـ)

شادروان مبارز نستوه میرزا عبدالحسین انصاری یکی دیگر از مردان آزادی خواه مراغه بود که در راه آزادی و کسب استقلال و تأمین قانون مانند مرحوم میرزا محمدحسن مقدّس به شهادت نائل آمده است.

صمدخان شجاع الدوله وقتی جهت سرکوبی و برانداختن مشروطه از تهران وارد مراغه گردید عده‌ای از آزادی خواهان از آنمیان مرحوم میرزا عبدالحسین انصاری را به زندان افکند، نامبرده چون حاضر به همکاری و دادن پول نشده بود سخت مورد غضب و کینه تیزی شجاع الدوله قرار گرفت.

مرحوم میرزا حسن شکوهی یکی از هم‌زمان و هم‌بندان آن مرحوم می‌نویسد: «او مردی با دانش و فرهنگ می‌بود و به مشروطه دلبستگی بسیار، و در راه آن بسیار کوشیده بود او را از منزل نزد اهل و عیال و فرزندان دستگیر کرده بودند سه و چهار فرزند صغیر داشت که از ترس به زندان نمی‌آمدند یک روز با هزار سفارش و تأکید پسر خردسال او جلال ده ساله را به زندان آوردند پسر کاملاً می‌ترسید او به نزدش خواند و مهربانی نمود و به رویش خندید در حالی که از دلش خون می‌گریست دل‌داری به آن بچه داده روانه‌اش گردانید، از دیدن این حالت ما همگی به گریه افتادیم و بسیار گریستیم او مرد بسیار غیرتمند بود می‌دانست چه بر سرش خواهد آمد زیرا فردای آن روز به دستور صمدخان از زندان بیرونش بردند و لختش گردانیدند به حوض یخ بسته انداختند و فرّاشان در آن هوای سرد زمستانی مراغه با چوب و دنگ به جان او افتادند پیاپی زدند چندانکه از توان رفته به جان‌کندن افتاد آنگاه ریسمان به پایش، بسته کشان کشان به طرف میدان ملازستم بردتد و از درخت نارون آویزان کردند به این وسیله به زندگی یکی از آزادی خواهان را خاتمه دادند. آری او را نیز همانند هم‌زمینش مرحوم شهید مقدّسی کشتند تا زهر چشمی از مردم آزاده و سرفراز مراغه بگیرند روانش شاد باد»^(۱)

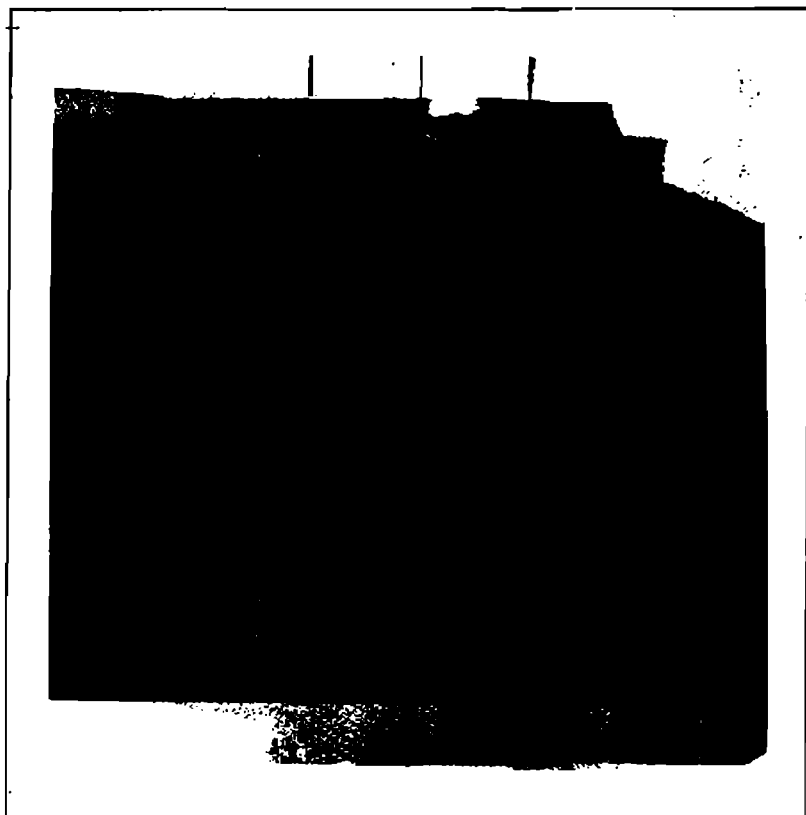
(۱) مراغه «افرازه روده» تألیف آقای یونس مروارید، ص ۵۵۳، چاپ دوم.

شهادت قرین هم دو مبارزارزنده در روز روشن و به یک سیاق خاص، نشانگر آن است که رشد و بالندگی آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی، آوج و بالندگی خاصی داشته است که اینچنین مستبدان و جائران را هراسناک و خشم‌آلود و ناراحت ساخته است و زندگی هر دو را به یک ترتیب با آن شکنجه قرون وسطائی خاتمه داده‌اند.

* * *

۲۰۱۸- شهید فضیلت سید حسن شریف‌زاده (شهادت ۱۳۲۶ ه. ق)

یکی دیگر از وقایع تلخ و دردناک پس از مشروطیت شهادت مرد علم و ادب سادروان سید حسن شریف‌زاده یکی از فرهنگیان نامور آذربایجان می‌باشد.



او که یکی از خدمتگزاران صدیق فرهنگ و یکی از آموزگاران با ذوق و آزادی خواه و پرتلاشی بود قبل از مشروطیت نیز در سنگر فرهنگ و دانش، مشغول خدمت بود و خدمات ارزشمندی به فرهنگ و نهضت آزادی خواهی انجام داده بود او در روز بیست و هفتم رجب ۱۳۲۶ در وسط کوچه توسط یک نفر از اشرار به قتل رسید شرح تفصیلی شهادت او در روزنامه انجمن تبریز شماره ۳ سال مورخه شعبان ۱۳۲۶ هـ ق درج گردیده است. شهادت آن فقید سعید یکی از ضایعات فرهنگی و روحانی در بین فرهنگیان و آزادی خواهان آذربایجان بود.^(۱)

۲۰۱۹- میرزا علی آقا ثقة الاسلام تبریزی

(شهید به سال ۱۳۳۰ هـ ق)

«من ایرانی هستم و ایرانی نژاد، جز ایران و ایرانی را

طالب و جاذب نیستم.» (از نامه شماره ۲۸)^(۲)

«اگر ما آذربایجانیها غفلت کنیم، نخستین باده خذلان

را از دست سالی عدوان، خواهیم نوشید.»^(۳)

یکی دیگر از بزرگترین شهیدان قهرمانی که در دامان قهرمان پرور سرزمین آذربایجان و در تبریز عزیز پرورش یافت و عمری را به مبارزه گذراند و سرانجام در راه عقیده و ایمان قلبی و برای حفظ استقلال وطن، جان باخت شهید بزرگوار شادروان میرزا علی آقا، معروف به «ثقة الاسلام تبریزی» است.

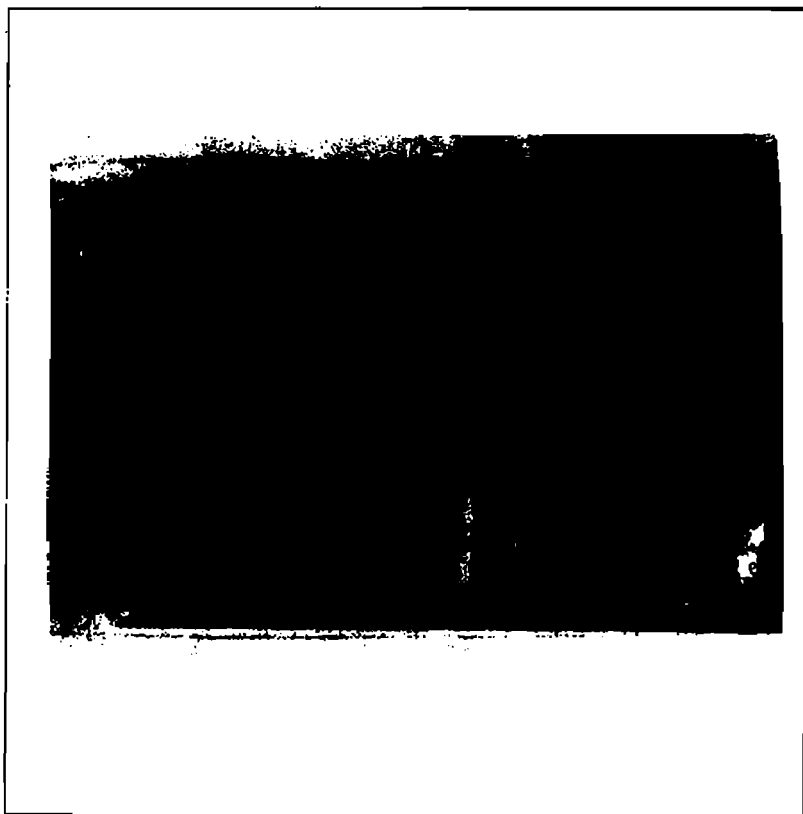
هنگامی که از آن بزرگمرد ایمان و آزادگی سخن گفته می شود، ناگزیر باید چند کلمه ای نیز پیرامون زادگاه وی و خطه ای که آن بزرگوار در دامنش روزگار گذرانیده و بالیده و به دوران دانایی و توانایی و آمادگی برای جانفشانی رسیده است، سخنی به میان آورده شود، خاصه آنکه کار و تلاش این شهید گمنام و این بزرگمرد آزاده و

(۱) تاریخ فرهنگ آذربایجان، ص ۱۱۳.

(۲) مجموعه آثار قلمی شهید ثقة الاسلام تبریزی، به کوشش نصرت الله فتحی.

(۳) رساله لالان.

بی آرام، ارتباطی تنگاتنگ با محیط زندگی و پرورش او، و با موقعیت خاص جغرافیایی و سیاسی و مسایل و گرفتاریهای تاریخی آن دارد.



آذربایجان مشعلدار ظلم ستیزی:

چنانکه در تاریخ «یکصد سال مبارزه روحانیت» در این باره آمده است:
«سرزمین وسیع و نامور آذربایجان - محل تولد و پرورش و گسترش علم و دانش و توان مبارزاتی شهید ثقة الاسلام تبریزی - همواره یکی از کانونها مهم ظلم ستیزی و ضد استعماری کشورمان ایران، و یکی از پایگاههای معتبر خیزش نهضتهای اصیل

مردمی و الهی در طول تاریخ بوده است، و تاکنون مردان مبارز بسیاری را در بستر اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود پرورش داده است، که تاریخ، نام و یاد آنان و داستان بزرگیها و جانفشانیها و رشادتها و شهادتهای آنان را با قلمی خونین در دل خود نگاشته و محفوظ داشته است.

علیرغم فشارها و محدودیتهایی که به علت موقعیت خاص جغرافیایی و سیاسی بر آن نقطه و مردم آن سامان اعمال گردیده است، و مردم ستمدیده و مبارز آن خطه، به جهت مجاورت و همسایگی با دو همسایه زورمند و آشوب خیز روس و عثمانی - قدرتهای برتر قرن پیش - همواره در حال آماده باش به سر برده اند، آذربایجان در طول تاریخ، بارها و بارها مورد تاخت و تاز و یورش ناجوانمردانه زورگویان آن دو نقطه قرار گرفته، و احياناً حکومت مرکزی نیز مردم این خطه را مورد بی اعتنائی و حتی خیانت و هجوم از پشت و آب ریختن به آسیاب دشمن قرار داده است. در عین حال، این مردم حماسه آفرین، همواره با تحمل فشارها و مشکلات، با داشتن هویت اجتماعی و شناسنامه معتبر وطن دوستی و میهن خواهی، مدام عشق و علاقه پرشورشان را به تمام وطن اسلامی خویش نشان داده و به اثبات رسانده اند، و سرسختانه از کیان موجودیت و استقلال کشور دفاع کرده اند و تهاجمات دشمن ناجوانمرد و مهاجم را خنثی و بی اثر ساخته اند، و در این گیرودار شرف و نجابت، چه مردان و زنان نامدار و قهرمان و شجاعی را تقدیم پهنه پاک شهادت کرده اند.

اما متأسفانه، اغلب اوقات، تاریخ از اینهمه ماجراهای حماسی و حرکات شورانگیز سرنوشت ساز، طرحی کمرنگ در خود جای داده است و لذا حق راستین آنان، هرگز چنانکه باید و شاید، به شایستگی آداء نشده است. زیرا بدبختانه، در اینگونه موارد، قلم و امکانات تاریخ نگاری، معمولاً همواره یا در دست دشمنان و جبّاران و سرسپردگان و مزدوران آنان بوده، یا در اختیار کسانی قرار داشته که خود، از حقیقت ماجراها و آگاهی لازم و اطلاعات درخور و شایسته رانداشته اند و تنها به شنیده های بی اساس و گفته های افراد بی مسؤولیت و خاطرات گویبها و

خاطره‌نویسهای افراد کم‌اطلاع و خودستا، اکتفاء کرده و خود درصدد کشف حقیقت، که مستلزم زحمت و مرارت فراوان است، برنیامده‌اند، و بدینسان، حق بسیاری از بزرگان تاریخ این مرز و بوم یا بکلی پایمال شده، یا طرحی کم‌رنگ از آن باقی مانده و یا - متأسفانه و بدتر از همه - به صورتی وارونه در تاریخ انعکاس یافته است. در یک کلام باید گفت: «حقیقت آن است که آذربایجان، به علت موقعیت ویژه و طبیعت سرکش و غرورانگیز دامنه کوههای سر به فلک کشیده‌اش، سهند و مبلان و ارسباران، آزمایشگاه و پرورشگاه مردان فه‌رمان و زنان بی‌باک و شجاعی بوده است که سخاوتمندانه، جان خود را در راه شرف و استقلال میهن اسلامی خویش باختند و با سربلندی و افتخار تمام، هرگز در مقابل دشمن سر ذلت فرود نیاورده‌اند. آری، مردم آن سامان، با فداکاری و جانبازی خود، همواره در خط مقدم استقلال و آزادی و دفاع قرار گرفته‌اند.

شهیدان مبارز و حماسه‌آفرینی چون شهید ثقة الاسلام، شیخ محمد خیابانی خامنه‌ای، مرحوم رشیدی، و زنده‌یادان سردار ملی و سالار ملی و بسیاری از سرداران ملی و مردمی که در تاریخ گمنام مانده‌اند، از این جمله بزرگان به شمار می‌روند.^(۱)



شهید واه سرفرازی:

ماجرای زندگانی پرشور و حماسی شهید ثقة الاسلام، چنان تلخ و پراز حادثه و دارای گوشه و کنارها و ابعاد گوناگون است که می‌توان از شرح جزئیات آن، کتابی قطور پرداخت. و در عین حال، جوهره اصلی آن، چنان عمیق و در ذات خود پرمعنا است، که می‌توان گفت هیچ به توضیح و تشریح و پر و بال دادن به ابعاد داستان، نیازی ندارد و تمامی عصاۃ آن را می‌توان در چند کلمه بیان کرد. آن چند کلمه، می‌تواند چنین باشد:

(۱) یکصد سال مبارزه روحانیت، عقیقی بخشایشی، دفتر نشر نرید اسلام قم، صص ۶-۲۳۵.

«شهید نفع الاسلام تبریزی، در راه اعتلای دین و استقلال کشور و عزت مسلمین و سربلندی مردم ایران، از همه چیز خود گذشت، و چنان در مقابل متجاوزان و زورگویان روسی ایستادگی نشان داد، که آنها خود دچار وحشتی بی‌امان شدند، و چاره‌ای جز نابود کردن وی ندیدند. پس، در کمال پستی و پلشتی و رذالت، آن مرد خدا، آن مرد ایمان و اعتقاد و مبارزه و دین خواهی و وطن دوستی را، به سال ۱۳۳۰ هجری قمری، روز دهم ماه محرم، یعنی در عاشورای خونین حسینی دستگیر، و در مقابل چشم مردم وحشت زده و بی سلاح و بی دفاع تبریز، پیکر پاکش را همراه جمعی دیگر از مبارزان به دار آویختند و عاشورایی دیگری در دل عاشورای حسینی (ع) به وجود آوردند.»

آری، می‌توان به همین سادگی و تا این حد، فشرده و خلاصه این ماجرای تلخ را بیان کرد. ولی اکنون که فرصتی پیش آمده است تا دست کم بخشی از غفلت تاریخ را در مورد این بزرگمرد ایمان و آزادگی، جبران کنیم، چرا باید در حدّ ظرفیت این کتاب، درباره آن شهید عزیز مطالبی را بر قلم نیاوریم؟

عارف چه گفت؟

عارف قزوینی، شاعر ملّی و مبارز دوران مشروطیت که اشعار حماسی و ترانه‌های میهنی او در ایجاد شور و انگیزه در مردم زمان خود، تأثیری بسزا و انکار نکردنی داشته است، و برای بیشتر شهیدان راه آزادی و مشروطیت و مبارزه با سلاطین جائز و جبّار قاجار، اشعاری آبدار سروده است، پس از به دار آویختن دلگداز شهید نفع الاسلام نیز آرام نمانده و در رثای جانشوز او، شعری سروده است که ابیاتی از آن را در اینجا از نظر می‌گذرانید:

پند ناصح به من، از عشق بتان، دشنام است عقل در منطقه هشتی، خیالی خام است
ز چه بیهوده خوری هضمه بدنامی من؟ نام تنگ است در این کشور و تنگش نام است^{۱)}
یگه تازان صف عرصه جانبازی بین که ز هر مو گدزی، بانگ سوار آرام است

(۱) آری، کشور ایران در دوران قاجاریه براستی تنگ‌آلوده شده بود.

همچنان فاجعهٔ سیمد و سی در تبریز^(۱) فکر من، دستخوش روز بد ایام است
دل در آشوب، چو تبریز، دگر بهر نفس سینه چون چوبهٔ دار ثقة الاسلام است
کشتگان ره آزادی این خاک، به خاک خفته، وین خاک ز خائن بر دشمن وام است
ملتی سنگ و کهن پایه و کج بنیاد است دولتی گند و ابد مدت و بدفرجام است
آنگاه، عارف قزوینی، صاحب غزل فوق، در مجموعهٔ یادداشت‌هایش، پیرامون
این شهید بزرگوار می‌نویسد:

«مرحوم میرزا علی آقا ابن حاج میرزا موسی ثقة الاسلام در ۲۷ رجب سال
۱۲۷۷ هجری قمری در تبریز تولد یافته‌اند. ایشان از اعظم مجتهدین بودند، و
گذشته از علوم اسلامی، در تاریخ عمومی و تاریخ ادبیات ایران مقامی بزرگ، و در
علوم جدید عصر و معلومات سیاسی منزلتی رفیع داشتند. ذوق ادبی، احساسات
اجتماعی و اطلاعات عصری، ایشان را در صف فضلا و دانشمندان ادبی و
متفکرین اجتماعی قرار داده بود.

ای بسا مردان علم و ادب که مجلسش را غنیمت شمرده و از حضرتش حظوظ
معنوی می‌بردند، افسوس که نور حیاتش را دشمنان حیات ایران، خاموش کردند.
سخنانش نگفته ماند و آثارش نهفته، و تألیفاتش ناقص، که از جملهٔ آنها کتابی است
که در علم رجال نوشته‌اند.

از نخستین صلاهی مشروطیت، ثقة الاسلام از طرف ملت، خود را التزام نمود و تا
جان در بدن داشت، دست از مسلک خود برنداشت. هیچگاه از همراهی با
جنبشهای ملی و از اظهار صلاح‌اندیشی‌های خود، باز پس نشست.

تلگرافاتی که آن مرحوم در تاریخ ۱۳۴۷ به سمت نمایندگی ملت آذربایجان، در
اواخر انقلاب مشروطیت، از باسمنج به محمد علی میرزا مخابره نموده (و طبع
گردیده) مسلک و مشرب او را در یک نگارش فارسی شیرین، که مخصوص نگارش
او بود، نشان می‌دهد. ثقة الاسلام در آن موقع تمام کوشش و تلاشش این بود که

پیش از ورود نظامیان روسی (که محاصره و قطعی شهر تبریز را عنوان کرده بودند) شاه را از وخامت کار، آگاه نماید و چون تهران عناد کرد و لشکریان روس از حدود گذشتند، ثقة الاسلام مؤثرترین تلگراف خود را مخابره کرده، و در آن «الوداع، ای زهد و تقوی، گفته، روانه تبریز گردید.

بعد از مدتی، «رسالة لالان» را، که حقایق خیالات اجتماعی و ملی و ایرانی او را در برداشت، به قلم آورد و بعد از پند و اندرزها و راهنماییها، در خاتمه مقال نوشت که: اگر ما آذربایجانیها غفلت کنیم، «اولین باده خذلان را از دست ساقی عدوان، ما خواهیم نوشید.»

و عجب آنکه اولین کسی را که جلادان روس، بعد از استیلای کامل خود، در عاشورای ۱۳۳۰ به دار آویختند، شیخ سلیم هریسی و خود او بود! شرح شهادت و قصه شجاعت و شرافتی که این روحانی بزرگ، در مقابله با مأموران روس و در پای دار از خود نشان داده است، خود حکایتی است و کتابی لازم دارد.

ثقة الاسلام با غرور در برابر دشمن و استحقار مرگ در پای چوبه دار، به مرشدان چانه زن ریاکار نشان داد که:

در مدرسه، کس را نشود دعوی توحید منزلگه مردان موحد، سر دار است،^(۱)

زندگی و تحصیلات او:

این مجاهد بزرگ و شهید گرانقدر تبریزی، به سال ۱۲۷۷ ه. ق. در یکی از محلات متوسط تبریز، و در خاندانی روحانی و اهل علم و دیانت، چشم به جهان گشود و ۵۳ سال بعد، در روز عاشورای ۱۳۳۰ ه. ق، سرش بالای دار کفر و الحاد و ستم و ظلم دشمنان عزت اسلام و آزادی و آبادی ایران رفت.

با توجه به وضع جانگداز شهادت تلخ او، در سالروز عاشورای حسینی، برخی صاحب نظران و مورخان، او را شهید هفتاد و سوم عاشورا - پس از آن هفتاد و دو تن

(۱) کلیات عارف قزوینی، چاپ امیرکبیر، صص ۸۰-۲۷۷.

شهید عزیز - به شمار آورده‌اند، و بعضی نیز او را پس از شهاب الدین ابوالفتح، و زین الدین عاملی شامی شهید ثانی، و سید قاضی شوشتری، به عنوان شهید رابع شناخته و نام برده‌اند، که به قول صاحب کتاب «زندگینامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی» می‌توان گفت: «یک نوع تابش کمانی از پایداری و نیکنامی برگرد چهره خود دارد.»^(۱)

مورخین نوشته‌اند که: وی هشتمین فرزند شاخه‌ای از دودمان ریشه‌دار ۲۰۰ ساله‌ای ساکن تبریز بود که پدر در پدر، همه از عالمان دین بوده‌اند، و از جد دوم آنان بدین سو، راهبری گروه شیخیه را نیز بر عهده داشته‌اند.

در کتاب «شهدای روحانیت شیعه» آمده است:

«شادروان ثقة الاسلام، که بر اثر لیاقت ذاتی و رفتار مردمی، فصل الخطاب خاندان خود محسوب شده است، بعد از دانش‌اندوزی در تبریز، به عتبات عالیات رفته و در آنجا به درجه اجتهاد نایل آمد. پس از مراجعت به تبریز، مدت ۵ سال در زمان حیات پدرش - مرحوم حاج میرزا موسی آقا - دستیاری او را به عهده گرفت، و بعد از فوت پدر، در سال ۱۳۱۹ ه. ق، مستقلاً به گرداندن امور مربوط به هم‌مشریان و مدیریت و ریاست دودمان خود پرداخت.

این بزرگمرد، علاوه بر دانش وسیع در زمینه‌های گوناگون، و علاوه بر آنکه مردی ادیب و سخنوران بود، با تحقیقات و تتبعات و تألیفات و نگارش نیز سروکاری جدی داشت و دهها مقاله و چندین کتاب نوشت که از آن جمله می‌توان ترجمه «بئ الشکوی» عنبی و نیز هفت جلد «مرآة الکتب» را نام برد. که اینها نمونه‌هایی کوچک و مستی از خروارها دانش و علم و احاطه او بر گستره علوم و فنون ادبی و بلاغی و تواناییهای نگارشی او در تمامی زمینه‌های مرسوم علمی آن زمان به شمار می‌رود.

آن شهید بزرگوار، در همان کسوت روحانیت، به علت علاقه شدید به مطالعات

(۱) نصرت الله فتحی (آتشباک)، زندگینامه شهید نیکنام، ثقة الاسلام تبریزی، ص ۲۱.

گسترده در زمینه‌های مختلف، و نیز به خاطر دسترسی و دستیابی به کتب و رسالات اندیشمندان زمان همچون یوسف خان مستشار الدولة (مقتول در زمان ناصرالدین شاه) و عبدالرحیم طالبوف و غیره، و نیز به دلیل دلبستگی به مطالعه روزنامه‌ها و مجلات داخلی و خارجی و حاوی آخرین اخبار و اطلاعات علمی و سیاسی و اجتماعی روز، مقارن با آغاز نهضت مشروطه‌خواهی، عقیده خاصی به آزادی و حریت و دموکراسی پیدا کرد، و با آمادگی ذهنی که فراچنگ آورده بود، در این مسیر، با نهضت و انقلاب مشروطه مصادف گردید و با شناختی که از مسایل گوناگون، بویژه حریت و آزادی جوامع انسانی داشت، به سوی آن جذب گردید. و آنگاه، پس از پیوستن به صف اول آزادخواهان و مشروطه‌طلبان، برای عملی شدن نظام مشروطه، جان برکف گرفت و تا پای جان ایستاد.^(۱)

کتاب «مرآة الکتب» در ۴ جلد که محتوی معرفی دهها جلد کتاب چاپی دیروز و امروز می‌باشد می‌تواند معرف ابعاد گسترده مطالعات متفرقة او باشد.

در باب تحصیلات او، بخش فرهنگ و اندیشه در گستره تاریخ، مندرج در روزنامه ایران می‌نویسد:

«... باید بدانیم که این عالم متعهد و خردمند، یکی از داهیان و مغزهای متفکر روزگار خود بود. قلمی توانا داشت و اریه گرانسنگی از نظم و نثر، از خود به یادگار گذاشته است.

تحصیلات ثقة الاسلام، از لحاظ علوم معقول و منقول در ایران و عتبات عالیات انجام گرفت، تا آن حد که به درجه رفیعه و مقام منبع اجتهاد نایل آمد. وی علاوه بر فقه و اصول و حکمت و کلام، در تاریخ و جغرافیا و نجوم و ادب و علم رجال و کتاب‌شناسی نیز تسلط داشت، و به زبان فارسی، عربی، ترکی و فرانسه مسلط بود و در این زبانها مطالعات وسیعی به عمل آورده بود و آخرین مأخذ علمی و اجتماعی و ادبی منتشره در این زبانها را مطالعه می‌کرد.

(۱) شهدای روحانیت شیعه، علی ربائی خلخالی، ج ۱، ص ۸-۱۳۷.

وی، شعر نیز نیکو می‌سرود و خط را خوش می‌نوشت و در ترسل و انشاء به روش قائم مقام فراهانی و امیرنظام گروسی، نثری شیرین و سبکی نمکین و اسلوبی ملمّع و مرصّع داشت. در سیاست و اجتماع، با آگاهی و وقوفی کامل و شامل، خطیبی فصیح و بلیغ، و ناطقی نافذ الکلام و طلیق اللسان بود.^(۱)

در این مقاله تاریخی و تحلیلی، پس از ذکر نام آثار قلمی آن شهید بزرگوار، چنین آمده است:

«دلیل استادی وی در زبان عربی و فارسی، ترجمه «بث الشکوی» تألیف عبدالجبار عُنّبی است. بث الشکوی، قسمت سوم از تاریخ یمنی است که تا آن زمان ترجمه نشده بود. این ترجمه بر حسب توصیه امیرنظام گروسی انجام یافته است و یک نوع ترجمه آزاد به سبک ترجمه کلّیله و دمنه است. امیرنظام که خود، منشی و ادیب بود، پس از مطالعه ترجمه مزبور، ضمن مکتوبی آن را تقریظ نمود و این بیت را در آن مکتوب، خطاب به مترجم (فقه الاسلام) نوشت:

رو، که برآمد تو را به کلک سخن، گوی آنچه علی را به ذوالفقار برآمده^(۲)

در شرح حال زندگینامه این شهید و مجاهد بزرگوار آمده است:

«یکی از آثار ارزشمند وی، کتاب «مجمّل حوادث یومیّه مشروطه» است. مطالب این کتاب از ۲۸ رجب ۱۳۲۴ ه. ق. و از نخستین روز «تحصّن صغیر» در تبریز آغاز شده، ولی در ششم محرم ۱۳۳۰ ناتمام و نافرجام مانده است، زیرا چهار روز بعد از آن، در نیمروز عاشورا، آن فاجعه شوم به دست مأموران و دژخیمان تزار روس - که رفتن احرار بر سر دار باشد - رخ داده و این جزوه را ناتمام گذاشته است. اهمیّت این کتاب، بیشتر در آن است که ثقة الاسلام، خود در جریان مشروطه از دست‌اندرکاران بوده و با تمامی حادثه‌آفرینان آن ماجرا ارتباط داشته است و آزادپخواهان و مشروطه‌طلبان به راهنمونی وی نیازمند بوده، و هیچ کاری را از او

(۱) روزنامه ایران، سال دوم، شماره ۵۶۹، ص ۶.

(۲) روزنامه ایران، همان، به نقل از: دکتر مهدی مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۵۹.

پنهان نمی داشته‌اند. روی این اصل، تا توانسته مشاهدات، و بل مداخلات خود را، روز به روز به رشته تحریر کشیده است، که تمامی آنها دارای اصالت و سندیت است...»^(۱)

برای تکمیل سخن، در زمینه تحصیلات و زندگی علمی و تحقیقی و فکلی آن بزرگوار، چند سطر هم از کتاب «یکصد سال مبارزه روحانیت اسلام» نقل می‌کنیم. در این کتاب آمده است:

«شهید روحانیت اسلام، مرحوم علی بن موسی بن محمد شفیع بن محمد جعفر، معروف به ثقة الاسلام، از اکابر علمای امامیه آذربایجان بود، که در نجوم، ریاضیات، تاریخ، کلام و حکمت عالیه و دیگر معارف اسلامی، حظی وافر داشت. ادبیات را از اکابر وقت خود، در تبریز آموخته، و پیش جد بزرگوار خود، معارف الهیه را تکمیل کرده بود، و در اواخر سده سیزدهم به عتبات عالیات مشرف، و در حوزه درس بزرگانی همچون فاضل اردکانی، شیخ زین العابدین مازندرانی، حاج شیخ علی یزدی و دیگر اساتید حوزه علمیه نجف تلمذ کرد، و پس از تکمیل مراتب علمی، در سال ۱۳۰۸ ه. ق به وطن مآلوف خود مراجعت نمود. وی همواره در حل و فصل امور، و رفع دعاوی مردم، و انجام مهمات و مشکلات آنان، سعی بلیغ و اهتمام تام و تمام داشت.»^(۲)

نقش او در انقلاب مشروطیت:

مورخان و محققان و پژوهندگان تاریخ مشروطیت ایران، همگی نقش این شهید بزرگ را در انقلاب مشروطیت، نقشی سترگ و خطیر دانسته و برای آن ارج و احترام فراوان قایل شده‌اند.

در کتاب «شهدای روحانیت شیعه» نیز آمده است:

(۱) روزنامه ایران، همان، به نقل از مجموعه آثار فکلی ثقة الاسلام شهید تبریزی، به کوشش نصرت الله فتحی (آتشباک).

(۲) یکصد سال مبارزه روحانیت اسلام، تألیف نگارنده، ص ۲۳۷.

«... به موجب آثار قلمی که از آن شادروان باقی مانده، دانسته می‌شود که او در این کوشش و کوشش (تلاش در جهت نهضت مشروطه‌خواهی) مراحل مختلفی را طی کرده است. آن مراحل را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد که عبارتند از تحقیق و دریافت و همکاری، پس از آن یأس و سرخوردگی از بعضی افراد و جریانها و متارکه آنها، و سپس مراجعت مجدد و مشارکت در امر نهضت که حتی به نوعی شیفتگی نیز می‌توان تعبیرش کرد، و نتیجه همان شیفتگی بود که کار او را به جان سپردن در راه آزادی ملت و استقلال وطن، خاتمه داد.

پوشیده نیست که در تمام آن مراحل، وی بر سر عقیده حریت‌طلبی و استقلال‌خواهی و رفاه ملت، با دوام و قوام و استحکام ایستاده بود. چه در زمانی که محمد علی شاه نسبت به مشروطه بدگمان بوده و برای از کار انداختن چرخهای رژیم مشروطه و ابرتر گذاشتن قانون اساسی، بازیهای گوناگون می‌کرد، و چه در ایامی که به توپ بستن مجلس شورای ملی پرداخته و با مردم علناً پنجه در پنجه می‌انداخت، در کلیه این اوضاع و احوال، آن نادره مرد، همواره از حرکت دهنندگان مهره‌های نبرد بوده است. اهمیت وجودی این رجل مبارز و آزاده، از تلگرافی معلوم می‌شود که پس از انحلال مجلس، با امضای مشیرالدوله، صدراعظم دوران استبداد صغیر، به نام او مخابره شده است. این بدان معنا است که در میان تمام مبارزان و علمای تبریز، شاه قاجار و اعوان و انصارش، تنها آن بزرگمرد را خواسته‌اند و نزد خود فراخوانده‌اند، تا با وعده و وعید و ترصیه و تهدید و تطمیع، او را مرعوب کنند و از میدان مبارزه به در سازند. غافل که او هرگز میدان کارزار را ترک نمی‌گوید و تسلیم نمی‌شود، و این کاری است که در آن لحظات بحرانی و هراسناک، از کمتر کسی برمی‌آید. ولی این مرد بزرگ، نه تنها تحت تأثیر وعده و وعیدها قرار نگرفت، بلکه تمامی نیروی فکری و جسمی خود را نیز درست و کامل در اختیار ملت گذاشت.

دارنده عقل و وزیر ...

نقش این آزاده مرد بزرگوار در انقلاب مشروطیت، نقشی بس خطیر و مهم است. وی همواره طرف مراجعه و مشاوره مبارزان و مجاهدان مشروطه، و مشاور بزرگ

رهبران نهضت به شمار می‌رفت. بنابراین بجا و سزاست اگر محمدعلی شاه او را «دارنده عقل و زیر» خوانده، میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم، از جذبه فکری و ارزش روحی و ضربه قلمی او تحسین کرده است، و رجال سیاست او را «مشکل‌گشا و راهنما و هادی المضلین و پیشوای مهین نامیده‌اند، و مراجع تقلید عتبات عالیات و فتوادهندگان سه‌گانه مشروطیت نوشته‌اند: «ما به وجود ثقة الاسلام که در تبریز است، می‌نازیم و او را تکیه گاه ملی می‌شناسیم».

همچنین دیگر مجاهدان و سلحشوران و کوشندگان راه مشروطه، از ستارخان گرفته تا بسیاری دیگر، از راهنمایی و خردمندی و مشکل‌گشایی او بهره‌مند و برخوردار بوده‌اند، و در پناه او، در امان می‌مانده‌اند ... پس تصادفی نیست که فاتحان تهران، در جواب تلگراف شادباش او، این بیت مثنوی را زمزمه می‌کنند:

مثنوی را هم تو مبدأ بوده‌ای هرچه بفزوده، تواس بفزوده‌ای
این، اشاره به استوار بودن او در عقیده و منشأ اثر پرورش در مشروطه است.^(۱)
و انقلاب بزرگ، جامه تحقّق پوشید. ولی در همان اوان، بین دولت ضعیف و ملت مقاوم، اختلاف کلمه نیز به وقوع پیوست. ثقة الاسلام، در این موقع با نهایت احتیاط، مساعی جمیله خود را در خیرخواهی ملت و دولت به کار برد، و از این روش خردمندانه، آتی فروگذاری نکرد. دایماً صلاح عموم را در مجالس عمومی و خصوصی گوشزد می‌کرد، تا آنکه برخی از اجانب و بیگانگان، از فرصت استفاده کرده و او را به تنفیذ و امضای ورقه‌ای تکلیف کردند، مُشعر بر اینکه شهر تبریز، بر اثر مداخله وی و حرکات وحشیانه اهالی شهر، توسط قشون روس فتح شده است تا امنیت آن حفظ شود. ولی آن روحانی بزرگوار و مجاهد خستگی‌ناپذیر، شدیداً از این کار امتناع کرد، او چگونه می‌توانست مسئولیت عمل انجام نداده را بپذیرد و همین امر موجب دستگیری او و چند تن از مجاهدان شد، که سرانجام، به صورتی که شرح آن خواهد آمد، آن روحانی مبارز را همراه با هفت تن دیگر از مردان غیور

(۱) زندگینامه شهید نیکنام، همان، صص ۶ و ۹، نقل از روزنامه ایران، همان.

میهن اسلامی، در سربازخانه دولتی تبریز - که اخیراً در محل آن کتابخانه دولتی و دانشسرای پسران تأسیس شده است - بر دار زند.

منصوروار گربرنندم به پای دار مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست
مرحوم میرزا اسدالله ضمیری، که از ملازمان خدمت آن روحانی بزرگوار بود، در تاریخ وفاتش گفته است:

قتیل روز عاشورا محرم به شمی سال شد آلوده در غم
امام هشتمین را بود همنام به دار غم چو عیسی یا چو میشم
این سروده عربی هم در حق وی مصداق پیدا می‌کند که شاعر در پای چوبه دار می‌سراید:

فواله ما أرجوا إذا مت مسلماً علی ائی حیّ کان فی الله نصره
وذلك فی ذات الإله وإن یشاء یبارک علی اوصال شلو ممزج
«به خدا سوگند هیچ آرزویی ندارم، در صورتی که مسلمان بمیرم؛ در هر نقطه‌ای
جان سپرده باشم، زیرا شهادت من برای خداست، و اگر بخواهد آن را بر اعضای
قطعه قطعه شده من مبارک می‌گرداند.»^(۱)

سبب و عامل شهادت:

در کتاب «یکصد سال مبارزه روحانیت»، جلد اول آمده است:

«لغة الاسلام که در جریانات سیاسی حضور مؤثری داشت، پس از آنکه کار تبریز به بلوا و قیام مسلحانه انجامید، وی به محمد علی شاه تلگراف زد و عطف و رأفت او را نسبت به مردم تبریز خواستار گردید. هنگام محاصره، با سید و جمعی از آزادیخواهان به باسمنج رفت و با عین الدوله، در ارتباط با رفع محاصره از تبریز و تبریزیان گفتگو و مذاکره نمود. هنگامی که قشون روس به تبریز وارد شد، وی در صدد چاره‌جویی برآمد، تا خونی ناحق ریخته نشود، و صمدخان شجاع الدوله به عنوان مأموریت و نمایندگی از طرف دولت وارد شهر تبریز گردید. ولی اینگونه

تلاشها تمرینش نگردید، و قشون روس، شروع به اشغال محلات تبریز کرد. ثقة الاسلام با آنکه جانش در خطر بود، ولی از شهر بیرون نرفت، تا آنکه سالداتهای روس، او را توقیف کردند و به بازداشت بردند. آنان از او می‌خواستند نامه‌ای بنویسد و امضاء بدهد که جنگ و تیراندازی، ابتدا از سوی مجاهدان و اهالی تبریز آغاز شده است، و روسها برای تأمین امنیت شهر، به آنجا آمده‌اند. روسها می‌خواستند بدین صورت خود را در نظر افکار عمومی و مردم جهان تبرئه کرده باشند. ولی طبیعی است که ثقة الاسلام حاضر به قبول چنین درخواست ناحق و نامشروعی نشد، و جان خود را بر سر اعتقادات و پایمردیهایش نهاد.

مورّخین در این باره به طور مشروح مطالب و مسایلی را مطرح کرده و پرده از روی جنایت روسها برداشته‌اند. در این باره می‌نویسند:

«سربازان لجام‌گسیخته روسیه، که از ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۲۸۸ مطابق ۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷ به بهانه بازکردن راه آذوقه، و در واقع برای خاموش کردن شعله آزادی در این دیار، در اواخر محاصره یازده ماهه تبریز توسط قوای عین الدوله، وارد تبریز شده بودند، و با آمدن آنها نیروهای خسته و فرسوده دولتی دست از محاصره کشیده و پراکنده شده و در ظاهر تبریز بلادیده نجات یافته بود، ولی در واقع این شهر قهرمان از چاله در نیامده به چاه افتاده بود. چون درناکترین بدبختی یک ملت این است که در میهن خود اسیر سربازان بیگانه شود. علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «مَا غَرِيَ قَوْمٌ بِى عَقْرِ ذَارِهِمْ إِلَّا ذُلُّوا»

هیچ مردمی در درون خانه و میهن شان رو در روی جنگ و جدال نشدند مگر آنکه ذلیل و زبون گشتند.»

آری قوای اشغالگر بیش از دو سال و نیم به شکنجه و آزار مردم پرداخته بود و فرمانده آنان، ژنرال سنارسکی، به عنوان دیکتاتور نظامی در شهر فرمانروایی می‌کرد، و جاهدین بنا به دستور سران نهضت، دست از مقاومت کشیدند تا بهانه‌ای به دست مهاجمان بیگانه ندهند. اما چون هدف آنان در اصل از بین بردن نهضت مشروطه و خاموش کردن شعله آزادیخواهی بود، بالاخره چهره کربه خود را

آشکار ساخته، در شب پنجشنبه ۲۹ آذرماه ۱۲۹۰ با کشتن دو تن از درجه‌داران شهرانی و با یورش بردن به عمارت عالی‌قاپو و سایر ادارات و تصرف آنها، مجاهدان را در برابر عمل انجام شده قرار دادند. بدین ترتیب، جنگ چهارروزه بین ارتش اشغالگر و مبارزان غیور آغاز گردید.

احمد کسروی، که خود ناظر این پیکارهای قهرمانانه بوده، تحت تأثیر دلاوریهای مجاهدان قرار گرفته، و در «تاریخ هجده ساله آذربایجان» چنین نوشته است: «هرکس می‌خواست غیرت و مردانگی را تماشا کند، می‌بایست در این روز به تبریز آید. سراسر شهر شوریده بود و مجاهدان می‌کشتند و کشته می‌شدند و گام به گام به پیش می‌رفتند. به گفته یکی از مجاهدان، جنگ نبود، کشتار بود. روسیان اگر یکی را می‌کشتند، دو تن و بیست تن کشته می‌شدند.»^(۱)

پس از آنکه میلر، سرکنسول روسیه در تبریز، شکست سپاهیان خود را حتمی دید، چاره‌ای جز توسل به سران مردم تبریز، از جمله ثقه الاسلام ندید و با وساطت آنان، جنگ چهارروزه پایان یافت. ولی مجاهدان می‌دانستند که نیروی عظیمی از سوی ارس راه افتاده و به زودی به تبریز خواهد رسید. لذا به فکر چاره افتادند. نصرت الله فتحی، از قول اشخاصی که در آن ماجرای جانسوز حضور و مداخله داشتند، می‌نویسد:

«ما، در حالی بودیم که نه امیدی در دل داشتیم و نه پناهگانی در نظر. فکرمان کار نمی‌کرد، زیرا بدجوری به تنگنا افتاده بودیم ... هرچه فکر کردیم، جز وجود ثقه الاسلام، کسی را به قبلگی حاجات خود نیافتیم. دسته جمعی به طرف خانه‌اش رفتیم و چون مریدانی که از مراد خویش نیاز به طلبند، دست به دامنش شدیم. این مرد استوار دل که همیشه به مقابله دشمن می‌رفت، آن ساعت تازه از کنسولگری برگشته بود. از استماع خزعبلات کنسول روس، سخت آزرد و خشمگین به نظر می‌رسید و رنگ به صورت نداشت. همین که امیرخیزی به او گفت که آمده‌ایم تا

کسب تکلیف کنیم، ری جواب داد: «شامتان را همینجا بخورید و بیدرنگ مهیای حرکت باشید تا خودتان را از چنگال مرگ حتمی که بر بالای سران سایه انداخته، نجات دهید. حتی یک نفس را هم به حساب آورید و این رفتن را نجات خردمندان تلقی کنید، نه فرار. زیرا شما آن پهلوانانی هستید که مفهوم این بیت شامل حالتان است: لبسوا القلوب علی الذرّوع کاتما یستهاقون الی ذهاب الأنفس (آنان قلبهایشان را روی زره‌هایشان پوشیده، و در استقبال مرگ به همدیگر پیشدستی می‌کردند.) اکنون لازم است که بروید.

گفتم: آقا! شما که قافله‌سالار نیروی فکری ما بودید، چرا نمی‌آیید؟ ما حاضریم شما را با خود ببریم و حتی حاضریم چهل رأس استر فراهم کنیم که تمامی خانواده و بستگان و نزدیکان را با هر آنچه لازم دارید و دارند برداریم و با خود ببریم. آقا فرمود: من کار خود را به خدا وا گذاشته‌ام و شما را به نام خدا تودیع می‌کنم، و از او می‌خواهم که عشق و وفاداری و ایمان را از شما نگیرد. بدانید که من نمی‌توانم مردم را بی‌سرپرست و بی‌پناه بگذارم و بروم ...

شام تمام شده بود و سفره را به سرعت حرکت اردو جمع کردند و یک دوره جای دادند و تودیع شروع شد ... روح اغلب زعمای قوم، سرکش و مغرور است. این مرد کم‌مانند نیز در آن ساعت، چون مجسمهٔ مرمرین، با شکوه‌مندی تمام ایستاده بود و همه را به خدا می‌سپرد و پی در پی می‌گفت: در امان خدا بروید، و تکرار می‌کرد: به خدا می‌سپارم. (۱)

دستگیری آقا ...

پس از رفتن مجاهدان از تبریز، روسها ثقه الاسلام را دستگیر کردند و از وی خواستند تا سندی را امضاء کند که طبق آن، آغازکنندهٔ جنگهای چهارروزه، مجاهدان تبریز بوده‌اند، نه سالداتهای روسیه. آنان می‌خواستند با گرفتن این امضاء، در برابر سایر دولتها در مورد قتل و غارت و فجایمی که به وسیلهٔ سربازان خود در

(۱) زندگینامهٔ شهید نیکنام، همان، ص ۵۹۴.

تبریز مرتکب شده بودند، خود را تبرئه کنند، و عمل خود را توجیه نمایند. در واقع تأیید این خواسته زورگويانه، برخلاف مصالح عالیه کشور و ملت ایران بود. لذا ثقة الاسلام زیر بار نرفت و آن پیشنهاد ننگ آور را رد کرد. به همین علت، بعد از آنکه وی را سه شبانه روز در آن سرمای سخت زمستان، در زیر چادری در باغ شمال تبریز، با شکم گرسنه نگه داشتند، در روز دهم دی ماه ۱۲۹۰ شمسی که مصادف با روز عاشورای ۱۳۳۰ ه. ق بود، همراه با هفت تن دیگر از آزادیخواهان، در سربازخانه تبریز به دار آویختند.

این شهید بزرگوار، سه سال و اندی قبل از آن فاجعه، گویی که شهادت جانگدار خود را پیش بینی می کرده است، در نامه ای به تاریخ ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۶ ه. ق نوشته بود: منصوروار عشقم و ترسم که عاقبت بر پستی دار، برکشد این پاینداری ام^(۱)

آن روز تلخ، از قلم یک موزخ:

ماجرای آن روز تلخ و فاجعه جانگداز را، از قلم احمد کسروی، در «تاریخ مجدد ساله آذربایجان» چنین می خوانیم:

«... دوشنبه دهم دی ماه، تبریز را پرانده ترین روز بود. در این روز که دهم محرم نیز می بود، چون آفتاب برخاست، گذشته از جنبش و خروش که همه ساله به نام محرم برخاستی، و امسال را نیز با همه گرفتاریها در کار می بود، و گذشته از آمد و شد و جوش و جنبشی که روسیان در کوچه ها و بازارها همچون روزهای پیش می داشتند، یک تکان دیگری از ایشان در سربازخانه ها و پیرامون آنجا دیده می شد. دسته انبوهی از سالدات و قزاق (ششصد تن کمابیش) سربازخانه را گرفته و چنین گفته می شد کسانی را که از سردستگان مشروطه گرفتار بودند، در آنجا به دار خواهند کشید.

در یک سو، پهلوی درختی دوتیری، ستون وار بلند کرده و یک تیر افقی بر روی آنها میخکوب می ساختند و ریسمانها از آن می آویختند. این داری بود که آماده

می‌کردند و چون با کشتن سران آزادی ایران، جشن می‌گرفتند، تیرها را با پارچه‌های سه‌رنگ بیرق روسی نیز می‌آراستند.

یک ساعت به نیمروز، چهار شصت تیر به چهار گوشهٔ سربازخانه کشیدند و بر پشت‌بامها، سالدات‌ها و قزاق‌ها برای نگهبانی گماردند.

یک دسته از مردم جلوی سربازخانه گرد آمده، خاموش و سرافکنده می‌ایستادند. پس از نیمروز ناگهان دو ارباب روسی، که نه تن دستگیر: ثقة الاسلام، شیخ سلیم، آقا کریم برادر او، ضیاء العلماء، محمد قلی خان دایی او، صادق الملک، آقا محمد ابراهیم، حسن پسر ۱۸ ساله علی مسیو، و قدیر برادر ۱۶ ساله او، در جمع آنها می‌بودند، از راه باغ شمال پدیدار گردید. یک دسته قزاق و سالدات با تفنگهای سرنیزه‌دار به دست، گرداگرد آنها را گرفته، همچنان راه می‌آمدند. دستگیران با رنگهای پریده و رخسارهای پژمرده خاموش می‌نشتند و ثقة الاسلام و برخی، آهسته دعا می‌خواندند ...

... هنگامهٔ جانگداز بس سختی می‌بود. یک دسته مردان غیرتمندی را، دشمنان بیگانه، در شهر خودشان به گناه آزادیخواهی به دار می‌کشیدند و کسی نبود به داد ایشان برسد. مرگ سیاه یکسو و غم درماندگی کشور از سوی دیگر، خدا می‌داند چه دلهای سوخته‌ای در آن ساعت می‌داشتند.

ثقة الاسلام به همگی دل می‌داد و از هراس و غم ایشان می‌کاست. شیخ سلیم بی‌تابیها می‌نمود، ثقة الاسلام می‌گفت: این بی‌تابی بهر چیست؟ ما را چه بهتر از اینکه در چنین روزی در دست دشمن دین کشته شویم؟

قدیر همچون بید می‌لرزید، لیکن حسن پروا نمی‌نمود. شادروان ثقة الاسلام به ایشان نیز دل‌داری داده، می‌گفت: رنج ما دو دقیقه بیش نیست. پس از آن به یکبار، خوش و آسوده خواهیم بود.

چون خواستند آنان را دار زنند، اول شیخ سلیم را خواندند. بیچاره خواست سخنی گوید، افسر دژخوی روسی سبلی به رویش زده خاموش گردانید. دژخیمان ریسمان به گردنش انداختند و کرسی را از زیر پایش کشیدند.

دوم نوبت ثقة الاسلام بود. شادروان، همچنان بی پروا ایستاد. دو رکعت نماز خوانده بالای کرسی رفت. روسیان برای آنکه دژخویی خود را نیک نشان دهند، یاری آن نکردند که چشمهای اینان ببندند و یا چون یکی از آنان را آویزند و بالای دار دست و پا می زند، دیگران را دور نگه دارند. برادر را روی چشمت برادر به دار کشیدند، چنانکه از پیکرها (عکسها) پیداست، دژخیمان از ناآزمودگی، ریسمانها را چنان بینداخته اند که زود آسوده گرداند، بیشترشان تا دقیقه ها گرفتار شکنجه جان کندن بودند. (۱)

و نصرت الله فتحی می نویسد:

«بعد از اینکه شیخ سلیم اعدام شد، ثقة الاسلام، آن مرد شجاع و باشاهمت، متصل به رفقای خود تسلی داده، می گفت: برادران من! ترس و واهمه را از خود دور کنید، در مقابل دشمن، خود را ذلیل و خوف زده نشان ندهید، برای ما این افتخار بس است که در چنین روز محترمی، ما را در راه وطن و ملت به دار می زنند. شما مرد هستید؛ مرد نباید از مرگ بترسد، پس از یک دقیقه زحمت، به راحت ابدی می رسیم. کلمه شهادت بگویید. من دلم فقط به حال این بچه بیگناه می سوزد. آن وقت رویش را به قدیر گرفته، به او تسلی داده، گفت: پسر عزیزم! هیچ مترس، فقط یک دقیقه زحمت داریم. بعد راحت می شویم، تا شما به تماشای ملایک آسمان که به قصد پیشواز از شما نازل می شوند، پردازید، کار تمام است و رنجی جز چند دقیقه نخواهید داشت، و به روی کرسی رفتن را از من یاد بگیرید ... در واقع، در آخرین لحظات عمرش نیز «گرد» می آفریده است ...» (۲)

اعتراف و عذرخواهی دشمن:

این فاجعه، هرچه بود، تمام شد. به گفته آن شهید بزرگوار، برای او و یارانش فقط یک دقیقه زحمت داشت و پس از آن آسایش ابدی نصیبشان می شد. ولی از سوی

(۱) تاریخ هجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، ص ۲۶۳.

(۲) زندگینامه شهید نیکنام ثقة الاسلام، همان، ص ۶۸۹.

دیگر، نام آنها در سینه تاریخ جاوید ماند، و امروز یادو یادآوری آن روزهای تلخ، ولی سرشار از قهرمانی و دلاوری، قلب انسان را سرشار از غرور و افتخار می‌کند. سالها گذشت. در روسیه تزاری انقلابی به وقوع پیوست و بساط حکومتگران تزار در هم پیچیده شد. انقلابیون روسیه شروع به تجدید روابط و بنیانگذاری سیاست جدید با کشورهای دنیا کردند. سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای تزاری برچیده شد و به جای آن، نمایندگان حکومت انقلابی به کشورهای مختلف رفتند. از جمله در ایران نیز به جای نمایندگان تزار، نمایندگان حکومت انقلابی بر سفارتخانه و کنسولگری حاکم شدند.

در این زمان بود که نمایندگان حکومت انقلابی، شروع به عذرخواهی از ستمها و مظالمی نمودند که در دوران تزار بر کشور و ملت ما رفته بود، آنان خود زیان به اعتراف گشودند که از سوی کشور آنها، بر ملت بی‌پناه ایران، ظلمی فاحش رفته است. در همان اوایل کار حکومت انقلابی، آزادیخواهان ایران، انقلابیون روسیه، والی آذربایجان، کنسول روسیه و صاحب منصبان ارشد قشون روسی، به صورت رسمی بر سر قبر آن شهید بزرگوار حاضر شدند و پس از ادای احترام و انجام نطقهای مؤثر، بر مزار او گل پاشیدند و از ملت ایران عذرخواهی کردند.^(۱)

آثار و تألیفات آن شهید:

گرچه در طول این زندگینامه، جای جای از آثار این شهید گرانقدر نام بردیم، ولی بجاست که در اینجا، صورت نسبتاً کاملی از آثارش را یکجا ذکر کنیم:

۱ - مجموعه آثار قلمی پراکنده و نامه‌ها و اطلاعاتیه‌ها و بیانه‌های آن شهید، از ابتدای اوج‌گیری نهضت مشروطه تا زمان اشغال تبریز و آخرین روزهای زندگی پربارش. تمام نوشته‌ها، همگی یکجا و به کوشش نصرت الله فتحی (آتشباک) تهیه و تدوین و چاپ شده است.

(۱) رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، دکتر مجتهدی، به نقل از یکصد سال مبارزه روحانیت.

۲- ایضاح الأنباء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء (ص) ومقتل سید الشهداء (ع)
 ۳- ترجمه دیوان عبدالجبار عتبی، که بنا به درخواست حسنعلی خان امیرنظام گروسی، استاندار وقت آذربایجان صورت گرفت که حاوی بخش سوم از تاریخ عینی است و حاوی بک الشکوائ عتبی است که به شیوه نثر فنی و سرشار از صنایع بدیعی کلیله و دمنه ترجمه شده است.

۴- مرآة الکتب، که اسامی کتابها و مؤلفان شیعه را گردآوری کرده است، و این اثر که در نوع خود کاری پرمایه و گرانسنگ است و تا آن زمان نظیرش تألیف نشده بود، اکنون با تصحیح کامل از سوی کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی به چاپ سپرده شده و تاکنون جلد های اول تا سوم آن انتشار یافته است.

۵- رساله لالان، که بیشتر در بردارنده نظریات و عقاید اجتماعی و سیاسی او، و مشتمل بر مباحث فقه سیاسی اسلام است و در آن از اصول حکومت، بحث شده است.

حکومت ولایت فقیه:

شهید ثقة الاسلام، در رساله لالان، اثر ارزشمند خویش - که برخی آنرا بر کتاب تنبیه الامه وتنزیه الملة مرحوم آية الله نائینی ترجیح داده اند - پیرامون دفاع از حکومت عادلانه می نویسد:

«علاج این امر، یکی از دو کار است:

۱- تبدیل سلطنت به سلطنت شرعیه، که نواب امام (علیه السلام)، متصدی امر سلطنت (حکومت) شوند و اجرای عدل مذهبی نمایند، و تمامی بدعتها و امور مخالف شرع را محو کنند، که آن را به اصطلاح «جمهوریت» گویند.

۲- محدود و مقید ساختن سلطنت حاضره، و امناء ملت را بر آن ناظر گماشتن و تأسیس دارالشوری و انجام دادن تمام امور عرفیه با شور عقلاء و رشتة امور را از دست استبداد گرفتن است. در حال حاضر که نواب ائمه (علیهم السلام) خود را مکلف به سلطنت (حکومت) عامه نمی دانند و امور شرعیه و غیر شرعیه چنان به هم پیچیده اند که تفکیک آن از همدیگر و موقوف نمودن آن قوانین غیر مشروعه، یا منع متصدیان غیر لایق، امکان ندارد، و غفلت و بی اطلاعی ملت بی پایان است،

باید بالضروره قسم دوم را اختیار کرد.^(۱)

در این بخش از رساله لالان، تصریح به حکومت شرعیّه ولایت فقیه کرده است، و نیز صراحت دارد که با توجه به ناآشنایی مردم و عدم اقدام و احساس تکلیف شرعی نواب امام (علیه السلام)، بناچار شقّ دوم حکومت، که مشروطه باشد، مورد گزینش و عمل قرار می گیرد.^(۲)

سخنی از آن شهید والامقام:

شهید ثقه الاسلام، در پاسخ نامه یکی از آزادیخواهان بنام حاج میرزا آقا فرشی، از نمایندگان ادوار اوّل مجلس شورای اسلامی، که او را در گیرودار مسایل تبریز به محلّ (شهیندر) دعوت کرده بود که تا زمان آرام شدن اوضاع، در آنجا استراحت کند، چنین نوشت:

«... هنگامی که در شکست عباس میرزا، آقا میرفتاح جلو افتاد، شهر تبریز را به دست روس سپرد، از آن زمان تا کنون صد سال می گذرد و همیشه نام میرفتاح به بدی یاد می شود. شما چگونه خورسندی و رضا می دهید که من، در این آخر زندگی از ترس مرگ، خود را به پناهگاهی بکشم و دیگران را در دست دشمن باقی گذارم؟»^(۳)

نویسنده تاریخ هجده ساله آذربایجان، با آنکه خود فردی مخالف روحانی و ضد مذهب به شمار می رود، باز در عین حال به غیرت و مردانگی ثقه الاسلام اعتراف کرده و با لحنی ستایش آمیز می نویسد:

«... آنچه بزرگی این مرد را بهتر می رساند، خودداری او در کنسول خانه و باغ شمال است. درست است که روسیان چیزی [از گفت و گوها را] بیرون ندارند، ولی داستان پنهان نمانده و کارکنان کنسولگری و دیگران، آن را به همه گفته اند ... میلر،

(۱) مجموعه آثار قلمی شهید ثقه الاسلام، همان، ص ۴۳۰.

(۲) یکصد سال مبارزه روحانیت اسلام، همان، ص ۲۴۱.

(۳) تاریخ هجده ساله آذربایجان، همان، ص ۳۰۱.

سیاستگر دورو، تلگرافهای ثقة الاسلام به دولت مرکزی را به وی نشان داد، که در یکی از آنها نوشته بود: «ما با روسها به جنگ برخاسته‌ایم، شما نیز به جنگ برخیزید.» از او پرسیدند: آیا این نامه را شما نوشته‌اید؟ ثقة الاسلام با شجاعت تمام پاسخ داد: آری، من نوشته‌ام!

در کنسولگری از او خواستند که نوشته‌ای را مهر کنند مبنی بر اینکه جنگ را مجاهدان آغاز کرده‌اند (تا بدین بهانه روسها از تبریز بیرون نروند). ولی ثقة الاسلام حاضر به این کار نشد و گفت: اینها دروغ است. جنگ را شما آغاز کرده‌اید.

مبلر، چون ایستادگی او را دید، نومید گردید و سرش او را به سالداتها (سربازهای روس) سپرده، همگی روانه باغ شمال شدند ... از ثقة الاسلام دوباره مهر کردن آن نوشته را طلبیدند. آن روحانی دلیر، با آنکه میانه مرگ و زندگی به سر می‌برد، نترسید و همچنان از مهر کردن آن سر باز زد.^(۱)

آن شهید مرحوم، در جایی از رساله لالان می‌نویسد:

«... علت انقراض دولت صفویه این بود که وزرای خائن وصیت شاه سلیمان صفوی را که در حق پسر ارشدش سلطان مرتضی کرده بود، قبول نکردند و شاه سلطان حسین را، که ساده لوح و دستخوش وزرای سهل قبول بود، به سلطنت انتخاب کردند، تا در عهد سلطنت او چندین قطعه معتبر از خاک ایران مجزا گردید و افغانها (اشرف و محمود) بر اصفهان مسلط شدند. او بود که پطر کبیر را به مدد خواست و مقداری از مملکت را پیشکش او کرد. حالیه با ورود سالداتهای روس به تبریز، می‌رود که همان قضیه تکرار شود.»^(۲)



(۱) تاریخ هجده ساله آذربایجان، همان، ص ۳۱۱.

(۲) مجموعه آثار قلمی شهید ثقة الاسلام، همان، ص ۴۲۹.

۲۰۲۰- شیخ سلیم هریسی هم‌رزم شهید ثقه الاسلام ۱۳۳۰

یکی دیگر از مبارزان راه استقلال و سرفرازی وطن، حجة الاسلام و المسلمین مرحوم شیخ سلیم هریسی از هم‌رزمان مرحوم شهید ثقه الاسلام و گروه ۹ نفری شهیدان عاشوراء تبریز می‌باشد. شرح زندگی او را از لابه لای تواریخ اینگونه در می‌یابیم:

گاهی او را در جمع مبارزان تبریز در تشکیلات انجمن اسلامی همراه نامورانی مانند حاج میرزا ابوالحسن و شیخ اسماعیل هشتروندی میرزا جواد ناصح‌زاده و میرزا حسین واعظ می‌بینیم که به عنوان جلوگیری از رواج کالاهای بیگانه انجمنی ترتیب داده‌اند و سعی و تلاش دارند کالاهای ایرانی را به نفع ایران و زحمتکشان آن رواج دهند تا از ورود کالاهای خارجی جلوگیری به عمل آورند چون کالاهای خارجی در سایه تعرفه گمرکی که توسط مستشار «نوز» بسته شده بود به چندین برابر قیمت کالای مشابه داخلی رسیده بود. و این مبارزه یک امر بسیار مقدسی بود که علمای نجف و متعاقب آن علمای اصفهان، نیز در اینباره اعلامیه‌هایی صادر نموده بودند و مجریان آن احکام، در آذربایجان جمعی از آزادیخواهان تحت عنوان «انجمن اسلامی» بودند که مرحوم شیخ سلیم یکی از تشکیل دهندگان و مؤسسان آن انجمن به شمار می‌آمدند.



حاجی عدل‌الملک و شیخ سلیم و مجاهدان در تبریز.

بار دیگر وقتی می‌خواهند مظلومیت مردم آذربایجان را به گوش جهانیان برسانند آنان می‌خواهند که در تبریز هم مانند تهران مردم از مزایای مجلس برخوردار شوند و شرّ محمد علی میرزا و لیعهد مقیم آذربایجان^(۱) را از سر آقان کوتاه نمایند یکی از آن گروه مبارز تشکیل دهنده انجمن همین

مرحوم بود. (۱)

و گاهی او را همراه دیگر وعاظ روشنگر وقت آذربایجان همانند میرزا حسین واعظ، میرزا جواد ناصح زاده می بینید که مشروطه و اهداف آنرا با زبان ساده توده مردم بیان می کند و می گوید: «در مشروطیت تان ارزان خواهد شد و گوشت فراوان. بینوایان از نان و گوشت و کباب سیر خواهند گردید و بالای منبر انگشتان خود را پهن کرده، و وجب خود را نشان داده و با همان زبان ساده روستائی چنین می گفت: ملت کباب بوقده این گفته های او موجب دلداری و تقویت قلوب مردم بود. (۲)

بار دیگر او را همراه وعاظ نامبرده (آقایان میرزا حسین - میرزا جواد ناصح زاده) در مورد تأسیس مجلس محلی به نام «مرکز غیبی» در می یابیم تا ارتباط آنان با مردم و گویندگان قطع نگردد و همچنان آنان را در شعر و شعور نگهدارند. (۳)

و در صحنه دیگر همراه جمعی از مبارزین اعم از نمایندگان، علماء در ارتباط با عدم پیشرفت امور مجلس تلگرافی به تهران مخابره می نمایند و آمادگی خود را تا پای جان در اجرای اهداف مجلس اعلام می دارند. (۴) و بار دیگر در اعزام نمایندگان مردم تبریز او را می بینیم. (۵) که قرآن را بالای سر آنان دارد تا طبق اهداف قرآن در مجالس رتق و فتق داشته باشند و آخرین بار او را همراه دیگر رزمندگان و هم مسلکان پای چوبه دار آجانب می بینیم که او را جلوتر از دیگران به مسلخ عشق می برند معلوم می گردد مقام و موقعیت او در مبارزه مهم تر از همردیفان بوده است که می خواهند هر چه زودتر از شمشیر زبان و بیان او آسوده خاطر گردند.

۲۰۲۱- شهید ضیاء العلماء

یکی دیگر از شهیدان فضیلت عاشورای ۱۳۳۰ میرزا ابوالقاسم ضیاء العلماء،

(۱) همان منبع، ص ۱۵۵.

(۲) همان منبع، ص ۱۶۱.

(۳) همان منبع، ص ۱۸۳.

(۴) همان منبع، ص ۲۱۱.

(۵) همان منبع، ص ۲۵۵.

داماد امام جمعه، می باشد او زمانی نیز روزنامه ای به نام «الجريدة الإسلامية» منتشر



می کرد، که احمد کسروی مورخ تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هجده ساله آذربایجان می گوید: چند شماره از آن را دیده است. وی به زبانهای روسی و فرانسه تسلط داشت.

وی از کسانی بودند که می خواستند هرگز ذلت را به خود راه ندهند و با کمال شهامت و آزادیگی مرگ سرخ را بر زندگی توأم با ذلت و

عار ترجیح دهند که یکی از آن شهیدان عدالت و آزادی بودند او جوان ۲۷ ساله ای بود که در کنار شخصیت های معروف و نامداری مانند: شادروان ثقة الاسلام، حجة الاسلام شیخ سلیم هریسی و دیگر شهیدان راه آزادی به پای چوبه دار رفت. او یکی از روحانیون جوان، با فضیلت و طالب کمال بود که در سنین جوانی در کنار تحصیلات دینی، آگاهی وسیعی نیز از علوم و فنون و ادبیات مغرب زمین داشت و با زبانهای فرانسه، انگلیسی، روسی آشنا بود او در سال ۱۳۰۳ در تبریز در یک خانواده علمی پا به عرصه حیات نهاد پدر عالیقدرش مرحوم حاج میرزا یوسف شمس العلماء دهخوارقانی بود که یکی از دانشوران بزرگ عهد ناصری به حساب می آمد به حدی که مرحوم نادر میرزا در کتاب دارالسلطنه به شاگردی وی افتخار نموده و از او با تعابیر: استادنا الأعظم، و حید الزمان، نادر العصر، تعبیر می آورد.

مرحوم ضیاء العلماء به راحتی می توانست با زبان فرانسه صحبت کند او اقدام به ترجمه کتابی به نام «مسافرت شرق یا سرگذشت فریخت» نموده بود.

این جوان فاضل نسبت به مشروطیت و آزادی ایمان کامل داشت

ولی او در سال ۱۳۲۴ در کنسولگری انگلیس در تبریز متحصن شده بود امضاء فرمان مشروطیت را از محمد علی میرزا خواستار شده بود. نوشته اند:

این جوان فاضل در موقع اعدام با جرأت حرکت می کرد و نطقهای آتشینی به

زبان ترکی و روسی ابراد می‌کرد و خلاصه سخنش این بود ما چه گناهی کرده‌ایم؟ آیا کوشیدن در راه کشور خود جرم و گناه است؟^(۱)

گفتار مرحوم مجتهدی

شادروان دکتر مجتهدی تحت خاندان شمس‌العلماء شرح زندگی او را به اختصار آورده است و سخنان نادر میرزا را در حق پدر عالیقدر او ذکر کرده است می‌افزاید: «او در سال ۱۳۲۴ روزنامه‌ای به نام «اسلامیه» در تبریز تأسیس کرد پس از تأسیس عدلیه در آذربایجان به ریاست یکی از اطافهای استیناف منصوب گردید. پس از ورود روسها به آذربایجان او را گرفتار ساختند و با چند تن دیگر در عاشورا ۱۳۳۰ به دار کشیدند چون مراتب فضل و معلومات او و ثقه الاسلام بر فرمانده روسی معلوم شده بود می‌گویند به دستور او، ثقه الاسلام و ضیاء العلماء را در درختی بلندتر از سایرین مصلوب ساختند بار دیگر تعبیر: «علو فی الحیاة و فی الممات» مصداق خارجی پیدا کرد موضوع تعجب آور و تأسف آور اینکه ما در ضیاء العلماء، برادرش حاج محمد قلیخان را به تعقیب پسرش فرستاده بود روسها که دستور داشتند هشت نفر را به دار بکشند چون نفر هشتم فرار کرده بود او را (دائی) نیز گرفتار ساخته بی هیچ عنوان و دلیلی به دار کشیدند این موضوع در کتب مختلفه درج شده است بنا بر تحقیقاتی که شده است در صحت آن تردیدی نیست؛ این امر نشانی روشن از بی هدف و کور بودن حرکات ایزائی آنان می‌باشد.

پس از سقوط تزار پر آزار، آزادی خواهان ایران و انقلابیون روسیه به سر قبر شهادای مشروطیت رفتند چون جنازه مرحوم ضیاء العلماء را به عراق فرستاده بودند ناچار به منزل آن مرحوم رفتند از فرزندان و مادر داغ‌دیده او لباس عززا را بیرون آوردند و تسلیت گفتند.»^(۲)

(۱) مشاهیر آذربایجان تألیف آقای صمد سرداری نیا، ص ۳۹۳ تا ص ۳۹۸، چاپ انتشارات ذوقی ۱۳۷۰ شمسی.

(۲) رجال آذربایجان در عصر مشروطیت تألیف دکتر مهدی مجتهدی، ص ۱۱۳ تا ۱۱۶،

گفتار صدر هاشمی:

مرحوم صدر هاشمی مؤلف «تاریخ جرائد و مجلات ایران» در مورد ابن شهید عالیقدر در مجموعه مقالات مربوط به مدیران مطبوعات کشور می نویسد: «روزنامه هفتگی، اسلامیّه با چاپ سنگی در سال ۱۳۲۴ قمری منتشر می شد صاحب امتیاز و نگارنده آن میرزا ابوالقاسم ضیاء العلماء بود که در روز عاشورای سال ۱۳۳۰ قمری با هفت نفر دیگر به وسیله روسها به دار آویخته و اعدام گردیدند اسلامیّه مدت مدیدی انتشار نیافته و شماره هشتم آن در ۲۹ ربیع الاول ۱۳۲۵ قمری منتشر شده است کسروی در تاریخ مشروطه ایران جایی که از بنیان مشروطه در آذربایجان گفتگو می کند. (ج ۱، ص ۳۶۳) نام ضیاء العلماء را در کنار اسامی شیخ محمد خیابانی و سید المحققین و میرزا اسماعیل نوری یاد کرده و درباره آنان می نویسد: «اینان همگی در مشروطه خواهی پایدار، ماندند» سپس می افزاید: ضیاء العلماء از خانواده توانگر و خود جوان دانشمند می بود که گذشته از درسهای ملائی به زبانهای اروپائی نیز می پرداخت، و در ص ۳۷۲ همین مجله تصویر ضیاء العلماء را با لباس روحانی و با دای خود حاج محمد قلی خان چاپ نموده است.» (۱)

شهادت فجیع:

داستان عاشورای ۱۳۳۰ که در آذربایجان رخ داد و در آن حادثه هشت تن از غیور مردان مدافع آزادی و استقلال بدن با سربلندی جان دادند یکی از داستانهای تأثر انگیز و غمبار حوادث قرون اخیر می باشد هر وقت این حادثه مورد مطالعه یا عبور قرار می گیرد ابرهای تاریک و وحشتناکی پیش چشم نگارنده مجسم می گردد و امواج سیاه دلتنگی و فشار روحی جمله ور می شود نوعی نگرانی و اضطراب بر اعصاب و سراسر وجود او حکم فرما می شود و دنیا در مقابل چشمانش تیره و تار می گردد چگونه امکان دارد جمعی از اجانب و بیگانگان از آنسوی مرزها، وارد وطن گردند و به قتل و غارت و یغما مشغول شوند و از سوی دیگر بخوانند کارهای

خود را قانونی و عادلانه جلوه دهند که ما با درخواست شما مردم وارد این خاک شده‌ایم و در روز روشن هشت تن از بهترین مردان وطن دوست، مبارز، و متفکر را در پیش چشم هموطنان و همشهری‌ها به دار زند و خود را از پیروان عدالت، دموکراسی معرّفی نمایند تفو بر تو ای چرخ گردون تفو! و این امر جز بی‌لیافتی و بی‌کفایتی حکام داخلی عامل دیگری نداشت.

آری هشت تن از مردان وطن دوست، مدافع، مبارز، با شهامت، شجاع و غیرتمندی در روز عاشورای حسینی (ع) به تبعیت از آرمان مولا و سرورشان حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) جایی که می‌فرمود: **هیهات منا الذّله!** ذلّت از ما خاندان دور است تحت فشار عوامل خارجی و در اثر چراغ سبز عوامل داخلی به شهادت رسیدند.



۲۰۲۲ - حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه تبریزی

(شهید به سال ۱۳۳۶ ق.ه)

آیت‌الله شهید حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه تبریزی قراجه‌داغی، از خاندانی گرانمایه، از سلاله‌ای پاک و عالی‌مقدار، و صاحب نسب‌نامه‌ای والاتباری است، که پشت در پشت، نام اعضای خاندان جلیل علم و تقوا و روحانیت در نسل پدرانیش، ثبت جریده روزگار شده است.

خاندان امام جمعه یکی از خانواده‌های اصیل و روحانی در آذربایجان شرقی می‌باشد که زعامت روحانی و قیادت مردمی را بر عهده داشته‌اند و همیشه مصدر خدمات عام‌المنفعه و مردمی گردیده‌اند به حدی که در افواه مردم هنوز هم جریان دارد در این سلسله جلیله نامهای گرامی پدران عالی‌قدر و عالمان والامقام نشانگر والایی و تعالی این سلسله جلیل‌القدر می‌باشد که در مآخذ معتبره، اینگونه نام برده شده‌اند: حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه، فرزند حاج میرزا عبدالرحیم مجتهد، فرزند حاج میرزا احمد مجتهد قراجه‌داغی، فرزند لطفعلی

فرزند حاج محمد صادق تبریزی (۱)

میرزا عبدالکریم، خود یکی از برجسته‌ترین علمای آذربایجان به شمار می‌رفت؛ عالمی بزرگوار و والاتبار که در راه عقیده و ایمان و پیشبرد دین و گسترش فضیلت به شهادت رسیده او یکی از مفاخر آذربایجان و بویژه فخر تبریز عبیر آمیز و بهجت‌انگیز بود.

خاندان بزرگ:

چنانکه ذکر شد، در ذکر مناقب و آثار و مآثر این دودمان شریف، در کتب مراجع و مآخذ معتبره، شرح و تفصیل فراوانی آمده است، که از آن میان، یکی هم شهدای فضیلت، اثر گرانسنگ علامه امینی صاحب موسوعه «الغدیر» است. که به عنوان تبرک، و نیم، بخشی از تراوشات قلمی او را که درباره این خاندان شریف و بزرگ نگاشته است، در اینجا ذکر می‌کنیم:

«این خاندان گرانمایه تبریزی، از بزرگترین خاندانهای آذربایجان است. خاندانی که معدن شکوه و عظمت، پایگاه پیشوایی و سروری و پیشرفت، و چشمه سار دانش و کردار پسندیده شناخته شده است. بنیانگذار افتخارات جاودانی آن، مجتهد یگانه عصر خویش، میرزا احمد تبریزی است، که پدرش - لطفعلی خان - در دوره زندیه، از فرمانداران عالیرتبه، و مادرش از سادات رضوی و علوی بوده است.» (۲)

با وجود منصب بالایی حکومتی که لطفعلی خان داشت، و می‌توانست فرزندان خود را نیز وارد امور حکومتی و مناصب دیوانی سازد، ولی فرزند او - میرزا احمد، بنیانگذار فقاها و روحانیت در این خاندان - از همان آغاز شباب، نسبت به مناصب حکومتی، بی‌اعتنایی و از آنچه وابسته به مقامات دنیوی است، روی بر تافت، و در عوض روی به علم و دانش دینی کرد و همّت به تحقیق و تحصیل علوم دینی بست و همه توش و توان خود را بر سر این کار نهاد.

(۱) شهدای راه فضیلت، علامه امینی، ص ۵۴۶.

(۲) همان، ص ۵۴۶.

علامه امینی می‌افزاید: «در آن روزگار، در تمام شهر تبریز، هیچ پیشوای دینی نبود که یرتزاز او بوده باشد، و نه تنها مردم کوچه و بازار، از کاسب و پیشه‌ور و کارگر و کاسبکار، بلکه سلطه‌داران نیز، او را به عنوان بزرگترین رهبر معنوی مردم آذربایجان می‌شناختند و احترامش می‌نمودند، و علمای دینی سخن از خدماتش می‌راندند و سپاسش می‌نهادند و در برابر مقام رفیعش سر تعظیم فرود می‌آوردند، تا آن که سرانجام در روز عید مبعث، یعنی ۲۷ رجب ۱۲۶۵ ه. ق، چشم از جهان فانی فروست، و از خود، کتاب ارزنده «منهج الرشاد فی شرح الارشاد»^(۱) و دهها رساله و مقامه و مقاله، و نیز خاندانی پاک و روحانی و خدمتگزار علم و دین و علوم دینی و مبارزات مذهبی و مکتبی باقی گذاشت.

فرزند ارشد حاج میرزا احمد، که به نام پدر بزرگش حاج میرزا لطفعلی نامیده شده بود، یک سال پس از آنکه پدرش همراه خانواده به تبریز بازگشت، هنوز در سرزمین عراق بود و از محضر صاحب ریاض العلماء کسب فیض می‌کرد. یک سال پس از بازگشت پدر، وی نیز به موطن آباء و اجدادی‌اش تبریز بازگشت و در آن هنگام، چندان از خرمن علم و فضیلت و تقوا و آگاهی خوشه برچیده بود که در همان زمان حیات پدر و در حالی که تازه به سنین میانه‌سالی گام نهاده بود، به مقام والای امامت جمعه تبریز رسید، و هر هفته، نماز جمعه را با صفوفی عظیم و بی‌شمار از مردم پاکدل و مؤمن تبریز اقامه می‌کرد. از این بزرگمرد دین و آزادگی نیز آثار قلمی ارزنده‌ای باقی مانده است، که عبارتند از: کتاب «أوثق الوسائل فی شرح ریاض المسائل» که تا مبحث تیمم رسیده و از پر بارترین کتب فقهی آن زمان است، و نیز دو جلد تفسیر، که مربوط به اواسط قرآن کریم است، و بیشتر مباحث آن، با بحثهای کلامی و عقیده‌شناسی همراه است. کتاب دیگری در مبحث زکات دارد که به اتمام نرسیده، اما همان که باقی مانده، مفید بسیار فایده‌ها و حاکی از دانش و بینش مؤلف گرانقدر آن است. و همچنین کتابی تحت عنوان «ملاذ الداعی» به زبان

فارسی دارد که مجموعه‌ای در مواظ و اخلاق است، و بالاخره رساله‌ای ادبی و دینی دارد، که شرحی است بر قصیده کعب بن زهیر در ستایش پیامبر اکرم (ص) که در تبریز به چاپ رسیده است.

این حاج میرزا لطفعلی، هنوز پدرش حاج میرزا احمد مجتهد در قید حیات بود که همراه دو برادرش - حاج میرزا جعفر و میرزا رضا - در سال همه گیری بیماری وبا به سال ۱۲۶۲ ه. ق که کشتاری بی سابقه با خود داشت، دچار این بیماری مهلک شدند و هر سه برادر به فاصله‌ای کوتاه از یکدیگر، جان به جان آفرین تسلیم کردند. حاج میرزا لطفعلی که در میان برادرانش، به مقام علمی شامخی دست یافته بود، پیش از مرگ دردناکش، از پدر بزرگوار و والایارش اجازه نامه‌ای دریافت کرده، که طی آن از سوی پدر، به عنوان «مجتهد» شناخته شده است.

علامه امینی می افزاید: مرجعیت و رهبری، پس از وی - یعنی علامه حاج میرزا باقر مجتهد - به برادرش علامه حاج میرزا جواد رسید که دامنه نفوذ معنوی و ریاستش تا حدود بی سابقه‌ای گسترش یافت. چنانکه حکام و اسناداران در مقابل او سر تعظیم فرود می آوردند و بدینگونه بود که وی توانست به کارهای مهمی دست بزند و موفقیت های چشمگیری به دست آورد. در جنبش امام مجدد شیرازی و هنگامی که فتوای تحریم توتون و تنباکو را صادر کرد، حاج میرزا جواد به کمک وی کمر بست و پشتیبان جدی او بود، و در اجرای دستور آن سخت کوشید. تحصیلاتش نزد آیت الله سید حسین کوه کمری بود. به سال ۱۳۱۳ ه. ق از دنیا رفت، و جمعی از فضلا و ادبای وقت، مانند خطیب گرانمایه و ادیب زبردست شیخ کاظم آل سبتی نجفی، در رثای او شعرها سرودند. (۱)

نگاهی دیگر به اعقاب علامه میرزا باقر مجتهد:

آری، این خاندان جلیل النسب، به همین گونه، پدر در پسر، حافظ و میراث دار علوم دینی و پاسدار ایمان و عقیده و فضیلت بودند، و این سلسله ادامه داشت، تا ...

... تا حاج میرزا باقر مجتهد.

این بزرگمرد علم و عمل، سه فرزند پسر داشت. فرزند بزرگش حاج میرزا محمود نام داشت و در نجف اشرف درگذشت، و آنگاه حاج میرزا حسن مجتهد و حاج میرزا عبدالرحیم امام جمعه، جانشین وی شدند.

اولی، نزد امام مجتهد شیرازی و آیت الله سید حسین کوه کمری و مولی علی نهایندی (از شاگردان شیخ انصاری) درس خواند و چنان بزرگی و زعامتی به دست آورد که گفته اند: وی بزرگترین رهبر دینی آذربایجان بود، و در دانش و تقوی نمونه و در جمادی الثانی ۱۳۳۸ ه. ق از دنیا رفت.

اما، حاج میرزا عبدالرحیم امام جمعه، پدر بزرگوار شخصیتی که این صفحات اختصاص به شرح حال او دارد، نیز در علم و ادب و زهد و تقوی و رهبری جامعه دینی، از بزرگان کم نظیر و به قول علامه امینی پهلوانی دلیر بود.

وی در سال ۱۳۰۰ ه. ق از این جهان چشم بریست و فرزند گرامی و والا قدرش، حاج میرزا عبدالکریم، جانشین پدر در رهبری و مرجعیت دینی مردم تبریز شد و بر شکوه و نفوذ مقام پدر، هرچه بیشتر افزود.

حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه تبریزی، پسری به نام بیوک آقا داشت که از دوران کودکی، قریحه‌ای سرشار و نبوغی آشکار از خود بروز داد. وی، در عتفوان جوانی، چنان پایگاه و جایگاه علمی بلندی یافت، و در زهد و پارسایی و مبارزه با آنچه مخالف مکتب و مذهب است، به چنان جایی رسید که همه آگاهان و داناتان می گفتند: اگر پس از پدر زنده می ماند، بی تردید شایسته جانشینی پدر بزرگوار و اجداد عالی مقدارش را داشت. اما دریغ که این هر دو، این پدر و پسر عالم و عامل و آگاه و فاضل، روز پنجشنبه ۸ جمادی الاول سال ۱۳۳۶ ه. ق به شهادت رسیدند. در آن دوران پر غوغا، که دوره‌ای تلخ و سخت برای دینداران و مظلومه‌ای سرشار از بدعت‌ها و انحرافات بود، قبل از آن که این دو بزرگوار شهید شوند، برادر حاج میرزا عبدالکریم و عموی بیوک آقا، یعنی حاج میرزا محمد، به شهادت رسیده بود و سال شهادت او ۱۳۲۶ ه. ق بود.

دریغا، که این هر سه بزرگمرد، همگی به آتش تفنگ به شهادت رسیدند، آن هم به گفته علامه امینی «... بدین سبب که حاضر نبودند در برابر بدعت‌ها و انحرافات و جریانات کفرآمیز ساکت بنشینند و به تماشا بایستند، و مردانه به مخالفت و مبارزه برخاستند و در این راه، جان به جان آفرین تسلیم کردند.»^(۱)

مرجعیت حاج میرزا عبدالکریم

... باری، پس از درگذشت حاج میرزا عبدالرحیم امام جمعه، مرجعیت و رهبری انبوه مسلمانان در تبریز، از سال ۱۳۰۰ ه. ق. به حاج میرزا عبدالکریم رسید. درباره وی، مآخذ معتبر و کتب تاریخ و رجال مطالب قابل توجهی را ذکر کرده‌اند که فشرده گویای آنها را، علامه امینی، چنین نقل کرده است:

«وی چندان نفوذ معنوی و اقتدار و عظمتی داشت که نه تنها مردم دستوراتش را با جان و دل به عمل می‌آوردند، بلکه فرمانداران و مقامات دولتی هم از او حساب می‌بردند. این نفوذ و اقتدار را از آن جهت به دست آورد که علاوه بر عظمت خانوادگی، خود نیز رفتاری نرم و ملاطفت‌آمیز و سیرتی پسندیده و علمی وافر و زهدی متعالی داشت، و در رفع نیازهای همه اصناف خلق تا حدّ جانپازی تلاش می‌کرد و تا می‌توانست، در رفع گرفتاریهای مردم می‌کوشید و درد بیچارگان را دوا می‌کرد، و دست درماندگان را می‌گرفت، و هر چه داشت به محتاجان می‌بخشید، و از هیچ کوششی در راه رفع گرفتاریهای گرفتاران و دردمندان دریغ نمی‌ورزید. پارسایی و زهد وافر داشت و عابدی غیرتمند و پاسدار مقدّسات اسلامی بود. بیش از هر چیز، غرب‌زدگی را دشمن می‌داشت و از آن به شدّت متنفر بود، و در این زمینه داستانهای شیرین و شنیدنی دارد که در این اندک، مجال ذکرشان نیست.»

علامه امینی ادامه می‌دهد: «روز شهادت آن بزرگوار (دریغا و شگفتا) مصادف بود با روزی از روزهای عید نوروز، یعنی روزی که همه مشغول شادی و سرگرم خنده و خوش‌دلی بودند، و مردم از یس که او را دوست می‌داشتند و برایش احترام

قابل بودند، آن سال عید نوروز خود را در عزای او گذراندند، و روزهای شادمانی نوروزی را به تلخ‌ترین و ناگوارترین روزها، مبدل ساختند. همه اهل تبریز، از علما و فضیلاي حوزه‌ها گرفته تا مردم کوچه و بازار، در ماتم آن بزرگوار، به اندوه و عزّا نشستند و بغض در گلو شکستند و اشک افشانند و آتش دل به آب دیده نشانند و افسوس خوردند و رنج بردند.^(۱)

و گفته‌اند که فقیه بزرگ، آیت الله میرزا صادقی تبریزی، از چهره‌های درخشان و علمای بزرگ و مراجع عالیمقدار تبریز و مرد علم و ادب، در رئای او قصیده‌ای سرود که خود نمایانگر میزان رنج و اندوه مردم، در این فقدان جانسوز بوده است. در آن قصیده می‌گوید: اَکْذَابُ الدِّینِ مُحَمَّدٌ - وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَشْهَدٍ؟ آیا جلو چشم و نظاره مسلمانان کفر و بیدینی این گونه اسلام را تهدید به فنا می‌کند؟ که در جلد اوّل مفاخر گذشت.

۲۰۲۳ - شیخ محمد خامنه‌ای خیابانی رزمنده دلاور و قهرمان شیردل آذربایجان

(شهادت به سال ۱۳۳۸ ق.ه)

در آسمان روشن تاریخ آذربایجان، کهکشانی از ستارگان درخشان، صف در صف ایستاده‌اند و پرتو در پرتو می‌افکنند. تلالو این ستارگان، طرح رنگین‌کمانی از گیسوی فرشتگان را با طراوتی از شبنم سحری و بازتابی از نور طلایی خورشید سپیده‌دهان، در یادها مجسم می‌کنند.

در میان این ستارگان، ستاره جنبشهای آزادیخواهی ایران در خطه تبریز، نورانی‌تر و درخشنده‌تر است، و در نوری که از این ستاره ساطع می‌شود، نام شیخ محمد خیابانی تبریزی، دلاور مردی از محله دلاورساز و قهرمان پرور «خیابان» در شهر قهرمان تبریز، درخشندگی و تالّو دیگری دارد. نام او، تنها یک نام نیست،



قله‌ای رفیع و نقطه‌ای
 درخشان است که به
 عینوان نامی
 سرنوشت‌آفرین و
 تاریخ‌ساز، در جریده
 روزگار ثبت، و در سینه
 تاریخ ضبط شده است.
 به این بزرگمرد
 عرصه علم و عمل و
 دانش و مبارزه و پیکار و
 پیداری راه، نامها و القاب
 گوناگونی داده‌اند، که از

آن میان، «روح پیدار» و «حماسه خروشان آذربایجان» را می‌توان ذکر کرد.
 شیخ محمد، که در دامن منطقه قهرمان‌پرور و مهد دلاوران، یعنی آذربایجان
 مردآفرین به دنیا آمد از آغاز نوجوانی، در راه مبارزه بر ضد ستم و بیدادگری گام
 گذاشت. هنوز نوجوانی نورس بود که سرزمین آباء و اجدادی خود را اسیر چنگال
 ظلم و بیداد استعمار و استبداد دید. در همان هنگام بود که با روح حساس و درک
 عمیق و نیرومندش دریافت که در وطن او ایران، و بخصوص در زادگاه و سرزمین
 اجدادی‌اش آذربایجان، ستم ستمگران و جباران، چنگال خونین خود را تا اعماق
 جان و زندگی مردم فرو برده است، و استعمار و استعمار هم دست در دست
 استبداد حکومت داخلی گذاشته و در زندگی ایرانیان و به خصوص آذربایجانیان،
 آنچه را که زندگی و آزادی و آزادگی نام دارد، چنان لگدکوب کرده است که از آنهمه،
 چیزی جز شبحی مجروح و خون‌آلود بر جای نمانده است.

شیخ محمد، از سنین کودکی در مسیر طلبه‌گی، طی طریق کرده بود، و هنوز
 نوجوانی بیش نبود که کسوت مقدس روحانیت پوشید و به جمع فضایی حوزه

علمیه تبریز پیوست. او در جوانی، یک روحانی آگاه و مبارز و بی‌باک بود، که در راه پیشبرد آرمانهای انسانی - اسلامی در سطح جامعه بشری، تلاشی خستگی‌ناپذیر و مجاهدتی بی‌پایان داشت.

هنگامی که مبارزات مشروطه‌خواهی در گرفت و سراسر ایران را درنوردید و در آذربایجان و بویژه در تبریز درخششی بی‌مانند یافت، شیخ محمد خیابانی، هنوز یک روحانی جوان بود. ولی جوانی چنان پرشور و عالِم، که علم و شور او، جوانی‌اش را جبران می‌کرد. به دیگر سخن، وی در همان اوان جوانی، به ساقه شور و علم و درک بسیار نیرومند و قدرت تجزیه و تحلیل مسایل و دیدگاههای روشنگر و ضد دیکتاتوری‌اش، به عنوان یکی از رهبران مهم نهضت مشروطیت، در مبارزات و مجاهدات دلاوران و جان‌برکف گرفتگان انقلاب مشروطه، شرکتی فعال و گسترده داشت، و به عبارتی، سگان یکی از کشتی‌های انقلاب مشروطیت را که در رود خروشان کوچه‌ها و خیابانهای تبریز جاری و ساری بود، در دستهای باکفایتش گرفته بود.

قابل ذکر است که وقتی مظفرالدین شاه، فرمان مشروطیت را، پس از ده سال مبارزات پیگیر علماء و مردم امضاء کرد، شیخ محمد خیابانی فقط ۲۷ سال داشت، و این نشان می‌دهد که در آغاز جنبش مشروطه، تنها نوجوانی ۱۷ ساله بوده است. اما آنچه بعداً او انجام داد، چیزی بود که فعالیت‌هایش در نهضت مشروطه، با آن طرف قیاس نیست. زیرا وی در یکی از تیره‌ترین و پررنج‌ترین موقعیتهای سیاسی و اجتماعی کشور، دست به قیامی گسترده زد و آذربایجان را از ورطه پریشانی و کشور ایران را از خطر تکه‌تکه شدن نجات داد.^(۱)

ولادت او:

شیخ محمد خیابانی، شهید عقیده و ایمان، به سال ۱۲۹۷ ه. ق. در زادگاه دلاوران، قصبه «خامنه» از توابع تبریز چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی

(۱) نگارنده، یکصد سال مبارزه روحانیت اسلام، ص ۲۸۵ - ۲۸۴.

خود را در آنجا به پایان رسانید و سپس فقه و اصول را نزد مرحوم آیه الله حاج میرزا ابوالحسن آقا انگجی مجتهد - که خود نیز از نامورترین مبارزان و مجاهدان خطه آذربایجان بود، که مدت یک سال و اندی از عمر خود را در تبعید مشهد و ستنج به سر برده بود - فراگرفت و بزودی به مقام عالی علمی نایل آمد.

مرحوم کاظم زاده ایرانشهر، در مجله معتبر خود «ایرانشهر»، پیرامون زندگی این مبارز نامی آذری نوشته است: «او یکی از نوادر رجال عهد اخیر بود. رادمری آزاداندیش و با فکر و اراده و تصمیم بود، که در راه نجات ایران، با سر خود بازی کرده و سرمشقی به آیندگان داده است.»

وی علم هیأت و نجوم و حساب را نزد مرحوم میرزا عبدالعلی منجم اهری معروف تحصیل کرد، و در این رشته هم گوی سبقت را از همگنان خود دربرود. در علم حکمت و کلام و ادبیات نیز، مهارتی شایان یافت و به گفته اساتید و همدرسان و تمامی آشنایانش، علاوه بر مراتب علمی، در مراتب عملی نیز مانند زهد و تقوی و اخلاق، به انسانی متمایز بدل گردید.

هنوز روحانی جوانی بیش نبود که روزها در مسجد جامع شهر تبریز در جایگاه پدر زن خود آیه الله سید حسین خامنه ای، و شبها در مسجد کریمخان محله خیابان، به امامت نماز جماعت می پرداخت، و بدینسان اعتباری ویژه و بسزا و موقعیتی درخشان برای خود کسب کرده بود.^(۱)

وکیل جوان در تهران:

وقتی بر قله چنین شهرت و اعتباری پای نهاد، نام او ورد زبانها شد. همه از جودت فکر، شایسته نیرومند سیاسی، بینش وسیع و حساسیت فوق العاده او، که با علم و عمل و تقوی درآمیخته بود، سخن می گفتند، و هر جا که نیازی به حامی و سختگویی داشتند، از او نام می بردند، او را جلو می انداختند و خود، در پشت سرش پناه می گرفتند.

(۱) عقیقی بخشایشی، همان، ص ۲۸۶.

همین امور سبب شد که وی، زمانی که کامل جوانی ۳۰ ساله شده بود، با آرای یکپارچه مردم تبریز، از طرف اهالی این شهر، به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و به سوی تهران رهسپار گردید.

در مجلس نیز، نطقهای آتشین، بیانات گرم و کلام شورانگیز او، بویژه آنجا که در دفاع از محرومان و ستمدیدگان یا درباره منافع ملی و مسائل مهم کشوری سخن می‌گفت، شور و هیجانی زاید الوصف ایجاد می‌کرد، به طوری که غالباً هنگام سخن گفتن او، صدا از هیچکس در نمی‌آمد و همه سراپا گوش می‌شدند.

از کودکی تا جوانی:

پدرش حاج عبدالحمید، تاجری در خامنه (از قصبات معتبر ارونق از توابع تبریز) بود که برای تجارت به روسیه می‌رفت و قریب سی سال از عمرش را در شهر «پتروسکی» مقیم بود و به داد و ستد اشتغال داشت.

شیخ محمد خیابانی هم پس از آنکه دوران کودکی و نوجوانی را به تحصیل علوم و معارف گذرانید، مدتی به روسیه رفت و در تجارتخانه پدرش مشغول تجارت شد. چند سال بعد به ایران مراجعت کرد و مجدداً در تبریز مشغول تحصیل، و این بار تحصیل علوم دینیّه گردید، و چنانکه گفته شد، فقه و اصول را از آیه الله آقای حاج میرزا ابوالحسن آقا مجتهد انجلی آموخت و در حوزه درس وی، مبارزترین و کوشاترین شاگرد حلقه درس شناخته می‌شد. گذشته از آن، او خود نیز در بیرون از محیط حوزه و در اوقات فراغت، با شور و شوقی وصف‌ناپذیر به مطالعه کتابهای معتبر استادان بزرگ می‌پرداخت، به طوری که در اندک مدتی بر اثر کثرت ممارست، حدّ ذهن و جودت فکر و وسعت بینش به درجه رفیع اجتهاد رسید. در همان اوان، علم هیأت و نجوم و حساب را از میرزا عبدالعلی منجم معروف، به صورتی آموخت که توانست در کوتاه زمانی مسایل غامض هیأت را استخراج و حل کند و تقویمهای رقمی بنویسد. وی علاوه بر تسلط در انواع علوم زمانش، در زهد و اخلاق نیز مقامی شامخ داشت و حایز مراتب زهد و فضل و ورع بود. همین خصوصیات باعث شد که وقتی مرحوم حاج سید حسین آقا - پدر زن شیخ محمد

خیابانی که پیشنماز مسجد جامع تبریز بود روی در نقاب خاک کشید، بلافاصله شیخ محمد به امامت آن مسجد برگزیده شد. وی قریب چهار سال ظهرها در مسجد جامع تبریز و شبها و صبحها در مسجد کریمخان (واقع در محله خیابان) امامت جماعت را بر عهده داشت و نوشته‌اند که هربار تعداد کثیری از مأمون پشت سر او به نماز می‌ایستادند.

آغاز قیام خیابانی:

در همان اوان دوران وکالت شیخ محمد خیابانی بود که روزی مسأله اولتیماتوم دولت روسیه نسبت به دولت ایران، در مجلس شورای ملی مطرح گردید. پس از طرح اولتیماتوم عده‌ای به مخالفت برخاستند و عده‌ای در صف موافقان جای گرفتند و شروع به سخنرانی و پاسخ دادن به یکدیگر کردند. ناگهان شور و تکانی در قلب شیخ محمد افتاد. او احساس کرد که این یک بازی حساب‌شده سیاسی است که عده‌ای مخالف و عده‌ای موافق صحبت کنند، و سرانجام نیز با یک رأی‌گیری ساده و حتی با قیام و قعود، اصل قضیه را با اکثریت آراء به تصویب برسانند. گویی ناگاه آتشی به جانش افتاد. دراکه نیرومند و بینش وسیعش به کمکش آمد، برخاست و پشت تریبون رفت و با نام خدا شروع به ایراد سخن کرد.

وی آن روز، طبعی نطقی کوبنده و شدید‌الحن، به مخالفت آشکار و بدون پرده‌پوشی و تعارف، با این اولتیماتوم پرداخت، و آنچنان در مخالفت خود پیش رفت و ادامه داد که شهادت تحسین برانگیزش موجب حیرت و وحشت عده‌ای از نمایندگان شد. طوری که حتی عده‌ای از روی صندلیها برخاستند و مجلس را ترک گفتند، که بعدها بتوانند به اربابان بگویند که ما حتی انتقاد از شما را در ساحت مجلس تاب نمی‌آوریم، و آنجا که گفته شود بالای چشم شما ابروست، جای ماندن نیست.

ولی شیخ محمد، به نطق کوبنده‌اش ادامه داد. آن روز گذشت. روز بعد و روزهای بعد نیز شیخ محمد هربار با اغتنام فرصت به پا می‌خاست و کلام آتشین خود را در فضای مجلس پرواز می‌داد ...

و سرانجام قدرت مسلط زمانه، با دستیاری ایادی داخلی و سرسپردگان

نشاندارش، او را از تهران تبعید کرد تا شاید از حملات شدید و کوبنده و انتقادات تند و ویرانگرش رهایی یابد.

ولی آنها را نشدند ... و در عوض، در همینجا نقطه قیام او بسته شد. قیامی که به دنبال خود موجی خروشان و تندرأسا، اما خونین و غمبار پدید آورد و در تاریخ معاصر به نام «قیام خیابانی» مشهور شد. از آن پس بود که او دیگر یک دم سکون و آرام نگرفت و تا پایان عمر، یک دم از مبارزه با استعمار و استثمار بازنايستاد، تا سرانجام، جان شیرین نیز بر سر این کار نهاد.

سمید نفیسی، نویسنده معروف، در مقدمه کتاب «قیام شیخ محمد خیابانی» می‌نویسد:

«خیابانی چندین سال، یکی از مؤثرترین مردان سیاست ایران بوده است و نظریات او، در حوادث و وقایع تهران و تبریز، بسیار تأثیرگذار بوده است. او می‌توانسته است از این امکانات بهره‌ور شود، ولی با اینهمه در زندگی ساده و نزدیک به تهیدستی زیسته و روزی که از جهان رفته، اندوخته مختصر و محقر دیگران را هم نداشته است.»^(۱)

یحیی آرین‌پور، مؤلف «از صبا تا نیما» با اشاره به قیام خیابانی می‌نویسد:

«بعد از آنکه در سال ۱۹۱۹ حکومت استبدادی روس سرنگون شد، امید می‌رفت که انگلیسیها نیز استقلال و تمامیت ایران را محترم شمارند. ولی این امید و انتظار بیجا بود. انگلیس که در جنگ جهانی اول پیروز شده بود و از حوادث تاریخی که بر روسیه می‌گذشت بیمناک بود، همینکه روسیه خاک ایران را ترک می‌کرد، بی‌سروصدا جای آن را گرفت و به مرزهای قفقاز و آسیای میانه نزدیک شد و محض حفظ امپراتوری خود، با دولت وثوق الدوله کنار آمد، و قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ میلادی (۱۳۳۷ ه. ق.) را به ایران تحمیل کرد.

به موجب این قرارداد، دو رکن مهم کشور، یعنی دارایی و ارتش، تحت نظر

مستشاران انگلیسی قرار می‌گرفت و تسلط کامل انگلیس بر ایران، مسجل می‌گشت. این قرارداد، موج توفنده‌ای از احساسات و اعتراض مردم را برانگیخت.

در روز ۱۷ فروردین ۱۲۹۹ شمسی، در تبریز قیام مسلحانه بر ضد دولت ارتجاعی و ثوق الدوله و امپریالیستهای انگلیس آغاز شد و به دیگر شهرهای آذربایجان نیز نفوذ و سرایت کرد. انقلابیون به رهبری مجاهد غیور، شیخ محمد خیابانی، به عنوان اعتراض، ادارات دولتی را به تصرف خود درآوردند و آذربایجان را تحت کنترل خویش قرار دادند.

شیخ محمد خیابانی، ابتدا در دوران مشروطیت در برابر فشار روسهای تزاری ایستادگی کرده بود، و پس از انقلاب روسیه، از نفوذ کمونیسم جلوگیری به عمل آورد. او عاشق وطن و دلباخته خاک سرزمین خود بود، و خود را هرگز با هیچگونه از کوتاه‌نظرها نیالود.^(۱)

گفتار کسروی:

احمد کسروی، صاحب کتاب «تاریخ هجده ساله آذربایجان» که اصولاً با روحانیت نظر مساعدی نداشت، و به خصوص با شهید شیخ محمد خیابانی درگیری و کینه‌ورزی داشت، با همه این احوال و با آنکه سعی کرده تا در کتابش، خیابانی را بگوید، باز هم نتوانسته از بیان یک واقعیت مهم چشم‌پوشد. سطور زیر که از قلم کسروی نقل شده، بخوبی نشان می‌دهد که حتی در دیدگاه دشمن و مخالف نیز، جایگاه بزرگان، چندان خدشه‌ای نمی‌بیند. این چند جمله را با دقت بخوانیم:

«خیزش خیابانی ... خیابانی چه می‌خواست و چرا برخاست؟ ... این پرسشی است که می‌باید همراهان خیابانی پاسخ دهند، زیرا با وی همدست می‌بودند. ولی از آنان نیز پاسخ درستی در این باره نخواهیم شنید، زیرا خیابانی به آنان نیز سخن روشنی نگفته بوده، و اگر به برخی گفته بوده، تاکنون به آشکاره درنیارده‌اند. آنچه ما می‌توانیم گفت، این است که خیابانی همچون بسیار دیگران، آرزمند نیکی ایران

می‌بود و یگانه راه آن را به دست آوردن سر رشته داری (حکومت) می‌شناخت، که ادارات را به هم زند و از نو سازد، و قانونها را دیگر گرداند. چنانکه در همان هنگام میرزا کوچک خان در جنگل به همین آرزو می‌کوشید.

آنان، نیکی ایران را، جز از این راه نمی‌دانستند. از آن سوی خیابانی، این کار را تنها با دست خود می‌خواست، و کسی را با خود به انبازی نمی‌پذیرفت و چنین می‌دانست که چون نیرومند گردد و رشته را به دست آورد، هر نیکی را که بخواهد در توده پدید خواهد آورد... آری، خیابانی از سالها پیش چنین آرزویی می‌داشت و از چند ماه پیش به کار پرداخته، زمینه برای آن آماده می‌گردانید. نیز دیدیم که در هفته آخر از هر باره زمینه آماده گردید. این بود که خیابانی دیگر ناپستاده، به کار برخاست.^(۱)

این سخنان نشان می‌دهد که حتی کسروی نیز نتوانسته اعتراف به بزرگی و ملت‌خواهی و وطن‌دوستی شیخ محمد خیابانی نکند، و این را که او خواهان «نیکی ایران» و «نیکی توده مردم» بوده است، پنهان بدارد.

در ماجرای مشروطیت:

چنانکه ذکر شد، شیخ محمد خیابانی، در دوران مبارزات نهضت مشروطه نیز، در جمع مبارزان و مجاهدان بود. در سال ۱۳۲۴ ه. ق که فرمان مشروطیت به امضاء رسید و رژیم حکومتی ایران از سلطنت استبدادی به رژیم مشروطه و حکومت شورایی تغییر یافت، شیخ محمد نیز، زندگی جدیدی را شروع کرد و برای خود حیات پر جنب و جوش سیاسی را برگزید.

اما هنوز چندی از صدور فرمان مشروطیت نگذشته بود که مظفرالدین شاه - امضاء کننده فرمان - درگذشت و پسرش محمد علی میرزا به سلطنت رسید. محمد علی میرزا که از آغاز نیز مخالف انقلابیون و معاند قانون و مجلس و مشروطیت بود، بزودی چهره واقعی خود را نشان داد و به مخالفت علنی با

مشروطیت و مجلس پرداخت، به طوری که با همدستی ژنرال لیاخوف روسی، ساختمان مجلس شورای ملی را به توپ بست و گروهی از نمایندگان مجلس و رهبران مردم را دستگیر و زندانی کرد و حتی عده‌ای از آنان را به دست جلاد سپرد. بدینگونه یکبار دیگر بساط قانون و مشروطیت برچیده شد و بساط استبداد و دیکتاتوری، مجدداً گسترده گردید.

اما این بار، مردم دیگر آگاه و بیدار شده بودند و تن به خودکامگی و استبداد نمی‌دادند. این بود که مردم کوچه و بازار، در شهرها و نقاط مختلف کشور دست به قیام زدند، و بخصوص مردم تبریز، در این میان حماسه‌ها آفریدند و مبارزات پرشوری را به ثمر رساندند که سرانجام کار، به شکست و فرار محمدعلی میرزا و پیروزی انقلابیون و مبارزان و مجاهدان راه آزادی منجر گردید.

در آن دوران سیاه استبداد محمد علی شاهی، و در زمانی که فوای ارتجاع و قشون محمد علی میرزا، دور تا دور شهر تبریز را محاصره کرده و راه آب و آذوقه را به روی اهالی شهر بسته بودند، شهید شیخ محمد خیابانی نیز به جمع مجاهدین پیوسته بود. این روحانی آزاده، با همان کسوت روحانیت تفنگ بر دوش گرفته بود و در سنگرها همراه مجاهدین به مبارزه با استبداد و مدافعه از آزادی و مشروطیت می‌پرداخت.

کسانی که در آن سنگرها حضور داشته‌اند، خاطراتی شورانگیز از حضور شیخ محمد خیابانی نقل کرده‌اند. از جمله آنکه: او، روح گرم و تپنده سنگرها بود. به محض اینکه احساس می‌کرد بعضی از مجاهدین، و حتی گاهی بعضی از رهبران آنها، بر اثر فشار سختی‌ها و تنگنای محاصره و کمبود امکانات، روحیه خود را از دست داده است و نزدیک است که دچار سستی و فتور شود، تفنگ را بر سر دست می‌گرفت و با بیان پرشور و آتشین خود، نطقهای شورانگیزی می‌کرد و چنان در تشویق و ترغیب و تقویت روحیه آنان می‌کوشید و داد سخن می‌داد، که یکباره اوضاع و شرایط دگرگون می‌شد، به طوری که گویی در کالبد افسرده و مرده، جان و روح تازه‌ای دمیده شده است، و همگی شور و نشاط خود را از سر گرفته‌اند.

شیخ محمد، در همان حال که تفنگ بر دوش در سنگرها مبارزه و مجاهده می‌کرد، و در عین حال مراقب روحیه مجاهدان و رهبران مبارزات بود، در انجمن ایالت نیز عضویت داشت. بلکه یکی از عوامل مهم اعضای انجمن بود، و با فکر روشن و تدبیر چاره‌ساز خود، امور انجمن را به نیکوترین وجهی اداره می‌کرد. قانکه محمد علی میرزا، از مجاهدین شکست خورده و از ایران گریخت و دولت جدید، شروع به انتخابات مجلس دوم کرد و شیخ محمد نیز که نزد عوام مردم تبریز محبوبیتی بسزا داشت، با اکثریت آرای مردم تبریز به نمایندگی مجلس انتخاب شد و به تهران آمد، و چنانکه گفتیم پس از ایستادگی سرسختانه در مقابل اولتیماتوم روسیه، از تهران تبعید شد.

از مشهد تا روسیه و ... تبریز:

شیخ محمد، سرانجام همراه خانواده‌اش عازم مشهد مقدس شد. پس از چند ماه توقف در مشهد، از راه روسیه، عازم تبریز شد و در جلفا برای مدتی اطراق کرد، و با تبریز تماس گرفت تا از وضع شهر مطلع شود.

قاصد او رفت و چند روز بعد، یکی از اقوامش به جلفا نزد شیخ محمد رفت و گزارش اوضاع را به او داد. شیخ محمد بهتر دید اعضای خانواده‌اش را همراه آن خویشاوند به تبریز بفرستد، و خود برای مدتی در روسیه بماند. لذا چند ماهی را به بلاد قفقاز و پطروسکی اقامت گزید، و پس از چند ماه مجدداً به تبریز برگشت.

هنگام بازگشت او، آذربایجان در تحت استیلای روسها بود و حکومت نیز در دست شجاع الدوله، حاکم سفاک و ظالم. از این رو، آزادیخواهان غالباً خانه‌نشین یا پنهان شده بودند و قدرت به میدان آمدن و مبارزه نداشتند. شیخ محمد نیز شرایط را مناسب ندید و با بینش خود تشخیص داد که در این شرایط، هر اقدامی از سوی آزادیخواهان، منجر به قلع و قمع و نابودی آنها خواهد شد. پس به اقتضای شرایط سکوت پیش گرفت و به شغل پدری، یعنی تجارت و داد و ستد پرداخت.

مدتی قریب پنج سال گذشت تا آنکه از طرف دولت اعلیای تاجگذاری احمد شاه به در و دیوار نصب شد. در آن هنگام عمال و ایادی شجاع الدوله، که به خوی

وحشیگری و ظلم و درندگی عادت کرده بودند، طبق دستور شجاع الدوله، اعلایاها را از دیوارها کنده، پاره کرده، زیر پا انداخته، همه را لگدمال می‌کردند.

در این بحبوحه بود که انقلاب روسیه هم شروع شد و تأثیرات آن به ایران هم سرایت کرد، و چون آذربایجان، همسایه روسیه انقلابی بود، ناگزیر تأثیر آن انقلاب، در این خطه بیش از سایر نقاط ایران نمایان بود.

در همان موقع در آذربایجان نیز نهضت آزادیخواهان شروع به فعالیت کرد و تشکیلات فرقه دموکرات که پنج سال تعطیل بود، از نو تأسیس شد و در اندک مدتی شعبه‌های آن در تمام نقاط دور و نزدیک آذربایجان، دایر گردید.

در همان اوان، خیابانی و دوستان و همراهانش موفق شدند یک کنفرانس ایالتی برگزار کنند. در این کنفرانس ۴۸ نفر از نمایندگان شهر تبریز و ولایات مختلف آذربایجان، دعوت شده بودند. آنها از میان خود یک کمیته ایالتی انتخاب کردند که شهید خیابانی هم جزو آن کمیته بود. در آن موقع، شهید خیابانی علاوه بر همه فعالیت‌هایش، امتیاز روزنامه‌ای را هم به نام «تجدد» دریافت کرد که مدت ۵ سال تحت نظر و مدیریت وی منتشر می‌شد. در این روزنامه، مقالاتی شیوا و پرشور نوشته می‌شد که به تنویر افکار مردم، ترویج مسلک خیابانی و یارانش و خدمت به معارف کشور و ملت می‌پرداخت. (۱)

شیخ محمد خیابانی، در آن هنگام با کمک و همراهی چند تن از دوستان و هم‌زمانش، دست به توسعه تشکیلات فرقه دموکرات زد و همان زمان، به اصلاحات اساسی در تبریز و آذربایجان پرداخت، که یکی از نتایج آن، پایه‌گذاری تشکیلات ژاندارمری در آذربایجان بود. وی و دوستانش موفق شدند در مدتی کوتاه، حدود پانصد نفر ژاندارم را تربیت کنند که تحت ریاست آقا سید حسین خان یاور فعالیت می‌کردند و قرار بود این قوای نظامی هرچه زودتر توسعه یابد و نیرویی برای دفاع از حیثیت آذربایجان در مقابل تجاوزات و ستمگرها، تشکیل دهد. اما در

بحبوحه این تلاش بود که قشون عثمانی به آذربایجان ورود کرد و این هدف با ارزش شیخ محمد و یارانش از هم پاشید و کار تشکیلات ژاندارمری به تعطیلی کشیده شد.

بهانه ورود قشون عثمانی به آذربایجان، که در اواخر شعبان ۱۳۲۷ هـ. ق رخ داد، تنبیه آشوریها و ظاهراً نجات و استخلاص ارومیه و سلماس از دست آنان بود. عثمانیها پس از ورود به آذربایجان، نقاط غربی و شمال غربی آن را اشغال کرده، سپس به مرکز آن، تبریز روی آورده، دو هزار نفر از افراد قشون خود را به آنجا گسیل داشتند. در آن هنگامه با توجه به آنکه قحطسالی رخ داده بود و گرسنگی در سراسر ایران کشتار می کرد، بیش از ده هزار نفر از گرسنگی به هلاکت رسیدند و حضور قشون عثمانی در آذربایجان، مشکلات مردم آن خطه را، چندین برابر می کرد. در آن گیرودار، عثمانیها شیخ محمد و دو تن از همرزمانش - آقا محمد بادامچی و میرزا اسماعیل نویری - را دستگیر کرده، به ارومیه برده، مدت دو ماه در آنجا زندانی کردند. تا آنکه حکومت مرکزی، برای قلع و قمع قشون عثمانی، سپاهی را به سرکردگی سپهسالار به آذربایجان فرستاد که با کمک آزادیخواهان آذربایجان، سر قشون عثمانی برچیده شد.

از آن پس بود که خیابانی، در انتخابات مجلس شرکت کرد و با آرای قاطع مردم تبریز، به پارلمان راه یافت. در آن هنگام بود که از طرفی در مقابل قرارداد و ثوق الدوله با انگلیسیها ایستادگی کرد، و از طرف دیگر در مقابل اولتیماتوم روسیه پایداری نشان داد، و بالاخره پس از انقلاب روسیه نیز، از نفوذ کمونیسم در ایران جلوگیری کرد ... آری، او در هر حال و در هر وضعی، مانعی بزرگ در مقابل ناپاکیها، نادرستیها، خیانتها و تجاوزهای بیگانه و بیگانه پرست، به خاک پاک وطن بود ...

رزمنده ای پر خاشاک:

اغراق نیست که بگوییم خطه آذربایجان، در تمامی ادوار اسلامی، مهد آزادی و محل پرورش رزمندگان غیور و جانباز در راه اسلام بوده است. البته در طول

مبارزات اسلامی و میهنی، نقش حماس و سازنده مردم این خطه فراموش نشدنی است، ولی کوششها و تلاشهای بیدریخ علماء و روحانیون رزمنده آذربایجان، نقش دیگری داشته است. مورخان و محققان نهضت مشروطیت نوشته اند که تلاشها و قهرمانیهای ستارخان سردار ملی، و باقرخان سالار ملی نیز، همگی الهام یافته از فرمانهای علمای اعلام و رهنمودهای روحانیون آگاه و مبارز بوده است. و باز مورخان و محققان برآنند که نقش شیخ محمد خیابانی در این میان، نقشی چنان برجسته و روشن بوده است که حتی در خلاصه نگاری و فشرده نویسی تاریخ نیز، نمی توان از کنار او به آسانی گذشت. از این رو، بازگویی و توصیف خدمات و مبارزات و مجاهدات مرحوم خیابانی، به عنوان بازگویی گوشه ای ناچیز و مختصر از تاریخ زندگی و مبارزات این شخصیت های رزمنده است.

نویسنده هنرمند و شیرین قلم، محمدرضا حکیمی درباره شیخ محمد خیابانی، دستگیری او توسط قشون عثمانی، مبارزات و مجاهداتش در راه وطن می نویسد:

«... مردان فضیلت و منادان حقیقت، همیشه از دلی شجاع و قلبی مطمئن و روحی باشهامت برخوردارند. شیخ محمد خیابانی، نمونه ای از دانشمندان آگاه و شجاع اسلامی است. او می خواست با تشکیل یک قدرت اسلامی، و سپس با بسط آن در سراسر ایران، یک مرکزیت اسلامی آزاد پدید آورد، که از نفوذ هر نوع عامل بیگانه، منزّه و مصون باشد.

او با شهامت و متانت خاصی، در آن روز دستگیری (توسط قشون عثمانی) تصمیم گرفت ابداً، ولو یک حرف، با صاحب منصبان عثمانی سخن نگوید و به سوالات آنان پاسخ ندهد. آخرین کلمات خود را با جمله «مرگ شرافتمندانه بهتر از زندگی بی شرمانه است»، خاتمه داده و جان گرانبهایش را به میان امواج پرخطر پرتاب کرد.

او در یکی از سخنرانیهای خود، خطاب به جوانان می گوید: جوانان! امیدهای آینده وطن! بدانید که همواره افتخارات حقیقی در میان جانفشانیهاست. شرافت واقعی نصیب آن کسی است که برای راحتی دیگران جان نثاری کرده و در میدان

مبارزات اجتماعی، پشت به حملات روزگار نداده و مغلوب مصائب طاقت فرسا نگردد...»^(۱)

«... او یک مجاهد آزادیخواه و سرباز جانباز اسلام بود که ملت را به «خویشتن» دعوت می‌کرد و اصالتها و حقیقت‌های ملی را پاس می‌داشت. حریت و ملیت‌پروری و دیانت‌خواهی و عدالت و حفظ حقوق انسانی را سرلوحه مبارزات خود قرار داده بود، و همواره می‌خواست پیوستگی گروه‌ها و اجتماعات اسلامی چنان معنای راستین خود را باز یابد، که الگوها و معیارهای اسلامی، جایگزین معیارهای دروغین و ظاهر فریب‌فرنگی گردد. نه به شرق اعتماد و اعتقاد داشت، نه به غرب، نه به روس، نه به انگلیس. توان ملت و استعداد و کارایی خویشتن و نیل به هدف را، جز از راه انقلاب و تکیه بر قدرت ملی عملی نمی‌دانست.»^(۲)

شیخ محمد خیابانی، چنانکه گفته شد، یکی از مخالفان سرسخت قرارداد و ثوق الدوله، و پرچمدار مخالفت با آن بود و دیگران را نیز، در مجلس به دنبال خود می‌کشاند. چنانکه و ثوق الدوله گفته بود که تا وقتی شیخ محمد خیابانی و هم‌زمان او در مجلس هستند، محال است بگذارند این قرارداد، از تصویب نمایندگان بگذرد.

بویژه که در آن هنگام، روزنامه «تجدد» که ناشر افکار خیابانی بود، طی مقاله‌ای نوشت: «مادامی که این قرارداد از تصویب مجلس نگذشته است، ما آن را بیش از یک ورق‌پاره بی‌ارزش چیزی نمی‌دانیم و ترتیب اثری به آن نمی‌دهیم.»

وی به علت محبوبیت و شهرت فوق‌العاده‌ای که به دست آورده بود، و این شهرت در سراسر ایران، بخصوص در آذربایجان برای او اعتباری ویژه کسب کرده بود، چنان موقعیتی یافت که مردم پاکباز آذربایجان، یکدل و یک‌جهت به او پیوستند، و سرانجام تحت رهبری‌های او، واحدهای ارتش خدمتگزار مصالح اجنبی را خلع سلاح کردند. این، در هنگامی بود که مأموران حکومت مرکزی، در

(۱) محمدرضا حکیمی، بیدارگران اقالیم قبله، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۳۴.

(۲) محمدرضا حکیمی، همان، ص ۱۷۵.

آذربایجان و بویژه تبریز مستقر شده و دست به آزار مردم دراز کرده بودند و چنان رفتار می‌کردند که گویی در یک کشور بیگانه، با افراد تحت اشغال خود رفتار می‌کنند. از این رو بود که مردم نیز، به رهبری خیابانی، این مأموران حکومت جور و ستم را، پس از خلع سلاح، از سرزمین مقدس خود إخراج کردند.

این، در واقع یک قیام بود که شیخ محمد خیابانی آن را برپا کرده بود تا در برابر ظلم و جور حاکم بر سراسر کشور ایستادگی کند. آری، قیامی ضد استعماری بود که مردم مبارز و غیور آذربایجان، با جان و دل به آن پیوسته بودند و می‌رفتند تا شکوه و جلال مبارزات خود و سیطره قیام راستین خود را در سراسر کشور پراکنده سازند. اما دریغ که این قیام، و رهبر آن، و پیروان آن، در برابر توطئه‌های داخلی و دسیسه قدرتهای جهنمی دشمنان ملت، و نیز نقشه‌های خائنانه داخلی و همکاری و همدستی وطن‌فروشان و اجنبی‌پرستان، با شکست روبرو شد، و شیخ محمد خیابانی، وقتی با دسیسه‌های مخبرالسلطنه، که به عنوان حکومت آذربایجان به تبریز فرستاده شده بود، روبرو گردید، ناچار از مقابله و برخورد با قوای او شد. اما در این مقابله بود که شکست نصیب او گردید. در آن ماجرا، مخبرالسلطنه به قشون تحت امر خود فرمان داد که شبانه به آزادیخواهان حمله کنند، و مرکز آنها را قبل از طلوع سپیده به اشغال درآورند.

بدینگونه در سپیده‌دم روز ۲۹ ذی‌حجه ۱۳۳۸ ه. ق. شیخ محمد خیابانی به ضرب گلوله تفنگ، از پای درآمد و به شهادت رسید، و عجیب آنکه قاتل و قاتلین، به کشتن او نیز اکتفا نکردند، بلکه به جسدش حمله آورده و بازویش را نیز شکستند. بدینسان، این قهرمان آزادی و آزادگی به شهادت رسید، اما یکی از درخشان‌ترین نهضت‌های آزادیخواهی تاریخ را پایه‌گذاری کرد، و راه مبارزه با ایادی استعمار و عوامل خارجی را به مردم آموخت، و به ملت الگویی عبرت‌آموز داد، تا بداند که در راه وصول به هدفها و آرمانهای ملی، تا پای جان باید ایستادگی کرد. (۱)

گفتارها و رهنمودها:

شیخ محمد خیابانی، افکار اصلاحی و اندیشه‌های والای اسلامی و انسانی خود را، در نطقها و سخنرانیها و خطابه‌های شورانگیزش چنان انعکاس درخشانی داده، که فصل مهمی از تاریخ را آکنده ساخته و در تاریخ نهضتهای سرزمین ما به یادگار مانده است.

قسمتهایی از این اندیشه‌ها را، کاظم‌زاده ایرانشهر، گردآوری کرده، که اینک در پایان سخن، نمونه‌هایی از آن بازگویی می‌شود:

«قیام ما می‌خواهد در ایران، یک وضعیت ثابت و پایداری برقرار سازد که وجود و استقرار آن، وابسته به هیأتها و اشخاص مخصوص نباشد، و هرکس نتواند به تغییر و تحریف آن توفیق یابد. این وضعیت ثابت و تزلزل‌ناپذیر را، ما در شکل یک حکومت عادلانه تصور می‌کنیم.»



«تغییراتی که در وضع زندگانی اجتماعی یک ملت به ظهور می‌رسد، ممکن نیست موافق آمال و تمنیات عموم باشد، بخصوص در کشوری که تشخصات و امتیازات هزاران سال در آن رایج و حکمفرما بوده است. در نتیجه، محافظه‌کارانی به وجود می‌آیند که سعی دارند اوضاعی را که بر ضد آنان پیش آمده است، برهم زنند و عقب رانند.»



«ظلم‌پذیری، خود یک خیانت بزرگی است، و ساکت نشستن در برابر ظلم، خیانت دیگری است. اتحاد و اتفاق ملت و اختلاط آن، همانند شیر و شکر، به ملت قدرت و شجاعت می‌بخشد.»



«امری که هرگز نمی‌توان به سهل‌انگاری گذرانید و از آن منصرف شد، عبارت از مدافعه حقوق ملت است. هرگاه ببینید یک ملت، یا یک قوم از حقوق خود دفاع نمی‌کند، بدانید آن ملت بر حقوق خود مطلع نیست. ملت متمدن، قدر و قیمت

حقوق خود را دانسته، و در موقع لزوم به محافظه آن می‌پردازد.^(۱)

۲۰۲۴ - شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای دانشمند گرانمایه و بلند پایه

(شهید به سال ۱۳۵۰ ق.ه)

شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای، در زمانی که بادکوبه و قفقاز همجوار کفر و الحاد تحت سیطره حکومت تزاری روس بود، در آن شهر دیده به جهان گشود. وی درسهای مقدماتی را در زادگاهش، باکو، نزد عده‌ای از علماء و روحانیون و فضیلابی محلی فراگرفت و سپس برای تکمیل معلومات و تحصیلات به شهر مقدس نجف اشرف، آن دانشگاه بزرگ شیعی و آن پایگاه علم و عزت و شرف، سفر کرد.

در نجف اشرف، علاوه بر خوشه‌چینی از خرمن علم و دانش بزرگان آن حوزه شریفه، بخصوص از محضر دو دانشمند برجسته و دو آیت بزرگ دین خدا، خرمی از فضل و کمال فراهم آورد. آن دو تن، یکی آیت الله محقق فاضل مولی محمد ایروانی بود. این بزرگمرد خود از پیشوایان و مراجع گرانقدر شیعه بود که در علوم گوناگون از آگاهان و سرآمدان زمانه‌اش محسوب بود، وی خود شاگرد مستقیم بزرگانی همچون صاحب جواهر، صاحب انوارالفقاهه، و شیخ بزرگ، شیخ انصاری بود، اما دؤمین استاد شیخ عبدالغنی، علامه حاج میرزا حبیب الله رشتی بوده، که خود حوزه درسی بزرگ و ارزنده‌ای داشته، و وی نیز شاگردان عالم و فاضلی را تحویل جامعه فاضلت و کمال داده است.

پس از کسب فیض از این بزرگان، به تربیت گروهی از عاشقان علم و دین پرداخت و علمای نامداری را تحویل جامعه علمی داد که عده آنان بسیار و

(۱) در مورد شهید خیابانی، علاوه بر مدارک معرفی شده در پانویسها، می‌توان از کتابهای: «قیام شیخ محمد خیابانی»، تألیف سید علی آذری، «نطقهای شیخ محمد خیابانی»، تألیف حسین فرزاد، «سردار جنگل»، تألیف ابراهیم فخرایی، «دایرة المعارف فارسی»، به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب، و بالاخره «شیخ محمد خیابانی، خروش حماسه‌ها» تألیف مصطفی قلیزاده در مجموعه «ابرار»، استفاده کرد.

شمارش آنان دشوار است. درباره‌اش گفته‌اند که استادی‌اش در رشته‌های علوم عقلی و نقلی، بر همه همگان اثبات شده و مورد اعتراف آشنایان دور و نزدیک قرار گرفته بود. تألیفات ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشته که ارزنده‌ترین آنها در رشته‌های فقه و اصول است. اما گرامی‌ترین یادگارهایش، همان شاگردان عالم و فاضلش بوده‌اند، که یکی از برجسته‌ترین آنها، همانا شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای است که خود نیز از بزرگان علم و دین و شرف بوده است.

بازگشت به زادگاه:

شیخ عبدالغنی، پس از آنکه از پنجمه‌سار علم و فضیلت دانشگاه علمی نجف اشرف، جرعه‌های سیراب‌کننده نوشید، و بویژه از آن دو آیت دین، درس دین و علم و معرفت گرفت، و خرمنا از خزانه دانش نجف فراهم آورد، با دامنی پر از مرواریدهای غلتان علم و اخلاق، به زادگاهش برگشت، تا در آنجا، در میان طالبان علم، بویژه در میان جوانان، بذر علم و شرف بپاشد و بکارد.

هنوز یک روحانی جوان بود که در زادگاهش، مکتب درس و بحث ارزنده‌ای را پایه‌گذاری کرد و یک سلسله خدمات دینی و علمی و اجتماعی را بنیان نهاد که بزودی ثمری نیکو داد، و دهها شاگرد عالم و فاضل و صاحب مکارم اخلاق را تحویل جامعه آن روزی بادکوبه داد.

این استاد گرانمایه، از زیان و قلم دانشمند عالیمقدار، میرزا محمدعلی اردوبادی، در کتاب «قطف الزهر» چنین معرفی شده است: «وی شهید راه دین، قربانی راه ذلت‌ناپذیری، جان‌باخته راه شرف، قهرمان حق و راستی، پهلوان میدان ایمان و دینداری و آموزگار قرآن است.»

آری، شخصیتی چنین والا و عالیمقام، در شهر خود، از عمق جان و با زبان و بیانی آتشین و نافذ، همه مردم را همه روزه از بالای منبر، یا حتی در کوچه و خیابان، دعوت می‌کرد که همواره و در همه حال، به تعالیم قرآن کریم عمل کنند و خویشتن را به مکارم اخلاقی آراسته گردانند.

چنین دعوتی، در چنان سرزمینی، البته کار آسانی نبود، بلکه بر سر راه این

مقصود، همیشه موانع بسیار و سختی‌های طاقت‌شکار وجود داشت. حکومت وقت، با تعالیم اسلامی روی موافقت نداشت، چرا که سرزمین، سرزمین کفر، و حکومت، حکومت کافران تزاری بود. پس مأموران حکومت، و اساساً شرایط حاکم بر جامعه آن روز بادرکوبه، ایذاء و آزار بسیار و دشواریهای جانفرسایی را برای او ایجاد می‌کردند، ولی او که سراپا عشق به هدف مقدس گسترش تعالیم اسلامی بود، تمامی این موانع و مشکلات را به خاطر ایمان عمیقی که به هدفش داشت، به جان می‌خرید و با روی باز تحمل می‌کرد.

علامه امینی درباره وی می‌نویسد:

«... آن زمان، دستگاه حاکمه کافرکیش تزاری، بر بادرکوبه و مناطق مسلمان‌نشین و سیمعی تسلط داشت و مسلمانان زیر فشار استبداد و حشتناکی به سر می‌بردند. در آن شام تیره و تاریک، او چون مشعلی فروزان می‌درخشید و نور می‌پراکند و سرمشقی آموزنده برای دانش‌پژوهی و راست‌روی، فراروی مردمان نگه می‌داشت، و خود نمونه‌ای درخشان از پرهیزگاری و پارسایی و عدالت و انصاف بود. تا آنکه رژیم تزاری در روسیه سرنگون گشت و ریشه‌هایش از خاک برکنده شد، و آن دژخیمان مستبد به کیفر رسیدند، ولی کیفر آخرت که در انتظارشان است، شدیدتر و جاودانه‌تر خواهد بود.»^(۱)

آری، شیخ عبدالغنی آنقدر در بادرکوبه سختی‌ها را تحمل کرد و خون‌جگر خورد و دم برنیاورد، آنقدر در زیر سایه خوف و وحشت مأموران حکومت تزاری طاقت آورد و به سوی هدف خود ره سپرد، آنقدر مردم را به راه راست هدایت کرد و خود، پناه به آخرین پناه بی‌پناهان برد، تا آنکه سرانجام حکومت وحشت و ظلم و ستم تزاری نابود شد.

رنج تمام‌نشدنی مسلمانان ...

اما نابودی حکومت تزاری، به معنای نجات مسلمانان از سختی‌ها و موانع، و به معنای پایان مصائب و دشواریهای آنان نبود. زیرا پس از تزارها، حکومت ضد دین

(۱) علامه امینی، شهیدان راه قضیلت، ص ۵۴۴.

بلشویکها روی کار آمد. اگر حکومت تزارها مخالف اسلام و شیعه بود، حکومت بلشویکها، اساساً با هر دین و مذهبی، و بالاتر از همه، با خدا سر جنگ داشت و اصولاً بر ضدّ دین حرکت می کرد. لذا، نه تنها مشکلات مسلمانان، و بویژه مشکلات و موانع شیخ عبدالغنی تمام نشد، بلکه به نوعی تازه و به صورتی دیگر، سیاست سرکوب دینداران و فشار و آزار جانکاه بر مسلمانان، ادامه یافت و حتّی در مواردی شدّت یافت.

جریان آزار و اذیت دینداران، در تمامی سرزمینهای حکومت تزاری، که اینک در دست یلشویکها بود، گسترش یافت، منطقه به منطقه و شهر به شهر پیش آمد، تا سرانجام به منطقه قفقاز و شهر بادکوبه رسید.

ناگهان در همه جا گفتند که این حکومت جدید، علّم جنگ با هر دین و مذهبی افراشته و سرستیزه با خدا دارد، و می خواهد هر نوع اندیشه دینی و تفکر مذهبی را در سراسر روسیه از بین ببرد. نگفته پیداست که در آن هنگامه بيشمرمی ها، روحانی آزاده و بی باک، شیخ عبدالغنی بادکوبه ای، جان برکف گرفت و با تمام قوا، به مقابله با این فرهنگ جدید شتافت.

در این راه، او تنها نبود. جمعی دیگر از عالمان دین همراه و همدوش او بودند، که با هم رهبری گروه مسلمانان و دینداران منطقه را بر عهده گرفتند و به میدان مبارزه با الحاد و افکار مادی و کفرآمیز و شرک آلود گام نهادند. آنان، بی هیچ بیم و هراسی به میدان آمده بودند، زیرا آن که در راه هدف، دست از جان می شوید، دیگر هراسی به دل راه نمی دهد.

اما این مبارزات، تا جایی ادامه یافت که هنوز سران حکومت بلشویکی، تمامی سرزمین پهناور روسیه آن روز را در قبضه قدرت نگرفته بودند. حدود سیزده سال پس از انقلاب بلشویکی، مأموران حکومت الحاد و تفکر مادی و ضدّ الهی، سیطره خود را بر همه جا گسترش داد، و طبعاً قفقاز و بادکوبه هم از آن بی نصیب نماند. پس، در آن زمان که آغاز ۱۹۳۰ میلادی و سال ۱۳۵۰ ه. ق بود، مأموران

حکومت کمونیستی و استالینی، برای از بین بردن آخرین موانع از سر راه خود، به دستگیری و حبس و کشتار رهبران دینی مردم، بویژه رهبران مسلمانان پرداختند. در این گیرودار بود که شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای و همزمان و همگامانش نیز دستگیر شدند، و چون سختی بند و زنجیر را به جان خریدند، خشم مأموران را برانگیختند. این خشم چنان شعله کشید که چهار ماه پس از دستگیری و حبس، آن مرد بزرگ و عالم‌خدایی را به شهادت رسانیدند، شهادت در راه علم و عمل، افتخار و فضیلت، پرهیز و پارسایی، دلیری و بزرگی و ذلت‌ناپذیری ...

گفتار علامه امینی:

علامه امینی درباره‌اش گفته است: «که وی مردی ادیب و سخندان نیز بود، و اشعار زیبایی به دوزبان فارسی و ترکی سروده است، که همه دلنشین و روان است. علامه افزوده است: «آن بزرگمرد، قدرت استدلال و بحث، و سرعت جواب، و حضور ذهنش چنان بود که با قلم وصف نمی‌شود.»^(۱)

۲۰۲۵ - ۲۰۲۶ - شیخ حنیفه و سید محمد باکوئی

از دیگر همزمان و هم‌سنگران مرحوم شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای، یکی استاد بلند مرتبه، شیخ محمد حنیفه و دیگری سید محمد بادکوبه‌ای بودند. علامه امینی می‌نویسد: «در همان زندان، در کنار این شخصیت، دو دانشمند بزرگ دیگری از قهرمانان جنبش اسلامی بودند که در تبلیغ و نشر حقایق با وی همکاری و همراهی داشتند؛ یکی علامه توانا سید محمد، و دیگری عالم پاکیزه‌خوی، شیخ محمد حنیفه، بودند که عمری به مبارزه با هواپرستی و گمراهی، و دعوت حق گذرانیده بودند. از خدمات علامه سید محمد، یکی تأسیس

(۱) علامه امینی، همان مأخذ.

دانشسرایی دینی بود، که تعداد زیادی دانشجو داشت، و خود در آن تدریس می‌کرد و علیرغم حمله ضد دینی بلشویکها، رونق روزافزون می‌یافت.

علاوه بر این سه شخصیت، مردان دانشمند دیگری هم زندانی بودند که نام همه‌شان را به یاد ندارم، از جمله علامه شیخ حسن رمانانی که در دهکده «بزوانا» از توابع بادکوبه می‌زیست، و خطیب زبردست، شیخ کامیاب. جمعی از آنان اعدام شدند و عده‌ای تبعید. از اعدام‌شدگان، یکی شیخ حنیفه بود که پس از شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای اعدام شد. رحمت خدا بر آنان باد.

۲۰۲۷- شیخ عبدالغفار اوردبادی

می‌گویند یکی دیگر از اعدام‌شدگان یکی هم دانشمند مبرز، میرزا عبدالغفار اردوبادی بوده است؛ فاضلی تیزهوش، با ذهنی پاک و تابان و مقامی نمایان، که در نجف اشرف نزد پدرم و آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی تحصیل کرده بود، و چون به اردوباد برگشت و به تبلیغ کمر بست، بعد از دستگیری شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای، او هم دستگیر و زندانی و سپس به جوخه اعدام سپرده شد و به فیض شهادت در راه خدا نائل آمد،^(۱)

۲۰۲۸- شهید آیه‌الله شیخ حسین غفاری شهادت (۱۳۹۴ هـ ق)

حجة الله الاسلام والمسلمین آیه‌الله حاج شیخ حسین غفاری آذرشهری یکی دیگر از پیشتاازان شهادت در دهه اخیر قرن چهاردهم هجری از تبار هابیلیان می‌باشد که در دوران خفقان ستمشاهی در زندان تحت شکنجه جان به جان آفرین تسلیم نمود ولی از آرمان و اعتقاد و پیشوا و رهبر خویش برنگشت.



او که در سال ۱۳۳۸ ه. ق در آذرشهر
قهرمان در یک خاندان مذهبی به دنیا
آمده بود تحصیلات خود را در زادگاه
خویش سپس در مدرسه طالبیه تبریز
انجام داد و آنگاه در ادامه تحصیلات
خویش عازم حوزه علمیه قم گردید تا
سطوح نهائی را از مدرسین بزرگ
حوزه علمیه قم چون آیات عظام:
حجت، بروجردی، خوانساری،

مرعشی نجفی بالأخص آیه الله العظمی امام خمینی استفاده نماید و پس از رحلت
آیه الله بروجردی بنا به دعوت عده ای از علاقه مندان و دوستان مقیم تهرانی عازم آن
شهر گردید و در یکی از مساجد تهران نو به اقامه نماز جماعت و تبلیغ احکام و
ارشاد مردم پرداخت و جمعی از مؤمنین را به سوی حق و حقیقت رهبری و ارشاد
نمود.

مرحوم غفاری در تبلیغات دینی و امر به معروف و نهی از منکر بسیار متصلب و
استوار و در مبارزه بر ضد امپریالیسم و نماینده آن در ایران (رژیم منفور طاغوتی)
بسیار جدی و استوار بود و در راه تبلیغ دین از ملامت ملامتگران و شماتت
شماتتگران هرگز باک و ایثانی نداشت به هنگام مسافرت به قم درددل خود را با
مراجع و اعلام آن، باز می گشود و از جنایات هیئت حاکمه و مظالم دستگاه ستمگر
شکایات فراوان داشت بارها از نقشه های شوم آنها که بر ضد خدا و مخلوق خدا
بودند، هشدار می داد.

به یاد دارم در آن ایام اینجانب همراه آقازاده مکرم ایشان جناب حجة الاسلام
والمسلمین آقای هادی غفاری که در دانشکده معقول و منقول همدوره بودیم در
ارتباط با مشکل سربازی در یکی از این ملاقاتها در حضور یکی از مراجع قم بودیم
درخواستها و آرزوهای او فراوان بود که هیچکدام از آنها برآورده نشد رنجش

مختصری پیش آمد یک شب هم در منزل آن مرحوم در تهران نو بیتوته داشتیم. پس از نهضت دو ماهه روحانیت و پس از الغای لایحه ایالتی و ولایتی و پس از تبعید امام به ترکیه در سال ۱۳۴۳ مبارزات او شدت گرفت و در مساجد و محافل انتقاد خود را علنی نمود و دائم از اعمال ضد انسانی و دینی رژیم انتقاد و افشاگری داشت در اثر همین انتقادات بود که چند بار مورد حمله‌ی عوامل ساواک قرار گرفت و به زندان افتاد شهید غفاری هرگز در مراحل گرفتاری تسلیم مأمورین نمی‌گشت و با کمال صراحت و بدون نقیبه و پرده‌پوشی مسائلی را که در کشور می‌گذشت بازگو می‌نمود و از جنایات شاه و همکاری‌های او با اسرائیل و دیگر اربابان صریحاً افشاءگری داشت.

آن روز که دولت با قراردادی که با دیگر کشورهای بیگانه در مورد وارد کردن گروشتهای یخ‌زده بسته بود و گروشتهای منجمد بر مردم تحمیل می‌کرد و عموم مراجع تقلید خوردن آنها را ممنوع اعلام نموده بودند مرحوم غفاری در مجالس از حرمت خوردن و خریدن آن صریحاً سخن می‌گفت به حدی که تبلیغات او در محیط تهران نو و نارمک و حومه اثر چشمگیری داشت و دولت می‌دید با آزاد گذاشتن افرادی مثل آیه‌الله غفاری و هم‌زمان او نمی‌تواند خواسته‌های خود را بر مردم تحمیل و نیات ارباب خود را عملی سازد از این رو دستور جلب و توقیف و زندانی کردن او را صادر نمود و وحشیانه وارد منزل او شدند و آن رادمرد مجاهد و مبارز را همراه فرزند برومندش به کمیته شهرتانی کشیدند و هر چه خواستند او را از مبارزه منصرف سازند دیدند او نه اهل تطمیع است و دنیا و نه اهل هراسان از تهدید و شکنجه از این رو او را تحت شکنجه‌های شدیدتر از قرون وسطائی قرار دادند تا شهید کردند.

شهادت جانسوز:

شهادت آیه‌الله شیخ حسین غفاری در اوائل سال ۱۳۹۴ هـ. ق رخ داد و دوستان آن مرحوم با لطائف الحیلی جنازه آن شهید را تحویل گرفتند و خبر به مراجع قم و حوزه علمیه داده شد، حوزویان به احترام فداکارهای آن عالم مجاهد دروس را

تعطیل و با شور و هیجان خاص با شعار علیه حکومت، تشییع با شکوهی از آن شهید مظلوم به عمل آوردند در دارالسلام قم به خاک سپردند.^(۱)

خدمات شایان توجه:

شادروان غفاری در مدت کوتاهی که در تهران نو اقامت داشت خدمات قابل توجهی انجام داده و طرح تعداد کثیری از خدمات را در نظر داشت که مهلت ندادند از آن میان تعمیر و تجدید بنای مسجد مرحوم شهید آیه الله شیخ فضل الله نوری در نزدیکی گلوبندک مسجدی که اوقاف می خواست به کلی از میان بردارد و مدرسه بسازد که با تلاش آن مرحوم از دست مخالفان گرفته شد و تجدید بنا گردید. تکمیل مسجد تهران نو و خدمات دیگری که خلف صالح آن مرحوم مبارز خستگی ناپذیر برادر مکرم حجة الاسلام والمسلمین آقای هادی غفاری به نحو احسن و اوسع ادامه دادند که یکی از آنها تأسیس مؤسسه فرهنگی «الهادی» می باشد خداوند متعال روح آن مرحوم را شاد و با اولیاء و مؤلی خویش محشور فرماید.

شهید غفاری از دیدگاه دیگران:

مجاهد شهید حضرت آیت الله حاج شیخ حسین غفاری آذرشهری، در سال ۱۳۳۵ هـ ق در روستای آذرشهر تبریز، در خانواده کشاورز فقیری قدم به جهان گذاشت که نامش را حسین نهادند، بچه بود که پدرش مرد. بارگران زندگی از یک طرف، تامین عاطفه پدرانه از طرف دیگر، بر دوش برادرش سنگینی می کرد. گرچه ۶ و ۷ سال بیشتر نداشت ولی از صبح می بایست همپای برادر و خواهر دیگر به باغ رفته بیل زند. او در آن روستای فقرزده اشتیاق فراوانی به درس پیدا کرد. بعد از ظهرها که وقت آزادی پیدا می کرد الفبا را می آموخت خودش نوشته است که ایام طفولیت اشتیاق زیادی به درس خواندن داشتم مقدمات را در همان روستا از حاج شیخ علی و میرزا محمد منطقی مرحوم یاد گرفتم.

(۱) گنجینه دانشمندان آقای شریف رازی، ج ۸ ص ۲۲۰.

جوان بود که برادرش تصمیم گرفت به تبریز برود تا با تجارت و بر پا کردن مغازه محقری به تأمین معاش پردازد در تبریز فرصت را غنیمت شمرده آموختن شرحال لمعه و اصول و کلام را آغاز می‌کند و در عرض مدت بسیار کوتاهی آن را فرا می‌گیرد این روستائی فقیر نتوانست در تبریز بماند، ناگزیر به آذرشهر بازگشت. رسائل و مکاسب

شیخ انصاری را نزد دائی اش حجت الاسلام حاج سید محسن میر غفاری آذرشهری آغاز کرد، شیخ حسین غفاری نصف روز را کار می‌کرد و نصف دیگر را درس می‌خواند.

علاقه عجیبی که به درس داشت او را و امید داشت تا کتابش را به همراه بچه نانی که به عنوان ناشتائی در گندمزار می‌خورد، زیر بغل بزند کارگران دیگر به هنگام نیمروز به چائی خوردن و استراحت می‌پرداختند ولی او به جای نان، کتاب را از بقیچه اش در می‌آورد و در این مدت کتاب را به سرعت ورق می‌زد هر روز کارش همین بود. از هر فرصتی برای مطالعه، استفاده می‌کرد در یادداشت‌هایی که از ایشان باقی مانده است می‌خوانیم که در تمام مدت به علت نبودن پول در بساط و نبودن پدر مهربان زیر فشار کار مجبور بودم که درس را اغلب در مغازه و مدرسه و در منزل و در خلال کار و ساعات استراحت و خواب بخوانم و این موضوع تا سال ۱۲۶۵ هـ ق طول کشیده بود یعنی مدت سی سال همراه با زجر و فقر و گرسنگی و کار درس می‌خواند در سال ۱۲۶۵ به قم رفت در آنجا کفایه و مکاسب را از مرحوم فیض قمی و مرحوم خوانساری بزرگ و مرحوم آیه الله بروجرودی با دوستانی نظیر آیت الله نجفی و آقای زاهدی ادامه می‌دهد. تا سال ۱۳۷۶ هـ ق مباحث فقهی و اصولی را ادامه می‌دهد پس از یازده سال قم را ترک کرده به تهران می‌آید این یازده سال

فرصتی بود تا بتواند با پول اندکی که به عنوان شهریه می‌گرفت، و مبلغ ناچیزی هم برادرش برای او می‌فرستاد، درس را ادامه دهد دوستانش می‌گفتند هر وقت او را می‌دیدیم چهره‌اش خسته به نظر می‌آمد بعد که جويا می‌شدیم می‌دیدیم که او شب را مطلقاً نه خوابیده یا در اندک فرصتی بدست آمده بر روی کتاب خوابش برده است بارها دیده بودیم که روی نهج البلاغه یا قرآن یا اصول کافی خوابش برده است، همینکه می‌خواستیم روی او پتوی بیندازیم از خواب می‌پرید و دوباره به کتاب خواندن می‌پرداخت تا اینکه دوباره خوابش می‌برد در این سالها او صاحب ۵ فرزند شده بود که سه تاي آنها از فقر و گرسنگی مردند پسرش می‌گفت: پدر پولی برای تهیه شیر خشک نداشت نان سنگک مانده از شب را توی آفتاب قم روی یک سینی می‌گذاشت، و این غذائی بود که بچه‌های شهید آیت‌الله غفاری با آن بزرگ شدند.

ازدواج:

در سال ۱۳۶۵ هـ ق به مدت سه ماه تايستان به ده خود رفته بود زن برادرش از او خواست که ازدواج کند آیت‌الله غفاری گفته بود من هشتم به نهم گروه‌ست، آنوقت شما می‌گوئید زن بگیر؟ از طرف دیگر من می‌خواهم درس بخوانم و کار مطالعاتی کنم می‌ترسم زن بگیرم و از اینکار عقب بی‌فتم بالاخره او را قانع کردند که ازدواج کند در آن ده ملائی بود که در دوره خودش شاید روشنفکرترین ملاها بود.

در شرایط سخت خفقان حاکم بر ایران بعد از کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد که هر صدائی از هر جا بر می‌خواست در گلو خفه می‌شد این روحانی مجاهد آذرشهری مقالات فراوانی نوشت حتی یک مجله هفتگی به نام «الدین و الحیاة» منتشر ساخت که سراسر مقالاتش در مورد فرهنگ اسلامی است، فرهنگی که از دست می‌رفت و استعمار انگلیس و استعمار تازه پای آمریکا در صدد نابود سازی آن بودند مجله او، پس از هشت ماه توسط مزدوران محمدرضاخانی تعطیل شد و او به نوشتن کتاب پرداخت در کتاب او همان چیزی را می‌بینم که در نوشته‌های امام تحت عنوان ولایت فقیه و جهاد اکبر می‌خوانیم در آن سالهای سخت و سیاه که

رژیم سعی در تفکیک دین از سیاست داشت، مقدس تبریزی در کتابش به نام الدین و السیاسة نوشت: «دین و سیاست بچه‌های دو قلوئی هستند که با هم زاده می‌شوند و با هم می‌میرند آری مردی که عمرش را در پیکار گذرانده بود دخترش را به عقد ازدواج آیت‌الله غفاری در می‌آورد و ملاقات آیت‌الله غفاری با مرحوم مقدس تبریزی که مسائل ازدواج مطرح می‌شد بسیار جالب است آیت‌الله شهید می‌گفت زن من باید بداند شوهر او هیچ کاری ندارد حتی خانه شخصی هم ندارد اکنون که می‌خواهد زن بگیرد باید حجره را رها کند و اطاق کوچک و محقری در قم اجاره کند و به زن می‌گوید من هیچ چیز ندارم که به تو بدهم بخوری خانه‌ای ندارم که تو را در آن جای بدهم لباسی هم که داریم باید آنقدر بپوشیم تا دیگر قابل استفاده نباشد و دور بیندازیم اما امیدوارم آینده‌ای داشته باشیم و بتوانیم برای اسلام کاری کنیم از آنطرف جواب زن هم بسیار جالب است «من فقط به چیزی که تو راضی باشی راضی هستم و اگر حس کنم که بیشتر می‌خواهی مطالعه کنی بیشتر حاضر به فداکاری هستم مسأله مسأله نان نخواهد بود.»

پس از ازدواج جهیزیه همسرش عبارت از یک چرخ خیاطی بود که از مادرش مانده بود گلیم با زیلوئی که سالیان دراز پا خورده یک دست رختخواب و مقداری وسائل آشپزخانه بود و دیگر هیچ. آیت‌الله غفاری خانه‌ای در قم به مبلغ ماهیانه ۲۵ تومان کرایه کرد و در فقیرترین محلات قم، آنجا که فقر کولاک می‌کند: (باغ پنبه) اجاره کرد خانه آن‌ها زیر زمین خانه یک پیر زن قرار داشت همسرش در تابستان که پیاز ارزان بود مقداری اضافه می‌خرید خشک می‌کرد تا در زمستان که گرانتر است مصرف کند. در فصلی که بادمجان ارزان بود آنرا می‌خرید خشک می‌کرد. جالب است که به هنگام پختن باید یک روز تمام در آب می‌بود تا از شکل سنگی‌اش به در می‌آمد تا چهل و پنج سالگی این امکان پیش نیامد که بادمجان را در روغن سرخ کند و آن را در آب می‌پختند. اغلب شوربا درست می‌کردند یعنی شوربای روغن، شوربا یعنی آبگوشت بدون گوشت یعنی پیاز را در روغن داغ کرده، مقداری نعنا می‌پاشیدند، چند تا سیب‌زمینی انداختن، سپس آب را به داخل آن بستن، آنقدر

آب بستن که شکم خود و زن و بچه را سیر کند تا سن ۵۲ سالگی او در منزل فرش نداشت حتی گلیم جهیزیه همسرش از وسط پاره شده بود که این زن فداکار گلیم را هم وصله کرده بود.

همسرش در اثر بیماری قادر به انجام کارهای خانه نبود. آیت الله غفاری، هم ظرفها را می شست و هم غذا درست می کرد و کهنه بچه را می شست، و در کنار این کارها درس هم می خواند. پنج شنبه و جمعه که حوزه تعطیل بود، در شهر نمی ماند و آنچه فرا می گرفت به عنوان بار امانتی فوری به روستاها می برد هم برایشان کار می کرد و هم تبلیغ می نمود.

ماه محرم و صفر و رمضان که حوزه تعطیل بود به دور دست ترین روستای آذربایجان غربی می رفت، در یکی از مسافرتها با فرماندار دعوایش شد سرخانه ای به نام خانقاه که اشراف قوم و پلیدان روز در آن جمع می شدند تا در مسجد شهر بسته شود، و از طرف دیگر فرماندار و شهردار با توجیه دین از طریق آخوندهای نوکر مآب دریاری می کوشیدند تمامی فرهنگ و دین را از بین ببرند آیت الله غفاری با این قشر از معممین در می افتاد و از طرف دیگر با اربابان و فتودالها دست و پنجه نرم می کرد در مدتی که در شهر بود اوضاع آنجا را به هم می ریخت آری او با آخوندهای دریاری مبارزه آشتی ناپذیر داشت، آخوندهائی که مثلاً شوم فتودال - حاکم، آخوند توجیه گر را با هم جمع داشتند شیخ حسین غفاری پس از اتمام مدت تبلیغ دوباره به قم مراجعه می نمود. در زمانیکه (سالهای ۴۰ - ۱۳۳۰ شمسی) که در محضر آیت الله بروجردی به فراگیری درس مشغول بود بارها با استاد به صحبت در مورد مسائل سیاسی روز پرداخته بود و خطرات تهدید کننده را با ایشان در میان می نهاد.

مبارزات غفاری:

مبارزه آیه الله غفاری در تهران از سال ۱۳۴۰ - ش، هنگام نخست وزیری حسن علی منصور شروع شد آن روزها طرح انجمنهای ایالتی و ولایتی مطرح شد و با این طرح می خواستند سیل جاسوسان و عمال خود را به این عنوان راهی روستاها و

شهرها کنند تا مقاصد پلید خود را به اجراء گذارند آیت‌الله غفاری به سهم خود با مسافرتها و تماسهای پیوسته، می‌کوشید که این طرح شکل نگیرد که خوشبختانه با ترور منصور این طرح عملاً متوقف شد.

در سال ۱۳۴۱ ش در اوج مبارزات روحانیت به رهبری امام خمینی، آیت‌الله غفاری با سخنرانیهای مستمر خود کوشید تا هر چه بیشتر، جنایات رژیم را افشاء نماید.

در محرم سال ۴۲، همزمان با شکل‌گیری قیام خونین ۱۵ خرداد (۱۲ محرم سال ۴۲) او مبارزه علیه رژیم و روشن نمودن اذهان مردم را بی‌وقفه ادامه داد.

در شب ۱۲ محرم هنگامیکه از سخنرانی برمی‌گشت بود، مأمورین رژیم به خانه‌اش ریختند و او را به زندان منتقل ساختند این دستگیری همراه با بازداشت دیگر روحانیون مبارز تهران و شهرستانها بود که رژیم جبار کوشید با دستگیری بیش از ۸۰ نفر از روحانیون و علمای اعلام، قیام مردم را متوقف سازد.

در زندان کمیته شهرانی آیت‌الله غفاری و دیگر همزمانش مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفتند و شکنجه‌گران کوشیدند ارتباط آنها را با امام قطع کنند و از آنها اقرار بگیرند در این بازجویی‌ها به علت اینکه ایشان همواره از امام با احترام زیاد یاد می‌کردند بارها مژه تلخ شکنجه را چشید و آن را با جان خرید پس از آزادی هم ایشان به مبارزاتشان علیه رژیم ادامه دادند.

در سال ۱۳۴۵ از طرف مزدوران ساواک دستگیر و مورد بازجویی مجدد قرار می‌گیرد. ولی به علت آنکه مدرکی علیه او نداشتند آزاد می‌شود در این سالها ایشان سهم امام (ع) را در اختیار داشتند و با اینکه از لحاظ مادی در سخت‌ترین شرایط زندگی به سر می‌بردند ولی راضی نبودند حتی یک ریال از آن پول را برای مصارف شخصی خویش بردارند در سال ۱۳۵۰ بار دیگر دستگیر و زندانی شدند.

آیت‌الله غفاری در سالهای ۱۳۵۰ تا ۵۳ به مبارزات خود شکل تازه‌ای دادند و کمتر در میان آشنایان ظاهر می‌شدند در تیرماه ۵۳ آیت‌الله غفاری را در تهران و همزمان با او پسر بزرگش حجة الاسلام هادی غفاری را در اردبیل دستگیر می‌نمایند

برگه بازجوئی شهید آیت الله غفّاری روح بزرگ و اراده مصمّم و تزلزل ناپذیر او را به خوبی نشان می دهد:

س - چرا به زندان آورده شده اید؟

ج - نمی دانم.

س - آیا قبلاً به زندان آمده اید؟

ج - نیامده ام ولی آورده اند.

س - نظر شما راجع به شاهنشاه آریامهر چیست؟

ج - ایشان با کودتای پدرشان به سر کار آمده اند و غاصب اند.

س - نظر شما راجع به حزب رستاخیز چیست؟

ج - این حزب را شاه ساخته است، هیچ ربطی به مردم ندارد.

س - نظر شما نسبت به آقای خمینی چیست؟

ج - من فکر می کنم کسی که می تواند ایران را نجات دهد آیت الله خمینی است. در این بازجوئی ها، این پیر مرد شصت ساله مبارز را تا سر حد مرگ مورد شکنجه قرار دادند دندانهایش را خرد کردند دستهایش را شکستند از هیچ گونه آزاری نسبت به او خودداری نکردند. ولی تنها کلماتی که در این لحظات حساس مزدوران ازدهان او می شنیدند توّسل به ائمه اطهار (ع) مخصوصاً توّسل او به حضرت موسی بن جعفر (ع) بود و انصافاً که خود او چه شباهتهائی با آن امام مظلوم و محصور داشت. (۱)

گفتار پسر در مورد پدر شهید:

«پدر را در آخرین ملاقات کشان کشان با پاها و دستهای شکسته در حالیکه بیش از یکی دو دندان در دهانش باقی نمانده بود و سراسر صورت و اندامش زیر شکنجه های وحشیانه، درهم کوبیده شده بود روی زمین کشیده پشت میز ملاقات آوردند بیش از یکی دو جمله میان ما ردّ و بدل نشد.

او گفت تصوّر نمی‌کنم دیگر یکدیگر را ببینیم...

و وقتی صحبت را به موسی بن جعفر (ع) کشاند چون نتوانست قطره‌های اشکش را که هیچ کس را جز خدا لایق دیدن آنها نمی‌دانست با دستانی که به خاطر شکنجه شدن استخوان‌هایش قدرت بالا آمدن نداشتند، بزدايد سر را پائین آورد و به کمک زنان در هم کوبیده‌اش آن فطرات پاک را از گوشه چشمانش سترد.... با دیدن آن صحنه با اعتراض از آنجا بیرون آمديم فردای همان روز شنیدیم که ساعت دو بعد از ظهر (۷ دیماه ۵۳ هـ ق) پدر از محیط رنج‌آوری که آخرین مرحله امتحان بندگی را در آن گذراند آسوده شده و به وصال معبود رسیده است.

جنازه را به ما نمی‌دادند، می‌خواستند تا امضاء بدهیم که پدر در خانه فوت شده است. آنقدر ما را از این زندان به آن زندان فرستادند که خود خسته شدند.»

* * *

آری آنان که سر تسلیم جز در برابر معبود یکتا فرود نمی‌آورند مستمگران و متعدیان پست فطرت سعی دارند آنان را همانند خود در برابر هردون پایه و پست فطرتی سر تعظیم و اطاعت فرود آورند در حالی که بنا به فرمایش سرور آزادمردان جهان حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) جائی که می‌فرماید: «إِنِّي الْأَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمَاءً» به راستی مرگ را جز سعادت و خوشبختی، و زندگی را با مستمگران جز ملالت و سختی نمی‌بینم»^(۱)

* * *

(۱) لُھُوف سید بن طاووس، ص ۹۴، ترجمه نگارنده از منشورات «نشر بخشایش قم» ۱۳۷۷ هـ

اردبیل و نقش شهیدان آن

اردبیل از دیرینه‌ترین شهرهای سرزمین ایران است که بین دو خواهر طبیعت: دریا و کوه قرار دارد و بر قلّه جغرافیای تاریخی ایران و بر پیشانی تاریخی که صورت جغرافیا دارد، درخشش خیره‌کننده یافته است.

این درخشش از نام آن آغاز می‌شود و در تداوم تاریخ آن، ادامه می‌یابد. نام اردبیل به گفته لغت‌شناسان و آگاهان جغرافیای تاریخی، از دو کلمه «آرتا» به معنای مقدّس و «ویل» به معنای شهر، ریشه گرفته است که ترکیب این دو لغت به معنای «شهر مقدّس» است، و با گذشت زمان و در تداولّ اَلسنه مردم، از «آرتاویل» به «اردبیل» تبدیل یافته است.

بنا به اقوال و آراء متعدد، سابقه این شهر، به پیش از زمان زردشت باز می‌گردد. ولی اقوال قابل اعتناء تر، که ارزش تاریخی بیشتری دارد، بنای «آرتاویل» یا «اردبیل» را به فیروز ساسانی نسبت می‌دهند، که گفته می‌شود بین سالهای ۱۶۲ تا ۱۳۹ قبل از هجرت زندگی می‌کرده است. پس، بدینگونه، تاریخ بنای این شهر، به بیش از شانزده قرن تمام می‌رسد.

آثار تاریخی که از گذشته‌های دور این شهر، در دست است، بویژه سگه‌های بازمانده از قرون سوّم و چهارم هجری، حاکی از آن است که اردبیل، از دیرباز، یکی

از آبادترین و پیشرفته‌ترین مراکز ایران زمین اسلامی بوده است. تاریخ، شهادت می‌دهد که وقتی سپاه مسلمانان با سرکردگی «حذیفه بن الیمان»، به اردبیل حمله کرد، مردم این شهر و نیروهای گرد آمده از حومه، که به کمک اهالی آن آمده بودند، تنها کوتاه زمانی مقاومت کردند، و آن مقاومت نیز، چنان اندک و کم‌رنگ بود، که گویی کسی در آنجا، قصد مقابله با سپاه اسلام را ندارد.

و البته، راستی را نیز، چنین بود. زیرا که اندک زمانی پس از حمله سپاه اسلام، مردم اردبیل با «حذیفه» صلح کردند و خراجگزاری اسلام را پذیرفتند. و هنوز مامی چند برنگذشته بود که تمام مردم آذربایجان، بویژه اهالی اردبیل، با رغبت به اسلام گرویدند و اصول دینان الهی را پذیرفتند. مساجد و مراکز عبادتی تشکیل دادند استقبال از احکام اسلامی فزونی گرفت به حدی که فرمانده نیروهای اسلامی از مرکز مدینه قاریان قرآن جهت تعلیم و آموزش قرآن درخواست نمود.

ولی همین اردبیل و همین آذربایجان، چهره دیگری نیز از خود نشان داد، چهره‌یی که خواستار راستی و پاکی بود و از دروغ و تزویر و ریا بیزاری می‌جست. آری، هنگامی که مهاجمان عرب، بر خلاف اصول اولیه اسلام، که امتیازات واقعی افراد را تنها و تنها بر اساس تقوا و فضیلت معرفی می‌کرد، و بر خلاف آنچه همین مهاجمان هنگام انقضای پیمان صلح، به مردم وعده داده بودند، ناگهان روش را عوض کردند و برتری نژادی اعراب را مطرح ساختند، چهره دیگر این مردم، آن چهره مبارز و حقیقت جوئی بود که به زودی آشکار شد. در آن هنگام با مردم آذربایجان و بویژه مردم اردبیل و حومه، به ستیزه و مقابله با آن برتری جویی‌ها شتافتند و به جنگ اعراب سلطه‌گر، رفتند. اردبیل، به علت موقعیت خاص استراتژیکی و قلّه‌های مرتفع کوههایش، توانست با مقابله‌گران برتری طلب و مدافعان ضدّ شرف و استقلال، به مبارزه برخیزد. و با خلفای عباسی و دست نشاندهان آنها ستیز و نبرد در پیش گیرد. در چنان موقعیتی بود که مردم آذربایجان و به خصوص اردبیل، از آرمانهای بابک خرّم دین که به سال ۲۲۰ هـ ق به دست افشین اسیرگشت و به دستورالمعتصم کشته شد نیز، دفاع و حمایت کردند، و این

نمود، مگر به جهت آنکه مردم اردبیل می‌خواستند به هر صورت که هست، با دروغگویان و ریا پردازانی که می‌رفتند تا چهره حقیقی اسلام را مغشوش و آلوده سازند، از در مقابله و مخالفت و مبارزه درآیند، و تن به سیطره اشرافی‌گری و برتری طلبی اعراب ندهند. وگرنه مردم اردبیل، از عمق جان و دل، و از ریشه‌های ایمان و اعتقاد، با نهضت بابک خرّم دین همدلی نداشتند، بلکه یک نوع همراهی سیاسی داشتند، و در قاموس کلمات و ناموس جوامع، «همدلی» و «همراهی»، دو معنی جداگانه دارند. آری چنین بود که مردم اردبیل، با نهضت بابک «همراه» بودند، ولی با اندیشه‌های او «همدل» نبودند، و این، رازی است که تاریخ نیز هنوز درباره آن سکوت کرده است.

دژی محکم، سنگری ناگشودنی ...

نگاهی به تاریخ این مرز و بوم، نشان می‌دهد که اردبیل، همواره در طول تاریخ، و در مراحل گوناگون آن، یکی از دزهای مستحکم و از سنگرهای ناگشودنی در مقابل دشمنان بوده است. دژی و سنگری برای دفاع از ناموس و استقلال و ایمان و اعتقاد، و جانبازی در راه این عقاید و ایمانهای مستحکم و نفوذناپذیر. محققان تاریخ، همواره درصدد جست و جوی رمز و راز اینهمه مقاومت و استحکام بوده‌اند، و سرانجام بدین نتیجه رسیده‌اند که تمامی ابعاد گوناگون این روحیات عالی، از دوستی و علاقه و ارادت مردم اردبیل، به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) به دست آمده است. چراکه این خاندان پاک الهی، همواره تبعیض نژادی و برتری جویی‌های قبیله‌یی و قومی را طرد کرده، و اساس ارتباط و پیوندهای خود را بر اصل خدشه‌ناپذیر تقوی و عدالت و دوستی در راه خدا استوار ساخته‌اند. و شاید یکی از عوامل دوستی و علاقه آنان به اهل بیت (علیهم السلام) در مقابل برتری جویی‌های نژادی اعراب، همین نکته‌یی بوده‌باشد که در خمیره فرد فرد آنان حاکم است و در یک کلام ساده، این مردم خوش قلب و با ایمان، ذاتاً مردمی نوع دوست و مهربان و خداجوی و مکتبی هستند و این امتحان را در طول تاریخ به ویژه در حوادث مشروطیت، و پورش اشرار شاهسون و اگراد نشان داده‌اند

آنان در حرکت ضد استبدادی مشروطیت دوشادوش مردم تبریز به ستیز برخاستند و شهیدانی را تقدیم درخت آزادی نمودند که چند نمونه ذکر می‌گردد از آن میان شهادت میرزا محسن امامزاده جوان پاک سیرت، شهادت ملا اماموردی و مبارزات باباخان اردبیلی می‌باشد. مردم اردبیل همواره به دفاع و مبارزه از کبان اسلام برخاسته‌اند که در کتاب «اردبیل در گذر تاریخ» تألیف آقای باباصفری به تفصیل آمده است^(۱). آنان در استیلای حزب توده و دیگر موارد حساس با سربلندی امتحان خوب پس دادند.

در ارتباط با آخرین پدیده مهم عصر یعنی انقلاب اسلامی ایران نیز، باید گفت که مردم اردبیل، بنا به خصوصیات درونی، نسبت به انقلاب اسلامی، که همان حاکمیت اصول اسلام و لغو حکومت‌های خودسرانه فردی بود، از نخستین روز آغاز نهضت و حرکت اسلامی، تا زمان پیروزی نهایی آن، با رهبری امام امت و مشارکت عموم مراجع تقلید، دلبستگی تام و تمام و عشق و علاقه زایدالوصفی نشان داده‌اند. خصوصاً از آن لحاظ که سوابق تاریخی ارزشمندی در تشکیل و تأسیس حکومت صفویان در مقابل تندروها و حملات وحشیانه حکام عثمانی و استبداد خوانین در قرون نهم و دهم و یازدهم هجری از خود نشان داده و کارنامه‌یی درخشان پشت سر نهاده بودند. به دیگر سخن، مردم اردبیل، در طول تاریخ، سابقه حکومت مداری و مبارزه در راه تشکیلات اجتماعی را تجربه و آزمایش کرده بودند. مردم متدین و مسلمان اردبیل، در مشارکت مؤثر خویش، انگیزه‌هایی داشتند و اهدافی را تعقیب می‌کردند که در اینجا، به طور فشرده، چند عامل اساسی را از آن میان، مورد اشاره قرار می‌دهیم:

۱- پیروی از روحانیت مبارز:

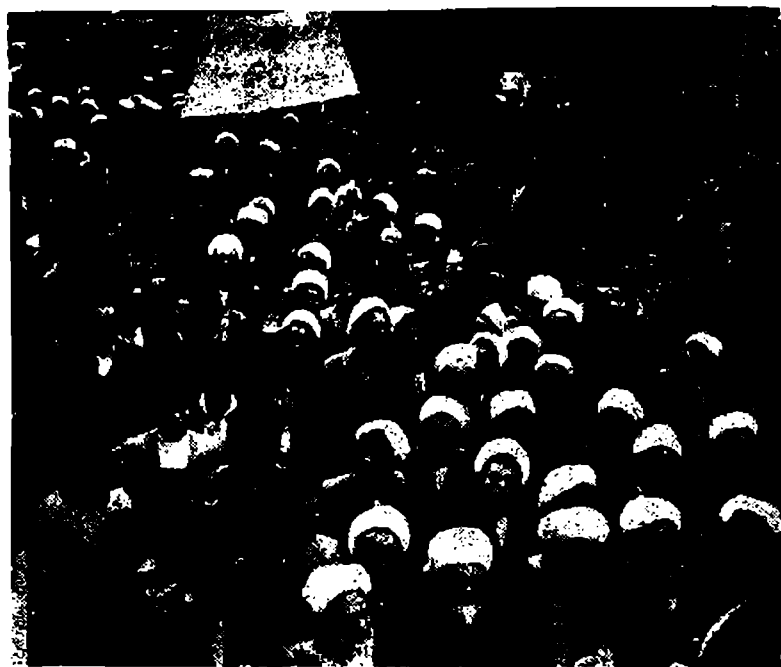
فرنه‌است که مردم مسلمان و متدین اردبیل، دهان به دهان، سینه به سینه و قلب به قلب، این عشق و شور و سرمستی را به ارث برده و برای آیندگان خود به یادگار

نهاده‌اند که بدانند و یقین کنند و ایمان بیاورند که اعتقادات راسخ و تردید ناپذیرشان، اعتقادات راستین و یاورهای عمیق دینی و مذهبی‌شان، عشق و شورشان به ولایت‌الاهی، و ایمان اعتقادشان به مرجعیت و نیابت امام زمان (عج)، عشقی است که در قلب‌هایشان جریان دارد و نوری است که دل‌هایشان را روشن می‌سازد. آنها با همین اعتقادات، با همین یاورهای عمیق، با همین وابستگی‌ها به اصل ولایت و مرجعیت، همواره در تاریخ، سیمایی روشن و نقشی سازنده از خود به یادگار گذاشته‌اند.

شاید از همین روست که تاکنون، از آن منطقه تاریخ‌ساز و ایمان‌پرداز، فقهای والا قدر، عالمانی راستین، سنگریانان دین و مرزبانان شریعت، با عالی‌ترین حدّ و سطح دانایی و توانایی و عشق و شور و امید برخاسته‌اند. اگر دقیق نگاه کنیم، خواهیم دید که در میان فقهای والا قدر حوزه‌های علمیه نجف، کربلا، قم، مشهد، تبریز، اصفهان و سایر نقاط و مراکز دانشمند ساز و فقیه پرور، همواره چهره‌های درخشان اردبیلی حضور داشته‌اند که باعث آبرو و افتخار حوزه‌ها و مایه گسترش علم و عفاف و راستی و پاکی در میدان علم و عمل بوده‌اند. چهره‌هایی نظیر مقدّس اردبیلی، که به عنوان فقیهی نامدار و جلیل‌القدر، کنگره‌هایی به افتخار نامش برگزار می‌شود. و با افرادی همچون شیخ علی اکبر مجتهد، یا آیت‌الله سید یونس اردبیلی، در مشهد که خود در اوج قدرت نظامی و سیطره خردکننده رضاخانی، پایه‌گذار مبارزه با بی‌حجابی بود... و بالاخره دهها نمونه از این بزرگان، که در جلد اول همین کتاب ویژه فقیهان و مفسران نام مبارک‌شان را به معرض معرفی آورده‌ایم. (و در دوره پنج جلدی «طبقات مفسران شیعه» تعداد کثیری از مفسران عالیقدر این خطه را معرفی نموده‌ایم.

چنین مردمی، که در طول تاریخ، چنین گذشته‌یی پرافتخار را پشت سر گذاشته و چنین ماجراهای شورانگیزی را آفریده‌اند، وقتی که در جریان انقلاب اسلامی قرار گرفتند، حماسه‌یی دیگر آفریدند. آنان، هنگامی که می‌دیدند در پیشاپیش صفوف پیشتازان انقلاب اسلامی، مراجع بزرگوار و علمای راستین اسلام، قدم نهاده و

صفوف مختلف را رهبری می‌کنند، وقتی که می‌دیدند این بزرگواران با آهنگ ملکوتی امام (ره) همصدا شده‌اند و همگی در صف واحد در مقام دفاع از ارزشهای راستین اسلامی برآمده‌اند و در این راه، جان برکف گرفته‌اند و بی‌باک و بی‌هراس پی می‌تازند، بسیار طبیعی و روشن بود که چنین مردم متدین و معتقدی نیز پشت سر روحانیون والاقدر و مراجع عظام، بویژه امام راحل (ره) بایستند و مقاومت جانانه از خود نشان دهند.



گروهی از تظاهرات شهرستان اردبیل با قیادت روحانیون

تصاویر این صفحات، گوشه‌هایی از تظاهرات مردم اردبیل را، که به قیادت روحانیون پیش‌تاز به میدان مبارزه مجاهده و مقابله آمده بودند، و همگی در صف واحد به مصاف دشمن صف آراسته بودند، نشان می‌دهد.

این نکته تاریخی و تاریخ‌ساز را نباید نادیده گرفت که حضور روحانیت مورد اعتماد مردم، آن مردان خوشنام و مفید و مؤثر و کارساز محلی به حضور آن بزرگان که برای اعتبار خود سالها خون جگر خورده و دم برنیاورده بودند، حضور آن رادردان دانشمند و آزاده و عالم و متفکر محلی، در صحنه؛ حضور سازنده بزرگمردانی که عموماً از نام نیک و اعتبار شایان روحانی و ارزش خاص علمی و مردمی و اخلاقی و وجهی اجتماعی پر دامنه، بهره‌مند بودند، و در طول سالیان متمادی با نظام ستمشاهی در مبارزه و مخالفت به سر می‌بردند، آری، حضور پیشاپیش این مردان و اساساً نفس حضور این مردان و این عناصر ارزنده و سازنده، در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی ایران، چنان مؤثر و سودمند و سازنده بوده است که شاید توصیف آن، به هیچ وجه در قالب کلمات و در چارچوب عبارات ننگند. گذشته از آن، بزرگمردان اردبیل، در سایر نقاط ایران بزرگ نیز، نقشی سازنده و کارساز داشتند. از جمله نمی‌توان نادیده گرفت که در شهر قم، آن شهر خون و قیام، نیز که کانون انقلاب و مرکز فرماندهی عملیات و رهبری اصلی انقلاب بود، مردان علم و عمل و فقه و اخلاق اردبیل، حضوری تمام عیار و تاریخ ساز داشتند. حضور مدرّسین، فضلاء و طلابی که از اردبیل و مشکین شهر آمده و در قم اقامت گزیده بودند و در آن هنگامه هنگامه‌ها و در آن شور و سرمستی دادها و بیدادها، و انتقام داد از بیداد نقشی سازنده داشتند، در آن صحنه‌های تاریخ ساز، حضوری پر شور و شگرف بود. آنان در ارتباطهای مستقیم و غیر مستقیم خود با مردم، و در گرم نگه داشتن نایره انقلاب، چندان مؤثر و کارساز بودند که به یقین، تاریخ این انقلاب، صفحاتی خاص و درخشانی را به نام آنان اختصاص داده است.

اکنون به عنوان مشتی از خروار، و نمونه‌یی از بسیار، می‌کوشیم تا تعدادی از اعلامیه‌ها و حمایت‌های علمای محلی اردبیل و اطراف را در اینجا یادآوری و ثبت

کنیم، تا شاید یادی از آن بزرگان و خاطره‌یی از آن روزگاران برده باشد:



آقای میر محسن - آقای میر طاهر

از راست به چپ: آقای مسائلی - آقای سید مسلم - مروج آقای سید یونس سید غنی -

متن تلگرام جمعی از علمای اردبیل به آیت‌الله العظمی گلپایگانی
در باره تصویب‌نامه انجمنهای ایالتی و ولایتی

اردبیل، قم، ۹۳۱۶۵

حضرت آیت‌الله العظمی آقای گلپایگانی دامت برکاته

از مضامین تلگرافات آیات عظام در خصوص تصویب‌نامه انجمن‌های قید ذکوریت و اسلام در منتخبین انجمنی مستحضر، بدین وسیله از منویات مقدسه مراجع اظهار امتنان و تأییدات معظم‌له را از درگاه خداوند متعال خواستاریم.

الاحقر سید عبدالکریم موسوی - الاحقر شیخ‌زاده - سید مسلم خلخالی - الاحقر محمد مسائلی - احمد امیرزاده - الاحقر سید غنی اردبیلی - الاحقر مروج - سید ابراهیم سید حانمی - الداعی عبدالغفور عاملی - الاحقر محقق - محمد صادق

متشکری - الاحقر حاجی سید جلال محدث - محمود همتی - رحیم فرخی - الحاج ابراهیم کلانتری - سید یدالله هاشمی - ابوالفضل حلالزاده - یوسف صاحب الزمانی - الحاج بهاءالدین اوستا - ابوذر بیدار کریمی.

متن تلگرام جمعی از روحانیان اردبیل به آیت الله العظمی گلپایگانی

درباره فاجعه مدرسه فیضیه

اردبیل - قم

حضرت آیت الله العظمی آقای گلپایگانی دامت برکاته

فاجعه و حادثه ناگوار اخیر در حرم ائمه اطهار (ع) قم که به دست عده ای اراذل نسبت به روحانیون انجام و موجب هتک احترام حوزه علمیه گردیده، تأثرات عمیق عموم مسلمین خاصه روحانیون این سامان را فراهم، بدین وسیله ضمن ابراز همدردی، مراتب تأثر و انزجار خود را از این گونه اعمال وحشیانه اظهار داشته، امید است خداوند متعال با عنایت حضرت ولی عصر لرواحنا (فداه) جبران فرمایند.

یونس الموسوی شیخزاد - ابراهیم فلاحتی - عبدالغفور مروج - الاحقر بهاءالدینی - الاحقر سید عبدالکریم موسوی - الاحقر سید غنی اردبیلی - عبدالصمد جعفری - احمد - الاحقر ابوالقاسم اردبیلی - سید مسلم خلخالی - الاحقر محمد صادق متشکری - الاحقر محمود همتی - الاحقر سید یدالله هاشمی - الاحقر یوسف ناصری (۱).



مجموعه دیگری از تظاهرات شهرستان اردبیل

(۱) جابجایی با ناقص بودن تعدادی از اسامی مربوط به متن تلگراف می باشد.

تلگرام جامعه روحانیت آذربایجان بزرگ (اعم از تبریز، ارومیه، اهر،

مراغه، آذرشهر، مرند، اردبیل) به مراجع تقلید درباره

مجلسین شورای ملی و سنا

تهران

حضرات آیات الله العظام آقایان حاج سید محمد هادی میلانی - آقای سید کاظم
شریعتمداری - آقای حاج آقا روح الله خمینی - آقای سید شهاب الدین نجفی دامت
ظلالهم.

رونوشت: دفتر مجلس شورای ملی، رونوشت: دفتر مجلس سنا

چنانچه جامعه روحانیت و قاطبه اهالی آذربایجان کراراً بوسیله گویندگان دینی
و اعلامیه‌ها، مخالفت خود را از تشکیل مجلس شورا و سنای غیرقانونی که امروز
در شرف افتتاح است، ابراز داشته و با تعطیلهای عمومی بازارها و مغازه‌ها عدم
صلاحیت دو مجلس را در اداره شئون اجتماعی این ملت اظهار نموده‌اند، اینک
مجدداً بازارها را عموماً تعطیل کرده و مراتب تنفر و انزجار خود را اظهار و عدم
صلاحیت مجلسین و اشخاصی که به نام نمایندگی بر مردم تحمیل شده‌اند، اکیداً
اعلام می‌دارند.

حسن الحسینی انگجی - سید محمد بادکوبه‌ای - احمد اهری - قاسم گرگری -
محمد علی طباطبایی - عبدالله مجتهدی - سید محمد علی انگجی - عبدالله
مجتهدی سرابی - عبدالحسین غروی - محمد توتونچی - محسن شریانی - سید
یوسف الهاشمی - سید کاظم الموسوی شبستری - سید محمود خلخالی - حسن
شریعت الانقی - ولی الله اشراقی - حسین گوگانی - علی شهیدی - سید مهدی
دروازه‌ای - یوسفعلی باقری بنابی - سید محسن دهخوارقانی - علی اکبر مرنندی -
محمد خیابانی - سید خلیل حسینی مرنندی - حسن رسولی آذرشهری - حسین
طباطبایی آذرشهری - علیقلی اسلامی آذرشهری - محمود شتربانی - سید علی
نقی ملکی طسوجی - احمد امینی مراغه‌ای - حسین نجفی اهری - حسین برقی

اهری - سید جعفر بنی هاشمی اهری - سید صادق آل محمد اهری - عبدالمعلی آخوندی اهری - یونس الموسوی اردبیلی - سید عبدالکریم موسوی اردبیلی - محمد مسائلی اردبیلی - سید غنی اردبیلی - مروج اردبیلی - لطفعلی محقق اردبیلی - بهاءالدین اردبیلی - ابوالفضل حلالزاده اردبیلی - محمد رضوی اردبیلی - محمود روحانی اردبیلی^(۱).

۲ - قانون تبعیضات و فرقه‌بازیه‌ها

توجه به این نکته، حایز اهمیت فراوان است که بافت اجتماعی اردبیل و حومه و اطراف آن، یک بافت سنتی، بر اساس مسایل و مقولات عشایری و طوایفی و ایلاتی است. وجود سرزمینهای حاصلخیز و مزارع سرسبز، در واقع نوعی زندگی قبایلی را در آن دیار به وجود آورده است. و در نظام حکومت طوایفی، بر اساس «الحکم لمن غلب»، حرکت و حاکمیت قانون و تأمین عدالت بر اساس حکمفرمایی قانون، بسیار به کندی صورت می‌گیرد.

حقیقت آن است که نظام ستمشاهی گذشته، با همه ادعاهای و ظاهر نمایی‌هایی که داشت، در اصل و باطن، پشتیبان فئودالها و سرمایه‌داران و خانها و سران ایلات و طوایف بود. نظام حاکم، بر اساس اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» استوار بود که از ارباب انگلیسی خود آموخته بود همواره سران فئودالها و سرمایه‌داران و ملاکین بزرگ را تقویت می‌کرد و آنان را، با قدرت بلامنازعی که در اختیارشان گذاشته بود، به جان مردم می‌انداخت. آری، به جان مردم و بویژه به جان افراد مذهبی و در رأس آنها روحانیون آگاه و آگاهی‌بخشی که حاضر نبودند لحظه‌یی را نیز تحت سیطره آنان زندگانی کنند. در واقع، این سرمایه‌داران و فئودالها و ملاکین، هر کدام در منطقه خود، یک شاه کوچک و یک سلطان بی‌ناج و تخت بودند که در چارچوبی کوچکتر از چارچوب شاه، هم سلطنت و هم حکومت می‌کردند و سرنوشت مال و جان و ناموس مردم را در دست خود می‌گرفتند و به نیروهای

(۱) اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، صفحات ۳۵، ۶۰، ۱۰۸.

مرکزی آوانس و باج می دادند.

مردم متدین و مذهبی این منطقه نیز، به طور دایم و روزافزون، در فشار و تنگنای ایجاد شده توسط همین فتودالها قرار داشتند. این مردم پاک و پاک دل، همواره در فشار و تنگنا قرار داشتند، و در تمام مراحل زندگی، تنها برپایه تقیه و پنهان داشتن اعتقادات خود، و خویشتنداری از بیان هر آنچه روح و روانشان را روشن و آشکارشان می داد، می توانستند به زندگی ادامه دهند. در همان روزگاران، چه بند و بست هایی که در ادارات و فرمانداریها و مراکز قدرت سران حکومت انجام نمی گرفت؟ که نوعاً به زیان مردم در مانده، و ضعیف و به نفع افراد مورد نظر و توجه حکومت تمام می شد. آنان، که نوعاً از فتودالها و سرمایه داران و یا سران ایلات و عشایر و قبایل بودند، ندای آزادی بخش انقلاب را، به عنوان یک حرکت توفنده و یک ندای آزادی بخش و رهایی آفرین می شنیدند، که ارکان وجودشان را به لرزه می افکند. آنان می دیدند که این حرکات پرشور و دگرگون کننده، می رود تا اکثریت مردم را از شر و ضرر آن قبیل افراد وابسته به حکومت فردی نجات دهد، و آنها را به سوی افق های روشن و سرچشمه های نور و قانون سوق دهد. و سرانجام نیز چنین شد.

۳- مجاورت با کانون فساد:

اردبیل و حومه آن، در یک مسافت بسیار طولانی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی همجواری و همسایگی داشت. این مردم مسلمان و متدین، از این مجاورت و همسایگی، تنها بهره و نصیبی که می بردند، عبارت از نفوذ رسوبات فرهنگی و رذایل اخلاقی و تهاجم مفاسد اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی بود که دایم، از طریق برنامه های تلویزیونی، رادیویی، مطبوعات و رفت و آمدهای متعدد مردم مرزنشین، به داخل اردبیل و حومه آن سرازیر می شد. در آن زمان، اتحاد شوروی، با استفاده از فرستنده های قوی رادیو تلویزیونی و تبلیغات نیرومندی که در اختیار داشت، هر روز آهنگ توسعه مرزهای ایدئولوژیکی خود را سرمی داد؛ و این رشته تبلیغات گسترده در سطحی بسیار وسیع و بالا، و در محدوده بی حساب

شده و برنامه‌ریزی شده اجراء می‌شد و از شوروی یک بهشت موعود مجسم می‌ساخت که در جهان نظیر و همانندی ندارد.

اما پس از فروپاشی کمونیسم و شکستن دیوارهای آهنین و گشوده‌شدن سیمهای خاردار، معلوم شد که آنان، چه شیوه‌های شگفت‌انگیزی و چه ترفندهایی به کار می‌گرفتند؟ و چه خلاف واقعیت‌ها را به عنوان واقعیت‌های ناب و اصیل به خورد مردم، بویژه افراد ساده دل و کم‌اطلاع می‌دادند و آنها را در دام فریب‌های رنگارنگ خود گرفتار می‌کردند، فریب‌ها و دروغهایی که با واقعیت، فرسنگ‌ها فاصله داشته است. در جریان این کید و فریب، گرچه بسیاری از مردم صدمه و آسیب روحی می‌دیدند، ولی مردم پاک دل و متدین اردبیل و حومه، پیش از دیگر مردم ایران در کوران حوادث و در بحران گیرودار تبلیغات کمونیستی قرار داشتند و در واقع در مجاورت آتشی سوزان قرار داشتند و رنج می‌بردند.

گفته‌اند قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آمده باشد. از این رو، اگر دیگر مردم ایران فقط صدایی از خبرهای ظاهری فساد و لابلایگری و بیدینی همسایه شمالی را می‌شنیدند یا در عکسها و فیلم‌ها می‌دیدند، مردم سرزمین اردبیل، با تمام وجود و در تمام ساعات روز، این فساد و تباهی را می‌دیدند و لمس می‌کردند، به همین جهت بود که عطش آنان برای دریافت آب گوارای سرچشمه زلال از هدایت الهی و ولع‌شان برای نورگیری از پرتو احکام شریعت مطهره و مقدسه، بیش از دیگر مردم بوده است. با همین انگیزه بود که این مردم مسلمان و معتقد و متدین، از انقلاب اسلامی با آغوش کاملاً بازی استقبال کرد و به حمایت از آن برخاستند و در تأمین اسلام ناب محمدی (ص) شهدای گرانقدری را تقدیم اسلام و قرآن و اهداف انقلاب اسلامی کردند.

در اینجا، تصاویر جمعی از این شهیدان عزیز با استفاده از کتاب گرانقدر اردبیل و دانشمندان» تألیف حجة الاسلام والمسلمین آقای سید فخرالدین موسوی ننکرانی آورده می‌شود. این تصاویر، گروهی از آن بزرگواران و نیکان و بزرگمردانی هستند که در طول هشت سال دفاع مقدس، در مقابل تجاوز دشمن، حضوری

مستمّر و مؤثر در جبهه‌های پیکار بر ضد دشمن متجاوز بعثی داشتند، و با نثار ایثار جان خود، از پیشروی دشمن در خاک مقدس میهن، جلوگیری به عمل می‌آوردند و آنها را ناچار به عقب‌نشینی و قبول ننگ شکست و اضمحلال می‌کردند.

۴ - محافل عزاداری ابا عبدالله الحسین (ع)

امام راحل (ره) عبارت معروفی در مورد نقش مراسم عزاداریها در روند انقلاب اسلامی دارند که بسیار تکان دهنده و بیدار کننده است؛ آنجا که می‌فرمایند: «ماه محرم و صفر را زنده نگه دارید، ما هر چه داریم از محرم و صفر داریم». این جمله بلند و ارزشمند، در مورد تمام شهرها و قصبات و آبادیهای آذربایجان مصداق واقعی دارد، ولی در مورد اردبیل و حومه، از عینیت و جلوه بیشتری برخوردار است.

آذربایجانیان، عموماً در عزاداری ابا عبدالله الحسین (ع) و یاران فداکار و شهیدش، پیشگام هستند. در واقع ماه محرم و صفر در آذربایجان، با هاله‌یی از عظمت و قداست و سوگواری جگرسوزی، همراه است، به گونه‌یی که شبیه و نظیر آن، در دیگر مناطق به آن شکل و عظمت، کمتر به چشم می‌خورد.

اما در همین آذربایجان پرغم، اردبیل و حومه در مورد عزاداری و نوحه‌خوانی و سینه‌زنی و زنجیر زنی و کلیّه مراسم سوگواری، یگانه‌تاز است و شهرت و اعتبار ویژه‌یی دارد. اردبیلی‌ها در هر نقطه از کره زمین که زندگی کنند سعی و تلاش وافر دارند که در ایام محرم، خود را به اردبیل برسانند و در ایام عزای حسین (ع) در میان عزاداران شهر خود باشند و در اقامه مراسم با شکوه حماسه حسینی (ع) نقشی بر عهده گیرند. به راستی که شهر اردبیل، در ایام محرم، غرق در عزاداری و غم و ماتم است و همه، از کوچک و بزرگ و پیر و جوان، ساعات خود را با نوحه‌خوانی و سینه‌زنی و زنجیرزنی و اشک و درد و داغ و اظهار ادب و ارادت نسبت به ساحت قدس مظلوم کربلا و یاران ایثارگر و فداکار و وفادار آن بزرگوار می‌گذرانند، به حدّی که دقیقاً می‌توان گفت در این میان، خود را به کلی فراموش می‌کنند. این کانونهای

گرم و گرمی بخش محافل سوگواری حسینی (ع) نقش تاریخی و ارزنده خود را در پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بین مردم اردبیل به خوبی ایفاء کردند. در آن دوران، همین مجالس عزای حسینی (ع) یکباره به پاخاستند و یکپارچه مبدل به شور و شوق انقلابی شدند. شاعران و نوحه‌سرایان و مداحان حسینی (ع) یکباره نوحه‌های خود را مبدل به شعارها و سروده‌های انقلابی کردند و روح حماسه و مقاومت و مبارزه را، با الهام از مکتب، انقلابی و خونین حسینی (ع) در ششوندگان بویژه عزاداران بیدار ساختند.

شور و گرمای اینگونه مراسم، چنان بود که در چهلّم شهیدان قم (۱۹ دی ماه ۵۷) اردبیل و دیگر شهرستانهای تابعه، یکپارچه مبدل به نوحه، عزا و شیون شدند، و این عزاداریهای مداوم و سلسله‌وار، به راستی که ریشه‌های تنومند درخت رژیم پهلوی را از بیخ و بن برکند و بسوزاند و مبدل به خاکستر کرد. همین مراسم بود که چه در داخل و چه در خارج از کشور، دیگر برای سردمداران و اداره‌کنندگان نظام شاهنشاهی، هیچ حیثیت، آبرو و اعتباری باقی نگذاشت، چنانکه همگی آنان فرار را بر قرار ترجیح دادند، و به برکت همین چراغهای هدایت و کشتی‌های نجات، بی‌آنکه قتل و خونریزی رخ دهد، عزاداریها و نوحه‌خوانیهایی که مبدل به شعارها و شعورها و سرودهای انقلابی شده بود، بر شمشیر غلبه کرد و انقلاب اسلامی در اردبیل و حومه به پیروزی رسید.^(۱)

(۱) در اینجا، چند بیت به زبان محلی آذربایجانی، در مورد نقش عزاداریها و مداحی‌های مردم آن سامان، که توسط شاعر معاصر آقای ملک‌پور ناظر شرفخانه‌یی - به مناسبت دهمین سالگرد مدّاح اهل بیت، مرحوم یحیی‌ی اردبیلی - تحت عنوان «بواردبیل دی» سروده شد است، محض تجلیل از آن روح محبت و مودت و ولایی که دارند، تقدیم ادب دوستان آن سامان می‌گردد:

«بو اردبیل دی کی، بیتیش با غیندا سونبول لر،»

چمنلرینده اوخورلار، نوالی بولبول لر.

بو اردبیل دی کی، لبخنده آچسا گول دوداغین

آچار شکوفه، یانار لاله لر، گولر گول لر.

بو اردبیل دی کی، دولسا بولد کیمی قهره
 باتار عزایه قودوزالار، آسر عزالزبل لر.
 بو اردبیل دی کی هیجاگونونده اولادی
 سپاه «برهه» یه هر بیر «آباییل» لر.
 عدولرین باشینا یا غدیرار آباییلی
 اوسنگ و گل دن اولان صنعی اودلو سنجیل لر.
 بو اردبیل دی کی، یازدی «حسینه» غمنامه
 بو اردبیل دی کی، وئردی جلال دینه جلا
 یازیب حسینون ابوالفضله فضائل لر.
 بو اردبیل دی کی، هر گوشه سینده ایرانین
 باتیقلی وار «الچی» و «عاصم» کیمی ستاره لری
 کی آسمان فصیلتده بدر کامل لر.
 «سدیف» و «یحوی» و «شاهی» و «سخنور» تک
 ادب جهانینه تقدیم ائدیپ شیرین دیل لر.
 «مؤذنی» او جا گولدسته سینده چکسه اذان
 نماز عشقه دورار صف به صف مهلل لر.
 بو اردبیل دی گونش هریانا ساچار بوردان
 فلک بو یتردن آسیب آسمانه قندیل لر.
 بو یترده منزل جانانه باغلاتیب محمل
 بو یترده عشق آسلیب بشل لره حمایل لر.
 شراب ناب ایله بیر محفلینده ساغر لر.
 چیچکله، گوه دولو گولشنید زنبیل لر.

آخان ستاره اقبالی دیسنله سیرایل لر
 ائدیپ نه عاقل و فرزانه لر تأمل لر
 کی حبّ آل علی دن آچیلدی موشگولر

گوز آج موغانینه باخا گوؤ تنجه آیت گوزیله
 تأمل ائت، «صفی الدین» دیاری دیر، بوردا
 بو یتردن ایسته مدد هر نه موشگولون اولسا

شهیدان جوان؛ خون باطراوت و عطرآگین،

در جویبارهای عشق و سرمستی آذربایجان

در این قسمت، می‌خواهیم سطوری چند را، به شهیدان جوان، و تازه‌ترین شهیدان آذربایجان اختصاص دهیم. این شهیدان جوان، در واقع خون باطراوت و عطرآگین خود را، در جویبارهای عشق و سرمستی آذربایجان جاری و ساری ساختند، این جویبارها را به رودهای خروشان، رودها را به دریاچه‌ها، و دریاچه‌ها را به اقیانوسهای عظیم مبدل کردند...

نام مبارک‌شان، در تاریخ اسلام، در تاریخ ایران و در تاریخ انقلاب پرشکوه اسلامی، جاوید خواهد ماند، و چنین باد!



۲۰۲۹- شهید هاشم بدیری (روستای صلوات از توابع مشکین شهر)

هاشم وقتی سلامهای نماز را گفت و نمازش را به پایان رسانید و سجاده‌اش را جمع کرد، پدرش که تازه همان لحظه وارد اتاق شده بود، با لحنی گلابه‌آمیز گفت: «پسرم، هاشم، این چه وقت نماز خواندن است؟ درست است که تو فقط ۱۰ سال داری و هنوز نماز برایت واجب نشده، ولی حالا که نماز می‌خوانی، اقلأً درست در اول وقت بخوان که ثواب نماز اول وقت را، هم ببری. وگرنه ساعت ۴/۵ بعد از

فدا اولوم آدینا ای دیار عشق و صفا گؤروم کی تاپما یاسان هنج زامان تزلزل لر.

سنین جمالیته «ناظر» دی گؤزده کی بجه بیم سنین جلالیته ناطق آغیزدا کی دیل لر

۱- اردبیلین گؤزکملی شاعری، مرحوم یحیی نین اوغلر.

۲- اردبیل شاعرلریندن.

۳، ۴، ۵، ۶- اردبیلین نوحه شاعرلریندن.

۷- اردبیلین گؤزکملی نوحه خوانی.

۸- شیخ صفی الدین اردبیلی به اشاره دیر.



ظهر، نماز ظهر و عصر خواندن،
چندان کار درستی نیست.

هاشم، با شوقی کودکانه و البته با
لحنی گلابی آمیز و کودکانه رو به
پدرش گفت: آقا جان، این نماز ظهر و
عصرم نبود. آنها را همان اول وقت
خوانده‌ام. حالا داشتم نماز مستحبی
بعد از ظهر را می‌خواندم. آخر تازه
امروز از مادر یادگرفتم که چطور، پس

از هر نماز واجبی، نماز مستحبی هم وجود دارد که آدم اگر هنوز به سنّ بلوغ نرسیده
باشد. می‌تواند ثواب آن را به پدر و مادرش یا از دنیا رفتگانش هدیه کند. من هم
ثواب این نمازها را، نثار شما و مادرم و پدر مادرتان کردم...

پدر، ناگهان به لرزه درآمد. سوزش اشک شوق گوشه پلک‌هایش را سوزاند.
عبایش را رها کرد و با شور و هیجان به طرف هاشم کوچولو دوید، او را در آغوش
گرفت، سر و صورتش را غرق بوسه کرد و گفت:

پسرم، پسرم، خدا اجرت بدهد ... تو در این سن و سال کم، نماز مستحبی
می‌خوانی، در حالی که خیلی از ما بزرگترها از آن غفلت می‌کنیم... خوشا به
سعادت که هر کسی را، خداوند چنین توفیق و سعادت می‌دهد...

هاشم، در آن زمان، کلاس چهارم ابتدایی را طی می‌کرد و در میان همکلاسیها، از
لحاظ درس و اخلاق و رفتار و سلوک، زیانزد و سرشناس بود و بین اولیای مدرسه،
محبوبیتی بسزا داشت.

هاشم در روستای صلوات، یکی از روستاهای محروم کشور و از توابع مشکین
شهر، چشم به دنیا گشود. مادرش سیده عقیقه مؤمنه‌یی بود که قدر و قیمت اولاد
اهل بیت عصمت و طهارت بودن را خوب می‌دانست و به آن افتخار می‌کرد و از
این افتخار، همواره با فرزندش گفت و گو می‌کرد، تا او بداند که زاده شدن از بطن یک
مادر سیده و اولاد پیامبر، چه سعادت بزرگی است. پدرش نیز، مردی مؤمن و

متعهد بود که عمر خود را در راه تبلیغ اسلام و مداخلی معصومین (ع) گذرانیده بود. ولی آنچه او کسب می‌کرد، آنقدر اندک بود که تکافوی یک زندگی بسیار بسیار ساده را هم نمی‌کرد، و از این رو، خانواده‌اش در فقری رنج آور، ولی در سایه ایمانی نیرومند و نیروبخش به سر می‌بردند. هاشم نیز از همان کودکی، طعم تلخ فقر و نداری را چشیده بود، و از شلاق فقر، به خصوص در روزهای زمستان که با کفش و لباس نامناسب به مدرسه می‌رفت و دست و پایش در سوز سرما می‌سوخت و به نزدیکی یخ‌زدن می‌رسید، آری از شلاق فقر در چنان اوضاع و احوالی، ضربه‌ها خورده بود.

تحصیلات ابتدائی را در زادگاهش گذرانید و با پایان دوره ابتدائی، نوبت به دوران راهنمایی رسید. ولی در این دوران نیز، همان فقر تلخ و سیاه وجود داشت و با وجود آنهمه مشکلات معیشتی، طبیعی بود که هزینه تحصیلات وی، با وضع رقت‌بار و اسفناکی فراهم می‌شد. آن هم چه هزینه‌یی که همواره یا کفش نداشت، یا لباس، یا دفتر و کتاب، که باید از همشاگردیها چند دقیقه‌یی امانت می‌گرفت و در همان چند دقیقه از روی کتاب و دفترهای نت‌نویسی معلم‌ها استفاده می‌کرد.

اما در همان روزها، همواره آرزویش این بود که هر چه زودتر، به یکی از حوزه‌های علمیه برود و ادامه تحصیل را، در مکتب بزرگان دین و در محضر اساتید دروس و علوم حوزوی بگذراند.

این آرزو، با پایان گرفتن دوران تحصیلات راهنمایی جامه تحقق پوشید. همینکه سوم راهنمایی را پشت سر گذاشت برای تحصیلات حوزوی به اردبیل عزیمت کرد. بلافاصله در مدرسه معروف ملا ابراهیم (خاستگاه بزرگان دین و دانش) ثبت نام کرد و بی‌درنگ مشغول تحصیل در رشته علوم اسلامی شد.

در پایگاه مقاومت

هنوز چندان مدتی از شروع تحصیلات حوزوی او نگذشته بود که خبردار شد در روستای زادگاهش - روستای صلوات - پایگاه مقاومت تشکیل شده است. هاشم نیز فوراً به آنجا رفت و ثبت نام کرد و عضو پایگاه شد.

از آن پس، هر وقت از حوزه به مرخصی می‌آمد، خود را به پایگاه مقاومت می‌رسانید. در آنجا حضوری گرم و فعال می‌یافت و همگام با دیگر برادران پایگاه، در زمینه اعزام نیرو به جبهه و جمع‌آوری کمک‌های مردمی برای جبهه‌ها، اقدام و فعالیت‌های سازنده می‌کرد.

همه آشنایان و اهل روستا، از خلق و خوی او، با اظهار رضایتی شادمانه سخن می‌گویند و نامش را به خیر و خوبی ذکر می‌کنند. همه می‌گویند که او اخلاقی نیکو و پسندیده داشت، از هیچکس کینه به دل نمی‌گرفت، هرگز کلامی در ملامت و سرزنش کسی به زبان نمی‌آورد، هیچگاه حاضر نمی‌شد در جمعی که او حضور دارد، کسی از کسی دیگر غیبت کند، و همیشه می‌کوشید تا اگر بین دو کس، اختلاف و کدورتی هست، آن دو را به مناسب‌ترین شکل و شیرین‌ترین طرز ممکن آشتی دهد.

عشق شدید او به امام، باعث آمده بود که تمامی اوامر و فرامین امام را با جان و دل به انجام برساند. و همین بود که وقتی امام فرمان بسیج صادر کرد، هاشم نیز، علیرغم سن کمی که داشت، عزم به اجرای فرمان امام جزم کرد، درس و بحث را ترک گفت و به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت، و هر کس از او راجع به درس و بحث سوالی می‌کرد، او فوراً جواب می‌داد:

بشوی اوراق، اگر هم درس مایی که درس عشق، در دفتر نباشد

وصال یار ...

هاشم از طرف پایگاه مقاومت روستای خود، به منطقه هورالعظیم و جزایر مجنون اعزام شد. درباره این مناطق، گفته‌اند که: در هورالعظیم، قایق‌های رزمندگان اسلام، سینه آبها را می‌شکافتند و خطی از کف بر روی آن باقی می‌گذاشتند. و این خط بود که امتداد و پایانش به میعادگاه شهادت منتهی می‌شد. یکی از یارانش در مورد شهادتش می‌نویسد:

«... خورشید مهربان، بر دوش و بازوی رزمندگان می‌تابید، و هاشم نیز در گرمی حضور رزمندگان، شوق زلال لحظه‌ها را سر می‌کشید. ولی ... سرانجام، موعد مقرر

فوارسیده بود و هیچکس از آن خبر نداشت. حال آنکه لحظه‌یی نیز در آن تقدیم و تأخیر به وجود نمی‌آید. چنانکه قرآن مجید می‌فرماید: «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^(۱) نه ساعتی دیرتر خواهد بود، و نه ساعتی زودتر.

آری، چنین بود. و در آن روز، می‌بایستی که ما جدایی را تحمل می‌کردیم و زهر آن را لاجرمه می‌نوشیدیم. اما همین جدایی که برای دوستانش تلخ‌تر از زهر بود، برای خودش شیرین‌ترین شهد تمام عمرش بود. جدایی او از دوستان به معنای ایصال و وصال با معبود و معشوق بود. و او آنچنان در جذبۀ روحانی لحظه دیدار فرو رفته و گرم و مستغرق شده بود، که حتی درد اصابت گلوله دشمن نیز نتوانست او را از آن جذبۀ بیرون آورد و آرامش روحی و آسمانی‌اش را بر هم زند. و در آن آرامش جاوید بود که می‌غ روح، از نفس بدنش پرکشید و به آفاق دور و دیگر رفت.



۲۰۳۰ - سید سجّاد حسینی شهیدی دیگر از

(روستای «دیز» در خلخال)

خانواده او، خانواده‌یی از سلالة اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، و ساحل نشین چشمۀ کوثر رسالت است. این خانواده، که از دیرباز، پشت به پشت، در روستای «دیز»، بخش امامرود شهرستان خلخال می‌زیسته‌اند، در سال ۱۳۵۰ صاحب پسری شدند. در آن زمان، که مادر، لحظه‌های وضع حمل را می‌گذرانید، پدر با عشق و ایمان و اعتقاد، صحیفۀ پر بار سجّادیه (ع) را در دست گرفته بود، و با آوایی محزون، دعا‌های ملکوتی آن را قرائت می‌کرد.

شاید بدین سبب بود که وقتی یکی از بانوان اقوام خود را به اتاق پدر رسانید و مژده تولّد فرزند را داد، پدر لحظاتی چشم بر هم نهاد و خدا را به صدای بلند شکر گفت.

(۱) سورة اعراف، آیه ۳۴.



آنگاه سر به سوی آسمان برداشتم و سپاسگزارانه گفتم: خدایا، قسم به آبروی حضرت سجاد (ع) او را در پناه خود گیر، تا فردی مؤمن و معتقد بار آید و ایمان و اخلاص را از اجداد طاهرینش به ارث ببرد. پس بدین لحاظ، من نیز برای او، نام «سجاد» را انتخاب کردم.

سجاد در محیط پاک و باصفای روستا، در آغوش مادری مؤمنه و عفیفه، و زیر سایه پدری معتقد و با ایمان بزرگ شد و به سنّ مدرسه رفتن رسید.

او نیز همچون اکثر بچه‌های روستایی زاده آن زمان، فقط دوران ابتدائی را در زادگاه خود گذرانید، و برای طی دوران راهنمایی تحصیلی به مرکز بخش امامرود رفت و آمد می‌کرد و روزانه مسافتی بسیار طولانی و طاقت شکن را پشت سر می‌گذاشت. با این حال، عشق و علاقه‌اش به درس خواندن و کسب علم و خستگی راه را از تنش بدر می‌کرد.

سجاد، از همان سنّین آغاز نوجوانی، در وجود خود عشق و علاقه‌ی پرشور و آتشین، نسبت به مجالس و محافل مذهبی و اسلامی پیدا کرد، طوری که همواره با شوق و رغبتی تأمّ و تمام در اینگونه مجالس شرکت می‌کرد، و می‌کوشید تا در فاصله‌هایی هر چه کوتاهتر، از اینگونه مجالس پیدا کند و در آن شرکت جوید.

همین شور و علاقه باعث شد که در پایان تحصیلات دوره راهنمایی، به حوزه علمیه جعفریه خلخال برود و با ثبت نام در آنجا، رسماً و با آسودگی خاطر به کسب معارف اسلامی بپردازد.

دو سال پس از آغاز تحصیل حوزوی، به منظور تکمیل معلومات در زمینه علوم دینی، به حوزه علمیه کرج عزیمت کرد و با جدّیت تمام مشغول تحصیل شد.

سید سجاد، در میان طلاب حوزه، از همه جوان‌تر و کم سن و سال‌تر بود، اما علیرغم سنّ کم، مراحل پیشرفت در درس و کسب علم و معارف را، با توفیق‌های دایمی و روز افزون پشت سر می‌گذاشت، و هر روز، بیشتر توجه و علاقه هم‌دوره‌ها

و همدرس ها و بویزه استادان حوزه را به خود جلب می کرد.

به سوی جبهه و شهادت...

اما او، در کنار درس مدرسه و حوزه، در همان سنین نوجوانی، از درس عشق و عرفان هم، بی بهره نمانده بود. این عشق و عرفان به جایی رسید که دیگر طاقت نیاورد دور از میدان نبرد حق و باطل، ساکت بنشیند و شاهد شهادت هم سن و سالهایش باشد و خود، دم برنیاورد. نه، او درس و معرفت را برای همین روزها خوانده و آموخته و اندوخته بود.

وقتی عملیات کربلاهای ۱ تا ۷ انجام شد و اخبار آن در سراسر دنیا پیچید، سید سجّاد نوجوان، با کوله باری از علم و تقوی، به راه افتاد تا هر چه زودتر گام در جبهه ها گذارد و به یاری دین خدا و رزمندگان در راه دین و دفاع از کشور مقدس اسلامی، بگذارد.

او عازم جبهه ها شد. بزودی آموزشهای لازم را دید و در عملیات کربلای ۸ به عنوان کمک آرپی جی زن، شرکت جست.

درباره شهادتش نوشته اند:

«... شب عملیات بود. دشمن از ترس پورش رزمندگان اسلام، با پرتاب منور، آسمان منطقه را چون روز روشن کرده بود. یکی از منورها به پشت کوله پشتی سجّاد اصابت کرد. کوله پشتی که پر از موشک و خرج آرپی جی بود، آتش گرفت، و این نوگل گلستان محمدی، در میان آتش خصم نابکار سوخت، اما چه سوختنی ... ای سوخته سوخته سوختنی عشق، آمدنی بود، نه آموختنی ...»

گزیده یی از وصیت نامه...

«... خدایا، آیا مرا با این حال قبول می کنی؟ اگر قبول کنی، باز شرمنده و سرافکننده ام. من با چه رویی داخل بهشت شوم، چون جنت تو بالاتر از آن است که یک شخص گناهکاری داخل آن شود. اما اگر قبول نکنی، به کجا بروم و به که روی

آرم؟

خدایا... چون به کرم و جود تو نظاره می‌کنم، امیدواری پیدا می‌کنم. و وقتی به یاد سخنان امام سجّاد (ع) می‌افتم، کمی آرامش قلبی برای من حاصل می‌گردد، و در این حال به تو پناه می‌آورم.

ای جوانان... تا آخرین نفر و تا آخرین منزل و تا آخرین قطره خون خود، برای حفظ «کلمه‌الله» استقامت کنید. و بدانید که ما، سرانجام باید بمیریم، چه الآن، چه بعد از چند روز یا چند سال، ولی چه بهتر در راه خدا بمیریم.



۲۰۳۱- شهید جعفر جهازی (اردبیل)

در مرحله‌ی از محلات متوسط اردبیل، که خانواده‌هایی متدین، زحمتکش و قانع اهالی آن را تشکیل می‌دادند، مردم خانواده‌ی را می‌شناختند که در میان تمام اهل محل، شهر، و زیانزد بودند. همه اهل محل، آنها را به پاکی و صفا، به راستگویی و شهادت‌های صادقانه، به برپایی مراسم سوگواری شبهای جمعه و برگزاری محافل مذهبی و قرائت و آموزش قرآن، می‌شناختند. در عین حال که خود، خانواده‌ی متوسط و حتی کم بضاعت بودند، در کمک به دیگران و دستگیری از درماندگان، همواره پیشگام و سرمشق دیگران بودند.



در چنین خانواده‌ی، به سال ۱۳۳۸ شمسی، فرزند پسری به دنیا آمد، که پدرش به خاطر عشق مفرط به امام جعفر صادق (ع) عهد کرده بود که اگر فرزندش پسر بود، نام او را جعفر بگذارد. و چنین نیز شد. جعفر در آن خانه بزرگ شد و دوران کودکی را، در دامان خانواده‌ی متدین، زیر سایه پدری زحمتکش و در آغوش مادری مهربان و با ایمان گذراند.

هنگامی که فقط چهار سال از عمرش می‌گذشت، نهضت اسلامی و واقعه خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ رخ داد. این واقعه مهم تاریخی، در روحیه و افکار پدر و مادر جعفر، چنان اثر عمیقی گذاشت. که آنها از همان زمان تصمیم گرفتند پسر خود را در راستای اهداف آن نهضت بزرگ و خونین و تاریخ‌ساز تربیت کنند. بدینگونه جعفر با تربیت مذهبی و روحیه آماده برای جانپازی در راه اهداف اسلام بزرگ شد. پس از پشت سر نهادن دوران کودکی و پایان دوران ابتدائی، با توجه به روحیه شهرستانی و عشق و علاقه‌یی که برای خدمت به قشر زحمتکش کشاورزان پیدا کرده بود، تحصیلات خود را در رشته کشاورزی ادامه داد و دیپلم کشاورزی دریافت کرد. ولی زمان فراغت او از تحصیل کشاورزی، مصادف با اوج نهضت اسلامی و پیروزی انقلاب ایران بود، و همین امر موجب شد که وی، ادامه تحصیل را، به جای رشته کشاورزی، در حوزه علمیه و با تحصیلات دینی دنبال کند. از این رو، به محض دریافت دیپلم، اردبیل را به قصد شهر قم ترک گفت و با ورود به آن شهر خون و قیام و علم و عمل، به کسب علوم دینی پرداخت.

فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی:

در پاییز ۱۳۵۷، هنگامی که نهضت پرشکوه اسلامی، به اوج خود رسیده بود، جعفر در شهر قم، به عنوان طلبه‌یی پرشور و انقلابی، ساعات شبانه‌روزش را به دو کار اختصاص داده بود: یا در جلسات درس و بحث حضور داشت، یا در راهپیمایی‌ها و تظاهرات عظیم و گسترده ملت مسلمان و انقلابی، در خیابانهای خونین قم، شرکت می‌جست.

همه دوستان و همدرس‌ها و آشنایان جعفر می‌دانستند که او، جوانی پرشور، شجاع، بی‌باک و با ایمان است که جان خود را بر کف گرفته و در مبارزات پدروانه علیه رژیم طاغوتی شرکت می‌جوید. در دشوارترین مراحل اوج‌گیری انقلاب، در آن روزها و شبهای خوفناکی که مأموران نظام طاغوتی، تا بن دندان مسلح شده و در خیابانها و گذرگاهها، مردم انقلابی را به گلوله می‌بستند، جعفر به پیشواز خطر می‌رفت و در مقابل مأموران رژیم، چنان سرسختانه ایستادگی می‌کرد که گویی مرگ

را به بازی گرفته است.

دوستان و همدرس‌ها و هم‌زمانش می‌گویند: شور و هیجان و ایمان و ایستادگی و حرکت توفنده او برای پیروزی انقلاب اسلامی، حدّ و مرزی نداشت. او از هیچ خطری نمی‌هراسید و از مقابله با هیچ مشکلی روی‌گردان نبود. حتی در شبهای حکومت نظامی، در کوچه‌ها و خیابانها، بسته‌های اعلامیه‌های انقلابی را زیر بغل می‌زد و از گذرگاههای خطرناک و زیر نظر مأموران عبور می‌کرد و بسته‌ها را به مقصد می‌رسانید. برای او، شب و روز فرقی نداشت، در هر زمان و هر مکانی، هر مأموریتی که به عهده‌اش سپرده می‌شد، با جان و دل می‌پذیرفت و می‌گفت اگر در راه انجام چنین مأموریت‌هایی جان خود را از دست بدهم، تازه کمترین وظیفه‌یی را که در راه دین و امام و رهبر انقلابم بر دوش دارم، انجام داده‌ام. ما همه، مأمور به ادای تکلیف هستیم، و تکلیف ما، در این برهه از تاریخ کشور اسلامی مان این است که برای حفظ ارزش‌های اسلامی و انقلابی، سر از پا نشناسیم و جان برکف حرکت کنیم. آری، منبع الهام او، حرکت سالار شهیدان در کربلا بود. خود را عاشق امام حسین (ع) و مکتب سرخ و خونین و افتخارآمیز آن امام همام می‌دانست و همواره آرزو داشت که در راه این مکتب جان بسپارد.

شهادت در جبهه...

سرانجام، انقلاب اسلامی پیروز شد و جعفر، به آنچه آرزوش را داشت، دست یافت. او، سرمست از باده پیروزی، هر جا می‌رفت شور به پا می‌کرد و عطر شوق و ایمان می‌پراکند. همه وقت و همه جا، همگان را به پاسداری از انقلاب و ارزشهای آن دعوت می‌کرد و هشدار می‌داد که مبدا اکنون که پیروزی به دست آمده است، مؤمنان و انقلابیون خود را آسوده خاطر بیندارند، و از توطئه‌هایی که در کمین انقلاب است، غفلت ورزند...

و این پیش‌بینی، زیاد به طول نکشید...

هنوز جعفر، کاملاً از لذّت پیروزی سرشار نشده بود که ناگهان توطئه‌های استکبار جهانی، به صورت جنگ تحمیلی ظاهر شد و در سراسر کشور، شور و غوغایی

دیگر بر پا کرد.

هنگامی که جوانان کشور، از هر گوشه به سوی میدانهای جنگ روانه شدند، تا دشمن سراپا مسلح را سرکوب کنند، جعفر نیز لباس رزم پوشید و روانه جبهه‌های جنگ حق و باطل شد.

همرزمان جعفر، از دوران حضور او در جبهه‌ها، خاطرات شورانگیزی دارند. یکی از آنان می‌گوید: یک بار جعفر، در ماجرای شگفت‌انگیزی از ماجراهای جنگ، شرکت داشت، که حکایت آن، مدتها زیانزد دوستان بود. جریان مربوط به محاصره و سقوط خرمشهر بود. در آن ماجرا، جعفر همراه با ۲۲ نفر دیگر از همزمانش حضور داشت. آنها، با آن عدهٔ قلیل، چندین شبانه‌روز در مقابل دشمنان یعنی مقاومت نشان داده و از شهر محافظت کردند. در جریان آن مقاومت جانانه، یک بار در خیابانی قرار گرفتند، که دشمن، از دو سر آن خیابان، حمله کرده بود تا آن نقطه را که نقطهٔ بسیار حساسی در شهر بود، تصرف کند. جالب آنکه جعفر و همزمانش فقط یک قبضه تیربار داشتند، که ناچار بودند با همان تبضه، از آن نقطهٔ حساس، محافظت کنند. در چنان شرایطی، جعفر پیشنهاد کرد که از آن تیربار، به صورت متحرک استفاده کنند.

بدین معنی که چند دقیقه، از یک سر خیابان به طرف بعضی‌ها شلیک می‌کردند و دشمن را عقب می‌راندند. و سپس جعفر، تیربار را بر دوش می‌گرفت و دوان دوان به سر دیگر خیابان می‌رفت و از آنجا، گروه دیگر دشمنان را که در آن سمت کمین کرده یا در حال پیشروی بودند، زیر رگبار آتش می‌گرفتند. با این تاکتیک جالب، دشمن فریب می‌خورد و گمان می‌کرد که تعداد نیروها، در شهر و به خصوص در این نقطه خیلی زیاد است که بدین سرعت و شدت، آنها را زیر آتش می‌گیرد و از هر دو سر خیابان به سوی آنها شلیک می‌کند. و همین امر، موجب وحشت و عقب‌نشینی دشمنان یعنی می‌شد.

شهادت و وصیت...

جعفر، در سال ۱۳۶۱ توفیق آن را یافت که در عملیات بیت‌المقدس شرکت

جوید. و این، همان عملیاتی بود که موجب آزادسازی خرمشهر شد و رضایت قلبی امام (ره) را از مبارزات ظفرنمون سلحشوران اسلام تأمین کرد.

در این عملیات تاریخی و پیروزمندانه بود که جعفر، به آروزی بزرگ خود رسید، الطاف الهی شامل حالش شد و تقدیر بر آن قرار گرفت که وی، دعوت حق را لبیک گوید و با بالهای خونین و نورانی، به سوی آسمانها پرواز کند و به لقای معبود خود بپیوندد و در ملکوت اعلی، با شهیدان گلگون کفن راه حق، همنشین گردد.

اکنون، چند سطری از وصیت نامه دلنشین و پربار او را نقل می‌کنیم، تا آشکار شود که این جوان ۲۳ ساله با چه عمق تفکر و وسعت اندیشه‌ی، به استقبال شهادت رفته است:

«... با آغوش باز به استقبال شهادت می‌روم. شهادت دعوتی است به تمامی هدایت شوندگان در راه خدا. از شما می‌خواهم تا آنجا که در توان دارید برای اسلام تبلیغ کنید و مردم ناآگاه را آگاهی دهید. ما، جانمان عزیزتر از مولایمان حضرت علی (ع) و سالار شهیدان امام حسین (ع) نیست. همگی ما باید از امامان خود پند بگیریم و برای اسلام با تمامی وجود مبارزه کنیم...»



۲۰۳۲- شهید شفیع حلیمی اصل (اردبیل)

در شهر اردبیل، که با توجه به سوابق تاریخی و با عنایت به جمیع جهات، می‌توان به جرأت آن را «شهر مذهبی اردبیل» نامید، به سال ۱۳۴۲ فرزند پاک نهاد دیگری متولد شد که نامش را «شفیع» گذاشتند. سالی که او به دنیا چشم گشود، سالی بود که نخستین حرکت نهضت اسلامی آغاز شد و به حماسه خونین ۱۵ خرداد منجر گردید. و خانواده‌یی که او در آن تولد یافت، خانواده‌یی متوسط و پای‌بند به اسلام و مقید به مکتب تشیع ناب بود که انتساب به روحانیت نیز جزو افتخاراتش به حساب می‌آمد. پدر بزرگ شفیع، از روحانیون خوشنام اردبیل بود که سالهای سال به عنوان امام جماعت مسجد عالی قاپوی اردبیل، به هدایت مردم می‌پرداخت و در قلب اهالی محل، جایگاهی ویژه داشت.



شفیع، در چنان خاندانی تولد یافت و تربیت شد و طبیعی است که آن خانواده متدین و آن محیط تربیتی پاک و مذهبی، در نوع تربیت و رشد فکری او، چه نقش عظیم و سازنده‌یی داشته است.

او در دوران اوج‌گیری نهضت اسلامی به سال ۱۳۵۷ جوانی تازه سال، ولی پر شور و پر جنب و جوش بود که وی سکوت و سکون را تحمل

نمی‌کرد. در همان سنین اندک، در تمام راهپیمایی‌ها و تظاهرات علیه رژیم شرکت داشت و در پیروزی انقلاب، جزو نخستین کسانی بود که در بسیج مسجد محله ثبت نام کرد و رسماً به فعالیت انقلابی پرداخت.

فعالیت‌های او در بسیج، همزمان با تحصیل در دبیرستان بود. و به همین دلیل، بسیاری از همزمان و همدوره‌هایش به یاد دارند که شفیع، همواره کتابهای مدرسه‌اش را همراه داشت، و در هر فرصتی که پیش می‌آمد، حتی در فرصت بین دو نوبت کشیک و پاس دادن نیز، از دقایق استفاده می‌کرد و درسش را نیز می‌خواند و معتقد بود که رزمنده اسلام و بسیجی واقعی، کسی است که از تحصیل علم نیز عقب نماند.

بدینگونه شفیع تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم ادامه داد، در کنکور دانشگاه نیز شرکت کرد و نامش جزو پذیرفته شدگان دانشگاه درآمد. اما همان زمان، مصادف با دوران اوجگیری حملات وحشیانه بعثی‌ها به کشور اسلامی بود و شفیع که همیشه یک پایش در جبهه‌ها بود، طبیعی بود که نتواند به تحصیل مرتب در دانشگاه ادامه دهد. اما در عوض، خود را به شهر خون و قیام و علم یعنی شهر مقدس قم رسانید، تا به تحصیلات حوزوی بپردازد و در هر فرصتی بتواند در جلسات درس و بحث حوزه شرکت جوید و کسب معارف اسلامی را، همراه با حضور در جبهه‌ها و جنگ و دفاع و مقابله در برابر دشمن ناپاک، وجهه همت خویش قرار دهد.

جانب آنکه او عقیده داشت فرصت تنگ است، و در این فرصت کوتاه، فناخت کردن به دروس حوزوی کافی نیست و یک طلبه سلحشور و رزمنده، باید بیش از

اینها علم و اطلاعات بیندوزد؛ لذا علاوه بر درسهای حوزوی، به مطالعه دقیق کتابهای مذهبی و اجتماعی و تاریخی، فراتر از برنامه‌های درسی متداول، نیز می‌پرداخت، و هر روز ذهن خود را پربارتر می‌ساخت.

فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی:

به گفته دوستان و هم‌دوره‌هایش، او را همه جا می‌شد دید. یک روز در جبهه‌ها بود، یک روز سر درس و بحث و جلسات دروس حوزوی بود، یک روز در گوشه‌یی از مسجدی یا حجره‌یی مشغول مباحثه با هم‌درسی بود، یک روز در مسجد محل و پایگاههای مقاومت به تشکیل کلاسهای عقیدتی اقدام می‌کرد و دیگران را، با تدریس کتابهای حدیث و آموزش قرآن، تربیت می‌کرد، یک روز مشغول ترجمه قرآن بود، و خلاصه هر جا که می‌شد قدمی برداشت، او از نخستین کسانی بود که قدم در راه می‌گذاشت...

آشنایان می‌گویند: شفیع در مسجد امام جماعت بود، در پایگاه مقاومت مسؤول بود، در خانواده راهنمای سایر اعضای خانه بود و در جبهه نیز یک روحانی رزمنده به شمار می‌آمد.... وی مدّتی را به عنوان مسؤول سازماندهی بسیج و مدّتی را هم به عنوان مسؤول بسیج کارگری محلّ به خدمت اشتغال داشت.

حضور در جبهه

شفیع، در مدّت حضور در جبهه‌ها، یک بار دچار موج گرفتگی ناشی از انفجار شد، و یک بار هم بر اثر اصابت پره‌های فایق، به شدّت مجروح گردید. سرانجام، شفیع در عملیات کربلای ۴، بر اثر اصابت ترکش خمپاره، از ناحیه کمر و سینه، شدیداً مجروح شد و در پی این جراحت بود که به آرزویش رسید و به خیل شهیدان اسلام و عاشقان معبود ازلی و ابدی پیوست.

وصیت‌نامه یا مناجات‌نامه

از شهید شفیع حلیمی اصل، وصیت‌نامه‌یی باقی مانده که سراسر شور و عشق و شیدایی، و در واقع یک مناجات‌نامه عرفانی و دلنوازی است. بخشی اندک از آن را

با هم می خوانیم:

«الهی! مرا به عمل کردن شایسته به گفته هایم و علمم و اداریت بساز، و قلبم را به آن تشویق و ترغیب فرما.

«الهی! این جسم و جان و حیات من، تنها سرمایه ام است که به تو تحویل می دهم، زیرا که فقط تو را می خواهم.

«الهی! عشق بی قرار ائمه اطهار و معرفت و شناخت آنان را از تو می خواهم.

«سیدی! تا ما را در قبر نگذاشته اند، چاره یی بفرما.

* * *

۲۰۳۳- شهید محمد باقر خلی زاده (ازنگیر مغان)

چه نیازی به گفتن و تأکید است که این نوگل تازه شکفته باغ شهادت، در خانواده یی پاک و مؤمن و متعهد به اسلام و مقید به تشیع و سرسپرده انقلاب، دیده به جهان گشوده است؟ راستی چه نیازی به گفتن این حرفها است؟ مگر همینکه نوجوانی ۱۵ ساله، با شور و شوق و ایمان، آستین همت بالا می زند و به مقابله با دشمنی تا دندان مسلح می رود، خود حکایت از تعهد و ایمان خانواده اش ندارد، و مگر نمایانگر قلب شجاع و اندیشه مؤمن و تفکر اسلامی و تربیت شیعی او نیست؟



آری، چنین بود. محمد باقر، به سال ۱۳۴۴ در روستایی کوچک به نام «زنگیر» از روستاهای مغان آذربایجان چشم به جهان گشود. و طبیعی است که خانواده اش از لحاظ ایمان و اعتقاد، در چه مراتبی قرار داشتند.

محمد باقر، در همان روستای کوچک، دوران

ابتدائی و راهنمایی را با تلاشی فراوان و موفقیت چشمگیر پشت سر گذاشت، و آنگاه، با قلبی که برای آموزش علوم اسلامی بی تابی می کرد، یکسره عازم حوزه علمیه شد، تا تحصیلات خود را در زمینه علوم و معارف اسلامی ادامه دهد.

این نوجوان پرشور و سرشار از عشق و ایمان، در تحصیل علوم دینی، چنان اهتمام و جدیتی از خود بروز می داد که به راستی موجب حیرت تمام دوستان و آشنایان شده بود. اما، با آنکه در کار تحصیل، هر روز گام بلندی در مسیر موفقیت بر می داشت، بزودی به جایی رسید که دیگر ماندن در سرکلاس و حضور در جلسات درس و بحث را، به آسانی با خواسته‌ی دیگری عوض کرد.

آن خواسته چه بود؟

حقیقت آنکه شور ایمان و عشق الهی، در قلب پاک و با صفای او، چنان ولوله‌یی افکنده بود که ناگهان احساس کرد در همان عتفوان شباب، مسیر زندگی اش عوض شده است. به دوستانش می گفت: درست است که عاشق تحصیل و کسب علم و دانشم، ولی کسب معرفت حق، چیز دیگری است که با هیچ چیزی معاوضه شدنی نیست. اکنون که انقلاب و کشور ما در لبه پرتگاه خطر قرار گرفته است و دشمنان به خاک و کاشانه ما حمله کرده اند، جای آن است که تحصیل علم را رها کنم و به تحصیل معرفت الهی بپردازم. من باید وظیفه خود را در قبال انقلاب و اسلام انجام دهم و با همه علاقه‌یی که به علم اندوزی دارم. لازم است که حضور در جبهه‌ها را بر ادامه تحصیل و حضور در کلاسهای امن و امان درس، ترجیح دهم.

دو فراز دل انگیز از وصیت نامه اش:

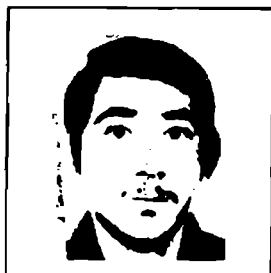
«... اگر مرا صدها بار بکشند و قطعه قطعه کنند و باز زنده شوم، فریاد خواهم زد: «ما همه سرباز توایم خمینی - گوش به فرمان توایم خمینی»... من عشق به الله دارم و این عشق است که امروز مرا به میدان جنگ کشیده است. آری، عشق خدا روحم را منقلب کرده و مرا آماده شهادت ساخته است.

«آرزو دارم امت مسلمان و حزب الله، مخصوصاً جوانان، همیشه و در همه حال در صحنه‌های انقلاب اسلامی حضوری فعالانه داشته باشند و مراسم نماز جمعه و دعای توسل و کمیل را هر چه باشکوه‌تر برگزار کنند، زیرا رمز پیروزی ما در گرو همین مجالس مقدس است.»

۲۰۳۴- شهید یوسفعلی فخمی (ایران آباد مغان)

این دیگر، حتی گلی نوشکفته نیست. از آن هم تازه تر و با طراوت تر و شاداب تر است. این دیگر به راستی غنچه‌یی است ناشکفته، که قبل از شکوفایی دست تقدیر پاک ازلی، پرپرش کرده، و سعادت را در نخستین گامهای صباوت نصیب جان و روحش ساخته است، تا در ملکوت اعلی، عطر افشانی کند.

به تاریخ تولدش بنگرید: سال ۱۳۴۸ شمسی آری، در زمان پیروزی انقلاب، فقط ۹ سال از تولدش می‌گذشته است، و دیگر نه جوان و نه حتی نوجوان، بلکه کودکی بوده است از گهواره اسلام.



بلی، یوسفعلی به سال ۱۳۴۸ شمسی (۹ سال قبل از پیروزی انقلاب و ۶ سال پس از نهضت و قیام ۱۵ خرداد) در روستای «ایران آباد»، از توابع پارس آباد مغان، در خانواده پرجمعیت و زحمتکش یک کشاورز مؤمن و متعهد، چشم به دنیا گشود.

پس از پشت سر نهادن دوران خردسالی و بازی و شادی و بی‌خبری، که همه در محیط پاک روستا و در مزارع سرسبز و دشت و صحرای وسیع و چشم‌نواز مغان گذشت، وارد دبستان شد. و مانند بسیاری از فرزندان روستا، او نیز همزمان با تحصیل در دبستان، هر روز با شوقی واغر و یا عشقی که به دامن طبیعت داشت، پس از تعطیل مدرسه دوان دوان به صحرا و مزرعه می‌رفت تا کوزه آبی به دست پدر دهد، یا لقمه نانی را برایش از کیسه در آورد و پنیر در میانش گذارد و تقدیم پدر کند، یا در کارهای سبک مزرعه، به پدر یاری برساند.

بدین ترتیب، سالهای دوران تحصیل ابتدائی سپری شد. و چون تمامی خانواده‌اش، از پدر گرفته تا عموها و دایی‌ها و همه و همه، از ارادتمندان و معتقدان به روحانیت معظم و محترم شیعیه بودند، او را نیز در آن دوران صباوت، به تحصیل علوم دینی و معارف اسلامی تشویق و ترغیب کردند. چه آرزو داشتند که این پسر شیرین و باهوش و خوش‌زبان، علم دین بیاموزد و کسوت روحانی بر تن کند.

چنین بود که یک روز، پدر توشه راه برداشت و یوسفعلی را با خود به تیریز برد و آنجا، او را به مدرسه حاج صفر علی سپرد، تا فرزند دلبنده مشغول کسب علوم حوزوی گردد.

هنوز یوسفعلی نوباوه در مرحله ابتدائی تحصیلات حوزوی بود که تجاوز خونین رژیم بعثی عراق، علیه ایران اسلامی آغاز شد.

یوسفعلی نیز که از سینه مادری پاک و با ایمان، شیر نوشیده و در سایه مهر پدری مومن و پاکدل بزرگ شده و دل به عشق الهی سپرده بود، از همان آغاز، شور و سرور عشق در دل، برای گذراندن دوران آموزش نظامی و اعزام به جبهه‌ها و یاری رساندن به رزمندگان اسلام، به بسیج محل مراجعه کرد. ولی مسؤولان بسیج، به علت صغر سن، با اعزام او موافقت نکردند. یوسفعلی هر چه التماس کرد و اشک ریخت، فایده‌ای نبخشید.

یک بار، نزد مسؤولان بسیج، آنقدر اشک ریخت که دل آنها برایش سوخت. می‌گریست و می‌گفت: من عاشق ائمه و اهل بیت عصمت (ع) و طهارتم. من می‌دانم که چرا امام حسین (ع) در کربلا شهید شد. من می‌دانم که الآن کشورمان در خطر است و همگی باید برای دفع خطر تلاش کنیم. من می‌دانم که رفتن به جبهه، برای من راه میان بری است که مرا زودتر به خدا می‌رساند. شما را به خدا، با آموزش و اعزام من مخالفت نکنید...

چهره معصومانه و لحن دلنشین و میخکوب کننده‌اش که از قلب پاک و پرفشانیش سرچشمه می‌گرفت، مسؤولان بسیج را به رحم آورد. دلشان سوخت و به او اجازه آموزش دیدن دادند.

درباره او گفته‌اند: یوسفعلی، در عملیات کربلای ۵ در لشکر عاشورا، به عنوان نیروی رزمنده خط‌شکن، وارد عمل شد و با متجاوزان بعثی جانانه جنگید و در همین عملیات، بر اثر اصابت ترکش توپ، فرق سرش شکافته شد، و در حالیکه صورت مهربان و معصومش با خون معطرش گلگون شده بود، شریعت گوارای شهادت را سرکشید و به ملاقات حق تعالی شتافت.

و اما وصیت نامه اش:

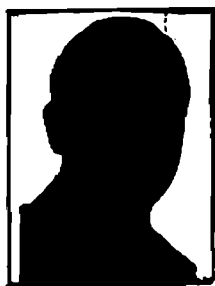
«... این راهی که من رفتم راه حسین (ع) است. راه حسین (ع) را ادامه دهید و انتقام خون شهیدان مان را از دشمنان اسلام بگیرید. همیشه از دین پاسداری کنید و نگذارید دشمنان داخلی و خارجی به اسلام ضربه بزنند.

«پدر عزیز و مادر عزیز! شما که ۱۷ سال در بزرگ کردن و تعلیم و تربیت من زحمت کشیده اید، خوشحال باشید که مرا به اسلام قربانی داده اید.»



۲۰۳۵- شهید مهدی مرادی (مشکین شهر)

مشک آن است که خود ببوید، و عطر مشک شهادت آن است که شهید بگوید. و چه عطر آگین تر است مشک شهادت، وقتی که شهیدی از مشکین شهر آن را استشمام کرده باشد.



مهدی مرادی، به سال ۱۳۴۷، در یکی از خانواده های مذهبی مشکین شهر، چشم به جهان گشود. پدر او، همچون دیگر اعضای خانواده اش، از عشاق سر سپرده خاندان عصمت و طهارت (ع) و اهل بیت رسالت بود و بویژه، عشق و علاقه یی وافر، به قائم آل محمد (ص) داشت. از این رو عهد

کرده بود اگر فرزندش دختر بود نام او را «نرجس» بگذارد، و اگر پسر بود، نام نامی مهدی (عج) را برایش برگزیند.

و چون فرزند به دنیا آمد و پسر بود، نامش به عشق «مهدی» آخر زمان (عج)، همان مهدی شد.

او در ۱۶ سالگی، همزمان با تحصیل در دبیرستان، با عشق و علاقه مفراطی که به آموزش قرآن و معارف الهی و اسلامی داشت. وارد حوزه علمیه «المهدی» (عج) در مشکین شهر شد و زیر نظر عالمان نام آور و استادان فاضل حوزه علمیه شهرش،

طلبگی پیشه کرد.

شرحی به قلم شهید

خود او، در یادداشت هایش، که با خطی خوش و در دفترچه‌یی تمیز و خط‌کشی شده نوشته است، علت انتخاب کسوت روحانیت را، چنین بیان کرده است:

«... من روحانی می‌شوم تا احکام الهی را به مردم ابلاغ کنم و رسالت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام (ص) را به مردم برسانم. من تا به حال، در طول زندگی، به اندازه روز ورودم به حوزه علمیه، خوشحال نبوده‌ام. در اولین روز ورود به حوزه، که مصادف با افتتاح حوزه علمیه «المهدی (عج)» بود، مقداری از کتاب جامع المقدمات را خواندم، و بالآخره این روز که بهترین روز در دوران زندگیم بود، با شور و شوقی وصف‌ناپذیر به اتمام رسید.»

اعزام به جبهه ...

هفته سالگی مهدی، همزمان با اوج حملات وحشیانه دشمن بعثی به سرزمین اسلامی ایران بود. مهدی نیز، چون بسیاری دیگر از جوانان پرشور میهن اسلامی، این ددمنشی‌ها را تاب نمی‌آورد، و بر آن بود که به مقابله با دشمن خونخوار برود. اما چون وی تنها فرزند ذکور خانواده بود، مسؤولان از اعزام او به جبهه خودداری می‌کردند. ولی مهدی که عاشق اسلام و بیقرار دفاع از قلمرو اسلامی بود، نمی‌توانست این علت را، که به نظر او کاملاً قابل چشم‌پوشی بود، بپذیرد و در خانه آسوده بنشیند و شاهد به شهادت رسیدن برادران دینی و دوستان و هموطنان خود باشد. لذا روزی پدر و مادرش را با خود به پایگاه بسیج برد و از آنان خواست که نزد مسؤولان، نه تنها رضایت دهند، بلکه خواهش و تمنا کنند که او را هم به جبهه بفرستند. و بدینگونه بود که راهی سنگرهای خونین عشق شد...

شهادت و وصیت...

«... اما ما! ما تا آخرین قطره خون خود، از اسلام حمایت خواهیم کرد، و به فرمان تاریخی و اسلامی شما لایک خواهیم گفت که غفلت از فرمان شما، دوری از

خط حسینی (ع) است.

«ای ائت حزب الله! به هوش و متوجه باشید و درک کنید این امام را. خداوند به راستی که نعمتی پس بزرگ بر ما نصیب کرده است.

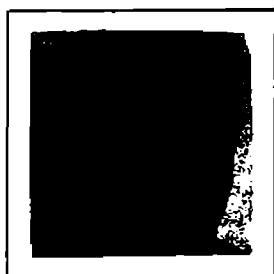
«شیطان قوی است. مبدا یک لحظه شما را از راه حسینی دور کند و یک عمر حسرت بکشید. پس زود آماده باشید و تنها از امام پشتیبانی کنید و به خرافات مشغول نباشید. امروز اسلام در خطر است. ابرقدرتها می خواهند آن را از بین ببرند و بر شما ائت حزب الله است که این خواست شیطانی را در نطفه خفه کنید.»

* * *

۲۰۳۶- شهید علی صفا موسی زاده (سرعین اردبیل)

در سرعین از توابع اردبیل، به سال ۱۳۴۷، در خانواده‌یی متدین، فرزند پسری گام به جهان نهاد که پدرش عاشق بیقرار حضرت علی (ع) و شیفته صفای زندگی آن بزرگمرد تاریخ بشر بود. به همین جهت، نام پسرش را «صفا علی» گذاشت.

علی صفا، از همان آغاز، در محیط خانوادگی مذهبی‌اش، چنان تربیت یافت و بزرگ شد، که چون به آغاز نوجوانی رسید و دوره تحصیلات ابتدائی را پشت سر نهاد، دل به عالم روحانیت سپرده و از همان زمان هدفش پوشیدن لباس روحانیت بود.



در همان سن و سال اندک، با راهنمایی و نظارت پدری ایمانش عازم اردبیل شد و در حوزه علمیه این شهر مذهبی و این دارالعباده اسلامی، ثبت نام کرد و به کسب علوم دینی و معارف الهی مشغول شد.

علی صفا، هنگامی در حوزه درس می خواند، که جنگ تحمیلی و نابرابر دشمنان قسم خورده اسلام،

هر روز ابعاد جدیدی می یافت و دامنه بیشتری می گرفت و وحشیانه تر و خونخوارتر می شد. علی صفا نیز، در کنار تحصیل علوم حوزوی، هرگز نمی توانست نسبت به جنگ و کشتارهای خونین و دمنشانه آن، بی تفاوت بماند و تنها به درس و بحث

اکتفاء کند.

از این رو بود که علی صفا، یک پای در حوزه و جلسات درسی، و یک پایش در جبهه های جنگ بود. وقتی به جبهه می رفت، کتابها و جزوه هایش را نیز با خود می برد تا در هر فرصتی، از کسب علم غافل نماند و چون به شهر برمی گشت و سر جلسات درس و بحث حاضر می شد، لحظه ای از یاد جنگ، و جبهه و وظیفه و رسالتی که به عنوان یک مسلمان و بویژه یک طلبه انقلابی بر عهده داشت، غفلت نمی ورزید. او در هر دو مکان، تلاشی مضاعف داشت تا هیچ کدام از وظایف و رسالت های انسانی و اسلامی اش را فرونگذارد.

ویژگیهای اخلاقی اش:

جوانی بود مهربان، نازکدل، حسّاس که برای همه، بویژه بزرگترها احترام فراوانی قابل می شد. و بدیهی است که چنین کسی در برابر پدر و مادرش، چقدر فروتن بوده و چقدر برای آنان احترام قابل می شده است. آشنایان او می گویند: همیشه در سلام دادن پیشقدم بوده، و بزرگ و کوچک هرگز به یاد ندارند که او فرصت داده باشد تا کسی، زودتر از او سلام گوید. ویژگی دیگرش عشق به امام امت بود و به همه می گفت آنچه امام امت فرمان دهد، فرمان اسلام است و همه باید با جان و دل اطاعتش کنند.

با اینکه سنّ و سالش کم بود، در انجام فرایض دینی چنان اهتمام و جدیتی داشت که هرگز نمی گذاشت نمازش از اوّل وقت بگذرد، و حتی نمازهای مستحبّی اش را نیز با شور و عشق به جای می آورد.

از ۱۳ سالگی عضو بسیج شده بود و بدون کمترین چشمداشتی به حقوق بسیج، در جبهه های نبرد حضور می یافت و خدمت می کرد.

در یکی از اعزامها از طرف بسیج مبلغ ۲۲۰۰ تومان آورده و به برادر بزرگترش تحویل داده بودند و او هم ۷۰۰ تومان از آن پول را خرج کرده و ۱۵۰۰ تومانش را نگه داشته بود. وقتی علی صفا به عنوان مرخصی به خانه برگشت، برادرش باقیمانده پول را به او تحویل داد. علی صفا وقتی فهمید این پول را از طرف بسیج

آورده‌اند، از اینکه برادرش آن را تحویل گرفته بسیار ناراحت شد. پول را گرفت و به بسیج محل رفت و آن را پس داد و به اطرافیان خود گفت: من صرفاً برای کسب رضایت الهی و قریه‌الی الله در جهاد فی سبیل الله شرکت می‌کنم و دریافت هر نوع دستمزدی، آنچه را که در نیت دارم، نابود می‌کند.

در جبهه چه گذشت؟

نخستین بار که می‌خواست به جبهه برود، چون بسیار کم سن و سال بود، خانواده‌اش چندان رضایتی برای اعزام او نداشتند. یک بار خانواده‌اش در آستانه یکی از اعزام‌ها متوجه شدند که او هم ثبت نام کرده است و همان روز عازم منطقه خواهد شد. برادر بزرگترش به بسیج محل مراجعه کرد و خواست که از اعزام او خودداری کنند و برای این کار، تربیتی داد که حتی از تحویل لباس به او خودداری کنند. اما وقتی برای بدرقه رزمندگان در محل اعزام نیرو حاضر شدند، با کمال تعجب دیدند اولین کسی که لباس پوشیده و در اتوبوس اعزام رزمندگان نشسته، همین علی صفای خردسال است!

بدینگونه بود پای او به جبهه‌ها باز شد، و در مدتی کوتاه، بالغ بر ۱۵ بار به جبهه رفت.

تا آنکه هنگام آخرین اعزام او رسید. در آن هنگام گروهی از طلاب حوزه علمیه اردبیل عازم جبهه‌ها بودند، که علی صفا نیز لباس رزم پوشید و به یاران رزمنده پیوست و برای پانزدهمین بار راهی جبهه شد.

در آن زمان، عملیات عظیم کربلای ۴ در پیش بود. علی صفا نیز در این عملیات شرکت جست و پس از پایان عملیات، داوطلبانه به ماندن در جبهه ادامه داد. پس از مدتی کوتاه، زمان عملیات کربلای ۵ رسید و علی صفا نیز در آن عملیات شرکت جست. اما ... این بار در منطقه شلمچه با پیکری خونین و درهم شکسته، به عرش اعلی پیوست و شهید شد.

گزیده‌یی از وصیت‌نامه‌اش

«رسد آدمی به جای که جز خدا نبیند یسگر که تا چه حد است مقام آدمیت، ملک از نور است و دارای عقل و دور از شهوت، ولی انسان دارای عقل و شهوت هر دو است، و حیوان عقل ندارد ولی فقط صاحب شهوت است. اگر عقل انسان، بر شهوتش غلبه کند، مقامش از ملک بالاتر است، ولی اگر شهوت و هوای نفس انسان، بر عقلش غلبه کند، از حیوان هم پست‌تر می‌شود «بل هم اصل سیلا...» به تعبیر حضرت علی (ع) گنجی که در عقل‌هاست از نوع طلا و تفره نیست، بلکه سرمایه‌های فکری و هدایتی در عقول مردم مدفون شده است. مانند صاحب‌خانه‌یی نباشیم که در خانه‌اش گنجی باشد، که خاک و غبار بر روی آن ریخته شده و صاحب‌خانه متوجه نیست که روی چه گنجی خوابیده است؛ بعد شخص دیگری پیدا می‌شود، لایه خاک را کنار می‌زند، تا گنج آشکار گردد؛ اینجاست که صاحب‌خانه می‌گوید: عجب! روی چه گنجی بودم؟ و خود خبر نداشتم!

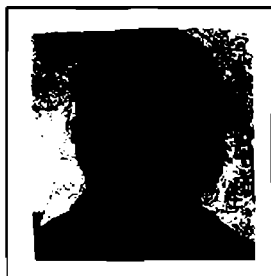
حال فرصتی به دست آمده، همه جا گنج است، وقت آزمایش و وقت برداشت گنج است و صدای «هل من ناصر ینصرنی» به گوش می‌رسد. موقعیتی مناسب پیش آمده و حسین زمان، در عصر ما قیام کرده است. از آنان نباشیم که دیگران در استفاده از گنجینه عقل، بر ما سبقت گرفته باشند. و ما در قیامت، در زمان برداشت، محصولی نداشته و شرمنده و روسیاه شویم.



۲۰۳۷- شهید سید عزیز هاشمی (جنگان از توابع گرمی)

در روستای «جنگان» از توابع «گرمی» خانواده‌یی زندگی می‌کرد، که اساس اعتقادات و پایه باورهایش، عشق به دین و مذهب بود. اما، همان میزان که دین و مذهب در این خانواده ریشه داشت، فقر و محرومیت نیز، در آن ریشه دوانیده بود. اما اهل این خانه، نه تنها فقر را مایه سرشکستگی نمی‌دانستند، بلکه آن را، همچون

پیامبر عظیم‌الشان خود، مایهٔ فخر خود به حساب می‌آوردند. چون فقر آنان و نیازشان به خدا بود نه به این و آن. همواره این سرود دلنشین ورد زبان‌شان بود که: پیامبر ما گفت «الفقر فخری» یعنی فقرم، مایهٔ فخر من است. پس ما، که باشیم که از فقر خود، نه تنها افتخار نکنیم، که از آن آزرده نیز باشیم؟



و براستی چنین بود. آنها، هر نعمتی را که خداوند بدانها ارزانی می‌داشت، مایه‌یی از فخر خود به حساب می‌آوردند. تا آنکه در سال ۱۳۵۰ شمسی، در این خانوادهٔ فقیر، ولی دلبسته و دل سپردهٔ دین و مذهب و دلباختهٔ خدا و آنچه خدائی است، پسری به دنیا آمد. و آنان زیر لب زمزمه کردند

که خدایا: در اوج فقر ما، این مایهٔ فخر ماست که فرزند پسری به ما عطا کرده‌ای، و چه بسا که این فرزند، باعث سرپلندی ما شود، و بر ما فخری پایدار، به ارمغان آورد... و براستی که چنین شد.

آن فرزند پسر، که در خانوادهٔ سید جلیل‌القدری به دنیا آمده بود، «سید عزیز» نامیده شد، و چون نسب به آل هاشم می‌برد، نام فامیلش نیز «هاشمی» بود. پس او، آن پسر نوزاد بود، که می‌رفت تا مایهٔ فخر خانواده‌اش شود، و «سید عزیز هاشمی» نام گرفت.

دوران دشوار تحصیلات

سید عزیز، دوران بسیار دشواری را در تحصیلات خود سپری کرد. در روستای او، مدرسه‌یی بود که تنها تا سال سوم دبستان را داشت. و سید عزیز، وقتی در روستای خود، سال سوم دبستان را به پایان رسانید، برای گذراندن کلاسهای چهارم و پنجم دبستان مجبور شد، هر روز چندین کیلومتر راه را، در رفت و آمد باشد تا دنبالهٔ تحصیلاتش را، در روستای مجاور، پیگیری کند.

بدینسان با دشواری تمام، دوران ابتدایی تمام شد، و سید عزیز در همان روستای همجوار، و با همان روزی چندین کیلومتر راهپیمایی پیاده، توانست دوران

راهنمایی را نیز پشت سرگذازد، و به عنوان دانش آموزی درس خوان و ساعی، فارغ التحصیل دوره راهنمایی شود.

ورود به حوزه علمیه:

سید عزیز، از همان نخستین سالهای دوران راهنمایی، یعنی نخستین سالهایی که تعقل و تفکر در اعماق جاننش می رفت که جای احساس های زودگذر را بگیرد، ناگهان احساس کرد که چیزی در تمامی عمق وجودش، شعله ور می شود...

هیچکس جز خودش نمی دانست. آن احساس چیست؟ که به او فرمان می داد: ای نوجوان عاشق و دل سپرده، روش تحصیل تو، تا امروز هر چه بوده خوش بوده، ولی از امروز به بعد، باید روش خود را دگرگون کنی و به راهی دیگر گام گذاری. تو باید به حوزه علمیه بروی، و درس دین بخوانی. درس عشق، درس ولایت. درس بی پایان و درس بی پایانی ...

و او چنین کرد. به دلیل عشق و علاقه وافرش به دین مبین اسلام، به دلیل دلبستگی بی حد و مرزش به روحانیت، به دلیل عشق به دنیای علم و تحقیق و تحلیل دین، و آنچه به دین مربوط است، در همین اوان جوانی یعنی پس از پایان دوران راهنمایی و آغاز ۱۵- ۱۴ سالگی از روستای خود دل برگرفت و عازم حوزه علمیه اردبیل شد.

وقتی جنگ تحمیلی شروع شد، او فقط یک پسر خردسال ۹ ساله بود. با تمام جاننش آرزو می کرد که هر چه زودتر، سن و سالش بالاتر رود تا او بتواند وارد گروه رزمندگان نوجوان گردد... ولی، برآستی زمان چه کند می گذشت...

وقتی فتوی امام خمینی (ره) صادر شد و اعلام گردید که جوانان و نوجوانان، برای حضور در جبهه، نیازی به اجازه والدین ندارند، سید عزیز هم شادمانه به پایگاه رفت تا برای اعزام به جبهه ثبت نام کند. ولی به او گفتند که هنوز سن و سالش بسیار کم است و نمی تواند در صف رزمندگان ثبت نام کند. او اشک به چشم و بغض در گلو آورد، و به خانه برگشت...

و بار دیگر، دو هفته بعد به پایگاه رفت. باز او را جواب کردند... یک هفته، دو

هفته و یک ماه دیگر...

آنقدر به پایگاه رفت و اشک ریخت و اجازه‌نامه پدر و مادرش را ارائه داد، که سرانجام مسئولان پایگاه، دل به حال و روز او سوزاندند و با اشک‌های صادقانه‌اش، فرار از کف دادند و او را نیز ثبت نام کردند. چرا که سید عزیز، با آن جان شیفته‌یی که نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) داشت. و با آن قلب پاکی که در سینه‌اش به عشق شهادت می‌تپید، و با آن قیافه پاک و معصومانه‌یی که همچون تابلوی طهارت و نزاکت بود، همه جا و همه وقت آرزوی شهادت می‌کرد و با همه دوستان و نزدیکان می‌گفت: من اگر سعادتمند به دنیا آمده باشم، به صورت شهید از دنیا می‌روم، وگرنه معلوم می‌شود که سعادت، در پیشانی من نوشته نشده است...»

اما سعادت در پیشانی او نوشته شده بود. چرا که بعد از مراجعات مکرر و التماس دعای اشک آلوده سرانجام او را ثبت نام کردند و پس از گذراندن دوره‌های آموزش لازم نظامی، به منطقه جنوب فرستادند.

سید عزیز، مأمور خدمت در لشکر عاشورا شد و بعد از چهار ماه میارزه سرشار از عشق و شیدایی که در جبهه‌ها با دشمنان بعضی داشت بالاخره از مدرسه عشق به سوی مکتب ازلی و ابدی معشوق پرکشید و نامش، در عداد شهدای عملیات کربلای ۵، در منطقه شلمچه به ثبت رسید. خوشا به سعادتش!

برگزیدی از وصیت نامه

«پدر جان! اگر این سعادت نصیب من شد، شما افتخار کنید، چون من به آرزوی دیرین خود رسیده‌ام.

«به خدا سوگند، اگر این تن ضعیفم صد پاره شود، بهتر است از آنکه در رختخواب ذلت بمیرم.

«مادر جان! از شما می‌خواهم که شیر خود را بر من حلال کنید. من اگر شما را تنها گذاشته‌ام، فقط به خاطر خدا بوده است، چون خدا را بیشتر از شما دوست داشتم، و گمان نمی‌کنم که شما در این مورد، احساس ناراحتی از فرزند خود بکنید.

چون خودتان به من یاد دادید که خدا را، باید بیش از هر چیز و هر کس و بیش از پدر و مادر باید دوست داشت. آیا شما نبودید که چنین عشقی را به من آموختید؟

* * *

۲۰۳۸- شهید تهمین اسدی (قنبرلو از توابع «گرمی»)

روزی که تاریخ ورق خورد، روزی که در تاریخ ایران او اسلام و بالمآل در تاریخ جهان معاصر برگ جدیدی نوشته شد، روزی که انقلاب پرشکوه اسلامی، در تهمین ماه ۱۳۵۷ به پیروزی شیرینش رسد، تهمین اسدی تازه ۱۱ سالگی را تمام کرده و قدم به ۱۲ سالگی نهاده بود.

تهمین در سال ۱۳۴۶، در گوشه‌یی سرسبز و با طراوت از آذربایجان، سرزمین مردان خدا، در روستای قنبرلو روستایی از توابع شهرستان «گرمی» چشم به جهان گشود. سالهای آغازین زندگی، چمنزارهای زمردگون و کوچه باغهای سرسبز و عطرآگین روستایش گذرانید.



هنگامی که دوران تحصیل ابتدایی را تمام کرد، چون در روستای زادگاهش مدرسه راهنمایی نبود، برای گذراندن دوره راهنمایی به روستای «افخاره» رفت، که نزدیک‌ترین روستا به زادگاهش بود. ولی برای کودکی ۱۱ ساله، هر روز طی کردن چندین کیلومتر، راه بین دو روستا، براستی کار دشواری بود

که تهمین آن را تحمل می‌کرد و نه تنها دم بر نمی‌آورد، بلکه هر روز که می‌گذشت و او چیزی تازه می‌آموخت، شوق بیشتری برای طی کردن هر روزه این راه دراز پیدا می‌کرد. در همان دوران راهنمایی بود که انقلاب اسلامی ثمر داد و به پیروزی رسید. او با همان درک و دریافت دوره نوجوانی و هر روز بینش و بصیرت بیشتری پیدا می‌کرد. وقتی دوره راهنمایی را تمام کرد، با راهنمایی یکی از معلمان دلسوز و آگاه و متدین خود، از نقش بزرگ روحانیت در پیروزی انقلاب اسلامی، و اساساً در طول تاریخ

اسلام و بویژه تاریخ تشیع، آگاهی یافت و بدان دل بست. به طوری که تصمیم گرفت خود نیز وارد جامعه علم و تقوا شود و جامعه روحانیت بر تن کند. از این رو، در همان دوران نوجوانی و شکوفایی، با عشق و شور و شوق وارد حوزه علمیه شد و دنبال تحصیلات خود را در لباس طلبگی پی گرفت.

همه کسانی که او را از نزدیک می شناختند، یک صدا می گویند که: تهمن جوانی مؤمن و براستی متعهد بود. با آنکه در آغاز راه گام سپاری می کرد، ولی بسیار هوشمند و عالم و صاحب بصیرت بود، و به آنچه آموخته بود، با جان و دل عمل هم می کرد. حسن معاشرت و طرز سلوک خاصی که با مردم داشت، در چنان حد بالایی بود که او و رفتار و اعمال و گفتارش را زبانزد خاص و عام ساخته بود.

شوق شهادت:

دوستان و آشنایانش می گویند: او همیشه شوق شهادت داشت و این امر را بزرگترین سعادت دنیوی و اخروی می دانست. پدر بزرگوارش می گوید: همیشه در فکر شهادت بود و همواره از خدای تبارک و تعالی، به ناله و تضرع درخواست می کرد که یکی از دو سعادت را نصیب او کند؛ یا شاهد پیروزی اسلام در تمامی جبهه های کفر باشد، یا آنکه در راه اعلای شعایر اسلام، جام شهادت بر لب نهد.

و مادر مهربان و متدین و پاکیزه اش می گوید: شبها نیز خواب شهادت می دید. بارها شنیدم که در خواب حرف می زند و به صدای بلند «لیک، لیک» می گفت، و ناگهان از خواب برمی خاست و می گفت: آه، مادر، من هنوز زنده ام؟ پس سعادت نصیب نشده است؟ خواب می دیدم که با شهیدان وارد باغ سبزی شده ام که از زمینش گلهای سرخ می روید و از آسمانش باران گلاب می بارد و از شاخ و برگ درختانش دانه های مروارید غلطان فرو می ریزد...

هر شب جمعه، اگر در مرخصی و نرد خانواده اش در روستا بود، او شب را در مسجد روستا به دعا و نیایش و ذکر و نماز می گذرانید. و اگر در جبهه بود، از آغاز غروب و سرشب، همزمان و همسنگران، در نقطه معهود جمع می شدند و خود را

آماده می ساختند تا تهمن به آنها ببیوندد و با صدای دلنواز و ندای ملکوتی اش که خداوند سبحان به او عطایه کرده بود، برایشان دعای کمیل بخواند و اشک همگان را جاری سازد. بلی، تهمن چنان نفس گرم و دم گیرایی داشت که محفل انس یاران رزمنده و سپاهیان اسلام را، شور و فروغی خاص می بخشید. به خصوص که همواره در ضمن دعاهايش، از خداوند تبارک و تعالی، درخواست و تمنای پیوستن به لقای حضرتش را می کرد و آتش عشق و شوق در دلهای شنوندگان بر پامی کرد و چشمهای آنان را نمناک و پراشک می ساخت...

یاران و آشنایان و همزمان می گریند: او برآستی عاشق حضرت حق بود، و این عشق آنقدر در دل و جانیش آتش به پا کرد، تا سرانجام به آرزوی همیشگی و تمنای قلبی اش رسید و به لقای حق نایل آمد.

چگونگی شهادت...

عملیات کربلای ۴ به پایان رسیده بود. بخشی از اهداف سلسله عملیات کربلاها به دست آمده بود، و اکنون بایستی که برای بخشهای دیگری از آن هدفهای مقدس، یکی دیگر از عملیات کربلاها، طراحی و اجرا شود.

از همان فردای پایان عملیات کربلای ۴، زمزمه های عملیات کربلای ۵ به گوش می رسید و اینجا و آنجا، بین مردان خدا و رزمندگان اسلام، زبان به زبان و سینه و سینه نقل می شد.

سرانجام دستور آمادگی برای اجرای عملیات کربلای ۵ از قرارگاه به لشکر ابلاغ شد. در جبهه حال و هوایی خاص حاکم بود. نیروها خسته بودند. گروهی به فیض شهادت رسیدند و گروههایی دیگر، جراحت های کوچک و بزرگ برداشته بودند. خستگی ناشی از عملیات سخن از مرخصی و رفع خستگی به میان می آوردند. ولی همینکه دستور عملیات به طور جدی ابلاغ شد، عشق به پیروزی اسلام با لقای حضرت حق تعالی، در جان و دل عاشقان کربلای حسینی چنان شور و شوقی آفرید، که همه خستگی ها از تن ها خارج شد و همه جراحت ها فراموش گردید و مردان خدا و رزمندگان سنگر حق، بار دیگر به حرکتی پرخروش در آمدند، و بار

دیگر، کربلای دیگری خلق شد و این کربلای ۵ بود! همان که امام خمینی درباره اش تأکید فرمود: که تمام کفر در مقابل اسلام قرار گرفته است و سريلندی و انقلاب و دين ما، در گرو همین مقابله تمام کفر و تمام اسلام است...

چنین بود که این بار رزمندگان در جنوب، در شلمچه، و در دهها خط آتش دیگر حرکتی توفنده را آغاز کردند، و تهمن عاشق و بیقرار نیز، با تکبیر و توسل به ائمه اطهار (ع) به سوی هدفهای مقدس و از پیش تعیین شده حرکت کرد...

در آن هنگامه جنگ و ستیز و آتش و خون از هر طرف تیری شلیک می شد، از هر گوشه آسمان، رگباری از سرب و آتش فرو می بارید، در هر قدم گلوله های توپ . خمپاره منفجر می شد، و چه بسیار انفجارها که در کنار تهمن و در یکی دو قدمی اش زمین را شخم می زد و توده خاک را با آتش به هوا بلند می کرد...

در تمام این لحظات، تهمن همچون کوهی پایدار و استوار مقابله می کرد و هر دم به سوی دشمن یورش می برد. و ... ناگهان آنچه در آرزویش بود، رخ داد ترکش خمپاره ای به جسم پاکش اصابت کرد و روح الهی و تابناکش را چون مرغان بهشتی از تن خاکی و فانی اش جدا کرد و به آسمان ها پرواز داد.

گزیده یی از وصیت نامه شهید...

«... از این که خداوند متعال بر من قوت عنایت کرده تا بتوانم در راهش بجنگم، شکر گزارم، و بسیار خوشحالم که در جمع عاشقان حسین (ع) قرار گرفتم. با این کاروان عازم کربلای حسینی (ع) هستم. امروز در موقعیتی قرار گرفته ایم که مورد تهاجم همه جانبه مزدوران شرق و غرب هستیم. امروز باید از اسلام و قرآن دفاع کرد. وقتی که ما قبول کردیم که مسلمانیم، پس باید قبول مسؤولیت نیز بکنیم. رسالت خون شهدا، برگردن ماست و ما باید پیام خون شهیدان را برسانیم. خدایا، به آبروی محمد و آل محمد (ص) قسمت می دهم، دلم می خواهد در راه تو به خون خودم آغشته شوم. بار خدایا، برایم شهادت نصیب فرما.»

۲۰۳۹- شهید سید محمد اکبری (خلخال)

شهید سید محمد اکبری، شهیدی از سلالة سادات و اهل بیت عصمت و طهارت، و جرعه نوش کوثر پاک رسالت و امامت، وقتی به دنیا آمد، که خانواده اش با جان و دل منتظر تولد فرزندی خوشقدم و خوش بمن بودند. پدرش می گفت: مدتی است مشکلات و مسائلی پیش آمده، که تولد یک فرزند خوشقدم و پرخیر و برکت، آنها را حل می کند.



سرانجام، نوزاد چشم به جهان گشود. یکی از جوانان اقوام به سوی مسجد رفت. وارد شبستان شد و پدر چشم براه را در حال تلاوت قرآن مجید یافت. صبر کرد تا او تلاوت را تمام کرد و قرآن را بوسید و سرجایش گذاشت و همینکه دوباره دست

دعا به سوی آسمان برداشت، آن خویشاوند جوان، خود را به او رسانید و با صدایی شوق آلوده گفت:

مشهدی، خدا را شکر، چشم شما روشن، فرزندان به دنیا آمد. پسری است صحیح و سالم ...

مشهدی با خوشحالی دست به دعا برداشت و خدا را شکر گفت و بعد دست در جیب کرد و مزدگانی آن جوان را داد. سپس برخاست و شتابان روی به خانه آورد. تازه، نوزاد را شسته و در پارچه و لباس تمیز پوشانیده بودند که مشهدی وارد خانه شد. عهده نوزاد، جلو آمد و نوزاد را که در بغل داشت به مشهدی نشان داد. مشهدی لاحول گویان در چهره او دقیق نگرست، و ناگهان باشور و شادی، تقریباً فریاد کشید:

به خدا قسم که جدّ اطهرم به من لطف کرد. صورت و چشمهای این بچه، چنان می درخشد که انگار نور از آن می تابد. این نور سیادت است، نور محمدی (ص) است که در سلالة سیادت ادامه یافته است. این بچه، تمام مشکلات و مسایل را، با خوش قدمی خود از بین خواهد برد، و خودش هم ان شاء الله به سعادت دنیا و

آخرت خواهد رسید. خدایا، شکر...

فردای آن روز، در گوشه‌های اذان و اقامه خواندند و نام خدا و پیامبر و ائمه اطهار (ع) را بر او فرو خواندند و نامش را سید محمد گذاشتند.

از مدرسه به حوزه:

سید محمد، دوران ابتدائی و راهنمایی را، در زادگاهش خلخال گذرانید. آنگاه با توجه به عشق و علاقه‌یی که در خانواده‌اش نسبت به دین و مذهب وجود داشت، و یا عنایت به عشق پرشوری که پدر و مادرش نسبت به اجرای برنامه‌های مذهبی و به خصوص نسبت به روحانیت در او به وجود آورده و تقویت کرده بودند، تصمیم گرفت که وارد حوزه علمیه شود و ملبس به لباس مقدس روحانیت گردد.

چنین بود که در آستانه جوانی، از خواست‌ها و تمنیات جوانان هم سن و سال خود چشم پوشید و با چشم‌پوشی از آنچه خیلی از جوانان در پی آنند، حتی بازیهای جوانی و ورزشهای مورد علاقه آن سن و سالها، با عزمی جزم راسخ وارد حوزه علمیه جعفریه خلخال شد. در آن حوزه مقدس، در محضر درس آیت‌الله یکتایی شروع به تعلّم کرد و به آموزش درس دین و علوم حوزوی پرداخت.

جدیّت شبانه‌روزی او در آموزش علم، و تلاش و پشتکارش برای عمل به علمی که می‌آموزد، چنان بود که در اندک مدّتی، در محضر و نظر استادش محبوبیت خاصی یافت و به خاطر این مسائل و نیز به دلیل خصوصیات اخلاقی ویژه‌یی که داشت، به زودی مورد تکریم و احترام دوستانش قرار گرفت.

هنوز بسیار جوان بود که علاوه بر دروس حوزوی، که خود به اندازه کافی مشکل و سنگین است، به مطالعات آزاد و خارج از برنامه درسی نیز دست یازید. او به شوق افزایش گستره علم، و دستیابی به دامن بینش و بصیرت، و بالأخره به منظور کسب معارف دینی و اخلاقی، در کنار دروس متداول و رایج حوزوی، به مطالعه کتابهای بزرگان اندیشه و بیان و عمل، بخصوص کتابهای شهید مطهری و شهید دستغیب پرداخت. چنانکه روزی نبود که او را ببینند که چه در حال نشسته و چه در حال غذاخوردن و حتی در حال راه رفتن، کتابی از این دو بزرگوار را در دست

نداشته و چشم به حروف و صفحات آن ندوخته باشد.

خصوصیات اخلاقی:

مادرش می‌گوید: این اوج اخلاص و ارادت و ایمان او را نشان می‌داد، که از گرسنگی و تشنگی روزه در گرمای سوزان تابستان لذت می‌برد.

پدرش می‌گوید: سید محمد، حساسیت خاص و حتی عجیبی در مقابل افراد دروغگو و شایعه ساز و شایعه پراکن از خود نشان می‌داد، و همواره با اینگونه افراد، برخورد های جدی و قاطع و حتی گاهی برخوردهای تندی می‌کرد و آنان را دچار انفعال و شرمندگی می‌ساخت.

دوستان و نزدیکانش می‌گویند: در آن موقع که با شایعه‌سازان به شدت مقابله می‌کرد، خود نیز در کنار این اقدام، به گسترش حقیقت امور و وقایع، همت می‌گماشت. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، تمام اعلامیه‌ها و پیامها و افراد مؤمن و معتقد و مورد وثوق می‌رسانید و ذهن‌ها را نسبت به حقایق، روشن و شفاف می‌ساخت. از این رو، وی در زادگاهش خلخال، و در محلات و توابع و حتی روستاهای دور، سعی می‌کرد تا در اشاعه نهضت اسلامی امام خمینی (ره)، نقش هر چه فعال‌تری را ایفاء کند.

مهاجرت به تهران ...

پس از پیروزی انقلاب، خود را از حوزه جغرفیه خلخال، به حوزه علمیه تهران منتقل کرد. از آن پس، دنیای جدیدی به رویش گشوده شد و به گفته خودش شروع کرد به خوشه چینی از دامن گسترده علم و تقوای اساتید ساکن تهران، که قلب تپنده و نبض گرم انقلاب در آن، بیشتر می‌زد و می‌تپید...

در شروع جنگ تحمیلی، سید محمد مشغول کسب معارف الهی بود، و به عنوان یک جوان طلبه و در حال خودسازی، هیچکس توقع و انتظار نداشت که درس را نیمه کاره رها کنند و با آن سن و سال کم، به میدان جنگ ناجوانمردانه برود. ولی او این کار را کرد. او نتوانست بیدادگری عمال سرسپرده و دست نشانندگان

مزدور آمریکای جنایتکار را، که به صورت تجاوز بعثیون جلوه کرده بود، ساکت بنشیند و لب فرو بندد. نه روح انقلابی ایمان اسلامی شور مذهبی او، جان پر هیجان و عشق او به درهم آمیختن علم و عمل و پیاده کردن احادیث مربوط به قتال و مقاتله در میدان راستین قتال، همه و همه دست به دست هم داد، و نگذاشت که روح بیقرارش در کالبد جسمش هم آرام و ساکت بماند. خود سید محمد، شهید راه آل محمد (ص)، در علت این هجرت الهی از خلخال به تهران، و از تهران به جبهه‌های جنگ و ترک تحصیل به خاطر اعزام به میدان نبرد را، چنین بیان کرده است:

«من وجدانم قبول نمی‌کند که صدّامیان کافر با موشکهای شرقی و غربی، نقاط مسکونی کشور ما را موشک باران کنند و ... من آسوده و آرام باشم و ... در مکتب و مذهب من، چنین کاری دست کم از مشارکت در جنایات جنایتکاران و ستمگری کافران را ندارد...»

مسئولیت روحانی بودن: دعوت به جبهه...

زمانی که خود را کاملاً آماده اجرای فرمان الهی، و حضور در جبهه‌های جنگ حق و باطل کرده بود، تصمیم گرفت به مسئولیت دیگری که همانا مسئولیت روحانی بودن او بود نیز، جامه عمل بپوشاند. پس در همان روزهایی که آماده عزیمت به جبهه بود، چندین بار مردم روستا را، دسته دسته در میدان روستا گرد هم آورد و خطاب به آنها گفت:

«... ای مردم مسلمان! امروز اسلام و انقلاب اسلامی به حضور شما در جبهه‌ها نیاز دارد. مگر شما نبودید که آرزوی کمک کردن به سرور شهیدان، حسین بن علی (ع) را داشتید و می‌گفتید که کاش در آن روز تاریخ ساز بودید، تا جان خود و زن و فرزندان را در راه آن جان جانان و سالار شهیدان فدا می‌کردید؟ اگر شما همان مردمید، پس بدانید که امروز هم، همان روز است؛ یعنی اکنون وقت عمل به این گفته شما، و در نتیجه زمان رسیدن به این آرزوی شما، فرا رسیده است. پس هر کس

آماده است که به دین خدا کمک برساند، روی به سوی جبهه‌ها بیاورد و در آنجا به آرزوی خود پیروزی اسلام در تمام جبهه‌ها و یا شهادت در راه تحقق این آرمان است، دست یابد...»

خانواده سید محمد می‌گویند؛ هر وقت که سید محمد، اهالی را در میدان روستا جمع‌آوری می‌کرد و سخنان پرشور خود را در گوش جان آنان فرو می‌خواند، مردم روستا هم که روحی پاک و مضافاً و الهی داشتند، در مقابل دم گرم سید، و این سخن پرشور و ندای ملکوتی و از دل برآمده‌اش، جواب مثبت می‌دادند، و چند نفر چند نفر به خانه می‌رفتند و خود را آماده می‌کردند و با افراد خانواده خداحافظ می‌گفتند و لباس مناسب در بر می‌کردند و بیرون می‌آمدند و به مسجد محل می‌رفتند تا در آنجا تجمع کنند و همه با هم، راهی جبهه‌ها شوند.

بدینگونه بود که سید محمد توانست، از آن روستای کوچک ۲۳ نفر را با خود همراه و همدل کند که با آنها راهی جبهه شود.

خود سید محمد، پس از ورود به پایگاه و گذراندن آموزشهای لازم و کسب تخصص‌های مورد نیاز در رشته تخریب، به عنوان یک تخریب‌چی مؤمن و معتقد و استوار و تزلزل‌ناپذیر، در جبهه‌های جنگ به حفظ و حراست از کیان اسلام و ارکان جمهوری اسلامی مشغول شد، و تا پایان عمر پر بارش به این وظیفه ادامه داد، و با صدها تخریبی که در جبهه دشمن ایجاد کرد، ماشین جنگی صدام را، صدها بار از کار انداخت ...

سید محمد با ذکر نام الله، وارد میدان مین شد و مشغول پاکسازی گردید. ناگهان یکی از مین‌ها که گروهی مأمور بود تا این مرد الهی را به عروج آسمانها برساند، در زیر پای او منفجر شد. آه، چه لحظه فراموش‌ناشدنی و شگفتی بود. راستی که در راه لقای دوست، در راه وصول به محبوب و معبود ازل و ابدی، حتی قطعه قطعه شدن هم لذتی دارد که در شب عاشقان بیدل هم نظیرش را نمی‌توان یافت. این لذت را، فقط عاشق و معشوق می‌توانند درک کنند: عاشقی که در راه وصال یار قطعه قطعه می‌شود، و معشوقی که این قطعه قطعه شدن را می‌بیند و می‌پذیرد و

تحسین می‌کند، که خود احسن تحسین کنندگان است...
بدینسان، شهیدی دیگر از خیل هایلیان زمان، بر خیل عاشقان و شهیدان
عاشورایی افزوده شد؛ شهیدی که الگوی عمل به علم خود بود و سر مشقی
جانبخش برای دیگران.

گزیده‌یی از وصیت‌نامه ...

«... مادر! من در جایی زندگی و مبارزه می‌کنم که خط‌شکن هستم. امید است که
مرا از یاد نبرید و دعا کنید که من به آرزوهای خود برسم.
«مادرم ... از ته دل می‌گویم، الان دارم پیشانی تو را می‌بوسم و از ته دل
می‌خواهم که مرا حلال کنید. پدر و مادرم... دعا کنید که دیگر به وطن برنگردم،
بروم به کربلا، و از کربلا به قدس، انشاء الله...» (۱)

* * *

۲۰۴۰- شهید محمد رحیم فتحی (ساقصلو از توابع اردبیل)

شهید محمد رحیم فتحی، در یکی از یادداشت‌هایش که شبی، از شبهای ستاره
باران جبهه، در دفترچه کوچک و پربارش نوشته بود، چنین آورده است:

از عالمی پرسیدند:

تا بهشت چقدر راه است؟

پاسخ داد: یک قدم.

و در توضیح آن گفت: اگر یک پای خود را روی
نفس امّاره بگذاری، پای دیگری وارد بهشت
می‌شود!...



(۱) به قلم برادر شهید آقای عباس زاده هریسی.

تولد در رنج و محرومیت

او به سال ۱۳۴۳ در خانواده‌یی به دنیا آمد، که رنج و محرومیت، اصلی‌ترین ارکان آن بود: خانواده‌یی در روستای «ساقصلو» از توابع اردبیل، که خود، اساساً منطقه‌یی محروم بود و ساکنان آن، همگی در رنج و محرومیت به دنیا می‌آمدند، در رنج و محرومیت می‌زیستند و بزرگ می‌شدند، در رنج و محرومیت بالندگی می‌یافتند و در رنج و محرومیت، چشم از جهان می‌بستند.

اما ... این خانواده‌های محروم، در عین رنج و نداری و محرومیت، از ثروتی سرشار و پایان ناپذیر هم برخوردار بودند، و آن، ثروت عشق و ایمان و دین و باورهای اعتقادی و مذهبی‌شان بود. خانواده محمد رحیم نیز، چنین خانواده‌یی بود و به خاطر تعهد و تدبیری که داشت، با همه محرومیتش، نام فرزندش را از «رحمت» و «وسعت» و «بیکرانگی» گرفته بود و بر نام اولیه‌اش که «محمد» بود، نام ثانویه «رحیم» را نیز افزوده بود.

محمد رحیم، دوران ابتدایی را در روستایش گذراند و سپس، دوران راهنمایی تا پایان تحصیلات متوسطه را در شهر بزرگ و مذهبی اردبیل پشت سر گذاشت. او که در سال ۱۳۴۳، یعنی یک سال پس از آغاز نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به دنیا آمده بود، از سال ۱۳۵۰ که فقط ۸ سال داشت، شروع به ادای نماز کرد و از ده سالگی، روزه‌هایش را نیز گرفت.

از کودکی، چنان به نماز خواندن و روزه گرفتن و انجام فعالیت‌های مذهبی علاقه و شور عشق نشان می‌داد، و چنان همگام با تحصیل در مدرسه، به فعالیت‌های مذهبی و سیاسی اهمیت می‌داد و که اطرافیان در سیمای او، چهره یک مرد میانسال سال متدین را می‌دیدند و پختگی و بصیرت مردی کامل و سیاست‌شناس را تشخیص می‌دادند. او از همان زمان که وارد ۱۴ سالگی شده و در سال اول دبیرستان ثبت نام کرده بود، در انجمن اسلامی دبیرستان طالقانی هم ثبت نام کرده و در همان ۱۴ سالگی به عضویت انجمن اسلامی جوانان اردبیل هم در آمد، تا علاوه بر دبیرستان، در سطح شهر بزرگ و مذهبی خویش نیز سلسله فعالیت‌های مذهبی و

اجتماعی و سیاسی اش را شکل دهد...

سودایی دیگر، در دل...

محمد رحیم، در سال تحصیلی ۶۱-۶۰، سال چهارم دبیرستان را با معدل بسیار بالا و چشمگیری به اتمام رسانید و دیپلمه شد. دوستانش، و حتی معلمان دلسوز و مهربانش، او را نصیحت می کردند که با اینهمه دانش و اطلاعات، و استعداد درخشانی که در درس دارد و نمرات بالایی که گرفته است، حتماً در کنکور دانشگاه شرکت کند، زیرا با آنهمه اطلاعات و مطالعات وسیع و آن نمرات درخشان، بدون تردید در ردیف صاحبان بالاترین نمرات کنکور، قبول خواهد شد.

ولی او، در دل خود، سودایی دیگر داشت. او دانشگاه را، نه در پشت میزها و روی نیمکت ها و در عرض و طول کلاسها، بلکه در پهنه سنگرها و گستره جبهه های جنگ اسلام و کفر می دانست و می شناخت. پس به همه دوستان و معلمان و راهنمایان دلسوز خود گفت که در هر حال، حضور در جبهه را، به شرکت در کنکور ترجیح می دهد. حتی اگر در کنکور نفر اول هم شود و در جبهه نفر آخر هم باشد، آن نفر آخر بودن را به این نفر اولی بودن، برتر می داند...

چنین بود که پس از دریافت دیپلم، به جای هر تلاش و کوشش دیگری، به پایگاه رفت و پس از گذراندن دوره های آموزش نظامی و عقیدتی به سوی جبهه های جنگ حق علیه باطل رهسپار شد.

نخستین جنگ او، ستیز در عملیات مسلم بن عقیل بود که باعث شد وی از ناحیه دست راست مجروح شود.

«مجروحیت دست راست و دوران استراحت، این امکان را برای او به وجود آورد که با تفکر و تعقل بیشتر و دامنه دارتر، نسبت به حضور در حوزه علمیه اقدام کند. از آن پس بود که وارد مدرسه عالی ولیعصر (عج) تبریز شد و به کسب معارف الهی و اسلامی و آموزش علوم آل محمد (ص) مشغول گردید. و در این حوزه، از چشمه سار زلال علم و تقوی، روح و جان خود را چنان شست و شوداد، و خود را چنان بازبور و کلام وحی و بیان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) آراست، که گویی

از نخستین روز که شیر مادر نوشیده، جز این علوم نیاموخته، و از روزی که گوش و هوشش به کار افتاده، جز این آموخته‌ها را ندیده و نشنیده و نیاموخته است.

تنهایی و غربت...

یک‌بار، وقتی که دست راستش مجروح بود و قدرت نوشتن نداشت، با همان دست چپ در دفترچه یادداشت‌هایش نوشت: همه وقت و همه جا احساس تنهایی می‌کنم. آری، هنگامی که به قافله شهادت می‌نگرم، می‌بینم که همه رفته‌اند و مرا تنها و غریب گذاشته‌اند. می‌بینم که تمامی هم‌زمان، یکی پس از دیگری، در این مسیر خونین، جان به جان آفرین تسلیم کرده راه رضا و رغبتِ الهی را پیموده‌اند. آری، می‌بینم که کلاس درس خالی شده است. شاگردان کلاس، دیگر، سر جای خود نیستند. آنها کلاس دیگری در عالم عشق و ملکوت تشکیل داده‌اند که معلّمان آنها کزوبیان هستند هم‌کلاس‌های آنها، انسان‌هایی نورانی و معطر هستند، و ما آدم‌های بی‌نور و بی‌عطر، در این وادی در این کلاس‌های زمینی، تک و تنها باقی مانده‌ایم. همه وقت و همه جا ندایی باطنی به من نهیب می‌زند که ای محمد رحیم، چرا همه دوستان رفتند و تو تنها مانده‌ای؟ می‌دانی که تو، هنوز به سعادت و لیاقت آنها نزدیک نشده‌ای؟ تو چرا مانده‌ای؟ مگر تو هم با آنها هم عهد و هم پیمان نبودی؟ پس چرا به عهد و پیمان خود وفا نکرده‌ای و در این سرای خاکی باقی مانده‌ای؟... آنگاه از خود می‌پرسم: پس این سینه سرخ‌های لاله فام کجا هستند که من از آنها جدا افتاده‌ام؟

عملیات کربلای ۵ و عشق در اوج

در آن زمان، عملیات کربلای ۵ در پیش بود و محمد رحیم، احساس می‌کرد که عشقش به اوج خود رسیده است. پس، خود را آماده کرد که در اوج عشق، به اوج وصال نیز برسد. و چنین بود که در مدّت زمان کوتاهی، دستار و عمامه کناری گذاشت و لباس رزم پوشید و در جمع بزم عشق و صفا جای گرفت. بدینسان، محمد رحیم نیز به خواسته دیرینه قلبی‌اش رسید و در آن عملیات

پرشکوه و افتخار آفرین، روحش را به ملکوت اعلی رسانید و با دیگر شهیدان در یک صف، در صف دلدادگان و به وصال یار رسیدگان ایستاد و آنگاه، همراه دیگر شهیدان، از چشمهٔ عنایت الهی و رزق بی پایان سفره و مائدهٔ خدایی، سیر و سیراب شد و نامش در عداد شهیدان راه حق به ثبت جاوید رسید.

توصیف جبهه از قلم شهید

او در یادداشت‌های شورانگیزش، جبهه را چنین توصیف کرده است:

«... از سنگرها نور می‌بارید. آری، سنگر، سنگر اسلام است و نورانی. سنگر، محراب رزمنده است و ملکوتی سنگر، سجده‌گاه رزمنده است و پر نور. درود بر سنگر، درود بر رزمندگان اسلام و درود بر خمینی بت‌شکن که سرپا زانش با مناجات خویش، سنگرها را عطرآگین می‌کنند. اینجا است که تا بهشت، فقط یک قدم فاصله است. تنها باید قدم روی نفس اماره گذاشت، تا وارد بهشت‌ترین شد.»

نکته‌هایی از وصیت‌نامه...

«... طاغوت همهٔ ما را به بیراهه کشانیده بود. ولی چون ما آفریدهٔ خدا هستیم، لذا در مرحلهٔ حساسی از عمرمان، لطفی به ما و ملت ایران نشان داد و تخت طاغوت را فرو ریخت و اسلام عزیز و اصیل را، که فقط اسمی از آن باقی مانده بود، دوباره شکوفا ساخت تا ولایت فقیه بر ما حکومت کند و ولایت فقیه به همان شکل و صورت ناب اسلام بود که در درخشان‌ترین چهره‌اش تجلی می‌کرد.

«... و اکنون، این جنگ است که سرنوشت ساز خواهد بود. و در این جنگ است که افراد صالح به سوی معشوق خویش، خداوند سبحان خواهند شتافت. و اگر لطف الهی شامل حال ما باشد، سعادت است برای بنده، زیرا شهادت، سعادت مؤمن است. ما نیز یک جان داریم که باید فدای اسلام و امام خود کنیم.»

۲۰۴۱- شهید عادل دهقانی (روستایی از توابع گرمی)

فقر، بونه‌یی است که آدمی در آن پخته و سوخته و آزموده می‌شود، و همچون پولادی آبدیده از آن بیرون می‌آید.



شهید عادل دهقانی نیز، در چنین بونه‌یی آزموده شد. او به سال ۱۳۳۸ (تنها ۱۹ سال قبل از پیروزی انقلاب) در یک خانواده محروم و فقیر، ولی متدین و معتقد و مذهبی و مقید به اصول و فروع دین، و دلباخته حضرت اباعبدالله الحسین (ع) چشم به جهان گشود. خانواده‌اش در یکی از روستاهای

کوچک تابع «گرمی» از چنان شعف مالی شدیدی در رنج بود که به نظر می‌رسید حتی اولیه‌ترین نیازهای خود را نیز، که همان خوراک و پوشاک ابتدائی باشد، به سختی فرا دست می‌آورد. ولی همین مرارت‌ها و سختی‌ها، موجب سعادت او بود، زیرا که او را از همان کودکی، چنان پخته و آزموده کرد، که همچون سنگ‌زیرین آسیا، مرد و مردانه‌وار آمد، و از آغاز نوجوانی، همچون مردی بزرگسال و سرد و گرم چشیده، به مبارزه تلخی‌ها و سختی‌های زندگی رفت.

درباره عادل نوشته‌اند: «او در دوران کودکی و قبل از ورود به مدرسه، تحت تربیت و تعلیم مستقیم پدرش، که مردی علم‌اندوخته ولی مال‌نیندوخته بود، قرار گرفت و علوم ابتدایی را از او آموخت. نخستین چیزی که در محضر پدر فراگرفت، در همان سنین خردسالی، روخوانی قرآن کریم بود و بعد از اتمام دوره راهنمایی، به علت عشق و علاقه‌اش به اسلام عزیز و احترام فوق‌العاده‌اش به روحانیت معزز و مکرم، عازم حوزه علمیه اردبیل شد و در طول ۴ سال، سعی کافی و وافی به کار برد، تا در بهره‌گیری از خرمین علم و محضر پرفیض استادان بزرگوار حوزه، و در خوشه چینی از بوستان علم و تقوای آن بزرگواران، از سنّ و سال خود پیش افتد و بیش از حدّ توانایی نوجوانی در آن سنّ و سال، به گلچینی و توشه‌اندوزی پردازد.

آموزش نظامی، و تحصیل ...

عادل دهقانی، نوجوان پرشور و شیدا، همان هنگام که در حوزه به طلب علم و عمل می‌رفت، در پایگاههای مقاومت نیز، علمی را که آموخته بود به عمل نزدیک می‌کرد. او، همان زمان در پایگاههای مقاومت و در انجمن اسلامی مسجد محل فعالیت داشت و دیگر نوجوانان را، برای اعزام به جبهه‌ها تشویق و ترغیب می‌کرد و برای کودکان و نوجوانان، کلاسهای آموزش قرآن برگزار می‌کرد.

یک خاطره زیبا...

این خاطره را، یکی از دوستان و هم‌زمان او نقل می‌کند:

«... همه اهل خانواده جمع شده‌اند و آماده بدرقه عادل به جبهه می‌شوند. مادر، بی‌تابی می‌کند. از طرفی، مهر و محبت فرزندی، او را مجذوب خودش کرده است و از طرف دیگر، باید این پاره جگر را، برای یاری دین خدا، به جبهه و قتلگاه جان بر کف نهادگان بفرستد.

«عادل که خود شاگرد کوشای مکتب حسین (ع) بود، می‌دانست که چه باید بکند. مادر را در آغوش می‌کشد و می‌گوید: مادرم، صبور باش. همچون مادران شهیدان کریم صبر و شکیبایی نشان بده».

مادر، با شنیدن این پیام فرزند خود، چنان آرامش در دل احساس می‌کند که عاشقانه بر جبین فرزند بوسه می‌زند، و او را به سوی وادی عشق بدرقه می‌کند و حتی اشکهای خود را پنهان می‌سازد.

عادل عازم جبهه‌ها می‌شود. مدتی بعد از استقرار در پادگان، موعد حرکت به خط مقدم فرا می‌رسد. او شاد و خندان است. سر از پای نمی‌شناسد. از او می‌پرسم:

چه شده است، عادل؟

و عادل می‌گوید:

هیچ اتفاق مهم و بزرگ زندگی‌ام در حال شکل گرفتن است. دارم عازم خط می‌شوم.

دوست و هم‌رزم عادل می‌گوید و می‌نویسد: «بلی ... اینانند شیعه علی بن ابیطالب (ع) همان نادره مردی که می‌فرمود «به خدا قسم که فرزند ابی‌طالب به مرگ، مأنوس‌تر از بچه به پستان مادر است.» اینها هم عاشق لقاء حقّ تعالی هستند و با مرگ و شهادت، انس و الفتی علی‌گونه دارند.

«عازم جبهه می‌شود. به خط مقدّم می‌رود و در آنجا، دشمن کوردل، منطقه را با حملات ناجوانمردانه شیمیایی، آلوده می‌کند. عادل نیز همراه گروه دیگر رزمندگان، مجروح می‌شود و ناچار راهی بیمارستان می‌گردد. بعد از مداوای طولانی نتیجه‌ی حاصل نمی‌شود و عادل که در وادی عشق، احرام بر تن کرده است در بیمارستان طالقانی تهران به عهد خود وفا می‌کند و عاشقانه به دیار دوست می‌شتابد و به افتخار شهادت نایل می‌آید...»

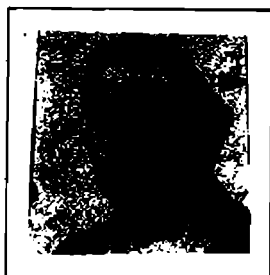
و از وصیت‌نامه‌اش...

«شهادت، بالاترین مردن‌هاست و شهادت سلاحی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند با آن مقابله کند، و همین است که رمز راستین پیروزی ما است. این رمز است که ابرقدرت‌های جهان را به لرزه و وحشت انداخته است، و ما را که چیزی جز جان در راه حقّ نداریم، بر سلاح‌های پیچیده آنها که هر لحظه مدرن‌تر و پیشرفته‌تر می‌شود، پیروز می‌گرداند. از این جهت است که می‌بینیم و می‌شنویم که امام بزرگوارمان همواره می‌گویند: «پیروزی را اسلحه نمی‌آورد، بلکه خون است که پیروزی می‌آورد.»

شهید یعنی حاضر، یعنی کسی که مرگ سرخ را به دست خویش، به عنوان نشان دادن عشق خود به حقیقتی که هست، انتخاب می‌کند. شهیدان، حاضرند، شاهد و ناظرند؛ نه فقط در پیشگاه خدا، بلکه در پیشگاه امت، و در هر عصری و قونی و زمانی «روحش قرین عشق باد. چنین بادا.

۲۰۴۲- شهید نادر دیرین (اردبیل) کودکی از تبار هابیلیان

این شهید گرانقدر، که از کودکی با مسجد و محراب انس انقطاع ناپذیر گرفت، چنان بود که آشنایانش برای او لقب «کودکی از تبار هابیلیان» را برگزیده‌اند.



او به سال ۱۳۴۱ شمسی، در شهر مذهبی اردبیل دیده به دنیا گشود، و پدرش همان روز نخست، پس از قرائت اذان و اقامه، در گوشه‌هایش، او را «نادر» نامید، که امید داشت نادر روزگار باشد. نادر از هفت سالگی همراه پدر به مسجد رفت و صف نماز جماعت را شناخت. از همان زمان، در

نقش «مکبر» ظاهر گشت و آوای تکبیر او، آن آوای دلنواز و شورانگیز، در نمازهای جماعت مسجد محله، محفل قدسیان نمازگزار و نمازگزاران قدسی را، چنان شور و گرمایی بخشید، که گویی بدون آوای تکبیر او، چیزی در زیر سقف خانه خدا و در دل نمازگزاران کم می‌آید و این کمبود، دل آنان را می‌آزارد، و این هنگامی رخ می‌داد، که آن کودک هابیلی بیمار می‌شد و نمی‌توانست در مسجد حاضر شود و آوای تکبیرش را زیر سقف خانه خدا طنین‌انداز کند.

علاوه بر تکبیر خوش، صدای نیکو و حسن صوت دلنوازی در قرائت قرآن داشت، به طوری که نمازگزاران مسجد محله می‌گویند: صدای قرآن خواندن او، هر شنونده‌ای را مبهوت و متحیر می‌ساخت و دلش را می‌ربود.

او هوش سرشاری در آموختن درسهایش داشت و از این رو بود که با توفیقی تمام، همه دوران تحصیلات ابتدائی و راهنمایی و دبیرستانی را پشت سر گذاشت و با معدلی بالا، فارغ التحصیل دبیرستان شهرش شد.

از آن پس، عشق و علاقه‌یی که نسبت به اسلام عزیز، و احساس مسؤولیتی که برای تبلیغ دین و مذهبش در دل و جان خود در می‌یافت، او را به سری مشهد مقدس روانه کرد، تا در کنار بارگاه قدس رضوی (ع) و در حوزه علمیه آن، به کسب معارف الهی و اسلامی بپردازد.

خاطره‌یی از زبان همسنگر

یکی از همسنگران، که مدّتها با وی در خطوط مقدّم جبهه به سر برده است، درباره‌ی او نکات و مطالبی می‌گوید که جان را به شور، و دل را به شوق می‌اندازد. او می‌گوید:

«... نسیم انقلاب وزیدن گرفت. مسجد هر محلّه مبدّل به پایگاهی برای انقلابیون شد. همه‌ی ما جوانان، صبح‌ها در جلوی مسجد جمع می‌شدیم و همراه بچه‌های محلّ، با شور عجیبی در خیابانهای شهر راه می‌افتادیم. برخورد مأموران رژیم، دیگر برای ما عادی شده بود. گاز اشک‌آور و آژیر ماشین‌های آتش‌نشانی را به بازی می‌گرفتیم یک بار مصمّم شدیم که شبها نیز در مسجد بمانیم و این سر‌آغازی بود که بار دیگر دل به دست طنین دلکش صوت نادر بسپاریم، و در اعماق اعصار و قرون، به همراه دعای کمیل، گوش جان، به نیایش مولا بدهیم و از خدای خویش، توانی برای جوارح و جوانح خود طلب کنیم، تا بتوانیم با قدرت و شدّت و حدّت در خدمت اسلام باشیم. و همین جلسات بود که تا زمان هجرت شهید نادر دیرین که برای ادامه‌ی تحصیل حوزوی به مشهد مقدّس رخ داد، هر پنجشنبه در مسجد مرحوم میرزا علی اکبر ادامه داشت و دعای سحر ماههای رمضان او نیز که از رادیو اردبیل پخش می‌شد، بر معنویّت شهر و حومه می‌افزود.»

هجرت به مشهد و تعلیم همسر

نادر که در جوانی ازدواج کرده بود، کوتاه مدّتی بعد از ازدواج، تصمیم گرفت که برای تزکیه روح و روان، به مشهد هجرت کند و در آنجا، دروس و معارف حوزوی بیاموزد. طبیعی است که این امر، میان او و همسرش جدایی می‌انداخت اما او که بار سنگین وظایف زناشویی را نیز هرگز از یاد نمی‌برد، بهترین وسیله‌ی ارتباط بین خود و همسرش را در این می‌دانست که با نوشتن نامه‌های پربار و شورانگیز، هر از چندی، آموخته‌هایش را در اختیار همسرش قرار دهد، و بدینسان، او را نیز تعلیم دهد و همان‌طور که خودش در کسب علم و معارف پیش می‌افتد، همسرش را هم با خود قدم به قدم پیش ببرد.

در نامه‌یی نوشته بود: «همسر عزیزم! خواندن درسهایت، غم و اندوه فراق را تسلی خواهد بخشید. چشم امید به تو دارم. من به علی (ع) می‌اندیشم، تو نیز فاطمه (ع) را سرمشق خود قرار بده. ما تکلیف بیشتری نسبت به دیگران بر دوش داریم، چون من یک روحانی‌ام و تو همسر روحانی هستی. اسلحه برادرم کاظم بر زمین افتاده است. باید آن را بر دوش بگیرم. و بر توست که با صبر و شکیبایی خود، در قبال این مسؤولیت بزرگ، یاریگر من باشی».

خاطرات پرشور یک دوست

از اینجا، قلم را به دست یکی از دوستان نادر می‌سپاریم که از او، خاطراتی بس شورانگیز دارد. او درباره عبادت عاشقانه و سایر خصوصیات معنوی نادر، گفته‌هایی دارد که هرگز، کسی دیگر نظیر آن را نتواند گفت.

«... وقتی دلش می‌گرفت، به گوشه‌یی می‌رفت دور خلوت و سکوت عبادت، می‌نشست. این حالت او، همه ما را به تعجب وامی‌داشت. در دل شبهای تاریک، خدای خود راز و نیاز می‌کرد. شب، تنها محرم اسرارش بود. با شنیدن صدایی از چادر بیرون زدم. چون نزدیک شدم، نادر را دیدم، که مثل هر شب، با معبود خویش خلوت کرده است. تا آن شب نمی‌دانستم که چنین صوت و صدای دلربا و دلنوازی دارد. در آن لحظه با شنیدن صدای ملکوتی‌اش، گویی احساس کردم که پرواز روحش در حریم بار و آستان عشق الهی، دیدنی‌تر و پرشورتر است. تضرع کنان می‌گفت:

«بار خدایا، از گناهی که حجاب اکبر شود، بر تو پناه می‌برم!»

به یاد اولین روزی افتادم که نادر، در مشهد به جمع ما پیوسته بود. می‌گفت: «به فرمان امام، برای فراگرفتن علوم دینی، به اینجا آمده‌ام».

با آمدن نادر هفده نفر شده بودیم که همه، همشهری بودیم. با توجه به کمی امکانات آن مدرسه، انجام بیشتر امور به عهده خودمان بود. با آنکه کارها را بین خود تقسیم کرده بودیم، باز هم نادر از همه پیشی می‌گرفت و می‌خواست که همیشه سنگین‌ترین قسمت کارها را، خودش به تنهایی انجام دهد.

«روزی بعد از صرف شام، تصمیم گرفتم که ظرفها را بشویم. تا به خود آمدم، از

ظرفها را به حیاط برده بود و در آن سوز زمستان، با آب سرد مشغول شستن بود. با ناراحتی گفتم: «نادر، این وظیفه من است.» لیخندی زد و گفت: «فرقی ندارد، فردا هم تو می شویی.»

«اما من تصمیم داشتم هر طوری شده، ظرفها را خودم بشویم. لذا آستین ها را بالا زدم و حتی یکی دو تا از بشقابها را برداشتم. وقتی نادر قیافه مصمم مرا دید چشمانش را به من دوخت و با نگاهی خواست که دست از اصرار و پافشاری بکشم. همین که دیدم وی با شستن ظرفها خشنود است، بر خلاف میل باطنی خود تبسمی کردم و به شوخی گفتم: «از فردا کارهای مرا نیز انجام می دهی.»

تا من این حرف را زدم، با خوشحالی گفت:

«دروغ می گویی. قول بده که واقعاً کارهای تو را نیز من انجام دهم.» تعجب کرده بودم که با آنهمه درس و اشتغال به خصوص که ساعتی را هم صرف نوشتن آموخته هایش بر همسرش می کند و نامه های طولانی برای او می نویسد که وقت زیادی می گیرد، چرا دوست دارد کارهای دیگران را نیز، انجام بدهد. تا اینکه این موضوع در جبهه برایم روشن و کاملاً مشخص شد.

«آری، در جبهه، هر کار سنگینی که پیش می آمد، او با شوق و ذوق، به سوی آن می رفت و همه تعجب می کردند. اما من می فهمیدم که او، از مدتها قبل و هنگامی که در مدرسه مشهد بوده ایم، خودش را برای همین کارها آماده کرده است، تا در جبهه، همواره در خدمت تمام کسانی باشد که در اطراف او به عنوان رزمنده به سر می برند.»

و گزیده یی از وصیت نامه اش:

«... آری، بهشت و کمال طلبی، بهایی سنگین لازم دارد. باید به دنیا پشت پازد و هر چیزی را که آدمی را از خدا باز می دارد، بیرون ریخت تا روزنه نور الهی، در قلب انسان، منور گردیده و باز شود. و وقتی که نور الهی در قلب انسان منور شد، سراسر نور می شود و تابش نور خدایی، همه چیز آدمی را فروزان می کند. حیات و ممات انسان نیز نور می شود و موجب هدایت به سوی کمال مطلق و به سوی بهشت و

آرزوهای حقیقی اش می گردد. در یک کلمه می شود گفت که آدمی بواسطه امتحان، جلوه خدایی می یابد و با تحمل مشقتها و زحمتهای رشد می کند و با گذشتن از فرازها و نشیبها، کمال خویش را به دست می آورد.

* * *

۲۰۴۳- شهید ابوالفضل پیرزاده (اردبیل)

در شهر مذهبی اردبیل، به سال ۱۳۳۴، فرزند پسری به دنیا آمد، که پدرش به خاطر عشق و علاقه فراوان به علمدار کربلا، پیش از تولد او، نامش را تعیین کرده بود: اگر فرزندی پسر بود، او را «ابوالفضل» می نامم.



ابوالفضل که در خانواده ای تهیدست به دنیا آمده بود، شور مذهبی و ایمان عمیق را، از همان دوران خردسالی، از پدر و مادر متدین خود آموخت و هر روز، بر این شور و ایمان افزود. هنگامی که وارد دبستان شد، با آنکه هنوز بیش از هفت سال نداشت نمازهای یومیه اش را، همراه پدر و مادرش، درست

در اوّل وقت به جای می آورد، و از هنگامی که دوره ابتدائی را تمام کرد، روزه هایش را نیز به طرز کامل می گرفت، و حتی بسیاری از روزهای معمولی سال را نیز، به نیت ثواب و هدیه به روح اجدادش، روزه مستحبی می گرفت.

چنین جوانی، طبیعی بود که دل دوگرو علم دین و آموزنده های مذهبی داشته باشد. و لذا چون دوران دبیرستان را تمام کرد، ابتدا مدّتی به حوزه علمیه اردبیل رفت، و کوتاه مدّتی بعد، به منظور تکمیل دروس حوزوی، عازم قم، آن پایگاه و جایگاه والای علوم دینی گردید، و تا پایان تحصیل «سطح» را در مدرسه حقّانی گذراند.

پایان دوران «سطح» برای او، همزمان با اوج گیری نهضت و انقلاب اسلامی بود. ابوالفضل نیز از همان ابتدا به صف انقلابیون پیوست، و همه جا کوشید تا پرچم

انقلاب را بر دوش کشد، و سینه را در برابر گلوله و سر نیزه مزدوران رژیم طاغوتی، سپهر سازد.

انقلاب پیروز شد و چشم دنیا را خیره کرد. ابوالفضل نیز با خیال آسوده به ادامه تحصیل پرداخت. ولی ناگهان، دشمن غدار که از در رفته بود، از دریچه برگشت و جنگ نابرابر تحمیلی را، در سرزمین الهی ایران، برپای داشت. در آن هنگام بود که ابوالفضل وارد سپاه پاسداران شد و با در برداشتن دو لباس روحانیت و پاسداری، کسوت معلمی نیز بر تن کرد و در دبیرستانهای اردبیل به تدریس درس بینش دین پرداخت، تا نوجوانان وطن اسلامی و انقلابی را، با اصول بینش و فلسفه دین و حکومت دینی، هر چه آشناتر سازد.

بدینگونه ابوالفضل، یک روز عبا بر دوش و عمامه بر سر، مبلغ دین بود، روزی دیگر قلم در دست و گچ در میان انگشتان، معلم مسائل شرعی بود و در سنگر علم پیش می تاخت، و بالأخره روز دیگر، لباس سپاهی خود قدم می نهاد و برای حفظ دین هر سه سنگر، از جان مایه می گذاشت.

ویژگیهای اخلاقی اش

در باره خصوصیات و سجایای اخلاقی او، آنان که وی را از نزدیک می شناختند، سخنانی گفته و مطالبی بر زبان و قلم آورده اند، که فشرده یی از آن، به شرح زیر می باشد:

«... ابوالفضل، پرورده کار و بالیده فقر و پرهیز بود. تمامی لحظات دوران کودکی و نوجوانی او، با تلاش و تقلائی بی امان و تحمل محرومیت و تنگنای زندگی، سپری می شد.

«بر سینه سبز میدانهای عمومی و بوستانهای شهری، دستان او بود که به عنوان کار و تحصیل معاش در مقابل مزدی ناچیز، سبزیبگی حیات می افشاند. گویی که باغبانی و گل پروری، جزو ذات و سرشت او بود، چه گل پروری در باغ و بوستان باشد، و چه تربیت گلهای زندگی در کلاسها و مدارس کشور.

«هر سال، پایان سال تحصیلی، برای او آغازی به شمار می آمد: آغازی برای کار

و کوشش و کسب درآمدی ناچیز، تا بتوان هزینه‌های تحصیل و زندگی سال بعدی را پس انداز کرد و به کمک پدر و مادر و خانواده شتافت.

«در همان روزهای کار در پارک و بوستان، همینکه بانگ دلنشین اذان در کوی و برزن، طنین می‌افکند آبیاری را رها می‌کرد، تا همانجا بر سجاده سبز چمن، نماز خویش را بر پای دارد. و این زمانی بود که از شیپورهای اهریمن طاغوت، و قاحت و بی‌شرمی سرریز می‌کرد و نغمه ناساز تبلیغات میان تهی، ثبات پلید دریده دهان را نعره می‌زد، تا مردم و بویژه جوانان را از شور دین و عشق مذهب بیگانه سازد و بلندگوهای آلوده نظام، سبزینه روح جوانان را به گلخن بی‌توجهی‌های دینی مبدل سازد. ولی همان زمان، نماز زیبا و باشکوه ابوالفضل، در وسط میدان‌های شهر و جلوی چشم هزاران رهگذر، تلاش سازنده‌یی بود که تمام کوششهای تبلیغی رژیم را نقش بر آب می‌کرد و رشته‌های روشنفکرانش را پنبه می‌کرد. زیرا جوانان می‌دیدند که بلندگوهای رژیم، عریده‌های بیهوده می‌کشند، و با تمام تلاشی که برای تهی کردن جوانان از دین و مذهب به کار می‌برند، باز هم جوانهایی هستند که گوش به آن عریده‌ها نمی‌سپارند و در عوض گوش جان به نغمه اذان می‌دهند و جان و دل را بانوای روحنواز کلام خدا، نورانی و عطرآگین می‌سازند.»

نقش تعیین‌کننده

ابوالفضل ۲۳ ساله بود که نهضت اسلامی و مبارزات حق طلبانه و انقلابی امت اسلامی، به اوج خود رسید. در آن دوران تاریخی و تاریخ‌ساز ابوالفضل یکی از پیشگامان شهر بود. او در تمام تظاهرات و راهپیمایی‌ها و در راه‌اندازی و هدایت گروههای تظاهرکننده، نقش بسیار مهم و تعیین‌کننده‌یی داشت. شب و روز فعالیت می‌کرد. با تک‌تک افرادی که می‌شناخت در تماس و گفت‌وگو بود و همه را برای مبارزه و مقاومت، تشویق می‌کرد و وعده پیروزی می‌داد. اکثر نوارها و اعلامیه‌های انقلابی امام (ره) را در قم تکثیر می‌کرد و علاوه بر توزیع در محله‌های قم، به شهر خود اردبیل هم می‌فرستاد تا در سطحی وسیع پخش و توزیع شوند.

از آخرین روزهایی که رژیم طاغوت، در نفس‌های آخر بود و به همین دلیل

سختگیری و بی‌رحمی و خونریزی شدید را سر لوحه برنامه‌هایش قرار داده بود، ابوالفضل در اندیشه گسترش مبارزات اسلامی مردم در روستاهای آذربایجان بود و برای رسیدن به این هدف، در پاییز ۱۳۵۷ به شهرستان «میانه» رفت و به تبلیغ انقلاب، تشریح افکار امام (ره) و تشجیع مردم انقلابی و مؤمن و بالاخره به افشاگری رژیم طاغوت پرداخت مدتی بعد از میانه به اردبیل رفت و از آن پس چنان چهره فعال و سازنده‌یی از خود نشان داد که دیگر برنامه‌ریزی و هدایت اکثر تظاهرات و راهپیمایی‌های مردم اردبیل را بر عهده گرفت.

برخوردهای هدایتی و ارشادی

پس از پیروزی انقلاب، در گروه ضربت کمیته به فعالیت پرداخت. در مورد این بخش مهم از زندگی او، بیوگرافی کوتاهی تنظیم شده که در سطروری از آن، چنین آمده است:

«شهید پیرزاده، از نخستین روزهای تشکیل سپاه، خالصانه و صادقانه قبول مسؤلیت کرد و به انجام وظیفه پرداخت. مدتی بعد به پارس آباد رفت و در دادگاه انقلاب اسلامی آن شهر مشغول فعالیت شد. بعد از آنکه شهید قدوسی به عنوان دادستان کل انقلاب از طرف امام (ره) تعیین شد، شهید پیرزاده نیز به تهران رفت و از طرف دادستان کل انقلاب، به عنوان دادیار عازم «گنبد» گردید. در گنبد، بر خوردهای ارشادی در دل بیشتر فریب خوردگان گروهکهای منافق، چنان تأثیری داشت که کار صدها قلم و اندیشه تبلیغی را یک تنه انجام می‌داد. شهید پیرزاده، در زندان، با این فریب خوردگان، چنان اصولی و عمیق برخورد می‌کرد که در دل بسیاری از آنها، جایگاهی ویژه پیدا می‌کرد.

«او همچنان که در زدودن آلودگیهای ظاهری به آنان کمک می‌کرد، در پالایش فکر و اندیشه‌شان از نگرشهای محدود سازمانی نیز کمک‌شان می‌کرد و با خلوص و صمیمیت، به ارشاد و هدایت آنان، می‌پرداخت، و الحق که در این راه، به راستی موفق بود و خیلی از آن فریب خوردگان را واقعاً نجات می‌داد و به راه راست می‌آورد. این برخوردها چنان نرم و ملایم و انسانی و پاک و مهرآمیز و دلسوزانه بود،

که حتی بعضی از دوستانش نیز به تردید می افتادند و در حق او، همگان سازشکاری به دل راه می دادند. اما ابوالفضل به این چیزها اهمیتی نمی داد و همیشه می گفت آنچه مهم است، بنا به فرموده امام خمینی، آدای تکلیف است که بر عهده ما است. او می گفت که بسیاری از اعضای این گروهکها، در تردید و شک به انحراف افتاده اند و قابل هدایت و اطلاع اند. و بزودی همه دانستند که طرز برخورد ملایم و عمیق ابوالفضل با آن فریب خوردگان، موجب شده است که خیلی از آنها، به سرعت در مواضع لرزان و بی بنیان فکری خویش، کندوکاوی کنند و موفق به تخریب آن افکار و جانشین کردن افکار صحیح و دقیق و رهسپری در راه صلاح و فلاح گردند.

آخرین روز درس:

شهید پیرزاده، ضمن تمام کارها و مسؤولیت هایی که داشت، هرگز معلمی را ترک نکرد. در هر پست و مسؤولیتی که بود، مسؤولیت معلمی را نیز بردوش جاناش احساس می کرد و تمامی وظایف یک معلم پاک و دلسوز را به جای می آورد. همیشه وقتی زنگ پایان مدرسه به صدا در می آمد، او با عده ای از دانش آموزان سالهای سوم و چهارم که جوانان رشید شهر بودند، از مدرسه بیرون می آمد، و گفت و گوکنان، با آنها مسیر خود را طی می کرد، تا در هر قدم کلامی و در هر کلام، پيامی، به گوش جان آنان برساند و بنشانند.

آن روز وقتی زنگ آخر زده شد، مثل همیشه شاگردان کلاس سوم و چهارم به حیاط مدرسه ریختند و منتظر بیرون آمدن استاد عزیزشان از کلاس شدند، تا پروانه وار گرد شمع وجودش جمع شوند و با او، از در حیاط مدرسه بیرون روند. ولی آن روز، معلم عزیز، دیرتر از همیشه از کلاس بیرون آمد. زیرا یکی از شاگردان سؤالی کرده بود، و او خود را موظف می دانست که تا جواب کامل او را نداده، کلاس را تعطیل نکنند. او عقیده داشت که معلمی تنها یک شغل نیست، بلکه هنری بسیار ظریف و دقیق است و معلم هنرمندی است عاشق، که باید هم به کارش و هم به تمام شاگردانش عشق بورزد، و سوالها و مشکلات آنها را، با عشق و شور پاسخ دهد.

به هر حال، جواب او تمام شد و بچه‌های کلاس آرام گرفتند و همگی با هم، دوشادوش معلم عزیزشان از کلاس بیرون آمدند.

و کسی نمی‌توانست که آن روز، روز آخری است که این معلم هنرمند و دلسوز و این راهنمای عزیز و مهربان در کنار آنها است. کسی نمی‌دانست که آن روز برای او، موعد لقاء با معشوق پکتا و ازلی و ابدی است که او عمری را در فراقش سوخته است.

بعد از ظهر روز هفتم آذر ماه ۱۳۶۰ بود که طبق روال همیشگی اش، باگروهی از شاگردان و دوستدارانش از مدرسه بیرون آمد. بی‌خبر از اینکه عده‌یی از کوردلان مسلح در انتظار همین لحظه بیرون آمدن اویند. به محض آنکه با بچه‌ها قدم به خیابان گذاشت، ناگهان تیری شلیک شد. ابوالفضل فریاد زد: بچه‌ها زود از اطراف من پراکنده شوید، تا آسیبی به شما نرسد. اینها قصد ترور مرا دارند. به این ترتیب به فیض لقاءالله نائل آمد.

کلمه‌یی چند از وصیت نامه‌اش

«باید لااقل یک بار در هفته، دعای کمیل بخوانید. باید سعی کنید دعای ندبه بخوانید. باید سعی کنید که وقت خود را بیهوده و بی‌ثمر تلف نکنید. باید سعی کنید بی‌برنامه نباشید. نهج‌البلاغه و قرآن را مرتب بخوانید، چون ما زنده به این‌هائیم.

دوستان عزیز، اگر مطالعات اسلامی تان قوی نباشد، سراغ کتابهای غیر اسلامی نروید. تا اطلاع کافی از اسلام نداریم، نباید دنبال ترهات دیگران برویم و ذهن خود را با اباطیل آنها انباشته سازیم...

با دلی اندوهبار و چشمی اشکیار و روحی امیدوار و محزون، پیروزی همه‌تان را از معبود عزیزمان، از موجد وجودمان، یعنی خدای بیچارگان و آمرزنده گناهانمان، درخواست می‌کنم.»



۲۰۴۴- شهید علی محبی (کویج از توابع مشکین شهر)

گلی از تبار روحانیت

همچون تمامی روحانیون، او نیز در یک خانواده مذهبی و معتقد و متعبد به دنیا آمد. پدرش، روحانی گرامی و گرانقدری بود که از ظواهر دنیوی، دست برداشته و برای انجام رسالت خویش، به روستای کویج، از توابع مشکین شهر رفته و راهنمایی مردم آنجا و حل مشکلات دینی و مذهبی آنها را، به زندگی در شهر و به سر بردن در لابلای تجمّلات و تعینات زندگی شهری، ترجیح داده بود. می گفت در شهرها، بویژه در شهرهای بزرگ، به اندازه کافی مردم امکان راهنمایی شدن و دسترسی یافتن به روحانیون را دارند. و این مردم روستاها، بویژه روستاهای دور افتاده هستند که دست شان از دامن روحانیون قابل اعتماد، کوتاه است، و در بسیاری از مسائل مذهبی و مشکلات مربوط به نکات و ابهامات فکری و عملی، به راستی در می مانند و نمی دانند به کجا پناه ببرند و از چه کسی حل مشکل خود را بخواهند؟ پس من که می توانم خود وزن و فرزندم را به زندگی محدود و امکانات ناچیز روستا راضی کنم، بهتر است به جای سکونت در شهر و استفاده از امکانات شهری، به سکونت در روستای کوچک و سازگاری با محدودیت های روستایی اکتفاء کنم و در عوض باری از دوش مردم روستا بردارم که اگر مزد دنیوی ندارد، در عوض اجر اخروی دارد.



چنین انسان شایسته‌یی، با چنین افکار ارزنده‌یی در روستای کویج به سر می برد و هر قدم، دانه شکری می کاشت و دل در گرو عشق معبود ازلی و ابدی می کاشت و دل در گرو عشق معبود ازلی و ابدی می داشت و مردم روستا نیز او را چون نگین انگشتری در میان گرفته بودند و به او مهر

می ورزیدند و در همه امور خود، از او پرسش می کردند و پاسخ ها و راهنمایی هایش را به جان می پذیرفتند.

و آن، زمانی بود که کشور، تازه از دوران دیکتاتوری رضاخان نجات یافته بود و روحانیون که در دوره رضاخان، صدها محدودیت، حتی محدودیت ارشادی و تبلیغی داشتند، فرصت و امکان یافته بودند که با آسودگی خاطر، به انجام وظایف الهی و روحانی خود بپردازند.

در این دوران، به سال ۱۳۲۴ شمسی، خداوند به آن مرد روحانی فرزند پسری عطا کرد نامش را به عشق علی بن ابیطالب (ع) «علی» گذاشتند.

علی محبی، دوران کودکی را در همان روستا گذراند و از اوان خردسالی به مکتب خانه رفت و نزد پدر نیز مقدمات تحصیل علم را گذراند، تا به سن مدرسه رفتن رسید، و چون در روستای آنها دبستانی وجود نداشت، برای تحصیل رسمی ناچار به اردبیل فرستاده شد.

در اردبیل، در خانه اقوام و نزدیکان به سر می برد و به مدرسه می رفت و با چنین سختی، و مرارتی، هر طور بود دوران شش ساله تحصیلات ابتدائی آن زمان را به پایان رسانید و در آغاز ۱۴ سالگی به صلاحدید پدر، و به گرمای شور شوقی که خود در دل داشت، راهی شهر مقدس قم شد، تا جهت کسب علوم الهی و معارف اسلامی در حوزه علمیه قم به تحصیلات حوزوی بپردازد.

در راه اجرای عدالت

علی، مقدمات علوم اسلامی را به سرعت طی کرد و هنوز بسیار جوان بود که دوره «سطح» را به پایان رسانید. از آن پس، سالهای متمادی به تحصیل دوره خارج فقه و اصول، در محضر استادان بزرگوار و اعظم دانشمندان و مدرسان ارزنده قم پرداخت، به حدی خود نیز یکی از فضیلات درجه اول و مدرسان با ارزش حوزه علمیه قم گردید. در همه این دوره ها، تدبیر و تعبد و تهجد او، زبانزد دوستان و آشنایان بود. ولی خودش همواره می گفت عالم بی عمل درخت بی پرو ثمر است، و علمی که عمل به همراه نداشته باشد، بود و نبودش یکسان است. و بهترین عمل را همان می دانست که همراه دینداری، عدالت اسلامی اجراء شود و می گفت: جامعه اسلامی، اگر عدالت نداشته باشد، با جامعه غیر اسلامی تفاوتی ندارد؛ پس

اصل مهم آن است که عدالت الهی و اسلامی را در جامعه خود، جامعه عمل بهوشانیم.

و با این دیدگاه، در همه عمر می‌کوشید که تا آنجا که در توان دارد، در راه اجرای عدالت بکوشد و در همان دوران بی‌عدالتی طاغوت، حداقل در محیط اطراف و در میان آشنایان و اطرافیان خود، یک جامعه کوچک و نمونه قسط و عدل اسلامی را فراهم آورد.

با همین اندیشه‌ها بود که در سال ۱۳۶۲، در دوران حکومت اسلامی، با تفکر همیشگی‌اش که اجرای عدالت و قسط الهی و اسلامی بود، وارد تشکیلات قضایی جمهوری اسلامی شد و به عنوان یک قاضی عالم و دلسوز و عامل به دستورات الهی اسلام و قرآن، فعالیت ارزنده‌ی را آغاز کرد.

در راه تبلیغ:

چنین اندیشور شایسته‌ی، بدیهی است که قبل از پیروزی انقلاب نیز، دمی و قدمی از اهداف درخشان خود غافل نمانده باشد. درباره این بعد از ابعاد شخصیتی او نوشته‌اند:

«... قبل از پیروزی انقلاب، در مبارزات پیگیر و دامنه‌دار، علیه نظام ستمشاهی، فعالانه شرکت داشت. وی در ایام تعطیلی حوزه، برنامه‌ی خاص داشت و آن اینکه برای تبلیغات دینی و مذهبی، به دلخواه خود راهی شهرستانهای مختلف در اطراف و اکناف کشور می‌شد، تا برای مردم بویژه مردم نقاط دور افتاده که از حقایق و واقعیات دور مانده و کمتر اطلاعی به دست آورده بودند، سخن بگوید، تبلیغ کند، و به خصوص آنان را با موضوع قسط و عدل اسلامی آشنا سازد و مفهوم عدالت و قسط الهی را بر ایشان توضیح دهد تا بدانند که نظام ستمشاهی با آنها و زندگی انسانی آنها چه ظلمی می‌کند؟ و دریابند که با پیش آمدن دوران حکومت اسلامی و برقراری قسط و عدل الهی، چه دوره پرشکوهی در زندگی آنان پیش خواهد آمد؟

علی، در کنار ارشاد مردم و تبلیغ دین، که وظیفه اولیه خود می‌دانست، به

روشنفکری و آگاهی دادن به مردم می برداخت و درباره ظلم و جور رژیم منحوس سلطنتی، چنان پرشور و دلنشین افشاگری می کرد، که هر جا قدم می نهاد، موجی از آگاهی و بیداری پدید می آورد و گروهی انقلابی راستین تربیت می کرد و برای روزی که ندای انقلاب اسلامی در کشور طنین انداز شود، آماده شان می ساخت.

به همین دلیل بود که در آن سالهای شوم، چندین بار از طرف ساواک به سراغش آمدند، دستگیرش کردند و به زندانش بردند. تا شاید دست از افکار و اعمال خود بردارد. ولی مگر زندان و شکنجه و تعقیب ساواک می توانست عشقی را که به اسلام و انقلاب و حکومت عدل اسلامی و برقراری عدالت در جامعه مسلمین داشت، از دل او پاک کند؟

عشق به شهادت ...

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جان و دلش سرشار از شور و عشق بود. همیشه وفاداری خود را نسبت به نهضت مقدس اسلامی همچون آتشی سرکش، شعله ور و پرشور نگه می داشت و لحظه ای از تلاش در راه اعتلای پرچم جمهوری اسلامی دریغ و کوتاهی نمی ورزید.

عشق به شهادت، چنان روح و روانش را در برگرفته بود که هرگاه خانواده شهیدی را می دید، اشک به چشم می آورد و می گفت: خداوند متعال دعای شما شهید دادگان را زودتر اجابت می کند، پس دعا کنید که من هم به عزیزان شما به پیوندم و در صف شهدای پاک شما قرار گیرم.

روزی که برادر جوان و رزمنده اش را برای حضور در جبهه بدرقه می کرد، خطاب به او گفت: برادر جان، جبهه و سنگر دفاع از کیان اسلام، ارزش محراب را دارد. در چنان جایگاهی، وقتی با خدا راز و نیاز می کنی مرا هم به یاد آور و دعا کن که عطر شهادت، مشام جان مرا نیز معطر سازد و آن سعادت عظمی، مرا نیز نصیب گردد. و هر وقت بر سر پیکر شهیدی حاضر می شد، اشک به چشم می آورد و به درگاه خداوند عرض می کرد: «اللهم ارزقنا توفیق الشهادة» (خداوندا، به ما نیز توفیق شهادت ارزانی بدار!)

و سرانجام، خداوند سبحان و خالق رحیم و رحمان، او را نیز به این آرزوی دیرینه‌اش رسانید.

بعد از عملیات والفجر ۸، روزی همراه گروهی از مسؤولان نظامی و روحانی و قضات دادگستری، جهت حضور در جبهه و دیدار با رزمندگان، به وسیله هواپیما از تهران عازم اهواز می‌گردید. وقتی هواپیمای حامل این عزیزان به نزدیکی اهواز رسید، هواپیماهای جنگی رژیم بعثی، بدون در نظر گرفتن کلیه قوانین بین‌المللی، این هواپیمای عادی و بی‌دفاع را مورد حمله قرار داد و ساقط کرد. و بدینگونه، این شهید بزرگوار، همراه با شهید عالیقدر آیت‌الله محلاتی، نماینده امام در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جمعی دیگر از بزرگان، مظلومانه به شهادت رسید و برگی دیگر، به اوراق سیاه پرونده جنایات جنگی رژیم بعث عراق افزوده گشت.

گزیده‌یی از وصیت نامه‌اش

«... این انقلاب به بهای خون پاک عزیزترین مردان و زنان و جوانان این سرزمین الهی به دست آمده است. مواظب باشید که دشمنان، به رایگان آن را از کف شما بیرون نبرند. خدا را در همه احوال شاهد و ناظر اعمال خود بدانید و چنانکه امام عزیزمان فرموده است، در محضر خدا گناه نکنید که همه اقوام گذشته را، گناهانشان نابود کرده است.»



۲۰۴۵- شهید محمد علی قلیزاده (تپه از توابع شهرستان گرمی)

شهید محمد علی قلیزاده، آنقدر جوان بود، که هنگام شهادت، می‌توان گفت که هنوز گلی از گلزار زندگی نچیده و مصداقی از مفهوم زندگی را ندیده بود. ولی در عین جوانی و با وجود کم سن و سالی، آنقدر متدین و متعبد و مقید به اصول و فروع دین بود، آنقدر مطالعات وسیع داشت و آنقدر از بینش و بصیرت و قوه بیان و قدرت استدلال برخوردار بود که گویی، سالهای بسیاری از سالهای عمر واقعی‌اش پیش تاخته و خود را دهها سال در دانش و بینش و علم و عمل، جلو انداخته است.



محمد، وقتی که در روستای «تپه»، پا به دنیا گذاشت، سال ۱۳۴۷ تازه به نیمه رسیده بود. به عبارت دیگر، هنگامی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، او تازه ده سالگی را چهار پنج ماهی بود که پشت سر نهاده و گام به آغاز ۱۱ سالگی گذاشته بود. بدین ترتیب، فضای واقعی تربیت او، فضای یک

کشور اسلامی و انقلابی بود، و او سالهای نوجوانی و بالندگی اولیه اش را در محیط عطرآگین یک سرزمین اسلامی و الهی، که تازه از بند طواغیت و شیاطین و اذنان آنها رهایی یافته است، آغاز کرد.

خانواده محمد، همانقدر که کوچک و فقیر و محروم بود، همانقدر هم از لحاظ عظمت روحی، بزرگ و دارای وسعت بینش و گستردگی دانش و تدبیر و تقوی بود. در تمام منطقه، مردم خانواده او را می شناختند و از لحاظ تعهد و تدبیر، و تقید به اعتقادات دینی و اجرای احکام و عبادات الهی نامشان زیانزد عام و خاص بود.

به راستی، سعادت در زندگی، چیست جز این که وقتی نام این خانواده به زبان می آمد، در تمام منطقه هر کس که می گفت و می شنید، بلافاصله می گفت: بلی، خانواده قلی زاده، همانهایی هستند که همگی، از پدران و عموها و دایی ها و ... تمام بستگان، یک گروه متعهد اسلامی اند و سالهای متمادی، پدر در پسر، همگی تلاش و کوشش فراوان داشته اند که به قیمت محرومیت های بسیار، به ترویج اسلام و احکام الهی و قرآنی بپردازند و در زمانی که دیگران در پی مال و منال بوده اند، آنها در جست و جوی یار پر جلال و صاحب کمال و جمال راه می سپرده اند و جهت شناساندن یار و توضیح تشریح احکام و فرامین آسمانی آن دلدار آسمانی برای واماندگان روی زمین، در منطقه خود و روستاهای اطراف و دور و نزدیک، چنان تلاش می کرده اند که بسیاری اوقات، حتی از تأمین مایحتاج اولیه زندگی نیز چشم پوشیده اند. براسنی اگر سعادت این نیست، پس چیست؟

طلبه‌ی فاضل و عالمی عامل...

در چنین خانواده‌یی بود که محمد علی قدم به عرصهٔ حیات نهاد. در محیط پاک و روحانی خانواده‌یی که پدرش از سرشناس‌ترین مردان دین در منطقه به شمار می‌آمد، و در فضای پاک و سرشار از صفا و صمیمیت روستا، این فرزند تدبیر و تعهد چنان بزرگ شد و تربیت یافت، و خمیرهٔ وجودش به گونه‌یی آماده و ساخته و پرداخته شد، که هر کس در چنان شرایطی باشد، به یقین باید در آینده، فردی فاضل و متقی به بار آید. چه رسد به آنکه این فرزند، جان و جوهره‌یی پاک و پرتألق، همچون محمد علی نیز داشته باشد و همچون او، آماده باشد که در هر قدم، هزار قدم به سوی تعاری روح نزدیک و نزدیکتر شود و یک شبه ره صد ساله پیماید.

محمد علی، همین که دوران ابتدائی و راهنمایی را تمام کرد، به منظور تحصیل علوم دینی و کسب معارف الهی و اسلامی به حوزهٔ علمیه اردبیل رفت. او ۶ سال از عمر عزیز و پریهای خود را در محیط پاک و عزیز مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل گذراند و در تمام این مدت، با سعی بلیغ و تلاش وافر به کسب علوم دینی پرداخت و خود را چنان ساخت که در سنین بسیار پایین، موفق شد با اجازهٔ بزرگان حوزه، لباس مقدس روحانیت بر تن کند و به کسوت اهل علم درآید.

این جوان موفق و سعادتمند، به گفتهٔ دوستان و آشنایان، طلبه‌یی بود فاضل و روحانی بود عامل. در شبانه روز بیش از ۴ یا ۵ ساعات نمی‌خوابید و بقیهٔ اوقات را، یا در عبادت معبود ازلی و ابدی می‌گذراند، یا مشغول در کتابهای علمی بود، و یا آنچه را که از علم آموخته بود، در جامعهٔ خود به مرحلهٔ عمل می‌گذاشت. رفتارش چنان بود که همهٔ آشنایان و استادانش می‌گفتند محمد علی هرگز نمی‌خواست که علم برایش هدف شود و به صورت حجاب اکبر در آید و چشم‌هایش را به روی حقایق عملی ببندد. پس، او علم می‌آموخت که بیشتر بداند و بهتر عمل کند. لذا سعی و تلاش فراوان به کار می‌برد، تا از طرفی احکام الهی را ترویج کند و از طرف دیگر، خود، در عمل به آن احکام کاملاً گوشا باشد و سرمشق دیگران واقع گردد. همواره می‌گفت: آن که می‌گوید و عمل نمی‌کند، بسی بدتر از آن است که نه

می‌گوید و نه عمل می‌کند. چون این یکی خود را فریب می‌دهد، و آن یکی هم خود را فریب می‌دهد و هم دیگران را به انحراف و بی‌اعتقادی و بی‌اعتمادی می‌کشاند. محمد علی، در برابر فرامین امام خمینی (ره) سر از پا نمی‌شناخت. در اطاعت از فرامین آن بزرگمرد تاریخ اسلام چنان مقید و متعهد بود که اجرای آنها را، کم از اجرای دستورات قدیسین نمی‌دانست و معتقد بود که اگر فرمان خمینی (ره) مبنی بر جان به کف گرفتن و گام در کام مرگ نهادن باشد، باید که بدون هیچ گونه چون و چرایی آن را عملی کرد، چه در فرامینی آن بزرگوار رمز و رازی هست که ما برای درک آن، هنوز بسیار عاجزیم و فلسفه این فرامینی را، شاید گذشت صدها سال دیگر، بتواند روشن کند.

با چنین دیدگاهی بود که در جهت اجرای دستورات امام خمینی (ره) مبنی بر شرکت، ارتش ۲۰ میلیونی در دفاع مقدس، جان برکف و کلمه شهادتین بر لب، مشتاقانه و فعّالانه در جبهه‌ها حضور یافت و به همگان گفت که شهادت در این جبهه‌ها، سعادت است که رسیدن به آن نصیب هر کس نیست، مگر توفیقِ إلهی رفیقِ راهش باشد و مهر خدا باشد و مهر خدایی بر سرش سایه افکنده باشد.

در چندین عملیات بزرگ، با تمام جان‌ش شرکت کرد، تا آنکه سرانجام، نوبت به عملیات والفجر ۸ رسید. در این عملیات، در حالی که در منطقه فاو عراق، با شور و عشق بی‌نهایت مشغول مبارزه در خط مقدم علیه دشمنان یعنی بود، به فوز عظیم شهادت نایل آمد و به آرزوی خود که شهادت در راه اسلام و جان باختن در مسیر اجرای فرامین امام (ره) بود، دست یافت. به گفته یکی از استادانش، محمد علی از جمله روحانیونی بود که در جریان انقلاب و جنگ تحمیلی نشان دادند که روحانیت شیعه، در تمامی مراحل، در پیشاپیش اُمت مسلمان حرکت کرده و با نثار خون پاک خود، سند حقانیت تشیع را امضاء کرده‌اند.

کلمه‌یی چند از وصیت‌نامه‌اش

«مادر جان! زیاد بر من گریه نکن، بلکه بیشتر بر علی اکبر (ع) گریه کن که جنازه‌اش بر روی خاک کربلا مانده بود، و کسی نبود که آن جنازه پاره‌پاره و خون آلود را دفن کند.»

«پدر و مادر عزیزم، اگر شهادت نصیب شد، شادمانه رو به آسمان کنید و بگویید: بار خدایا! این حقیر گناهکار ما را هم قبول کن، که ما او را به علی اکبر (ع) جوان، قربانی دادیم.»

* * *

۲۰۴۶- شهید سید شریف قاسمی (زاویه سادات از توابع خلخال)

از میانسالان و جوانان و نوجوانان مبارز و شهید سخن بسیار گفتیم، و اینک، سخن از مردی است مردستان که در طول عمر مبارک و پربارش، همواره کباری کارستان کرد و سرمشق دیگران شد؛ مردی سالخورده، روحانی سالخورده، مبارز سالخورده و سرانجام شهید سالخورده که نشان می‌دهد عشق یار و جان برکف نهادن در راه وصال دلدار، سنّ و سال معین و مشخص ندارد؛ هرکس عاشق اوست، چه جوان و چه سالخورده، و عاشقانی که سعادت را در شهادت برای او و در راه او می‌دانند و آرزوی آن را دارند و خوشا به حال کسی که این سعادت را به دست می‌آورد...

شهید سید شریف قاسمی، از آن جمله عشاق یار بود که حبیب بن مظاهروار در راه او، سراز پانمی شناخت، و برای اجرای احکامش به جان می‌کوشید و نثار جان را کمترین چیزی در این راه می‌دانست.



او به سال ۱۳۰۹، درست ۴۸ سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در روستای زاویه سادات از توابع شهرستان خلخال به دنیا آمد. خانواده‌اش خانواده‌بی مذهبی و روحانی بودند که پدر در پسر، همواره در خاندان و فامیل خود، اقلاً چندین روحانی پرورانده بودند، تا این سلسله شریف در

پتیار آنها قطع نشود؛ خانواده‌بی منتسب به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و از سادات شریف و اصیل که سلسله انسابش، سبب افتخارش بود.

تحصیل علم در محضر پدر:

شهید سید شریف، در اوج دوران دیکتاتوری رضاخانی به دنیا آمد و دوران کودکی را تا ۱۱ سالگی (۱۳۲۰ شمسی) که حکومت رضاخان به پایان رسید، در آن فضای رعب و هراسی که برای مؤمنان و دینداران درست شده بود، به سر آورد.

در آن دوران، در سراسر کشور تعداد مدارس آنقدر کم بود که حتی خیلی از شهرهای بزرگ و پرجمعیت هم مدرسه نداشتند، چه رسد به روستای کوچکی چون «روستای زاویه سادات» که محل تولد و رشد سید شریف بود. به این دلیل، وقتی که سید شریف به ۵-۴ سالگی رسید، پدر روحانی و فاضل و علم اندوخته‌اش، وظیفه آموزش او را به عهده گرفت. در همان روستای کوچک، در محضر پدر بزرگوارش، ابتدا درس قرآن آموخت و سپس کتابهای گلستان و بوستان و کلیله و دمنه و نصاب الصبیان را خواند و همزمان با قرائت کتابها و خواندن دروس، مشق خط نیز فراگرفت و از همان ابتدا خوشنویسی را چنان آموخت که در حد استادان فن، انواع خطوط فارسی و عربی را در کمال زیبایی و حسن ترکیب می‌نوشت.

وقتی حکومت رضاخانی سرنگون شد، سید شریف ۱۱ ساله بود. و چون خاندان او همواره مردان بزرگ روحانی پروانده بود، پدرش تصمیم گرفت که او را نیز، در همان راه و مسیر راهنمایی کند و به کمال برساند. لذا بر آن شد که فرزند را به حوزه علمیه بفرستد. پس، سید شریف در اوان دوران نوجوانی، راهی حوزه‌های علمیه شد، و چون به گفته سعدی «همه قبیله او عالمان دین بودند» او نیز قدم در راه آموزش علم دین نهاد.

وی پس از کسب علوم دین و طی کردن مراتب مورد نیاز دروس حوزه‌های علمیه، به عنوان روحانی فاضل و جوان به روستای محل تولدش برگشت تا زندگی‌اش را در آنجا متمرکز کند و تمام روستاها و محل‌های اطراف منطقه را زیر پوشش بگیرد و مردم آن نواحی را ارشاد و راهنمایی کند.

آغاز مبارزات:

سید شریف، از همان ابتدا، قدم در راه مبارزه با ظلم و جور حکومت جائز زمان

گذاشت، و به هر جا که قدم نهاد، علاوه بر ارشاد مردم و تبلیغ مسائل دینی، به راهنمایی اجتماعی و سیاسی مردم نیز همت گماشت. وی همیشه می‌گفت که اسلام، در اصل و اساس با حکومت پادشاهی و سلطه افراد جبار و جائر و فاسد، مخالف است. در دین ما، حکومت باید از آن دانایان و آگاهان و فرزنانگان و فاضلان و عالمان دین باشد؛ پس باید همگی تلاش کنیم تا در کنار عبادات و اجرای احکام دینی، حکم اصلی اسلام را که حکومت را از آن خدا و انبیاء و اولیاء خدا می‌داند، به اجراء در آوریم. برای رسیدن به این هدف باید تلاش کرد، باید مرارت کشید و سختی دید، باید مبارزه کرد و شکنجه و زندان را به جان خرید، تا سرانجام به پیروزی رسید.

ادامه حرکت...

به دنبال پیروزی انقلاب، سید شریف نیز حرکت خود را در جهت مسیر و خط انقلاب اسلامی ادامه داد و بویژه، تمام توش و توان خود را در راه پیروی از خط امام خمینی (ره) به کار گرفت. او با شور و علاقه‌ی وافر، هر جا که قدم می‌گذاشت، نطق و بیان آتشین خود را به کار می‌گرفت و با قدرت سخنوری و نیروی استدلال کم نظیرش به تبیین اهداف انقلاب و راهنمایی و ارشاد مردم می‌پرداخت. او که یک روحانی مبارز و آگاه و متمهّد بود، برای اصل ولایت فقیه اهمیت خاصی قائل بود و همواره می‌کوشید تا تفهیم و روشن کند که حکومت ولایت فقیه در اصل، همان ادامه حکومت راستین ائمه و اولیاء الله است که امروز، سرنوشت آن به دست مردم مسلمان و مؤمن و انقلابی ایران سپرده شده است، تا شایستگی خود را در حفظ این امانت خدایی، به اثبات برسانند. با چنین دیدگاهی بود که همواره مردم را به پیروی از ولایت فقیه و رهبری نظام اسلامی تشویق و ترغیب می‌کرد و همین امر موجب شده بود تا دشمنان اسلام و حکومت اسلامی، بویژه گروهکهای گمراه نسبت به او کینه و دشمنی آشتی ناپذیری پیدا کنند و برای نابود کردنش، نقشه‌های شوم بکشند، در این مورد، درباره او نوشته‌اند:

«... با صراحت لهجه و شجاعت خاصی، خیانتها و جنایت‌های گروهکهای

منحرف و ضدانقلاب، مخصوصاً منافقین را برای مردم تشریح می‌کرد و توضیح می‌داد. و همین امر، باعث بروز خشم این گروهک مزدور شد، تا جایی که تصمیم به ترور این بزرگوار گرفتند.

«ظلمت شب کم‌کم بر روشنایی روز غلبه می‌کرد و خورشید در افق‌های دور دست مغرب، در حال افول بود. شب پرستان کور دل که توان مقابله با نور خورشید را نداشتند، از مخفیگاه خود، بیرون آمده و چنگالهای تیز و خون‌آلود خود را به روی این سید جلیل‌القدر نشانه رفتند. در آغاز تاریکی شب، او را که از مسجد به خانه می‌رفت، بین راه دستگیر کردند و با شیوه آدم‌ربایان جنایتکار و خونخوار به نقطه نامعلومی می‌بردند.»

چنان که خود، چند روز بعد، روی تخت بیمارستان و در حال احتضار بیان کرد، آن افراد با صورت‌های پوشیده، در مخفیگاه خود او را تحت شکنجه‌های قرون وسطایی، قرار دادند، تا شاید از صراط مستقیمی که در پیش گرفته بود، برگردد. آنها، زیر شکنجه به او گفتند:

تو باید از این همه طرفداری از انقلاب و نظام و حکومت اسلامی دست برداری و نزد طرفداران و علاقه‌مندانت (امام) خمینی را سب کنی ...
سید بزرگوار، زیر همان شکنجه‌ها و در حالی که مرگ را در چند قدمی خود می‌دید فریاد زد:

هیها!... شما این آرزوی خود را به‌گور خواهید برد که کلمه‌ی علی‌ه امام یا در مخالفت با راه و خط او از زبان من بشنوید...

پس تو را زیر شکنجه می‌کشیم ...

بله، مرا بکشید. مرا قطعه قطعه کنید. ولی بدانید که اگر هزار بار بمیرم و باز زنده شوم، دست از این انقلاب و این نظام مقدس بر نخواهم داشت...
بدینگونه، سه شبانه روز او را گرسنه و تشنه نگه داشتند و شکنجه دادند، تا بدن نحیف و درد کشیده‌اش به پیکری نیمه‌جان مبدل شد.

سپس، بعد از سه روز گفتند: تو را می‌بریم و کنار جاده بیرون شهرها می‌کنیم تا

پیدایت کنند و با آنچه از زبان تو خواهند شنید بدانند که ما، با مخالفان خود چه می‌کنیم؟ شما طرفداران انقلاب باید چنان از ما وحشت داشته باشید که وقتی نام‌مان را می‌شنوید بر خود بلرزید...

بدین ترتیب، در هوای تاریک روشن نزدیک صبح، او را از آن نقطه نامعلوم، با چشم‌های بسته بیرون آوردند و کنار جاده‌یی رها کردند.

وقتی مردم، این سرباز واقعی اسلام و پیرو امام امت و دل سپرده انقلاب را پیدا کردند، بدن نحیف و نزارش، نیمه جان و در حال احتضار بود. او را به بیمارستان بردند، ولی آثار شکنجه‌ها چنان بوکه معالجات ثمری نداد و پس از سه روز بستری بودن و مداوا در بیمارستان سرانجام جان به جان آفرین تسلیم کرد و خون پاکش به سبیل خروشان خونهای پیوست که در طول سالها، درخت انقلاب را آبیاری کرده بود.



بیوگرافی اجمالی و تلگرافی تعدادی از سرداران شهید:

تعداد دیگری از شهیدان اردبیل و حومه را با استفاده از «روایت سیمرخ» یادنامه سی فرمانده شهید اردبیل از انتشارات بزرگداشت سرداران شهید آذربایجان به ترتیب حروف تهجی نام فامیل می‌آوریم تا ذکر خیر آنان ماندگار و ذخیره‌ای جهت پویندگان راه آنان بوده باشد با سپاس از کمیته تدوین و تألیف آن کنگره قابل ذکر است طرح تصاویر از آقای حسن مردانه و دو بیتی‌ها از آقای آذرخش می‌باشد.

۲۰۴۷- شهید ارادتی (صمد)

شهید ارادتی، فرزند محمد در سال ۱۳۴۲ در شهرستان اردبیل متولد شد. وی تحصیلات خود را تا سوم راهنمایی در اردبیل به پایان برد و در سال ۵۹/۱/۱۲ به عضویت سپاه درآمد.

در تاریخ ۶/اردیبهشت/۶۱ در منطقه شلمچه در حالی که جانشین یکی از گردانهای تیپ عاشورا بود، بر اثر اصابت از ناحیه شکم به شهادت رسید.



ارادتی که "صمد" داشت با جناب سرادش کشید جاذبه عشق در کمنه و دادش زود نیم شبش، جز صمد صمد تشنیم که فیض قدس رسد در بساط حشره داداش (۱)

۲۰۴۸- شهید پُستی (عمران)

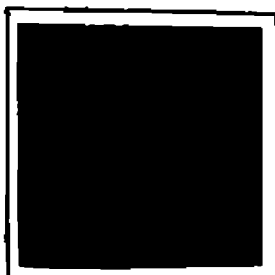
شهید پُستی فرزند محمدعلی در سال ۱۳۳۸ در هشتجین خلخال به دنیا آمد. ایشان دانشجوی رشته جامعه‌شناسی بودند که در سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه درآمدند و در سال ۱۳۶۲ در پل طلایه در حالیکه فرمانده گردان حبیب بن مظاهر از لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) بودند بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسیدند.



در صحنه پیکار، در قول و در کردار انگوی ایثار و صلق و ثرستی بود رادی که پاشادی، در راه آزادی جنگید تا جان داد، "عمران پُستی" بود

۲۰۴۹- شهید حائمی (فریدون)

شهید حائمی، فرزند شیرین دل در سال ۱۳۴۳ در روستای مجنده، از توابع

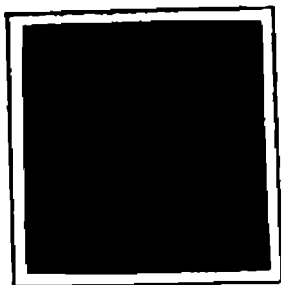


شهرستان اردبیل به دنیا آمد. تا کلاس اول
راهنمایی، در اردبیل به تحصیل پرداخت و در سال
۶۲ عضویت سپاه در آمد، وی در حالی که مسئول
خدمات رزمی لشکر ۳۱ عاشورا بود، در سال ۶۶ در
"ابوالفتح" عراق بر اثر اصابت ترکش توپ به
شهادت رسید.

تا "فریدون حاتمی" صحتا کسان در افتاد پای در میدان نهاد و شور و عشقش در سرافتاد
صرصر شوم خزانگی تا وزین دژ دژ مرگ لاله خونین ما بر خاک گلشن، پر پر افتاد

۲۰۵۰- شهید حامدی (فیض الله)

شهید حامدی فرزند بیوک، در سال ۱۳۴۰ در گرمی به دنیا آمد. بعد از
تحصیلات ابتدایی، در سال ۶۳ عضو رسمی سپاه شد. وی فرمانده گردان جندالله
بود که در منطقه اشنویه بر اثر انفجار مین به شهادت رسید. از شهید دختری بنام
سکینه باقی مانده است.



"فیض الله حامدی" که از غیرت عشق

شد طالب فیض جلوه طلعت عشق

یا حمداً خدا، رهید از فرش به مرش

شد زیور و زیب قامتش، خلعت عشق

۲۰۵۱- شهید خراسانی (سید جعفر)

شهید خراسانی، فرزند میر داور در سال ۱۳۳۶ در شهرستان اردبیل چشم به
جهان گشود و وی دیپلم خود را در اردبیل در رشته ریاضی به پایان رساند. شهید، با
مسئولیت معاون عملیات گروه جنگهای نامنظم شهید چمران به نبرد با دشمن
بعنی پرداخت و در ۲۵/ اردیبهشت/ ۶۰ در سلیمانیه عراق، بر اثر تیر خصم به

شهادت رسید.

مست جام قدوسی‌ست، در عشای رتانی
آسوه جوانمردی، "جعفر خراسانی"
می‌دمد هنوز ای دل! از مزار پر نورش
لمعه‌های رتانی، جلوه‌های قرائتی

۲۰۵۲- شهید خوشروزی (سید جعفر)

شهید خوشروزی، فرزند سید حسین در سال ۱۳۴۰ در اردبیل دیده به جهان گشود. تا کلاس سوم دبیرستان تحصیل کرد. در اوایل تشکیل سپاه به عضویت آن درآمد و در تاریخ ۲۲/فروردین/۶۱ با مسؤولیت گردان، در منطقه شلمچه خلعت زیبای شهادت، بر قامت افکند. از پیکر پاکش هنوز اثری به دست نیامده است.

هنفس لاله‌ها، مونس آلاها

همدم دلسوز ما، شمع شب‌الروز ما

از نفس آزاد شد، خرم و دلشاد شد

شاهد پیروز ما، "جعفر خوشروز" ما

۲۰۵۳- شهید رجیبی (خدمتعلی)

شهید رجیبی، فرزند مقصود در سال ۱۳۴۱ در شهرستان خلخال به دنیا آمد. پس از اخذ دیپلم، به عضویت سپاه درآمد و در تاریخ ۷/اسفند/۶۲ در جزیره مجنون با مسؤولیت جانشین گردان تخریب، در حال نبرد تن به تن با

دشمن یعنی، به شهادت نایل آمد.

شهید حق، رجبی خدمت علی* چونمرد گشودره زکمالات عشق، تا بر دوست خوشا به عزت معراج غبطه انگیزش که بال سرخ شهادت همواره بر سر اوست

۲۰۵۴- شهید رضوی (سید رضی)

شهید رضوی، فرزند میرفرج در سال ۱۳۳۵ در شهرستان اردبیل چشم به جهان



گشود و تا کلاس سوم راهنمایی درس خواند. او مسئول ستاد سوخت شهرستان اردبیل بود که به جیبه‌ها اعزام شد و در ۲۴ / فروردین / ۶۳ با مسؤولیت جانشین گردان آرسی جی تیپ ۹، در منطقه فکه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید.

”رضی“ که راضی حق است و ”سید رضوی“ همواره ملجأ او حضرت امام رضاست رضای دوست بُود منتهای آمالش بدین صفات، کنون شمع محفل شهادت

۲۰۵۵- شهید سقایی (برات)

شهید سقایی، فرزند بهلول در سال ۱۳۴۱ در اردبیل متولد شد. در سال ۱۳۵۸ به عضویت رسمی سپاه پاسداران درآمد. تا کلاس سوم دبیرستان تحصیل کرد. او جانشین یکی از گردانهای لشکر ۳۱ عاشورا بود که در مرداد سال ۶۲ در منطقه سلمچه به شهادت رسید. شهید سقایی متأهل بود.



در مصافِ عدل و داد، در قبال استبداد

نغمه شرف سر داد، شیر دشت شیدایی

تقد جان به کف بنهاد، گفت: هر چه بادا باد

جان به راه حق در داد، آن ”برات سقایی“

۲۰۵۶- شهید حمزه سلیم زاده

شهید سلیم زاده، فرزند محمد در سال ۱۳۴۵ در مشکین شهر به دنیا آمد. تا



کلاس اول راهنمایی تحصیل نمود و در سال ۱۳۶۱ به عضویت سپاه پاسداران درآمد. در تاریخ ۲۷/دی/۶۵ در عملیات کربلای ۵، در حالیکه مسئولیت محور مهندسی رزمی لشکر ۳۱ عاشورا و معاونت گردان مهندسی را به عهده داشت، در منطقه شلمچه به شهادت رسید. از شهید، فرزندی بنام مهدی به یادگار مانده است.

از حمزه - سلیم زاده، آن گوهر عشق جز نام نکو، نمانده در دفتر عشق از حمزه - حموی مصطفی (ص) - وام گرفت در خلوت دوست، جامی از کوثر عشق

۲۰۵۷- شهید صوفی (ناصر علی)

شهید صوفی، فرزند حسن در سال ۱۳۴۱ در اردبیل به دنیا آمد. تا چهارم



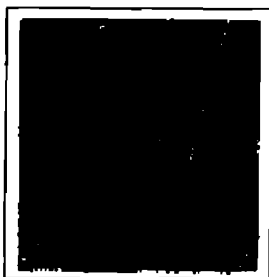
متوسطه تحصیل کرد. بعنوان بسیجی در جبهه‌ها حضور مستمر داشت. در تاریخ ۲۰ دیماه ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵، در منطقه شلمچه به درجه رفیع شهادت نایل آمد. شهید صوفی، به هنگام شهادت مسئولیت جانشین گردان قاسم (ع) از لشکر ۳۲ عاشورا به عهده داشت.

دلا... به چشم بصیرت نگر، که خامه رحمت نوشته بر در جنت، به خط قدسی کوفی درآ، درآ، که زمایی، شهید ناصر صوفی!

تو پاک و خالص و نابی، چگونه وصل نیابی؟

۲۰۵۸- شهید طهماسبی پور (جعفر)

شهید طهماسبی پور، فرزند علی اصغر در سال ۱۳۴۴ در اردبیل بدنیا آمد. وی

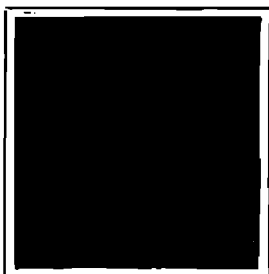


بخاطر حضور در جبهه، از کلاس چهارم دبیرستان ترک تحصیل نمود. در سلا ۱۳۶۰ به عضویت سپاه پاسداران درآمد. او مسؤول پرسنلی تیپ عاشورا بود که در سال ۱۳۶۲ در جزیره طلایه، بعد از اسارت، به دست نیروهای بعثی به شهادت رسید. شهید طهماسبی پور متأهل بود.

”جعفر طهماسبی پور“، اسوه دلدادگی عاشقانه، در منای عشق، جان برکف گرفت
جان به جانان داد و پسر دسوی جئاتن نعیم درکفی جامی زکوثر، درکفی مصحف گرفت

۲۰۵۹- شهید عقیل عرش نشین

شهید عرش نشین، فرزند قدرت در سال ۱۳۴۲ در شهرستان اردبیل متولد شد.

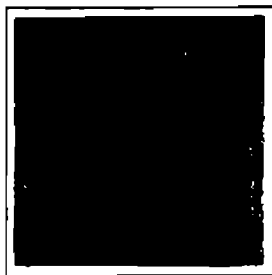


وی تحصیلات متوسطه خود را در رشته علوم تجربی، به پایان برد و در سال ۱۳۶۰ به عضویت سپاه پاسداران درآمد. در ۲۲ / فروردین / ۶۳ در جبهه ابوغریب در حالیکه جانشین یکی از گردانهای لشکر عاشورا بود بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید.

چو عاشقانه به خون غوطه زد شهید عزیز ز د عارفانه صلا، جبرئیل ”عرش نشین“
که؛ از نمازگو عشق، فتح باب کنید ز راه می رسد اینک، ”عقل عرش نشین“

۲۰۶۰- شهید عزیزی (مجتبی)

شهید عزیزی، فرزند سعدالله در سال ۱۳۴۳ در اردبیل بدنیا آمد. تحصیلات



خود را تا سطح دیپلم هنرستان به پایان برده همکاری خود را با سپاه پاسداران آغاز کرد. ایشان معاون گردان امام صادق (ع) بودند که در ۲۶/ شهریور ۶۶ در منطقه شلمجه به شهادت رسیدند.

مجتبی عزیزی تا هزم کوی جانان کرد

دل سپرد با همت، رو، به عشق قرآن کرد

با کتاب رحمانش، با سلاح ایمانش اقتخار جاویدان، هدیه بر شهیدان کرد

۲۰۶۱- شهید عیسی نژاد (سیاوش)

شهید عیسی نژاد، فرزند بهلول در سال ۱۳۴۶ در اردبیل دیده به جهان گشود. تا



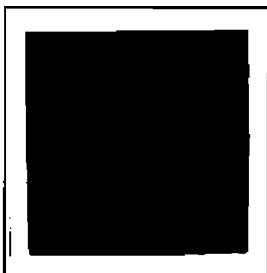
کلاس دوم در دبیرستان طالقانی اردبیل به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۶۴ به عضویت سپاه درآمد. در تاریخ ۳۰/ دیماه / ۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمجه بر اثر اصابت ترکش به قلب و سر به شهادت رسید. آخرین مسؤولیت وی فرماندهی گردان فجر از لشکر ۴۳ امام علی (ع) بود.

سیاوش عیسی نژاد، از سر شوق به دل خواست شمع هدی بر فروزد
چنین بود تقدیر تا اندر آن نور چو پروانه‌ای، بساله‌ایش بسوزد

۲۰۶۲- شهید فخرزاده (مرتضی)

شهید فخرزاده، فرزند شاه‌علی در سال ۱۳۳۴ در مشکین شهر به دنیا آمد. تا

کلاس پنجم ابتدایی در اردبیل به تحصیل پرداخت. در خردادماه ۱۳۵۹ به عضویت



رسمی سپاه درآمد و در مقام فرماندهی گردان
المهدی (عج)، در ۲۶ / دی / ۶۵، در منطقه
سلمچه، با اصابت ترکش به شهادت رسید. از ایشان
پسری بنام داود به یادگار مانده است.
از شهادت، قصه خواند روز و شب، چون شهرزاد
مرد میدان حماسه، "مرتضای فخرزاد"

گه به جولانگاه حیرت، گه به تریانگاه عشق در فضیلت کی چو فرزند، مام دهر، زاد؟

۲۰۶۳- شهید فلاح (اسد)

شهید فلاح، فرزند آدیشیرین در سال ۱۳۴۱ در شهرستان پارس آباد چشم به
جهان گشود. وی تحصیلات خود را تا اول دبیرستان گذراند و در سال ۱۳۵۸ به
عضویت سپاه درآمد. در اردیبهشت ۶۱، در حالیکه فرمانده یکی از گردانهای
آزادکننده خرمشهر بود، بر اثر اصابت ترکش خمپاره
به شهادت رسید.

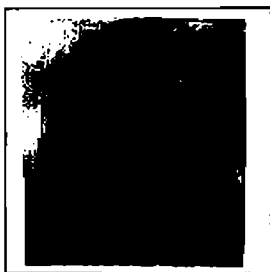


اسد فلاح شیر سخنگوش جبهه ایشار
گزید از جان و دل راه بلند حیدر کزار
شتایش از صلات او را به پگانگ فلاح افکنی
کشید از شوق، در آغوش عروس کامکاری را

۲۰۶۴- شهید قمیصی (فرزاد)

شهید قمیصی، فرزند محمدباقر در سال ۱۳۳۳ در تهران متولد شد. پس از پایان
تحصیلات دبیرستان، موفق به اخذ لیسانس ادبیات فارسی از دانشکده ادبیات
دانشگاه تبریز گردید. در تاریخ ۵۸/۲/۱۰ به عضویت سپاه پاسداران درآمد و

مسئول تبلیغات ستاد مشترک سپاه گردید. وی در تاریخ ۲۲/مهر/۵۹ در محل سرپل ذهاب، با اصابت تیر به شهادت رسید.



"فرزاد قمیسی"، که به جولانگه ایثار

جز عشق خدا، هر چه به کف داشت، رها کرد

خیاط ازل دوخت بر او خلعتی از خون

در حجله اشراق، سراج شهادت کرد

۲۰۶۵- شهید قهرمانی (حسینقلی)

شهید قهرمانی، فرزند فیضعلی در سال ۱۳۴۴ در اردبیل متولد شد و از کلاس چهارم نظری به علت حضور در جبهه‌های تبرد حق، ترک تحصیل نمود. وی عضو بسیج بیست میلیونی و مسئول محور اطلاعاتی قرارگاه خاتم بود. در سال ۶۲ در ارتفاعات "بمو" به شهادت رسید.



عاشقِ جبهه‌ها منم، قمری بی‌نوا منم

منتظر بلا منم، شایق بی‌نشانه‌ام

واله هَل آتی منم، دلشده لقا منم

سوخته فنا منم، "احمد قهرمانی‌ام"

۲۰۶۶- شهید کریمی (نظر)

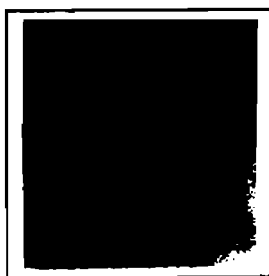
شهید کریمی، فرزند محمد در سال ۱۳۴۲ در گرمی متولد شد. بعد از اتمام دوره دبیرستان، در آذرماه ۵۹ به عضویت سپاه پاسداران درآمد. وی مسئول پرستاری لشکر ۳۱ عاشورا بود که در اسفندماه ۶۲ دو جزیره مجنون به شهادت رسید. شهید کریمی یکی از شهدایی است که هنوز پیکر مطهرش به وطن بازنگشته است



”نظر کریمی“ ما از فیوض ناب کرامت
به کف گرفت به میدان، لوای سرخ شهادت
هنایت ازلی بین که روح شاهد حق را
نشانند از ره احسان به بارگاه سعادت

۲۰۶۷- شهید گنجگاهی (حسین)

شهید گنجگاهی، فرزند احد در سال ۱۳۳۸ در شهرستان اردبیل بدنیا آمد. وی



دیپلم خود را در رشته ریاضی اخذ نموده، در سال
۱۳۶۱ به عضویت سپاه درآمد. ایشان مسؤول
پرسنلی لشکر ۳۱ عاشورا بودند و در عملیات
والقصر ۸ با مسؤولیت جانشین گردان حضرت
ابوالفضل (س) وارد عملیات شده و در
۲۵/بهمن/۶۴ بر اثر اصابت تیر دوشکا به ناحیه
شکم به شهادت رسیدند.

دلالت: در بزم نوشانوش پیرمی فروش، امشب نظر کن با بصیرت، فوج مستان الهی را
میان خاک و خون غلتیده همچون لاله سر مست مرید مخلص مولا، حسین گنجگاهی را

۲۰۶۸- شهید محسنی (جاوید)

شهید محسنی فرزند احمد در سال ۱۳۳۸ در اردبیل دیده به جهان گشود. پس
از اخذ دیپلم، به عنوان بسیجی جهادگر در جهاد سازندگی مشغول خدمت شد. در
جریان جنگ تحمیلی، مسؤول گروه امداد پزشکی گروههای نامنظم بوده و در
تاریخ ۲۴/آبان/۵۹ در منطقه سوسنگرد بر اثر اصابت گلوله دشمن به شهادت

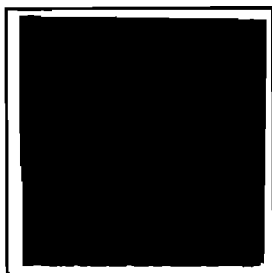
رسید.



چون نای، شرحه شرحه، نوای فراق داشت
در حجم جان سوخته، "جاوید محسنی"
پرزد ز جبهه، سوی نیستان آرزو
معراج شد نشانه تأیید "محسنی"

۲۰۶۹- شهید محمدزاده (نامعلی)

شهید محمدزاده، فرزند رحمان در تاریخ ۱۳۳۹ در اردبیل به دنیا آمد.

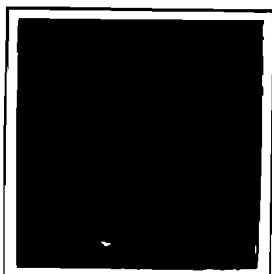


تحصیلات متوسطه خود را در تهران به پایان رساند
و در سال ۱۳۶۰ ازدواج نمود. کبری، اکبر، صفری و
اصغر ثمره این ازدواج است. وی پس از ورود به
سپاه، در سمت فرمانده گردان در دفاع مقدس
شرکت نموده، در تاریخ ۶۵/دی/۲۶ در منطقه
شلمچه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید.

"محمدزاده" با نام "علی" در عرصه پیکار یسان موج توانغیز درهم ریخت عدوان را
خدایش غرق نور هشق گرداند که با ایثار شکوه و آبرو بخشید نام پاک ایران را

۲۰۷۰- شهید نفیسی (حسین)

شهید نفیسی، فرزند علیقلی در سال ۱۳۴۱ در اردبیل چشم به جهان گشود. وی
تحصیلات خود را تا مقطع اول راهنمایی در اردبیل گذاراند. وی، با عضویت
بسیجی، در حالیکه مسؤول شناسایی لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) بود، در
۴/فروردین/۶۷ در منطقه درندیشان عراق (حلبچه) بر اثر بمباران شیمیایی دشمن
زبون، به شهادت رسید.



“حسین نفیسی”، ز خوندشت ایثار
به عرش معلای حق، پر گرفته
خوشا، بختِ او را، که چون عشقبازان
ز سر پنجهٔ عشق، ساغر گرفته

۲۰۷۱- شهید واحدی (رحیم)

شهید واحدی، فرزند حمداله در سال ۱۳۴۲ در پارس آباد مفان دیده به جهان



گشوده و تا کلاس دوم راهنمایی تحصیل کرد. در
سال ۱۳۶۲ عضو رسمی سپاه شد و در تاریخ
۴/مرداد/۶۶ قبل از عملیات نصر ۷ به فیض
شهادت نایل آمد. آخرین مسؤولیت ایشان معاونت
تیپ ذوالفقار لشکر ۳۱ عاشورا بود.

“رحیم واحدی”، از فیض سرشارِ خداوندی غنوده در پسرنِ نازیِ لردوینِ برین، امشب
الهی!... لطف کن آن غنچهٔ سرخِ شهادت را که با نور لطیفِ رحمتِ گرددِ قرینِ امشب

۲۰۷۲- شهید همرنگ (عمران)

شهید همرنگ، فرزند علی در سال ۱۳۳۸ در منطقهٔ اردبیل چشم به جهان
گشود. از آبان ماه ۵۹ همکاری خود را با سپاه آغاز کرد. تا کلاس سوم نظری تحصیل
کرده بود و معاونت گردان حضرت قاسم (س) از لشکر ۳۱ عاشورا را بر عهده
داشت. وی در اسفند ۶۵ در کنار “نهر جاسم” به درجهٔ رفع شهادت نایل آمد. از
شهید، دو فرزند به نامهای مهدی و رقیه به یادگار مانده است.



دلم از گردش این چرخ بازیگر، بسی تنگ است
چرا، یارب! نصیب سینه آینه‌ها، سنگ است
چه سان یادآورم در ملخ خونین آزادی
شهیدی را، که نام پاک او؛ "همران همرنگ" است!

۲۰۷۳- شهید یوسفی سادات (امیر علی)

شهید یوسفی سادات، فرزند مطلب در سال ۱۳۲۲ در منطقه مغان به دنیا آمد و



تحصیلات ابتدایی خود را در همانجا به پایان برد.
در سال ۱۳۶۰ عضو رسمی سپاه شد و در تاریخ
۵/اسفند/۶۶ در منطقه "شلمچه" در حالیکه
فرماندهی گردانهای اباعبدالله (ع) و تعاون را
عهده‌دار بود به شهادت نایل آمد. وی ۴ دختر و ۳
پسر داشت.

روح جمال، آیت حُسن و کمال "میرعلی، یوسف سادات" عشق
کرد چو با یاد علی، عزم رزم هرش نشین گشت زمیقات عشق

شهدای عالیقدر ارومیه و حومه

ارومیه: مرکز استان آذربایجان غربی یکی از شهرهای مهم و حساس کشور به شمار می‌آید که سابقه دیرینه و تاریخ پرافتخار در طول قرون و اعصار دارد.

ارومیه زادگاه پیام‌آور نور و روشنائی پیامبر الهی زدتشت و دیگر شخصیت‌های نورانی در طول تاریخ بوده است این شهر زیبا و پر استعداد که شهد شیرین طبیعت را که همان انگور باشد در نام خود به کام مخاطبان خویش می‌ریزد دارای مواهب فراوان خلقت و محل رشد و نمای کرامت‌های بیشمار طبیعت و محسّنات فراوان هنر و صنعت می‌باشد آب و هوای سالم، دریای وسیع و گسترده، محصولات متنوع، انسانهای خوش فطرت و مهربان را در اِسکان خود جای داده است.

ارومیه مرکز انگور و تاک کشور، انبار صادرات سردرختی، منبع ثروت و غنای طبیعی، در عین حال یکی از بحرانی‌ترین مناطق و سرزمینهای کشور در مسیر تاریخ پر آشوب بوده است.

ارومیه و توابع آن به علت داشتن مرزهای طولانی با دو کشور ترکیه و عراق در طول قرون گذشته محل تاخت و تاز نیروهای اجنبی و مورد تعدی اکراد، اشرار و گروه‌های مخالف امنیت و یکپارچگی کشور ایران بوده است.

ارومیه: کم‌تر روزگاری را به مانند امروز در آسایش و راحتی و امنیت اجتماعی و سیاسی با فراغت خاطر زندگی نموده است این شهر زیبا روزی مورد تهاجم عثمانیها و ترکان روم و یونان، دیگر روز مورد تعدی و تجاوز ایلات و عشایر یا اکراد اسماعیل سمیتقو و دیگر روز مورد تهدید گروه‌های مخالف نظام جمهوری اسلامی

مانند: کومله و دموکرات و منافقین یا حزب توده و عوامل آن بوده است ولی مردم شجاع و وطن دوست آن در تمام صحنه‌ها و شرارتها، عشق و علاقه خود را به حفظ کیان و استقلال کشور نشان داده‌اند و همواره از عظمت و وحدت میهن خود دفاع کرده‌اند و نیات پلید و شوم تفرقه افکنان را در سینه خفه نموده‌اند و هرگز تسلیم اهداف دشمنان تفرقه افکن و بیگانه نگشته‌اند هر چند حفظ این نعمت وحدت و موهبت استقلال به بالاترین قیمت و سنگین‌ترین بها، تمام شده باشد بهائی که به قیمت جان و مال و تاراج دارائی و ائتلاف نفوس این سرزمین قیمت‌گذاری شده است مردم شریف و متدین ارومیه در طول تاریخ مبارزات و کشمکشها هملوش و همسنگر با دیگر برادران هم‌رزم خود در تبریز و اردبیل و مراغه و خوی در مقابل حوادث ناگوار سیاسی و اجتماعی مقاومت نشان داده‌اند و بحرانهای استبداد کبیر و صغیر مشروطیت، تهاجم حزب توده و وابستگان امپریالیزم، حملات سمیتقوها، کومله‌ها، دموکراتها، منافقان و اشوار را با تمام توش و توان خود دفع نموده‌اند که در تواریخ مربوطه ثبت و ضبط گردیده است.

در عهد انقلاب اسلامی:

مردم شریف و نجیب ارومیه و عموم ساکنان استان آذربایجان غربی همراه دیگر مردم مسلمان ایران در حرکت توفنده اسلامی شرکت مؤثر و فعال داشته‌اند و در تکوّن و ایجاد و در بقاء و استمرار آن، وظیفه و مسئولیت خود را به خوبی ایفاء نموده‌اند و چه سرمایه‌های عظیم و چه شهیدان عالیقدر و ارزشمندی را تقدیم نهال پر بار انقلاب اسلامی نموده‌اند که در این بخش ما را یارای ثبت و ضبط تمام آنها مقدور نیست و تنها به بخش بس اندک از آن فداکارها بسنده خواهیم نمود به یقین تفصیل آن رشادتها را نویسندگان و اهل قلم و ادب آن دیار بر عهده خواهند گرفت که آشنا داند صدای آشنا، و این تذکر و یادآوری اجمالی و اختصاری نیز فقط جهت تحریک و تشویق آنان، تحریر می‌گردد به این امید که شاهد آثار مستند و ارزشمند در این یاره بوده باشیم و طالبان و علاقه‌مندان این قبیل تحقیقات و بررسی‌ها بیشتر بهره‌مند گردند نکته‌ای که پیشاپیش قابل تذکر و یادآوری است نقش روحانیت فعال

و مبارز آن منطقه است - که روزی وحدت و انسجام آنان در سطح کشور الگو و مثال زدنی بود - و از همه مهم‌تر فرمانبری مردم نجیب و اِمتثال آنان از اوامر و رهنمودهای پیشوایان مذهبی و معنوی بوده است. هنوز مردم انقلابی و متدین ارومیه تلاشها و مجاهدات روحانی غیور حجة الاسلام والمسلمین آقای حسنی امام جمعه مبارز را در دفع اشرار مهاجم نرده، اشنویه به خاطر دارند که با چه اخلاص و فداکاری - همراه جوانان پرشور و انقلابی در دفاع از ناموس کشور و امنیت منطقه تلاش و مجاهده داشتند آنان سنگر به سنگر با دشمن مهاجم در نبرد تن به تن بوده‌اند آنچنان که نمی‌بایست مجاهدات اجتماعی و تلاشهای انسانی و عمرانی حجة الاسلام والمسلمین آقای محمد فوزی را پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در تأسیس مدارس، آبادی مساجد و عمران و آبادانی شهر و حومه از خاطره‌ها پاک سازند آنچنان که خلعت فرهنگی و روشنگریهای حُجَّج اسلام محمد امین رضوی، حاج سید علی اکبر قرشی و تقوا و پارسائی خاندان روحانی و معنوی برادران صاحب‌الزمانی همچون پدر سلمان وش آنان، در سازندگی و آفرینندگی معنویت جامعه ارومیه و حومه جای فراموشی نیست چون خداوند متعال اَمّت فراموشکار و کفران‌کننده نعمت را دوست نمی‌دارد خود فرموده است: «لَنَنْسِيَنَّكُمْ لَأُزِيدَنَّكُمْ وَلَنَنْسِيَنَّكُمْ لَأُزِيدَنَّكُمْ وَلَنَنْسِيَنَّكُمْ لَأُزِيدَنَّكُمْ» (۱)

در هر صورت تلاش ما در این بخش نشان دادن سیمای نورانی برخی از شهیدان عالیقدر آن منطقه است و اگر از گروه نور شهیدان دوران انقلاب اسلامی به سه تن از آن یزرگان کفایت می‌کنیم خواست کتاب عملی خواهد شد هر چند درخواست خیل مشتاقان این فرزندان در نوبت دیگر و در مناسبت بهتر و شایسته‌تر عملی گردد مشروط بر اینکه مسئولین زیربط همکاری داشته باشند.

مهدیون سرفراز:

ما از خیل نورانی شهیدان عالیقدر ارومیه به سرداران شهید مهدیون بزرگوار

اشاره می‌کنیم که به اعتقاد ما درج این بزرگواران به عنوان نمونه و الگو با آن عظمت روحی و شایستگی اخلاقی و معنوی و شجاعت و رشادت مثل ادای احترام و اظهار ارادت و اخلاص به تمام عزیزان شهید و شهیدان بزرگوار آن منطقه، خواهد بود. کلمه مهدیون ابداع خود نویسنده است و سابقه‌ای پیش از این تحریر نداشته است و مقصود ما از این کلمه رمزی قافله سالاران شهدای ارومیه: بزرگواران شهید مهدی باکری - شهید مهدی امینی - و شهید حمید باکری می‌باشد جمع بستن به این صورت نخست از باب تغلیب می‌باشد که در ادب عربی فراوان آمده است مانند: حَسَنین (شامل: امام حسن و حسین (ع) یا قَمَرین شامل خورشید و ماه، ماه و خورشید) بارها در ادب عربی آمده است.

و عامل دیگر مهدیون از آن نظر گفته می‌شود که این بزرگواران انسانهای مکتبی و ولایی و از عاشقان شیدائی مهدی منتظر (عج) و از پیروان خط سرخ ولایت و نیابت ولی الله الأعظم آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده‌اند و حضور قدرتمند نائب عام او بوده‌اند و اگر مهدوی نبودند هرگز در فراق او این چنین خود را به آب و آتش نمی‌زدند و عاشق وار حول حریم مقدس ولایت و امامت نمی‌چرخیدند. آری مهدیون می‌گویم به هر دو معنای کلمه، هر چند تفسیر دوم اقوی و اصح و پرمعنی‌تر است.

۲۰۷۴- شهید مهندس مهدی باکری فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا

شهید «مهدی باکری» در سال ۱۳۳۳ (ه. ش.) در شهرستان میاندوآب به دنیا آمد. در همان اوایل کودکی مادرش را از دست داد. آثار هوش و نشانه‌های ایمان در رفتار مهدی پیدا بود او با جدیت تمام مشغول درس خواندن شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ارومیه به پایان رسانید، سپس در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه تبریز پذیرفته شد. در دانشگاه با این که به خاطر شهادت برادرش «علی باکری» همیشه تحت نظر مأموران ساواک بود اما به فعالیت‌های مذهبی و سیاسی خود ادامه می‌داد.

مهدی بعد از فراغت از تحصیل به خدمت سربازی رفت با فرمان حضرت امام (ره) از پادگان فرار کرد و به فعالیت‌های سیاسی پرداخت. با پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و در نابودی گروهک‌های ضد انقلاب در کردستان نقش مؤثری داشت. همزمان با خدمت در سپاه ۹ ماه به عنوان شهردار ارومیه و مدتی هم به سمت مسئول جهادسازندگی استان آذربایجان غربی ادای وظیفه نمود. ازدواج شهید مهدی باکری مصادف با شروع جنگ تحمیلی بود که بلافاصله بعد از ازدواج به جبهه‌های نبرد شتافت و در عملیات «فتح‌المبین» با عنوان معاون تیپ نجف اشرف مشغول نبرد گردید. چند بار از ناحیه چشم، سینه و کمر زخمی شد.

به خاطر صفا، خلوص و رشادتهای زیادش به فرماندهی لشکر ۳۱ عاشورا منصوب گردید و دست به حماسه آفرینی‌های به یاد ماندنی زد. در عملیات «خیبر» برادر و معاون خود «حمید» را به جمع شهدا فرستاد تا یک سال خود بعد در «عملیات بدر» به آنها پیوست.

شهید «مهدی باکری» خود را با احکام الهی و عبادات و نمازهای شبانه آراست و زینت داد تا آن که خدا او را پسندید و برگزیدش و در تاریخ ۱۳۶۳/۲۱/۲۵ در عملیات بدر آن هنگام که در خط مقدم جبهه مشغول نبرد تن به تن بود شهادت را در آغوش کشید. (۱)

از سخنان آن شهید:

«بایستی شهادت را در آغوش گرفت گونه‌ها بایستی از حرارت و شوقش سرخ شود و ضربان قلب تندتر شود،

۲۰۷۵- شهید مهدی امینی

شهید مهدی امینی به سال ۱۳۳۲ (ش. هـ) در ارومیه چشم به جهان گشود در

همان لحظات نخستین زندگی تربت پاک حسینی (ع) به کامش آشنا شد از آن روز زبان جاننش را به طعم عشق آمیختند بدینگونه میناق ولایت بین او و مولای مظلومش اباعبدالله الحسین (ع) بسته شد.

او در دامن مادر عفیف و پاک و اهل قرآن تربیت یافت و تحصیلات خود را در زادگاه خود طی نمود تا در سال ۱۳۵۰ وارد دانشگاه علم و صنعت تهران شد و به سال ۱۳۵۶ در رشته مهندسی راه و ساختمان مراحل عالی تحصیل را به پایان برد در دوره دانشجویی به جریان مبارزه با رژیم طاغوت پیوست و این مسیر پر خون و خطر را از «قم» آغاز کرد.

او ایام پر حوادث پیروزی انقلاب اسلامی را با تلاش و تکاپوی فراوان سپری کرد و در راه پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی با جان و دل کوشید او در آغاز کار در نقش مدیریت یک شرکت بزرگ راه سازی به تلاش پرداخت و همزمان فعالیت وسیعی را جهت دفاع از خط امام و انقلاب اسلامی در برابر گروهکها و منحرفین آغاز کرد.

در دومین روز آغاز جنگ تحمیلی عازم جبهه جنوب شد و دوشادوش سردارانی چون «باکری» و شفیع زاده در آبادان جنگید هنوز «ذوالفقاریه»، «میدان تیر»، «ایستگاه هفت» و نخلهای زخم خورده آبادان مردی او را به یاد دارند که آتش آر.پی. چی اش سکوت شب را می شکست و خاکریز دشمن را می شکافت در بهمن ۱۳۵۹ با دعوت سپاه به ارومیه بازگشت و فرماندهی عملیات این شهر را بر عهده گرفت و با صلابت و درایت تمام به پاکسازی منافقین پرداخت.

او شهادت طلبان را دور خود گرد آورد و خود پیشاپیش همه پای در میدان نبرد با سربازان نظام سلطه نهاد آنگاه مهدی عزیز بود که در میان رگبار تیرهائی که به سویش شلیک می شود برمی خیزد پاره پاره و غرق خون... در آخرین لحظه چشمهایش را می گشاید لبهایش آرام آرام تکان می خورد یا الله یا الله، رضاً برضائک یا غیاث المستغیثین»^(۱)

(۱) از کتاب بر ستیغ صبح سیری در حماسه ها و حیات نورانی، شهید اسلام مهندس مهدی امینی در پیشگفتار.

گفتار حاج آقا قریشی:

گفتار عالم مبارز مفسر قرآن آیه الله سید علی اکبر قریشی گواه صادق و حق‌گزاری بر اعمال درخشان او است.

شهید امینی، مسلمان به تمام معنی کلمه بود، به ولایت فقیه کاملاً اعتقاد داشت. او در زمان خودش عرصه را بر منافقین تنگ کرد. او در مقابل جریان مخالف روحانیت ایستاده بود... مصمم و شجاع و در دین و اعتقاد خودش بسیار متعصب بود. هم و غم عجیبی برای اجرای احکام اسلام و پیاده شدن توحید در جامعه داشت.

نقش فرمانده عملیات مثل نقش فرمانده لشکر و تیپ بود. شهید امینی با همین نقش کار خودشان را شروع کردند... در آن زمان شهر اشنویه در اختیار ضد انقلاب بود، منطقه غرب ارومیه تا سرو در اختیار بخش دیگری از ضد انقلاب بود و کلاً وضعیتی غیر قابل تحمل بود. دوران اول انقلاب بود و آزادی فراتر از حد معمول... ضد انقلاب در ارتفاعات اطراف شهرها می‌جنگید یا در شهرها کمین می‌زد. و هواداران آنها در شهرها تظاهرات می‌کردند! یک روز شنیدیم که کومله‌ها می‌خواهند در ارومیه تظاهرات بکنند! وضعیت در آن زمان چنین بود و در این موقع، شهید امینی به عنوان «فرمانده عملیات سپاه ارومیه» کار خود را شروع کرد... روزی به ایشان گفتم: «شما تازه ازدواج کرده‌اید خوبست بروید و کمی بیشتر به خانه برسید» جواب داد: «من دیگر وقتی برای این کارها ندارم»

شهید امینی انسان بزرگی بود و به نظر من، عمر کوتاهش در عملیات اینجا (ارومیه) باعث شد که شخصیت واقعی ایشان نتواند در حدی که لازم هست، متجلی شود. طبیعتاً اگر ایشان مانده بود. یکی از فرماندهان برجسته سپاه اسلام در جنگ تحمیلی می‌شد.

او در روز نیمه شعبان شهید شد، از آزادتمندان حضرت امام زمان (عج) بود و در نمازهایش، دعای حضرت امام زمان (عج) را می‌خواند...

۲۰۷۶- شهید حمید باکری قائم مقام لشکر ۳۱ عاشورا

شهید «حمید» در سال ۱۳۳۴ در شهرستان ارومیه دیده به جهان گشود. او مثل برادرش مهدی تیزهوش بود و به نماز اهمیت فراوانی می داد. با این که یک سال با برادرش مهدی فاصله سنتی داشت اما همیشه و در همه حال مطیع برادرش بود. در شهر تبریز با برادرش مهدی و یکی از دوستان او هم اتاق شد و به فعالیت سیاسی و خودسازی پرداخت. در سال ۱۳۵۵ به ترکیه و از آنجا به سوریه رفت تا دوره چریکی ببیند. بعد از آن به آلمان رفت تا درس بخواند اما با عزیمت امام خمینی «ره» به پاریس مثل یک پرنده بال به آن دیار گشود. با شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه ها شد و فرماندهی خط مقدم ایستگاه ۷ آبادان را عهده دار شد. برای مدتی در جهاد به فعالیت پرداخت اما دل «حمید» همچنان در هوای جبهه می تپید. باز رهسپار جبهه شد و در «عملیات بیت المقدس» نقش مؤثری در گشودن دژهای محکم دشمن هنگام ورود به خرمشهر ایفا نمود. سرانجام به عنوان جانشین لشکر ۳۱ عاشورا در رکاب برادرش مهدی باکری به حماسه آفرینی پرداخت. در عملیات خیبر همراه با نخستین گروه پیشتان، پیش از آغاز عملیات مخفیانه در خاک دشمن پیاده شد. و با بی سیم خبر تصرف پل مجنون را اطلاع داد. «حمید» به خاطر حفظ پل و جلوگیری از عبور دشمن تا پای جان ایستاد و سرانجام به آرزوی دیرینه اش «شهادت» نایل آمد. «احسان» و «آسیه» دو یادگار حمید هستند. او فرماندهی بی باک، رزمنده ای سلحشور و برادری عزیز برای آقا مهدی بود و هرگز مرگ و هراس بر چهره مردانه او سایه نیانداخت. (۱)

گفتار سرلشگر رضائی:

سردار سرلشکر محسن رضایی درباره سردار شهید حمید باکری می گوید:
«برادرمان حمید، انصافاً در عملیات خیبر، یکی از شگفت آورترین عملیات

(۱) راهیان شط، نوشته نجفی، عبدالمجید: به مناسبت کنگره سرداران شهید ۱۳۷۴ ش.



«سردار خیبر»، علمدار لشکر عاشورا
سردار سرتیپ پاسدار شهید حمید باکری



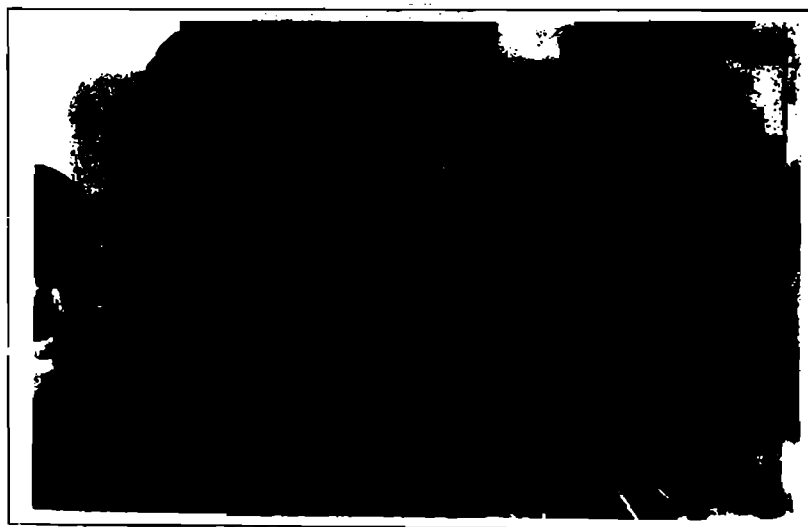
سرداران شهید حمید باکری و شاپور برزگر

آنسان که ره دوست گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه
در ممرکه دو کون، فتح از عشق است هر چند سپاه او شهیدند همه



در سر سفره‌ای ساده و ناسط
در محضر حضرت آیه الله العظمی خاتمی‌الاسلام

اینان که سوز عشق به خورشید می‌دمند گـرمند و از زبانه آتش نمی‌روند



به سمت قبله گلهای، به لحن ساده برگ به نطق آب در آئینه، گفتگو کردند

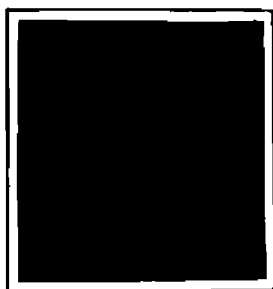
دلاورانه را انجام داد.

او با یک گروهان ۹۰ نفری که در شش کیلومتری دریاچه پیشروی کرده بودند، پلهای جزیره جنوبی را بسته بود و با این عمل نگذاشته بود حتی یک نفر عراقی بتواند از جزایر فرار کند و همه را اسیر کرده بود. و این سردار دلاور، تا آخرین لحظه روی پل - که به یاد حماسه آفرینی های این شهید رشید، پل حمید نامگذاری شده است - ماندند و مقاومت کردند و اجازه ندادند که عراقیها، از دست آوردهای جنگ و دست آوردهای انقلاب و اسلام عبور کنند و آنها را دوباره بدست بگیرند.»



۲۰۷۷ شهید منبر و محراب: محمد حسین فخر بناب

و بناب از شهرهای فعال و تلاشگر و جوان آذربایجان شرقی است این شهر دارای حوزه علمیه فعالی می باشد که با حوزه های علمی سابقه دار رقابت می کند از این شهر هم شهیدان عالقدری تقدیم نهال اسلام و قرآن شده است که به یک مورد اشاره می کنیم:



به سال ۱۳۱۷ ه. ش، در شهر مذهبی بناب، در یک خانواده مذهبی و روحانی، دیده به جهان گشود. از آنجا که والد بزرگوارش، علاقه وافری به خاندان عصمت و طهارت (ع) داشت، نام محمد حسین را برای نوزادش انتخاب کرد و از همان دوران کودکی، آتش عشق به اسلام و اهل بیت (ع) را در جان شیفته او شعله ور ساخت.

بعد از چند سال تحصیل در بناب، در سنین نوجوانی جهت فراگیری علوم دینی، عازم تبریز شد و در مدرسه طالبیه مشغول درس و بحث شد. بعد از دو سال، به شهر مقدس قم عزیمت نمود. و پس از سالها تلمذ نزد اساتید معظم حوزه علمیه قم، و ممارست در علوم مختلف و شرکت در دوره خارج فقه، به زادگاه خود مراجعت نمود و در شهرهای مراغه و بناب، به تبلیغ احکام نورانی قرآن کمر همت بست.

در سال ۱۳۴۰، از یک خانواده روحانی ازدواج نمود، و در سال ۱۳۴۲ به منطقه آذرشهر مهاجرت کرد و در مساجد و محافل دینی این شهر و روستاهای اطراف، به اشاعه فرهنگ اسلام و مذهب تشیع مشغول شد.

بیان شیوا و کوبنده‌اش همچون تیغی برکشیده از نیام، تهدید کننده و رسواگر دشمنان و منافقین و موجب استحکام دین و قوت قلب یاران انقلاب بود.

حضور در انقلاب:

در شکل‌گیری انقلاب و ابلاغ پیامها و اعلامیه‌ها امام (ره) و در منطقه، نقش بسزائی داشت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع نوطه‌های دشمنان داخلی و خارجی، از هرگونه فرصت ممکن برای تبلیغ فداکارانه اسلام و انقلاب، و شناساندن شخصیت بتیانگذار جمهوری اسلامی، و افشای ماهیت پلید و وابسته منافقین و نوطه‌گران، سود جست.

در منصب امامت جمعه:

در سال ۶۰ از طرف حضرت آیت‌الله شهید مدنی (ره)، امامت جماعت مسجد امام خمینی (ره) آذرشهر، و سپس امامت جمعه ممقان را عهده‌دار گردید. با قبول این مسئولیتهای الهی، فعالیت‌های انقلاب او گسترده‌تر و جلوه بیشتری یافت و مبارزات خود را بر علیه منافقین و شیوخ نهروان، آشکارتر و برنده‌تر ساخت. این شهید گرانقدر عاشق اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بود؛ نسبت به شخصیت عظیم پیامبر اکرم اسلام (ص) عشق می‌ورزید. و در تمامی مصائب و مشکلات، به آن حضرت تمسک می‌جست. عشق‌اش به پیر و مرشد و رهبرش، امام خمینی (ره) وصف‌ناپذیر بود.

حمایت از دفاع مقدس:

با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، سنگر جماعت ایشان در مسجد امام خمینی (ره)، مرکز حمایت معنوی و مادی رزمندگان اسلام شد. و خود نیز چهار بار، در جمع سالکان حریم عشق، در جبهه‌های نور حضور یافت ولی خداوند چنین خواست که او هر چهار مرتبه با سلامتی به وطن خود بازگردد.

شهادت بر بالای منبر:

منافقین کوردل که توان شنیدن سخن حق را نداشتند، تصمیم گرفتند این ستاره

درخشان را خاموش نمایند این خفاشان شب پرست، با کار گذاشتن مین بر بالای منبر مسجد جامع قریه اخی جهان، (که از جمله یادگارهای معنوی آن بزرگوار بود) در حومه آذرشهر، به این نیت پلید اربابان خون آشام خویش، جامه عمل پوشاندند. و برگ سیاه دیگری، به کارنامه سراسر ننگین و تیره خود افزودند.

در ساعت ۴/۳۵ دقیقه عصر، در حالیکه این خطیب با چهره‌ای نورانی، آماده ارشاد و راهنمایی مردم می‌شد، انفجار مین موجب جراحت شدید دریدن او شد و دست راستش نیز همچون مولایش حضرت ابوالفضل العباس (ع) قطع شد.

والله ان قـطـعـتـمـوا یـمـینـی اَنـسـی احمـامـی ابدأ عـن دینـی
حاضران در مسجد نقل می‌کنند که در لحظه انفجار، ندای یا رسول‌الله شهید، بر در و دیوار خونین مسجد طنین افکنده بود.

پیکر خونین و پاره پاره شده او، به بیمارستان امام خمینی (ره) تبریز منتقل شد؛ در مسیر بین آذرشهر و تبریز، در آمبولانس، فقط به ذکر خدا و طلب مغفرت و دعا برای سربلندی اسلام و سلامتی حضرت امام (ره)، مشغول بود.

در بیمارستان، تلاش پزشکان برای مداوای ایشان مؤثر واقع نشد و در اثر شدت جراحات، به دعوت حق لبیک گفت و همچون مولایش، اباعبدالله الحسین (ع) با بدنی پاره پاره به دیدار معبودش رفت و در دیار جاودانگی، مأواگزید.

گزیده‌ای از وصیت‌نامه شهید

توصیه می‌نمایم به نماز و روزه و خدمت به جمهوری اسلامی و خط مستقیم ولایت فقیه که راه مستمر انبیاء و اولیاء می‌باشد، توصیه می‌نمایم که از تمامی گروه‌های التقاطی تبرّی نموده و بیزاری نمالید. و همیشه در جلسات مذهبی و حسینی (ع) شرکت، و در نمازهای جمعه و جماعت حاضر و خدمتکار اسلام و قرآن باشید...

وصیت می‌نمایم حیا و امانت‌داری و دیانت و احترام به مقدّسات الهی و ولایت حضرات اهل بیت سلام‌الله علیهم اجمعین را...^(۱)

(۱) در نقل به اختصار از فرزندان شهید، ج ۲، ص ۷۸ - ۸۲.

شهیدان عالیقدر تبریز و حومه

تبریز یکی دیگر از شهرهای سرفراز سرزمین ایران اسلامی آذربایجان است که در جریان مشروطیت و در انقلاب اسلامی ایران نقش اساسی و سازنده‌ای داشته است. تعدادی از شهدای مشروطیت این شهر در بخش‌های پیشین گذشت اما در دوران انقلاب اسلامی ایران تبریز و حومه بیش از پانزده هزار شهید و معلول به پای اسلام و قرآن و سرلندی وطن اسلامی اهداء و تقدیم داشته است که در جمع با فضیلت آنان تعدادی از روحانیون عالیقدر و سرداران نامی و فرماندهان ارشد و لایق وجود دارد. ما در این بخش با إعتذار از اولیاء و منسوبین شهدای عالیقدر به تعدادی از آنان که به زندگی آنان دسترسی پیدا نموده‌ایم اشاره می‌کنیم. به یقین بازگویی زندگی تمام آنان هرگز در توان و قدرت ما نیست خداوند متعال همه آنان را غریق نور و رحمت و با موالی و اولیاء دین خود محشور بدارد. اینک از شهدای محراب آغاز می‌نمائیم.

۲۰۷۸- شهید قاضی طباطبائی تبریزی (شهادت ۱۳۹۸ ه. ق)

عالم مبارز آیت‌الله سید محمد علی قاضی طباطبائی فرزند حاج سید باقر در سال ۱۳۳۳ قمری در تبریز متولد شد تحصیلات مقدماتی علوم دینی را از والد ماجد خود و عم گرامیش میرزا اسدالله در مدرسه طالبیه تبریز اخذ نمود تا سال

۱۳۷۵ قمری در موقع انقلاب تبریز باتفاق والدش به خاطر مبارزاتش به تهران تبعید و پس از چند ماه توقف در تهران و ری، به تبریز مراجعت نمود.



در سال ۱۳۵۹ قمری به حوزه علمیه قم مشرف و مشغول تحصیل علوم اسلامی گردید و از محضر آیات عظام: سید محمد حجت و بروجردی و گنپایگانی و امام خمینی کسب علم و دانش نمود تا در سال ۱۳۶۹ از قم عازم حوزه علمیه نجف

شد و در درس آیات عظام وقت: آیت الله حکیم، آیت الله شیخ عبدالحسین رشتی، آیت الله حاج میرزا باقر زنجان، آیت الله بنجوردی، و علامه محمد حسین کاشف الغطاء شوکت جست و بهره شایانی بود و از بعضی آیات اجازه روایتی و غیره دریافت داشت. در سال ۱۳۷۲ قمری بر اثر نیاز میرم تبریز و لازم بودن وجود ایشان رهسپار تبریز شدند، در تبریز نماینده کل و تام الاختیار امام گردیدند، و لذا دارای مسئولیت سنگینی در مبارزات وسیع علیه رژیم بودند به خصوص بعد از سال ۱۳۴۱ شمسی که مبارزات اوج گرفت و رژیم سفاک شهید قاضی را به زندان قزل قلعه محبوس و سپس به شهرهای بافت کرمان و زنجان تبعید نمود و هم چنین مدت ۳ ماه به علت فشارها و ضربات روحی و جسمی اجباراً در بیمارستان تهران بستری شد. بعد از مرخص شدن از بیمارستان، به عراق تبعید گردید و یک سال پس از اقامت اجباری در عراق، دوباره به ایران منتقل و در تبریز اقامت گردید و مشغول تبلیغ و ترویج گردید او در پیشبرد انقلاب در آذربایجان، نقش به سزائی داشت، شهید قاضی

طباطبائی تبریزی در روز عید قربان نماز عید را با شکوه و با عظمت تمام برگزار نمود ولی مثل اینکه نماز آخر حیاتش بود لذا بعد از نماز مغرب و عشاء در مسجد شعبان همان روز یعنی ۵۸/۸/۱۰ با ماشین و پاسدار همراه خود عازم منزل بود که در تقاطع مصدق و ارتش ضارب خون آشام ۳ تیر از پشت شیشه ماشین، به سر مبارک این مجاهد کبیر شلیک نمود و از صحنه فرار نمود.

با همان ماشین ایشان را به بیمارستان شیر و خورشید سرخ تبریز انتقال دادند اطباء بیمارستان به معالجه فوری و سریع پرداختند ولی بعد از معالجات وسیع تیر وارده به طرف راست جمجمه کار خود را کرد و در ساعت ۱۲ شب به درجه عالی شهادت نائل آمدند همان آرزویی که بارها بعد از شهادت اسناد شهید مرتضی مطهری می‌گفت: «کاش من هم مثل مطهری روزی شربت شهادت می‌نوشیدم.» روز ۱۱ آبان ساعت ۱۰ صبح با تشییع جنازه بی نظیری که در تبریز انجام گرفت در مسجد مقبره به خاک سپرده شد بر اثر این واقعه ایران اسلامی دوباره غرق در عزا قرار گرفت و سیل تلگرافات از داخل و خارج به رهبر بزرگوار انقلاب و بازماندگان آن شهید عالیقدر سرازیر شد و از طرف استانداری سه روز عزای عمومی اعلام گردید.

آثار و تالیفات:

از شهید قاضی طباطبائی آثار تالیفی متعددی به جا مانده است که تعداد کتابها و حواشی نوشته شده ایشان از ۲۰ جلد هم تجاوز می‌کند از جمله کتابهای تحقیقی و عالمانه مطبوع ایشان می‌توان تحقیق روز اربعین، تعلیقات بر الأنوار التعمائیة چهار جلد و اضافات و تعلیقات بر کتاب انیس الموحدين نراقی را نام برد.

پیام حضرت امام (ره):

آری، قلم استوار امام خمینی (ره) درباره آن مردِ الهی، و درباره شهادت جانگدازش می‌تواند ترسیم‌کننده برخی از آثار وجودی او باشد و نشان دهد این مرد بزرگ و مجاهد در طول زندگی پرفراز و نشیب خود، چه مسیری را طی کرده است؟

متن پیام رهبر انقلاب در شهادت آیه الله قاضی طباطبائی:

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون

«با کمال تأسف ضایعه ناگوار شهادت عالم مجاهد حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی (رحمت الله علیه) به عموم مسلمانان متعهد و علمای اعلام مجاهد و مردم غیور و مجاهد آذربایجان و به خصوص بازماندگان این شهید سعید تسلیت عرض و از خداوند متعال صبر انقلابی برای مجاهدین راه حق و اسلام خواستارم.

ملت عزیز برومند ایران و آذربایجان غیرتمند عزیز، باید در این مصیبت‌های بزرگ که نشانه شکست حتمی دشمنان اسلام و کشور و عجز و ناتوانی و خود باختگی آنان است هر چه بیشتر مصمم و بر مجاهدات خود افزوده و از پای ننشینند، تا احقاق حق مستضعفین از جباران زمان بنمایند.

عزیزان من! در انقلابی که ابر قدرتها را به عقب رانده و راه چپ‌اولگرگی آنان را از کشور بزرگ بسته است، این ضایعات و بالاتر از آن اجتناب ناپذیر است: ما باید از کنار این وقایع با تصمیم و عزم و خونسردی بگذریم و به راه خود که راه جهاد فی سبیل الله است، ادامه دهیم.

شهادت در راه خداوند زندگی افتخار آمیز ابدی و چراغ هدایت برای ملتها است. ملتهای مسلمان از فداکاری مجاهدین ما در راه استقلال و آزادی و اهداف توسعه اسلام بزرگ الگو بگیرند و با پیوستن به هم، سدّ استعمار و استثمار را بشکنند و پیش به سوی آزادی و زندگی انسانی بروند از خداوند متعال عظمت اسلام و مسلمین، و رحمت و مغفرت برای شهدای راه حق و شهید سعید طباطبائی خواستارم.

۱۱ ذی الحجة الحرام ۱۳۹۹

روح الله الموسوی الخمینی

۲۰۷۹- دۆمین شهید محراب آذربایجان

آیه الله سید اسدالله مدنی (ش ۱۴۰۱ هـ ق)

گرچه شرح زندگی اجمالی این شهید والامقام نیز در جلد اول کتاب مفاخر به صورت اختصار گذشته است ولی چون این جلد مختص به شهیدان بود مؤلف نخواست این سید شهیدان آذربایجان در حد کتابت و نگارش هم، فاصله و جدائی با دیگر همدریفان و همزمان خویش داشته باشد از این رو شرح مختصری از نمودهای اخلاقی و پارسائی محض تنبه و آگاهی خویش و همدریفان تجدید و بازنویسی گردید.



آیه الله سید اسدالله

مدنی فرزند مرحوم

سید علی دهخوارقانی

در سال ۱۲۹۲ در یک

خانواده روحانی به دنیا

آمد تحصیلات خود را در

زادگاه خویش و تبریز

انجام داد.

او از همان دوران

جوانی و طلبگی

مبارزات سیاسی خود را

برای سرنگونی رژیم حاکم آغاز کرد و به همین مناسبت از قم به همدان و سپس به آذرشهر تبعید شد. پس از اتمام دوره تبعید به زیارت خانه خدا و بارگاه ملکوتی خاتم الانبیا مشرف شد و در سال ۱۳۶۲ هـ. ق، برای ادامه تحصیل و فیض یابی از محضر آیات عظام، عازم حوزه علمیه نجف اشرف شد و در اندک مدتی موفق به کسب مدارج عالی علمی گردید. ایشان در طول مدت اقامت در نجف از محضر اساتید بلندپایه‌ای همچون: آیت الله العظمی حکیم و آیت الله العظمی شیرازی و

سپس از محضر امام اُمّت در دوران اقامت در نجف بهره‌ها بردند.

در کرسی استادی:

آیت‌الله مدنی پس از طی مراحل علمی و وصول به مرتبه عالیّه اجتهاد به دستور آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم‌زعیم عالیقدر حوزه نجف به تدریس علوم اسلامی پرداخت و در چندین رشته از جمله کفایه، رسایل، مکاسب، درایه، طلاب آن حوزه را از محضر وی بهره‌مند ساخت. پیوسته بر رونق حوزه درس ایشان در نجف افزوده می‌گشت و علاقه‌مندان بیشتری در آن شرکت می‌جستند و از جهات اخلاقی نه فقط مطالبشان آموزنده و پرجاذبه بود بلکه مشی عملی و نقش الگویی او در زندگی اجتماعی و خانوادگی، کمک شایان توجهی به مباحث دروس اخلاقی ایشان می‌نمود و در آن دوره آیت‌الله مدنی به عنوان یک مربی عملی اخلاق و یک معلم تقوا و دیانت در حوزه علمیه نجف اشرف شهرت یافت.

دیانت و سیاست:

آیت‌الله مدنی آن سالها که در نجف اشرف اقامت داشتند علیرغم تحصیل و تدریس و فعالیت‌های اجتماعی فشرده که به ایشان محول شده بود هرگز با مسایل سیاسی به خصوص با مسایل ایران بیگانه نبودند. از جمله مبارزات ایشان در آن ایام مبارزه با خطوط انحرافی کسروی و عواقب القابات سوء آن حرکت ناصواب، بود. شهید مدتی بر حسب تکلیف اسباب حرکت مرحوم نواب صفوی را به ایران فراهم ساخت و به این جهت مقداری از کتابهایش را فروخته و پولش را در اختیار نواب صفوی قرار داد.

شهید نواب صفوی پیوسته خود را از شاگردان و دست‌پروردگان آیت‌الله مدنی معرفی می‌کرد و از دیدگاههای اجتماعی و سیاسی ایشان، تبعیت می‌نمود.

آیه‌الله مدنی نخستین کسی بود که در جریان نهضت ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ هـ. ش، در نجف از حضرت امام پیروی کرد و در انتشار تلگرام آیت‌الله العظمی حکیم به همین مناسبت نقش بسزایی داشتند و با تعطیل نمودن کلاسهای درس خویش و

تشکیل مجالس سخنرانی در جهت افشای چهره پلید استکبار و ایادی داخلی آن در ایران، پیشقدم و به طرفداری از قیام تاریخی حضرت امام راهپیمایی عظیمی در نجف اشرف ترتیب داده و در خطابه تاریخی خود رژیم شاه را محکوم کردند. ایشان تا تبعید امام به عراق محور ناراضیان حکومت ایران در نجف بشمار می‌رفت و به مناسبت‌های گوناگون مخالفت خود را با رژیم طاغوتی اعلام می‌نمود. در این مدت از طرف بزرگان حوزه علمیه نجف به سفرهایی از جمله مصر، کرکوک، موصل، ترکیه، ... رفتند.

سفر به ایران:

پس از تبعید امام خمینی به نجف اشرف، آیت‌الله مدنی همواره یار و یاور امام بود و در تعقیب اهداف مراد خود مبارزه علیه ظلم و ستم را ادامه می‌دادند. در این زمان به علت بیماری، پزشکان معالج، وی را از ماندن در هوای گرم نجف ممانعت نمودند و ایشان ناچار شدند به ایران برگردند.

در نخستین تابستان سفر به ایران راهی شهر همدان شدند تنها و غریب در یکی از حجره‌های پشت مدرسه آخوند همدان سکنی گزیدند. یکی از روحانیون خاطرات خویش را در این باره چنین بازگو می‌کند:

«من از قدیم با سید آشنایی داشتم بعد متوجه قضیه شده و مسأله را با مرحوم آخوند ملاعلی معصومی در میان گذاشتم ایشان قبل از شروع کلاس فوراً به دیدار این سید جلیل‌القدر شتافت. و وسایل بهبودی ایشان را فراهم کرد. سپس آیه‌الله مدنی قصد سکونت در همدان نموده و خانه‌ی برای اقامت تدارک دید.

آیت‌الله مدنی فعالیت‌های بسیاری در همدان انجام دادند از جمله ساختن مسجد چهل ستون، دایر کردن صندوق قرض‌الحسنه که کار خود را با قبوض ۱۰ ریالی آغاز و حاصل آن زحمات، اکنون بانک مهدیه امروزی همدان است، که میلیاردها ریال سرمایه در اختیار مستضعفین دارد و...

در حادثه زلزله قزوین تلاش مستمر و کمک‌های فراوانی به برادران زلزله‌زده قزوینی کردند حتی خود آیت‌الله مدنی با آن کسالتی که داشتند علیرغم کمبود

وسیله نقلیه برای کمک به محل حادثه شتافتند، در این باره یکی از دوستان نزدیک ایشان چنین می نویسد:

«در نیمه شبی دیدم که آقا به آرامی بلند شده و اتاق را ترک کرد جویای حال شدم فرمودند صدایی می آید. وقتی رفتیم منظره دلخراشی را دیدیم. مادری با بچه های گرسنه اش که خانه شان خراب شده بود از گرسنگی ناله می کرد با آقا رفتیم و نان آوردیم و بین آنان تقسیم نمودیم و باعث خوشحالی آنان شدیم.

سالهای دشوار:

چون فعالیت های آیت الله مدنی برای مساواک ناخوشایند و موجب وحشت صاحب منصبان رژیم گردیده بود چندین بار ایشان را از شهری به شهری دیگر، تبعید کردند از جمله شهرهای لرستان، نورآباد، ممسنی، گنبد کاووس، بندرکنگان و شهرهای استان فارس بالأخره در همدان استقرار یافتند.

نبرد با فرقه ضالّه بهائیت:

آروزها فرقه بهائیت که ساخته و پرداخته استعمارگر کهنه کار بریتانیا به شمار می رود به امر اربابان خود مشغول مسخ ارزشهای اسلامی در ایران بوده، مبلغان آن در فرصت های مختلف، به مناسبت های گوناگون خودنمایی می نمودند. شخصیت های بزرگ دینی و مذهبی پیوسته در برابر سمپاشی های این گروه دست نشانده به تکالیف اسلامی خود، عمل می کردند از جمله این شخصیت ها می توان: آیت الله مدنی را نام برد. از قول او در این باره نقل شده است:

یک موقع احساس می کنند که زادگاه ایشان (آذرشهر) در خطر محاصره اقتصادی فرقه ضالّه بهائیت (این مسلک و مرام استعماری و صهیونیستی) قرار گرفته است مراکز حساس شهر نیز مانند کارخانه برق و غیره به دست آنهاست با بیانات آتشین خود مردم را علیه آنان بسیج می کند تا آنجا که استفاده و مصرف برق تولیدی آنان را تحریم کرده و مردم مللمان از چراغهای نفتی استفاده می نمایند و برق روشن نمی کنند و از این بالاتر اهالی آذرشهر که در آن موقع مقدار زیادی از نان مصرفی

مردم تبریز را تأمین می‌کردند از فروختن نان به این فرقه ضالّه خودداری می‌کنند. اوج مبارزات ضدّ بهائی هر روز در منطقه بالا می‌گیرد و کم‌کم جوانان غیور آذرشهر، دست به عملیات خشونت‌آمیزی زده و عرصه را بر آنان تنگ می‌نمایند. تا جائیکه وابستگان آن فرقه استعماری در منطقه احساس خطر نموده و مجبور می‌شوند از این شهر مذهبی و آگاه، رخت برسته و آنرا ترک نمایند در اثر این مبارزات و قیام بر ضدّ کارخانه مشروب‌سازی او را به همدان تبعید می‌نمایند ولی مردم متدین تا پاکسازی آذرشهر از لوث وجود این قبیل مفاسد دست برنمی‌دارند.

دو نمونه از پارسائی:

اوایل انقلاب بود معظم‌له تازه پس از شهادت آیه‌الله مدنی در تبریز استقرار یافته بودند روزی نزدیکی‌های ظهر با جمعی از دوستان به دیدار ایشان شتافتیم با اصرار ناهار را مهمان نمودند جمع کثیری از برادران پاسدار و بسیجی هم حضور داشتند سفره را در سرسرای اطاق پهن کردند جمعیت کثیری بودند پذیرائی عبارت بود از یک عدد نان و یک عدد سیب‌زمینی در حدّ ۲۰۰ گرم و چند عدد خرما، و توأم با جناب نمک، نگارنده از میان آن جمع مواظب غذای خود سیّد بود که در سنین بالا آیا او هم مانند ما مهمانان غذا خواهد خورد؟ با دو چشم خود دیدم ایشان هم همانند برادران بسیجی و مهمانان، با کمال اشتیاق و علاقه، از همین یک نوع غذا که رکن اعظم آن نان و سیب‌زمینی می‌باشد تناول می‌نمایند.

غذای سیب‌زمینی در آن فضای مساوات و برادری آکنده از روح ایثار، ایمان و پارسائی دلچسب‌ترین و گواراترین غذائی بود که تناول می‌شد.

باز هم سیب‌زمینی:

در دورهٔ اوّل انتخابات مجلس، ۵۰ و ۵۱ نفر از تبریز کاندیدای انتخابات مجلس بودند در جمع این گروه از افاشار مختلف و از گرایشهای متعدّد شرقی مسلک و غربی مأب و چند نفر هم از گروه مجاهدین خلق شرکت جستّه بودند سعی و تلاش آن مرحوم بر این امر استوار بود که اسلامی‌ها و متدینین آراء خود را در چند نفر

متمركز سازند تا حداقل در انتخابات شكست نخورند البته در دور نخستين انتخابات مجلس، اين همه صرف پول، پخش پوستر، تأمين پارتى و مقدمه چينى متد آمرىكائى امروزى متداول حاكم نبود.

نگارنده نيز به انگيزه خدمت به محرومان جامعه بالخصوص، خدمت به منطقه محروم زادگاه خويش بخشايش و حومه جزء كانديداها بود و برحسب اتفاق و بدون صرف هزينه هاى زائد و كاذب تبليغاتى براساس آمار ستاد انتخابات فرماندارى حدود ۲۵ هزار رأى مردم آذربايجان را به خود اختصاص داده بود.

در روز پيش از اخذ رأى، در ارتباط به پاسخگويى از دعوت آن مرحوم به بيت شريف ايشان واقع در خيابان شمس تبريزى نزديك مسجد رفته بودم هنوز خيلى ها نيامده بودند با اصولاً قصد آمدن نداشتند وقتى به بيت ايشان رسيدم در صحن حياط گونى بلندى پر از سيب زمينى و ترازوى آماده را ديد وقتى جريان را پرسيدم پاسخ شنيدم اين سيب زمينى مى بايست بين خانواده هاى مستمند محل تقسيم شود آقا خود شخصاً به اين امر مباشرت نموده اند تا حقى از محرومان، تضييع نشود نگارنده در آن فضاي خاصّ اوائل انقلاب، گرچه اين نوع مباشرت را علاج قاطع درد نمى دانست و عامل اصلى را بيعدالتى ها و ناميزانى هاى اصولى مى دانست كه كار را به اينجا كشانده است ولى چون مى ديدم اين بزرگوار از روى عقيدة و ايمان، و براساس انجام وظيفه شرعى دستها را بالا زده است و دست به گونى هاى خاك آلوده فرو مى برد و سيب ها را در ترازو قرار مى دهد و دقيقاً پنج كيلو، پنج كيلو تعيين سهم مى نمايد بى اختيار آن عدالت گسترى ها و يتيم نوازيهاى مولاي متقيان (ع) تداعى شد كه به يقين خود على (ع) مباشرت مستقيم بيت المال را داشتند چون داستان برادرش عقيلى، و قهرورزى و فزون خواهى طلحه و زبير از سهم اختصاصى خويش و آن حوادث صدر اسلام. از همين نقطه جان مى گرفت.

با اينكه حقيير به علت حضور در قم كمتر در آذربايجان بود و چندان معاشرت و رفت و آمدى با معظم له نداشت ولى اين دو مورد را با چشم خود ديد و هر دو مورد، نشانى از ورع و تقوى و خدا ترسى او بود فاعتبروا يا اولي الالباب!

شهید مدنی و انقلاب اسلامی:

آیت‌الله مدنی در جریان تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی، از سوی مردم مسلمان همدان به مجلس خبرگان راه یافت او در این مجلس نیز در نقش یک مجتهد جامع‌الشرایط در راستای تدوین اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی بر مبنای آیات قرآن و دستورات خدا لحظه‌ای از پا ننشست تا اینکه جریان شهادت آیت‌الله قاضی طباطبایی نخستین امام جمعه تبریز به دست گروه تروریستی فرقان اتفاق افتاد. ایشان به دستور امام امت مجلس خبرگان را ترک، و به عنوان امام جمعه تبریز و نماینده امام در آذربایجان عازم این منطقه شدند. زحمات و رنج‌های فراوانی در آن روزهای بحرانی و پرآشوب در تبریز متحمل گشتند و ضمن رسیدگی به اوضاع آذربایجان شرقی و غربی، از وضع همدان و خرم‌آباد و زنجان نیز، غافل نبودند.

عشق به امام (ره):

شهید آیت‌الله مدنی به امام امت علاقه خاص و عشق به خصوصی داشتند و در طول زندگی خویش با اینکه به درجه عالیّه اجتهاد رسیده بود ولی هرگز به خود اجازه نمی‌دادند که از خویشان تبلیغ نمایند، به طوری که می‌گفتند:

«دینم به من می‌گوید امروز باید خودت را فراموش کنی و خود را زیر پای این مرد خدا بگذاری تا یک قدم بالا بیاید و به دنبال ایشان حرکت کنی».

آیت‌الله مدنی اطاعت از اوامر امام امت را همیشه برای خود و دیگران واجب و لازم می‌دانستند و آن مهر و عشق به امام باعث شده بود که امام امت نیز متقابلاً به ایشان علاقه خاصی داشته باشند. تا جائیکه در جریانات همدان، حضرت امام به ایشان می‌نوشتند، شما سید العلماء الأعلام هستید.

نقل شده است که یکی از شخصیت‌های آذربایجان هنگام شرفبایی به محضر امام به ایشان عرض می‌کند: آیت‌الله مدنی در عین کسالت مراعات حال خود نمی‌کند و در ۲۴ ساعت فقط ۳ ساعت استراحت دارد. امام امت در جواب می‌فرمایند:

«اگر ما و مدنی، استراحت کنیم چه کسی کارها را انجام دهد؟ «مدنی دست راست من است».

خصوصیات روحی شهید مدنی:

آیت الله مدنی توجه کاملی به کتاب (حکومت اسلامی) تألیف امام خمینی (رض) داشتند همیشه به این کتاب تکیه کرده و می گفتند: این کتاب را بخوانید و متن آن را بیشتر به خاطر بسپارید که انشاء الله وقتی حکومت به دست این مرد بزرگ پایه گذاری شد شما بتوانید بیشتر خدمت کنید.

آیت الله مدنی در همدان موسسه ای تشکیل دادند به اسم مؤسسه «دارالایام» مهدیه تأسیس نمودند که مردم هم همکاری خوبی با این موسسه داشتند و هر کس هر چه می توانست از وسایلی که مورد احتیاج خانواده های بی سرپرست بود می آورد. و شبها آن وسایل را می ریختند داخل کوله بار (درست از همان کارهایی که مولا علی (ع) می کردند) و می بردند به خانواده های بی سرپرست می دادند و از آنها دلجویی می نمودند (این موسسه اکنون هم فعالیت چشمگیری دارد).

اقامت در همدان:

آیت الله مدنی به علت کسالتی که داشتند چون هوای دره مراد بیگ (از توابع همدان) به حال ایشان مناسب بود در آن روستا سکنی گزیده بودند و آن روستا تفریحگاه مردم هم بود. دستور دادند که در پلاکاردها نوشته شود «ورود خانمهای بی حجاب به این محل ممنوع است» در زمان طاغوت با توجه به آن همه پشتیبانی رژیم از قشر بی حجابها این مسأله سرو صدای عجیبی راه انداخت.

آیت الله مدنی در آخرین سفر خود به همدان گفته بود که تمام وسایل خانه من متعلق به امام است و انگار به ایشان الهام شده بود که شهید خواهند شد و رفتند و شهید هم شدند.

شهادت در محراب:

آیت الله سید اسدالله مدنی سرانجام پس از قریب ۷۰ سال زندگی پرافتخار و سراسر مبارزه و فداکاری و تهذیب نفس در ظهر روز جمعه ۶۰/۶/۲۰ مصادف با ۱۲ ماه ذیقعد ۱۴۰۱ ه. ق، در میعادگاه عاشقان الله و در میدان نماز جمعه تبریز

آنگاه که در محراب عبادت پیشانی بندگی به درگاه خالق یکتا می‌سود در اثر انفجار نارنجک کوردلان شب‌پرست، به لقاء الله پیوست. پیکر پاک آن انسان وارسته با شکوه هر چه تمام‌تر در تبریز تشییع و برای خاکسپاری به شهر قم انتقال یافت.

وصیت‌نامه:

وصیت، به عنوان آخرین پیام و سفارش و تبلور اندیشه‌ها و کردارها، نشانی از منویات وصیت‌کننده است اینک در متن وصیت‌نامه دقت کنند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«... اما بعد چون هیچ انسانی را از مرگ چاره نبوده دیر یا زود این شریعت را نوشیده و به لقاء الله جلّ جلاله فایز خواهد شد، آن وقت دستش از دنیا کوتاه و اگر در وصیت کوتاهی کرده باشد، ای بسا گرفتاری داشته باشد، لهذا اینجانب میراسدالله مدنی دهخوارقانی فرزند مرحوم مبرور مشهدی میرعلی آقا مدنی (طاب ثراه)، اولاً خدای توانا و جمیع انبیاء و مرسلین و ملائکه مقررین و مؤمنین را به شهادت می‌طلبم که ایمان به خدای توانا جلّ جلاله داشته، واحدی و موجودی را شریک او ندیده، حال و مقام گویای «لا اله الا الله الحق المبين» است و همچنین معترف به رسالت و حاکمیت وجود مقدس رسول گرامی حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بوده و جمیع آنچه را که آن بزرگوار از جانب پروردگار احدیت آورده، تصدیق و اعتراف داشته، وجود مقدس مولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را وصی بلافصل و امام واجب الطاعة و یازده فرزندش را یکی بعد از دیگری امامان بر حق می‌دانم، و انتظار مقدم شریف حضرت حجة بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه) را داشته، و امیدوارم به زودی چشمان به جمال مبارکش روشن شود.

مرگ و ستوال قبر و عالم برزخ و رجعت و بعثت در روز قیامت و میزان و صراط و بهشت و جهنم و نظایر کتب را حق دیده و امید به رحمت واسعه الهی دارم که در روز حشر نامه اعمالم را به دست راستم بدهد.

اما وصینم، جمیع وراثت و دختران خودم را سفارش می‌کنم که خدا را فراموش

نکرده و همیشه او را ناظر بر حال خود دیده و مثل من غافل نباشند.
 راجع به اموال؛ منزل نجف را خردم از سهم مبارک تهیه و ابدأ تملک نکرده‌ام
 کذلک [همچنین] منزل همدان را دوستان همدانی با امرت مرحوم مبرور سید
 ناالاستاد حضرت آیت‌الله حکیم (قدس سره) از سهم مبارک تهیه نموده و در اختیار
 من گذاشته‌اند. پس هر دو منزل راجع به وجود مقدس حضرت حجة‌ابن‌الحسن
 عجل‌الله تعالی فرجه بوده و به دستور حضرت آیت‌الله خمینی مدظله به مصرف
 مهم خواهد رسید و بنده ابدأ هیچ کدام از دو منزل را تملک نکرده و به عنوان اینکه
 سهم مبارک است فقط تصرفی کرده‌ام.

چنانچه در وصیت‌نامه قبلی... تصحیح نموده‌ام تمام کتابهای موجود در نجف و
 قم [از] سهم مبارک بوده و باید در یکی از کتابخانه‌های دینی عمومی نجف یا قم
 قرار داده شود کتابهایی که اخیراً در ایران تحصیل نموده‌ام به همین نحو است.
 مبلغ دوپست و بیست هزار تومان پول منزل تهران و قم به وجود مقدس حضرت
 بقیه‌الله (عج) قرض دار بوده و امیدوارم در حیاتم موفق به ادا بشوم وگرنه این مقدار
 قرض دار هستم و برای ورثه بدون اداء جمادی‌الاول هجری قمری اسدالله مدنی.^(۱)

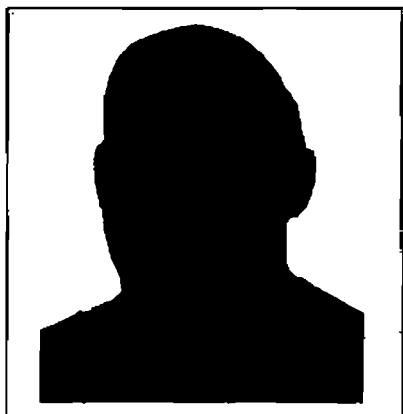


۲۰۸۰- شهید همراه قراملکی

روحانی مبارز مجاهد شهید ثقة‌الاسلام شیخ محمد رضا همراه قراملکی (ره)
 یکی دیگر از شهیدان سرفراز از آذربایجان جانباز می‌باشد.
 او در سال ۱۳۳۴ در محله قراملک تبریز متولد، و در دامن یک خانواده اصیل و
 پاکی پرورش یافت که به اسلام و شئون آن علاقه خاص داشتند از اینرو وقتی
 پدرش در می‌یابد که محیط دبستان و برنامه‌های آنروز آن با موازین اسلامی وفق

(۱) شهید آیه‌الله سید اسدالله مدنی از انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات
 یاران امام به روایت اسناد ساواک شهریور ۱۳۷۷، شهید مدنی جلوة اخلاص.

نمی‌دهد تشویق می‌کند تا از محضر یکی از علمای محلّ به فراگیری علوم اسلامی



به پردازد بدین ترتیب تنها پسر یک کشاورز در حدود چهارده سالگی با نظارت آن عالم ارجمند در مدرسه طالبیه تبریز مشغول تحصیل مقدمات علوم اسلامی می‌گردد و بعد از سه سال با توجه به شرایط زندگی، به حوزه علمیه قم عزیمت می‌کند.

او در حوزه علمیه علاوه بر تحصیل روزی چند ساعت نیز جهت

تأمین بعضی از مخارج زندگی کار می‌کند تا در سال ۵۴ در جریان حوادث فیضیه مأموران ساواک او دستگیر می‌شود او را شکنجه و کتکش می‌زنند تا کسانی در آن جریان دست اندر کار بودند یا در فیضیه حضور داشتند معرفی کنند، ولی نتیجه نمی‌دهد سرانجام او را به خدمت زیر پرچم اعزام می‌کنند و پس از اتمام دوره سربازی، دوباره به حوزه مراجعت کرده و به ادامه تحصیل می‌پردازد.

خدمات شهید همراه:

او گرچه در بیست و پنج سال عمرش با گرفتاریها متعدّدی مواجه شد و مجال تحصیل و خدمات اجتماعی را آنچنانکه خود می‌خواست حاصل ننمود ولی رویهم رفته عمر پربرکتی داشته است.

از همان آغاز طلبگی در انجام فرائض اسلامی خود بسیار دقیق بود و سعی داشت که در شئون فردی و اجتماعی، از میزان و معیار اسلامی تجاوز نکند و متخلّق به اخلاق اسلامی گردد.

در بین دوستان و سخنرانیها همواره از مسئولیتها سخن می‌گفت و از سهل انگاریها و بی تفاوتیها رنج می‌برد و گاهی می‌گفت ما کجا؟ و اسلام کجا؟ ما چگونه مسلمانیم که در اطراف ما این همه محروم و بیچاره و ظلم و فساد پراکنده است.

هر کس که به نحوی با او معاشرت داشت به زهد و تقوای او اذعان کرده و احیاناً تحت تأثیر او قرار می‌گرفت.

مرحوم همراه در ماههای مبارک رمضان و محرم جهت تبلیغ به روستاهای لرستان از حوزه علمیه اعزام می‌شدند و تابستانها جهت تدریس قرآن و معارف اسلامی و احیاناً کمک به پدرش در امر کشاورزی اشتغال می‌ورزید.

در دوران انقلاب در تظاهرات و روشنگری مردم، شرکت فعال داشت بعد از پیروزی انقلاب در جهت استقرار نظام جمهوری اسلامی با دل و جان تلاش می‌کرد. در سال ۵۹ در جهاد سازندگی آذربایجان شرقی از محرومیت و درد و رنج کشاورزان سخت متأثر می‌شد، بعد از مراجعت از روستاها تشریفات و غذاها متنوع شهری برای او ناگوار بود و به اطرافیان خویش، نیز منتقل می‌کرد.

او کم ادعا و پر تحمل بود آنچه می‌فهمید حق است عمل می‌کرد بیشتر در این فکر بود که ما در این انقلاب چه وظیفه‌ای داریم و چه باید بکنیم؟ لذا وقتی جنگ تحمیلی ایران و عراق پیش آمد یک احساس دیگری در او ایجاد شد او نمی‌دانست چه باید بکند؟ تا اینکه سربازان منقضی خدمت ۵۶ برای جنگ و خدمت احضار شدند اینجا دیگر تکلیفش روشن شده بود، بیدرنگ بدون اطلاع همسر و خانواده‌اش خود را به مسئولین معرفی، و اعلان آمادگی نمود.

او از قم به مشهد و از آنجا به جبهه‌ها سرپل ذهاب و گیلان غرب اعزام می‌گردد. در اندک مدتی همزمانش به شجاعت و ایمان و اخلاص او پی بردند و همه از او به نیکی یاد می‌کردند، مدتی مسئول رساندن غذا به سنگرها بود در این مدت هم نهایت عدالت و شجاعت را از خود نشان داد.

در جبهه‌ها از کوچکترین سهل انگاریها و راحت طلبیها رنج می‌برد و همواره در مقام اعتراض و ارشاد بر می‌آمد سرانجام بعد از چندین حماسه آفرینی در تنگه حاجیان که با آر. پی. جی ۷ می‌جنگید مورد اصابت رگبار دشمن، قرار گرفت.

شهادت:

او به تاریخ ۱۳/۱۰/۵۹ در سن ۲۶ سالگی به صف شهیدان همیشه شاهد تاریخ

پیوست و بدین ترتیب تنها پسر یک پدر از کار افتاده و مادر داغ‌دیده به آرزوی دیرینه‌ی خود رسید و قرآن پاره پاره شده در بغلش امروز هم به عشق و ایمان شهید و جنایت دشمن خوانخورگواهی می‌دهد. رحمت و درود خدا بر او و دیگر راهیان صدیق شهادت مبارک باد!



۲۰۸۱- شهید محمد تقی قویدل

در شهر تبریز و در یک خانواده مذهبی و روحانی، قدم به حیات گذاشت، تحصیلات ابتدائی را با مشکلات مالی و همراه با کار روزانه به اتمام رسانید و وارد دورهٔ راهنمایی گردید.



خانواده او که از ارادتمندان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) بودند، علاقهٔ شدیدی داشتند که فرزندی روحانی و فاضلی را تقدیم جامعه نمایند. او نیز که روحی متعالی و پاک داشت، عشق و علاقهٔ خاصی به فراگیری علوم و معارف اسلامی از خود نشان می‌داد. همهٔ این شرایط

دست به دست هم دادند تا در اوج خفقان و مبارزه رژیم طاغوت بر علیه اسلام و روحانیت، وارد حوزه علمیه شود. آنروزها، آینده مشخص نبود؛ ورود به حوزه فقط عشق می‌خواست؛ هیچ گونه افکار مادی و غیرالهی نمی‌توانست ورود به جرگهٔ سرایان امام صادق (ع) و تحمّل مشکلات مربوطه را توجیه کند.

او علوم مقدّماتی را در تبریز طی نمود و جهت کسب مراتب بالای علمی بسوی حوزه مقدّس علمیه قم عزیمت نمود. در حوزهٔ علمیهٔ قم، در کنار حرم مطهر حضرت معصومه (س)، ضمن کسب فیض از روح مطهر آن بانوی بزرگ عالم تشیع،

در نیل به مراتب بالای علمی، قدمهای مؤثری برداشت. تا حدّ پایان «سطح» در فقه و اصول پیش رفت. فلسفه و اسفار را در محضر اساتید بزرگ تحصیل نمود و در کنار تحصیل، طبق روال معمولی، به تدریس علوم حوزوی پرداخت و برای طلاب علوم دینی، درس منطق تدریس می نمود.

فَعَالِیَّتْهَای سیاسی:

در زمان اوج قدرت رژیم ستم شاهی، فَعَالِیَّتْهَای سیاسی و مبارزاتی خود را در قالب امور فرهنگی آغاز نمود.

در سال ۱۳۵۵، بعد از تغییر تاریخ هجری به تاریخ شاهنشاهی از طرف رژیم حاکم، تصمیم گرفت جهت انجام رسالت الهی خود و مبارزه با این بدعت آشکار، ماهنامه‌ای بنام «نور اسلام» را چاپ کند. و یک شماره از این ماهنامه را با استفاده از پلی کپی و امکانات اولیه چاپ نمود و در آن، با درج مقالات و مطالبی، به آگاهی نسل جوان از اسلام، و افشاگری از حاکمان ظلم و جور اقدام نمود.

وی به اولین شهید محراب، حضرت آیت الله قاضی طباطبائی (ره) علاقه وافری داشت. هر وقت که در تبریز بود، روزهای پنجشنبه در مجالس منعقد در منزل آن شهید بزرگوار، شرکت می نمود و از رهنمودهای ایشان در مبارزه با نظام فاسد و تداوم خطّ اسلام و انقلاب اسلامی الهام می گرفت. در زمان طاغوت برای آگاهی قشر جوان و نوجوان، اقدام به تشکیل کتابخانه سیار نمود و کتابهای مورد نیاز این افشار را تهیه نموده و در اختیار آنان قرار می داد. و در آن محیط فاسد، بدینوسیله از انحراف فکری جوانان، جلوگیری می نمود.

جلسات ویژه‌ای برای جوانان تشکیل می داد؛ نیازهای روزمره آنها را به احکام اسلام و عقاید مذهب تشیع، با سبکی بدیع و جذاب در قالب داستانهای زیبا و مثلها و... برآورده می ساخت و کلاسهای درس وی با استقبال مردم، روبرو می گشت.

با شروع نهضت امام خمینی وارد گود مبارزه سیاسی شد و شبانه روز در ترویج انقلاب و تکثیر و پخش پیامها و اعلامیه‌های امام (ره) تلاش می نمود. کتابهای حضرت امام (ره) را تهیه می کرد و در اختیار طلاب قرار می داد.

محفل اخلاقی جهت تربیت طلاب جوان، ترتیب داد که در این مجلس چهل نفر از طلاب شرکت می نمودند. در این جلسات به روشنگری طلاب در رابطه با مسائل سیاسی می پرداخت و در تعالی روح آنها کوشش می نمود. او در ادامه مبارزاتش بر علیه نظام طاغوتی، در سال ۱۳۵۷ از طرف ساواک دستگیر شد.

بعد از انقلاب:

در سازمان تبلیغات اسلامی آذربایجان شرقی، برنامه های فرهنگی و تربیتی و ورزشی را به مرحله اجرا درآورد و صدها نفر از جوانان و نوجوانان در کلاسهای درس او حاضر شدند.

بیان مسائل شرعی و عقیدتی در قالب داستانها، و پرهیز از سخنرانی های خشک و خسته کننده شیوه ای بود که او را در میان نسل جوان بعد از انقلاب چهره ای موفق در مسائل آموزشی و فرهنگی معرفی نمود. مسابقات فرهنگی، از دیگر برنامه هایی بود که در اوایل پیروزی انقلاب، توسط ایشان در میان جوانان به اجرا در می آمد.

زمانی که برای تبلیغ به لبنان اعزام شد، همین شیوه تدریس و تبلیغ را برای جوانان ادامه داد. که موفقیت های بزرگی را در آن مهد تشیع به همراه داشت.

خصوصیات اخلاقی:

او که تربیت یافته مکتب امام صادق (ع) و سرباز فداکار حضرت ولیعصر (عج) بود، روح پویا همچون دریای متلاطم داشت که با کسب علوم آل محمد (ص)، نور ایمان در آن متجلی می شد. سکوت و سکون، در قاموس زندگی اش جایی نداشت، اعتقاد داشت که:

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم موجب که آسودگی ما عدم ماست
او که در اوج قلّه تلاش قرار گرفته بود؛ در صحنه های اجتماعی و سیاسی حضوری فعال و گسترده داشت و در تهییج و ترغیب طلاب برای حضور در جبهه ها، یدی طولانی داشت. هر قدمی را که برمی داشت خدا را در نظر می گرفت و حضور در صحنه های نبرد و جبهه ها را عاملی برای تقرب خود به خدا

می دانست. عاشق اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بود. در فراق دیدار حضرت ولیعصر (عج) گریان بود و خطاب به ناموس دهر، حضرت بقیه الله الاعظم (عج)، عرض می کرد:

«درست است که بنده سرباز لایقی نیستم ولی مشتاق دیدار جمال دلربای تو هستم که شاید ولو در آخرین لحظات عمرم، چشمان عصیانگرم به جمال نورانی تو منور گردد.»

تا کسی به تمنای وصال تو یگانه اشکم شود از هر مؤه چون سیل روانه خواهد به سرآید غم هجران تو یانه؟ ای تسیر غمت را دل عشاق نشانه جمعی به تو مشغول و تو غائب زمینه

در مدرسه عشق:

او که عاشق دیدار دوست بود، با شروع جنگ تحمیلی، وظیفه خود را برای کمک به اسلام و لیبیک گوئی به حسین زمان، به نحو احسن انجام داد. در عمر کوتاهش، مدت ۲۰ مرتبه در جبهه ها حاضر شد و در ده عملیات به عنوان رزمنده در کنار مجاهدین اسلام به نبرد با دشمن بعثی صهیونیستی پرداخت. قبل از عملیات والفجر ۸ طرح راهیان کربلا را در حوزه عملیة قم مطرح نموده و به مرحله اجرا گذاشت. به همراه ۳۶۲ نفر از روحانیون متعهد در قالب همین طرح عازم جبهه شد. در عملیات والفجر ۸ علیرغم مخالفت مسئولین با حضور ایشان در خط مقدم به علت نیاز در پشت جبهه، با اصرار و ابرام و پافشاری خود در این عملیات شرکت نموده و به خیل عظیم شهدای روحانی، پیوست و به آرزوی دیرین و نهائی خود که لقاء حضرت دوست بود، نائل آمد.

برگزیده ای از وصیت نامه شهید محمد تقی قویدل

همه در فراق تو می سوزند و دوستان و عاشقانت، در دیدارت! مرا دوست و عاشقت قرار ده! تا در راه و رضای تو بسوزم. آخر، بردنم که مفید نبود؛ لااقل سوختنم محیط اندکی را روشن گرداند.

خدایا! سبحانا!

هشیارم، دیوانه‌ام کن؛ دیوانه درگاهت. بیگانه‌ام، آشنایم ساز.
خدا یا! بار کریم!

اگر در زندگی کوتاهم، خام بودم، پخته‌ام کن و اگر پخته‌ام، در رضای خودت مرا بسوزان.
در قتلگاه عشق، قطعه قطعه کن؛ که کشته راه و رضای تو، به کشتن شاد است، و
سوخته لقای درگاهت، به سوختن خوشنود است. همچون اباعبدالله الحسین (ع)
که در قتلگاه عشق فرمودند.

إلهی رضا بقضائیک وتسلیاً لا مریک.

«شما ای امت اسلام!»

سخن شهید این است: «دل را روانه کوی خدا کرده‌ام مبارکباد. گر جان هم در این
کوی محبت برود. خوشحالم» پس شما هم در پشت جبهه دل را روانه کوی خدا و
اهل بیت (ع) کنید و دلتان را با معشوق‌های مختلف، پاره پاره نکنید. ما هر چه
داریم از اهل بیت (ع)، و دعا و نماز داریم. لذا نمازهای جمعه و جماعت را با
شکوه ترک کنید. عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) را گرم نگهدارید. در گرفتاریها، به اهل
بیت (سلام الله علیهم) توسل کنید.

همه دوستان طلبه‌ای که در رشته کودکان و نوجوانان کار کرده‌اند، کوشا باشند و
راه را ادامه دهند که بهترین تبلیغ، تبلیغ برای کودکان و نوجوانان است چرا که روح
آنان آماده پذیرش است.

* * *

۲۰۸۲- آیت عظمی: حاج میرزا علی غروی تبریزی (۱۴۱۹ هـ)

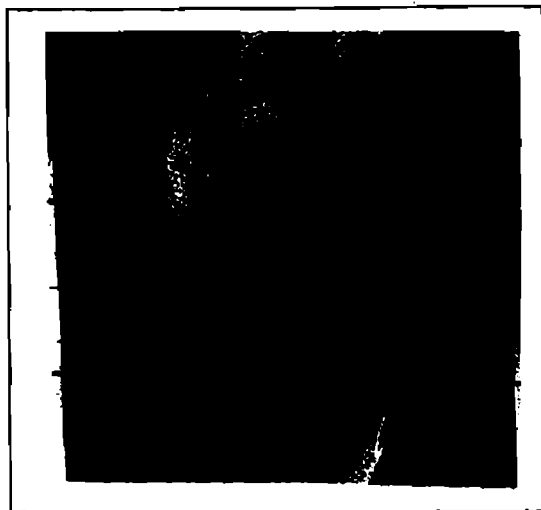
مرزبان مدینه علوم علوی (ع)

یکی دیگر از شهیدان فضیلت و فقاہت در دیار غربت عفلقیان، فقیه بارع،
مجتهد متضلع، و مرجع پارسا آیه الله العظمی مرحوم حاج میرزا علی آقا غروی
تبریزی (تغمده الله برضوانه) می‌باشد که در بازگشت از زیارت سالار شهیدان (ع) از
کربلا، به دست جنایت‌پیشگان از تبار یزیدیان عفلقی به فیض شهادت نائل، و

جهان علم، و فقاہت را عزادار ساخت.

زادگاه و محیط تربیتی او:

شهید والا مقام ما در سال ۱۳۴۹ هجری برابر با ۱۳۰۹ هـ ش در شهر تبریز در یک خانواده مذهبی و معنوی و بلند آوازه در امور تجارت، دیده به جهان بازگشود و



در کنف عنایت پدر و محبت مادر پارسا به رشد خود ادامه داد. پدر گرامی ایشان مرحوم حاج اسدالله فرزند حاج حسن از بازرگانان نامی در آذربایجان به شمار می‌رفت که دامنه تجارت و داد و ستد او به قفقاز نیز رسیده بود و در بادکوبه نیز دارای

دفتر تجاری داشت که با آغاز حرکت بلشویکی دفتر و دیگر دارائی‌هایش را در آنسامان رها، و به تبریز بازگشت.

نوزاد ما، هنوز به دو سالگی نرسیده بود که پدر عالیقدرش را، از دست داد و از آن پس، تربیت و سرپرستی او به مادر گرامی‌اش ذریه‌ای از ذراری زهرا(ع)، صبیّه مرحوم سید محمد اسکویی واگذار شد و آن بانوی علویّه به نیکوترین وجه پرورش این کودک را بر عهده گرفت و تا آنجا که در توان داشت وی را از ارزشهای والای اخلاقی و عادات پسندیده و دلپذیر، سیراب و سرشار ساخت و از سرچشمه زلال و گوارای محبت و دوستی خاندان پیامبر، مالا مال نمود که با مودت و ولای آنان رشد و نما یافت تا به دوران نوجوانی گام نهاد و به برکت آن تربیت نیکو بود که یکی از دوستداران واقعی و مدافعان راستین حریم رسالت و حوزه ولایت گردید.

از آنجا که والدۀ مکرمۀ ایشان از نسل زهرای بتول (صلوات و سلام خداوند بر او باد) می باشد اما پدرشان سید نمی باشد، معظم له چنان که در ایران مرسوم است به «میرزا» لقب یافته اند.

تلاش در تحصیل:

او هنوز شش سال بیش تر نداشت که به فراگیری علم و بهره جویی از محضر اساتید پرداخت، جامع مقدمات و بخشی از کتابهای دورۀ سطح را در زادگاهش تبریز آموزش یافت، کتاب «الحاشیة» در المنطق و «معالم الدین» در اصول و برخی دیگر از کتابهای درسی را نزد مشهورترین اساتید آن زمان، در تبریز مرحوم شیخ علی اصغر (معروف به باغمیشه ای) فرا گرفت.

هنگامی که قسمتی از دروس سطح را پشت سر گذاشت، شوق برخورداری افزونتر از خرمن علم و نوشیدن از سرچشمۀ خوشگوار آن، او را به خانۀ علم و ایمان، آشیانۀ آل محمد (ص)، شهر مقدّس قم رهنمون گردید و در آن دیار بود که رحل اقامت افکند تا زمانی که سطوح عالیّه را به پایان برد.

وی کتاب «فرائد الأصول» تألیف محقق بزرگ شیخ انصاری را نزد علامۀ آیۀ الله شیخ محمد مجاهد تبریزی و کتاب «المکاسب» در فقه را نزد آیۀ الله سید حسین قاضی (قدّس سره). «کفایة الأصول» آخوند خراسانی را در محضر آیۀ الله العظمی سید احمد خوانساری (قدّس سره) تلمّذ نمود. او در فلسفه و علوم عقلی نیز نهایت مطلوب و آرمان خویش را برآورده ساخت و بهره ای فراوان و نصیبی بزرگ از آن به دست آورد و پایه های این فنّ را نزد اساتید حوزه علمیّه قم از آن میان علامۀ طباطبائی (ره) استوار نمود.

شهید ارزندۀ ما پس از فراغت از مرحلۀ سطوح عالیّه، در درسهای خارج حضور یافت در حالی که تازه شانزده سالگی را پشت سر گذاشته بود؛ و این خود از نبوغ سرشار و ذهن فعال وی حکایت ها دارد.

معظم له مدّت پنج سال در جلسات درس خارج فعّالانه شرکت جست و از محضر بزرگان حوزه قم بهره ها برد و از دریای مواج و پرخروش علم و معرفت

گوهرها اندوخت. در این دوره، در درس عده‌ای از علمای نامدار و برجسته حوزه حضور یافت که اسامی آنان به هنگام بازشماری اساتید، خواهد آمد.

در همین مدت کوتاه، آثار ذکاوت و تیزهوشی و نبوغ علمی در روی درخشیدن گرفت و قدرت بیان و شیوایی سخن و زیبایی گفتار او چنان جلوه گر شد که با وجود کمی سن و سال، مقرر^(۱) درس استاد خویش آية الله العظمی سید محمد حجت کوه‌کمری (قدس سره) گردید؛ و هنوز به بیست سالگی گام نگذاشته بود که همین استاد دربارهاش گفت: «واژه‌ها و کلمات از این شیخ بیشتر فرمان می‌برند او مانند انگشتری که آن را هر طور بخواهد در انگشت خود می‌چرخاند».

با این حال، او که برویار شیرینی در حوزه قم از درخت تناور علم و معرفت برگرفته بود بسنده نکرد و دیگر بار رخت سفر بریست و مشتاقانه به سوی کعبه علم و تقوا و پرهیزگاری و مرغزار همیشه سرسبز و پرطراوت فقاہت نجف اشرف (علی‌مشرّفها أفضل الصّلاة والسلام) رهسپار گشت تا در دین تفقه نماید مجاورت و همسایگی «باب مدینه علم» (ع) را برگزیده و در کنار کوی دوست، رحل اقامت افکند.^(۲)

ایشان به موازات حضور در بحثهای اساتید، خود بحث خارج را نیز تدریس می‌نمود، سپس فعالیت خود را تنها به تدریس اختصاص دادند، و این در حالی بود که پیش از شکل‌گیری جلسات درس خارج ایشان در مسجد شیخ انصاری (قدس سره) و مدرسه دارالحکمة که بوسیله آية الله العظمی حکیم «رحمة الله علیه» بنیان‌گذارده شده است، معظم له کوله‌باری گران از تجربه‌های گرانبها در تدریس سطوح عالی را به همراه داشتند.

۱ - مقرر: به کسی گفته می‌شود که پس از پایان درس استاد، یک بار دیگر درس را با توضیحات بیشتری به دانشجویان بیان می‌دارد و معمولاً در برابر ایرادهایی که ممکن است بر نظر استاد وارد شود یا اشکالاتی که طلاب مطرح می‌سازند، از رأی استاد دفاع می‌کند، از این رو، مقرر عادتاً باید کسی باشد که از جهت فهم و بیان، مسلط، بر مطالب درس بوده باشد.

(۲) «غروی» نسبتی است به «فرّی» (نجف) این نسبت چنان بر وی نسبت به زادگاهش «تبریز» چیره گشته است که بر آن مقدم می‌گردد.

جلسات درس ایشان همواره با حضور انبوه طلاب فاضل و کوشا، پروتق و مملو می‌گشت به طوری که در این اواخر، درس معظم له یکی از بزرگترین و مهم‌ترین و سودمندترین بحثهای خارج در نجف اشرف به شمار می‌رفت، چرا که قدرت بیان، و سلامت سخن چنان بر شیوه تدریس ایشان سایه افکنده بود که کوچکترین ناهماهنگی و اضطراب در مطالب، یا ابهام و تشویش در عبارات، به چشم نمی‌خورد همان‌گونه که بیشتر نیز استاد ارجمندشان مرحوم کوه‌کمری «رحمة الله علیه» بر آن گواهی داده بود.

حلقهٔ پرفیض درس فقه و اصول ایشان همه روزه به طور مرتب و منظم صبح و عصر در مسجد جواهری منعقد می‌شد، و معظم له از این طریق، مطالب و مباحث ارزشمند و پرمحتوای علمی و نکته‌های دقیق و ظریف تحقیقی را با کمال بخشش، در اختیار پژوهندگان علم و جویندگان معرفت قرار می‌داد. و در پاسداری از حوزه علمیه نجف، و حراست از میراث پرارزش و گرانبهای گذشتگان صالح، ساعی و کوشا و روش عملی استاد عالیقدر خویش آية الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی را، ادامه می‌دادند.

اساتید و مشایخ:

۱- آية الله العظمی سید محمد حجت کوه‌کمری (متوفای ۱۳۷۲ هجری قمری) که از فقهای بزرگ و مراجع برجسته شیعه و مؤسس مدرسه بزرگ حجتیه در قم بودند. (شرح حال وی در ج ۱، مفاخر گذشت)

۲- آية الله العظمی سید حسین بروجردي (متوفای ۱۳۸۰ هجری قمری) یکی از بزرگترین فقهای طایفه امامیه در قرن اخیر؛ و زعیم حوزه‌های علمی شیعه که شعاع مرجعیت او از حدود و مرزهای تشیع فراتر رفته بود.

۳- آية الله العظمی شیخ عباس علی شاهرودی که در فضل و تقوی سرآمد، و یکی از مدرّسین عالیقدر حوزه علمیه قم بود.

۴- آية الله العظمی حاج سید أحمد خوانساری (متوفی ۱۴۰۵ هـ) که از پایه‌های استوار فقه و اصول و ورع و پارسائی بودند. (شرح حال ایشان در فقهای نامدار شیعه آورده‌ایم)

و در نجف اشرف:

۵- آية الله العظمی شیخ حسین حلی (متوفای ۱۳۹۴ هـ) که نمونه‌ای در باریک‌نگری و موشکافی در مسائل و غوامض علمی، و از اندیشمندان بسیار برجسته و پراوازه در قرون اخیر شمرده می‌شد.

۶- آية الله العظمی شیخ میرزا محمد باقر زنجان (متوفای ۱۳۹۴ هـ) ق فقیه و اصولی زبردستی که در زهد و فروتنی شهره بود؛ شهید سرافراز ما، یک دوره کامل اصول، و مقداری از کتاب «صلاة» را از محضر ایشان بهره‌مند گشته‌اند.

۷- مرجع و ملجأ امامیه، حضرت آية الله العظمی حاج سید ابوالقاسم موسوی خویی بزرگ نگهبان باب مدینه علم علوی (ع) که آن مرحوم مدت بس طولانی همراهی و ملازمت ایشان را برگزیدند و این ملازمت با زندگی او عجین شده بود به حدی که کمتر مسئله‌ای پیش می‌آمد که سخنی از مرحوم استادش پیش بیاید و نامی از ایشان برده نشود، چرا که آية الله غروی از شاگردان بسیار کوشا و فعال آن جناب به شمار می‌رفت، و از دیرباز در کنارشان قرار داشتند. و او نخستین کسی بودند که تقریرات فقهی استاد را به نام «التنقیح فی شرح العروة الوثقی» به رشته تحریر درآورده و آراء و نظرات او را در میان دانش‌پژوهان و معرفت‌جویان، منتشر ساختند.

شهید بزرگوار ما - در چند دوره اصول و دو دوره خارج مکاسب مرحوم آية الله العظمی آقای خویی، شرکت جسته بودند؛ همچنین در بحث خارج ایشان پیرامون کتاب «صلاة» فقه همدانی و در روزهای تعطیلی در مبحث «رضاع»، کتاب «البيان فی تفسیر القرآن» و «قواعد سه گانه» حضور یافتند.

آثار مطبوع:

آثار قلمی متعددی از ایشان بجا مانده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- «التنقیح فی شرح العروة الوثقی». که تقریرات مباحث استادشان مرحوم آية الله العظمی خویی می‌باشد و به چندین جلد بالغ می‌گردد؛ تاکنون یک جلد در «اجتهاد و تقلید»، ده جلد در «طهارت» و یک جلد در «صلاة» به چاپ رسیده است و دیگر مجلدات آن به صورت دستنویس بر جای مانده است. استاد عالیقدرش تقریظهای

ارزشمندی بر چند مجلد آن نگاشته‌اند که پس از این خواهد آمد.

۲- «الفتاوی المستنبطة» که فشرده رساله عملیه معظم‌له است.

۳- مناسک حج.

۴- یک دوره کامل اصول از بحث استاد عالیقدرشان آیه‌الله العظمی میرزا محمد

باقر زنجانی (قدس سره)

و بخش دیگر کتابهایی است که آراء و اندیشه‌ها و نظرات خود را در آنها پی‌ریزی

و روشن نموده‌اند.

۵- شرح استدلالی بر مکاسب. ۶- حاشیه بر کفایه آخوند خراسانی قدس

سرهم. ۷- رساله‌ای در «قاعده طهارت». ۸- رساله‌ای در «قاعده نجاوزه». ۹-

رساله‌ای در قاعده «یده». ۱۰- رساله‌ای در «رضاع». ۱۱- مکاسب محرّمه. ۱۲-

خيارات. ۱۳- پنج دوره در علم اصول. ۱۴- تقریرهای فراوانی از بحثهای گوناگون.

۱۵- «تسنید الفتاوی المستنبطة» مستندسازی احکامی است که در رساله عملیه آمده

است که این کتاب بسیار گسترده است طوری که گفته می‌شود پس از تنظیم بالغ

برچندین مجله می‌گردد.

روش زندگی عملی:

روش زندگی بزرگان خود الگو و أسوه می‌باشد.

شهید عالم، همان‌گونه که در بهره‌رسانی و بازدهی علمی، نمونه‌ی بی‌همتایی

بودند در شیوه زندگی و سلوک عملی گرانمایه نیز، مثال زدنی و الگو در سلوکهایی

فضیلت و بزرگواری بوده‌اند.

آیه‌الله غروی اسوه استقامت در پابندی به درس و بحث و کسب کمالات بودند

به طوری که نوعاً روزانه نزدیک به بیست ساعت را در امور تدریس، مطالعه، تألیف

و پژوهش و تحقیق سپری می‌نمودند و از نظر ورع و تقوا و التزام به آداب و

مستحبات دینی و دقت در نگهداری امانت و صرف و هزینه حقوق شرعیه نیز

زیانزد همگان بودند؛ آنچنان که چندین سال پیش استادشان مرحوم آیه‌الله العظمی

کوه‌کمری درباره ایشان فرموده بودند، «آرزو دارم که همه حقوق شرعیه را در

خانه‌ای گرد آوردم و کلیدش را به دست این شیخ اُمین می سپردم. به علاوه ایشان از نظر روحی و اخلاقی خود را چنان پرورش و آماده نموده بودند که پیوسته در عمل به مستحبات شرعی و بزرگداشت شعائر الهی و ترک مکروهات تا سر حد امکان، به صورت التزام کامل رعایت می کردند. از آن میان می توان به مداومت همیشگی ایشان بر زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام در هر شب جمعه و التزام به خواندن هر روزه زیارت عاشورا، در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام که پس از فراغت از امامت نماز صبح و زیارت آقا و مولایشان در هر دو جهان علی بن ابی طالب علیه الصلاة و السلام به انجام می رساندند پایبندی به این آداب و مستحبات را در عرصه های علمی و اخلاقی و شیوه رفتار نیکو و پسندیده، پیشتاز و سرآمد قرار داده بود.

یکی از اصحاب بیت معظم که حجة الاسلام و المسلمین آقای سید محمد موسوی می فرمودند: «در ایامی که در اثر جنگ عراق و ایران حرم حسینی (ع) خلوت بود و زائری نداشت، آقا هزینه دو اتوبوس را تأمین می نمودند تا طلاب نجف بتوانند شبهای جمعه به کربلا رهسپار شوند، پس از زیارت و صرف غذا و غیره دوباره به نجف برگردند مبادا حرم آقا حسین (ع) خالی و عاری از زائر باشد. آنچنان که ادامه اقامت او در نجف اشرف با اینکه اغلب همدوره هایش به ایران بازگشته بودند براساس سیره و روش استاد عالیقدرش بود که معتقد بودند خالی گذاشتن حوزه نوعی فرار از جهاد و فرار از دفاع مکتبی می باشد.

گفتار بزرگان درباره او:

۱ - آیه الله العظمی حجت:

آیه الله العظمی حجت بارها مهارت، امانت و زبردستی او را در فقه و اصول ستوده، و در جمع شاگردان و همدوره ها اخلاق و رفتار او را مورد تقدیر قرار داده بودند.

۲ - سخن آیه الله العظمی خوئی:

استادش آیه الله العظمی خوئی در تقریظی که بر کتاب «التنقیح» نگاشته اند، فضل

و دانش ایشان را مورد تقدیر و ستایش قرار داده‌اند و آن عالم روشنگر در سه دهه پیش اظهار امیدواری کرده‌اند که ایشان سرمشقی برای علمای عاملین و الگویی برای فضلالی گرامی و یکی از مراجع در احکام دین باشند. جالب آنست که خداوند این آرزوی آن مرد بزرگ را جامه عمل پوشاند و حضرت آیه‌الله العظمی غروی یکی از مراجع بزرگ جهان تشیع به شمار آمدند.

۳- یکی دیگر از اصحاب بیت او حجة الاسلام والمسلمین آقای علیزاده که چند ساعت قبل از شهادت شخصی او را در نجف و کربلا زیارت نموده بود تعریف می‌کرد: «او در خانه بسیار فرسوده و مخروبه در یکی از محلات قدیمی نجف زندگی می‌کرد که کمتر طلبه‌ای رغبت نشستن در چنین منزلی را پیدا می‌کند و از نظرباس و پوشش ظاهری، بسیار زاهد، و پائین‌تر از سطح معمولی بود در آئین‌گزاری که مرجعیت جمعی از شیعیان را بر عهده داشت و میلیون‌ها تومان شهریه طلاب حوزه‌ها از سوی ایشان توزیع و تقسیم می‌شد».



اینست روش عملی کسانی که دنیا

ن توانسته است آنان را در اختیار خود قرار دهد و دائم مانند مولا و پیشوای خود فریاد می‌زنند: دنیا! دنیا! غری غیری فانی طلقک ثلاثاً لارجعة فیها.

اینک ترجمه و متن اظهارات استادش آیه‌الله العظمی خوئی:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين محمد و عترته الطاهرين واللجنة الدائمة على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين.

مباحثی را که جناب فاضل، علامه، محقق، رکن اسلام، نورچشم منیرزا علی تبریزی غروی (آدام الله فضله) از درسهای فقهی ماکه برای طلاب فاضل حوزه علمیه بیان می‌داشتیم، گردآوری نموده‌اند شرح رسائی است بر «العروة الوثقی»

همه را ملاحظه نمودم و آنها را در نهایت دقت و استواری یافتیم. إحاطه وی بر نکته‌های ظریف بحثها و دستیابی او به همه حقایق آنها، آن هم با این بیان شیوا و دلپذیر و ژرف‌نگری زیبا و سودمند، مرا به شگفت آورد؛ هر چند جای شگفتی نیست، چراکه وی از کسانی است که در توانایی علمی، و کارایی فکری، گمان من به خطا نرفته است و بحمدالله در آنچه از بحثهای فقهی و اصولی و تفسیری ما شرکت نموده، به مرتبه بالایی از آن دست یافته و امید به روشن نگاه داشتن مشعل فروزان علم در روزگاران آینده را در وجودم برانگیخته است؛ اینک با وجود عالمان بلند پایه‌ای چون او، دریافته‌ام که زحمات توانفرسای من برای برپاداشتن و سروسامان بخشیدن به حوزه علمیه (نجف) به هدر نرفته است، بلکه آن تلاشها و کوششهای پیگیر به بار خود نشسته است و این بوستان سرسبز و خرم هر زمان میوه‌های خوش طعم خود را به جهانیان عرضه خواهد داشت. آفرین بر او به خاطر آنچه نگاشته و تحقیق و پژوهش نموده و مورد دقت و مرشکافی قرار داده است و از خدای متعال خواهانم که او را یاری دهد تا سرمشقی، برای فضیلت‌گرایی در آینده، و یکی از مراجع در احکام دین گردند و او را توفیق دهد که در کار خویش جدیت ورزد و فعالیتش را استمرار بخشد تا طلاب و دانش‌اندوزان هم‌دوره او، از وجودش بهره‌مند گردند. خداست که توفیق پیمودن راه راست را عنایت می‌فرماید و در آغاز و پایان، ستایش از آن اوست. ۱۵ ذی حجة الحرام ۱۳۷۷ هـ ق ابوالقاسم الخوئی.

در اجازات استاد بزرگوارش آیه‌الله العظمی خوئی که در فرصتهای متفاوتی صادر شده است دقت نظر استاد و شایستگی و ارتقاء کمالات شاگرد قابل تأمل و دقت می‌باشد.

در تقریظی که در سال ۱۳۷۷ بر کتاب التنبیح در شرح العروة الوثقی نگاشته‌اند ضمن تعابیر زیبایی که در حق او آورده‌اند آرزو نموده‌اند او یکی از مراجع احکام در آینده و پیشوای افاضل کرام قرار گیرند،^(۱)

و در تقریظ دیگری که بر جلد سوم کتاب نگاشته‌اند با یک درجه بالاتر آرزو

(۱) التنبیح کتاب الطهارة، ص ۸.

نموده‌اند که روزی قدوة و پیشوای علمای عاملین قرا گیرند؛^(۱)

و در تقریظ سؤم که در سال ۱۳۸۹ پس از شش سال بر جلد اول کتاب الصلوة نگاشته‌اند با یک درجه بالاتر آرزو نموده‌اند. او به درجه عالی‌ای از فضیلت و کمال رسیده‌اند و مستعد نشر علم و مقام مرجعیت قرار گرفته‌اند. خداوند متعال او را علم و شاخصی از علمای اعلام دین و مراجع قرار دهند.^(۲) به این ترتیب در سه برهه سه مرحله از مراحل پیشرفت و کمال او را تأیید نموده‌اند.

قربانی تصفیه و پاکسازی عقلی:

شهادت آیه‌الله شیخ مرتضی بروجردی در نجف و متعاقب آن شهادت ابن مرجع اعلی و عالیقدر شیعه در بین راه کربلا و نجف و متعاقب آن شهادت آیه‌الله سید محمد صدر امام جماعت حرم علوی (ع) در ذیقعدة الحرام ۱۴۱۹ هـ که هر سه در حرم علوی (ع). مسجد کوفه نماز جماعت برگزار می‌کردند نشانگر این واقعیت است که صدامیان علاقه ندارند جز وابستگان درباری و سرسپردگان حزب بعث عقلی، در عراق تحرک و نمود اجتماعی و عملی وجود داشته باشد هر چند در حد نماز و عبادت جمعی، از اینرو هر سه بزرگوار را از سر راه خود برداشته‌اند تا پاکسازی کامل در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و معنوی به حساب خود انجام داده باشند.

اکنون که مسئولین امور خارجه جمهوری اسلامی به جواب قانع کننده‌ای در مورد این قربانیان درجه اول اسلامی نرسیده‌اند و در سر دوراهی قرار گرفته‌اند که با این دشمن غدار و غیر پای‌بند به هیچ نوع از اصول و قواعد بین‌المللی، چه بکنند؟ مسئله‌ای که به صورت حادّ چهره خود را نشان می‌دهد مسئله زائران و مشتاقان زیارت قبور اهل بیت (علیهم السلام) در کربلا است آیا با این کیفیت و در چنین اوضاع و شرائط که علماء و مراجع ما را یکی پس از دیگری به قتل و شهادت می‌رسانند و اصولاً ریشه فساد هنوز قطع نشده است آیا زائران چگونه به خود جرئت می‌دهند برخلاف کلام مولا و سرورشان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) که

(۱) التفتیح کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳. (۲) التفتیح کتاب الصلاة، ج ۱، ص ۲.

مرتب هیئات متالذلة! سر می داد در چنین وضعی، هزینه های شلیک ها و گلوله های صدام را فراهم آورند و به صوب کر بلا عزیمت نمایند؟ صورت قضیه اینچنین است صدام و صدامیان کوچک ترین اعتقاد و حرمتی نسبت به صاحبان حرم و زائران آن اماکن متبرکه قائل نیستند تنها نیاز مادی و احتیاج مبرم به تأمین نیازهای ضروری زندگی آنان را وادار به پذیرش این گروه از زائران نموده است و یقین داریم قسمت عمده ای از این پولها که به جیب آنان سرازیر می شود صرف خرید سلاح و گلوله و تسلیحات نظامی می گردد که در کشتن امثال: آیه الله غروی و آیات بروجردی و صدر و ارباب فضیلت دیگر، صرف خواهد شد. آنان با پول راهبان کر بلا، عالمان دینی را خواهند کشت در چنین شرائطی آیا کر بلا و زیارت آن، چه شکل و صورتی پیدا خواهد نمود؟ ققیهان و عالمان دین بهتر می توانند پاسخگو باشند؟



۲۰۸۳- پاسدار شهید، حسن عباس زاده هریسی

اینک، در بخش تبریز و حومه یادی نیز از یک پاسدار شهید خواهیم داشت، که یادنامه او را، برادر داغدارش نگاشته است. این برادر عزیز، هرگز در عمرش نویسنده نبوده است، و قلم را به قصد نگارش داستانی یا گزارش به کار نبرده است. اما به آنجا که مایه از خون و عشق شهید باشد، هر تازه کار و تازه قدم وادی نگارش، می بیند که این برادر داغدار، در درد و داغ و دریغ برادر شهیدش، چه زیبا قلم بر کاغذ دوانیده و چه دلنشین کلمات را به خدمت گرفته و از آنها عبارتهای جانسوز و دلگداز و در عین حال امید بخش و شورانگیز پرداخته است:

«حسن» نیز همانند دیگر شهدا، سعادت جاوید را دریافته بود و وجدان بیدار و آگاهی، آهنگ الهی را تقویت می کرد، و دل آکنده از ایمانش، راه را برایش هموار می ساخت و در طول انقلاب اسلامی، با حضور در تشکلهای سیاسی و مذهبی و توزیع اعلامیه ها و هماهنگی تظاهرات خیابانی، فعالیت چشمگیری داشته و در قیام تبریز به سال ۱۳۵۶ مورد سوء ظن واقع شد مدتی دستگیر و سپس آزاد گردید.

اما پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی و پس از فرمان تاریخی امام مبنی بر تشکیل ارتش ۲۰ میلیون نفری، با علاقه‌ی وافر در این بسیج عمومی شرکت کرد و آموزش بسیج عمومی را در سال ۱۳۵۸ طی کرد و از سال ۱۳۵۹، پس از طی مراحل اولیه، در ۱۵ شهریور ماه، به آموزش نظامی اعزام شد و پس از دو ماه، طی مراسم با شکوهی با حضور نماینده ولی فقیه و امام جمعه تبریز، شهید محراب حضرت آیت‌الله مدنی (قدس سره) به عضویت رسمی سپاه درآمد و لباس مظهر و مقدس سپاهی را بر تن کرد. به خاطر ترکیه نفس و خودسازی درونی، اکثر روزها روزه‌دار، و صفا و صمیمیت و خلوص و زهد و تقوایش برای همه قابل لمس بود. این خصوصیات بارز و قلب رؤوف و مهربان او نشان می‌داد که آهنگ وصال محبوبش را داشته و بار سفر را بسته است.

بعد از مدتی، به منظور مبارزه با ضد انقلابیون، در کردستان برای انجام مأموریت ویژه، به منطقه سردشت اعزام شد و پس از شکستن محاصره سردشت و قلع و قمع و نابودی ضد انقلابیون، به سپاه تبریز مراجعت کرد و در تاریخ ۲۴ اسفند ماه همان سال، به همراه عده دیگری از رزمندگان و پاسداران جان‌برکف، عازم جبهه جنوب گردید؛ و در جبهه سوسنگرد، در خط مقدم تپه‌های الله اکبر، مشغول رزم با صدامیان یعنی شد و در عملیات چریکی و پیروزمندانه تپه‌های الله اکبر، به همراه همسن‌گرش که هر دو پی جی زن بودند، ضربه‌های سنگینی به دشمن وارد کردند.

شهادت:

اما در صبح روز سی‌ام اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ تیر دشمن بر سینه‌اش نشست و به علت وجود جراحات شدید و خونی‌ریزی، از ناحیه کتف و سینه، به فیض شهادت نایل، و به لقاء الله شتافت. روحش شاد و رهروان راهش فراوان!

یادی از سرداران رشید تبریز

عموم شهیدان بر ما حقوق فراوانی دارند در اینجا به جمعی از سرداران شهید می‌پردازیم:

۲۰۸۴- سردار شهید حسن شفیع‌زاده

سردار شهید «حسن شفیع‌زاده» در ۲۸/مرداد/۱۳۳۶ (ه. ش) در خانواده‌ای مذهبی در محله لیل آباد تبریز به دنیا آمد در سال ۱۳۴۲ تحصیلات دوره ابتدائی را در دبستان شفق آغاز کرد و در سال ۱۳۴۸ در سن ۱۲ سالگی از نعمت پدر محروم گردید. با جدیت تمام بیشتر از گذشته درس خواند و به مادرش نیز در اداره امور منزل کمک کرد. دوره تحصیلات متوسط را در سال تحصیلی ۴۹-۴۸ در دبیرستان امیر خیزی شروع کرد. با وجود مشکلات فراوان، توانست دیپلم خود را در خرداد ماه سال ۱۳۵۴ در رشته طبیعی اخذ کند همراه با انجام تکالیف مذهبی انجام داد. از کودکی در مجالس دینی از جمله برنامه‌های سوگواری حضرت اباعبدالله الحسین (ع) حضور می‌یافت و عشق خدمتگزاری به آستان سیدالشهداء (ع) در عمق وجودش ریشه دوانید. در ایام محرم الحرام، به پذیرایی از عزاداران در مساجد می‌پرداخت.

«شفیع‌زاده» پس از اخذ دیپلم در ۱۶/بهمن/سال ۱۳۵۵ (ه. ش) به خدمت سربازی اعزام گردید. دوره آموزش نظامی را در پادگان عجب شیر گذراند. پس از پایان دوره آموزش نظامی و اخذ سردوشی، بقیه خدمت سربازی‌اش را در پادگان تبریز سپری کرد. چون در سطح گروهان، غیر از او و چهار نفر دیگر منشی انتخاب شد. از این فرصت استفاده کرد و یک کلاس خداشناسی در آنجا برپا نمود و به

ارشاد پرسنل کادر و وظیفه پرداخت.

فرماندهشان ارزش و احترام خاصی برای او قائل بود.

«شفیع زاده» با کمک فرمانده خود نمازخانه پادگان را آماده کرد و با خریدن مروت و نصب پوسترهایی از آیات کلام الله مجید، نمازخانه را تکمیل نمود. چون قبل از سربازی هم ورزشکار بوده و استعداد خوبی در این زمینه داشت، در گروهان محل خدمتش، یک تیم فوتبال تشکیل داد.

در پادگان نمازهایش را در اوّل وقت می خواند، به سوالات شرعی سربازان پاسخ می داد. نماز را با صورت زیبا قرائت می کرد.^(۱)

«شفیع زاده» در داخل و خارج پادگان به پخش اعلامیه های حضرت امام خمینی می پرداخت. با شعله کشیدن آتش ستم سوز انقلاب اسلامی در بیشتر راهپیمایی ها شرکت می کرد و بر در و دیوار پادگان و شهر نیز شعارهای انقلاب را می نوشت.

قبل از شروع راهپیمایی ها از یک راه مخفی که در گوشه و کنار پادگان شناسایی کرده بود، گریخته و پس از عوض کردن لباس، خود را به مسجد جامع می رساند تا بتواند از نزدیک شاهد مبارزات استقلال طلبانه مردم باشد. او بارها در تظاهرات مردمی در معرض گاز اشک آور قرار گرفت...

همزمان با اوج گیری اعتصابها و راهپیمایی ها، با علمای در تبعید چون آیت الله مدنی و آیت الله دستغیب در تماس بود و از آنان الهام می گرفت...

همزمان با اوج گیری اعتصابها و راهپیمایی ها، با علمای در تبعید چون آیت الله مدنی و آیت الله دستغیب در تماس بود و از آنان الهام می گرفت. در داخل پادگان فعالیتهایی در جهت راهنمایی نظامیان و خنثی سازی تبلیغات حکومت نظامی انجام می داد.

«سال ۱۳۵۷ (ه. ش) بود و اوج انقلاب. امام دستور داده بودند که سربازان پادگانها را ترک کنند. با چند نفر از بچه های محله در مسجد محل گروهی را تشکیل داده بودیم، از خیابان جمهوری اسلامی (فعلی) می گذشتم. هنوز به «داروخانه جالینوس»

نرسیده بودیم که به سرباز مسلحی برخوردیم. او در کنار جیب ارتشی نگهبانی می داد. جلو رفتیم به او سلام کرده و گفتیم:

«برادر! حضرت امام فرموده اند که: پادگانها را ترک کنید. اگر شهرستانی هستید، هیچ نگران نباشید ما جا و لباس داریم. خلاصه می توانیم در خدمتان باشیم.»
او چشمان مهربان خود را به رخسار من دوخت و با تواضع گفت:

«می دانم برادر. اما ما هم کار داریم.» توی دلم گفتم: «چه کاری؟» راستش متوجه منظورم نشدم. فرصت زیادی نبود. خدا حافظی کردم و از آن جا دور شدم. آن روزها گروه مسلحی در کار نبود، اما گروهی بود که یکی از برادران سرپرستی آن را به عهده داشت. مسلح بودند و ما هم تصمیم گرفته بودیم که با آنها ادغام شویم. جلسه ای در خانه آن برادر ترتیب داده شده بود.

در آن جلسه قرار بر این شد که نارنجکهای دست سازی را با همکاری یکدیگر بسازیم. در بین حاضران در جلسه، قیافه یک نفر به نظرم خیلی آشنا آمد. حدس زدم که او را در جایی دیده و شاید هم قبلاً برخوردی با او داشته ام. پس از پایان جلسه گفتم: «برادر، مثل اینکه من تو را یک جایی دیده ام اما هر چه فکر می کنم چیزی به ذهنم نمی رسد.»

لبخندی بر لبانش نقش بست:

«یادتان می آید، نزدیکیهای داروخانه جالبینوس... کنار جیب ارتشی... من همان سربازم.»

خیلی خوشحال شدم و خودم را معرفی کردم. او هم خود را حسن شفیع زاده معرفی کرد. سپس توضیح داد که: «اگر ما در آنجا باشیم و از اقدامات ارتش علیه مردم و انقلابیون با خبر شویم، خیلی مفیدتر است از این که فرار کنیم و اسلحه ما به دست دشمنان مردم بیفتد. به هر حال ما مقلد و تابع امام هستیم و باید دستوراتش را بطور کامل اجرا کنیم.»

جلسه به پایان رسید و گروه واحدی تشکیل یافت.^(۱)

وفتی که مأموران رژیم منحوس پهلوی قصد هجوم به منزل «آیت‌الله مدنی» را داشتند، «شفیع‌زاده» در مراسم عزاداری امام حسین (ع) نقشهٔ مقابله با عمال رژیم را طراحی کرد اما قبل از هر اقدامی «ضد اطلاعات» رژیم نسبت به موضوع آگاهی یافت و او را به پادگان مرند تبعید نمود، در حالی که احتمال مجازات‌های سنگین‌تری می‌رفت. اما موج‌های سنگین انقلاب اسلامی این مجال را به طاغوت نداد و در شانزدهم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ (ه.ش) خدمت سربازی «شفیع‌زاده» پایان پذیرفت.^(۱)

نمونه‌ای از سخنان بزرگان و یاران:

«مفهوم دفاع قرآنی که در اسلام مطرح است، با خون و گوشت و پوست شهید شفیع‌زاده عجین شده بود.»^(۲)

«آیت‌الله موحدی کرمانی»

نماینده معظم ولی فقیه در سپاه

«آذربایجانها توپخانه سپاه را درست کردند در حقیقت شهید شفیع‌زاده بنیانگذار توپخانهٔ سپاه بود و نقش خیلی مؤثری داشت.»

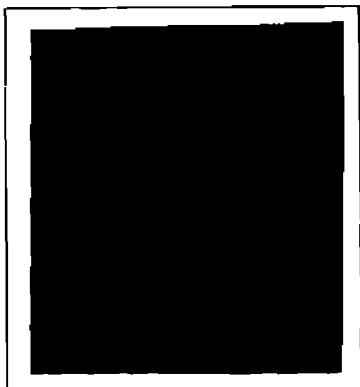
«از چهرهٔ شفیع‌زاده‌ها است که می‌توان قدرت و صلابت اسلام را در زنده کردن انسانها درک کرد. از چهرهٔ این سرداران عزیز سپاه اسلام است که می‌توان مفهوم انسانیت، فداکاری، رضاء و عشق را ترسیم کرد و بیان نمود.»^(۳)

«ما در اوائل جنگ تا زمان شکست حصر آبادان، اصلاً توپخانه نداشتیم. بعد از آن، اولنی قبضه‌های توپخانه بدست ما افتاد و «سردار شفیع‌زاده» به ما پیشنهاد تشکیل توپخانه را دادند تا در لشکرها واحدهای توپخانه ایجاد کنیم و ایشان ابتکار عمل را به دست گرفت و از سال ۶۲، مرکز آموزش توپخانه را تشکیل داد که بعداً تبدیل به دانشکدهٔ توپخانه شد.»

(۱) حسین شفیع‌زاده.

(۲) آیت‌الله موحدی کرمانی، نماینده ولایت فقیه در سپاه.

(۳) سردار سرلشکر پاسدار محسن رضائی فرمانده کل سپاه.



ما خاطرات عجیبی از «سرلشکر شفیع زاده» داریم. تا عملیات فتح «خیبر» دشمن بوسیله توپخانه به ما ضربه می زد. ولی در عملیات «فتح فاو» «شهید شفیع زاده» تلافی همه اینها را درمی آورد.

«سردار سید رحیم صفوی»

قائم مقام فرماندهی کل سپاه

«در موقع عملیات اگر کسی می خواست کسی سراغ شفیع زاده را بگیرد قطعاً جای که مخاطره آمیزترین صحنه ها بود و فشار دشمن زیاد بود آنجا می بایست به دنبال او می گشت» «سردار یعقوب زهدی»

شهادت:

او سرانجام در کربلای ۱۰ به فیض شهادت نائل آمد و به مطلوب خویش رسید اینک پیام فرمانده کل سپاه پاسداران که نمونه ای از لیاقت و کفایت او را ترسیم می نماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

بار دیگر جبهه های نبرد، شاهد عروج پرتلاش ستاره درخشانی است که عاشقانه و شتابان به دیدار معبود شتافت و تاریخ سازان سنگر نشین را با یادگارهای بزرگ از خلق حماسه ها را ساخت و در جوار حق تعالی جای گرفت.

«حسن» که چون کوهی استوار بود، پایدار ماند. سخن راندن ساده نیست. سیمای او تجلی اراده و مقاومت، تلاش و پیکارش همواره الهام بخش رزمندگان بود.

«حسن شفیع زاده» فرمانده توپخانه نیروی زمینی سپاه پاسداران، به شهادت رسید. عزیزی که ثمره سخت کوشیهای او در جبهه ها، همواره مشهود بود، با تقویت آتش سنگین، پیکارگران جبهه نور که صف دشمنان را از هم می گسست و

رویای خام قادیان را به کابوسی وحشتناک بدل می ساخت،
 اوج قدرت آتش توپخانه را جهانیان در نبردهای والفجر ۸ و کربلاهای ۵ و ۸ به چشم
 دیدند و زبان به اعتراف آن گشودند. آنجا که شهید عزیز، و همزمانش با آتش سهمگین،
 لشکریان دشمن را مضمحل و ضایعات جبرانناپذیر را بر خصم زیون وارد نمودند.
 او که از نخستین روزهای آغاز جنگ تحمیلی برای یاری رساندن به رزمندگان
 اسلام، به جبهه‌ها شتافت، تمام هم و توان خود را در این مسیر به کار بست و سرانجام
 نیز در عملیات پیروزمند کربلای ۱۰ به مطلوب خویش رسید و به ملاء اعلا پیوست.
 بر ماست که امانت سنگین پاسداری از مکتب رسول الله را که او بر دوش
 می کشید، همواره با توانی افزونتر بر دوش کشیم و با حضور مداوم در میدانهای رزم،
 تداوم بخش نبود بی امان باشیم و تا نابودی دشمنان و اعتلای کلمه الله از پای ننشینیم.
 افتخار بر خاندان معظم شهید «حسن شفیع زاده» و مردم دلاور و غیور
 آذربایجان، که چنین فرزندان گرانقدری را به اسلام و مکتب حسینی (ع) تقدیم
 داشتند و به حق که صفحات گلگون تاریخ جنگ هیچ گاه نام «شفیع زاده» و زحمات
 و تلاشهای او را از یاد نبرده و بر سینه خود ثبت و ضبط خواهد کرد.
 اینجانب شهادت این فرزند شجاع را به پیشگاه حضرت ولی عصر (عج) و اهالی
 مسلمان و قهرمان پرور آذربایجان و خانواده محترم این شهید تبریک و تسلیت
 عرض نموده و عظمت و رحمت و غفران الهی برای شهیدان خصوصاً شهید
 عزیزمان و صبر و استقامت برای بازماندگان محترم را مسئلت می نمایم.
 فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
 محسن رضائی

۲۰۸۵- شهید علی تجلایی

شهید علی تجلایی مردی از تبار جنگ و جهاد و جرات، از تیره تکبیر و تیغ، از
 نسل نسیم و نور و گل به سال ۱۳۳۸ در تبریز چشم به جهان گشود نوجوانی اش با
 نهضت و حرکت امام «ره» گره خورد در ۲۰ سالگی با اشراق و عشق درآمیخت و به

سلسله سبز پوشان سپاه پیوست عطر آسمانی اش کوههای کردستان را مدهوش ساخت در افغانستان درخشید و پرچمی شد در سوسنگرد به اهتزاز درآمد هنگامی که تانکهای متجاوزان بر نقش پاسداران می گذشتند بر یارانش نهیب زد بیایید امشب بهشت را بخریم سردار حماسه های الفتح المبین، بیت المقدس، رمضان، والفجر، خیبر، فرمانده گردان، جانشین تیپ، مسئول طرح عملیات قرارگاه پیش از عملیات بدر...

شهادت:

۲۵ اسفند ۱۳۶۳ ستاره گمنام بدر در شرق دجله به خورشید می رسد فنا اندر فنا به حدی که پیکرش نیز باز نمی آید.

نمونه ای از کلمات و سخنانش:

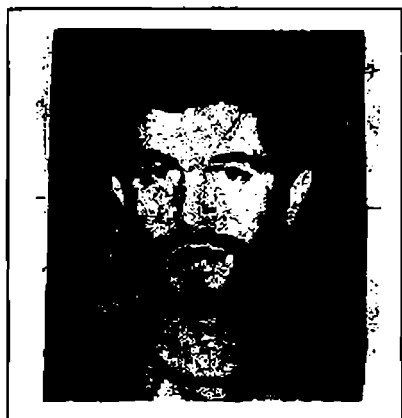
چگونه می توان او را شناخت کسی که در مجلس عقد پیش از جاری شدن خطبه به همسرش می گوید: «من شنیده ام که عروس در مجلس عقد هر دعائی را بکند خداوند متعال اجابتش می کند اگر علاقه ای به من داری و خوشبختی مرا می طلبی از خدا بخواه که شهید شوم...» کجائی ای حنظله ای غسیل الملائكة تفصیل زندگی این شهید بزرگوار را در کتاب «ستاره بدر» می توان پی گیری نمود.^(۱)

شهید خواهیم شد:

سردار شهید علی تجلایی در رابطه با حماسه و آزادی سوسنگرد مصاحبه ای انجام داده اند که در پیام انقلاب، شماره ۲۱، ۱۲ آذر ۱۳۵۹ [تاریخ مصاحبه: روز عاشورا، ۲۸ آبان ۱۳۵۹] به چاپ رسیده است.

- در رابطه با نحوه آغاز درگیری در سوسنگرد و عملکرد نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در این جبهه، با برادر علی تجلایی مسؤول گروه اعزامی از تبریز و معاون فرمانده عملیات مصاحبه ای ترتیب دادیم. وی که مدت ۶ ماه در افغانستان و

(۱) ستاره بدر، نوشته آقا جلال محمدی از انتشارات کنگره بزرگداشت سرداران شهید.



همراه با مجاهدان افغانی نیز مبارزه کرده بود و مدت دو ماه در جبهه سوسنگرد و اهواز فعالیت داشت، درباره وضعیت سوسنگرد پیش از درگیری، توضیح داد:

موقعی که ما به سوسنگرد آمدیم، این محل یک حالت تدافعی داشت و نیروهای ارتش که خیلی کم بودند، در نزدیکیهای اهواز مستقر بودند و اینجا

تنها نیروهای سپاه و بسیج بودند که به صورت چریکی عمل می کردند. امکانات کمی در اختیارشان قرار داشت و همچنین بازدهی آنان نیز به اندازه امکاناتش کم بود. - چنانکه مشاهده می کنیم، امروز (عاشورا)، شهر کاملاً از مردم عادی خالی شده است. شما بفرمایید، که مردم از چه موقعی شهر را تخلیه کرده اند؟

موقعی که ما به اینجا اعزام شدیم، وضع شهر عادی بود و این یک تاکتیک نیروهای عراقی است که وقتی می خواهند، وارد شهری بشوند، از چند روز قبل آنجا را با توپ و خمپاره می کوبند تا شهر از مردم عادی خالی شود و کوبیدن شهر سوسنگرد، بعد از دهلاویه شروع شد که برادران ما در آن منطقه با وجودی که از نظر سلاح در مضیقه بودند، تا آخرین حد ایستادگی کردند و نگذاشتند که دشمن از طرف ساوله به طرف سوسنگرد بیاید، جاده اهواز به وسیله نیروهای عراقی بسته شد و دشمن توانست سوسنگرد را محاصره کند.

- با توجه به دلوریهایی که برادران سپاه، بسیج و ارتش از خود نشان دادند، وضع جنگ را در این شهر چگونه می بینید؟

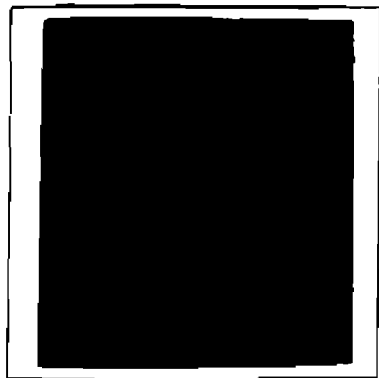
لحظه ای که برادران ما زیر آتش توپ و تانک و خمپاره، موشکهای تاو و کالیبر ۷۵ دشمن جان می دادند و قطعه قطعه بدنهای این شهیدان را جمع آوری می کردیم، برادران ارتشی اینجا نبودند و ما احساس می کنیم که با وجودی که ملت

می‌کردیم، برادران ارتشی اینجا نبودند و ما احساس می‌کنیم که با وجودی که ملت پشتیبان ماست، در اینجا غریبانه می‌جنگیم و غریبانه کشته می‌شویم و این حرفی است که باید به ملت گفته شود و نمونه‌اش در خیلی از جبهه‌ها دیده شده است که به نظر من، بزرگترین دلیل این مسئله عدم هماهنگی در بین نیروهاست. یعنی مسئولین به جای اینکه با یکدیگر هماهنگی داشته باشند، هر کس سعی می‌کند، کار را به اسم خودش تمام کند. بعد از درگیری دهلاویه، شبانه به ما خبر دادند که راه سوسنگرد - اهواز بسته شده و ما هم اگر در آن منطقه بمانیم، طبعاً قتل عام خواهیم شد. به این جهت ما نیروهایمان را شبانه به سوسنگرد آوردیم و صبح نیروها را سازماندهی کردیم و حدود ۱۸۰۰ نفر مسلح در شهر بودند.

۲۰۸۶- شهید نوری از آبریز بستان آباد

یکی دیگر از شهیدان نورانی تبریز و حومه، شهید عالیقدر محمدعلی نوری از آبریز بستان آباد می‌باشد که در حیات عادی خود نوری بود که در ملکوت اعلیٰ به نوریان و عرشیان پیوست و قطره‌ای بود که به اقیانوس بی‌کران رحمت و اسعۀ الهی واصل گردید.

زندگی‌نامه:



شهید محمدعلی نوری آبریزی در سال ۱۳۴۲ ش در روستای آبریز از توابع شهرستان بستان آباد در یک خانواده متدین و شریف متولد گردید پدرش از افراد با ایمان و نیکوکار روستا بود به حدّی که اهالی روستا او را به علّت فداکاری و بیطرفی و صداقتی که داشت

در مواقع بروز اختلاف به داوری قبول داشتند و جهت رفع اختلاف به پیش او می‌رفتند.

تحصیل در مقطع راهنمایی به شهرستان بستان آباد عزیمت نمود در آن زمان به علت فقدان امکانات رفت و آمد دانش آموزان مجبور بودند فاصله بین روستا و شهر را که در حدود شش کیلومتر بود در زمستان و بهار پیاده طی کنند محمدعلی نوری نیز این زحمات را با جان و دل پذیرفت و در میان سختی ها آب دیده تر شد تا تحصیلات راهنمایی را با موفقیت پشت سر نهاد برای ادامه تحصیل، همراه جمعی از دوستان نظیر شادروان قادر اسلامی آبریز به تبریز رهسپار شدند و در یک اطاق استیجاری، سکونت ورزیدند و به تحصیلات خود در رشته حسابداری در دبیرستان شهید باهنر ادامه داد تا در نخستین سال پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ موفق به اخذ دیپلم گردید.

محمدعلی در دوران انقلاب اسلامی با وجود مشکلات فراوان در برنامه های متعدد انقلابی شرکت می جست بعد از اتمام تحصیلات جهت شرکت در جنگ به عضویت جهادسازندگی شهرستان بستان آباد درآمد و با عشق و علاقه به گروه سنگرسازان بی سنگر پیوست و بعد از چند ماه آموزش عازم جبهه های حق علیه باطل شد، به دلیل شایستگی و فعالیت های شبانه روزی توانست به مقام معاونت فرماندهی ارتقاء یابد. محمدعلی در طول پنج سال حضور در جبهه های حق علیه باطل در اکثر عملیات پیروزمندانه رزمندگان اسلام شرکت داشت که از آن جمله می توان به عملیات والفجر ۸ اشاره کرد.

محمدعلی در کنار جنگ در فعالیتهای تبلیغاتی و فرهنگی نیز شرکت می جست، او دارای خصوصیات انسانی والایی بود، همیشه نماز اول وقت اقامه می کرد. بسیاری از روزها را روزه می گرفت. چه شبهایی که به یاد مستضعفان و محرومان و جنگ زدگان گرسنه می خوابید. اغلب شبها به اقامه نماز و راز و نیاز با آفریدگار می پرداخت. بسیار فروتن و مهربان بود، با دوستان به مهربانی و گشاده رویی رفتار می کرد.

یکی از دوستان نزدیک محمدعلی که وصیت نامه او را برای خانواده اش آورده بود تعریف می کرد که: یک روز محمدعلی پیش من آمد و گفت که سه شب پیش در

رؤیا حضرت اباعبدالله الحسین (ع) را دیدم در حضور امام بودم که فرمودند: که «بسم نگوان نباش تا هفت روز دیگر تو پیش خودم خواهی بود حال برخیز و خود را برای سفر آماده کن. سپس محمدعلی با حالت گریه وصیت‌نامه‌اش را از جیب خود درآورد و به من داد و گفت که دوست عزیز این وصیت‌نامه من است خواهشمندم آن را به خانواده‌ام برسان و از طرف من از پدر و مادرم حلالیت طلب کن و سپس گفت خلاصه وصیت را برایت می‌گویم که شفاهاً به خانواده‌ام بازگو کن.

وصیت‌نامه:

«... پدر بزرگوار و مادر مهربانم تمامی فداراتی و اموال مرا در راه اسلام و مسلمین و محرومین هزینه کنید و همیشه پشتیبان اسلام و مؤمنین باشید که خداوند پشتیبان شماست.»

محمدعلی پس از تلاش و فعالیت‌های بی‌دریغ سرانجام در سال ۱۳۶۴ به درجه شهادت نائل آمد. روحش شاد و راهش پرهرو باد!

وصیت‌نامه شهید محمدعلی نوری آبریز مختصر و در عین حال بسیار عارفانه و پرمعنی است که متأسفانه همه مطالب آن به دست این فقیر نرسید که آن را برای خوانندگان و مشتاقان بنویسم.

دیگر شهیدان آبریز:

قابل توجه و تذکر است که از روستای دوست خانواری آبریز چند نفر دیگر نیز به فیض شهادت نائل آمده‌اند که اسامی آنان به شرح زیر می‌باشد.

۲۰۸۷- شهید محمد جودی آبریز ۲۰۸۸- شهید اصغر فتحی آبریز ۲۰۸۹- شهید محمد زارعی آبریز ۲۰۹۰- شهید محمد فرزاهی که بعد از اتمام جنگ در منطقه کردستان به درجه رفیع شهادت نائل آمد. تفصیل زندگانی این شهیدان عالیقدر در «سیمای روستای آبریز» تألیف دانشجوی ساعی لیلا خانم اسلامی آبریز معرفی و بازگو شده است. (۱)

(۱) با تشکر از دوست گرامی آقای بهرام اسلامی آبریز که این گزارش را ارسال نموده‌اند.

بخشایش و شهدای عالیقدر آن

هنگامی که نهضت اسلامی ایران اوج گرفت و طاغوت و طاغوتیان را درهم شکاند، شیاطین را از خاک پاک ایران اسلامی گریزان ساخت و بالاخره بزرگترین پیروزی اسلامی و ایرانی در این سرزمین گسترده با نام «انقلاب اسلامی» شکل گرفت... آری بدان هنگام که هنگامه فریادهای از جگر برآمده، سرود دلتناز پیروزی انقلاب اسلامی را زیر آسمان کبود طنین‌انداز کرد، این سخن شورانگیز مصداق روشنی یافت که «همه زمین‌ها کربلا، و همه روزها عاشورا است»...

بلی، این گفته شورانگیز و روح بخش و دلتناز مصداق یافت، زیرا که در سراسر ایران زمین، در سراسر این خاک مخمل‌گون و سبز و عطراگین، هر شهر، و هر روستا، هر بخش، هر قصبه و هر تکه خاکی که انسانی روی آن می‌زیست، عطر و بوی خاک کربلا گرفت؛ و هر روزی که آفتاب از افق سر بیرون کرد حضور ستمگران و ستمکشان مشهود و روزی چون عاشورا، سرخ و سرنوشت‌ساز گردید. و مردم مسلمان و مؤمن و معتقد ایران، هر روز و هر ساعت و در هر نقطه از خاک پهنا و خود، نشان دادند که همگی، عاشورایی و کربلایی‌اند...

و یکی دیگر از این نقاط سرخ و عطراگین، که خاکش رنگ و بوی خاک کربلا داشت، بخشایش زادگاه نگارنده بود.

شهر نویناد بخشایش که در ۸۰ کیلومتری شمال غربی تبریز قرار گرفته است در منطقه‌ی مسطح و جلگه‌یی بنا شده است. رودخانه «اوچان» که از ارتفاعات سهند شمالی سرچشمه می‌گیرد، پس از طی مسافتی نسبتاً طولانی در قسمت پایانی به آبادی بخشایش وارد رود «آجی چای» می‌شود، و در مسیر خود، منطقه جلگه‌یی بخشایش را سیراب و سرسبز می‌سازد. از این رو، خاک این آبادی با اندک شوره‌زاری که دارد تا حدودی حاصلخیز و به خصوص برای تولید غلات و پونجه کاملاً مناسب و مساعد است. (۱)

این شهر نویناد چه در دوران آغاز نهضت و، چه در هنگامه سوزان هشت سال جنگ تحمیلی و دفاع مقدس، همانند نقطه به نقطه سرزمین ایران اسلامی شهیدان گرانقدری را به نهال پر بار اسلام و قرآن تقدیم داشت و همچنین از پروردگان دامن خود، ایثارگران و جانبازان و اسیران و مفقودالارهایی نیز بر جای گذاشت که تنها تعداد شهیدان و جانبازانش بالغ بر بیست و پنج و شش تن بوده است.

در اینجا، با این امید و آرزو که کتاب «مفاخر آذربایجان»، به لطف و فضل الهی تا سالها و دهه‌ها و سده‌های آینده باقی بماند و پیامهایی از نسل امروز آذربایجان را به گوش هوش نسلهای آینده تمام ایران و جهان، برساند و تصاویری از روزگار امروزی این دیار را، آینه‌سان مقابل چشمان مردم روزگاران آتی بگیرد، به عنوان تجلیل از فداکارها و جانبازها و ایثارگرهای این عزیزان و به منظور احترام و تکریم نام و یاد آنان، صفحاتی را به این عزیزان و الاقدر اختصاص می‌دهیم.

تصویرهای عده‌یی از آنان را که دسترسی به آنها داشتیم چاپ می‌کنیم، و نیز مطالبی را که درباره چند شهید عزیز بخشایشی به دست آورده‌ایم، تنظیم و منعکس می‌سازیم و به جانها و روانهای پاک‌شان درود می‌فرستیم.

اینک تصاویر و اسامی شهیدان گرانقدر این آبادی با ذکر تاریخ و محل شهادت‌شان.

(۱) به کتاب «سیمای بخشایش» تألیف نگارنده چاپ نشر بخشایش قم، ۱۳۷۶ ش مراجعه شود.



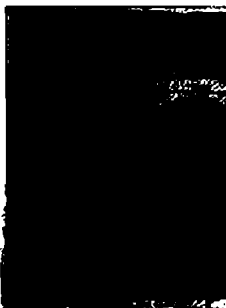
شهید قدیر زمردی



شهید مجالی بیرامی



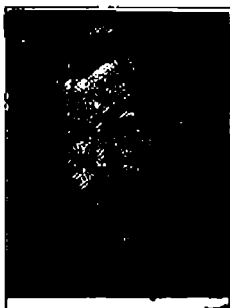
شهید حسن سیف‌الهی



شهید محمد چرخچی



شهید عزیز فیضی



شهید بیوک دابستند



شهید ابراهیم الی‌زاده



شهید محمد بامداد



شهید ابراهیم فرزین



شهید محمد مطاء



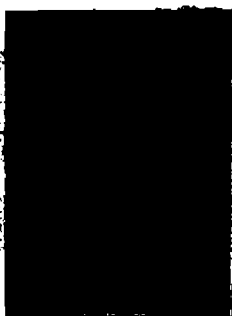
شهید محمد مطاء



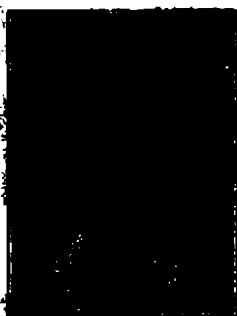
شهید رضا شوکتی



شہید ہزیز خوش مقام



شہید یوسف کشاورز



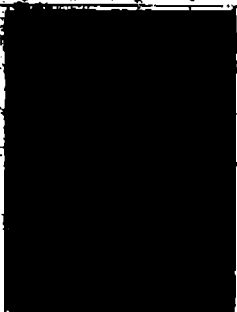
شہید میر حبیب یدہار



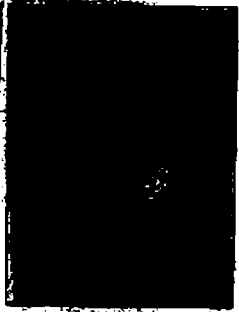
شہید حسین حطار



شہید فدیہ یاقی نزام



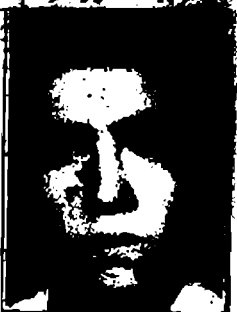
شہید مختار رامگر



شہید اکبر جوان



شہید دلود دلپند



شہید بیوک افروزندہ



شہید میرزا اسحاق



سطری چند درباره چند تن شهیدان بخشایش

۲۰۹۱- شهید میر حبیب یدیشار

یکی از شهدای عابدی بخشایش شهید میر حبیب الله یدیشار بخشایشی از تبار سیادات آن شهر می باشد که جوانی بسیار پاک و منزه و مؤدب بود. شهید میر حبیب الله یدیشار از نوجوانی تحت تربیت والد ارجمندش طالب علم مدرسه طالبیه مرحوم سید عبدالله تربیت یافت و از نوجوانی با پاکسی طهارت زندگی را آغاز نمود این مرحوم در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی نقش بسیار مؤثری داشت تا اینکه پس از شروع تهاجم عراق به ایران به صفوف مجاهدان راه وطن اسلام پیوست و در این راه به فیض شهادت نائل آمد. در این قسمت، پیرامون زندگی و شهادت چند تن از شهیدان عزیز بخشایش، سطوری چندی را از زبان فرزند و پدر و مادر نقل می کنیم:

الف - پسر شهید:

اینجانب میر حجت یدیشار، فرزند شهید میر حبیب می باشم.

چه خاطره ای از پدر بزرگوارتان دارید؟

آنچه بیش از همه در ذهنم باقی مانده، دو نکته است:

اول آنکه پدرم همیشه، از همان دورانی که ما خردسال بودیم و تازه می خواستیم زبان باز کنیم، برای ما داستانها و حکایاتی از پیامبران و به خصوص رسول گرامی اسلام (ص) و ائمه هدی (ع) نقل و بازگو می کرد و روح و جان ما را با زندگی آن بزرگواران آشنا می ساخت. ضمن آنکه همیشه ما را به خواندن قرآن و ادای به موقع نماز تشویق و ترغیب می کرد، در هر فرصتی هم به تکرار می گفت که: فرزندانم، چه من در میان شما باشم و چه نباشم، شما باید راه اسلام و قرآن را بروید، یعنی راهی که پیامبر خدا و ائمه هدی (ع) نشان داده اند و امروز هم امام امت (ره) دنباله آن را ادامه می دهد.

دوّمین نکته ای که به خاطر دارم، احترامی است که او برای همگان قایل بود.

پدرم، در مقابل همه، اعم از کوچک و بزرگ، احترام و تواضع نشان می داد، و حتی ما را که فرزندان خرد سال او بودیم بسیار احترام می کرد. همیشه ما را با لحن مهرآمیز و با کلماتی آمیخته به عزت و تکریم صدا می کرد. هیچ وقت از او خطاب «تو» نشنیدیم، بلکه دیدیم و شنیدیم که همه را از کوچک و بزرگ، «شما» خطاب می کند. و از خصوصیات اخلاقی اش خیلی مهربان و با همه خوش برخورد بود. هر وقت از سرکار برمی گشت، در سلام دادن به همه پیشدستی می کرد. هیچ وقت نه با ما، و نه با هیچکس، رفتار تندی نداشت و هرگز کلمه «خسته ام» را بر زبان نمی آورد. از اینکه فرزند شهید هستید چه احساسی دارید؟

درست است که بی پدری سخت و تلخ است، ولی من از اینکه پدری بالای سر خود ندارم، احساس بی پدری نمی کنم. چون خودش همواره می گفت: اگر به آرزویم رسیدم و شهید شدم، همیشه وجود مرا در خانه حس خواهید کرد، چون شهادت، مرگ نیست؛ بلکه حیات جاودانه است. و اکنون خوشحالم از اینکه پدرم به آرزویش رسیده است، ضمن آنکه همیشه به ما یاد می داد که برای رسیدن به هدفمان باید تلاش و جدیت کنیم.

ب - همسر شهید:

لطفاً خودتان را معرفی کنید.

من همسر شهید میر حبیب یدینار هستم.

از آخرین روز وداع با او چه خاطره ای دارید؟

خاطرات فراوانی از او دارم. از آنجا که او مردی مؤمن و متعهد و فعال بود، همیشه سعی می کرد در تمام فعالیت های خانوادگی هم مثل فعالیت های اجتماعی شرکت داشته باشد، از او خاطرت متعددی باقی است. ولی از آن میان، خاطرات هست که هرگز فراموش نمی کنم: یک روز در روستایمان، مسجدی در حال احداث بود و او هم برای کمک به ساخت آن به محل مسجد رفته بود. دیواره مسجد رو به اتمام بود، و او در بالای دیوار، روی تخته یی بر فراز نرده ها ایستاده بود که ناگهان تخته از جای خود در رفته و او از آن بالا سقوط می کند. با آنکه ارتفاع سقوط نسبتاً

زیاد بود، با این حال با لطف و کمک خداوند متان، هیچ حادثه‌یی برایش رخ نداده بود. فقط خراش کوچکی در پای او به وجود آمد که طبعاً او به آن اهمیتی نمی‌داد. به خصوص که آن روزها قرار بود راهی جبهه شود، و نمی‌خواست هیچ اتفاقی مانع از این امر شود. لذا، خراش را پانسمان نمود و بست، و همانطور به جبهه رفت. از خصوصیات اخلاقی ایشان بگویید.

خیلی مؤمن بود. واقعاً یک مرد نمونه و کامل بود. همیشه نماز و قرآن می‌خواند و بچه‌هایش را نیز با مهربان‌ترین حالتی به انجام واجبات و عبادات دینی، تشویق می‌کرد. با مردم مهربان بود. اهل آبادی، از پیرو جوان، خیلی دوستش داشتند و پس از شهادتش، ناراحتی آنان از این جهت بود که چنین همولایتی مهربان و غمخواری را از دست داده‌اند.

به عنوان همسر شهید چه احساسی دارید؟

احساس افتخار می‌کنم که شوهرم برای دفاع از کبان دین و میهن اسلامی به درجه رفیع شهادت نایل شده‌اند. لطفاً چه پیامی برای همسران شهدا و مردم دارید؟ می‌دانیم که بزرگان ما فرموده‌اند از دامن زن، مرد به معراج می‌رود. و همسران شهدا باید همیشه این نکته را مدّ نظر داشته باشند که آنها بوده‌اند که چنین مردانی را تقدیم اسلام کرده‌اند. پس، باید در غیاب ابدی شوهرانشان، برای تربیت فرزندی شایسته پدری شهید، بسیار تلاش و کوشش کنند. به راستی از همه خواهران و برادران انقلابی عاجزانه درخواست می‌شود که برای خون این شهدای عزیز ارزش قائل شوند و نگذارند که درخت انقلاب با دست بیگانگان و زالوصفتان خونخوار از بین برود و دشمنان اسلام از این موضوع شاد شوند.

۲۰۹۲- شهید قدیر زمرّدی بخشایشی

الف - مادر شهید:

لطفاً ابتدا خود را معرفی کنید.

من، مادر شهید قدیر زمرّدی بخشایشی هستم.

چه خاطره‌یی از روزهای پایانی حیات پربار فرزندتان دارید؟

اول این را بگویم که او براسنی علاقه شدیدی به جبهه داشت و هر وقت از جبهه به مرخصی می آمد، فوراً دلش تنگ می شد و می خواست هر چه زودتر برگردد. همیشه هم آرزو می کرد که کاش سعادت و لیاقتی پیدا کند که در راه اسلام و قرآن شهید شود. یک روز صبح که از خواب بیدار شد به من گفت: مادر، در خواب دیدم که بر روی امواج دریا شناور هستم. سپس خودم را در مکانی سرسبز با گلهای خوشرنگ و خوشبو یافتم. به هر طرف که نگاه می کردم، سبزی و طراوت و گل بود و به نظر می رسید که جایی شبیه بهشت است.

این را گفت و سپس سر سفره صبحانه نشست و پس از صرف صبحانه آماده رفتن شد.

من به او گفتم: پسرم مدتی به جبهه نرو و پیش ما بمان تا برادرت از جبهه برگردد، آنوقت تو برو، که ما تنها نمانیم.

ولی قدیر با لحن عجیبی گفت: نه، مادر. من حتی یک لحظه هم نمی توانم صبر کنم. باید هر چه زودتر بروم و ببینم که آیا به آن مکانی که در خواب دیده ام خواهم رسید یا نه؟ ای کاش واقعاً به آنجا برسم.

این را گفت و ساک خود را برداشت و راه افتاد، و همان رفتن بود که دیگر برنگشت و به شهادتش منجر شد.

از خصوصیات اخلاقی اش بگوئید

خیلی متین و باوقار بود. تعصب شدیدی نسبت به مردم کشورش داشت و به خصوص در مورد آذربایجانیها و هم زبانان دیگر سر از پا نمی شناخت. و اما در مورد کشورش چنان تعصب شدیدی نشان می داد که می گفت از تصور اینکه یک وجب از خاک کشورم در اختیار دشمن باشد خون در رگهایم منجمد می شود و آرزوی مرگ می کنم. او بسیار اهل عبادت بود. نماز شب را یا سوز دل می خواند. صبح ها یک ساعت قبل از اذان بیدار می شد و تا موقع اذان قرآن می خواند. نمازهای مستحبی را هم مثل نمازهای برمیّه، بسیار جدی می گرفت. همیشه به اطرافیان توصیه می کرد که هیچ وقت به فکر مال اندوزی نباشید و بدانید که فناعت،

بالاترین اندوخته‌هاست. و خودش نیز همیشه با فناخت زندگی می‌کرد.

به عنوان مادر شهید چه احساسی دارید؟

خیلی خوشحالم که پسر من به آرزویش که شهادت بود رسید. و خیلی راضی و شادمانم که این امانتی را که خداوند متعال در اختیارم قرار داده بود، با موفقیت تربیت و بزرگ کردم و به موقع خود نیز، او را به نحو احسن و با موفقیت به سوی خودش بازگرداندم.

ب - پدر شهید:

لطفاً خود را معرفی کنید.

سَنَ حاج مصطفی زمرّدی بخشایشی،^(۱) پدر شهید قدیر زمرّدی هستم.

از روزهای پایانی حیات پربارش چه خاطره‌یی دارید؟

خاطرات فراوانی دارم. همه چیز او برایم خاطره است. او همیشه عاشق اسلام و انقلاب بود. حدود یک سال و نیم از نامزدی‌اش می‌گذشت و با این حال هر چه به او اصرار می‌کردیم که مدتی به جبهه نرود و پیش ما بماند تا عروسی‌اش را به سر و سامان برسانیم، جواب می‌داد که مهمتر از عروسی، فعلاً حضور در جبهه است. می‌گفت چطور می‌توانم به جبهه بروم و در نقطه‌یی دور از جنگ، با خیال راحت و آرامش خاطر بمانم و عروسی کنم، در حالیکه، نقاط مرزی کشورم عاری از امن و آرامش است. من وقتی عروسی خواهم کرد که خطر به کلی از کشورم دور شده باشد. دلم می‌خواهد وقتی تشکیل خانواده بدهم، که همه خانواده‌ها در کشور ایران احساس امنیت و آرامش کنند.

همیشه تأکید می‌کرد که: سنگرها نباید خالی بمانند. الآن در سنگر، برادران رزمند منتظر ما هستند. باید برویم و به آنان کمک برسانیم، نه اینکه آنان زیر باران توپ و خمپاره باشند و ما جشن عروسی برپا کنیم. نازه ممکن است هر روز و هر

(۱) حاج مصطفی زمرّدی از معتمدین بخشایش، فرد درستکار و بسیار مؤدّب و کوشا در عمران و آبادانی و اهل اصلاح و خیرخواهی می‌باشد. (مؤلف)

دقیقه، شهادت به سراغ من آید. دلم نمی‌خواهد در آن زمان، همسر جوان بی‌سرپرستی از من باقی بماند که همه عمر سیاهپوش و عزادار زندگی کند. از خصوصیات اخلاقی‌اش بگوئید.

بسیار مؤمن و متعهد مؤدب و متواضع بود و از تمام اخلاق نیک اسلامی برخوردار بود. همه آشنایان عقیده داشتند که بسیار خونگرم و مردم‌دار است. اهل مطالعه بود و به ورزش هم خیلی علاقه داشت. به خصوص، بیشتر به ورزشهای رزمی و نظامی توجه نشان می‌داد.

به عنوان پدر شهید چه احساسی دارید؟

احساس من، احساس افتخار است. افتخار به اینکه پسر من به فرمان اسلام، لَبیک گفت و به آرزویش رسید. خوشحالی‌ام بیشتر از این جهت است که فرزندی داشت که لیاقت رسیدن به درجه شهادت را به دست آورده بود.

به عنوان پدر شهید، چه پیام و حرف خاصی دارید؟

توصیه من به ملت عزیزمان این است که به مسائل اجتماعی بیشتر اهمیت بدهند و بدانند که دشمنان اسلام از این جهت می‌توانند خیلی شیطنت کنند. از مردم می‌خواهم که همواره پشتیبان اسلام و رهبر عزیز باشند و همیشه خاطره شهدا را زنده و گرمی بدارند و بدانند که ما این استقلال و امنیت و آرامش خود را مدیون خون پاک آن شهیدان عزیز هستیم.

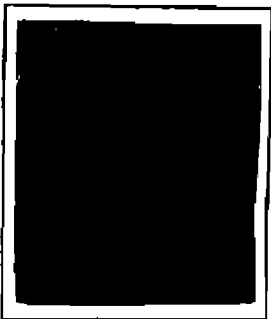
۲۰۹۳ - شهید محمد مجالی بایرامی

از دیگر عزیزانی که باید در اینجا نام ببرم، دایی زاده مگرم، مرحوم مغفور شهدی محمد مجالی بایرامی مأمور پست و تلفن بخشایش می‌باشد به ویژه از آن نظر که خلف و فرزندی ندارد. او اهل قرآن و نماز و تهجد و عبادت بود و ایمان و اعتقادات عمیق و وقار و طمأنینه خاصی در چانش ریشه دوانده بود. در فاجعه نماز جمعه تبریز همراه شهید آیه الله سید اسد الله مدنی در سال ۱۳۶۱ ش به فیض شهادت نائل آمد.

ارواح همه شان شاد و مهمان ضیافت مقام شامخ رسالت (ص) باشند!

۲۰۹۴ - شهید حمید کریمی

چهارمین شهیدی که از باغ روحانیت بخشایش تقدیم اسلام و قرآن گردیده است شهید حمید کریمی فرزند دلبند صادق کریمی و نوه حجة الاسلام والمسلمین حاج میرزا علی کریمی بخشایشی نزیل اهر می باشد مرحوم حاج میرزا علی آقا کریمی یکی از وعاظ و ائمه محترم جماعت اهر بود خاندان کریمی یکی از خاندانهای اصیل و شریف روحانی بخشایش می باشند



آنان سالیان متمادی پایه گذار تشکیلات حسینی (ع) در بخشایش بوده اند و مرحوم حاج میرزا علی آقا تا سال ۱۳۶۵ هجری امام جماعت مسجد جامع بخشایش بوده اند سپس به اهر کوچیده اند این شهید گرامی (حمید کریمی) در سال ۱۳۴۹ ش در چنین خاندانی متولد، و در دوره راهنمایی بود که

فرمان امام (ره) را در مورد تشکیل سپاه دریافت نمود او در سال ۱۳۶۵ ش با سپاه یکصد هزار نفری امام زمان (عج) از تبریز به صورت بسیجی به جبهه های حق علیه باطل رهسپار گردید او پس از سپری نمودن دوره غواصی در سد دژ و آروند رود در عملیات پیروزمندانه کربلای ۵ شرکت جست که پس از در هم شکستن نیروهای دشمن زبون در سحرگاه روز ۱۹/۱۰/۱۳۶۵ پس از ادای نماز صبح در اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نائل گردید. از این شهید وصیتنامه ای دریافت نکردیم ولی پدر ارجمندش آقای صادق کریمی که یکی از کارمندان بازنشسته می باشد جمله ای نوشته اند که پیغام تمام شهیدان راه حق و ارباب بصیرت و معرفت می تواند باشد ایشان در نامه ۷۷/۷/۲۴ که به اینجانب مرقوم فرموده اند می نویسند «تمام شهدای ما فدای حضرت سید الشهداء ابا عبد الله الحسین (ع) باد و بس».

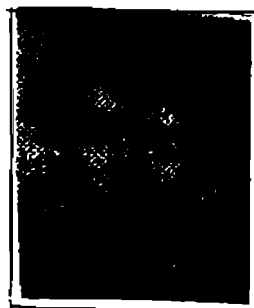
۲۰۹۵ - پیام شهید ریاضی به زبان شعر



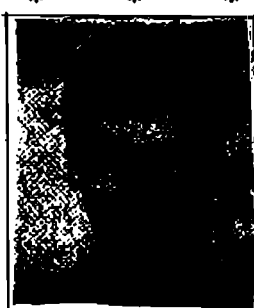
شهید وحید ریاضی بخشایشی که در سال ۱۳۶۷ در عملیات کردستان به فیض شهادت نائل آمده است پیام خود را به زبان گویای شعر او در نامه‌ای که به والدین خود نوشته است چنین می‌نویسد: بیان کرده است:

بیهوده مکن گریه بر این سوختن من
افکنده شرر عشق وطن بر بدن من
از جامهٔ سربازی این پیرهن من
پاینده وطن بوده و باشد سخن من (۱)

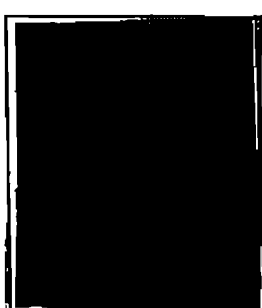
ای مادر فمیدهٔ بیت‌ال‌حزون من
پروانه صفت، سوختم در رو عشق است
شد کشته پدر در ره این خاک بجا ماند
سرباز وطن مستم و تا زنده بجایم



شهید غفاری



شهید احد قربانی



شهید وارد دانشه

(۱) قابل ذکر است خاندان ریاضی در بخشایش یکی از خاندانهای معروفی می‌باشند عمومی محترم این شهیده مرحوم میرزا اسدالله ریاضی نخستین بار روشنائی و برق را با کمک مردم به بخشایش ارزانی داشتند گرمابه قدیمی شهر نیز از یادگارهای آن روحانی وطن پرست می‌باشد که خداوند متعال مشمول عفو و رحمتش قرار دهد!

شهیدان عالیقدر خوی و سلماس^(۱)

دارالصفای خوی، شهر ایمان و تقوی، به عنوان دارالمؤمنین شهرت دارد این شهر از آغاز تأسیس منشاء خیرات و برکات علمی در جهان اسلام واقع شده است و شهیدان عالیقدری را نیز تقدیم اسلام و آزادی رأی، نموده است.

مردم خوی از آغاز شروع انقلاب همگام با سایر اقشار مردم در سراسر ایران با برگزاری تظاهرات و راه پیمایی‌ها باعث سرنگونی رژیم شاه شدند. در سال ۱۳۵۶ هـ ش، یکی از سرداران رشید خوی بنام شهید اسماعیل سلامت بخش^(۲) با به هلاکت رساندن عده زیادی از افسران رژیم طاغوتی، در یکی از پادگان‌های تهران موجب شور و تشدید حرکت انقلابی و اسلامی مردم و خود نیز به شهادت رسید.

دولت موقت بختیار برای مقابله با حرکت مردم با تحریک اهالی روستاها و در اختیار گذاشتن اسلحه، زمینه هجوم آنان را به خوی فراهم آورد. آنها سلاح گرم و سرد به دست، در دستجاتی به شهر می‌ریختند و شعارهایی به نفع رژیم می‌دادند و شب هنگام با بی‌رحمی و قساوت تمام، به خانه‌های مردم وارد شده و به زور اسلحه، اموال مردم را تاراج می‌کردند.

(۱) در مورد خوی کتاب سیمای خوی تألیف فاضل گرامی آقای صدرایی از سری انتشارات دیداری با ابرار بسیار مفید و آموزنده است و این بخش کوتاه هم گزینش شده از آن کتاب می‌باشد.

(۲) کد معرفتی [۲۰۹۶]

مردم خوی نیز برای جلوگیری از حرکات ناپسند آنان و نیز تشدید تحرکات انقلابی، مسجد حاج بابا و مسجد شیخ را محل اجتماع و شور و مشورت در امور مهم قرار داده و با ایجاد پستهای نگهبانی و مسلح نمودن مردم سعی در جلوگیری از حرکات آن اشرار داشتند.

اما نیروها و سلاحهای مردمی به اندازه‌ای نبود که بتواند به کلی جلو اشرار را بگیرد. در این میان روحانی مبارز حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ مسعود خضرلو^(۱) برای ارشاد و آگاهی دادن به مردم روستای بدل‌آباد که مرکز تجمع و تصمیم‌گیری اشرار بود، به آن روستا مسافرت می‌کند ولی سران اشرار این روحانی را دستگیر و با بی‌رحمانه‌ترین وجهی به شهادت می‌رسانند.

اشرار به این اعمال اکتفا نکرده و راههای ارتباطی خوی را تحت کنترل خود در می‌آوردند و طرح حمله به خوی را می‌ریزند. چندروز قبل از پیروزی انقلاب، آنها به خوی حمله کرده و خیابان محله امامزاده را به آتش کشیده و به مغازه‌ها و اموال مردم خسارت کلی وارد و باقیمانده اموال را نیز غارت کردند، اما با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام خمینی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تمامی نقشه‌های آنان نقش بر آب شد.

مردم مبارز خوی با تشکیل کمیته‌های انقلاب اسلامی؛ خود مسئولیت برقراری نظم و آرامش را به‌عهده گرفتند و به خوبی از عهده آن برآمدند و اشرار و عناصر ضد انقلاب را دستگیر، و سلاح‌ها را جمع‌آوری کردند. اموال مردم را که چند روز قبل از پیروزی انقلاب در حمله به شهر خوی توسط اشرار غارت شده بود، کشف و به صاحبانش برگرداندند. کمیته‌ها از جهت حفظ نظم در دوران حساس پیروزی و مقابله با عناصر فرصت‌طلب مسلح مانند کومله، منافقین، حزب دمکرات، ساواکیها، فتودالها و نیز مبارزه با مفاسد اجتماعی و قاچاق مواد مخدر، مخصوصاً در خوی نمودند؛ زیرا اگر آنها خطر حزب دمکرات را که دره قطور، ساز و برگ نظامی بدست آورده و قصد حمله به خوی را داشتند دفع نمی‌نمودند، مصائب

بزرگی به مردم مسلمان وارد می‌شد. فرماندار دلسوز و رشید خوی شهید قریانعلی^(۱) کوچری در این گیرودار بدست همان اشرار در دره قطور ابتدا به گروگان گرفته شد و بعد به شهادت رسید، ولی مردم خوی و نیروهای مسلح کمبته و سپاه و ارتش عقب نشینی ننموده تا اینکه منطقه را از لوٹ اشرار پاکسازی کردند مردم مسلمان خوی قبل از پیروزی و در هنگام پیروزی و بعد از آن شهدا و جانبازان زیادی را تقدیم انقلاب نموده‌اند.

خوی و جنگ تحمیلی.

مردم مسلمان خوی همانند دیگر شهرهای ایران اسلامی به محض اطلاع از نخستین حمله هوایی عراق علیه ایران در شهریور سال ۱۳۵۹ ه. ش، به فرمان حضرت امام خمینی (س) در این دفاع مقدس شرکت فعالی نمودند. در اوایل جنگ که هنوز سپاه و بسیج به صوت سازمان یافته‌ای وارد جنگ نشده بودند، داوطلبین با هزینه و امکانات محدودشان خود را به میدانهای دفاع می‌رساندند بعد از سازماندهی منظم نیروها در قالب تیپ‌ها و لشکرها و گردانها، رزمندگان خوی در تحت امر تیپ ۳۱ عاشورا عمل می‌کردند، بعداً این تیپ به لشکر اirtقاء یافت و خونیها در سه گردان امام سجّاد (ع)، علی اکبر (ع)، قاسم (ع) سازماندهی و در عملیات شرکت می‌کردند. هنوز هم خاطرات ایثارگری‌ها و رشادتها و شهادت‌های انجام گرفته در این گردان‌ها ورد زبان بسیجیان خوی می‌باشد آنها بدون هیچ چشم‌داشتی به مال و متال، از همه چیز دست شسته و هدفشان فقط کسب رضای الهی و انجام وظیفه مقدس دفاع و حفظ جان و مال و ناموس مسلمین بود.

مردم خوی علاوه بر خدمت در جبهه، در پشت جبهه نیز فعالیت چشمگیری داشتند ستادهای پشتیبانی تشکیل شده بود که کمک‌های مردمی را جمع‌آوری و به جبهه‌ها ارسال می‌کرد مردم نیز تا حدّ توان از هیچ کمک و خدمتی کوتاهی نمی‌کردند، آنان که امکانات مالی داشتند کمک می‌کردند، آنها که امکانات نداشتند

از طریق دیگری خدمت می کردند، مثلاً زنان برای رزمندگان بلوز، جوراب، پیراهن می بافتند. نوجوانان که قدرت جنگ را نداشتند نامه های پرشوری به رزمندگان می نوشتند که متأسفانه تاریخ را توان ضبط آن همه عشق و شور و ایثار نیست. وقتی پیکر شهیدی از جبهه آورده می شد مردم تشییع بی سابقه ای از آنها می کردند شهر به خروش در می آمد پیر و جوان، زن و مرد همه، این راهی دیار قدس را بدرقه کرده و در آرامگاه ابدیش جای می دادند.

مردم خوی بیش از ۱۰۰۰ شهید تقدیم اسلام و انقلاب نمودند و صدها جانیاز نیز در راه جانان فدا کردند.

خلاصه کلام اینکه مردم مسلمان خوی در جنگ تحمیلی و نیز دفع اشرار از بذل جان و مال دریغ نکردند.

در این جنگ روحانیت خوی نیز حضور فعالی داشت و حدود بیست نفر از طلاب مدرسه علمیه نمازی با شرکت در علمیات به فیض شهادت رسیدند و متجاوز از سی نفر از طلاب خوی، جانباز می باشند.

مردم خوی در تمامی حرکت های انقلابی از قبیل شرکت در انتخابات، راهپیمایی ها، کمک به جبهه ها و حمایت از اهداف انقلاب اسلامی، نقش فعالی داشته و دارند.

سلماس:

سلماس یکی دیگر از شهرهای آذربایجان غربی است که در جنگ تحمیلی شجاعت و صلابت خاصی از خود نشان داد و حضور پیگیر در جبهه ها انجام داد و شهیدانی تقدیم نهال انقلاب اسلامی نمود که از جمع کثیر آنان به چند سردار نامی اکتفا می نمایم و آن شهیدان نامداری چون:

۲۰۹۹- سردار عزیز سالمی

۲۱۰۰- سردار غلامعلی شجاعی

۲۱۰۱- سردار اسماعیل سیاسی

۲۱۰۲- سردار بهلول حسین نژاد

۲۱۰۳- سردار حمید ذاکری را می توان نام برد.

میانه شهر مجاهدت و شهادت

میانه یکی دیگر از شهرهای مبارز و پرتلاش آذربایجان شرقی می باشد از این شهر سیصد هزار نفری، شهیدان متعددی تقدیم نهال آزادی و انقلاب اسلامی ایران شده است که شرح حال اجمالی تعدادی از آن بزرگواران همراه وصایای ارزشمندشان را در اینجا می آوریم و پیشاپیش از فاضل گرامی و نویسنده دلسوز جناب آقای عبدالرحیم آیاذری میانجی مؤلف محترم «سیمای میانه» خطه ولایت که این اطلاعات را در اختیار ما قرار داده اند صمیمانه تشکر و قدردانی می کنیم؛

۲۱۰۴- حجة الاسلام والمسلمین شهید محبوب شیری

این شهید گرامی در سال ۱۳۱۹ ش در روستای «قُمُقَان» از توابع میانه در یک خانواده مذهبی چشم به جهان گشود. پس از تحصیلات ابتدایی، دوره مقدماتی حوزه علمیه را در محضر آیت الله میرزا ابو محمد حجتی و آیت الله حاج شیخ لطفعلی زنوزی، در شهر میانه به پایان رساند. سال ۱۳۳۷ ش وارد شهر مقدس قم شد و با تلاش و پشتکار بسیار به پیشرفتهای چشمگیری در زمینه های علمی و اخلاقی دست یافت؛ به گونه ای که مورد تحسین اساتید و معاصران قرار گرفت. در درس آیت الله العظمی گلپایگانی و آیت الله شیخ مرتضی حائری شرکت جست و از شاگردان ممتاز استاد اخیر قرار گرفت و در تألیف کتابهایی با آن مرحوم همکاری کرد.



از نخستین روزهای شروع انقلاب اسلامی، شهید شبیری با تمام وجود در تلاش بود و لحظه‌ای از ترویج و رساندن پیام انقلاب به گوش مردم، دریغ نورزید. پس از پیروزی نیز در هر جا کاری از وی ساخته بود کوتاهی نمی‌نمود و با صداقت و پاکی از آنچه در توان داشت ایثار می‌کرد. در این اواخر، بیش از دو سال در دادگستری

تهران به عنوان قاضی شرع و رئیس شعبه ۱۶۲ کیفری به خدمت خالصانه خود ادامه داد؛ که تلاشهای شبانه روزی وی در دستگاه قضایی همواره مورد رضایت کامل مسئولان آن قوه قرار داشت.

شهادت:

این روحانی فداکار در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۱ - که برای چندمین بار همزمان با عملیات پیروزمندانه «والفجر ۸» عازم جبهه‌های نبرد بود - در حمله ناجوانمردانه مزدوران بعثی، به هواپیمای حامل او و دوستانش، شربت شهادت نوشید و به ندای حق لبیک گفت.



۲۱۰۵- حجة الاسلام والمسلمین شهید جعفر نیری

او فرزند برومند آیت‌الله حاج شیخ هادی نیری است که در سال ۱۳۲۸ ش در شهر میانه متولد، پس از پایان دوره ابتدایی، مقدمات تحصیلات حوزوی را نزد پدر سپری کرد. سال ۱۳۴۴ در شانزده سالگی به شهر مقدس قم هجرت کرد و پس از گذشت چند سال دوره سطح را به پایان رساند و به تحصیل خارج فقه و اصول نزد

اساتید بزرگ و مراجع عالیقدر پرداخت؛ در ضمن آن برای تهذیب نفس و کسب فضایل اخلاقی همت گماشت.



در آغاز انقلاب شکوهمند اسلامی با تمام وجود در راه پیروزی آن از جان خود مایه گذاشت و پس از پیروزی نیز در سنگرهای مختلف به فداکاریهای خود ادامه داد. تا سال ۱۳۶۱ ش با توان لازم سنگر قوه قضائیه را برای ایفای وظیفه و خدمت به انقلاب و مردم انتخاب کرد. نخست به عنوان

ریاست آزمایشی شعبه ۷۸ دادگاه کیفری (۲) تهران به فعالیت صادقانه پرداخت و پس از یک سال طی حکمی از سوی شورای عالی قضایی به سمت ریاست دادگاه آن شعبه، منصوب گردید.

وی در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۱، همراه با چند نفر از همسنگران قضایی و شخصیت‌های نظامی که با یک فروند هواپیما عازم جبهه بودند. این هواپیما در فضای استان خوزستان مورد شلیک دشمن بمبی قرار گرفت و خون پاک آن عزیز همراه با خرقهای سرخ دوستان دیگر، فضای غبارگرفته خوزستان را رنگین ساخت.

وصیت‌نامه:

در قسمتی از وصیت‌نامه این شهید بزرگوار چنین آمده است:

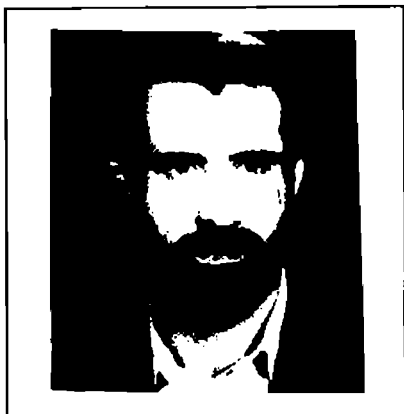
«... آخرین سخنی که حرف ناصحانه و دلسوزانه‌ام در قلب شما اثر می‌گذارد، تا جان در بدن دارید از ولایت فقیه و انقلاب و جمهوری اسلامی که خونهای هزاران شهید و معلول و مفقود و اسیر است دفاع نمایید زیرا مخالفت آن، مستقیم یا غیر مستقیم تقویت دشمنان خداست...»^(۱)

(۱) روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۱۲/۲۲، ش ۱۹۷۲.

۲۱۰۶- حجة الاسلام والمسلمین شهید مهدی عاشوری

در روز ۱۳۳۱/۶/۲۵ ش، در شهر میانه در کانون گرم خانواده مذهبی و متوسط حال، دیده به جهان گشود. از همان دوران نوجوانی همراه با تحصیلات ابتدایی، کار و تلاش شرافتمندانه را سرلوحه زندگی قرار داد و پا به پای پیشرفتهای تحصیلی در اصلاح معیشت خانواده نیز کوشید، آنگاه تحصیل حوزوی خود را نزد علمای شهر

آغاز کرد. بعد از مدتی روانه قم شد و در مدرسه منتظریه (حقانی) که تحت سرپرستی دو شهید بزرگوار آیات: بهشتی و قدوسی اداره می شد مشغول تحصیل گردید. در مدت کوتاهی به موفقیتهای چشمگیری دست یافت و از محضر اساتید کسب فیض کرد. همزمان با ورود شهید مهدی عاشوری به این مدرسه، مبارزه



مذهبی و سیاسی او نیز با رژیم ستمشاهی آغاز گردید. در سال ۱۳۵۲ ش، از سوی ساواک دستگیر و روانه زندان شد. پس از دو سال آزاد گشته و دو سال دیگر به سربازی فرستاده شد. بعد از چهار سال زندان و تبعید دوباره به حوزه علمیه قم بازگشت و این بار با بهره گیری از تجربه های این چهار سال به وسعت جبهه مبارزاتی خود توسعه بخشید.

این شهید حماسه آفرین هر جا فرصت به دست می آورد، در غالب سخنرانیهای پرشور خود، به افشای جنایتهای رژیم ستمشاهی می پرداخت. بسیاری از اهالی میانه خاطرات جلسات سری و سرنوشت ساز او را هم اینک به یاد دارند. شهید عاشوری با شروع انقلاب اسلامی، با شرکت فعال خود در تظاهرات، پخش نوارها و اعلامیه های حضرت امام (ره) و مسافرت و سخنرانی در شهرهای مختلف صدای انقلاب و رهبر آن را به گوش مردم رساند. در هنگام بازگشت تاریخی رهبر

کبیر انقلاب به وطن، یکی از اعضای مهم و پرشور «کمیته استقبال امام» بود. با پیروزی انقلاب به زادگاه خود میانه بازگشت و با همکاری علمای شهر به عنوان مسؤول و سرپرست کمیته انقلاب اسلامی شروع به سازماندهی واحدهای نظامی و انتظامی نمود و با دریافت حکم قضایی از سوی حضرت آیت الله قدوسی (دادستان کل کشور) به وضعیت وابستگان نظام شاهنشاهی و فرصت طلبها رسیدگی کرد. وی با شجاعت بی نظیر و با پاکی و صداقت خاص، این مسؤولیت را نیز بخوبی به انجام رساند. با شروع جنگ تحمیلی جزو نخستین کسانی بود که به جبهه‌های جنگ شتافت و خود در انجام این مهم دوبار مجروح گشت و در نهایت وقتی برای چندمین بار می‌خواست به آن وادی عاشقان عزیمت کند در روز ۱۳۶۴/۱۲/۱، با هم‌زمان خود در آسمان خون‌رنگ شهر اهواز، هواپیمای حامل وی و هم‌زمان هدف آتش دشمن قرار گرفت و به شهادت نائل آمد.



۲۱۰۷- حجة الاسلام شهید ابراهیم شیرى

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۴/۱۰، محل شهادت: ماووت سردشت
تأسف من از آنست که نزدیک به بیست سال است از عمرم می‌گذرد که وجود نازنینش را بطور کامل درک نکرده به فرامین و دستوراتش عمل نکردم و سربازی که دارای قابلیت باشم برایش نشدم، پس تلاش کنید و فرصت از دست ندهید. و انقلاب اسلامی و رهبر معظم امام روح الله الموسوی الخمينی را پاسدار خوبی باشید و از شما علما و روحانیون معظم انتظار دارم که این پرچم خونین اسلام و تشیع و روحانیت را همیشه در اهتزاز نگهدارید و فریاد و بانک حق طلبانه شهدای معظم سلسله روحانیت شهید اول و شهید ثانی شیخ فضل الله نوری و دیگر علما و بالخصوص علامه حلی و شیخ مرتضی انصاری و مقدّس اردبیلی و میرزای شیرازی و سید حسن مدرّس و کاشانی و علامه طباطبائی و مطهری و سید ما مولای ما شهید مظلوم آية الله بهشتی را به گوش جهانیان برسانید و تا زمانی که بانک لاله



الاالله محمد رسول الله (ص) علی (ع)
وکی الله و آله المعصومین حجج الله در
جهان طنین انداز نشده از تلاش و
جهاد دست برندارید و برای این
منظور باید به جهادی بزرگ در درون
خودمان دست بزنیم و مبارزه با غرایز
شیطانی و هواهای نفسانی کرده باشیم
و هدفمان را فقط برای خدا قرار دهیم
و در نیت خود اخلاص داشته باشیم و

از وجود عوامل نفوذی و گروهکهای الحادی و مشرک و منادیان شرق و غرب و
لیبرالها و معتقدان جدائی دین از سیاست و مرجعیت از رهبریت در میانمان
مواظب باشیم که مبدا نفوذ کنند و انقلاب اسلامی ما را از درون پپوسانند برادران و
خواهران پدران و مادرانم و امت حزب الله تلاش کنید مثل مولای ما و سید ما آیه الله
بهشتی بلند قامتانه زندگی کنید و در جنگ با ضد خدائیان و طواغیت و مشرکین و
منافقین استوار و ثابت قدم باشید و دنیا گذری است و ما رفتنی، پس برای رفتن به
فردای نزدیک توشه ای همراهتان آماده کنید که سفر نزدیک است. و ای جوانان
عزیز ای کسانی که یاوران حضرت صاحب عصر (عج) هستید جهت نبرد با دشمنان
اسلام و مسلمین در تمامی صحنه ها آماده باشید و تزکیه و تهذیب نفس و زدودن
غبارها را به کمال رسانده تا اینکه انشاء الله در رکاب حضرت بقیة الله جهاد کرده و در
حضورش به مقام سعادت و شهادت نائل آئید انشاء الله ظهورش نزدیک است.

* * *

۲۱۰۸- شهید محمد ایمانی

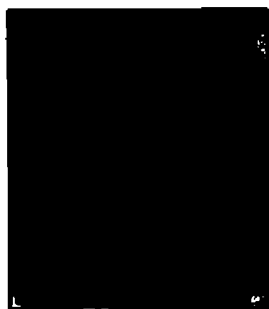
شهید محمد ایمانی یکی دیگر از روحانیون شهید میانه می باشد که
وصیت نامه ی او نشانگر روح بلند و شهادت جوی اوست. او در ضمن

وصیت خویش مردم را به مبارزه با هواهای نفسانی و غرائز شیطانی و حمایت از اسلام و رهبر عظیم‌الشأن اسلام فرا می‌خواند و در پایان می‌افزاید:

دنیاگذری است و ما رفتنی، پس برای رفتن به فردای نزدیک توشه‌ای همراهتان آماده کنید که سفر نزدیک است. و ای جوانان عزیز ای کسانی که یاوران حضرت صاحب عصر (عج) هستید جهت نبرد با دشمنان اسلام و مسلمین در تمامی صحنه‌ها آماده باشید و تزکیه و تهذیب نفس و زدودن غبارها را به کمال رسانده تا اینکه انشاءالله در رکاب حضرت بقیه‌الله (عج) جهاد کرده و در حضورش به مقام سعادت و شهادت نائل آئید.

۲۱۰۹- شهید محمد تقی واعظی^(۱)

او نیز یکی دیگر از شهدای عالیقدر روحانیت این شهر می‌باشد که در تاریخ



۱۳۶۵ به قیض شهادت نائل آمده است اینک بخشی از وصیت‌نامه‌ی آن شهید عالیقدر پس از سلام و درود و ستایش بیکرانه خدای یگانه راست که به فضلش ما را آفرید و به رحمتش در صراط مستقیم خویش رهنمونمان ساخت، و به لطفش به سوی خویش ما را خواند.

سپاس بی‌منتها او را باد! که ما را در برهه‌ای از تاریخ پدید آورد که بتوانیم نحت ولایت بنده صالحی از ابناء رسول الله برای برپائی دین خدا بپا خیزیم و در گستره‌ای از زمین قرارمان داد که بتوانیم زیر پرچم «لا اله الا الله» جهاد مقدسی در راه رضایتش قیام کنیم و توفیق قتال در جبهه اسلام، بر علیه طاغوت‌های زمین را به دست آوریم.

(۱) شهادت ۶۵/۱۱/۲۲، در کربلای ۵ شلمچه.

جبهه‌ی که در آن انبیاء و اولیاء الهی و صالحین و صدیقین و شهداء را دوشادوش خویش و هم‌رزم با خویش می‌یابیم.

پس سپاس بی‌منتها او را بادا که به ما سعادت شهادت در چنین راهی را نصیب فرمود، تا خونمان با خون رسولان خدا (ص) و ائمه هدی (ع) شهادای والا، در یک مسیر مقدس جاری شود و به پای شجره طَیِّبه بریزد و به یک ثمر مبارک منتهی گردد....

پیام شهید:

و اما سخنی که با اُمّت حزب الله و مسلمان ایران دارم این است که اُمّت مسلمان و شهید پرو ایران! شما ملت برگزیده‌ای هستید که خداوند دو قرآن از شما یاد کرده است و فرموده است که من آنان را دوست دارم و آنان مرا دوست می‌دارند....

اما سخنی که با برادران حزب اللهی خود داشتم؛ سلام بر شما باد که یاوران فداکار انقلاب و یاریگران راستین خط امام آنان که صادقانه و مخلصانه در پیروزی انقلاب کوشیده‌اید و از نخستین لحظات پیروز انقلاب تاکنون مَصْرَافه بر خط امام پای فشرده‌اید، علی‌رغم خطوط انحرافی زیادی که بارها از خط امام جدا شده یا بدان برگشته‌اند، شما همچنان بر صراط مستقیم استوار بوده‌اید. در راه مبارزه با این خطوط انحرافی که عموماً نقابهای فریبنده بر چهره و اندیشه‌های شیطانی در سر و شگردهای مناققانه در آستین داشته‌اند، تهمت‌ها و بهتان‌ها شنیده‌اید و رنج‌ها و مصیبت‌ها کشیده‌اید و نارواثیا و مظلومیت‌ها را متحمل شده‌اید.

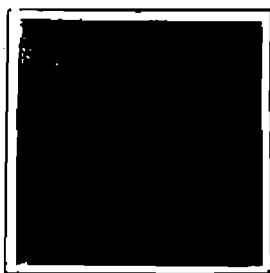
یاران حزب اللهی من! بکوشید که اصالت حزب اللهی بودنتان را در هر حال حفظ کنید و بکوشید که بیش از پیش به صفت تقوی متصف شوید، که تقوی، رضایت خدا و کرامت انسان است. و سفارش من به شما این است که بیش از هر چیز و بیش از هر چیز به خودسازی بیندیشید و بدان بپردازید سعی کنید که هر چه بیشتر خویش را برای خدا، خالص سازید و در اختیارها و گردارها و موضع‌گیریهایتان تقوی را معیار قرار داده و رضایت خداوند و مصالح انقلاب را در نظر بگیرید. و بدانید که هر تک‌تک شما باید یک عالم عامل، مجاهد و سیاستمدار

متمهد باشید که اسلام و انقلاب نیاز فراوانی به شما دارد.

۲۱۱۰- بخشی از وصیت نامه شهید محمود رضوی

بسم رب الشهداء والصدیقین

السَّلام علیک یا ابا عبد الله و علی الارواح التي حَلَّتْ بفنائک و اناخت بر حلق
با سلام بر حضرت بقیه‌الہ الاعظم (عج) امید مستضعفان جهان و با سلام به
نایب بر حق او حضرت امام و با سلام و درود بر شهدای راه حق و حقیقت از
عاشورای حسینی تا عاشورای مکرر ایران شهید مظلوم دکتر بهشتی و شهدای
محراب و با سلام بر شما اُمّت حزب الله!



پروردگارا ترا سپاس می‌کنم که مرا در این برهه از
زمان به دنیا آوردی و بر ما رهبری آگاه عطا فرمودی
که همچون حسن بر تمامی ظالمان نه گفته و حسین
(ع) وار به یاورانش راه زیست و چگونه مردن را
می‌آموزد، دوست دارم آن امامی را که مرا آگاه
ساخته و به معشوقم الله نزدیکتر نموده است.

دوست دارم آن گلوله‌ای را که بدنم را سوراخ سوراخ کند.

دوست دارم آن ترکشی را که پیکرم را پاره پاره کند.

دوست دارم آن آتشی را که جسم من را بسوزاند، و خاکستر کند و از این دنیا
نجاتم می‌دهد دنیائی که با ظاهر فریبهایش انسان را از هدف اصلی و از تکامل
یافتن باز می‌دارد دنیائی که کمتر کسی توانسته در مقابلش مردانه به ایستد و به
بازیش گرفتار نشود.

پروردگارا تو خود می‌دانی و شاهد هستی که در این آخرین لحظه‌های عمرم به
چیزی جز گناهانم و به کسی جز تو فکر نمی‌کنم و چیزی جز پیروزی رزمندگان
اسلام نمی‌خواهم بارالها! ایمانم را کامل کن تا به هنگام نبرد و موقع شهید شدنم و
در هر مکان و هر زمان اعمالم فقط و فقط به خاطر رضای تو باشد مولا جان! اگر قرار
بر این است که اولین کسی که در محکمه تو محاکمه می‌شود شهید باشد و اگر نوک

سوزنی از اعمالش به خاطر غیر تو باشد به روی خاک کشیده و به دوزخ انداخته شود وای بر من چه کنم که تمام اعمالم ریا است، معبودا! به دریای گناه غوطه ورم و در حال غرق شدن هستم و به چیزی نمی‌رسد جز کشتی نجات آن هم رحمت توست خدایا! اقرار می‌کنم به اینکه آدم نبودم و هنوز هم نیستم و خدایا اقرار می‌کنم بر اینکه لایقم که عذاب ترا بجشم تو وکی وکی مولا جان هر چند بر بدیها لایق باشم تو هم سزاواری که بندهات را به بخشی و امیدش را مبدل به یأس نکنی مولا جان اگر من لایق به نافرمانیم تو هم لایق بر عفو.

معبودا! به هر روز و ساعت و لحظه عمر گذشته‌ام که می‌نگرم ذره‌ای عمل امید بخش نمی‌یابم و به هر لحظه‌اش که می‌نگرم خطا و نافرمانی است که انجام داده‌ام چقدر بنده بدی بوده‌ام برایت مولا جان چقدر در این دنیای فانی همچون حیوان وحشی به بریدن مشغول شدم و نیافتم که بر من هدفی است که باید به آن برسم و درک نکردم انسانیت را درک نکردم منظور از خلقت را، درک نکردم فردای مرگ را، حال معبودا دلم خالی است خود محتاجم و چیزی برای معامله ندارم جان آورده‌ام که آن هم امانت توست خدایا ترا شکر می‌کنم که آرزوهای دنیوی را از دلم برکنی خوف مرگ را از من گرفتی و عشق به شهادت را به من عطا فرمودی و آنچنان در عشق تو غوطه ورم ساختی که بی‌واهمه به استقبال مرگ آمده‌ام.

پدر و مادر عزیزم! ای که سالها به رنج و زحمت متحمل گشته و مرا به این سن و سال رساندید و حال موقع فراق است می‌بینم که حق ذره‌ای از زحمتان را جبران ننموده‌ام شرمنده از روی شما می‌بینم من برای شما فرزندی لایق نبوده‌ام و جز زحمت چیزی نداشتم و حال که این دنیا را نگاه می‌کنم به جهان ابدیت می‌روم از ته دل برای شما از خداوند صبر می‌طلبم و از شما هم می‌خواهم که راضی به قضای الهی باشید مگر نه این است که شیعه حسین هستیم و درست است که نمی‌توانیم چون او باشیم ولی می‌توانیم اقلاً خودمان را از متقیان و شعیان او قرار دهیم مگر حسین نمی‌دانست که بعد از او خاندانش آواره و اسیر خواهد شد؟ مگر نمی‌دانست که به عزیزانش زخم زبان خواهند زد؟ پس چرا سازش نکرد به خاطر اینکه رضای خدا در آواره شدن خاندانش بود پس ماکه شیعه او هستیم چرا نتوانیم داغها را بر دلمان

پذیرا باشیم سعی کنید فقط رضای خداوندی را در نظر بگیرید نگوئید فلان کس فلان کار می‌کند هر کس را با اعمال خودش محاکمه می‌کنند مادر و خواهر عزیزم احساس می‌کنم محبت مادری و خواهری را، ولی اگر غمی احساس کردید مصیبتان را با مصیبت حضرت زینب (س) مقایسه کنید و به شهدای کربلا گریه کنید و از خداوند بخواهید دومین قربانیان را قبول کند انشاء الله.

و سخنی که به برادرانم دارم این است سعی کنید راه شهداء را ادامه دهند و در این راه سست نشوید که راهی است پرپیچ و خم و خطرناک که هر لحظه‌اش امتحان الهی است و به احمد که از دو چشمانم بیشتر دوست دارم توصیه می‌کنم که در صورت تقبّل راه بعد از اتمام درسش حوزه علمیه را در پیش گیرد که فقط از آن راه و راه جهاد می‌توان به انسانیت و بالاخره به جوار الله رسید.

عزیزانم اگر جنازه‌ام همچون جنازه پاک برادرم در دشتها ماند و به دستتان نرسید تشکر خدا را کنید و راضی باشید چرا که رضای خداوند در آن بود و اگر نشانه‌ای یا قبری داشتم هر وقت که به مزارم آمدید اوّل به روح برادر عزیزم و شهیدم فاتحه‌ای بخوانید و بعد مرا یاد کنید و در تربیت دو یادگار برادرم حدّ اعلای کوششتان را بکنید چرا که فرزند شهید باید الگو باشد به جامعه.

و اما شما ای ائمه حزب الله سعی کنید خودتان را از صحنه کنار نکشید و مطمئن باشید که خداوند با شماست، وحدتتان را حفظ کنید و بدانید که هر لحظه در امتحان الهی قرار دارید و کسانی از این امتحان موفق بیرون می‌آیند که بر سختی‌ها متحمل باشد انقلابی بودن شرط نیست حزب اللهی بودن شرط نیست در این دو حالت تا آخر ماندن و مقاومت کردن مهم، است سعی کنید به تک تک فرامین امام دقت و به آنها عمل کنید همیشه دعاگوی امام باشید و پای خود را به جای پای امام بگذارید و مبدا امام را تنها گذارید که دوری کردن از امام دوری کردن از اسلام و قرآن و الله است شما ای برادران طلاب و اساتید محترم که در حوزه مشغول تدریس و خدمت هستید حقیر ذلیل همیشه دعاگوی شما هستم و از خداوند موفقیت شما را می‌خواهم و شما هم سعی کنید در تمامی کارهایتان به ائمه اطهار متوسّل شوید دعای توسّل را بیشتر بخوانید و برای رسیدن به آن مقام والا که

انشاء الله رسیده‌اید از معصومین (ع) پاری طلبید.

در صوت تقبّل که انشاء الله قبول می‌کنید حقیر شش ماه نماز و سی و شش روز روزه به گردن دارم که اداء می‌کنید و باید کفّاره یک ماه و نیم روزه پرداخت شود و موقعی که مرا به قبر می‌گذارید سه مرتبه یا بن الحسن بگوئید.

والسلام

* * *

۲۱۱۱- شهید سید محمد ساقی

به تاریخ ۱۴ دی ماه ۱۳۴۰ در شهرستان میانه در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود و دوره دبستان و دبیرستان را در همانجا با موفقیت چشمگیری به اتمام رسانید او در همان اوان دوران کودکی در انجام احکام و فرائض دین اسلام مقید بود تا اینکه، انقلاب اسلامی ایران به رهبری قائد اعظم و بزرگ رهبر جهان اسلام به



وقوع پیوست، او در طول مدت پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تلاش‌ها و کوشش‌های چشمگیر در شهرستان میانه در تحکیم اهداف انقلاب اسلامی و در پخش اعلامیه‌ها و نوارهای حضرت امام نمود از دیگر فعالیت‌های او مطالعه کتابهای علمی و سیاسی بود که آن موقع به زحمت به دست می‌آورد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تأکید رهبر عالیقدر مبنی بر تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آن فرصت وارد سپاه پاسداران شهرستان میانه شد و از انقلابی که دست‌آورد خون هزاران شهید و معلول بود پاسداری نمود، شهید در تشکیل انجمنهای اسلامی فعالیت بیشتری داشت تا اینکه از طریق سپاه پاسداران به خطه کردستان، جهت مبارزه پیگیر با ضد انقلابیون، اعزام گشت سپس تا مدّتی در قسمت ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان میانه فعالیت داشت از آن بعد با اصرار و پافشاری خود از فرمانده سپاه اجازه هجرت خود را به شهرستان قم جهت مطالعه در احکام الهی و تحصیل علوم دینی گرفت از آنجا که عشق و علاقه شدیدی در راه بهتر شناختن دین مبین اسلام و نشر احکام الهی داشت در مدرسه

رسول اکرم (ص) شهرستان قم مشغول تحصیل و کسب علوم اسلامی شد از تحقیقاتی که از مسئولین مدرسه نمودیم با خبر شدیم که شهید او در مدت ۷ یا ۸ ماهی که آنجا تحصیل می کرده موفقتر از تمام طلبه ها بوده و در جذب علوم دینی و فلسفی استعداد بیشتری از خود نشان داده است و همچنان که در سخنرانیهای خود به طلبه ها یادآور شده است همیشه خود را فردی گناهکار و ضعیف و روسیاه می پنداشت و همیشه از روح بزرگ و متعالی طلبه ها سخن می گفت.

او آنچنان عاشقانه در پی رسیدن به معشوق خود بود که در تمام خاطرات زندگانش، که نوشته بود تنها و تنها در میان تمامی آرزوها و آرمانها، آرزوی شهادت دیده می شود.

قسمتی از وصیت نامه شهید ساقی:

بسمه تعالی نکته ای چند به حضور برادران عرض می کنم این در حالتی است که در حال هجرت هستم و به دیدار معبود می شتابم می خواهم سخنانی چند با برادران طلبه مدرسه رسول اکرم (ص) و نیز برادران عزیزم که در سپاه میانه هستند و مظلوم شده اند، برسانم و اما برادران طلبه! برادران پاک من! برادران نورانی من! در طوق این شش یا پنج ماهی که با شما انس گرفتم من انسانی خطاکارم، گناهکارم، من خیلی کوچک تر از آن بودم که با شماها باشم اما شاید دست تقدیر چنین کرده بود، من شما برادران را در حالت دیگری می یافتم وقتی از جامعه وارد این مدرسه شدم حال دیگری به من دست داد تغییری بسیار عظیم در روح من ایجاد شد من خودم را دیگر آن انسان قبلی نمی دانستم وقتی که حرکات و سکنات یک یک شما برادران را می دیدم در یک جای تنها می نشستم و گریه می کردم، خدایا مرا نیز از صالحان قرار ده" مرا نیز از پاکان قرار ده! مرا نیز در ردیف انسانهای خوب قرار ده! واقعا که چه انسانهای خوبی من در این مدرسه دیدم انسانهایی که دارای ارواح بزرگ هستند هر چند که ممکن است جثه کوچکی داشته باشند اما روحشان بسیار بزرگ است، بسیار عظیم است، عبادتهای خالصانه آنان دعاها و راز و نیازهای آنها، مرا به گریه می انداخت، روح مرا تکان می داد، باری برادران عزیز طلبه حالت خلوص خود را

همیشه حفظ کنید، تنها توشه‌ای که ما می‌توانیم از این مدرسه ببریم، تنها توشه‌ای که از این دنیا خواهیم برد انگیزه‌های ما هستند، انگیزه اعمال ما هستند، نیات ما هستند، همان نماز شبهای ما هستند، همان نمازها و دعاها، ما هستند، اینها هستند که توشه خواهند بود اگر با نیت و انگیزه خدائی انجام بدهیم.

برادران عزیز! به نمازهای شبانه، به دعاها و مناجات‌ها اهمیت بیشتری دهید زیرا محتاج قابل عرضه‌ای به جز اینها نداریم سلاح ما جز دعا و جز بکاء (گریه) چیز دیگری نیست گریه بهترین سلاح است برادران آنرا از دست ندهید گریه را، گریه قلب انسان را پاک می‌کند روح انسان را زلال می‌کند دل انسان را بسیار رقیق می‌کند قلبش را، انسانی با روح متحول و دگرگون، تحویل جامعه می‌دهد.

جامعه ما به امثال شما احتیاج دارد و از میان شما باید مطهری‌ها و بهشتی‌ها بیرون بیاید و مدرسه را که من دیدم و طلبه‌هایی را که من می‌شناسم می‌دانم مطهری‌ها در میانشان زیاد است، می‌دانم که انسانهای بسیار متقی هستند و اگر متقی باشید خداوند فرقان به شما خواهد داد، و خداوند شما را هدایت خواهد کرد توصیه‌ای که می‌کنم برادرانم، توفیق راه همیشه از خدا بخواهید، هیچوقت در این فکر نباشید که مستقل کار نکنید و هیچ وقت در این فکر نباشید که می‌توانید با عبادتهای زیاد و با درس خواندن، به مقامات عالیه برسید اگر توفیق الهی نباشد، هیچ کاری نمی‌شود کرد گریه کنید و ناله کنید و داد بزنید و تضرع کنید که ای خدا به من توفیق بده و اگر تو توفیقات خود را از من قطع کنی من چگونه می‌توانم تو را عبادت کنم من به راه ضلالت و گمراهی خواهم افتاد و محتاج توفیقات تو هستم "زبنا لا تزغ قلبونا بعد اذ هدیتنا" خدایا تو ما را هدایت کرده‌ای و ما را در مسیر هدایت قرار داده‌ای توفیقات خود را از ما بگیر، اگر توفیق تو نباشد ما چکار می‌توانیم بکنیم.

اما برادران پاسدار من! ... و ... و ... آری اینان دوستان وفادار من هستند دوستان صدیق من، حساسترین زندگانی را با اینها شروع کردم و با اینها بودم با... و... و همه در انجمن (دین و دانش) بزرگ شده‌ایم تمام جوانان شهادت طلب میانه در انجمن بزرگ شدند مدیران انجمن هستند ما همه با هم بودیم و من شاگرد آنجا هستم.

اگر انجمن نبود شاید امروز من راه دیگری می رفتم مهمترین عامل و جهت دادن فکری من انجمن بود.

برادران عزیز! در سازندگی روحی خود بسیار دقیق باشید تا بتوانید با تقوا و روح بسیار قوی در بازسازی جامعه و جوانان و دانش آموزان سهیم باشید آری این قوم ما به قول اقبال دلی دارند ولی دلداری ندارند و شما دلدار هستید، برای دانش آموزان دلدار هستید برای انجمنهای اسلامی، انجمنهای اسلامی شما را می شناسند، شما مؤنس صدیق آنها هستید آنها امید به شما دارند و امید دارند که شماها هستید که می توانید آنها را بکشید در چهار راه بگیرید امیدوارم بیشتر با دانش آموزان و انجمنهای اسلامی مانوس باشید و شما فقط نیروی خود را و نیروی فکری و جسمی خود را متمرکز کنید، کار کردن روی دانش آموزان شما در مسائل سیاسی زیاد مشغول نباشید، برادران عزیز به مطالعات خود ادامه دهید به تقوا و راز و نیازهای خود ادامه دهید و قشر روشنفکر و قشر تحصیل کرده دانش آموز را شما بگیرید و دنبال اینها باشید و اینها هستند که آینده در دست اینها است.

اینها پاسداران فکری جامعه ما هستند و دیگر عرض ندارم امیدوارم اگر شهید شدم خداوند از گناهان کبیره و صغیره من درگذرد و خدایا من از تو می خواهم که مرا از خودت جدا نکنی هر چند می خواهی که عذابم بدهی من شعار امام را تکرار می کنم "صبر علی عذابک و کیف أصبر علی فراقک" خدایا برای تقرب به تو پیش تو می آیم، ما به بهشت تو طمع نمی نداریم، خدایا اگر می خواهی مرا به جهنم ببری ما را بسوزانی، بسوزان اما از خودت دور مکن، من چگونه می توانم دوری تو را تحمل کنم، خدایا ما به بهشت و جهنم طمع نمی نداریم، ما تنها تو را می خواهیم و تنها تو را می بینیم.

دیده روی تو را دیده جان می باید زین کجا مرتبه چشم جهان بین است
ما بهشت را چکار داریم بهشتی که بدون وصل تو باشد، بهشت چه فایده دارد.
و اما در مرتبه آخر به مادرم و به پدرم و به خواهرم و به برادرم...

سلام مادر عزیز و سلام پدر گرامیم و سلام ای خواهر و برادرم، مادر عزیزم درست فکر نمی کنم بعد از شهادت من گریه کنی، اگر گریه بکنی شهید ناراحت می شود تو باید افتخار کنی که از تبار ما و از قبیله ما و از خاندان ما هم شهیدی به

سوی خدا رفت و تو تاج افتخار بر سر داری، اگر تو بتوانی شهادت مرا تحمّل کنی در پیش خداوند مأجور هستی و اجر بزرگی داری تو هم در ردیف مادران و خانواده‌های شهداء قرار می‌گیری، آری مادر عزیزم توصیه می‌کنم که برای من دعا کنی و برای من از خدا طلب مغفرت کنی مادر عزیزم تو را به خدا گریه مکن در نبود من، افتخار کن که در ردیف زنان قهرمان هستی و در ردیف زنان شهداء هستی تو در ردیف مادرانی هستی، که فرزند از دست داده‌اند تو در ردیف زنانی هستی که بچه‌های خود را در راه خدا از دست داده‌اند و در دنبالش دست به دعا برمی‌دارند که "رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ أَنْصِرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ" و اما پدر عزیزم مرا ببخش و مادرم عزیزم تو هم مرا ببخش که نتوانستم زحمات شما را جواب گو باشم که نتوانستم تلافی کنم زحمات شما را، ای پدر عزیزم تو خیلی زحمت کشیدی تو در راه ما پیر شدی و زحمات خود را در اختیار ما گذاشتی و ما تحصیل کردیم و به این درجه‌عالی رسیدیم پدر عزیزم امیدوارم مرا ببخشی و از خدا برای من طلب مغفرت کنی و باز به خواهرم و برادر کوچکم و برادر بزرگم شما را توصیه می‌کنم که به درس‌هایتان خوب نگاه کنید و در نمازهایتان و راز و نیازهایتان را با خدا قطع نکنید همیشه خدا را عبادت کنید و خالصانه عبادت کنید و نمازهای شبان را ترک نکنید، برادر عزیزم، برادر کوچکم حسن و خواهرم هر دو، من امیدوارم که بعد از اتمام درس و اخذ دیپلم به قم بیایند و راه مرا ادامه دهند و طلبه بشوند، مخصوصاً که در این زمان که خوهان ما بیشتر به طلبه احتیاج دارند و از خواهرم تقاضا می‌کنم که بعد از گرفتن دیپلمش با برادر کوچکم به حوزه بیایند و شروع به تحصیل کنند و بدانند اگر توفیق الهی نباشد، اگر تقوا نباشد، درس به درد نخواهد خورد، در کنار درس، تقوا و توفیق الهی را فراموش نکنید دیگر عرضی ندارم.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

اِنَّاللّه وانا الیه راجعون

سید محمد ساقی

۲۱۱۲- شهید محمد ستاری

تاریخ شهادت ۶۴/۱۱/۲۳ والفجر ۸ اروند رود

محمد ستاری فرزند حاج ملکعلی ستاری یکی از شهیدان روحانی میانه می باشد آن مرحوم در نامه ای که به پدر مکرم خود فرستاده اند آمده است.

سلام به محضر مبارکتان پدر جان این بنده عاصی و گناهکار خدا در روز ۱۳ بهمن از قم با چند نفر از برادران طلبه اعزام شدیم و دلیل اطلاع ندادن به این علت



بود که باک از آن داشتم که محبت دو جانبه باعث عدم مسافرت به طرف معبود بشود پدر جان وظیفه ام بود که به شما خبر بدهم چون شما برای بنده خیلی پدر خوبی بودید ولی در مقابل این همه خوبیها من بنده ذلیل و درمانده خدا جز بدی به محضرتان هیچ نکرده ام من نمی دانم که از بنده

ناراحت هستی؟ ولی چه می شود که وظیفه همه مسلمانان است که در جبهه حضور داشته باشد چون ناموس اسلام و مسلمین در خطر است من نروم شما نروی، آن دیگری نرود پس چه کسی در مقابل این همه شقاوتهای شرق و غرب بایستد من در خرمشهر هستم و به هر سوی خرمشهر (خونین شهر) می نگرم درد دلم جاری می شود همه جا ویران است مردمانشان آواره از وطن، گذشته از اینها نمی دانی که چگونه برادران رزمنده موقع تصرف بعثتها در خرمشهر چه فداکاریهای کردند؟ و چه حماسه ها آفریدند هر گلوله ای که به خرمشهر زده شد از بدن مبارک رزمنده ای رد شده که آن هم مثل من پدر و مادر داشت خواهر و برادر داشت و برای همین علتها خودم را موظف دانستم که در برابر دشمن بایستم و با برادرانی که از صورتشان نور می درخشد همراه آنان در جبهه نبرد با بعثتها باشم.

اینک از خدمت تمام فامیلها و غیر فامیلهای حلالیت می طلبم از همه، اگر بدی کرده باشم از کوچک تا بزرگ مرا حلال کنید و اما پدر جان بنده ۱۰۰۰ تومان در ساک و ۱۵۰ تومان در پیش یکی از طلاب به نام نمازی و دوست و پنجاه تومان از

بابت گواهی نامه که اسم نوشته بودم و مقداری در مدرسه و صندوق پول دارم از این پول ها ۱۰۰۰ تومان به مدرسه از بابت تلفن و ۱۰۰۰ تومان به صندوق ابوالفضل بدهید و بقیه را در هر راهی که می خواهید بدهید که برای آخرت بنده بدرد بخورد بار دیگر از همه برایم حلیت بطلبید. والسلام

* * *

جزء شهادای نامبرده فوق سیل خروشان شهادت شهیدان عالیقدری هم که اسامی آنان ذکر می شود در ردیف شهادای روحانیت میانه قرار دارند.

۲۱۱۳- حجة الاسلام شهید رضا بیرامی تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۲، محل شهادت: کربلای ۵، شلمچه.

۲۱۱۴- حجة الاسلام شهید احد کیانی تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱۰/۲۰، محل شهادت، کربلای ۵، شلمچه.

۲۱۱۵- حجة الاسلام شهید مهدی کوشاغر تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۹/۲، محل شهادت: والفجر ۴.

۲۱۱۶- حجة الاسلام شهید اصغری (از روستای می هوا).

۲۱۱۷- حجة الاسلام شهید عبدالملک جروقی تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۷، محل شهادت: کربلای ۵، نهر جاسم

۲۱۱۸- حجة الاسلام شهید پنجمعلی مجاوری (از روستای کندوان) تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۸/۱، محل شهادت: گیلان غرب سه تن دیگر از برادران سلحشور طلبه، مفقود الجسدند که اسامی شریفشان به شرح زیر است:

۲۱۱۹- حجة الاسلام فرهاد بازیار (عبدالکریم مهدوی)

۲۱۲۰- حجة الاسلام عبدالرحمان جروقی

۲۱۲۱- حجة الاسلام سید اکبر شهیدی

از آنجا که از سوی سازمان تبلیغات اسلامی آذربایجان شرقی زندگینامه شهادای روحانیت این منطقه به طور مطلوب به چاپ خواهد رسید در این نوشتار تنها به ذکر اسامی شریف این بزرگمردان و سلحشوران تبرک جسته شد، باشد که راهشان پر رهرو و نامشان در خاطره ها همچنان مسطور باد!

شُهدای مرنند

مرنند یکی دیگر از شهرهای قدیمی و دیرپای آذربایجان شرقی است این شهر در شمال غربی تبریز در دامنه شرقی کوه میشا واقع شده است آب و هوای ییلاقی سالم و مناظر طبیعی زیبا و متنوعی دارد.

ابن الفقیه دینوری جغرافی دان معروف در سده سوم هجری از آن شهر یاد کرده است. البته سابقه تأسیس و بنای آن خیلی دیرینه تر از آن تاریخ می باشد از این شهر فرهنگی و تاریخی عالمان، فرزندان و بزرگانی برخاسته اند که از طبقه دانشمندان می توان مرحوم شیخ ابولحسن مرنندی (م ۱۳۴۹ ه)، مرحوم سید اسماعیل حسینی (۱۳۱۸ ه)، آیه الله شیخ زین العابدین مرنندی (م ۱۳۴۰ ه)، شیخ غلامحسین مرنندی، آیه الله حاج میرزا علی اکبر مرنندی آیه الله حاج سید خلیل و سید رضا حسینی حجة الاسلام والمسلمین و آیه الله شیخ محمدباقر مرنندی و جمعی دیگر را نام برد.

و از طبقه ادباء ثابت اندریلی، فانی زنوزی، شهاب مرنندی، فدوی زنوزی، فغانی زنوزی، ضیائی مرنندی، طسوجی مرنندی، مدرّس زنوزی، مسکینی زنوزی، مغربی، مظفر زنوزی و از معاصران، شهبازی، باور مرنندی، تالاندی گرگری، حقیر مرنندی، عاجز مرنندی مسعود رجیبی را یاد کرد.^(۱)

این شهر در دوران مشروطیت و در عهد انقلاب اسلامی نیز شهیدانی تقدیم پای

(۱) تفصیل زندگی آنان در سخنوران دولت آبادی از ۱۰۱۷ تا ۱۰۴۵ آمده است.

آزادی و نهال حقوق انسانی تقدیم داشته است که در این بخش تعدادی از آن همه شهیدان عالیقدر عهد انقلاب اسلامی را می‌آوریم و در این بازگویی مرهون تلاش طالب علم فاضل آقای یاسین موثقین هستیم.

۲۱۲۲- شهید ابراهیم ادلانی در تاریخ ۱۳۴۳ در محل روستای «ادلان» از توابع مرنـد متولد گردید و تحصیلات خود را تا مرحله مقدماتی در دامان خانواده مهربان و تلاش‌گر سپری نمود آنگاه به هنگام بروز جنگ ایران و عراق نتوانست تحمل این گستاخی را داشته باشد لذا با کمال شهامت و شجاعت در جبهه حضور مردانه پیدا نمود و با تمام توش و توان در راه حفظ استقلال و عظمت کشور و دفاع از مکتب مقدس اسلام جنگید تا به فیض شهادت عالیـه نائل آمد اینک بخشی از وصیت‌نامه آن شهید:

«پدر و مادر عزیزم! از شما پوزش می‌طلبم از اینکه قصوری کردم و حق شما را به جا نیاوردم در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: وقضى ربك ان لاتعبدوا الا الله وبالوالدين احساناً»^(۱)

«... پدر و مادرم! اگر شهادت نصیبم شد از شاکرین باشید و هیچگونه غم و ناراحتی به دلتان راه ندهید و اگر خواستید گریه کنید، بر آقا علی اکبر و علی اصغر (ع) که در کربلا به شهادت رسیدند گریه کنید و دست از دامن امام امت نکشید. ای جوانان عزیز! ای امیدهای امام امت، همانطوری که شنیده‌اید و مطلع هستید ما کاروانی هستیم که آمده‌ایم و یک روزی هم باید مهیای رفتن باشیم باید برای آخرت آذوقه جمع کنیم و شایسته است بدانیم که سالک چگونه و کدام راه را باید انتخاب کند و...

ای ملت مسلمان ایران! علماء و بزرگان بر این معتقدند که به دست آوردن انقلاب، سهل است ولیکن نگهداری آن بس دشوار است...

۲۱۲۳- شهید علی کاری (ره) فرزند حاج هاشم در محل شهرستان مرنـد به سال ۱۳۴۲ متولد گردید و در سال ۱۳۶۴/۱۱/۲۵ در عملیات والفجر ۸ فاو به

لقاء الله رسید میزان تحصیلات او پس از اخذ دیپلم، دوره مقدمات حوزه را به پایان رسانده بود اینک قسمتی از وصیت نامه آن شهید:

«با درود فراوان به ارواح طیبۀ شهداء عزیز از صدر اسلام تا عصر حاضر، عصری که ظالمان و تجاوزگران بر این تصمیمند که شیعه متعهد و متدین علوی را از صحنه روزگار محو کنند عصری که ابر جنایتکاران می خواهند نسل بشر را به تباهی کشانند و این امری است واضح چون که حضرت امام امت فرمودند: «تا مستکبر است مظلوم باید خون بدهد...»

برادران عزیز! شماها امید آینده اسلام هستید اسلام به وجود شما عزیزان احتیاج دارد خودتان را بسازید و تقوی را پیشه کنید و به سوی خدا گام بردارید و مواظب واجبات باشید و از محرّمات دوری گزینید و به والدین احترام بگذارید و...»
برادران عزیز و طلاب متعهد و متدین! برادرانی که در این راه واقعاً همه چیز دنیوی خود را رها کرده و به خانه‌ای که نسبتش به حضرت ولی عصر (عج) داده می‌شود، آمده‌اید قدر این لحظات را بدانید و خوشا به حال شما که آخر شب به پا می‌خیزید و نفس اشاره را لگدمال کرده و ارتباط خویش را با خدا استحکام می‌بخشید و گریه و زاری می‌کنید و فریاد می‌زنید: یا سریع الرضا اغفر لمن لا یملک الا الدعاء...»

* * *

۲۱۲۴- شهید سیدی

شهید حسن سیدی فرزند میرجعفر سیدی متولد ۱۳۱۲ از روستای دیزج که در ۶۳/۱۰/۷ در محل باده اندیمشک خرم‌آباد به فیض شهادت رسیده‌اند.

* * *

۲۱۲۵- شهید سید حسین موسوی

و شهید سید حسین موسوی بناب فرزند میر محمد متولد ۱۳۳۶ از بناب در

تاریخ ۱۳۶۳/۱۰/۷ در جاده اندیمشک خرم آباد به شهادت رسیده‌اند.

۲۱۲۶- شهید اکبری

و شهید اسماعیل اکبری فرزند علی اکبر متولد: ۱۳۱۷ از روستای دویجان در تاریخ ۱۳۶۳/۱۰/۷ در جاده اندیمشک خرم آباد به فیض شهادت نائل آمده‌اند.

۲۱۲۷- شهید سیادت

و شهید سید باقر سیادت پناه فرزند حسن علی از روستای یامچی مرنده که در ۱۳۶۳/۶/۱۰ در محل حاج عمران به فیض شهادت نائل آمده‌اند.

اینک فرازی از وصیت‌نامه آن شهید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ، ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخْفُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»^(۱)

«در عصری که موسوم به عصر شهادت است حیف است که انسان با غیر شهادت، از دنیا برود. ای آرزوی دیرینه انسان‌های سعادت‌خواه، ای آرام‌بخش قلوب مؤمنین و ای منای وصال عاشقان و...»

چه خوش است با فُزُق خونین خویشتن به دیدار معشوق شتافتن، چه خوش است در دامن حورالعین افتادن و...»

ای ملت حزب‌الله! ای دوستان و شیعیان و ای یاران امام امت! بیائید کاری نکنیم که نسل‌های آتی بر ما نفرین کنند.

بیائید عملی انجام ندهیم که موجب غضب الهی و رسولش باشیم.

بیائید با حضور خودتان در صحنه‌های انقلاب و جبهه‌های حق علیه باطل، اسلام و مسلمین را یاری کنیم.

بیائید دست به دست هم داده و در کنار هم دشمنان و دژخیمان اسلام و قرآن را

از روی زمین برداریم تا قلب آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از ما راضی و خشنود گردد...».

اما برادران طلاب! ای ریزه خواران اهل بیت (ع)! تقوای الاهی را پیشه کنید و نگذارید به شیطان در گفتار و کردارتان دخیل باشد و قدراساتید و جوانی خودتان را همیشه و در همه حال یادآور باشید و زمزمه های آخر شب را بیشتر کنید و به امام امت و انقلاب و شهداء دعا کنید.

«... پدر و مادر عزیزم! مبادا در فراق بنده ناراحت و اندوهگین باشید و طوری نکنید که دشمن به شما ریشخند بزند صبور باشید که همه چیز در صبر خلاصه می شود و ضمناً بنده به کسی بدهکار نیستم احتیاطاً عوض بنده ۱۰۰ تومان به تلفن مدرسه پرداخت کرده و حدود ۱۰۰۰ تومان از بابت خمس که در صندوق قرض الحسنه مدرسه دارم بپردازید.^(۱) اما خواهر گرامی در راه اسلام همچون فاطمه و زینب با مشکلات بسازید و در تربیت کودکان کوشا باش و...».

۲۱۲۸- شهید حیدر قاسم پور

نام پدر: ابوالفضل

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۲/۷

محل تولد: مرنند - روستای یامچی

محل شهادت: جزیره مجنون

میزان تحصیلات: اتمام دوره مقدماتی حوزه

(۱) فاعثروا یا اولی الأبصار! - طالب علمی توصیه می کند صد تومان از باب احتیاط به بیت المال برگردانده شود و به صندوق مدرسه واریز کنند پس آنانکه اموال عمومی مردم و بیت المال کشور را همراه کامیونهایش بلع می کنند پاسخ این خونهای پاک و این سادات ذراری رسالت (ص) را چگونه خواهند داد و در پاسخ آنان چه خواهند گفت؟ عذاب آنان را خدا می داند و بس.

او در یک خانواده مذهبی و متدین که جزء به قرآن و اسلام و دیانت فکر نمی‌کردند دیده به جهان گشود و در آغوش پر مهر مادر و تعهد عنایات مهرآمیز پدر تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به اتمام رساند او که از یک خانواده شهید و در یک خانواده مذهبی تربیت یافته بود علاقه شدیدی به قشر روحانیت و تحصیلات علوم اسلامی داشت این علاقه او را وادار کرد تا دروس حوزوی را فراگیرد فلذا در حوزه علمیه مرتد ثبت نام کرد. و مشغول تحصیل علم و تهذیب نفس شد و حدود دو سال از محضر اساتید استفاده کرد و سپس به حوزه علمیه ولی عصر (عج) تبریز انتقال یافت و پنج سال هم در مدرسه مذکور تحصیل کرد و بعد از پنج سال به حوزه علمیه قم شرفیاب شد و ادامه تحصیل داد.

شهید حیدر قاسم‌پور از لحاظ اخلاقی فردی کم‌نظیر بودند و از اخلاق والایی برخوردار بودند و همیشه در سنگر روحانیت با دشمنان اسلام و قرآن در حال جنگ و ستیز بودند و معتقد بودند که باید پیرو خط امام بود و از دستوراتشان سمعاً و طاعتاً پیروی نمود.

شهید قاسم‌پور در دوران جنگ هم از کاروان عقب نماند و با دشمنان اسلام در حدّ توان خودش جنگید و آخر هم به آرزوی دیرینه خودش رسید و در منطقه جنوب در عملیات خیبر به شهادت رسید.



۲۱۲۹- شهید علی پیری

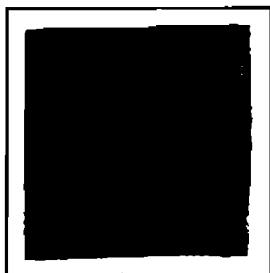
محل تولد: محبوب‌آباد مرتد

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۴/۲۸

محل شهادت: پیران شهر

میزان تحصیلات: اتمام لمعتین

این شهید عالیقدر فرزند رحیم در روستای محبوب‌آباد از توابع مرتد در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد خانواده متوسط مذهبی دوران طفولیت را پشت سر



گذاشت، دوره ابتدایی و راهنمایی را در زادگاه خود تعلیم گرفت از دوران کودکی به مسائل اخلاقی توجه کامل داشت و شخص متعهد و متدین و سرسبز بود. به حدی که هرگز آزارش به کسی نمی‌رسید و اکثر مواقع سکوت را بر همه چیز ترجیح می‌داد و از خود گذشتگی عجیبی برخوردار

بودند همیشه طبق سفارش موالی کرام و پیشوایان معصوم (ع) لبخندی بر لب داشتند و از عاشقان ابا عبدالله (ع) بودند خیلی علاقه داشتند تا از شاگردان آن امام همام قرار گیرند فلذا بعد از مدتی تصمیم گرفتند به مدرسه علمیه مرنند راه یابند و از مروجین دین مبین اسلام واقع شوند در اثر همین عشق و علاقه بود که چندین سال از محضر اساتید معظم استفاده‌های شایانی بردند و به علت محدود بودن دروس حوزه شهرستان، تصمیم گرفت به شهر خونین قم رهسپار شوند تا علم فقهات را از علمای اعلام و اساتید اخلاق فراگیرند. ایشان مدتی در شهرستان قم سکنی گزیدند و از علم فقهات بهره‌افری کسب کردند و در دوران انقلاب هم نقش بسزایی داشتند سخنرانی می‌کردند و سخنرانیهای امام امت را به استماع مردم می‌رساندند و موجب راهگشائی شیعیان این مرز و بوم واقع می‌شدند.

۲۱۳۰- شهید عباس رنجبری (ره)

شهید عباس رنجبری فرزند عباسی در سال ۱۳۶۶ ه. ش، در قرية گلین قبه (با جمعیت تقریبی ۱۵۰۰ خانوار در جهل کیلومتری مرنند) قدم به عرصه گیتی نهاد. و دوران کودکی را در یک خانواده زحمت‌کش پشت سر گذاشت در حالی که پدرش کارگر ساده‌ای بیش نبود او ششم ابتدایی را در زادگاه خودش به اتمام رسانید او در راه تأمین زندگی مشغول قالی بافی شد، سپس از مدنی با یاری دایی‌هایش به مدرسه علمیه مرنند به سرپرستی حاج سید خلیل آقا راه یافت به مدت سه سال از محضر اساتید به فراگیری صرف و نحو و مقدمات پرداخت. و بعد به قصد شهرستان خوی مدرسه مذکور را ترک کرد. و در حوزه علمیه خوی خدمت اساتید بزرگواری را درک کرد. بعداً به علت محدود بودن دروس آن حوزه، تصمیم گرفت به

شهر قم شرفیاب شود تا دروس عالیّه را از محضر علمای اعلام و اساتید اخلاق فرا گیرد ولی به علت نامساعد بودن آب و هوای قم از اوایل سال تحصیل ایشان به کسالت شدیدی مبتلا گردیدند و به بستر بیماری افتادند و این بیماری هفت سال طول کشید تا با عنایت الهی شفا یافتند و دوباره به ادامه تحصیل پرداختند و رسائل و مکاسب را از محضر اساتید معظم فرا گرفتند تا این که سال ۱۳۵۶ به علت شروع انقلاب حوزه‌ها تعطیل گردید و ایشان به علت مساعد نبودن وضع مالی ناچار در کارخانه تساجی مشغول کار شدند.

در دوران انقلاب شهید عباس رنجبری با سخنرانیهای فصیح و بلیغ خود مردم را آگاه می‌کردند به طوری که از طرف رژیم شاه چندین بار دستگیر، و مورد ضرب و شتم آن خون آشامان قرار گرفتند تا این که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. او عقیده داشت و در این موقعیت نباید امام امت را تنها گذاشت فلذا تصمیم گرفتند سلاح در دست گرفته و این متجاوزان را به سزای کردارشان برسانند و در جبهه به عنوان مسئول مخابرات ادای وظیفه می‌کردند...

و اما خلاصه‌ای از وصیت‌نامه آن شهید بزرگوار:

«... سلام و صلوات بر سرور شهیدان حسین بن علی (ع) و بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام امت و درود و نوید بر والدین و خواهر معظمه و برادر گرامی و همسر مهربانم باد!

«... پدر عزیز و مادر مهربانم وقتی که خداوند متّان در آن جریان کسالتم این حقیر را مورد لطف ربوبی قرار داد که با مرگ طبیعی نمیرم جا دارد شما والدینم پس از شهادتم مفتخر باشید که چنین فرزندی داشتید که به جای اسماعیل ذبیح ابراهیم (ع) شد و باعث سربلندی و سرافرازی شما گردید و هر وقت ملالی خاطر شریفتان را گرفت متوسل شوید به آقا اباعبدالله (ع) که چگونه از فرزند برومندش علی اکبر (ع) گذشت».

«... پدرم همچو حسین (ع) صبور باش و مادرم همچو لیلا (س) تحمّل داشته باش و برادرم همچو زین العابدین و سیدالسااجدین (ع) اهدافم را ادامه بده و قصوری نداشته باش و اما خواهر گرامیم مانند زینب کبری (س) آن داغدیده

شهدای کر بلا شجاعت در مصیبت بخرج ده و...».

... و اما آنچه از مال و منال دارم که خلاصه می شود یک باب منزل و اثاثیه و چند جلد کتاب می باشد که طبق شرع مقدّس حق همسر را مبذول فرمائید و اثاثیه خانه نیز به پدر ارجمندم می رسد و کتابهایم نیز به کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی وقف گردد و خانه ام فروخته شود و تماماً پول و وجه اش به حساب مستمندان ریخته شود. پیروزی قوای اسلام بر کفر جهان را از ایزد منان خواهانم.

۲۱۳۱- شهید خیراله علی قلیپور

نام پدر: عبدالله

تاریخ تولد: ۱۳۴۷

محل تولد: مرند

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۱/۲۲

محل شهادت: در جنگ تحمیلی میزان تحصیلات: دوره مقدمات حوزوی
این جمع محدود که توفیق ذکر و یادآوری آنان را داشتیم تمام شهیدان مرند بلکه یک صدم آنان نیز نبوده و نیست ولی دسترسی ها به این تعداد محدود بود که به نگارش آمد در اینجا به جاست از اهالی دیگر شهرستانها و مناطق بلندآوازه آذربایجان مانند مراغه، هشتروند و آب، ملکان، عجب شیر، هریس، اهر، بستان آباد، سکو، خسرو شهر و دیگر مناطق و بلاد آذربایجان عزیز عذرخواهی داشته باشم که فرصت نشد تا دیداری از آنان داشته و شهیدان بزرگوار آن مناطق را نیز ترسیم نمائیم چون واقعیت آنست تحریر و نگارش این خیل نورانی شهیدان خارج از عهده تک نگاری است انتظار و امید از بنیاد شهید هر منطقه آنست که پیش از انقضای فرصت و قبل از پاک شدن آثار و قرینه ها و شخصیتها و اخبار اقدام به درج و ضبط احوال این بزرگمردان خداجوی بنماید که زندگی این عزیزان سرلوح و سرمشق آزاد مردان جهان قرار گیرد تا نویسندگان و محققان نیز به سهولت و آسانی دسترسی به استفاده و درج اخبار این از خود گذشتگان راه خدا را داشته باشند البته در برخی از مناطق این نیت خیر، عملی شده است و آخر دعوانا اَللّهم ارفع درجات شهدائنا و احشرهم مع الانبیاء و الصّالحاء و الصّدیقین و حسن اولئک رفیقاً.

سعدیها! مرد نکو نام نمبرد هرگز
مرده آنست که نامش به نکولی ببرند

بخش هشتم

نیکوکاران و خیراندیشان

«اللهم اجعلنا من الذين يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون»

(صحیفه سجاده (ع)

دعای ماه مبارک رمضان

«خدایا! ما را از کسانی قرار بده که به سوی خیرات و نیکی ها سرعت می گیرند و
آنانی که در مورد نیکی ها پیشرو هستند.»

نیکوکاران و خیراندیشان آذربایجان

همه می‌دانیم که استحکام جوامع انسانی با تعاون و همکاری قوّت و قدرت به خود می‌گیرد خیرات و مبرات نیکی و نیکوکاری روح پرتوان اجتماعات و عامل اساسی پیوند و نزدیکی افراد جامعه با همدیگر و نبض تحرّکات بشری شمرده می‌شود شاید این سؤال به ذهن برخی از خوانندگان مکرّم خطور نموده باشد که بازگشائی بخش نیکوکاران و اخیار پس از یخش شهیدان چه تناسب منطقی و چه ارتباط اجتماعی با مفاخر آذربایجان پیدا می‌کند؟ و احیاناً بازگشائی این بخش مورد تعجّب و شگفت برخی دیگر از آنان قرار گرفته باشد از آن نظر که تصوّر نمایند این امر نوعی پائین آوردن شأن شهادت و تنزل دادن مقام رفیع و شامخ شهداء می‌باشد و اصولاً آیا بذل جان و روان می‌تواند قابل مقایسه با بذل مال و همدیف آن قرار گیرد به نحوی که در این کتاب آمده است؟

در پاسخ این سؤال و شبهه، پاسخ اختصاری آنست که ما چه می‌دانیم خداوند متعال در قرآن کریم این راه روشن را در اختیار ما قرار داده است و ما با اقتفاء پیروی از آن کتاب کریم جهانی و جاودانی، این روش را برگزیده‌ایم.

اولاً: در قرآن کریم در هر مورد که نامی از شهادت و مجاهده در راه خدا آمده است در همان حال بذل مال و مثال نیز در ردیف آن قرار گرفته است و اگر تعجّب نکرده باشید در برخی از موارد، بذل مال و امکانات مقدّم‌تر و جلوتر از بذل جان

قرار گرفته است شاید این تقدّم به مناسبت تقدّم علت بر معلول و تقدّم رتبت سبب بر مُسبّب بوده باشد که از نظر روند کار مقدّم می باشد نه رتبت مقامی و شأنی، چون طبیعی است در اقدام به جنگ و جهاد نخست تهیّه و تجهیز ابزار جنگی و به اصطلاح نخست آماده ساختن عِدّه و عُدّه و اسب، تیر و تانک، تفنگ و دیگر ادوات جنگی ضروری است آنگاه جنگ و جهاد و قلع و قمع دشمن به خاک نشانیدن او. ثانیاً: برخلاف تصوّر عامّه‌ی مردم، مقصود و هدف از نبرد اصلی و جهاد در راه خدا رسیدن به مقصد عالی اِعلاّی کلمه حقّ و پیروزی و غلبه بر باطل و دشمن راه خدا است و شهادت و کشته شدن در راه خدا و بذل جان. فرع مسئله و از توابع جهاد در راه خدا است و طبیعی است این مقصود غائی و هدف عالی، با فراهم بودن امکانات نظامی و ادوات جنگی و وفور تسلیحات و ابزار دفاع، فراهم تر است و تأمین این امکانات از طریق مال و منال و وسائل مادی میسر و عملی است البتّه در اسلام اینچنین نیست که خود شهادت، هدف و غایت اصلی بوده باشد بلکه فراهم آوردن مقصود و مُراد مورد نظر است. از اینرو مجاهده با مال که این هدف را سریع تر به دست می دهد مقدّم بر مجاهده بر نفس و جان قرار می گیرد.

ثالثاً: در راز و رمز تقدّم و پیش افتادن بذل مال این نکته را می توان بیان نمود که اصولاً این مال و ثروتی که در راه خدا صرف می شود دیگر آن مال و آن ثروت انباشته شده و تراکم یافته در بانکها و ذخائر ارزی شبه پلیدی نیست بلکه این مال که در اختیار مجاهدین و مبارزین راه خدا قرار می گیرد خود تغییر جوهره و ماهیّت داده و تبدیل به یک عنصر نفیس و ارزشمند معنوی گشته است آن مال هم همانند نفس نفیس و شخص 'شخص' که قربانی راه خدا می شود از ارزش و اعتبار والاّی بر خوددار است که نمی توان به آن از دیدگاه ساده مال و ثروت یا زخارف دنیوی معمولی نگریست بلکه همانند جان و روان انسان یک امر بسیط و روان و جاندار و صاحب رتبه و مقامی می گردد چون هر مال و ثروتی را چنین شایستگی نیست که نصیب مبارزان راه خدا و صرف رفاهِ تلاشگران عرصه جهاد و شهادت، قرار گیرد. پس به این اعتبار چنین اموالی که در راه خدا صرف می گردند تغییر ماهیّت و ذات داده و تبدّل جوهری می دهند به حدّی که شایستگی تقدیم درگاه الهی را پیدا

می نمایند شاید به همین اعتبارات و دیدگاهها است که قرآن مجید می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةِ عِنْدَ اللَّهِ» (۱)

آنان که ایمان آورده اند و در راه خدا مهاجرت نموده اند و با اموال و ارواحشان مجاهده نموده اند. آنان بزرگترین درجه و رتبه را دارند.

در اینجا بی مناسبت نیست دانسته باشیم. در قرآن مجید چهل بار کلمه جهاد و اشتقاقات آن و در مقابل هفتاد و دو بار کلمه «نفقه» و انفاق و اشتقاقات آن وارد گشته است و این امر نیز می تواند دلیلی بر اهمیت و گسترش موارد و جایگاههای هر دو امر مهم را نشان دهد.

در آیه ای دیگر می فرماید: «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَتًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (۲)

«آنان که اموال خود را در راه خدا انفاق می نمایند و پشت سر انفاق، با منت گذاری و اذیت، تعقیب نمی نمایند. در پیشگاه الهی از اجر و ثواب بهره مند خواهند بود».

چون قرآن مجید بیش از هر امر دیگر به تربیت و سازندگی بشر، عنایت و توجه ویژه دارد وقتی در آن کتاب آسمانی هفتاد و دو مرتبه موضوع احسان و انفاق مورد تأکید و پافشاری و بازگویی قرار گرفته باشد معلوم می شود که مسئله ی انفاق و احسان، آثار تربیتی، اجتماعی، انسانی و معنوی بس بزرگ را داراست که خداوند متعال این همه تأکید و عنایت روی آن دارد و حتی بیش از جهاد و مجاهده در راه خدا، روی آن تأکید می ورزد.

شاید دلیل این امر آنست که در جوامع انسانی، جنگها و زد و خوردها نوعاً از کینه و عداوت و عقده ها یا از انحراف و کجروی سرچشمه می گیرند و یکی از عوامل مهم عقده ها و انحرافات در جوامع، تراکم ثروت و انباشته شدن آن پیش ثروتمندان و اغنیاء و محروم بودن جمع دیگری از دسترسی به امکانات معمولی زندگی می باشد و از راههای جلوگیری از انباشته شدن ثروت، و پیشگیری از فزونی

اختلافات طبقاتی و فاصله‌های اجتماعی، همان اتفاق در راه خدا و بذل و بخشش در موارد خیر است که مصرف آن، همان راههای عام المنفعه مردمی می‌باشد تا محرومان هم به نوعی از ثروت و امکانات و اندوخته‌های اجتماع، بهره‌مند شوند. البته راه توزیع عادلانه‌ی ثروت بیشتر بر عهده حکومتها و دولتها است ولی اتفاق و احسان با میل و علاقه‌ی شخصی و خواست ارادی و قلبی افراد انجام می‌پذیرد که از ایمان و تقوای درونی سرچشمه می‌گیرد و این امری قیناً دارای اجر و ثواب الهی خواهد بود پس از این پیشگفتار طولانی به اصل مطلب می‌پردازیم.

آری آذربایجان و مردم شریف و نیکوکار آن در این خصوصیت روحی از امتیاز ویژه و برجستگی خاصی برخوردار می‌باشند آنان در نوع خدمات عام المنفعه‌ی کشور و حسنات جاریات و باقیات صالحاتی که در طول تاریخ اسلام در میهن اسلامی ایران جریان داشته است، کمک مالی مؤثری از خود به یادگار گذاشته‌اند و نوعاً در امور عام المنفعه، سهیم و شریک و پیشتاز بوده‌اند...

گرچه نگارنده به علت اشتغالات فکری و سرگرمی‌های نگارشی و در اثر سروکار داشتن با کتاب و کتابخانه، کمتر در اجتماعات و مناسبت‌های ملی و مردمی حضور دارد تا از کم و کیف جریانات نیکوکاری که رخ می‌دهد استحضار و اطلاع دقیقی داشته باشد و این قبیل موارد را نوعاً مراجع عالیقدر شیعه و زمامداران و صاحبان رفق و فتق امور مردم، متصدیان امور ایتام، و صندوقهای قرض الحسنه و مراکز مدرسه‌سازی بهتر می‌توانند ارزیابی نموده باشند ولی با توجه به تاریخ و با عنایت به نمونه‌هایی از کارهای عام المنفعه‌ای که نگارنده سراغ دارد این حکم کلی را در مورد اغلب آذربایجانیهای خوش فطرت و سلیم الطبع تعمیم می‌دهد که آنان نوعاً مایل به کارهای خیر و نیک و نیکوکاری بوده‌اند مگر آنکه مانع یا بازدارنده‌ای پدید آمده باشد که فحراً مانع از اجرای منویات درونی آنان گردیده باشد همانند فهر از حکومتها یا رنجیدن از نحوه دعوت به کمک رسانی یا همسو نبودن موارد خیرات با سطح اندیشه‌های اجتماعی آنان، و از این قبیل پیش آمده‌ها و موانع روز و دیروز و امروز. هدف ما از بازگشایی این فصل، ترویج تحکیم جنبه‌های تربیتی و سازندگی این خصوصیت روحی و خصلت انسانی و اداء حق پاره‌ای از نیکوکاران منطقه، و به

تاریخ سپردن اسامی مفاخر نامدار آذربایجان و تعمیق و تعمیم ایده و سوزۀ نیکوکاری در نسل آینده می باشد که آیندگان دانسته باشند نیاکان آنان در چه مسیری طی طریق نموده اند؟ تا مشمول ره چنان رو که رهروان رفتند - قرار گیرند.

و بالاخره آدای سپاس و تقدیم برخی از حقوق چهره های خیر می باشد تا دانسته شود آنان چه حقوقی نسبت به ابناء نوع خود دارند. نیکوکارانی است که بر عهده کل جامعه حتی خود نگارنده دارند و ادای حق و انجام سپاس آن واجب و لازم می باشد که گفته اند: «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» «فردی که سپاس حقوق افراد را نداشته باشد سپاس و شکرگزاری خالق را نیز نمی تواند انجام دهد».

موارد معدود نیکوکاری:

درست است موارد خیرات و مبرات و مصارف آن در گذشته و دیروز با امروز و حال، تفاوتی دارد و موارد فرق کرده است ولی اصل نیازها و احتیاجات همان یکی است تنها وسائل و ابزار کار، تفاوت نموده است.

در زمانهای نه چندان دور مواردی از راههای خیرات و مبرات وجود داشت که سخنی در نیکی و خیر بودن آن نبود و به اصطلاح امری بود که جملگی بر آن بودند از آن قبیل خیرات و مبرات جاریه و صدقات ساریه: تأسیس مدارس، انشاء مساجد و اجرای آب و احداث قنوات، کمک به آیتام و نوانخانه ها، تعمیرات امامزاده ها، تشکیل مراسم عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) و ترتیب حسینیه ها و کمک به طلاب و جویندگان علوم اسلامی و آماده ساختن جهیزیه دختران کم بضاعت، و تزویج جوانان کم درآمد، و ایجاد اشتغال نسبت به بیکاران و از این قبیل موارد خیر و نیکوکاری ... البته این قبیل امور امروز نیز تا حدودی جریان دارد ولی با توجه به مباشرت و تصدی حکومت در تأمین برخی از موارد فوق، و عهده دار بودن از درآمدهای مالیاتی و غیره به درخشندگی و چشم گیری دیروز نیست ولی اصل مسئله و موضوع امر خیر، همچنان به قوت و قدرت خود باقی است ولی از موارد نیاز و ضروری که امروزها رخ نموده است ولی دیروز به این جدت و شدت نبود: احداث مدارس جدید، دبستان، دبیرستان، دانشگاه، آموزشگاه، کمک به

دانشجویان و طالبان علوم احداث خوابگاهها و آسایشگاهها و دیگر مشاريع مورد نیاز مسلمانان از قبیل احداث راه و آسفالت خیابان، کمک به سالمندان، جذامی‌ها، معلولین، مستضعفین و جنگ‌زدها و ملل مسلمان و کم قدرت، که در برابر استکبار جهانی، قرار گرفته‌اند. کمک به امور نشر و چاپ، و تقویت مبانی اعتقادی جوانان کمک به حوزه‌های علمی. تأسیس آزمایشگاهها، کمک به نشر دائرةالمعارف‌ها چاپ قرآن کریم به زبانهای زنده دنیا، تأمین نیازهای کشاورزان بی بضاعت، و از این قبیل موارد انبوه نیکوکاری که نوعاً دیروز نبود ولی امروزه جداً مطرح می‌باشد هر چند که در بررسی موارد اوقاف شرعی دیروزی گاهی به موارد بسیار ظریفی برمی‌خوریم که امروز نیز سابقه ندارد فی‌المثل فردی ملکی را جهت تأمین مداد و دفتر طلاب علوم اسلامی قرار داده است یا آن دیگری ملکی را جهت تأمین خسارات و جریمه‌های خدمتگزاران و خادمینی قرار داده است که بی قصد و عمد، مرتکب خسارتی شده و از خجلت نتوانسته‌اند پیش اریاب و کارفرمایان خود بازگردند مبادا مورد ملالت و شماتت قرارگیرند و از این قبیل ظرافتها و حساسیتهای روحی و روانی.

محورهای اصولی خیر و نیکوکاری:

موارد خیر و نیکوکاری به اندازه نیازهای طبیعی و خواسته‌های بشری، متعدد و دامن‌گستر می‌باشد در هر زمینه‌ای که رشد و رفاه بشر از نظر جسم و روح مطرح است در همان زمینه نیز نیاز او مطرح می‌باشد و صرف مال و جان در آن موارد، مورد رضای حق تعالی و خالق جسم و جان می‌باشد و از هر هزار نام پاک پروردگار متعال هر کدام مظهر و نمودی از مظاهر نیاز و احتیاج مبرم بشری است که انسان خدا را با آن نام می‌طلبد و جستجو می‌نماید مانند: یا رازق، یا شافی، یا وافی، یا معطی، یا سمیع، یا بصیر و...

و چون استیعاب بحث در تمام موارد مورد نیاز بشری امری ممتنع و محالی می‌باشد و در حدّ توان نویسنده نیست از این رو پنج محور اصلی و اساسی را مدّ نظر قرار می‌دهیم چون دیگر نیازهای فرعی از فروع یا شاخه‌ای از شاخه‌های آن اصول

پنجگانه می‌باشند. و محورهای پنجگانه مورد انتخاب مابه ترتیب زیر ارائه می‌گردد:

- ۱- معابد و مساجد
- ۲- آب و بهداشت و حمام
- ۳- فرهنگ و تعلیمات عمومی، (مدارس علمی، آموزشی و تأسیس کتابخانه‌های عمومی)
- ۴- بهداری و بهسازی تن و جان
- ۵- مطبوعات و انتشارات و نشر کتاب

امید است توانسته باشیم تا حدودی حق مطالب را در این موارد پنجگانه اداء نموده باشیم. نخست لطیفه‌ای را از گذشتگان در مورد خیر و نیکوکاری در اینجا می‌آوریم:

نیکوکار مراغی در جوار روضه نبی (ص):

در کتاب مراغه از نظر اوضاع طبیعی و اجتماعی آورده است «قاضی صدرالدین مراغی که یکی از آثار نیک او تأسیس و بنای برج و باره شهر قزوین در کمال عظمت و شکوه می‌باشد به حدی که بزرگترین شاه زمان از نظر تأسیس عاجز از بنای چنین ساختمان شامخ بود چون شهر به غایت وسیع و بزرگ و دروازه‌های آن بلند و کنگره باره آن از آجر و بقیه را از گِل بود.

گویند قاضی خواست در نزدیکی روضه رسول خدا (ص) در مدینه آرامگاهی جهت خود تهیه ببیند کسی را نزد امیر مدینه فرستاد و نظر خود را اعلام داشت امیر مدینه شرط کرد که آنبانی زر بفرستد قاضی پیام داد آنبان بفرست تا زر پرکنم امیر مدینه با دیدن این همت و سعه صدر او تنها گوش بزغاله‌ای را فرستاد و آرامگاهی برای او در مدینه تعیین نمود.

چون قاضی درگذشت او را در مدینه پائین پای رسول اکرم (ص) به خاک سپردند» (۱)

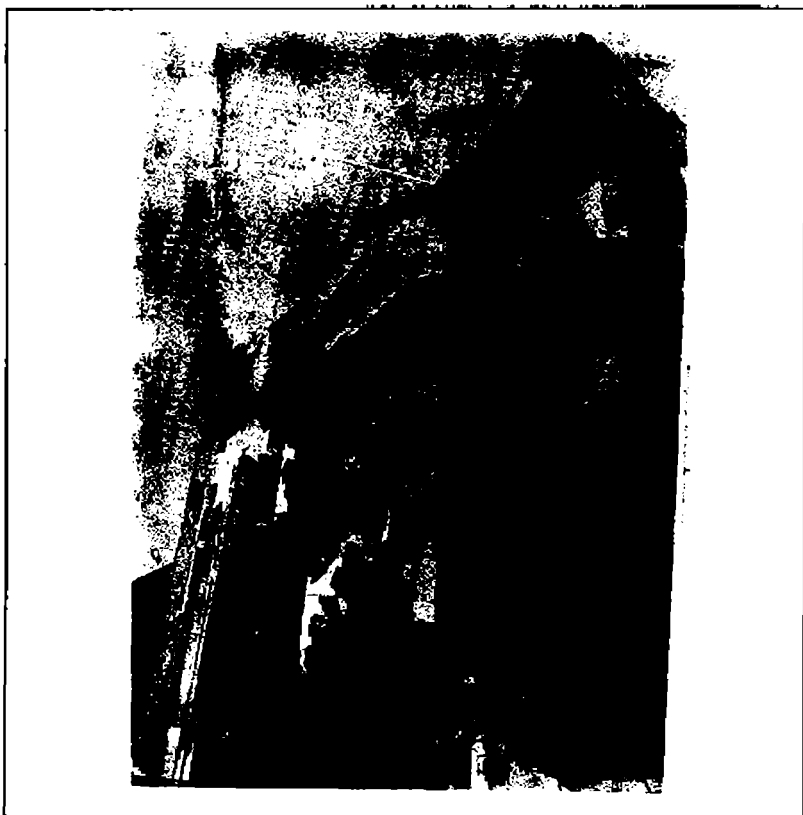
(۱) مراغه از نظر اوضاع طبیعی و اجتماعی، ص ۴۸۴، تألیف آقای یونس مروارید.

۱- معابد و مساجد

نخستین مورد از محورهای پنجگانه خیر و نیکوکاری ایجاد معابد و تأسیس مساجد جهت عبادت و بندگی خداوند متّان و ربّ الأرباب و خالق کون و مکان می‌باشد که در سراسر جهان، معمول و متداول است و در آذربایجان هم رایج و فراوان می‌باشد.

بشر از روز نخست رو به سوی خدا بود، روزی نبوده است که بشر بدون توجّه به خداوند متعال و آفریدگار متّان زندگی کند چون فطرت و کمال جوئی او جویای وجود کامل‌تر، عالم‌تر و وجود بی‌نیاز و غنی می‌باشد و این امر خواست فطرت او است انبیاء و پیامبران الهی آمده‌اند تا او را از اعوجاج فطرت و انتخاب راه کج در مسیر فطرت، رهنمون باشند نه آنکه معلم خداشناسی باشند پیامبران مُذْکَر و یادآور هستند نه معلّم و آموزگار، قرآن مجید می‌فرماید: «فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله»^(۱) از این رو تأسیس مساجد و جایگاههای عبادت و نیایش که تنها از طریق قطع علاقه از ماسویّ الله صورت می‌پذیرد یکی از ابتدائی‌ترین و پرعلاقه‌ترین مظهر و نمود نیکوکاری مردم بوده است که با جلوه‌های گوناگون و در سطوح مختلف، در هر یک از محلات و آبادیها و قراء و قصبات جلوه‌گری می‌نماید. و آذربایجان نیز این قاعده و قانون مستثنی نیست.

(۱) سوره روم، آیه ۳۰، در قرآن کریم ۲۰ بار فطرت و مشتقات آن ذکر شده است.



شما در سرتاسر آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل، و آن ورای رود آرس و قفقاز یک آبادی کوچک یا یک کوره‌دهی را پیدا نمی‌کنید هر چند که چند خانوار بیشتر نبوده باشند یک جایگاه عبادتی و یک معبد و مسجد خاصی نداشته باشد، مردم خداشناس و متدین آذربایجان بهترین و عالی‌ترین امکانات هستی و زندگی خود را تقدیم خانه‌های خدا و مراکز عبادتی و نیایش نموده‌اند و در این امر کوچک‌ترین قصور و کوتاهی نورزیده‌اند.

طبق آمار در تبریز بیش از ۳۰۰ مسجد و در مرکز ارومیه بیش از ۲۰۰ مسجد و در اردبیل نیز بیش از ارومیه مساجد و خانه‌های عبادتی وجود دارد و در آبادیها و قراء

و قضبات هم به تناسب خود قراء و قضبات، مساجدی وجود دارد نهایت امر آنست که در برخی از آبادیها که از جمعیت بیشتری برخوردار می باشند بیش از یکی و دو باب مسجد و معبد وجود دارد این تأسیسات رحمانی با عشق سوزان و با دل پرتاب و تب و سرشار از ایمان و عشق و ارادت صادقانه، شکل گرفته اند اداره و خدمات آنها نیز رایگان برای خدا و جهت جلب رضایت و خشنودی او است و کمترین هزینه ای برای حکومتها در بر ندارد در صورتی که مؤسساتی شبیه این بناها و در سطح گسترش وسیع آنها، در هر سال چندین میلیارد تومان هزینه نگهداری می طلبد تا بتوان آنها را سر و پا و آباد و روشن نگهداشت.

اهمیت و نقش مساجد:

نکته ای که در مورد مساجد و معابد الهی وجود دارد با همه تأکید و تشویقی که در لسان اخبار و احادیث و آیات الهی در ارتباط با تأسیس و تعمیر آنها به عمل آمده است و در کتاب «زین المعابد فی بیان فضیلة المساجد» تألیف آیه الله میرزا محمد علی قزاجه داعی (م ۱۳۱۰ هـ) که در ارتباط با تأسیس و تعمیر مسجد استاد و شاگرد تبریز نگاشته شده است بیش از ۲۰۰ حدیث و روایت و آیه پیرامون این امر آورده است^(۱) که ما تنها به فرموده خداوند دانا بسنده می کنیم جایی که می فرماید: «انما يعمر مساجد الله من آمن بالله واليوم الآخر»^(۲) ما را کافی و بی نیاز از تفصیلات می نماید ولی نکته ای قابل ذکر آنست که متأسفانه تاکنون جز در موارد خاص و مقاطع ویژه، بهره برداری بهینه و شایسته از مساجد به عمل نیامده است این کانونهای عبادت که در آغاز اسلام به امر پیامبر خدا (ص) تأسیس می یافت دارای خصوصیات سازنده ای بود که از همه مهم تر مرکز عبادتی ستاد فرماندهی

(۱) سوره توبه، آیه ۹، این کتاب در سال ۱۳۰۸ به رشته تحریر در آمده است و انگیزه تألیف جلب کمک و علاقه ی مردم نسبت به تعمیر مسجد استاد و شاگرد واقع در خیابان فردوسی کنونی جنب دبیرستان بشت الهدی صورت پذیرفته است با تصحیح و تکملة حقیر در مرحله تجدید چاپ قرار دارد.

(۲) سوره توبه، آیه ۱۸.

مسلمانان، و مرکز قضاوت و حل و فصل شکایات و محل رفع مراجعات عمومی مردم و محل تحصیلات علوم و معارف الهی بود مسلمانان در امور عمومی و مسائل خصوصی از مسجد، الهام می‌گرفتند و به مسجد رو آورده و در کنار آن پناه می‌جستند و حل مشکلات خود را از مسجد آن کانون الهی، جویا می‌شدند. ولی، رفته رفته این پایگاههای مردمی خاصیت ذاتی خود را در محیطهای اسلامی از دست داده و به موجودات بی خاصیت و کم‌ثمری مبدل شدند که مهم‌ترین فایده و بهره‌گیری از آنها استفاده در مجالس ترحیم و عزاداریها و احياناً صرف غذا و اطعام مردم می‌باشد آری مجالس ترحیمی که نوعاً اغراق و مبالغه گوئی، تعریف بی جا و توصیف بیش از حد اغنیاء صورت می‌پذیرد ولی از درد دل فقراء و محرومین کمتر پرس و جو به عمل می‌آید.

در هر صورت فلسفه اصلی این پایگاههای عبادتی، توازن روحیات جامعه و اعتدال مردم و بسط و گسترش اخلاق عمومی و نشر معارف اسلامی و بالا رفتن اندیشه معنوی بشر می‌باشد و تا سالهای اخیر، مسجد و منبر تنها سخنگوی جامعه و تعیین‌کننده سرنوشت مردم و اخلاق و رفتار جامعه بود.

مساجد در قرنهای اخیر به ویژه در مشروطیت و در دوران پیروزی انقلاب اسلامی رسالت بلند و پرآوازه خود را ایفاء نمود و میلیونها انسان را به کانونهای بحران و تلاشهای مردمی کشاند و بحرانهای روحی مردم را فروکش نمود.

البته مساجد عموماً از همت نیکوکاران و مردمان خیر و نیکوکار سرچشمه گرفته است که نوعاً اسامی بانیان خیر بر روی مساجد یا در قلب تاریخ باقی مانده است و برخی در اثر گذشت زمان، دچار تغییر و تحول قرار گرفته است (چه بهتر اسامی اولیه محفوظ می‌ماند و موقوفات تغییر و تبدیل پیدا نکنند تا مشمول لعن الهی نگردیم) این مورد از موارد نیکوکاری، قابل شمارش نیست و به تعداد دلهای خداجویان، مساجد و خانه‌های مخصوص عبادتی نیز در اقصی نقاط آذربایجان وجود دارد که اسامی برخی از آنها در جلد دوم (بخش آثار فرهنگی) گذشت و اینک به چند مورد اشارتی می‌کنیم و می‌گذریم.

معرفی برخی از مساجد آذربایجان شرقی:

مسجد علیشاه (تأسیس ۷۱۶ ارک علیشاه) مسجد کبود (فیروزه اسلام) یا مسجد جهان شاه (تأسیس ۸۷۰)

مسجد جامع واقع در بازار صفی (صدر اسلام) - آخچاق مسجد - مسجد حجة الاسلام - مسجد خاله اوغلی - مسجد دینوری - مسجد صاحب الامر یا مسجد شاه طهماسب - مسجد استاد و شاگرد - (میارمیار سابق) - بقعه شیخ ابراهیم در دوجی (تأسیس ۸۶۹) مسجد سید حمزه (تأسیس ۷۱۴ هـ) - مسجد حسن پادشاه - مسجد حاج صفر علی - مسجد دال دال - مسجد حاج ملا علی - مسجد امام جمعه (تأسیس ۱۲۵۵) - فیزلی مسجد - مسجد شهیدی - مسجد قاری - مسجد مقبره - مسجد مستوفی - مسجد شاهزاده - مسجد میرزا مهدی مجتهد - خزینه مسجدی (تأسیس ۱۲۰۰ هـ) - مسجد حاجی آقا تأسیس خانم اقلیمیا دختر نایب السلطنه - مسجد ثقة الاسلام - مسجد حاجی کاظم - مسجد خلیل - مسجد کهنه فروشان - مسجد امیرخیز و مسجد شکیلی دیگر مساجد نامی و مشهور.

ذکر برخی از مساجد آذربایجان غربی:

برخی از مساجد ارومیه:

آقای دهقان نوشته است ۱۳۳ باب مسجد بزرگ و کوچک در ارومیه وجود دارد ولی هم اکنون یقیناً بیش از ۲۰۰ باب مسجد در خود ارومیه وجود دارد که اسامی برخی از آنها چنین می باشد:

مسجد جامع (قرن هفتم) - مسجد آقا علی اشرف - اسماعیل بیگ - آغداش - مسجد اعظم (بازار باشی سابق، نخستین مسجدی که صندلی در آن رایج شد) - جواهر و فصاب مسجد امام جمعه - حسین آباد - جعفر آباد - عبدالحمید خان - حاجی قاضی - حاج عبدالمحمد آقا - حاج محمد تقی - میرزا علی حاج فعال - هزاران - دروازه - داش مسجد - رضا آباد - سردار - سید جواد - عرب باغی - وکیل باشی / شیرلو - قره آفاج - و مساجد دیگری جز شهرستانهای مرکزی در اهر، مراغه،

خوری، میانه، بناب، شبستر، تسوج، بستان آباد، اسکو مساجد آباد و قدیمی فراوانی وجود دارد که برخی از آنها از نفاست و قدمت برخوردار می‌باشند که تصاویر برخی از آنها در مجلد دوم گذشت و اسامی برخی نیز در لابلای مطالب کتاب آمده است که لزومی به توضیح تکرار نمی‌باشد.

اولیاء چلبی در سال ۱۰۶۵ ه. نوشته است در این شهر هشت باب مسجد وجود دارد از همه مهم‌تر مسجد اوزون حسن می‌باشد که ساختمان آن در زمان سلطنت پسرش یعقوب خاتمه یافته است (دائرةالمعارف اسلامی، ص ۱۰۹۰) تعداد مساجد آن رو به فزونی بوده است.

مساجد اردبیل:

اردبیل شهر مقدس مذهبی است دارای مساجد و معابد متعددی می‌باشد شاید قدیمی‌ترین آنها، مسجد جامع (یا مسجد جمعه) بوده باشد.

مساجد بخشایش:

در بخشایش که شهر شدن آن در سال ۱۳۷۶ ش به تصویب رسید با جمعیت نه هزار نفری ۱۲ باب مسجد و عبادتگاه وجود دارد اسامی مساجد آن به ترتیب: مسجد جامع، مسجد رسول الله (ص)، مسجد ابوالفضل (ع)، مسجد صاحب الزمان (ع)، مسجد حاج غلام، مسجد کربلای علی، مسجد امام باقر (ع)، مسجد سلمانی، مسجد نعمت‌لو، مسجد حاج رضا قلی، مسجد خلیل بگ، مسجد امام حسن مجتبی (ع)،^(۱) و سه باب حسینه به اسامی مهدیه، عباسیه، حسینه نیز موجود می‌باشد.

(۱) البته قابل ذکر است که نگارنده با کثرت و تعدد مساجد در یک محیط کوچک نه تنها موافق نیست بلکه مخالف سرسخت نیز می‌باشد و دلیل آن: ما برای وصل کردن آمدیم - نی برای فصل کردن آمدیم، انبوه مساجد در یک محیط کوچک تکرار است نه توحد.

۲- آب و بهداشت

حفظ حیات و نگهداری جان از اهم مسائل بشر بوده است و آب ماده المواد هستی و اکسیر حیات بوده است هر امری که منجر به ادامه‌ی حیات و بقاء بشر باشد تأمین و نگهداری و دست‌یابی به آن، نیز لازم و ضروری است کجا رسد که این ماده حیات و عنصری مانند «آب» بوده باشد که سرچشمه حیات و بقاء است قرآن فرموده است «و جعلنا من الماء کل شیء حی»^(۱) و در حدیث آمده است لکل کبد حواء اجر عند الله. (هر جگر عطشان در پیشگاه خدا اجر و ثواب خاصی دارد).

از اینرو پیشینیان ما یکی از خیرات و حسناتی که داشته‌اند حفر قنات، و اجرای چشمه‌ها و سرمایه‌گذاری در پیدا کردن آب بوده است و این نیات خیر معمولاً در آبادیها - شهرها - در بین راهها - در سرزمینهای زراعتی و در فلات و کویرها صورت می‌پذیرفت و در این اواخر با ایجاد آب انبارها و اماکن نگهداری آب، نیات خیر خود را به مرحله‌ی عمل و اجراء در می‌آوردند.

از اینرو در آذربایجان نیز همانند دیگر نقاط جهان، مردم نیکوکار و خیر اسامی خود را با این عمل خیر قرین بقاء و همزمان ابد ساخته‌اند و تعدادی از قنات و

(۱) سوره انبیاء، آیه ۳۰، قابل عنایت است که در قرآن مجید ۶۳ بار نام آب و ماء و مصارف آن

ذکر شده است (المعجم المفهرس محمد فواد عبدالباقی، ص ۶۸۴)

چشمه‌ها توسط نیکوکاران باقی و بادگار مانده است که هنوز اسامی برخی از آنها را زنده و باقی نگه داشته است و گفته‌اند نخستین قناتی که در تبریز حفر شده است موسوم به قنات زبیده بوده است گویند آن چشمه را آب گوارا فراوان بود این چشمه در قصور پادشاهی جاری و قسمتی بزرگ از شهر به وسیله آن مشروب می‌شد^(۱) به تدریج از هر طرف آن چاهها و نقبها فرو کنند تا کهریزک بزرگ خشک و آب آن به کارزهای کوچک راه یافت و نجوشید اکنون فقط نامی از آن باقی مانده است.

قنات حسن پادشاه: از آن پس چشمه‌های حسن پادشاه (اوزون حسن) از مشرق به مغرب شهر، امتداد داشت او مسجد و مدرسه‌ای نیز ساخته بود.

۲۱۳۲- قنات شاه چلهی: این قنات سالها خشک بود تا آنکه شاهزاده عباس میرزا به آبادانی آن دستور داد و آب نیکو جاری شد رشته این قنات تا به روستای کند رود که تا تبریز دو فرسنگ و نیم بود امتداد داشت و آسیاب‌ها از آب آن به چرخش در می‌آمدند بیشترین خانه‌ها و باغچه‌ها با غمیشه و کوی سرخاب از آن چشمه، مشروب می‌شدند.

۲۱۳۳- قنات خواجه علی بیگ: این چشمه آب گوارایی داشت این قنات موقوفه بود متوکی آن به مردم باغمیشه سرخاب و شتریان آب می‌فروخت این چشمه از مشرق به طرف مغرب، جاری بود.

۲۱۳۴- قنات خواجه قاسم: این چشمه که معروف به خواجه قاسم می‌باشد چشمه متوسطی بود و مدار آن پرشانزده شبانه و روز بود مالکان آن متعدد بودند در اول کوی خیابان دهنه آن قرار داشت بعضی از بساتین و باغات آن کوی را سیراب می‌نمود پس از این قناتهای معروف و شاخص قنات فورچی باشی - قنات توپچی باشی - قنات حکم آباد - قنات عزیزالله (از متعلقات حکم آباد در کوچه باغ) - قنات الله و بروی خان - چشمه شتریان - چشمه ششگلان - قنات حاج حسن بیگ - قنات احمد پاشا - قنات امیر نظام - قنات حاج جعفر (مزارع آجی باغی) - قنات ابلالو -

قنات منطش - قنات میر جلیل - قنات سردار (همت علی) - قنات شعر با خان - قنات امیر فاسم - قنات قاضی درگاومیشان - قنات امام جمعه (حاج میرزا علی) - قنات حاج محسن - قنات توباس مسیحی (بازرگان مسیحی که در اراضی یانق حفر کرده است و آبی ناگوار داشت) قنات پهلوان - قنات هیبت (اراضی یانق) - قنات سلطان بزرگ - قنات ملا - قنات زعفرانلو (که به قنات حکیم صاحب شهرت داشت) قنات حسینیه - قنات آقا علی در میارمیار - قنات حاج محمد حاجی - قنات حاج میرزا باقر قاضی - قنات کورجان - قنات وزیرآباد - قنات حاج عباس - قنات خطیب - قنات ملا علی - قنات حیدر بیگ - قنات حرم - قنات امام جمعه (میرزا لطف علی امام جمعه) - قنات حاج میرزا هاشم - قنات فتح آباد - کهریز شهزاده - قنات شاهزاده - قنات ناظم التجار - قنات حاج صالح - قنات سراج - قنات بابا امینی - قنات محمدیه (قراسو) قنات حاج سید حسین بازرگان نامدار که از ثلث پدر جاری ساخته بود این قناتها و دهها قنات دیگر که در دیگر شهرها و آبادیها حفر گردیده بود به ساقه نیکوکاری و خیرخواهی و نوع دوستی (بی آنکه طالب نام و جوای شهرت بوده باشند) به جریان انداخته بودند^(۱).

دیگر قنات آذربایجان:

مجله دانشکده ادبیات در بحث مستوفی و مفصلی که در مورد قنات آذربایجان دارد نوشته است «سازمان آب تعداد کل قنات دشت تبریز را ۹۸۲ رشته قلمداد کرده است و بنا به اظهار افراد صاحب نظر محلی، تنها در خود شهر تبریز بیش از ۶۰ رشته قنات وجود داشته است که در حال حاضر ۳۲ رشته از آنها قابل ذکر است و از این میان حدود ۱۶ رشته را می توان به صورت دائر و آباد به حساب آورد» .

(۱) تفصیل این قناتها و کیفیت حفر آنها را می توان در کتاب تاریخ و جغرافیای دارالمسلطنه تبریز تألیف نادر میرزا با تصحیح آقای فاضل گرامی، غلامرضا مجد طباطبائی، از ص ۴۶ تا ۷۷ می توان مطالعه و مورد تعمق قرار داد.

۱- بستان آباد:

از قناتهای آذربایجان حدود ۳۰۰ رشته در بستان آباد و بیش از ۲۰۰ رشته در آذرشهر و بقیه در دیگر نقاط آذربایجان پراکنده‌اند.

از کل ۳۰۰ رشته، تعداد ۱۴۵ رشته قنات در اداره آبیاری بستان آباد ثبت شده است که طولانی‌ترین آنها قنات داغ چشمه در روستای استیار به طول ۸۰۰ متر قلمداد شده است که عمق قنات‌های آذرشهر در چاه آن، ۲۰ متر ذکر گردیده است. همچنین از تعداد ۱۵۲ رشته قنات ثبت شده اداره آبیاری در آذرشهر قنات وکیل و چشمه حمام ارمستان طولانی‌ترین قناتهای این منطقه هستند طول آنها ۶۰۰۰ متر و عمق در چاه به ترتیب ۱۵ متر و ۳۰ متر قید شده است عمیق‌ترین مادر چاه ثبت شده در این منطقه مربوط به قنات‌های حسن آباد و «پره خوری» مقان است که ۱۱۵ متر ذکر گردیده است.^(۱)

قنات شهرستان میانه:

در این شهر حدود ۵۰۰ رشته قنات تخمین زده می‌شود که تعداد ۲۹۶ رشته با مشخصات آنها در اداره آبیاری میانه به ثبت رسیده است در میان آنها طولانی‌ترین قنات ۴۰۰۰ متر و عمیق‌ترین مادر چاه ۲۷ متر ثبت شده است.

قنات شهرستان اهر:

در شهرستان اهر ۲۰۰ رشته قنات در منطقه اهر به تخمین وجود دارد که تعداد ۹۳ رشته‌ی آن در دفتر اداره آبیاری ثبت شده است طولانی‌ترین قنات ثبت شده ۴ کیلومتر و عمیق‌ترین مادر چاه ثبت شده ۱۵ متر مربع است.

قنات هریس:

در بخش هریس به تنهایی بیش از ۵۰ رشته قنات وجود دارد که اسامی و مشخصات ۴۵ رشته آن در آبیاری این بخش وجود دارد و اغلب قناتهای این منطقه

(۱) نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۳۲، ص ۵۱ مقاله آقای اکبر فریار.

نیز در سراسر شیب انهدام قرار دارند از قناتهای داخل مریس قنات «گردپری» می باشد.

قنوات سراب:

و در شهرستان سراب تعداد قنوات بیش از ۲۰۰ رشته تخمین زده می شود که از این میان ۱۰۳ رشته در اداره آبیاری سراب به ثبت رسیده است طولانی ترین قنات ثبت شده ۳۰۰۰ متر قنات چوب بیخ روستای آناقیز و عمیق ترین مادر چاه ۱۵ متر بوده است.

قنوات استان اردبیل:

در شهرستان اردبیل کمتر از ۱۰۰ رشته و در منطقه مغان و گرمی بیش از ۲۰۰ رشته و در مشکین شهر بیش از ۱۰۰ رشته تخمین زده می شود که تعداد ۶۴ رشته ای آن در اداره آبیاری به ثبت رسیده است.

قنوات مراغه:

در شهرستان مراغه بیش از ۳۰۰ رشته قنات تخمین زده می شود که تعداد ۱۲۹ مورد آن در اداره آبیاری ثبت شده است طولانی ترین مورد ثبت شده ۵ کیلومتر قنات جهرم و عمیق ترین مادر چاه ۶۰ متر قید شده است.

قنوات هشتروند:

در هشتروند با وجود ۶۲۵ واحد روستائی فقط ۱۵ رشته قنات در سراسر آن به ثبت رسیده است در حالی که گشت و گذار کوتاهی برای هر مشاهده گر نشان می دهد که احتمالاً بیش از ۲۰۰ رشته قنات در منطقه وجود داشته باشد.

قنوات شهرستان مرند:

شهرستان مرند به تناسب وسعت خاک و میزان آب، پر قنات ترین منطقه آذربایجان شرقی است.

تعداد قنوات شهرستان مرند به بیش از ۵۰۰ رشته تخمین زده می شود که تعداد ۴۴۵ رشته ای آن در اداره آبیاری مرند همراه با مشخصات آنها ثبت شده است از

میان قنوات به ثبت رسیده قناتهای کربلائی محمد درروستای «دیزج قربان» و گند و سفید، در ارومکو با طول ۵ کیلومتر طولانی‌ترین قنات هستند عمیق‌ترین مادرچاه ۱۳۰ متر مربوط به قنات قزیل پورون در منطقه زنوز می‌باشد^(۱).

به این ترتیب در سطح استان بیش از ۳۰۰۰ رشته قنات وجود دارد که حدود بیش از ۲۰۰ رشته از آنها متروک و ۱۰۰۰ رشته نیاز مبرم به لایروبی و رشته دارد.

جایگزینی خیرات:

حفر قنات و جاری ساختن آب و احداث آب انبار و نگهداری آب آشامیدنی با وسائل آنروز که در گذشته‌ها انجام می‌یافت. نوعاً با امکانات فردی اشخاص خیر و نیکوکار صورت می‌پذیرفت و یکی از عوامل خیر و قریات الهی به حساب می‌آمد ولی امروزه به علت حجم وسیع راه‌اندازی لوله‌کشی آب، تهیه مخزن نگهداری حفره چاه عمیق، آثار و تبعات فراوانی دارد که توان و تلاش فردی را سلب نموده و در اختیار حکومتها و دولتها قرار داده است چون از وسیع محدوده امکانات افراد و بخش خصوصی، خارج می‌باشد ولی افراد خیر و نیکوکار هنوز این فرصت را دارند که نیت نوع دوستانه خود را با اجرای لوله‌کشی به محلات محروم شهری یا با حفر چاه و ایجاد لوله‌کشی در آبادیها و قصبات و مناطقی که حجم وسیع و امکانات وسیع حکومتی را نمی‌طلبند این نیت انساندوستانه را به مرحله‌ی عمل و اجراء در آورند و به باد روز غربت و وحشت آخرت و به عشق لبهای تشنه اباعبدالله الحسین (ع) و یاران او و به عنوان بانیان نیت صالحات و ذخیره‌های جاودانی و خیر و به نام نامی انسانیت و معنویت ماندگار از خود به یادگار بگذارند تا از ثواب و اجر معنوی آن، همیشه برخوردار شوند^(۲).

(۱) نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۳۲، ص ۵۱ و ۵۶ مقاله آقای اکبر فریار.

(۲) فراموش نمی‌کنم در زادگاه خویش اهالی شهر نوبنیاد بخشایش که از نظر آب آشامیدنی در تنگنا به سر می‌بردند به ویژه از آن نظر که رسوبات نمک تلخ رود که از نمکزارهای سواب

به این امر مهم و نکته اساسی هم توجه داشته باشیم که تأمین بهداشت تنها از طریق آب عملی و امکان پذیر است جایی که آب وجود ندارد نه مسجد صفا دارد و نه زندگی و حیات، معنی و مفهومی خواهد داشت.

گرچه ما امور مساجد را به علت منزلت و مقام انتساب به خدای عالم، جلوتر ذکر نمودیم و این تقدّم به علت منزلت روحانی و موقعیت معنوی آن بوده است ولی واقع امر این است که بدون آب و طهارت و شستشوی بدن، مسجد و منبر و محراب نیز معنی و مفهومی نخواهد داشت از این رو آب نقش اصلی و اوّلی را از نظر زندگی ایفاء می نماید و یکی از بهترین، و مقبول ترین، انسانی ترین، جاودانه ترین محورهای مورد نیاز بشر و یکی از زیباترین قُرّباتِ اِلَهِ تعالی به شمار می آید خوش به سعادت کسانی که در این امر خیر سرمایه گذاری معنوی و مادی داشته باشند. در هتلی در کشور سوریه تابلوهائی در طبقات آن به این مضمون نصب شده بود «آب گرانبهاتر از دُرّ نایاب است در عصر ف آن دَقّت مبذول دارید؟»

عبود می کند و در آب آشامیدنی آنان نفوذ دارد و آب آشامیدنی در آن منطقه حکم درّ نفیس و گوهر گرانبها را دارد در آن منطقه کشاورزان که در فاصله های هفت و هشت کیلومتری به مزارع ره می سپردند با خود آبی را در کوزه ها حمل می نمودند که نیازهای آنان را تأمین می کرد خدمت انسانی عموی محترم و نیکوکار مرحوم شهدی بابا بایرام را به خاطر می آورم که با سعی و تلاشی فردی خویش، چاهی را به عمق ۹ و ۱۰ متری در مسیر راه کشاورزان در منطقه ای به نام «لله تلّیان» حفر و ترتیب داده بود و ذلّوی نیز کنار آن قرار داده بود تا کشاورزان و زلّرعین به هنگام بازگشت از صحرا و گله داران به هنگام بازگشت گوسفندها با چهره های گِرد و خیار آلوده و قتی به آن ایستگاه آب می رسیدند سر و صورت خود را صفا داده و حیوانات خویش را از آن آب سیراب می ساختند این منظره دلرا مرا همیشه به این فکر و اندیشه و می داشت که روزی اگر خداوند متعال وسیله ای را فراهم سازد توانسته باشم جهت رفع بی آبی بخشایش آب مشروبِی آن را از منطقه اشلق یا هر جای مناسب دیگر جاری سازم و اگر با مساعدت مردم خیر و نیکوکار چنین نوفیقی را پیدا نمایم در آن صورت در مقابل عنایت ربّانی، دائم شکرگزار و سپاسگزار خواهم بود.

حمام و گرمابه:

یکی دیگر از موارد خیرات و حسنات در باب آب و بهداشت اِحداث حمام و گرمابه بود که همدوش با مسجد و همطراز با معابد از موقعیت بسیار عالی و ممتازی برخوردار بود و حمامهای خوب و بهداشتی در اغلب شهرها با نام بانیان آنها معروف و مشهور است ولی امروز حمام در شهرستانها از آن وزن و اعتبار و کارآیی لازم افتاده است چون در اغلب منازل، حمام نیز به وجود آمده است ولی در روستاها و قصبات و شهرکها هنوز از حسنات جاریات به شمار می آید و بانیان آنها مأجور و مثاب.

گرمابه های تاریخی و نامداری در سطح کشور بوده اند که امروز به صورت موزه ها و مراکز نمایشی درآمده اند مانند حمام فین در کاشان که حادثه قتل امیرکبیر در آن رخ داده است یا گرمابه شیخ بهائی در اصفهان که به صورت غیر متعارف آب آن داغ می شد و سالیان متمادی مورد استفاده مردم بود یا گرمابه گنجعلی در کرمان و از گرمابه های معروف تبریز گرمابه قاضی در بازار می باشد که به همت یک روحانی نیکوکار در سالیان گذشته به وجود آمده است و وجود حمام در آبادیها و شهرکها و قصبات ضروری تر از برخی معابد و مساجد است و چه بسا از این مهم غفلت می شود و چه خلاف شرع و عرف که رخ می دهد قابل عنایت روحانیون محترم و مأمورین بهداشت و بهسازی است که به این مهم، بیشتر بذل توجه داشته باشند آنان می توانند از روحیه همکاری و همدلی مردم در رفع این نقیصه، بهره مند شوند تا ضمن انجام وظیفه شرعی به ثواب یکی از خیرات و مبرّات نیکوکاری نیز نائل آمده باشند.



۳- فرهنگ عمومی: ایجاد مدارس علمی،

تأسیس کتابخانه‌های عمومی

از آنجائی که فرهنگ و رشد و بالندگی فکری افراد جامعه، در رأس تمام امور خیر قرار دارد. و از آنجا که پیشرفت یا عقب ماندگی جوامع بشری ارتباط تنگاتنگ با فرهنگ آن جامعه دارد از این رو یکی از بهترین موارد نیکوکاری و خیرات و حسنات پیش بردن فرهنگ جامعه تأسیس مدارس و توسعه و بالندگی فرهنگ الاهی و اسلامی و ایجاد مدارس علمی و تحصیلی است از این رو به هدف و انگیزه خیر، مدارس و مراکز علمی و کتابخانه‌های مجهزی از طریق کمک‌های مردم نیک اندیش و خیرخواه در شهرها، قصبات و آبادیها به وجود آمده است که ما در حدّ مقدور به معرفی برخی از آنها اقدام می‌نمائیم:

۱۵۰ مدرسه در استان آذربایجان شرقی در حال احداث است. (۱)

مدیرکل نوسازی مدارس آذربایجان شرق با اعلام مطلب فوق افزود: طی چند سال گذشته با صرف ۴۰ میلیارد ریال اعتبار، از سوی افراد نیکوکار آذربایجان شرقی ۱۵۰ باب مدرسه احداث شده است.

وی افزود: مدارس احداث شده شامل ۱۶۶۲ باب کلاس در قالب ۱۵۰ مدرسه

(۱) تبریز - خبرنگار کیهان.

می‌باشد و امتثال نیز ۳۵۰ کلاس دیگر در قالب ۱۵۰ مدرسه در دست اجراء می‌باشد که بخشی از این پروژه‌ها آمادۀ بهره‌برداری است. خبر دیگری حاکی است در آن سال مردم مسلمان ۱۰۰ میلیارد تومان به جشنواره مدرسه‌سازان اهداء کرده‌اند. (۱)



مدارس و مراکز علمی در رشد و رُقای ملل، نقش اساسی و حیاتی دارند زندگی واقعی ملل جهان، بستگی تام و تمام به حدود علم و دانش و میزان توانائی‌های علمی آن ملتها دارد.

اگر ملتی بخواهد در مجموعه سیارات ملل جهان سربلند و سرفراز، زندگی نماید ضرورت دارد که بنیه‌های علمی مدارج فرهنگی خویش را تقویت، و برکاخ برافراشته و استوار دانش تکیه زند شاعری گفته است:

بیا قوی شو اگر راحت جهان طلبی که در نظام طبیعت ضعیف پامال است
گر چه برخی هدف از قدرتمند شدن را به قوای مادی، تقویت نیروهای نظامی و انتظامی، تفسیر و تعبیر نموده‌اند ولی بالاترین قدرت حاکم جهان، علم و دانش و فرهنگ و بینش می‌باشد که نیروهای جسمی و توانمندیهای نظامی نیز از آن توان سرچشمه می‌گیرد و در جهان قدرت خود را به نمایش در می‌آورد و اگر منطقه‌ای با زور نظامی گرفته شود در صورتی که فاتحان آن توان علمی و مدیریتی نداشته باشد افراد غالب مغلوب ملّت تحت سیطره خواهند شد از این رو اسلام با کمال صراحت اعلام می‌دارد: «هل یستوی الذّین یعلمون والذّین لا یعلمون انما یتذکّر اولوالباب» آیا دانایان با نادانان مساوی هستند؟ فقط صاحبان عقل و اندیشه و خرد هستند که این تفاوت فاحش را درک می‌کنند.

مدارس و مراکز علمی، هسته‌های اولیه و پایگاههای اصلی تربیت انسانهای والا و با فضیلت می‌باشند و هر قدر در این ارتباط، سرمایه‌گزاری مالی شود باز هم کم

هست و افرادی که در ایجاد این قیل مؤسسات کوشش دارند، بهترین و بافضیلت‌ترین افراد جامعه می‌باشند، آنان خادمان واقعی علم و دانش و خدمتگزاران حقیقی مردم هستند از آن نظر که مقام و رتبت علم، از تمام مقامها و مرتبت‌ها، بالاتر و ارجمندتر می‌باشد.

بر این اساس و فلسفه در آذربایجان نیز مدرسی به وجود آمده‌اند و هر روز نیز بر تعداد آنان افزوده می‌شود.

مدارس علمی حوزوی تبریز:

صاحب کتاب «وجه تسمیه‌ی مدارس» می‌نویسد:

در تبریز پنج باب مدرسه طُلاب علوم دینی وجود داشته است که عبارت است از: طالبیه - حسن پادشاه - صادقیه - حاج صفر علی - خواجه علی اصغر. (و اخیراً مدرسه عالی ولی عصر (عج)

۲۱۳۶ - مدرسه طالبیه

مدرسه طالبیه در بازار تبریز در حیاط نسبتاً وسیعی بنا شده است جنب این مدرسه مسجد بزرگی که به جامع تبریز موسوم است قرار دارد در همان مدرسه علاوه بر مسجد جامع سه مسجد دیگری نیز وجود دارد. در سه طرف مدرسه بنای دو طبقه موجود است متصل بر حجره‌های متعددی که برای اقامت طلاب ساخته شده است اولین بانی این مدرسه و تاریخ بنای آن به درستی معلوم نیست. در کتاب تاریخ تبریز نگارش نادر میرزا راجع به این مدرسه چنین نوشته شده است.^(۱)

(مدرسه طالبیه - مدرسه مشهور و آباد بود نزد مسجد جامع تبریز سه طرف حجره است. تحتانی و فوقانی آنجا طلاب بسیار بودند دروس مقدمات و عربیت آنجا خوانده می‌شد و اعتبار زیاد داشته است اکنون از آن اعتبار هیچ نمانده است. گویند بانی آن میرزا ابوطالب وزیر آذربایجانی بود. من ندانم او کیست و به چه تاریخ

(۱) تاریخ تألیف این کتاب ۱۳۰۰ هجری قمری است.

بوده است؟)

نام طالبیه به مناسبت بانی مجهول آن میرزا ابوطالب به این مدرسه داده شده است. با آنکه صاحب تاریخ تبریز (نادر میرزا) در سال ۱۳۰۰ هجری این مدرسه را به بی‌اعتباری و ویرانی ستوده است مدتها پس از این تاریخ این مدرسه دایر بوده است و اغلب طلاب دینی در آن مدرسه متمرکز بوده‌اند و طلاب آنجا مانند سایر مدارس تبریز از شهرهای دیگر آذربایجان و دهات اطراف می‌آیند و چون منزل و مسکن ندارند، در حجرات این مدرسه اقامت می‌گزینند. و در حقیقت این مدرسه و سایر مدارس مشابه آن مخصوص طلاب شبانه‌روزی می‌باشد. گاهی طلاب در محضر استادان مجرب حوزه تدریس، حاضر می‌شوند و در مدرسه به بحث می‌پردازند. و گاهی در خود مدرسه نیز تدریس به عمل می‌آید.

در هر صورت بنای این مدرسه قبل از صفویه بوده است و سلاطین صفویه در تعمیر و اصلاح آن مدرسه کوشیده‌اند. اخیراً این مدرسه رو به خرابی می‌رفت با کمک دولت و مساعدت مردم در این اواخر تعمیر شده است و به علاوه عده‌ای از بازرگانان برای تعمیر این مدرسه اعانه داده‌اند مخصوصاً با مساعدتهای مالی مرحوم آقای حاج محمد باقر کلکته‌چی از تجار خیر تبریز فعلاً مدرسه آبرومندی شده است. حجره‌ها به طور جالب تعمیر و سالن مخصوص به قرائتخانه و کتابخانه در آنجا احداث گردیده است.

مدرسه طالبیه فعلاً دایر و علوم دینی در آنجا تحصیل می‌شود هر حجره مخصوص دو، سه نفر طلبه است که شبها در همانجا بیتوته می‌کنند^(۱).

(۱) در ذیل دارالسلطنه تبریز آمده است: (مدرسه طالبیه مدرسه مشهور و آبادی بوده است در سه طرف آن حجرات تحتانی و فوقانی جهت اقامت طلاب بنا شده بود که رفته رفته متروک مانده و رو به ویرانی بود تا در سالهای ۱۳۲۷ و ۲۸ شمسی با مساعدت و بذل مال مرحوم حاج محمد یاقر کلکته‌چی کلیه حجرات و بالاخانه‌ها با اسلوب صحیح تعمیر گردید کتابخانه‌ای نیز ترتیب داده شده است که کتیبه نویسی زیبای آن با خط مرحوم میرزا محسن ادیب العلماء می‌باشد. (آثار تاریخی ص ۲۴).

البته این مدرسه در عهد جمهوری اسلامی تعمیر اساسی شده، و مسجدی نیز بر مساجد آن افزوده گردیده است.

۲۱۳۷- مدرسه صادقیه

مدرسه صادقیه در بازاری موسوم به همین نام در فضای نسبتاً وسیعی ساخته شده است و جنب آن نیز مانند سایر مدارس دینی، مسجدی بزرگی قرار دارد که به نام مسجد صادقیه موسوم است. راجع به این مدرسه در سیاحت نامه (یارون تاورنیه) نیز اشاره شده است. تاورنیه در زمان شاه عباس صفوی به ایران سفر کرده و در اواسط قرن هفدهم میلادی از تبریز گذشته است آنگاه مدرسه صادقیه موجود و رونقی نیز داشته است در این خصوص در قسمت تبریز چنین می نویسد:

(در تبریز بازارها و کاروانسراهای عالی برای مال التجاره باز کرده اند که اغلب در طبقه است و بهترین آنها کاروانسرای میرزا صادق رئیس مالیه ابالت است که یک بازار و یک مسجد، و یک مدرسه ساخته است و برای آنها موقوفات خوب هم با عایدات زیاد، مقرر داشته است).

به نظر می رسد که کاروانسرا و بازار و مسجد و مدرسه همان مدرسه و مسجد و بازار صادقیه است بنابراین مدرسه صادقیه در زمان صفویه بنا شده و دایر بود. است. در کتاب تاریخ تبریز، مدرسه صادقیه چنین توصیف شده است:

(این مدرسه میان بازار است مسجدی نیکو دارد، بانی آن میرزا صادق از مردم بلاد جبل است از روستائی به ده فرسنگی تهران که اشتهاارد نامند. اکنون وراث او آنجا باشند این مدرسه و مسجد موقوفه نیکو داشت از روستا و حمام و بازار. بازار صادقیه که راسته نیکو است اکنون آباد است. این بازار ویران بود نایب السلطنه زمین آن را از متولی اجاره کرد به سالی سیصد تومان تا سی سال و عمارت کار هر سال آن وجه اجاره به طلاب همی رسید تا موعده به سر آمد. متولیان را طمع غالب آمد به دیوان شدند که اکنون دیگر بازار حق ما است. نیکخواهان گفتند که صلاح آن باشد که همان سیصد تومان بستانند ولی نشنودند دیوانیان مالیاتی گران بر آن بگذاشتند و

به وراثت دادند. اکنون آن خراج گرانرا گیرند و چیزی نماند که به طلاب دهند. بدان جهت این مدرسه نیز از کار افتاد. مدرس و طالب علمی ندارد. از موقوفات این مدرسه حمامی نکو بود که اکنون ویرانه و مزبله است.

مدرسه مزبور تا سال ۱۳۰۵ شمسی چندان رونقی نداشت در این سال (زمان ریاست معارف مرحوم دکتر محسنی) از پول اوقاف تعمیر گشت و مدرسه آنجا به شکل آبرومندی دایر شد. یعنی از طرف اداره معارف سر و صورتی به وضع مدرسه داده شد و مدرسه دینی رسمی (دبیرستان معقول و منقول) گردید و مدرسین مخصوصی که اداره معارف تعیین کرده بود در آن مدرسه تدریس می‌کردند و به طلاب اعانه‌ای از اوقاف داده می‌شد. به این ترتیب تا سال ۱۳۲۰ معمول بود و بعدها طلاب دینی به اشغال سایر مدارس برآمده‌است. فعلاً نیز این مدرسه دایر است طلابی در آنجا تحصیل می‌کنند.

البته هم اکنون (سال ۱۴۹۹ ه. ق) این مدرسه دائر و مورد استفاده طلاب می‌باشد.



۲۱۳۸ - مدرسه حسن پادشاه

این مدرسه نیز در بازار نزدیک میدان صاحب آباد تبریز واقع شده است به نظر می‌رسد که این مدرسه را اوزون حسن، از طایفه آق‌قویونلو (۸۸۳ - ۸۷۱) که در تبریز سلطنت می‌نمود، ساخته باشد. صاحب مرآة‌البلدان در خصوص مسجد حسن پادشاه چنین می‌نویسد:

مسجد حسن پاشا یا حسن پادشاه در سال ۸۸۵ هجری ساخته شده بعداً خراب و مجدداً آنرا تعمیر کرده‌اند.

اگر این نگارشی این تاریخ درست باشد، نمی‌توان بنای مسجد حسن پادشاه را به (اوزون حسن) نسبت داد. کتاب تاریخ تبریز از این مدرسه چنین نام می‌برد:

حسن پادشاه نخست در میدان صاحب آباد مسجد و مدرسه و خانقاهی عظیم

عمارت کرده بود، همه با سنگ رخام و کاشیهای معرق و این قنات معروف بدان جای جاری و به چند مرتبه بزرگتر از مسجد جهانشاه بود اکنون مسجدی است آنجا با چوب مستقف و مدرسه کوچک ویران و به اندازه یک کف دست آنجا سنگ و آجر و کاشی نباشد.

مدرسه حسن پادشاه فعلاً چندان اهمیتی ندارد ولی در سابق یکی از مدارس دینی خوب و دایر به شمار می‌رفت.

حاج خلیفه کاتب چلبی چنین می‌نویسد:

«جامع سلطان حسن که از بناهای حسن پادشاه آق قویونلو است به طرز جوامع سلاطین با سنگ و سرب ساخته شده بنای متین و با شکوهی است در کنار صفحه محراب یک قطعه مرمر بزرگ به درازای چند ذرع به دیوار نصب شده و به جامع روشنائی بخشیده است سنگ مرمر مزبور از نوادر دهر به شمار می‌آید در جوامع نظیر آن دیده نشده است اسماء مبارکه چهار خلیفه در سردر آن حک، شده بود از طرف قزل‌باشها پاک، فقط نام علی (ع) ابقاء گردیده است^(۱) این مدرسه نیز خراب و ویران شده بود اخیراً از طریق کمک دولت تعمیر گردیده است.



۲۱۳۹ - مدرسه خواجه علی اصغر

این مدرسه در کنار بازار حرمخانه جنب عالی قاپوی سابق بنا شده است و نزد آن مسجد بزرگی است که به همین نام مشهور است. دختر نایب السلطنه آنجا را تعمیر کرده است فعلاً چندان اهمیتی ندارد در کتاب تاریخ تبریز راجع به این مدرسه اطلاعات زیر داده شده است:

«مدرسه حاجی آقا - این مدرسه و مسجد را به نزدیکی سرای امارت بسته

برای خود حاجی علی اصغر خواجه مازندرانی عمارت کرده مدرسه کوچک و مسجد ظریفی است مسجد در این نزدیکیها بشکست و به ویرانی گرائید اقلیمیا خانم صبیحة نایب السلطنه از بنیان تجدید عمارت کرد.

* * *

۲۱۴۰- مدرسه حاج صفر علی

در میان بازار است. مدرسه کوچک و آبرومند و مسجد زیبایی دارد فعلاً نیز طلاب در آنجا مشغول تحصیل می‌باشند.

غیر از این پنج مدرسه مدرسه دیگری نیز در صحن مقام جنب میدان صاحب آباد وجود دارد از قراریکه صاحب تاریخ تبریز نوشته است این مدرسه را میرزا علی اکبر دبیر سفارت روس عمارت کرده است. صحنش وسیع و عمارتش محکم و استوار است. آب انبار اینجا توسط میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان (که در سال ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۵ قمری پیشکار آذربایجان بوده است) ساخته شده است.

چنانکه شرح داده شد هر یکی از این مدارس در جنب مسجد ساخته شده است و موقوفاتی نیز دارند. تعداد طلابی که در پنجاه و شصت سال پیش در این مدارس تحصیل می‌کردند از پانصد نفر متجاوز بود که در هر حجره دو و سه نفر می‌نشست. تنها در هر مدرسه رئیس مدرسه حجره مخصوصی داشت.

* * *

۲۱۴۱- مدرسه ولی عصر (عج)

یکی دیگر از مدارس علمی تبریز مدرسه نویناد ولی عصر می‌باشد که به همت جمعی از نیکوکاران آذربایجان با سرپرستی حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالحمید باقری بنایی تأسیس گردیده است.

این مدرسه اکنون یکی از معمورترین و آبادترین مدارس علمی تبریز به شمار می‌آید حدود چهارصد تن از طلاب در آن مدرسه مشغول تحصیل و فراگیری معارف اسلامی می‌باشند.

مدارس ارومیه:

مدرسه طلاب علوم دینی در ارومیه در دو محل قرار دارد:

۲۱۴۲- مدرسه مسجد جامع

این مدرسه در اطراف صحن مسجد جامع قدیمی قرار دارد و حدود صد نفر طلبه در آن مشغول می‌باشند. و مدرسین معروف که در ارومیه علوم دینی تدریس می‌کردند عبارت بودند: از صدرالفضلا (معانی - بیان - فقه) شمس العلماء (معانی - بیان - فقه - اصول - منطق - حکمت - کلام) و سایرین نیز بودند. از علمای بزرگ نیز که در منازل شخصی تدریس می‌کردند می‌توان مرحوم حاج میرزا فضل‌اله مجتهد و صدرالشریعه و صدرالمحققین، و اخیراً آقایان حجج اسلام رضوی، فوزی، قرشی، قره باغی، حسینی، مولودی، مجد، شس‌یعنی را می‌توان نام برد.

۲۱۴۳- مدرسه حاج اسماعیل بیگ

مدرسه دینی در کنار مسجد حاج اسماعیل در پائین شهر وجود دارد که اخیراً با همت حجة الاسلام والمسلمین آقای فوزی تأسیس و هم اکنون ۵۰ - ۶۰ نفر طالب علم در آن محل مشغول تحصیل و بیتوته هستند.



مدارس خوی:

[۲۱۴۳] مدرسه طلاب دینی در خوی منحصر بود به مدرسه حاج آقا حسین بود که بعدها به مدرسه نمازی انتقال یافت از مدرسین معروف این شهر آخوند ملا محمود یکانی و حاج علی مدد بدل آبادی و ملا حسن شاه تختی بودند و عده طلاب این مدرسه سابق بیش از ۱۰۰ نفر بود.

مدرسه نمازی اکنون نیز در خوی دایر است و علوم دینی و مقدمات ادبیات عربی در آنجا تدریس می‌شود.

مدارس اردبیل:

[۲۱۴۴] در اردبیل نیز مدرسه علوم دینی دائر و مدرسه حاج میرزا ابراهیم مرکز مدارس دینی است ولی مدرسه مخصوص برای این کار وجود ندارد بلکه طالبان علوم دینی در محضر علمای دینی و دانشمندانی که در آن شهر سُکنی داشتند استفاده می‌کردند و برای تکمیل تحصیلات خودشان به شهرهای دیگر آذربایجان می‌رفتند.

مدارس مراغه:

[۲۱۴۵] در مراغه هم مدارس دینی وجود دارد که هم اکنون زیر نظر امام جمعه محترم اداره می‌شود. و بیش از ۸۰ نفر طالب علم دارد.

مدارس بناب:

[۲۱۴۶] در شهر بناب دو باب مدرسه دینی فعالی وجود دارد:

۱- اسامی مدرسه امام جعفر صادق (ع) ۲- مدرسه حضرت ولی عصر (عج) که هر دو تحت نظر و اشراف برادران باقری بنابی تحت برنامه شورای مدیریت حوزه علمیه قم اداره می‌شود و هر دو از نظر کیفیت و کمیت با مدارس تبریز رقابت می‌کند از اساتید محترم آنجا آقایان شیخ عبدالمجید بنابی، سید جابر و مدرسین عالی‌قدر دیگری می‌باشند.

مدرسه علمی اهر:

[۲۱۴۷] در اهر نیز اخیراً یک، مدرسه علوم دینی احداث گردیده است که جمعی از طلاب تحت اشراف امام جمعه محترم با برنامه‌های شورای مدیریت اداره می‌شود.

تاریخ تأسیس مدارس آذربایجان:

یکی از مباحث شیرین و قابل عنایت، تاریخ تأسیس مدارس در آذربایجان و شهرها و قصبات آن دیار می باشد که شادروان حسین امید بنا به دستور رئیس فرهنگ اسبق آقای دهقان تهیه و تنظیم نموده اند می دانیم که فرهنگ عمومی به صورت نوین آن عمده‌تاً از سال ۱۳۲۴ ه‍.ق به بعد یعنی از آغاز مشروطیت رشد و نما داشته است مدارس فعلی دقیقاً، صورت تحوّل یافته مکاتب و مدارس قدیمی می باشد که نوعاً در اغلب شهرها و قصبات وجود داشته است.

[۲۱۴۸] نخستین مدرسه دولتی در آذربایجان که دومین مدرسه در سطح ایران می باشد همان دارالفنون تبریز است که در اثر اقدامات میرزا تقی خان امیرکبیر به سال ۱۳۶۸ (حدود ۱۲۵ سال پیش) در تبریز تأسیس یافته است و نام آن (مدرسه مظفری) به مناسبت نام ولیعهد مظفرالدین آذربایجان نشین، بوده است.

در این مدرسه میرزا جوادخان سرتیپ رئیس مدرسه، آقاخان ناظم و معلم زبان فرانسه، محمد میرزا، معلم طب.

معلم پیاده نظام مدرسه غفارخان و میرزا فتحعلی خان سر رشته دار بوده است (۱).

[۲۱۴۹] در سال ۱۲۹۵ دومین مدرسه در تبریز به نام «مدرسه دولتی» نام برده شده است که به نام مدرسه رشد نیز موسوم است.

[۲۱۵۰] سومین مدرسه به نام «کمالیه» است که در سال ۱۳۱۵ در لیلی آباد تأسیس شده است.

[۲۱۵۱] چهارمین مدرسه به نام «تربیت» می باشد که از مؤسّسین آن محمدعلی تربیت سید حسن تقی زاده، سید حسین خان عدالت از اعضای انجمن ملّی می باشند.

[۲۱۵۲] و پنجمین مدرسه موسوم به «لقمانیه» است که در سال ۱۳۱۷ افتتاح و

مؤسسين آن لقمان المحالک پسر فخرالاحکما می باشد.

[۲۱۵۳] و دیگر مدارس رشد، قدس می باشند که در سال ۱۳۲۵ مشغول فعالیت بوده‌اند از آن پس مدارس بصیرت، ثریا، جلالت، معرفت، اقبال، ارک، جلالت، ادبیه، پرورش، رشدیه، سعادتیه، تشکیل یافته‌اند.

و همزمان با پیروزی نهضت مشروطیت مدارس زیر در تبریز و دیگر شهرستانها به ترتیب تاریخی زیر تأسیس یافته‌اند.

۲۱۵۲- مدرسه معرفت ۱۳۲۴ شمسی

۲۱۵۵- مدرسه حقیقت و ترقی ۱۳۲۴

۲۱۵۶- مدرسه اتفاق ۱۳۲۴

۲۱۵۷- مدرسه حیات ۱۳۲۴

۲۱۵۸- مدرسه فیوضات ۱۳۲۷ توسط ابوالقاسم فیوضات

۲۱۵۹- مدرسه نجات ۳۲۷ توسط یوسف نجات

۲۱۶۰- مدرسه افتخار ۱۳۲۷ سید ابوالقاسم افتخار حسینی

۲۱۶۱- مدرسه حکمت ۱۳۲۷ میرزا باقر حکمت

۲۱۶۲- مدرسه شمس ۱۳۲۸ میرزا عبدالرحیم شمس

۲۱۶۳- مدرسه تمدن ۱۳۲۹ حبیب الله جاوید

۲۱۶۴- مدرسه رشدیه ۱۳۳۰ رضا علی رشدیه

و سپس مدارس جدید دیگری پشت سر هم تأسیس و تشکیل یافته‌اند.

۲۱۶۵- تأسیس دبستان ممتاز:

در سال ۱۳۲۶ اولیای کارخانه کبریت‌سازی ممتاز در صدد بنای یک باب دبستان برآمدند که در همان سال ساختمان مدرسه خاتمه یافت و به فرهنگ واگذار گردید و از اول سال تحصیلی به نام دبستان «ممتاز» افتتاح گردید.^(۱) این کار خیر برادران خوئی یکی از اقدامات خدایندانه و فرهنگی بود که خداوند متعال طبق

(۱) تاریخچه تأسیس مدارس، ص ۲۱۶.

نیت و هدفشان اجر و پاداش دنیوی و اخروی عنایت فرماید!

مراغه: [۲۱۶۶] نخستین مدرسه به نام «سعیدیه» در سال ۱۳۲۴ ه‍.ق تأسیس و افتتاح گردید.

شبستر: [۲۱۶۷] نخستین مدرسه به نام افتخار به سال ۱۳۲۵ توسط یوسف شبستری تأسیس گردید.

سلماس: [۲۱۶۸] نخستین مدرسه سعیدیه در ۱۳۲۵ به وسیله سعید سلماسی تشکیل گردید.

خلخال: [۲۱۶۹] مدرسه ناصرروائی در ۱۳۲۷ توسط آقای ناصرروائی تأسیس گردید.

دهخوارقان: [۲۱۷۰] دبستان نجات ۱۳۳۰ میرا اسماعیل روانبخش

اسکو: [۲۱۷۱] مدرسه رضویه ۱۳۲۸ میرزا عبدالمحمد حجة الاسلام

آستارا: [۲۱۷۲] حکیم نظامی ۱۳۲۷

میانه ۱۳۳۷

بخشایش: [۲۱۷۳] نخستین مدرسه ابتدائی ۱۳۳۸ توسط حاج عبدالحسین بخشایشی.

[۲۱۷۴] نخستین دبیرستان به نام امام علی (ع) به همت عقیقی بخشایشی به سال ۱۳۶۶ (ش. ق.)

ارومیه:

[۲۱۷۵] نخستین مدرسه به نام «کنافیه»، در سال ۱۳۲۴ ه‍.ق قمری، تأسیس یافته است.

خوی: [۲۱۷۶] مدرسه جدید به نام نویر در سال ۱۳۲۴ ه‍.ق قمری تأسیس یافته است.

اردبیل: [۲۱۷۷] نخستین مدرسه در اردبیل در سال ۱۳۲۴ به نام نصریه و سپس مدرسه «جعفریه» افتتاح شده است. در مورد دو مدرسه جدید یکی از استان اردبیل و دیگری از آذربایجان شرقی به صورت مبسوط تر گزارش می شود تا خوانندگان

گرامی به برخی از ناهمواریهای موجود پی برده باشند.

۲۱۷۸- ناصر دفتر بنیانگزار فرهنگ جدید خلخال^(۱)

خلخال یکی از شهرهای سرسبز و فرهنگ دوست استان اردبیل می باشد عالمان و دانشمندانی از آن شهر برخاسته‌اند که در بخش ۱۲ استعدا کات خواهد آمد نخستین مدرسه خلخال سرگذشت جالبی دارد خود تاریخ و سرگذشت اجتماعی و سیاسی آذربایجان را در بر دارد از نیرو محض فداکاری یک انسان شریف در راه تحکیم پایه‌های فرهنگ و دانش جهت عبرت آیندگان که بازگو می گردد:



اولین مدرسه که در خلخال بکوشش مرحوم ناصر روالی و حاج معلم تأسیس شد

(۱) به قلم آقای بهزاد رزاقی از مجله آینده سال نهم، شماره‌های ۸ و ۹.

میرزا ابراهیم ناصرروائی ملقب به «ناصر دفتر» در سال ۱۲۵۲ هجری شمسی در مرکز شهرستان خلخال متولد شد. پدرش مرحوم میرزا محمد حسن مشهور به وزیر و ملقب به «سراج دفتر» در دورهٔ صدارت امیر نظام ریاست دیوان استیفای خلخال را بر عهده داشت و شخصیتی فاضل بود و خط را نیکو می‌نوشت. فرزندش ابراهیم با توجه و عنایت پدر تربیت شد و از معلمین او یکی مرحوم سید محسن بشتی از سادات زاویه خلخال بود که از منشیان و خطاطان نستعلیق نویس بود.

ناصر دفتر در سنین ۱۵ - ۱۶ سالگی با پدرش به تبریز رفت و چون در چند ملاقاتی که همراه پدرش با امیر نظام داشت خط و ربط و درک و معلومات فرزند موود توجه امیر نظام قرار گرفت او از سراج دفتر خواست که اجازه دهد ابراهیم در تبریز بماند. موقعی که امیر نظام به تهران آمد ابراهیم را نیز به همراه خود به تهران آورد و قسمتی از امور منشیگری خود را به او سپرد. میرزا ابراهیم مدت هفت سال در تهران بود و با اصول مربوط به ادارهٔ امور دیوانی و رجال مملکتی انس و آشنائی یافت. در سال ۱۳۲۶ قمری (۱۲۸۷ شمسی) که هنوز در اغلب شهرهای کنارهٔ ایران نامی از مدرسه و معارف جدید نبود ناصر دفتر به تأسیس نخستین مدرسه در خلخال همت گمارد و برای برپاداشتن و راه‌اندازی مدرسه، با نفوذی که در میان طبقات مختلف داشت به تبلیغ پرداخت و اعانه فراهم کرد و مدرسه‌ای را که به «ناصری» شهرت گرفت به وجود آورد. اما چون غارنهای عشایری هر چند یکبار در خلخال بروز می‌کرد مدرسه هر چند یک بار، به تعطیلی و بی‌بولی و وقفه‌کشنده می‌شد در یادداشتی که راجع به تاریخچهٔ مدرسه نوشته شده است یادآور شده است که:

در عین حال که من سرگرم تربیات کار مدرسه بودم مخالفین انواع اعتراضات و بدگوییها را داشتند و به تیر تهمت‌های گوناگون مرا هدف ساختند و این رویه مدتها ادامه داشت ولی من بدون اینکه اعتنائی بدان کنم به کار خود مشغول بودم تا اینکه می‌نویسد: «با اینکه در خلخال افکار عمومی از اینگونه تأسیسات بیگانه و اقدام بدان مستلزم انواع مخاطره‌ها و غذاکاری‌ها بود، نگارنده از روی احساسات

درونی، خود را برای مقابله با هرگونه مرارت و مخاطره، حاضر و با استفاده از وجود حاج میرزا محمدتقی خوجینی (که تحصیلات خود را در باکو انجام داده بود) بدین اراده افتادم که مدرسه‌ای در قصبه^(۱) خلخال افتتاح و خدمات وطنی خود را از این راه تعقیب نمایم و چون خود چنین قدرت مالی نداشتم که همه مصارف مقدماتی و بودجه آتیه این مدرسه را عهده‌دار شوم ناچار، اراده خود را با بعضی از خواص خلخال که احساساتی در این کارها داشتند به میان گذاردم و استمداد کردم که از مساعدت مادی و معنوی دریغ ننمایند، ولی از هیچیک مساعدت مالی و مادی به عمل نیامد و بلکه بعضی‌ها نظربه عدم استعداد محلی و فقدان وسایل و دوری افکار عمومی از آن دو بدتر از همه بدبینی دولتیان مستبد نسبت بدینگونه تأسیسات که بوی دیگران از آن برمی‌آمد بدین اقدام ملامت کردند. ولی نظربه عشق مغرطی که بدان داشتم خود را بدین کار مصمم و حدّ اقل فایده آنرا آشنا کردن افکار عمومی بدین تأسیسات و تخم‌پاشی می‌دانستم که لامحاله ثمره‌اش وقتی به دست خواهد آمد. این بود اراده خود را جدّاً تعقیب و اثاثیه مدرسه را بر حسب دستور حاج میرزا محمد تقی با خرج شخصی خودم فراهم و بهترین عمارت قصبه را (منزل حاج سلیم مرحوم) با ماهی ده تومان وجه اجاری، برای مدرسه تعیین و در اول میزان (مهر ماه) ۱۳۲۶ مدرسه را به نام ناهری یا مدیریت و معلمی مرحوم حاج میرزا تقی و یک نفر معلم دیگر از کسان او (میرزا رفیع) و نظامت آقا سید کریم و یک نفر مستخدم و با شصت نفر شاگرد در دو کلاس، افتتاح و جشن افتتاحیه در عمارت آن بر پا شد.

ولی متأسفانه پس از بیست ماه در نتیجه انقلاب مملکتی و افزایش اختلافات بین ملیون و طرفداران دولت وقت، و ازدیاد زمینه تاخت و تاز و مخالفت اشرار در

(۱) منظور از قصبه مرکز شهرستان خلخال است که هم اکنون شهری شده و آنرا هروآباد می‌نامند و در استاد قدیم آنرا هروآباد می‌نوشتند، و در گذشته دور معروف به هر آب بوده. هر بزبان فارسی باستان به معنی کنار و حاشیه و درست پسوند آباد - آب بوده چراکه شهر در کنار رودخانه یزرگی واقع شده که از کوه‌های از نوخلخال جاری شده و از داخل این شهر می‌گذرد.

خلخال انتظامات به کلی از هم گسست و اعانه مختصر مدرسه، قطع گردید به طوری که مدیر و کارکنان مدرسه بیش از چهارده ماه با حداقل دستمزد با فداکاری خاص، ادای وظیفه کردند (و در یکی از یادداشتها مذکور است که مرحوم ناصر روائی برای پرداخت حقوق آموزگاران و کارمندان دبستان مجبور شد از درختهای باغ خود فروخته و حقوق آنها را بپردازد).

بالأخره رؤسای ایلات که داعیه تعطیلی کلی را داشتند ولی ناصر روائی پیوسته مترصد فرصت بود تا دوباره آن را برپا دارد تا اینکه در سال ۱۳۲۰ قمری مطابق ۱۲۹۰ شمسی امیر عشایر از طرف ایالت آذربایجان به حکومت خخلال منصوب شد. امیر عشایر برخلاف گذشته که اهالی را آزار می داد با اهالی و ملیون از در مسالمت درآمد، و مرحوم ناصر دفتر موقع را مغتنم شمرده و مبلغی از امیر عشایر به رسم اعانه گرفت و به یادکوبه برای حاجی معلم فرستاد که او نواقص و اثاثیه و کتب مدرسه را خریداری، و یک نفر معلم زبان روسی را هم برای تعلیم شاگردان، با خود بیاورد.

مدرسه دوباره در اوایل سال ۱۳۳۱ قمری مطابق ۱۲۹۱ مجدداً گشایش یافت اما باز مدتی نکشید که برادران امیر عشایر بنای مخالفت را گذاشتند و نگذاشتند که اعتبار دولتی برای اداره امور مدرسه، پایدار شود. پس مدرسه بیش از هشت ماه دوام نیاورد و برای بار دوم تعطیل شد.

مدرسه باز چهار سال در حال تعطیلی بود تا اینکه در محرم ۱۳۳۶ قمری مطابق با ۱۲۹۶ شمسی میرزا کوچک خان جنگلی به مناسبت همسایگی نواحی طالش گیلان با خخلال با امیر عشایر و سایر خوانین متحد شد و با عده ای مجاهد به خخلال آمد. مردم خخلال استقبال شایان توجهی از او کردند. جنگلیها در قصبه خخلال اداره عدلیه و امنیه و اجرائیه (حکومت) تشکیل دادند. در این وقت مرحوم ناصر دفتر موضوع مدرسه را با میرزا کوچک خان مطرح و مبلغی اعانه از اهالی و خوانین جمع آوری کرد و بر حسب تقاضای تلگرافی که مرحوم ناصر دفتر از اداره معارف ایالت آذربایجان کرده بود میرزا مهدی خان به سمت مدیر مدرسه به خخلال اعزام شد. هشت ماه که تشکیلات جنگلیها در خخلال برقرار بود مدرسه

هم دایر بود و مخارج آن از محل ده درصد حقوقی که جنگلیها برای ادارات می برداختند، تأمین می شد.

در فروردین ۱۳۳۷/قمری مطابق با ۱۲۹۸ شمسی نظر به بروز اختلاف بین میرزا کرچک خان با خواتین و پیش آمد قحطی و غلاء و انحلال تشکیلات جنگلیها در خلخال، مردم هراسان بودند و برای یافتن قوت لایموت به اطراف متواری و پراکنده و تمام تشکیلات و سازمانها به هم خورد و اهالی مصیبت زده خلخال علاوه بر فشار اشرار غارتگر در محیط قحطی قرار گرفتند. درین جریان گروهی به گیلان و مازندران پناهنده شدند و عدهٔ بیشماری نیز در جنگلهای گیلان به خوردن برگ و ریشهٔ درختان، پرداختند تا بالاخره جمع کثیری از ناتوانی و فقر و بیماری در خلخال درگذشتند. آن طور که گفته اند حدود نیمی از نفوس خلخال در این قحطی پایمال و تلف شدند.

پس از گذشت هجده ماه در مهرماه ۱۳۳۸ مطابق با ۱۲۹۸ شمسی میرزا علی اصغر خان اعتصام السلطان تبریزی به عنوان نیابت حکومت به خلخال وارد شد و با مساعدت مرحوم ناصرروائی باز اعانه جمع آوری کرد و در نتیجه برای بار چهارم مدرسهٔ ناصری در تاریخ ۱۲۹۸ شمسی دایر شد و چون حاجی معلم به بادکوبه رفته بود میرزین العابدین هاشمی خلخالی که مدتی در مدارس رشت تدریس کرده بود از طرف مرحوم ناصرروائی به مدیریت مدرسه تعیین، و به اتفاق دوسه نفر معلم دیگر، مشغول تدریس شد.

چون دولت در همین اوقات با جدّیتی تازه، به تشکیل مدارس جدید در شهرها شروع کرده بود پس موقع مساعدی برای مرحوم ناصرروائی پیش آمد که از ادارهٔ معارف ایالتی آذربایجان تقاضای مساعدت کند و بودجهٔ مدرسه را برقرار سازد. ادارهٔ معارف ایالتی جواب می داد که مساعدت مالی به مدرسهٔ ملکی غیر ممکن است. فقط امکان دارد که اگر مدرسهٔ ناصری جزء مدارس جدیدالتأسیس دولتی بشود در آینده از عواید تومانی دویست دینار مالکیتی، که به اسم معارف از ولایات وصول می شود بهره مند شود. پس ناصر دفتر پذیرفت که مدرسهٔ ناصری از آن تاریخ جزء مدارس دولتی ثبت شود.

در سال ۱۳۴۰ قمری (۱۳۰۱ شمسی) که مترجم السلطنه شیخ بهائی مفتش سیار وزارت مالیه به خلخال می‌آید اهالی را ترغیب به دادن اعانه به مدرسه می‌کند و با مدیریت میرزا حمیدخان آموزگار اردبیلی که به خلخال آمده بود مدرسه رونق تازه‌ای می‌گیرد.

درین دوره، برای آنکه فرزندان پیشه‌وران از قبیل خیاط و آهنگر و نجار بعد از ورود به مدرسه نسبت به حرفه پدران خود به چشم حقارت ننگرند و پس از تحصیل دست از حرفه پدری نکشند، به همت و کوشش مرحوم ناصر دفتر «کلاس صنعتی» در مدرسه ناصری تأسیس شد. و هفته‌ای سه روز حرفه خیاطی، کلاه‌دوزی، چلنگری (آهنگری) به شاگردان کلاس سوم که آخرین کلاس مدرسه در آن روزها بود تعلیم داده شد تا بعدها همین شاگردان، حرفه پدری را اختیار کنند و در خلخال بمانند.

در اواخر سال ۱۳۰۱ شمسی که خان باباخان سرهنگ رئیس ارکان حرب آذربایجان شرقی، به سمت حکومت وارد خلخال شد به پیشنهاد مرحوم ناصر روائی، جهت تأمین بودجه مدرسه، بر محمولات تجارتنی گیلان و کشتار قضایی آن، عوارضی برقرار شد و عواید آن که بالغ بر یکهزار و دویست تومان می‌بود وسیله تأمین بودجه و پیشرفت امور مدرسه گردید.

در سال ۱۳۰۳ شمسی خوانین و سرکردگان ایلات و عشایر توسط دولت سرکوب شدند و بعضی از آنها که از کرده‌های گذشته نادم شده و تأمین یافته بودند به پیشنهاد مرحوم ناصر دفتر، اعانه‌ای برای ساختن ساختمان جدید در اختیار ناصر دفتر گذاردند و پس از ساختمان قبالة مدرسه به اداره معارف داده شد.

در سال ۱۳۰۶ اداره معارف ایالتی تحت تأثیر جریانهای روز خواست که نام مدرسه ناصری تغییر بدهد اما طبقات مردم خلخال به اعتراض برخاستند. یکی از اعتراضات آنها تلگرافی است که در روزنامه سهند به مدیریت مرحوم محمود غنی‌زاده چاپ شده است و مضمون آن به این قرار می‌باشد:

(توسط ریاست محترم معارف ایالتی، کپیه به نشریات سهند، عنکبوت، کپیه به

تبریز مقام منبع وزارت جلیله معارف.

«مدرسه ناصری خلخال را بیست سال است آقای ناصرروائی شخصاً تأسیس و با فداکاری‌های فوق‌العاده نگاهداری کرده است. حکمی که برای تغییر اسم آن از وزارت جلیله صادر کرده‌اند نهایت غرض و از روی اشتباه است. اهالی خلخال هیچوقت راضی به معارف‌کشی نیستند. این ظلم لگه‌ای در ناصیه حال معارف مملکت است.

علماء و معارف خلخال: سید سعید مجتهد شریعتمدار، صدرالعلماء، رئیس السادات، معین الممالک، نایب صدر، حسنعلی سراج الایاله، رشید الممالک، سراج لشکر، ساعد السلطان، میر محمد آقا جواد^(۱)

بدین ترتیب فردی در راه خدمت به فرهنگ و دانش منطقه‌ای نام خود را در تاریخ نیکوکاران تثبیت نموده - خدایش بیامرزد!

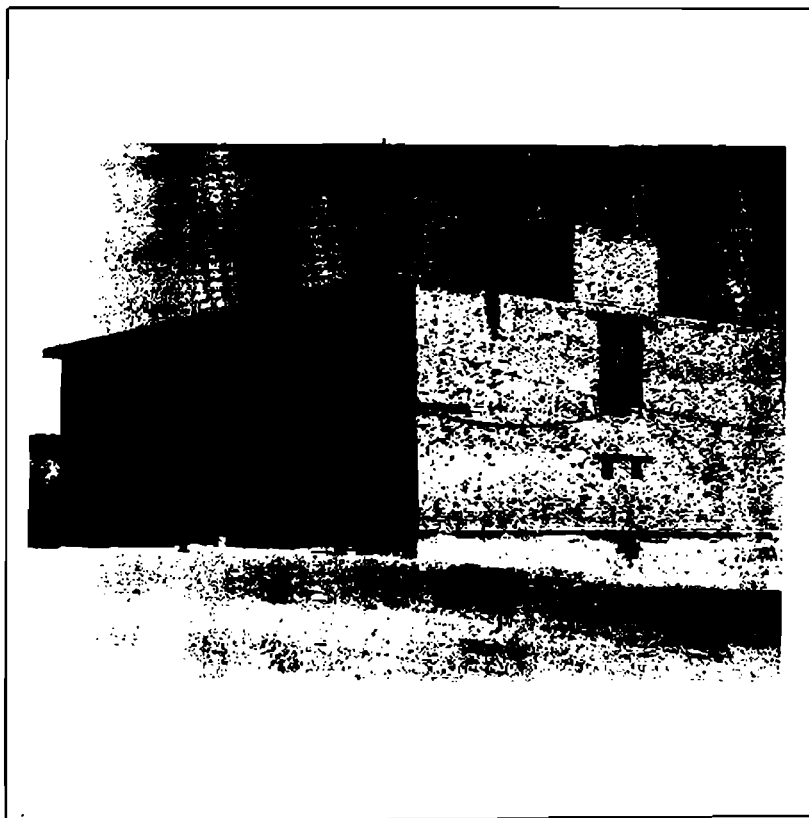
۲۱۷۹- بخشایش و تأسیس دبیرستان امام علی (ع)

و خاطرات زیبای آن

بخشایش شهرنویادی است که در ۸۵ کیلومتری شمال غربی تبریز قرار دارد و از نظر امکانات زندگی، مردم آن با کشاورزی متوسط، و قالی‌بافی سنتی زندگی می‌کنند وضع عمومی مردم از نظر رفاه زندگی در حد محرومیت زیر صفر می‌باشد. و مهاجرت علی‌الدوام ادامه دارد.

تأسیس نخستین دبیرستان آن شهرک نیز سرگذشتی همانند سرگذشت «خلخال» را داشت با این تفاوت اساسی که با نیم قرن فاصله زمانی، و فرسنگها فاصله از نظر مکانی، حقیر نیز با استمداد از نام علی (ع) دبیرستانی را به نام آن بزرگوار با همکاری مردم محروم احداث نمود که خاطرات تلخ و شیرین و قصه‌های ناگفتنی فراوانی دارد ولی با ذکر تلخی‌ها اوقات خواننده را مشوش نمی‌کنیم فقط دو

خاطره از خاطرات زیبای آن را از کتاب «سیمای بخشایش»^(۱) می آورم به این امید که به نسل امروز و آینده، آموزنده و عبرت انگیز بوده باشد.



«فکر تأسیس دبیرستان از آن وقت آغاز گردید که روزی نگارنده در دروازه شهر چند تن از دختر خانمهای بخشایشی را مشاهده نمود که در انتظار وسیله نقلیه

(۱) سیمای بخشایش: معرفی کلی از اوضاع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مردمی بخشایش می باشد در آن کتاب آذربایجانی بودن پروین اعتصامی و ریز کمکهای مردمی در تأسیس دبیرستان مشخص گردیده است از انتشارات نشر بخشایش، قم.

هستند و در این امر بسیار شتاب و عجله دارند. چون تعدادشان قابل توجه و سؤال‌انگیز بود، پرسیدم این دختر خانمها با این شتاب و عجله، کجا می‌روند؟ گفتند: به کلوانق آبادی همجوار و هریس، جهت تحصیلات خود اگفتم: سبحان‌الله! مگر مردم بخشایش خود مرده‌اند که اینهمه دختر بیچه‌ها در این هوای نامساعد جهت تحصیل به خارج آبادی می‌روند؟ این موضوع که قابل تحمل نیست.

ایام محرم بود. در مسجد جامع منبر داشتیم در شب عاشورای سال مزبور با الهام از مکتب دانش‌پرور علوی وجود و بخشش حسینی (ع) و با استمداد از روح بلند آن سروران آزادی و آزادگی، از بالای منبر خطاب به مردم حاضر گفته شد: «تا کنون سالیان دوازی است که به حضرت اباعبدالله الحسین (ع) گریه می‌کنیم و باز هم گریه خواهیم کرد ولی امشب دلم می‌خواهد لحظه‌ای هم به حال شیعیان و جوانان علاقه‌مند امام حسین (ع) گریه کنیم. آیا شما چگونه می‌توانید بپذیرید دختر بیچه‌های معصوم شما، به آبادیهای اطراف و مرکز فرمانداری هریس جهت تحصیل رهسپار شوند؟ و شما چگونه می‌پذیرید که جمعیت ده‌هزار نفری بخشایش، دبیرستانی نداشته باشند؟ گیرم دولت محترم ما امروز (۱۳۶۶ ش) گرفتار جنگ است، آیا ما نباید خودمان آستین خود را بالا بزنیم و خود مشکلاتمان را حل کنیم؟...

پس از این سخنان مؤثر که ازدل برخاسته بود از مردم در مورد تأسیس دبیرستان استمداد شد و در همان مجلس مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان وعده و وعید از مردم رسید و مشابه آن مبلغ نیز از دیگر مساجد نه‌گانه بخشایش فراهم گردید. به این ترتیب زمین خریداری شد. پس فردای آن روز، با دعوت حقیر کلنگ مدرسه توسط آیه‌الله ملکوتی امام جمعه وقت تبریز، در ۳۰۰۰ متر قطعه خریداری شده به زمین زده شد و با فضل الهی و کمک مردم و مسئولین آموزش و پرورش تبریز که ۵۴ شاخه آهن آن را تقبل نمودند توأم با نقشه‌ای که از آموزش و پرورش دریافت شده بود، با کمک مردم و همکاری برخی از روحانیون محل، به ویژه آقایان میرزا حسین فاضلی و شادروان مرحوم حاج میرزا محرم شریفی نسب، این دبیرستان در دو طبقه با دوازده کلاس، دقیقاً در مدت چهل روز با معماری استاد اکبر گوهریان و

میر محمود علوی، پایان پذیرفت و به نام نامی پدر علم و معرفت اسلام، و باب شهر علم نبوی (ص) حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) موسوم گردید و کل هزینه آن با توجه به تلاش شبانه روزی مردم محروم و حقیر کمتر از پانزده میلیون ریال گردید. البته بخشی از این مبلغ با فروش مغازه‌ای که در خیابان ناصرخسرو پاساژ خاتمی در تهران داشتیم تأمین شد.

اخذ جواز دبیرستان:

ولی پس از تأسیس ساختمان دبیرستان، مشکل بزرگی که پیش آمد، با توجه به محدود بودن تعداد دانش آموزان که آن روز فقط ۲۳ نفر بودند، مشکل اخذ جواز و تأسیس رسمی و اداری دبیرستان پیش آمد که از نظر قانونی می‌بایست ۱۰۵ داوطلب تحصیل در دبیرستان، وجود داشته باشد تا دبیرستان رسمی تشکیل گردد، در صورتیکه ما فقط در نهایت امر آن تعداد محدود را داشتیم و همسایگان آبادی هم هر کدام ادعای استقلال داشتند و هرگز نمی‌خواستند دانش آموزان خود را عاریه یا جا به جا نمایند.

در آن بحبوحه نامه به اداره کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی نوشته شد. آنان نیز در پاسخ متن آئین‌نامه جواز تأسیس دبیرستان را به نگارنده نشان دادند. ناچار به مقامات عالی‌کسوری (قائم مقام رهبری) متوسل شدیم. پس از اخذ دستور از آن مقام والا که به عنوان وزیر محترم آموزش و پرورش وقت (جناب آقای سید اکرمی همدانی)، دستور صادر شده بود به سراغ ایشان رفتیم. وزیر محترم آموزش و پرورش هم عذر آوردند که این آئین‌نامه ۱۰۵ نفری را خودم امضاء نموده‌ام و نمی‌توانم، جز اینکه یک روش غیر معمولی پیدا نمائید و آن اینکه با هزینه خودتان دبیرانی را به صورت حق التدریس تأمین کنید تا پایان سال در همان ساختمان مشغول تحصیل گردند. تا ببینیم سال بعد چه پیش می‌آید؟ آیا شما می‌توانید هزینه آن را تقبل نمائید؟ پاسخ دادم دستور بفرمائید حساب کنند هزینه دبیران و ایاب و ذهاب آنان در طول سال چقدر می‌شود؟ پس از محاسبه اعلام نمودند ۶۵ هزار تومان. از بس در این راه به یأس کشیده شده بودم ناچار چکی به مبلغ هفتاد هزار

تومان که خوشبختانه فتوکپی آن موجود است به نام اداره کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی امضاء نمودم وزیر محترم فرمودند پنج تومان اضافه نوشتید؟ به شوخی گفتم: آن هم حق الزحمه خود جناب وزیر! و هزینه‌های تلفن و تلگراف ایشان تا هر چه سریع‌تر این عمل خیر انجام پذیرد.

خواستم با این عمل کوچک این هدف بزرگ را رسانده باشم که ما تحصیلات فرزندان خود را با پول معامله نمی‌کنیم و در قید و بند زخارف دنیا نیستیم. فرمودند شما با این عزم و تصمیم خود قطعاً صاحب دبیرستان خواهید شد. از طریق تلفن با اداره کل آذربایجان شرقی تماس گرفتند و فرمودند چک مربوط به حق التدریس آقایان را از فلاتی دریافت کنید و از فردا مجوز تحصیل موقت دبیرستان را صادر کنید. پس از خدا حافظی با وزیر، عصر همان روز با هواپیما به تبریز رسیدم و فردا به اداره کل رفتم و حکم تشکیل دبیرستان را پس از واریزی پول به حساب آموزش و پرورش دریافت کردم. به طور یقین آن روز یکی از شیرین‌ترین و بهترین و خوشحال‌کننده‌ترین ایام زندگی بنده و مردم زحمتکش بخشایش بود و حقیر روزی لذت بخش‌تر از آن روز را کمتر در عمر و زندگی اش سراغ دارد.

آری دبیرستان با یک ماه تأخیر، به جای مهر ماه در آبان ماه آغاز به کار نمود. مردم منطقه و آبادیهای همجوار وقتی از حکم‌وزیر در مورد تأسیس دبیرستان به صورت حق التدریس آگاه شدند، به آموزش و پرورش فشار وارد کردند که ما هم مانند بخشایش با هزینه خود می‌خواهیم فرزندانمان پیش چشم خودمان تحصیل کنند. از اینرو پس از تقسیم و توزیع دبیران و تشکیل کلاسها، درخواستهای متعددی از نواحی و مناطق مختلف آذربایجان به اداره کل رسیده بود و آنان نیز مجبور شده بودند با درخواستهای تعداد کثیری از آنان موافقت کنند، در صورتی که با کمبود دبیر و فضای آموزشی روبرو بودند.

یک سال به این ترتیب (به صورت حق التدریس) سپری شد. دبیرانی چند از اهر و تبریز با امکانات مردم به بخشایش می‌آمدند. از آن میان آقای نخجوانی دبیر بازنشسته از تبریز می‌آمد و هر هفته یک وسیله شخصی او را به شهر می‌رساند و

مردم هزینه مهمانی و رفت و آمد دبیران را با کمال میل و علاقه پذیرا بودند. جالب توجه اینکه وقتی سال تحصیلی تمام شد و حقیر نیز ایام تعطیلات تابستانی را سپری نموده بود و می خواست به دانشگاه تهران جهت تدریس معارف اسلامی رهسپار شود، خواستم سری به اداره کل آموزش و پرورش بزنم تا نحوه تشکیل کلاسهای سال جاری را بپرسم که آیا باز هم مردمی خواهد بود یا دولتی؟ حق التدریسی خواهد بود یا رسمی؟

هنگامی که به سراغ مدیر کل وقت، جناب آقای ضیائی که یکی از خادمین قرآن و از قاریان ممتاز کشور نیز هستند، رفتم و جریان امر را پرسیدم که امسال وضع دبیرستان چگونه اداره خواهد شد؟ فرمودند: خداوند شما را موفق کند. دیگر شما به تهران و هر جایی که می خواهید به آسودگی بروید، ما خود با هزینه دولت دبیرستان را اداره می کنیم. می دانی پارسال چه بلایی پس از تقسیم دبیران به سرما آوردید؟ شصت - هفتاد مورد پس از دستور وزیر از ما تقاضای تأسیس دبیرستان حق التدریسی نمودند اداره را به هم ریختند. ضمن اظهار تشکر و خوشحالی از رسمی و دولتی شدن دبیرستان به شوخی گفتم: مگر من چه کرده ام؟ آیا جز این است که شعار شما آقایان آموزش و پرورش ها در سمینارها و کنفرانسها این است: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة». خوشحالم که از طریق عمل، به این شعار اصلی شما جامه عمل پوشانده ام. بحول الله در اثر یک عمل انقلابی و حساب شده، شما مجبور شده اید بازنشسته ها را نیز به کار دعوت نمایید. و این نهایت آرزوی هر فرهنگی و دوستدار گسترش دانش و علم است.

جمعی از فارغ التحصیلان:

آری، با فضل خدا از آن تاریخ (۱۳۶۶) دبیرستان راه افتاد و اکنون در سال ۱۳۷۷، حدود ۱۵۰ نفر از آن مدرسه به دانشگاهها و مراکز تحصیلات عالیه راه یافته اند یا جذب آموزش و پرورش شده اند و خدا را سپاسگزارم که چنین توفیقی را در حق اینجانب و جمعی از اهالی دلسوز و محروم بخشایش عنایت فرمود. اکنون محض ثبت در تاریخ، اسامی شاگردان دوره نخستین را که امروز اغلب از دبیران

ارزشمند کشور هستند، ذیلاً می‌آوریم: آقایان:

- ۱- ترکمن پور - امیر
- ۲- علی ایمنی - داود
- ۳- بامداد - بابیرامعلی
- ۴- بخت آزمایی - محمدرضا
- ۵- بخشایشی - صمد
- ۶- ثابتی زاده - جعفر
- ۷- جلالت - رحمان
- ۸- جمهوری - حسن
- ۹- حق جو - رضا
- ۱۰- روزبه - رضا
- ۱۱- ریاضی - ابوالقاسم
- ۱۲- زمردی - سلمان
- ۱۳- شهابی - ابراهیم
- ۱۴- صدیق - محمد رضا
- ۱۵- صفر - نادر
- ۱۶- طریاک - رسول
- ۱۷- عقیقی - محمدحسن
- ۱۸- فتحیان - فریدون
- ۱۹- فزاه‌ی - علیرضا
- ۲۰- گوهری - محمد
- ۲۱- لطفی طلب - حسین
- ۲۲- محمودی - محمد
- ۲۳- میراحمدی - میرایوب

دو خاطره زیبا از دبیرستان امام:

در تأسیس این دبیرستان همراه مردم نیکوکار و خیر بخشایش، با بسیاری از خاطرات تلخ و زیبا و زشت و ناروا رو به رو بوده‌یم. خاطرات ناروا را برای روز جزا، محفوظ می‌داریم. فقط دو مورد از خاطرات شیرین آن را جهت تشویق نیکوکاران و اهل خیر در اینجا می‌آوریم. به این امید که مورد توجه نیکوکاران و خیراندیشان و فرهنگیان سختگوش آذربایجان و کشور عزیز قرار گیرد:

۲۱۸۰- درب دولنگه‌ی: یکی از آن خاطرات زیبا، برخورد بسیار شیرین یکی از نیکوکاران بخشایش بود که هنوز پس از طی سالها، شیرینی آن از خاطرم محو نشده است و آن برخورد بسیار مناسب شادروان مرحوم حاج قدرت سکوتی، یکی از تجار محترم بخشایشی مقیم تبریز بود. بازاریان بخشایشی ایشان را به عنوان ریش سفید معرفی نمودند. همراه یکی از همشهریان به تجارتخانه آن مرحوم واقع در پاساژ بوستان رفتیم. ایشان با گرمی از ما استقبال کردند و چائی تعارف نمودند. وقتی از جریان امر با خبر شدند گفتند: خداوند متعال اموات شما، مخصوصاً پدر محترم شما مرحوم حاج حاتم را که همسفر حج من بود، غریق رحمت فرماید که امروز به فکر چنین امر خیر فرهنگی افتاده‌اید. ما هریدبختی داریم از بی‌سوادی و

بی فرهنگی است. روزگاری بود که تمام دریه‌های بخشایش دولنگه و ماشین‌رو بودند، ولی امروز، آبادیه‌های مجاور خود را به جایی رسانده‌اند که دارای دریه‌های دولنگه شده‌اند، ولی دریه‌های بخشایش در اثر بی‌سوادی و کم‌فرهنگی اهالی یک لنگه شده است... و این امر معلول پائین بودن سطح فرهنگ می‌باشد.



سپس کشوی میز را کشید که مملوّ از اسکناس بود و گفت هر چه لازم داری بردار. گفتم امکان ندارد من دست بزنم، هر قدر شما علاقه دارید، به همان مقدار در خرید آجر دبیرستان احسان کنید. آن مرحوم گفت پس من خودم بسته‌های پول را یکی یکی روی میز قرار می‌دهم، هر وقت بس شد خودتان اعلام کنید. آن

مرحوم بسته‌های پنج‌هزار تومانی را یکی پس از دیگری روی میز قرار می‌داد، تا نوبت به بسته ششم رسید که مجموعاً سی هزار تومان می‌شد. گفتم فعلاً جهت نیاز امروز ماکه خریدن آجر نمای بیرونی است، کافی است. خداوند متعال قبول فرماید. او بی آنکه مطالبه قبض یا رسیدی نماید، سی هزار تومان احسان نمود و با پول آن صد هزار آجر روکار گرفتیم که هم‌اکنون زینت بخش نمای بیرونی دبیرستان می‌باشد. روحش شاد و خداوند آن را ذخیره آخرت قرار دهد.

۲۱۸۱ - بدهکاری ۱۵۰ هزار تومانی:

خاطره شیرین دّوم مربوط به ایثار و فداکاری یکی دیگر از مردم فداکار و محروم آن منطقه می‌باشد که فردی بسیار با ادب و با معرفت و حق‌شناس بود و با عمل زیبای خود مرا مرهون معرفت و ادب خویش ساخت و هنوز هم که چندین سال از آن تاریخ می‌گذرد، باز بر معرفت و ادب او تحسین و آفرین دارم. جریان امر از این قرار بود که مردم فداکار بخشایش، پس از دبیرستان، ساختمان

پل عباسیه را بر روی رودخانه اوجان با اشراف اینجانب شروع کردند. در راه کمک به ساختمان پل ده دهنه عباسیه، نوعاً یا پول نقد می‌دادند و قبض می‌گرفتند، یا آنکه یکی و دو روزی کار می‌کردند و در مقابل کار، به عنوان تبرک، قبض می‌گرفتند و می‌رفتند. چون مزد کارگر در آن آیام ۵۰۰ تا ۶۰۰ تومان بود، نوعاً کارگران افتخاری که بیش از ۲ تا ۴ روز دوام بیاورند، نداشتیم، که مجموعاً ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان قبض دریافت می‌کردند و خداحافظی می‌نمودند.

یکی از این سری کمک‌کنندگان افتخاری فرد سالمندی بود که شش و هفت روزی بود که مرتب سرکار پل می‌آمد، بی‌آنکه مطالبه قبض یا مزدی بنماید. با آنکه اسم او را نمی‌شناختم، ولی ظاهر او نشان می‌داد که فرد بی‌بضاعت و مستضعفی بوده باشد. وقت غروب روز هفتم بود که به مسئول تنظیم امور کمک‌کنندگان، گفتم آن آقا را صدا کن و وضعیت کاری او را مشخص نما تا معلوم شود آیا کارگر مزدی است یا کمک‌کننده افتخاری؟، و اگر کارگر مزدی باشد که باید پول بدهیم، چه بهتر که از یک کارگر نیرومندتر و جوانتری استفاده کنیم. او را صدا کرد. نامش آقای مشهدی اسد صدیق بود. پس از تعارف «خسته نباشید» و «خدا قوت»، به او گفتم از همکاری و لطف شما سپاسگزارم که به باری این پل بی‌بودجه شتافته‌اید، ولی نوع کمک‌کنندگان بیش از چهار روز دوام نمی‌کنند، شما ماشاءالله شش - و هفت روزی است که به کمک پل می‌آیید. لطفاً بفرمایید افتخاری می‌آیید یا مزدی؟ پاسخ داد: نه، اتفاقاً کمک من در محدوده هیچکدام از این دو نوع نیست، بلکه من به شما بدهکارم و توان پرداخت پول را ندارم، می‌خواهم با جان و بدن خود اداء دین کنم. گفتم: آقای مشهدی اسد، در این ایام کم‌پولی، بسیار ما را خوشحال کردید، من از کی و چه مبلغ از شما طلبکارم؟ گفت از سال ۱۳۶۶، از آن تاریخ تأسیس دبیرستان، من درست ۱۵۰ هزار تومان از آن روز به شما بدهکارم، چون توان پرداخت آن را نداشتیم. اکنون ساختن این پل، فرصتی پیش آورده است که آن را بپردازم، مادام که اینجا کار دایر است، اگر اجازه بفرمایید من بدهکاری خود را اداء نمایم؟

گفتم من هرگز خود را طلبکار شما نمی‌دانم، و آنکه از چه بابت شما بدهکار

اینجانب هستید؟ گفت: من از شما پول نگرفته‌ام، ولی خیلی بهتر و با ارزش‌تر از پول نقد را از شما گرفته‌ام که خودت هم از آن اطلاع و خبر نداری. به فکر فرو رفتی، خدایا این چه طلبی است که من نمی‌دانم؟ و چه چیز ارزشمندتر از پول را به او داده‌ام که فراموش کرده‌ام؟

گفتم: آقای مشهدی اسد! خواهش می‌کنم کمی واضح‌تر صحبت کنید و مرا از سردرگمی در بیاورید. من از چه بابت آن مبلغ را از شما طلبکارم که خود نمی‌دانم؟ گفت: از بابت تحصیلات پسر من که اکنون به تازگی لیسانس خود را می‌گیرد و به زودی به استخدام آموزش و پرورش در خواهد آمد. گفتم: تحصیلات پسر شما چه ربطی به ۱۵۰ هزار تومان دارد که خود را مدیون اینجانب معرفی می‌کنید؟

گفت: حاج آقا! شما شهرنشینان، ما دهاتی‌ها را اینقدر هم نمک‌شناس نشمارید. خیال نکنید که حساب و کتاب سرمان نمی‌شود، اتفاقاً ما خیلی بهتر از دیگران نسبت به حقوق خود آشنا هستیم. هر چند به زبان نمی‌آوریم بدهکاری ۱۵۰ هزار تومانی من از این بابت است که اگر دبیرستانی در بخشایش وجود نداشت، بنده مجبور بودم فرزند خود را برای تحصیل به تبریز بفرستم و در آنجا منزلی و اجاره کنم که حداقل اجاره آن در طول مدت ۴ سال تحصیل پسر من، ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار تومان می‌شد. خدا را شکر اکنون به برکت این دبیرستان، بنده متحمل این هزینه نشده‌ام و پسر من علاوه بر تحصیل، به کار و زندگی من هم کمک نموده است. من از این بابت، خود را مدیون شما می‌دانم و تلاش می‌کنم تا زمانی که زنده هستم آن را بپردازم. گفتم: خداوند به ما هم از معرفت شما سهمی ببخشد، خواهش می‌کنم از فردا دیگر زحمت نکشید و تشریف نیاورید. من خود را هرگز ذی حق نمی‌دانم و اگر طلبکارانی بوده باشند، این مردم خوب و نیکوکار بخشایش بودند که این بنا را به وجود آورده‌اند.

۲۱۸۲- دبیرستان دخترانه صدیقه طاهره (س):

در اثر این نوع قدردانی افراد محروم منطقه بود که پس از تأسیس دبیرستان امام علی (ع) در ۱۳۶۶ مرتب در آرزو بودم که دبیرستانی نیز جهت دختران احداث

نمایم تا آیندگان نگویند اسلام مرد سالاری است و از سوی دیگر اعتقاد داشتم مردان صالح و فهمیده از دامن زنان با کمال و با فضیلت برخوانند خاست از اینرو پس از نه سال از تأسیس دبیرستان پسرانه توفیقی دست داد که با همکاری مردم و با عنایت ادارهٔ تجهیز مدارس و با اهداء زمین شادروان حاج حسن آبدار و با خرج هزینه‌های پی‌ریزی در حدّ دیوارکشی که مجموعاً پنجاه میلیون ریال هزینه دربرداشت با گلنگ زنی نماینده محترم ولی فقیه در آذربایجان در طول دو سال از ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ ه. ش و با صرف هزینه نزدیک به هفتاد میلیون ریال از سوی آموزش و پرورش آذربایجان دبیرستان بسیار با شکوهی به نام نامی دخت پیامبر گرامی اسلام حضرت «صدیقه طاهره» (س) در بخشایش به وجود آید تا دختران طالب کمال و فضیلت، در آن مدرسه مشغول تحصیل گردند با حمد و سپاس الاهی این دبیرستان نیز در بیستم بهمن ۱۳۷۷ بازگشائی گردید و مورد بهره‌برداری گردید به این ترتیب با فضل الاهی به یک دیگر از آرزوهای دیرینه‌ام که شب و روز فکر مرا به خود مشغول ساخته بود رسیدم خدا را در مقابل این نعمتهای بی‌کران سپاسگزار و شاکرم.



اکنون در پایان این بخش مدارس به برنامهٔ تکمیلی مدارس می‌پردازیم که همه ساله قبل از مهرماه برگزار می‌شود.

جشن عاطفه‌ها در آذربایجان:

احسان و نیکی در همه حال و در هر فرصتی بسیار زیبا و پسنديده است ولی برخی از ایام و فرصتها از یک زیبایی خاص و درخشش ظریفی برخوردار می‌باشد که یکی از آن فرصتها ایام عید و شبهای عید و آغاز فصل تحصیلی می‌باشد. بی‌جهت نیست در آئین اسلام در اعیادی که به عنوان رسمی و مردمی مورد تأیید قرا گرفته‌اند در هر دو عید فطر و قربان مسئله بخشیدن مال و پرداخت زکات و اعطای گوشت قربانی در ایام عید پیش‌بینی و تعیین گردیده است. در اینجا گزارشی را که یکی از تهیه‌کنندگان گزارش جشن عاطفه‌ها به مناسبت

آرروز آماده نموده‌اند و نشانی از جلوه‌های انسانی و ملکوتی در این استان دارد از روزنامه «مهد آزادی» بازگو کنیم که هم یادی از نیکوکاریهای عموم مردم آذربایجان باشد و هم نشانی از تجلی روح همکاری و نودوستی در روزهای حساس سال بوده باشد. در این گزارش آمده است «آذربایجان مقام دوم نیکوکاری را در ایران به خود اختصاص داده است»^(۱)

سمبل وحدت و یکرنگی مردم:

اگر جشن عاطفه‌ها برای تأمین نیازهای درسی کودکان مستمند بوده، جشن احسان و نیکوکاری نیز در جهت تأمین نیازهای مادی و معنوی پدران مستمند است. همان دانش آموزی که چند ماه قبل، قلم و دفتر و کتاب کیفش را از افراد نیکوکار هدیه گرفته با پایان سال، چشم به لباس نو دارد. اما توان خریدش را ندارد. او هم دوست دارد در شب عید، لباس نو و کفش نو بر تن کند. بارها و بارها این شعر سعدی را از نظر گذرانده است که:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو که از محنت دیگران بی‌غمی شاید که نامد نهند آدمی
این شعر برای او تداعی گر مهربانیه‌ها و محبت‌های هموطنانی است که هیچ‌گاه او و خانواده‌اش را در این زمان گرانی و تورم تنها نگذاشته‌اند.

بر اساس آمار تقریبی، نزدیک به ۱۰ درصد از دانش‌آموزان کشور ما را نیازمندان درجه یک تشکیل می‌دهند که به این ترتیب به نظر می‌رسد که نزدیک به دو میلیون کودک دانش‌آموز در این گروه خاص قرار می‌گیرند. ضمن آنکه دانش‌آموزان نیازمند هفت تا چهارده ساله بیش از یک میلیون نفر هستند. این خیل عظیم نیازمندی که فرزندان این آب و خاک هستند. تحمل بار سنگین فقر را بر دوش می‌کشند اما تحمل نگاه‌های سنگین و پر از ترحم همسایگان را ندارند بدنهای خسته خویش را در برابر

«حارات» نگاه‌های تحقیرکننده دیگران، نسوزند. حضور تشکلی اسلامی و انسانی نیز در سرزمین اسلامیمان به نام کمیته امام خمینی در این راستاست تا واسطه و رابطه‌ای باشند بین کسانی که می‌خواهند کمک کنند و کسانی که محتاج کمک هستند اما نمی‌خواهند شناخته شوند.

جشن نیکوکاری در آذربایجان:

مردم نرعدوست آذربایجان از دیرباز در تمامی صحنه‌های ایثار و از خودگذشتگی شهره آفاق بوده‌اند. این سرزمین همیشه و در همه حال جلوه‌های زیبایی از ایثار و فداکاری را به نمایش گذاشته است و این واقعیتی است که در هیچ کلام و در هیچ کتابی نمی‌گنجد.

در مورد این هفته و این جشن احسان و نیکوکاری نیز، مردم آذربایجان سنگ تمام گذاشتند به گونه‌ای که نظیر آن در هیچ نقطه‌ای از ایران نشده است به گفته مسئول روابط عمومی کمیته امداد امام خمینی آذربایجان شرقی، چهار سال گذشته به طور متوالی استان آذربایجان شرقی از حیث جذب کمک‌های مردمی، بعد از استان تهران در مقام دوم قرار گرفته است. این خبر برای خیلی‌ها مفهوم زیبایی دارد. مردم آذربایجان در عین غیرت و مردانگی خود، از حس لطیف نوع دوستی و محبت سرشار نیز برخوردارند آنها از نان شب خود می‌برند، دست فقیری را گرفته و بر سر سفره محقرشان می‌آورند.

در سال ۷۷ در هشتمین سال از برگزاری این جشن بزرگ، ۱۶ هزار پایگاه در سراسر کشور به امر جمع‌آوری کمک‌های نقدی و جنسی مردم ایران مشغول بودند. برابر اطلاعات به دست آمده در جشن نیکوکاری سال گذشته، ۲۲ میلیارد ریال کمک نقدی و جنسی جمع‌آوری و سپس در بین مستمندان تقسیم گردیده است. افزایش این رقم که رشدی معادل ۸۱ درصد را نسبت به سال ۷۴ نشان می‌دهد گویای این نکته است که هر سال بر جایگاه رفیع این حرکت انسانی و اسلامی افزوده می‌شود. آذربایجان همواره به عنوان یکی از پیشگامان این حرکت انسانی، شناخته شده

است سال گذشت در سراسر استان در ۲۵ شاخه (اعم از شهرستانها و مناطق مختلف کمیته امداد) بالغ بر ۶۰۸ میلیون ریال وجه نقدی و اقلام ضروری زندگی به ارزشی بیش از ۶۵۰ میلیون ریال توسط مردم، به نیازمندان اهداء شده است.

در سال گذشته، از بین شهرستانهای تابعه آذربایجان شرقی شهرستانهای اهر، مراغه، میانه و شبستر به ترتیب به عنوان شهرستانهایی که بیشترین کمکهای مردمی را جمع آوری کرده اند شناسایی گردیده اند. اگر چه همه شهرستانهای آذربایجان شرقی نیز کم و بیش در این حرکت، حضوری فعالانه داشته اند. به این ترتیب آذربایجان در جشن نیکوکاری و جشن عاطفه ها مقام بس عالی را کسب نموده است.



کسب عنوان اول:

در پایان گزارش اجمالی از مدرسه سازی در آذربایجان بی مناسبت نیست این خبر امیدوار کننده را در عرصه مدرسه سازی داشته باشیم که در پایان سال ۱۳۷۷ش اعلام گردید:

تبریز - خبرنگار کیهان: (یکشنبه ۱۷ اسفندماه ۱۳۷۷)

اداره کل نوسازی مدارس آذربایجان شرقی در جشنواره مدرسه سازان امسال با جذب ۲۰ میلیارد ریال کمک های افراد خیر مدرسه ساز، مقام اول را در سطح کشور به دست آورده است.

مدیرکل نوسازی مدارس استان آذربایجان شرقی با اعلام این خبر در جریان افتتاح مدرسه راهنمایی دخترانه نمونه دولتی فاطمیه تبریز افزود: این در شرایطی است که اداره کل مزبور در حال حاضر ۳۳۵ مدرسه را با ۲۶۵۰ کلاس درس در دست احداث دارد.

«حیات روحی» گفت: در سال جاری ۲۵ میلیارد ریال صرف افزایش فضای آموزشی استان گردیده که با این میزان از اعتبارات ۱۵۰ هزار مترمربع در قالب ۷۵۰ کلاس درس به فضای آموزشی آذربایجان شرقی اضافه شده است.

کتابخانه‌های عمومی و تخصصی استان آذربایجان شرقی

کتاب و کتابخانه نقش اساسی در سازندگی و ایجاد تمدن‌ها دارد اهمیت و ارزش آن در سازندگی و پیشبرد جوامع انسانی بر احدی پوشیده نیست^(۱). یکی از مراکز افتخار آفرین آذربایجان که نوهاً توسط افراد نیکوکار و فرهنگ دوست، شکل گرفته است کتابخانه‌های عمومی است که مرکز تبادل افکار و نظریات و محل سریان و شریان اندیشه‌ها و تفکرات عالمان و اندیشمندان جامعه می‌باشد.

در مورد کتابخانه‌های آذربایجان محقق و متبّع نامی و آذربایجان‌شناس امین آقای عزیز دولت آبادی متخلص به «درویش» رساله خاصی را نوشته است که پس از کسب اجازه از مؤلف محترم با اندک تغییر و تصرف قسمتهایی از آن را با آدای سہاس و تشکر در اینجا نقل و بازگو می‌کنیم چون ایشان خبیرتر و بصیرتر از مادر این مورد خاص می‌باشند.

۲۱۸۳ - کتابخانه مسجد جامع تبریز

این مسجد ظاهراً از بناهای قرون اولیّه اسلامی است تاریخ بنا و اسم بانی آن تحقیقاً مشخص نیست صاحب اولاد الأطهار (ملاً محمد امین حشری) بدون ذکر مأخذ درباره آن می‌نویسد:

«مسجدی است که در اوّل اسلام ساخته‌اند و حالا به مسجد جامع مشہور است آنرا عبدالله بن عامر ساخته است».

علامه قزوینی در مقدمه مرزبان نامه می‌نویسد که سعدالدین و راوینی این کتاب را از عبری به فارسی ترجمه نموده و آنرا به نام خواجه ابوالقاسم ریب الدین هرون بن علی (وزیر اتابک از یک بن محمد ایلدگز از اتابکان آذربایجان که از سال ۶۰۷ الی ۶۲۲ در آذربایجان و اران سلطنت کرده است) موشح نموده بعد

(۱) لطفاً به کتاب و کتابخانه‌ها زیر بنای تمدن و عقوم اسلامی تألیف نگارنده مراجعه شود.

اضافه می نماید که:

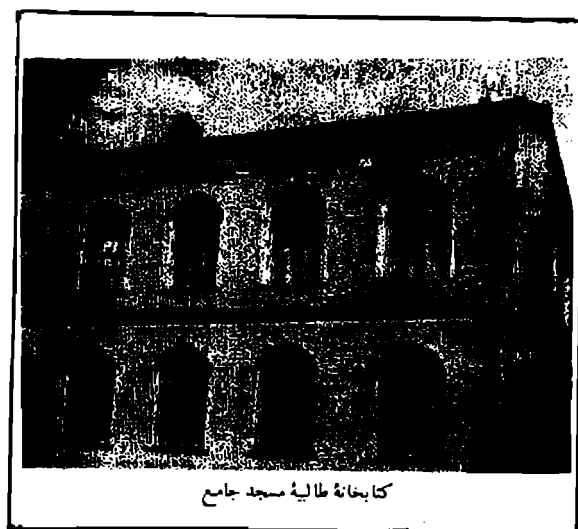
خواجه ربیب الدین
وزیر دانشمند و هنر
پروری بود و کتابخانه
باشکوهی برای جامع
تبریز، تأسیس نموده و
در آن از اصناف علوم و
فنون در طب و تفسیر و
حدیث و کلام و تاریخ و
ادبیات و اسمار و
حکایات و غیره جمع
کرده بود و همین مرزبان

نامه را نیز بر آن کتابخانه بیفزود.

خود سعدالدین مترجم مرزبان نامه در صفحه ۲۹۷ ضمن تجلیل از ربیب الدین
وزیر، به تأسیس کتابخانه چنین اشاره کرده است:
«جوامع اندیشه مبارکش بر جامع تبریز مقصور آمد تا دارالکتابی در آن وضع
فرموده».

بدین ترتیب معلوم می شود که مسجد جامع در سالهای ۶۰۷ الی ۶۲۲ مسجدی
باشکوه و آبادی بوده و کتابخانه ای نیز در خورشان خود، داشته است.
در این مسجد سه قطعه کتیبه بزرگ از سنگ مرمر موجود است قدیمیترین آن به
تاریخ شوال سال ۹۷۲ هجری است و کاتب آن علاءالدین محمد تبریزی از اساتید
خط ثلث می باشد.

اخیراً از طرف شادروان آقای حاج محمد باقر کلکنه چی این مدرسه و مسجد
تعمیر کاری و کتابخانه مجللی نیز در آن تأسیس و کتب زیادی تهیه شده است که



مورد استفاده عموم مخصوصاً طلاب قرار گرفته است^(۱) و به نام کتابخانه و «دیانت» موسوم است.

۲۱۸۴ - کتابخانه رصدخانه مراغه

خواجه نصیر طوسی پس از آنکه وزارت هلاکو را عهده‌دار شد به تأسیس رصد خانه‌ای در مراغه همت گماشت، بدین منظور جمعی از علماء و منجمین معروف از قبیل مؤیدالدین العرضی (از دمشق) و فخر الدین مراغی (از موصل) و فخرالدین اخلاطی (از تفلیس) و نجم الدین دبیران (از قزوین) به مراغه دعوت شدند و به تکمیل طرح رصدخانه پرداختند.

برای مطالعه و استفاده دانشمندان و محققین کتابهای مهمی نیز از بغداد و شام و موصل و سمرقند و بخارا و مرو و قزوین و ساوه و نیشابور و الموت جمع‌آوری و کتابخانه مهمی تأسیس گردید: تعداد کتب این کتابخانه را مؤرخین بالغ بر چهار صد هزار جلد قید کرده‌اند. از آن جمله جرجی زیدان در آداب اللغة می‌نویسد:

«قسمت مهم کتابهای آن کتابخانه از کتابهای شام و بغداد و جزیره بود که در فتنه تاتار غارت شده و عدد آن را بالغ بر چهار صد هزار جلد گفته‌اند.

ابن العبری می‌نویسد: «در آن کتابخانه کتابهایی وجود داشت که از منابع مختلف چینی، مغولی، سانسکریت، آشوری، عربی، ترجمه و در دسترس دانشمندان رصدخانه قرار می‌گرفت».^(۲)

این کتابخانه که به تاریخ ۶۵۷ هجری قمری تأسیس، و تا سال وفات سلطان ابوسعید بهادرخان (یعنی سال ۷۳۶) دایر بوده و از آن تاریخ به مرور توسط ترکان

(۱) برای اطلاع بیشتر از تاریخچه مسجد جامع رجوع کنید به: مقاله تحقیقی دانشمند محترم آقای میرزا جعفر سلطان القزائی در تاریخ تبریز ترجمه کارنگ، ص ۱۱۶ - ۹۷، راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی تألیف آقای دیباج، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۶ شماره اول مقاله آقای حاجی حسین نخجوانی.

(۲) یادداشت‌های قزوینی، ج ۶، ص ۱۹۴ با کوشش ایرج افشار.

آق قویونلو و آل جلایر به تاراج و غارت رفته است.

۲۱۸۵ - کتابخانه ربع رشیدی

خرابه هائی که هم اکنون در کوی باغمیشه تبریز، سمت شمال ولیانکوی به نام قلعه رشیدی ملاحظه می شود روزگاری بزرگترین دانشگاه جهان به شمار می رفته و کتابخانه ای هم در خورشان خود داشته است.

این مؤسسه بزرگ علمی در اواخر قرن هفتم هجری به امر خواجه رشیدالدین فضل الله طبیب وزیر با تدبیر غازان خان ساخته و پرداخته شده بود. رشید الدین تحصیلات خود را در همدان به پایان رسانیده به عنوان پزشک وارد دستگاه ابا قاخان شد و در اثر درایت و کفایت به مقام وزارت غازان خان، نایل و در دوران سلطنت اولجایتو (۷۱۶ - ۷۰۳) و ابوسعید بهارخان نیز وزیر بود و سرانجام به فرمان ابوسعید مقتول گردید (۷۱۸ ه. ق.).

خواجه تألیفات چندی دارد از جمله جامع التواریخ رشیدی، مفتاح التفاسیر، کتاب التوضیحات، رساله سلطانیه، لطایف الحقایق، مکاتیب رشیدی (که مجموع نامه های اوست) و... غیره. معذالک شهرت این وزیر دانشمند و محقق، بیشتر مدیون توجه و علاقه او به بیمار خاطر علما و دانشمندان و شعرا و عرفاء بوده است.

در مکاتیب رشیدی نامه ای ملاحظه می شود که خواجه به فرزندش امیر علی حاکم بغداد نوشته و او را موظف ساخته است تا برابر فهرستی که داده برای ۵۱ تن از مشاهیر علماء مانند: قاضی عضدالدین ایجی، عبدالرزاق کاشی (ریاضی دان معروف)، قطب الدین رازی، خواجه همام تبریزی، اصیل الدین بن خواجه نصیر طوسی، قطب الدین شیرازی، قاضی بیضاوی، انعامی را که مقرر داشته است بدهد. در نامه دیگری که به فرزند دیگرش خواجه سعدالدین حاکم قنسرین و عواصم نوشته به وسعت و عظمت ربع رشیدی اشاره کرده است، به موجب این نامه در آن زمان این شهرک تشکیلاتی بدین شرح داشه است: (۱۵۰۰ دکان، ۲۴ کاروانسرا و مهمانسرای بزرگ، سی هزار خانه زیبا و حمامات و بساتین و حوانیت و طراحین و

کارخانه‌های شعر بافی و کاغذسازی و رنگرزشخانه و دارالضرب) دویست نفر حافظ قرآن که از بین خوشخوانان معروف بصره و واسط و شام برگزیده شده بوده‌اند، چهارصد استاد در کوچهٔ علما ساکن، و همه را ماهانه و معیشت کافی برقرار بوده، هزار طالب علم (دانشجو) که هر یک در میدان دانش صفدری، و بر آسمان فضیلت اختری، محسوب می‌شده‌اند در محلهٔ طلاب نشاند و مرسوم همه را بر منوال علما مقرر داشته بود و شش هزار دانشجوی دیگر در تبریز ساکن بوده‌اند که هر روز در دارالعلمهای ربیع رشیدی، علم می‌آموخته‌اند.

و این نمونهٔ بارزی از تدبیر و همت بزرگمردان فضیلت دوست میهن ماست که توانسته‌اند در شرایط نامساعدی یکی از درخشانترین تمدن‌ها و مهمترین مراکز علمی را در آذربایجان بوجود آورند.

خلاصه ربیع رشیدی دارای عمارات باشکوهی مخصوص مدرسه، دارالشفاء، دارالسیاده، و مسجد و کتابخانه و ضرابخانه و خانقاه و دارالصنایع و کارخانهٔ نساجی و کاغذسازی و غیره بوده است.

خواجه در این شهرک برای آرامگاه خویش گنبد مجللی نیز ساخته و در دو طرف این گنبد دو کتابخانهٔ بزرگ بنا نهاده بود، در این دو کتابخانه هزار جلد قرآن به خط مشاهیر خوشنویسان و شصت هزار جلد کتابهای گرانبها قرار داشته است. در نامه‌ای که به مولانا صدرالدین محمد ترکه نوشته است تعداد کتب و انواع کتابهای دو کتابخانه را چنین شرح داده است:

«دیگر دو دارالکتب که در جوار گنبد خود از بمین و یسار ساخته‌ام از جمله هزار مصحف در آنجا نهاده‌ام و وقف کرده‌ام بر ربیع رشیدی و تفصیل آن به دین موجب است: قرآن بخط طلا نوشته چهار صد جلد، به خط یاقوت، ده جلد، به خط ابن مقله دو جلد، به خط سهروردی، بیست جلد، به خط اکابر بیست جلد، قرآنهائی که به خط خوب نوشته شده است بانصد و چهل و هشت جلد؛ دیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تاریخ و اشعار و حکایات و امثال و غیره که از ممالک ایران و

نروان و مصر و روم و چین و هند جمع کرده‌ام همه را وقف گردانیدم بر ریع رشیدی^(۱).
با استفاده از سایر مکتوباتش (به ویژه وقفنامه ریع رشیدی با تصحیح استاد
مینوی)، معلوم می‌شود که خواجه موقوفاتی نیز معین کرده بود که از عواید آنها
مصارف استنساخ کتب و هزینه‌های کتابخانه و مدرسه و خانقاه و دارالشفا و ...
غیره تأمین می‌شده است.

متأسفانه پس از وقوع قتل خواجه (در هیجدهم جمادی الاولی سنه ۷۱۸) تمام
آثار زیبای رشیدی و بسیاری از نفایس و نسخ خطی گرانها به یغما رفت و آنچه باقی
ماتده بود بار دیگر با کشته شدن فرزندش خواجه غیاث الدین محمد (در ۲۱
رمضان ۷۳۶) دستخوش تاراج او‌باش قرار گرفت^(۲).

علامه قزوینی:

شادروان علامه قزوینی در یادداشتهای خود می‌نویسد:
کتابخانه رشیدی در تبریز حاوی هزار قرآن و ۶۰۰۰۰ جلد نسخ دیگر بوده است
که از جمله آنها کتبی بوده است که از هندوستان و چین آورده شده بوده است^(۳).

۲۱۸۶ - کتابخانه شنب‌غازان

یکی دیگر از حوزه‌های علمی عهد ایلخانیان «شنب‌غازان» یا «شام‌غازان»
بوده است. غازان خان پس از تشرّف بدین مبین اسلام در چند کیلومتری تبریز

(۱) مکانیب رشیدی.

(۲) برای اطلاع بیشتر از تاریخچه ریع رشیدی رجوع شود به تاریخ مغول، عباس اقبال، ص
۴۹۱ - ۴۸۸، ص ۳۲۸، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال اول شماره ۶ - ۷ و سال دوم شماره ۳
و ۴ و ۵ مقاله دانشمند محترم آقای حاجی حسین نخجوانی، باز همان نشریه سال ۶ شماره ۳،
مقاله استاد منوچهر مرتضوی، تاریخچه کتابخانه‌های ایران تألیف همایون‌فرخ، ص ۵۳.

(۳) یادداشتهای قزوینی، ج ۶، ص ۱۹۸ به نقل از مقالات طبیب پرفسور براون، مقاله چهارم به
نقل از نامه‌های رشیدالدین به فارسی شماره ۳۶ از نسخه ملکی خودش.

شهرکی بنا کرد و برای خود آرامگاه مجللی ساخت که از عجایب ابنیه اسلامی و قبه آن باشکوه‌ترین قبه آن روزگار محسوب می‌شد؛ بنای این عمارت در سال ۶۹۷ که سال چهارم سلطنت غازان خان بود شروع و در سنه ۷۰۲ به اتمام رسید. ابن بطوطه که در سال ۷۲۷ به تبریز آمده است در سیاحتنامه خود از عظمت آن سخن گفته است. در اطراف این مقبره ابنیه و عماراتی پی افکندند و مسجد و مدرسه و خانقاه و دارالسیاده و دارالشفا و بیت القانون افکندند و بیت‌الکتب و مهمانسرای و باغ و بوستان و حوضخانه و حمام احداث کردند و موقوفاتی بدان اختصاص دادند که از عواید سرشار آن مدتی محققان و حکماء و عرفا آسوده خاطر و سرگرم تحقیق و تدریس و سیر معنوی بودند. ولی حوادث به تدریج این بنای محکم را نیز با خاک یکسان کرد و اکنون نه از مقبره آن غازان نیک اندیش الری است و نه از مدارس و کتابخانه و بیمارستان و مساجد آن خبری^(۱).



۲۱۸۷ - کتابخانه مسجد علیشاه (ارک)

تاج الدین علیشاه وزیر سلطان محمد خداپسند بوده و مدتی با خواجه رشید الدین فضل الله به مشارکت، وزارت کرده است؛ علیشاه در ایام سلطنت سلطان ابوسعید فرزند سلطان محمد، من حیث الاستقلال وزیر شد؛ شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی در نصیحت وی گفته است:

نظام الملک تاج الدین علیشاه نسیه بیرون زخاطر گاه و بیگاه
رعیت را و لشکر را نکسودار که تا آسوده باشد خاطر شاه
وی به سال ۷۲۳ در اوجان (بستان آباد) فعلی فوت کرد جسدش را به تبریز آوردند و در عقب طاق مسجدی که بنا کرده وی است (ارک علیشاه) در مقبره‌ای که

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: تاریخ مفلول، ص ۳۰۷ - ۳۰۴؛ نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال دوم شماره ۳ - ۲ مقاله آقای حاجی حسین نخجوانی.

برای خود ساخته بود دفنش کردند^(۱).



ارک یا مسجد تاج‌الدین علیشاه

خلاصه مسجد
علیشاه که اکنون به نام
ارک علیشاه معروف
است به استناد
نوشته‌های مورخان و
سیاحان مسجد جامع
شهر بوده و کتابخانه‌ای
نیز در خورشان خود
داشته است^(۲).

هر چند که زلزله‌های
هولناک تبریز برجبین
این قراول نیرومند

تاریخ، چین‌ها نشانده ولی هنوز هم پایدار است و از عظمت باستانی خود حکایت‌ها
دارد. آقای یدالله امینی (مفتون) ارک علیشاه را چنین توصیف کرده است.

این ارک بلند شهر تبریز است:

افراخته قامت رسایش را	باکبر و جلال افتخار آمیز
همبازی آفتاب و اخترها	همایه ابرهای طوفان خیز
پاینده‌ترین قراول تاریخ	برجسته‌ترین نشانه تبریز

ترکیب عظیم قهرمانی‌ها

بشکسته زمین بریزر پای او بشکافته چشم او افق‌ها را

(۱) رک: روضات الجنان جلد اول، ص ۳۹۷ - ۴۹۶.

(۲) رک: مجله هنر و مردم، و مسجد مسجد شد آیه‌الله ملکوتی.

انداخته بار پنج قرن از دوش بشناخته زیر و روی دنیا را
بر تخت ثری نشسته و بر سر آویخته اسر ثریا را

سلطان هزار و یکشب ایران!

فرمان قضای خویش را خوانده تا مرز فنای خود سفر کرده
یک دل به هزار آرزو داده یک سینه به صد بلا سپر کرده
با دیو زوال پنجه افکنده اسون زمانه بی‌ثمر کرده

افسانه یک طلسم بی‌مفتاح!

آن لحظه شامگاه نزدیک است کوه و در دشت رنگ میبازد
او با همه جمال خلیائی بر چهره سرخ خویش مینازد
برگرد سرش طسواف شاهین‌ها یک هاله افتخار می‌سازد

این صحنه شکوه ایزدی دارد!

برگی زخبران هم تبریز است هر خشت که از تنش جدا گشته
زخمی زده بر فرود این ملت هر تیر که سوی او رها گشته
با اینهمه در غروب هر پیکار پرچمکش فتح خلق ما گشته

اندوخته افتخار بی‌پایان

اندره به سایه‌های دیوارش رنگ ستم مظلوم و ایلخانی
در سینه نهفته خاطراتی تلخ از سلطنت ترار و عثمانی
دیده است و به روی خود نیاورده است بس نشسته میان بزم مهمانی

آزرده از آشنا و بیگانه!

از آنهمه خون که ریخت بر دامن پوشیده قبابی سرخ پیروزی

آتشن خویشت گشت تا گردد پاییان دِو رسم آتش افروزی
در شام سیاه خود شکوفانید پیغام سپید صبح بهروزی

همراه نوید صلح جاویدان!

ای ارکا ترا بجان آزادی همواره مدافع وطن باشی
ناظر به گذشته‌های شورانگیز یاد آور عزت کهن باشی
چون بر سر کوی عشق من بودی شاهد به نیاز قلب من باشی

ای شاهد بس امید و بس حرمان!

ای مظهر لایموت استقلال ای ارک درود بیکران بر تو
منشور حیات نسل آینده است نقش شرف گذشتگان، بر تو
خار دل روزگار دشمن باد شمیر شکسته زمان بر تو

دیدار تو پرده دار رستاخیز!

ای ارک همیشه در امان باشی تا دور زمین و آسمان باقیست
بس نسقمه نثار شأن والایت تا شاعر و شعر در جهان باقیست
یاد تو همیشه در دل تبریز تبریز بزرگ و قهرمان باقیست

ای کعبه افتخار ما، ای ارکا!...^(۱)

(۱) برای اطلاع بیشتر از تاریخچه مسجد علیشاه رجوع کنید به: نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره ۸ - ۹ سال اول مقاله فاضل ارجمند آقای حاجی حسین نخجوانی؛ ایضاً راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی تألیف آقای اسماعیل دیباج، ص ۲۲ - ۲۳، و مسجد شد آیه الله ملکوتی.

۲۱۸۸ - کتابخانه شیخ صفی الدین اردبیلی

این کتابخانه نیز از جمله کتابخانه‌های معتبر و مهم آذربایجان بوده است. حضرت شیخ، جدّ خاندان صفویه به سال هفتصد هجری خلیفه شیخ زاهد گیلانی گردید و خانقاهی برای مریدانش ترتیب داد و کتابخانه‌ای نیز بنیان گذاشت. پس از مرگ او کتابخانه همچنان مجمع مریدان بود. مخصوصاً پس از تشکیل سلسله صفویه، به کتابخانه و آرامگاه شیخ توجه بیشتری شد به حدّی که شاه عباس بزرگ در سنه ۱۰۱۷ کتب گرانبهائی بدانجا وقف نمود.



«آدام اورلثاری» که به سال ۱۶۳۷ م از این کتابخانه دیدن کرده است، می‌نویسد: که اکثر کتب خطی از نظر هنر و معنی در دنیا بی‌نظیرند. «جان موریر انگلیسی» این کتابخانه را به سال ۱۸۱۲ م در حالیکه کتابها بروی هم انباشته شده بود، دیده است.

سرانجام به شرحی که در کتاب گریبایدف در گرجستان و ایران تألیف کنی کورپولوف آمده است به سال ۱۸۲۸ م کتابهای این کتابخانه را به منظور مطالعه و استنساخ و به نام امانت به تفلیس برده‌اند^(۱).

(۱) رک: تاریخچه کتابخانه‌های ایران، ص ۵۶ - ۵۵.

۲۱۸۹- کتابخانه سلطان احمد جلایری

سلطان اویس و پسرش سلطان احمد جلایری شهریارانی ادیب و شاعر و هنرمند و هنرپرور و هر دو از ممدوحین خواجه حافظ شیرازی بودند، در ترویج نقاشی و خطاطی و کتابسازی همّت بیشتری به خرج می دادند، بدین جهت، در عهد سلطنت ایشان تبریز مرکز هنر و علم و ادب گشت عده‌ای از نقاشان و خطاطان و صورتسازان در تبریز جمع شدند و پایه مکتب هنری را بنا نهادند که در اوایل سلطنت شاه طهماسب به اوج ترقی رسید.

کتابخانه این دو شهریار شهرت جهانی داشته است: هنوز هم در کتابخانه‌های معروف جهان نشانه‌ای از کتب کتابخانه آنها باقی است.

* * *

۲۱۹۰- کتابخانه مدرسه مظفریه

به سال ۸۷۰ هجری به اشاره ابوالمظفر جهانشاه بن قرا یوسف، عمارتی در کمال جلال و نیکوئی بنا و به مظفریه موسوم شد.

اکنون نمایی از آن به جا مانده است به مناسبت رنگ کاشیها، این بنا را (گوی مسجد) یعنی مسجد کبود می خوانند؛ جهانشاه پادشاهی ادب دوست و شاعر نواز بود و خود شعر نیکو میسرود، و «حقیقی» تخلص می کرد.

در جنب همین عمارت مظفریه مدرسه باشکوهی که کتابخانه مجلل و شاهواری نیز داشته است، بنا کرد این پادشاه شاعر وقتی دیوان اشعار خود را به خدمت مولانا جامی فرستاده و مولانا یکدوره از تألیفاتش را به کتابخانه وی اهدا نموده و این ابیات را در جواب نوشته است:

همایون کتابی چو درجی ز در	رسید از گهرهای تحقیق پر
در او هم غزل درج و هم مثنوی	ز اسرار صوری و هم معنوی

به صورت پرستان گوی مجاز ز شاه حقیقی نشان داده، باز^(۱)

۲۱۹۱- کتابخانه شاه طهماسب اول

مکتب هنری که در عهد سلطان احمد جلایری در تبریز پایه‌گذاری شده بود در زمان سلطنت شاه طهماسب (۹۸۴ - ۹۳۰) فرزند شاه اسماعیل بنیانگذار سلسله صفویه به اوج کمال خود رسید.

شاه طهماسب به نقاشی علاقه وافری داشت و خود شعر می‌سرود و خطوط ثلث و نسخ و نستعلیق را خوب می‌نوشت و همچنین عشق و علاقه بیشتری به جمع‌آوری کتب نفیسه داشت و در تبریز کتابخانه مهمی تأسیس کرد^(۲). این پادشاه که به نقاشان و خطاطان و شعرا و نویسندگان علاقمند بود، به آنان توجه خاصی مبذول نمود تذکره‌ای هم به قلم خود نیز تألیف کرده است^(۳).

۲۱۹۲- کتابخانه مجذوب تبریزی (م ۱۰۹۳ هـ.ق)

شرف‌الدین محمد رضای تبریزی (م ۱۰۹۳ هـ) که در شعر «مجدوب» تخلص می‌کرد از شعرا و عرفای قرن یازدهم هجری است. منزلش معجم فضلاء و شعرا و عرفاء بود و کتابخانه‌ای داشت که مورد استفاده مریدان قرار می‌گرفت. از کتابهای کتابخانه مجذوب فعلاً در کتابخانه مجلس موجود است^(۴).
وی غزلیات شیرین و قصاید دلنشینی در مدایح ائمه اطهار (ع) به نظم آورده

(۱) برای اطلاع بیشتر از تاریخچه عمارت مظفریه (مسجد جهانشاه) رک: روضات الجنان، ج ۱، ص ۵۹۸؛ نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال اول شماره ۳، ص ۱۱ - ۲۰ مقاله دانشمند محترم آقای حاجی حسین نخجوانی، ایضاً راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی تألیف آقای دیباج، ص ۱۶ - ۲۱؛ تاریخ تبریز ترجمه آقای کارنگ، ص ۸۶ - ۸۵.

(۲) رک: تاریخچه کتابخانه‌های ایران. (۳) رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۸.

(۴) تاریخچه کتابخانه‌های ایران، مفاخر آذربایجان، ج ۱، ص ۹۱.

است تألیف دیوانش به سال ۱۰۶۳ خاتمه یافته است، مثنوی معروف و (شاهراه نجات) نیز از اوست. او ضمن غزلیات خود تبریز را چنین می ستاید:

بده ماقی شراب ناب تبریز	کسه دارد فیض دیگر، آب تبریز
نشانها میدهند از شب قدر	می ناب و شب مهتاب تبریز
زین سینه صافان سحر خیز	کسند کار محک سرخاب تبریز
الهی پیر و بر خوردار گردد	نهال نورس، شاداب تبریز
ز، بی برگی مشو دلگیر «مجدوب»	که خوابی دیده ام در باب تبریز ^(۱)

آنچنان که در جلد اول هم گذشت او دارای حوزه درسی مهمی بوده است که جمعی از طلاب و فضلاء در آن شرکت می جستند وی علاوه بر مراتب فضل و دانش در عرفان هم دستی داشته است و اغلب در مدائح اهل بیت (ع) نشر و سروده است.

۲۱۹۳- کتابخانه مفتون (م ۱۲۳۴ ه. ق)

عبدالرزاق بیگ دنبلی متخلص به «مفتون» از بزرگترین دانشمندان و شعرای آذربایجان در دوره فتحعلیشاه قاجار بوده است. مرحوم ملک الشعری بهار در سبک شناسی، مراتب فضل و کمال او را ستوده است. از آثارش: حدائق الجنان، نگارستان دارا، مائر سلطانی، حقائق الانوار، حدائق الأدبا، مثنوی ناز و نیاز، مختار نامه را می توان نام برد. از او کلیاتی شامل غزلیات و قصاید نیز باقی مانده است؛ چند بیتی از اشعار او برای نمونه نقل می شود:

روزی سر از دریچه همت بر آوردم	زین کاخ تا به کنگره عرش بر پریم
پرمایه ام اگر چه ز زرنیت مایه ام	گر مفلسم ولی ز قناعت توانگرم
خاموش و نکته سنج به عالم چو سوسنم	آزاد و سر بلند به دوران، چو صرعرم

(۱) دیوان خطی مجذوب متعلق به کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی.

مفتون به نوشته خود کتابخانه نفیسی داشته است^(۱).



۲۱۹۴- کتابخانه و قرائتخانه عمومی خازن لشکر

این کتابخانه به سال ۱۳۱۲ قمری جنب مکتبخانه ارک دایرگشت، مرحوم میرزا محمد حسین شریعتمدار نیز کتابداری آنرا عهده‌دار بوده است و از قدیمی‌ترین کتابخانه‌های عمومی بوده و هر کس می‌توانسته است کتابهایی امانت گیرد و پس از مطالعه مسترد دارد. درباره افتتاح آن در روزنامه ناصری مورخ ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۱۲ قمری (شماره ۱۸ سال اول) چنین قیده شده است.

«در این ایام سعادت فرجام، حاجی میرزا حسن خازن لشکر رئیس محاکمات عسکریه و قورخانه... به صوابدید جناب حاج میرزا محمد حسین شریعتمدار... یک باب خانه و باغچه در جنب مسجد و مکتب خانه احسانی خود واقع در نزدیکی ارک برای کتابخانه، وقف عمومی معین نموده و مصارف لازمه و مخارج خادم و مباشر آنجا را متکفل شده و صد مجلد از کتاب ترجمه خصایص که سابق بر این به زیور طبع رسانده و به طالبین مجاناً هدیه و بذل می‌شد وقف کتابخانه مزبور نموده و مجلدات چندی هم از کتب مختلفه در کتابخانه مزبور حاضر و موجود است که به اسم هر یک واقفان معظم و محترم نگاشته خواهد شد و هر کسی طالب کتابی باشد با استحضار جناب شریعتمدار قبض داده از کتابخانه بیرون برده و پس از رفع احتیاج و استیفاء حظ خود، معاودت داده قبض خود را دریافت دارد»^(۲).

(۱) تاریخچه کتابخانه‌های ایران، ص ۸۹، برای اطلاع بیشتر از شرح حال مفتون رجوع کنید به:

نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۰م شماره اول، مقاله حاجی حسین نخجوانی. سخنوران

آذربایجان، ج ۲، ص ۸۸۶ تا ۸۹۳.

(۲) رک: تاریخ فرهنگ آذربایجان جلد اول، ص ۷۵؛ جلد دوم، ص ۵۵.

کتابخانه‌های عمومی:

از کتابخانه‌های عمومی و مؤسسات علمی و فرهنگی که فعلاً دایر می‌باشد؛ اهم آنها تا آنجائیکه اطلاع هست بدین شرح است:

۲۱۹۵ - کتابخانه تربیت

شادروان محمدعلی تربیت فرزند میرزا صادق، پسر میرزا جواد، پسر میرزا علی اکبر، پسر میرزا مهدی خان وزیر و منشی نادرشاه می‌باشد.
تربیت در ۶ خرداد ماه ۱۲۵۶ در تبریز تولد یافت و پس از خاتمه تحصیلات ابتدائی در محضر دو تن از پزشکان آن عصر (مرحوم میرزا نصرالله سیف الأطباء و دکتر محمد کرمانشاهی) در رشته طب به تکمیل تحصیل پرداخت.



از سال ۱۲۷۴ تا ۱۲۷۲ در مدرسه دولتی مظفری تبریز، مدتی تدریس کرد و بعد با تشریک مساعی عده‌ای از فرهنگیان، مدرسه تربیت را تأسیس نمود و بعد از تعطیلی آن، به اتفاق یوسف اعتصام الملک و تقی‌زاده، مجله گنجینه فنون را انتشار

داد. او در دوره دوم مجلس شورای ملی از طرف اهالی تبریز به نمایندگی انتخاب شد. چندین بار به مصر و استانبول و کشورهای اروپائی سفر کرد.

به حکم علاقه‌ای که به کتاب و کتابخانه داشت در تمام مسافرتهاى خود از کتابخانه‌های بزرگ دیدن کرد. به سال ۱۳۰۰ شمسی به ریاست اداره معارف

گماشته شد. و در همین سال یکی از اطافهای اداره را برای جمع‌آوری و نگهداری کتاب، تخصص داد و کتابخانه امروزی را بنیان نهاد از ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۶ ریاست فرهنگ گیلان را عهده‌دار شد. و از ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ ریاست شهرداری تبریز به او محول گشت، در این دوره گورستان بزرگ و متروک گجیل به همت وی تبدیل به گردشگاه زیبایی گشت که اکنون باغ گلستان نامیده می‌شود.

از آثارش کتاب: زاد و بوم (در جغرافیای ایران مخصوصاً آذربایجان)، گنجینه معارف، تاریخ مطبوعات ایران، کتاب دانشمندان آذربایجان، قابل ذکرند. وی به سال ۱۳۱۸ ش دارفانی را وداع گفته است^(۱).

شادروان تربیت همانطوریکه ذکر شد به سال ۱۳۰۰ شمسی کتابخانه تربیت را در اداره معارف، بنیانگذاری کرد. بیش از یک سال از تاریخ تأسیس نگذشته بود که تعداد کتب آن به دو هزار جلد و پس از سه سال به پنج هزار جلد بالغ شد. این کتابخانه در سالهای اول تأسیس به نام «کتابخانه و قرائتخانه عمومی معارف» و بعدها به نام مؤسس فرهنگ دوست آن به نام «کتابخانه و قرائتخانه دولتی تربیت» معروف و موسوم گشت. پیشرفت کمی و کیفی این کتابخانه در نخستین سالهای تأسیس موهون فداکارها و فعالیتهای خستگی‌ناپذیر مؤسس آن بوده است. مؤسسان دولتی و ملی و اشخاص خیر تبریز در اثر احساس اعتماد و احترام، کتب کتابخانه خود را به کتابخانه تربیت اهداء می‌کردند.

از آن جمله مؤسسين کتابخانه راه‌آهن آذربایجان که به سال ۱۳۰۳ دو هزار و پانصد جلد کتب آنرا یکجا به کتابخانه تربیت انتقال دادند؛ همچنین مرحوم حاج محمد علی بادامچی که تعداد پانصد جلد کتب نفیس کتابخانه شخصی خود را بدانجا وقف نمود.

نخستین فهرست چاپی کتابخانه به سال ۱۳۰۳ تهیه شد. فهرست دیگری به سال ۱۳۲۷ شمسی به اهتمام آقای محمد علی فرزانه به طبع رسید.

فهرست نسخ خطی نیز به سال ۱۳۲۹ به اهتمام شادروان حاج محمد نخجوانی تنظیم و چاپ شد.

رؤسای کتابخانه - در بدو تأسیس شادروان علی اکبر صمیمی به مدیریت منصوب گشته و در پیشرفت کارهای کتابخانه کوشش و مجاهدت لازم نموده است؛ پس از او مرحوم غفار بینش پور، محمود ابوالضیاء، شادروان علی اصغر موثقی، استاد حسین امید، عزیز دولت آبادی، ملکی، سعیدی به ترتیب عهده دار ریاست این کتابخانه را عهده دار شده اند.

در شهریور ماه ۱۳۳۳ آقایان مشروحۀ زیر، عضویت شورای کتابخانه را داشته اند:

دهقان مدیر کل فرهنگ، آیه الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی، شادروان حاج محمد نخجوانی، حاج حسین نخجوانی، اسماعیل دیباج، علی ابوالفتحی، اسماعیل واعظ پور، حسین امید، مهدی روشن ضمیر^(۱).
تعداد کتب این کتابخانه بیش از ۴۰ هزار جلد می باشد.

* * *

۲۱۹۶- کتابخانه هلال احمر

مقارن با احداث ساختمان خانه جوانان شیر و خورشید سرخ در تبریز که به سال ۱۳۴۵ با مساعدت مالی اولیای جمعیت مرکزی به عمل آمد هیئت مدیرۀ جمعیت تبریز و اداره کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی به فکر تأسیس و تجهیز کتابخانه ای برای این مرکز بزرگ تربیتی افتادند، و در اثر کوششهای اولیای مربوط (مخصوصاً آقای جواد ذوالفقاری) در اندک مدتی عدۀ کثیری از فرهنگیان، مؤسسات دولتی، دانشگاه تهران، شرکت ملی نفت ایران، وزارت آموزش و پرورش، هیئت مدیرۀ عاملین دخانیات و قند و شکر تبریز، و حتی دانش آموزان

عضو سازمان، جوانان (هلال احمر) شهرستانها به منظور تجهیز کتابخانه مساعدتهای مادی قابل توجهی نمودند و در نتیجه تعداد ۴۵۶۷ جلد کتاب نفیس و تازه با نظر کمیسیونی خریداری و در اختیار جوانان طالب علم و اعضاء خانه جوانان قرار داده شد.

۲۱۹۷ - کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

این کتابخانه از بدو تأسیس دانشگاه تبریز، تشکیل یافت، و در اثر مجاهدت و کوششهای اولیای مربوط در اندک مدتی در ردیف کتابخانه‌های مهم کشور قرار گرفت؛ تعداد کتب آن در آذرماه ۱۳۳۰، دوازده هزار و سیصد و شصت و نه جلد بوده^(۱)؛ این رقم در سال ۱۳۳۰ به سی هزار جلد؛ و در ۱۳۴۶ به چهل هزار جلد رسیده است^(۲). (یقیناً امروز در تیراژ بیشتری قرار دارد)

در سال ۱۳۳۶ به منظور تمرکز کتابخانه‌ها به دستور رئیس وقت دانشگاه کلیه کتابهای آن (به استثنای ۸۰۰ جلد کتب کلاسی) به کتابخانه مرکزی دانشگاه انتقال یافت. ولی عملاً معلوم شد که دانشکده ادبیات و علوم انسانی باید کتابخانه مستقلی نیز داشته باشد. در نتیجه تعدادی از کتب عربی، فرانسوی و بعضی از دواوین و کتب تاریخی به اصل خود برگشت داده شد، و برای جبران کمبود، مبلغ قابل توجهی از بودجه دانشکده صرف خرید کتابهای مفید و تازه گردید. و اکنون تعداد کتب این کتابخانه بالغ بر صد هزار جلد است و اولیای محترم دانشکده هنوز هم در صدد تکمیل آن می‌باشند.

رؤسای کتابخانه - در بدو تأسیس مرحوم رضا جرجانی و پس از وی به ترتیب آقایان: دکتر خیامپور، حسن قاضی طباطبائی، مرحوم دکتر گاسپاریان، دکتر رجائی، دکتر کاظم ودیعی، دکتر روشن ضمیر؛ استاد قاضی طباطبائی بوده‌اند.

۲۱۹۸- کتابخانه عمومی آموزش و پرورش

کتابخانه مجهزی است که در تاریخ اول تیرماه ۱۳۵۰ با همکاری یونسکو و با کوشش اداره فرهنگ و هنر تبریز، در خانه فرهنگ تبریز تأسیس شده است. تعداد کتب آن، فعلاً بالغ بر پنجاه هزار جلد می‌شود.

۲۱۹۹- کتابخانه و قرائتخانه عمومی شماره ۳

این کتابخانه در حدود سال ۱۳۴۷ به اهتمام انجمن کتابخانه‌های عمومی تبریز در محل بولوار دایر شد، تعداد کتب آن اکنون بالغ بر ۲۰ هزار جلد می‌شود و تا حدودی نیازمندیهای اهل ذوق را برطرف می‌سازد.

۲۲۰۰- کتابخانه کاخ جوانان تبریز

کاخ جوانان تبریز در ۱۳۴۷ شمسی تأسیس یافته است و در آن تاریخ به منظور مطالعه جوانان کتابخانه‌ای نیز دایر گردیده است که اکنون بیش از ۵ هزار جلد کتب علمی و ادبی و تاریخی دارد.

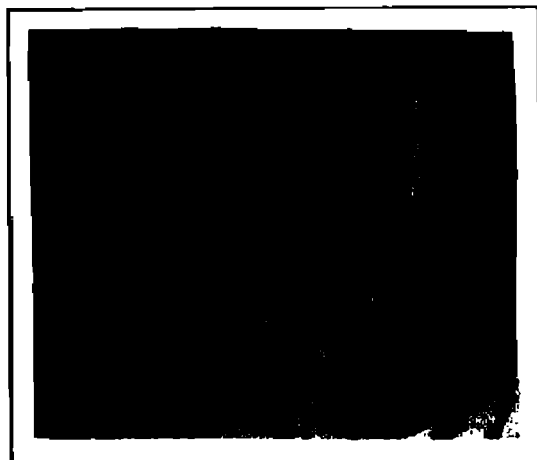
۲۲۰۱- کتابخانه کودک

کتابخانه مجهزی است که در شهریور ماه ۱۳۴۵ شمسی از طرف کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان تأسیس یافته است محل آن در سمت غربی باغ گلستان تبریز قرار دارد.

در تاریخ ۱۳۴۵ بنا به اظهارات جناب دولت آبادی دارای ۷۳۳۹ جلد کتاب بوده است و روزانه حد متوسط دویست نفر از نوجوانان به منظور مطالعه بدانجا مراجعه می‌نمایند.

۲۲۰۲- کتابخانه مرکزی اداره آموزش و پرورش آذربایجان شرقی

این کتابخانه به سال ۱۳۲۶ به کوشش آقای عبدالحسین پاکروح بنیانگذاری شده و اکنون در حدود دو هزار جلد کتاب مرجع و منبع دارد که مورد استفاده دبیران و سایر دانشمندان قرار می‌گیرد.



خود باری
دانش آموزان و فرهنگیان
در ایام برگزاری هفته
کتاب در تأمین پاره‌ای از
مصارف و تکمیل این
کتابخانه نقش مهمی به
عهده دارد و راه را برای
ادامه فعالیت‌های ادبی و
فرهنگی آن، هموار
می‌سازد.

* * *

۲۲۰۳- کتابخانه مرکز طبّی دانشگاه تبریز

در مرداد ۱۳۴۶ کتابخانه‌های دانشکده‌ها در یک جا منمرکز شد و این کتابخانه تأسیس یافت و روز به روز بر تعداد کتب آن افزوده شد و امروز با داشتن حدود ۱۰۰ هزار جلد کتاب یکی از بزرگترین کتابخانه‌های آذربایجان محسوب می‌شود؛ سه نفر کتابدار خارجی با سیزده نفر کمک کتابدار در این کتابخانه مشغول پیاده کردن روش جدید دیوثی می‌باشند.

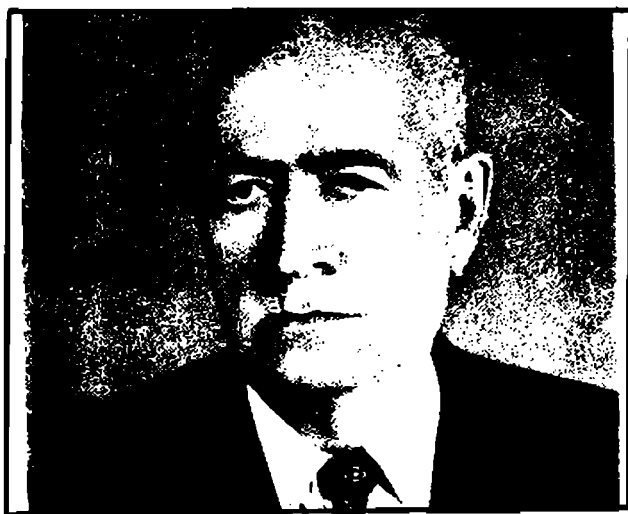
مخزن کتابخانه به صورت به اصطلاح (باز) اداره می‌شود. و دانشجویان و سایر ارباب رجوع شخصاً می‌توانند به مخزن مراجعه و کتاب مورد نیاز را انتخاب نمایند. در سال اوّل تأسیس آقای دکتر طباطبائی و بعد آقای شباهنگ ریاست کتابخانه را

عهده‌دار بودند و اخیراً این وظیفه خطیر به آقای دکتر سید یعقوبی محول شده بود.

۲۲۰۴ - کتابخانه ملی تبریز

تأسیس این کتابخانه از قدمهای بزرگی بود که به همت دهقان استاندار سابق و مدیرکل اسبق اداره فرهنگ آذربایجان شرقی برداشته شده است.

بنای ساختمان آن در آبانماه ۱۳۳۵ افتتاح گردید و مرحوم حاج محمد نخجوانی که از فضلاء و کتابدوستان آذربایجان بودند و متعاقباً برادر فاضل‌شان آقای حاجی حسین آقا نخجوانی که از محققین این سامان به شمار می‌روند کتابخانه‌های خود را که با داشتن نسخ نفیس خطی از گرانبهاترین کتابخانه‌ها محسوب می‌شد وقف کتابخانه ملی کردند و بدینوسیله کمّاً و کیفاً بر اهمیت آن افزودند. اکنون این کتابخانه بیش از ۱۰۰ هزار کتاب می‌باشد.



۲۲۰۵ - کتابخانه عمومی ولی عصر (عج)

اخیراً کتابخانه معتبر و نفیسی به همت امام جمعه محترم تبریز حضرت آقای

شبستری و با همکاری دانشگاه تبریز جنب مدرسه علمیه ولی عصر تأسیس و مورد استفاده قرار گرفته است این کتابخانه که با اشراف آیت‌الله شبستری امام جمعه و نماینده مقام معظم رهبری در آذربایجان راه‌اندازی گردیده است دارای کتاب‌های نفیس و ارزشمند تاریخی و تفسیری ادبی می‌باشد فاضل گرامی جناب آقای ولی‌زاده معاونت سابق ارشاد اسلامی آذربایجان در تهیه کتابهای آن با اینجانب مشاوره در خرید داشته‌اند کتاب‌های دوره‌ای ممتاز و ذی قیمتی را جهت آن کتابخانه تهیه نموده‌اند اخیراً یکی از نیکوکاران مرحوم حاج سید حسین صدر الاشرافی با اهدای ۹۳۶ جلد کتب کتابخانه خود مراتب فرهنگ دوستی و وسعه صدر خود را به ثبوت رسانیده است و اکنون این کتابخانه بیش از ۵۰ هزار جلد کتاب دارد.

۲۲۰۶- کتابخانه‌های عمومی دیگر شهرستان‌ها

اغلب دبیرستان‌ها و مراکز تحصیلی شهرستان‌های آذربایجان شرقی دارای کتابخانه‌های آن محل تحصیلی می‌باشند که از آن میان کتابخانه‌های شهرستان‌های خوی، مراغه، بناب، اسکو، آذر شهر، اهر، ارسباران می‌باشد.

۱۳- کتابخانه عمومی اردبیل ۱۴- کتابخانه کودک اردبیل ۱۵- کتابخانه عمومی مراغه ۱۶- کتابخانه عمومی میانه ۱۷- کتابخانه عمومی مرند ۱۸- کتابخانه عمومی سراب ۱۹- کتابخانه عمومی اهر ۲۰- کتابخانه عمومی کلیبر ۲۱- کتابخانه عمومی خلخال ۲۲- کتابخانه شیخ محمود شبستری در شبستر ۲۳- کتابخانه عمومی خامنه ۲۴- کتابخانه عمومی طسوج ۲۵- کتابخانه عمومی آذر شهر ۲۶- کتابخانه عمومی ایلخچی ۲۷- کتابخانه عمومی اسکو ۲۸- کتابخانه عمومی بناب ۲۹- کتابخانه کودک مشکین شهر ۳۰- کتابخانه مشکین شهر ۳۱- کتابخانه عمومی هریس ۳۲- کتابخانه عمومی سردرود ۳۳- کتابخانه عمومی بستاد آباد ۳۴- کتابخانه عمومی خسروشهر

ناگفته نماند که در بعضی از خانه‌های فرهنگ روستائی نیز کتابخانه دایر شده است. همچنین کلیه دبستانها و دبیرستانهای آذربایجان به فرا خور حال خود دارای

کتابخانه‌هائی می‌باشد.

کتابخانه‌های ارامنه در آذربایجان

ارامنه آذربایجان نیز مثل سایر هموطنان خود علاقه وافری به تشکیل کتابخانه و تحقیق و تألیف دارند.

اینک کتابخانه‌های آنان به تفکیک هر شهرستان ذیلانقل می‌شود:

نخستین کتابخانه در تبریز به سال ۱۸۷۴ میلادی به نام انجمن مطالعه کنندگان به منظور ایجاد و تقویت حس مطالعه بین ارامنه تأسیس یافته است.

۲۲۰۷- در سنه ۱۸۹۲ کتابخانه‌ای به نام (انجمن خبریه تبریز) تأسیس گردیده است.

۲۲۰۸- در سال ۱۸۹۸ کتابخانه جدیدی در محل مدرسه فعلی اسدی برای استفاده کودکان تشکیل و به نام (کتابخانه کودک مدارس ملی ارامنه لیلی آباد) نام‌گذاری شده است.

۲۲۰۹- متعاقباً در همین محل کتابخانه دیگری به نام کتابخانه خاچاطور آبویان برای استفاده عموم تأسیس یافته است.

۲۲۱۰- در سال ۱۸۹۸ توسط عده‌ای از فرهنگ‌دوستان برای اشاعه مطبوعات و ایجاد علاقه به مطالعه، کتابخانه‌ای به نام «شرکت مستمعین تبریز» تأسیس شده است.

۲۲۱۱- در سنه ۱۹۰۰ میلادی کتابخانه‌های متفرقه شهر تبریز جمع شده و کتابخانه و قرائتخانه اتحاد را تشکیل داده‌اند.

۲۲۱۲- در سال ۱۹۰۵ از طرف فرقه دانشناکسیون تبریز کتابخانه‌ای به نام ورژ تأسیس داده‌اند.

۲۲۱۳- در سنه ۱۹۱۵ در دبیرستان ملی ارامنه تبریز که بعداً به نام دبیرستان سوز نامگذاری شد کتابخانه‌ای نیز تأسیس یافته است.

۲۲۱۴- در سال ۱۹۱۷ کتابخانه (خانه فرهنگ ارامنه تبریز) تأسیس یافته شروع به کار می‌نماید.

۲۲۱۵- در سنه ۱۹۲۰ کتابخانه جمهوری مستقل ارمنستان به علت سقوط

حکومت، به تبریز منتقل و تا سال ۱۹۲۳ نگهداری می‌شود.

۲۲۱۶- در سال ۱۹۲۴ کتابخانه جوانان به نام کتابخانه رستم تأسیس و شروع به کار می‌نماید.

۲۲۱۷- در سال ۱۹۳۲ کتابخانه‌های ارمنیان به شرح زیر در تبریز دایر بوده است:
۲۲۱۸- کتابخانه گاسپار هاکوپیان وابسته به جمعیت فرهنگی ارامنه تبریز با ۱۲۰۰۰ جلد کتاب.

۲۲۱۹- کتابخانه دبیرستان ملی ارامنه تبریز با ۴۰۰۰ جلد کتاب.

۲۲۲۰- کتابخانه مدرسه ملی آرمیان (که بعداً به نام مدرسه صبا نامگذاری شد) با ۴۰۰۰ جلد کتاب چاپی و بعضی نسخ خطی ارمنی.
۲۲۲۱- کتابخانه مدرسه ملی ارامنه هایقازیان - تماریان (که بعداً به نام مدرسه اسدی نامگذاری شد) با ۳۰۰۰ جلد کتاب.

۲۲۲۲- کتابخانه جوانان به نام کتابخانه رستم با ۲۰۰۰ جلد کتاب.

در سال ۱۹۸۴ کلیه این کتابخانه‌ها در یک واحد جمع و به نام (کتابخانه ملی رستم - گاسپار) نامگذاری شد و اکنون نیز دایر است و دارای ۱۶۰۰۰ جلد کتاب چاپی ارمنی است.

۲۲۲۳- ضمناً موزه خلیفه‌گری کل ارامنه آذربایجان واقع در کلیسای مریم مقدس نیز دارای صدها جلد کتب خطی و چاپی قدیمی ارمنی، فارسی، عربی است.
در این موزه ۱۱۷ نسخه خطی به فارسی و عربی و ۳۵ نسخه خطی به زبان ارمنی و توراتی به شکل طومار به خط عبری روی پوست آهو موجود است.

بعضی از نسخ خطی کتابخانه موزه بدین شرح است:

جواهر نامه موضوع حدیث معروف علم تألیف محمد بن منصور تاریخ تحریر ۱۰۸۰ ه.ق. چند مقاله از کتاب طب، ۱۱۷ سؤال از کتاب محمد بن منصور تاریخ تحریر ۱۲۶۹.

شرح باب حادی عشر محقق حلی تاریخ تحریر ۹۵۱ ق.

اسرار نامه شاه نعمت‌الله ولی درباره تقدیر و قضا تاریخ تحریر ۱۱۳۳.

- اربعمین شیخ بهائی «چهل حدیث» تاریخ تحریر ۹۹۵.
- سیر و سلوک لاریجانی تاریخ تحریر ۱۲۹۴.
- معمّا از تألیفات محمد اسماعیل تاریخ تحریر ۸۹۲.
- مثنوی مولانا جلال الدین رومی تاریخ تحریر ۹۵۴.
- تفسیر علی بن ابراهیم قمی تاریخ تحریر ۱۰۸۶.
- نذکرۃ الشعرای دولت‌شاه تاریخ تحریر ۹۸۱.
- لوايح القدسیه (دیوان شعر) منسوب به مولانا رومی، تاریخ تحریر ۹۷۷.
- دیوان فانی، تاریخ تحریر ۹۸۴.
- شاهنامه فردوسی یک جلد، تاریخ تحریر ۹۸۰.
- حکمت و تعریف ماهیت از فخر رازی تاریخ تحریر ۹۷۹ ه.ق. (۱)
- کتابخانه‌های ارامنه در سایر شهرستانها نیز به شرح زیر بوده است:
۲۲۲۴. در شهرستان خوی کتابخانه استپانوس نظریانس که در وقایع سال ۱۹۱۸ به غارت رفته است.
۲۲۲۵. در قریه هفتوان شاهپور از سال ۱۸۹۶ کتابخانه‌ای به نام گولوشیان وجود داشته است که در سال ۱۹۶۵ کتب آن به کتابخانه ملی ارامنه تبریز منتقل شده است.
۲۲۲۶. در شهرستان ارومیه در سال ۱۹۰۳ میلادی کتابخانه ملکی ارامنه به نام «جانیشیان» وجود داشته که بعداً جزو کتابخانه مدرسه ملکی ارامنه ارومیه گردیده است و اکنون به نام کتابخانه مدرسه ملکی انوشیروان دایر و دارای بیش از ۱۰۰۰ جلد کتاب می‌باشد.
۲۲۲۷. در دهکده گردآباد ارومیه نیز کتابخانه‌ای به نام کتابخانه رفیع - آواک وجود دارد که تعداد کتب آن به یکهزار جلد بالغ می‌شود.

(۱) در نقل مشخصات پاره‌ای از نسخ خطی موزه از یادداشت‌های شادروان کارنگ استفاده شده است.

شعر شهریار درباره کتاب و کتابخانه:

این بخش با قصیده شیوای استاد شهریار آغاز می‌شود که در وصف کتاب سروده‌اند:

از متن جمال تو کجا دیده شود سیر
یا رب چه رفیقی تو که در کشمکش خواب
از هینگ پیری همه در یاد جوانی
پیری و زمین گیریم از من بستانی
شبها منم و حجره‌ام و شمع و کتابم
ای دوست بیا روی محبت بهم آریم
پروانه و شمعیم بیا تا بشتام
هر صورت زیبا که مرا نقش ضمیر است
سیمای تو مهتابی و نقش تو شبه گون
هر قصه خیالی که به سودای تو سازم
در باغ تو باقی همه سرو و گل و ریحان
نطف تو چراگاه خزان معانی است
هر سرکش کاف تو کمندیت هدو بند
در لقطه خیال تو چه دریای لطائف
لفظت همه مرغان فرو خسته به زندان
مرغان خزانخوان که اگر پر بگشایند
شیران پر آشفته که گر سلسله خیزد
چون زخمه اندیشه به ساز تو زلد چنگ
چشم زحل و زهره به افسانه کنی خواب
در گوش دلم سر دهی اسرار حقایق
تو چشمه شیرین و منقش همه با مشک
تو حلقه ایمانی و آه از قلم کفر

کز حاشیه سازیم خط سبز به تفسیر
من از تو شوم سیر و تو از من نشوی سیر
سیمای تو بینم، که به پای تو شدم پیر
ای مونس تنهایی پسمیران زمین گیر
و آنسوی افق مرغ حق و ناله شبگیر
کز خلق ندیدیم به جز خد. . . تزویر
شب میرود، اندیشه ک از آفت تاخیر
بر لوح جبین تو نگارند به تصویر
هم شاه سمرقندی و هم شاهد کشمیر
اذعان به قصور آرد و اقرار به تقصیر
در جوی تو جاری همه شهد و شکر و شیر
خویان همه در خیل تو آیند به لختیر
هر دایره جیم تو تیغی است جهاتگیر
کو زیر و زیر می‌شود، از یک زیر و زیر
معنی همه شیران فرو بست به زنجیر
آفاق جهان مسخره گیرند به تسخیر
تاج از سر خورشید ستانند به شمشیر
تا بام سموات رود، بانگ موازیر
چون ساز کنی لقمه مستور اساطیر
بسی منت نقاله و بسی حاجت تقریر
هان تا قلم کفر نیالایدت از قیر
کاین مست کمان سخت به چشم تو زند تیر

هری سر و پا، گو سرت از مهر نخارد	آری که ببازچه نگیرند، دم شیر
این بال فرشته است که با زر خط خورشید	آیات قضا و قدر آورده به تحریر
آری تو کتایی و همان لوح که در وی	فرمان خدا می چکد از خامه تقدیر
در جشن کتایی که به تبریز گرفتند	این ساز غزل خواند به الحان بم و زیر



در مورد کتابخانه‌های خصوصی:

گرچه بازگویی کتابخانه‌های معتبر شخصی آذربایجان در موضوع گفتار و در مقوله‌ی کتاب نیست که هدف آن ارائه خدمات نیکوکاران آذربایجان در عرصه خدمات عمومی می‌باشد ولی اهمیت کتاب و لزوم ارائه منابع تحقیق و جستجو، به دانشمندان و ارباب علم و کمال ایجاب می‌نماید تا در جوار کتابخانه‌های عمومی برخی از کتابخانه‌های معتبر شخصی نیز ارائه گردد شاید روزی محقق یا نویسنده‌ای یا طالب علمی را به کار آید که گفته‌اند: «الدال علی الخیر کفایله» راهنمای خیر و نیکویی همانند انجام دهنده خود خیر می‌باشد. در این گزارش نیز از اثر ارزشمند آقای دولت‌آبادی استفاده شده است.

اگر از کمیت و کیفیت و تعداد کتابها صرف نظر شود می‌توان گفت: کلیه علماء، روحانیون، دانشمندان و محققین و فرهنگیان آذربایجان کتاب دوست هستند و به فراخور حال دارای کتابخانه شخصی می‌باشند اهم این کتابخانه‌ها به ترتیب الفبائی بدین شرح است:

۲۲۲۸- کتابخانه اصفهانی‌زاده

محمود اصفهانی‌زاده از فرهنگیان صدیق تبریز است. کتاب: «امام محمد غزالی» را از انگلیسی به فارسی ترجمه و طبع نموده و مقالاتی در نشریات منتشر کرده است، آقای اصفهانی‌زاده در حدود پکهزار جلد کتاب نفیس دارد و انگیزه اصلی تشکیل کتابخانه خود را تشویق و ترغیب معلمین و استادان خود به خصوص مرحوم ابراهیم خلیل نگهبان می‌داند.

۲۲۲۹- کتابخانه امیرخانی

دکتر محمد باقر امیرخانی به سال ۱۳۳۸ از دانشگاه پاریس در رشته تاریخ اسلام به اخذ دکترا موفق گشته است او از اساتید دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز می‌باشند.

بنا به نوشته خود «کتابخانه مجهزی دارد که بیشتر کتب آن، تاریخی و ادبی و دواوین شعرا و تذکرهاست».

۲۲۳۰- کتابخانه تبیانی

حاج سید محمود تبیانی فرزند میر حیدر از سادات موسوی و از علما و وعظا تبریز است، کتابخانه‌ای دارد که تعداد کتب آن متجاوز از دوهزار جلد می‌باشد.

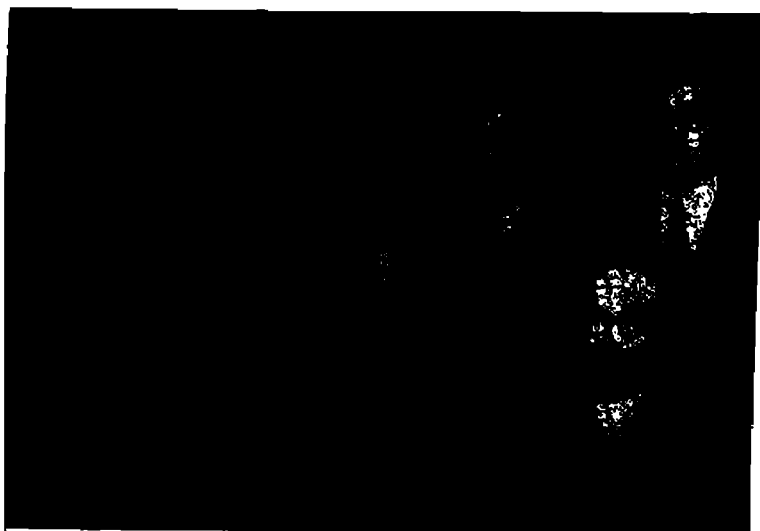
۲۲۳۱- کتابخانه ثقة‌الاسلام شهید

شادروان ثقة‌الاسلام از علمای به نام و آزادیخواهان طراز اول تبریز بودند که در عاشورای ۱۳۳۰ به دست سربازان تزاری شهید شده‌اند. وی کتابخانه نفیسی فراهم آورده بود. و کتاب مرآة‌الکتب از تألیفات اوست که مشتمل بر اسامی کتب و مؤلفان شیعه است و در حقیقت می‌توان آنرا فهرست کتابخانه ثقة‌الاسلام به حساب آورد^(۱).

۲۲۳۲- کتابخانه روشن ضمیر

دکتر مهدی روشن ضمیر از اساتید دانشگاه است، کتابخانه مجهز خود را چنین معرفی نموده:

(۱) رک: مجله هنر و مردم شماره ۷۳، ص ۴۴، این کتاب اخیراً با تحقیقات جامع آقای حائری خرم‌آبادی توسط انتشارات کتابخانه آیه‌الله مرعشی با وضع جدید به چاپ می‌رسد تاکنون و سه جلد آن انتشار یافته است.



نشسته از چپ به راست: شادروانان استدهشیریان، استاد حاجی میرزا طاهر خوشنویس و استاد شعاری
ایستاده از چپ به راست: شادروان تقوی می، مهدی روشن ضمیر، شادروان عبدالطی کارنگ و استاد نخبجویانی

«این کتابخانه کوچک نسخه خطی ندارد و مشتمل بر سه هزار و پانصد جلد کتاب چاپی به زبانهای فارسی، فرانسه، انگلیسی، ترکی می باشد.
موضوع کتابها: انواع فرهنگها، دواوین شعرا، متون نظم و نثر، کتابهای ادبی تاریخی و فلسفی به چهار زبان مزبور است.
بعضی از این کتابها از لحاظ قدمت و نفاست چاپ و کاغذ و تصویر جالب است و از چاپهای نادر قرن نوزدهم و بیستم به شمار می رود.»

۲۲۳۳- کتابخانه سلطان القرائی

آقای میرزا جعفر سلطان القرائی فرزند مرحوم میرزا ابوالقاسم سلطان القرائی

مردی است فاضل و محقق و دلباخته کتاب، کتاب روضات الجنان درویش حسین کربلائی به تصحیح و اهتمام معظم له از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب در دو مجله انتشار یافت تألیف پرارزشی به نام «المحافل» شامل ترجمه حال صدها تن از امرا و وزراء و دانشمندان و شعرا و هنرمندان دارد که هنوز چاپ نشده است مقالات تحقیقی و سودمند ایشان در نشریات کشور منتشر می شود. تعداد کتب پرارج وی بالغ بر پنج هزار جلد می شود که اکثر خطی و نسخ منحصر به فرد و معتبرند.

۲۲۳۴- کتابخانه سید علی ایروانی

سید علی بن سید عبدالله ایروانی کتابخانه بزرگی در تبریز فراهم آورد و در آستانه مرگ (۱۳۲۴ هـ) آنرا به طلاب علوم وقف کرد و اکنون با تولیت امیر عبدالحجه در تبریز مورد استفاده ارباب رجوع است^(۱). این کتابخانه توسط آیه الله سید عبدالمجید ایروانی به تهران انتقال یافته است طبعاً در اختیار وراث آن مرحوم قرار دارد.

۲۲۳۵- کتابخانه سید یونسی

میرودود سید یونسی متولد ۱۲۹۳ شمسی که مدتی ریاست کتابخانه ملی تبریز را عهده دار بوده است. از تألیفاتش دیوان اشراق مراخی، روضة الکتاب قابل ذکرند مقالات تحقیقی وی در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز منتشر می شود. فهرست کتب خطی کتابخانه ملی به اهتمام او در دو مجلد به چاپ رسیده است. کتابخانه مجهزی دارد که دارای کتب نفیسه و مفیده است که تعدادی از آنها خطی است.

۲۲۳۶- کتابخانه طباطبائی

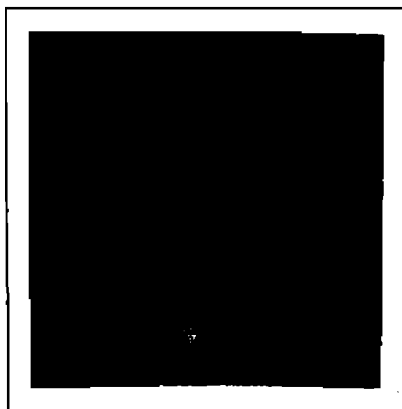
سید محمد حسین طباطبائی کتابخانه نفیسی دارد؛ درباره شرح حال و کتابخانه خود چنین می نویسد:

(۱) رک: مجله هنر و مردم شماره ۷۵ - ۷۴، ص ۵۶.

«... اینجانب سید محمد حسین طباطبائی از خانواده قدیمی و مشهور طباطبائی شهرستان تبریز می‌باشم پدرم مرحوم حاج میرزا محمد آقا مجتهد^(۱) از مجتهدین به نام تبریز بودند ولادت در شهر نجف اشرف اتفاق افتاده پس از مراجعت مدتی در محضر فیض گستر مرحوم آیت الله آقای حاج میرزا باقر آقا قاضی طباطبائی^(۲) و حجة الاسلام آقای میرزا صادق آقا طاهباز زاده به تحصیل علم فقه پرداخت و از مجتهد اکبر مرحوم آقا سید محسن عاملی (متوفی به سال ۱۳۷۱ هـ) صاحب کتاب اعیان الشیعه و مرحوم آیت الله امام آقا شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (متوفی به سال ۱۳۷۳ هـ) صاحب کتاب الدین و الاسلام و اصل الشیعه و اصولها به دریافت اجازه روایت مفتخر گردیدم و قریب پانزده سال در فرهنگ به تدریس زبان عربی اشتغال ورزیدم و چندین سال است با مجله العرفان منطبعة صیدا - لبنان و مجلة رسالة الاسلام که در قاهره انتشار می‌یابد سمت نمایندگی دارم.

۲۲۳۷ - کتابخانه دولت آبادی

کتابخانه شخصی دانشمند محترم آقای عزیز دولت آبادی یکی از نفائس و



گنجینه‌های آذربایجان است تعداد کتابهای آن بیش از پنج هزار جلد می‌باشد که مشتمل بر تفسیر، حدیث، رجال، تاریخ، تراجم، فقه، اصول، عرفان، هیئت، جغرافیا و کتب علوم عصریه و فسرنگهای مهم عربی، فارسی و کتب ادبی دواوین به هر دو زبان است.

(۱) رجوع شود به کتاب الاعلام تألیف خیرالدین زرکلی، چاپ دوم، قاهره، جلد ۸، صفحه ۳۲.

(۲) شرح حال آن مرحوم به تفصیل در جلد ۴۶ صفحه ۲۱۶ کتاب اعیان الشیعه چاپ بیروت مجله العرفان، چاپ لبنان و کتاب ریحانة الادب نقل شده است.

۲۲۳۸ - کتابخانه طه

حاج سید قاسم طه اهل مطالعه و از جمله کتابدوستانست. خود می‌نویسد:
کتابخانه‌ام مشتمل بر دواوین شعرا و ادبیات فارسی و عربی و فرهنگها، فقه،
صول، منطق، کلام و کتب ادبیات فرانسه و فرهنگهای آن و انگلیسی و تعدادی نسخ
مخطوطه از آن جمله این چند نسخه قابل توصیف است.

۱- نسخه‌ای از کتاب شرایع الاسلام فیض کاشانی بزرگترین عالم و فقیه قرن
یازدهم هجری متوفی سال هزار و نود و یکم. که با این عبارت خاتمه می‌یابد:

«هذا آخر المفاتیح قد وقع الفراغ من تألیفه عام اثنين و اربعین و الف...»

۲- نسخه‌ای از کنز اللغة با جلد چرمی، کاغذ احلا، تاریخ استنساخ هزار و یکصد
و بیست.

۳- نسخه‌ای از کلام الله مجید با خط نسخ مذهب، مجدول، زیبا، جلد روغنی گل
بوته، زرافشان تاریخ ندارد و علاوه بر نسخ خطی خطوط و مرقعات متعددی در
کتابخانه‌ام موجود می‌باشد از آن جمله:

۱- یک قطعه خط نسخ بسیار عالی حواشی آن مجدول، مزین و چنین خاتمه
یافته است: «حرره الداعی لدوام الدولة القاهرة الباهره احمد التبریزی فی ۱۱۱۷
من الهجرة».

۲- یک قطعه خط نسخ اثر خطاط معروف محمد شفیع تبریزی (تاریخ کتابت
۱۲۴۱ هـ) و ... غیره.

۲۲۳۹ - کتابخانه علّاف فتحی

رسول علّاف فتحی متولد ۱۲۹۸ شمسی از فرهنگیان تبریز می‌باشد. پدرش
مردی کتابدوست بوده و خط نستعلیق را شیرین می‌نوشته و آقای علّاف فتحی
علاقه به جمع‌آوری کتاب را از پدر به ارث برده است و اکنون کتابخانه‌اش در حدود
سه هزار و پانصد جلد کتاب دارد.

علّاف فتحی تاکنون مقالاتی در روزنامه اطلاعات، عصر تبریز و نشریه کتابخانه

ملی تبریز و مجله راهنمای کتاب و مجله وحید انتشار داده است.

۲۲۴۰ - کتابخانه آیه الله قاضی طباطبائی

از عهد صفویه تا صدر مشروطیت شیخ الاسلامی و قضاوت به خاندان بزرگ قاضی محوّل بوده است میرزا محمد علی قاضی از جمله آزاد مردانی بود که در زمان شاه سلطان حسین صفوی بوسیله عثمانیها دستگیر و شهید شد. محمد تقی قاضی (متولد ۱۲۲۰) از نوادگان اوست.

آیه الله سید محمد علی قاضی در کتاب خاندان عبدالوهاب شرح حال این دودمانرا نوشته و از کتابخانه خاندان قاضی بحث کرده است. این کتابخانه بوسیله میرزا محمد باقر قاضی (متوفی ۱۳۳۶ هـ) از نظر تعداد کتاب توسعه یافته است. هم اکنون کتابهای آن در تملک دانشمند عالیقدر حجة الله الاسلام والمسلمین آقای سید محمد تقی قاضی طباطبائی است و بیش از هزار جلد نسخه خطی نفیس دارد^(۱).

۲۲۴۱ - کتابخانه استاد قاضی طباطبائی

شادروان حسن قاضی طباطبائی از اساتید دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز دارای کتابخانه معتبر شخصی به بیش از دو هزار جلد کتابست و به حکم سعه صدر مصمم است کلیه آنها را به کتابخانه دانشکده وقف نمایند.

خود می نویسد: «کتابخانه ارادتمند آن اندازه مهم و مجهز نیست که در عداد کتابخانه های مشهور و معتبر به شمار آید بلکه فوق العاده ناقص و غیر کافی بوده و مشتمل است بر تعدادی از کتب درسی و یک رشته متون فارسی و عربی و تا جایی که به خاطر دارم شماره آنها نمی تواند از دو هزار مجلد تجاوز کند.

مطلبی که در خاتمه عرایض خود از اشاره بدان ناگزیرم اینست که در نظر دارم این کتابها را مطابق شرائط خاصی به کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز که درست مدت ۲۴ سال است در آن مؤسسه درس می دهم و خدمت می کنم اهداء

(۱) رک: مجله هنر و مردم شماره ۷۰، مرداد ماه ۱۳۴۷.

کنم تا در آنجا به طور وقف مؤید محفوظ بماند و ارباب مطالعه اگر مرحمتی کرده و یادی از این نگارنده فرمایند با قرائت فاتحه‌ای و استغفار و استرحامی، در دل خاک دلم را شاد کنند، انشاء الله تعالی....

۲۲۴۲- کتابخانه کارنگ

عبدالعلی کارنگ به سال ۱۳۰۲ در تبریز متولد شده و از فرهنگیان و دانشمندان

عالبقدر تبریز است.



از آثارش: تاتی و هرزنی، خلخانی، تاریخ تبریز، راهنمای تبریز، راهنمای مراغه، آثار باستانی مراغه، ابنیه و آثار تاریخی تبریز، سفرنامه کارری، خاطراتی از شرق و چند کتاب دیگر به چاپ رسیده است و مقالات تحقیقی و مفیدش در نشریه دانشکده ادبیات و نشریه کتابخانه ملی تبریز و

مجله یغما منتشر شده است. کتابخانه کارنگ بالغ بر سه هزار و ششصد جلد کتب تاریخی و ادبی و زبانشناسی است و در حدود ۴۰ جلد از آنها خطی است.

۲۲۴۳- کتابخانه آیه الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی



معظم له از علمای معروف تبریز و از شاگردان آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم یزدی مؤسس حوزه علمیه قم می باشند به زبانهای انگلیسی و فرانسه آشنائی کامل دارند. کتابخانه ایشان بیش از پنج هزار جلد کتاب دارد مقالات تحقیقی آقای مجتهدی

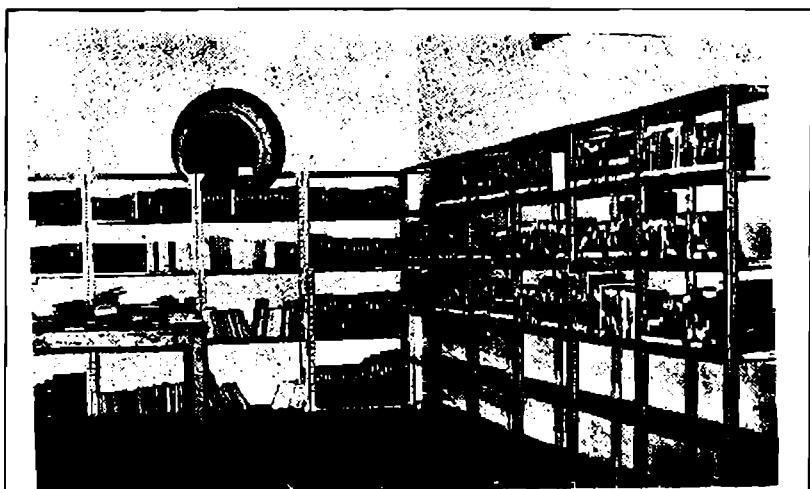
در نشریه دانشکده ادبیات تبریز با نام مستعار «عطارد» منتشر می‌شود.

۲۲۴۴ - کتابخانه مجد السلطنه

اردشیر خان سرتیپ افشار ملقب به مجد السلطنه از سرداران قبل از مشروطیت ایران است، با وجود اشتغالات نظامی نویسندگی و شاعری نیز بوده و کتابخانه مفصل و موزه‌ای داشته است کتابهایش پس از فوت به دانشسرای مقدماتی ارومیه واگذار شده و اثنای موزه‌اش در انقلابات به غارت رفته است از تألیفات وی کتابهای «عشق ارغوانی»، «طوق لعنت» و رومان انتقادی «ماشاءالله خاتم» قابل ذکرند.

۲۲۴۵ - کتابخانه حاجی محمد نخجوانی

مرحوم نخجوانی مردی بزرگوار و قابل احترام بود و کتابهای نفیس خطی شهرت او را عالمگیر ساخته بود.
از شرق‌شناسان و دانشمندان و امراء و وزرا هر کس به تبریز می‌آمد به سراغ او می‌رفت و از مصاحبتش برخوردار می‌گشت.



قسمتی از کتابهای اهدائی مرحوم حاج محمد نخجوانی بکتابخانه ملی تبریز

۲۲۴۶- کتابخانه علی اصغر مدرس

دانشمند محترم علی اصغر مدرس کتابخانه‌ای دارد که تعداد کتب آن بیش از سه هزار جلد در موضوعات: حقوقی، تاریخی، فلسفی، اجتماعی، ادبی، فقهی، اصولی، تفسیری و ادبی و دواوین شعر است. پدرش مرحوم محمدعلی مدرس مؤلف تذکره معروف «ریحانة الادب» نیز کتابخانه‌ای داشته است که به کتابخانه حجتیه قم اهداء و وقف نموده است. در کتابخانه مدرس تعدادی نسخ خطی نیز موجود است که ۱۱ نسخه از آنها به خط زیبای مرحوم محمدعلی مدرس والد ماجدشان می‌باشد. (شرح حال ایشان در جلد سوم گذشت)

۲۲۴۷- کتابخانه حاج حسین نخجوانی

حاجی حسین آقا نخجوانی برادر مرحوم حاجی محمد نخجوانی وی از جمله دانشمندان تبریز است.

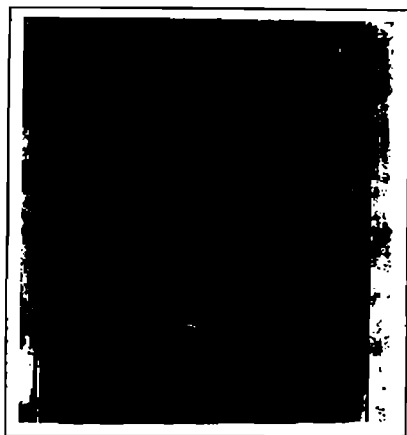
مقالات محققانه متعددی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز از او منتشر شده است. از تألیفاتش (مواد التواریخ)، (توقیعات انوشیروان) به چاپ رسیده است. کتابخانه وی در حدود جلد کتاب دارد که نزدیک به پانصد جلد آن کتب نفیس خطی است. آقای حاج حسین نخجوانی نیز به کرم و فضل کتابخانه خود را وقف کتابخانه ملی تبریز کرده است^(۱).

۲۲۴۸- کتابخانه واعظ چرندابی

شادروان حاج میرزا عباسقلی (صادقپور وجدی) معروف به واعظ چرندابی به سال ۱۳۱۵ هجری قمری در تبریز تولد یافت مدتی در محضر مرحوم آقا شیخ علی شریانی (متوفی ۱۳۴۸ قمری) تحصیل کرد به سال ۱۳۳۱ قمری به زیارت حج

(۱) رک: نشریه کتابخانه ملی شماره دوم، شهریور ماه ۱۳۳۸، ص ۲۰ - ۳۹.

نائل شد و پس از مراجعت نزد حاج میرزا لطفعلی آقا امام جمعه به تکمیل تحصیل در علم هیئت قدیمه و ریاضیات پرداخت.



به سال ۱۳۳۶ مدرسه ارشاد را در تبریز تأسیس کرد، در حدود سال ۱۳۴۱ مدیریت مدرسه طالبیه به عهده وی محوّل شد و پس از چندی به وعظ و خطابه و تنویر افکار پرداخت.

در مورد کتابخانه خود نوشته است:

«در سایه ذوق فطری به گردآوری کتب متنوعه مشغول شدم تا در عرض سالیان دراز به یاری خداوند بی نیاز به

تشکیل کتابخانه‌ای موفق شدم. اکنون تعداد کتب و رسائل و مجلات آن به قریب ده هزار جلد بالغ می‌شود.

بیش از ۲۰ دوره تفسیر قرآن مجید در کتابخانه شخصی موجود است که در طی سالیان متمادی با خون دل جمع آوری شده است.

کتابخانه ما از کتب مخطوطه نفیسه نادره مقدار کمی دارد و مابقی تماماً کسوت طبع را پوشیده‌اند نوع کتب تفسیر و حدیث و رجال و تاریخ و تراجم و فقه و اصول و حکمت و فرهنگهای مهم عربی و فارسی و تاریخ ادبیات و کتب ادبیه هر دو زبان که در ایران و ترکیه و سوریه و مصر و هند و اروپا طبع و نشر شده‌اند.

به قرار اطلاع، آن شادروان کتابهای خود را وقف آستان قدس رضوی نموده‌اند (پس از درگذشت آن شادروان توسط فرزند برومندش به مصرف تعیین شده انتقال داده شده است).

علاوه بر کتابخانه‌های خصوصی مهمی که شرح داده شد؛ کتابخانه حجة الاسلام والمسلمین سید محمد تقی آل‌هاشم غلامحسین امیر مالک، کتابخانه عبدالعلی

صدرالاشرافى، کتابخانه حاجى محمد على گلزار، کتابخانه مرحوم على لکديزجى، کتابخانه ميرزا محمد آقا قارى، کتابخانه استاد على اکبر محقق، نيز قابل ذکرند. (۱)

۲۲۴۹- کتابخانه آية الله ملکوتى

امام جمعه سابق تبريز آية الله حاج شيخ مسلم ملکوتى داراى کتابخانه شخصى معتبرى بود که تعداد آن متجاوز از ۳۰ هزار جلد مى‌گردد که اکنون به قم انتقال يافته است در بخش فقه و تاريخ غنى بود.

۲۲۵۰- کتابخانه آل هاشم

از کتابخانه‌هاى معتبر و شخصى کتابخانه حجة الاسلام والمسلمين آقاى حاج سيد محمد تقى آل هاشم مى‌باشد که شايد افزون بر ده هزار جلد بوده باشد. آقاى آل هاشم از ائمه محترم جماعت تبريز و خود داراى تالیفات و آثار مفيد اسلامى مى‌باشد.

۲۲۵۱- کتابخانه شخصى آل محمد

از ديگر کتابدوستان تبريز حضرت حجة الاسلام آقاى سيد صادق آل محمد اهرى مى‌باشد که داراى کتابخانه مفيد و معتبر شخصى مى‌باشد ايشان با سعه صدر و مناعت خاصى که دارند کتاب را در اختيار پويندگان قرار مى‌دهند و حقير از آن کتابخانه متمتع گرديده است.

(۱) قابل ذکر است مسائل مربوط به کتابخانه‌هاى عمومى و خصوصى از آثار قلمى فاضل گرامى و منتبّع پرحوصله جناب آقاى عزيز دولت‌آبادى مى‌باشد که با سعه صدر اجازه تجديد طبع و نشر آنرا با تغييرات جزئى به مؤلف دادند با سپاس و قدردانى فراوان و با آرزوى طول عمر مفيد به آنجناب (مؤلف)

۲۳۰۲ مفاخر آذربایجان (ج ۴)

البته کتابخانه‌های شخصی معتبری جز موارد ذکر شده در تبریز، اردبیل وجود دارد که اطلاعات حقیر در این محدوده بوده است.

۲۲۵۲- کتابخانه آیه‌الله قرشی در ارومیه

نویسنده کتاب «قاموس قران» و تفسیر شریف «أحسن الحديث» و آثار متعدد دیگر در ارومیه کتابخانه معتبر شخصی دارند که حقیر آنرا زیارت نموده است که شاید تعداد کتابهای آن بیش از ۱۰ هزار جلد باشد که اکنون بخشی از آن به دفتر مسجد اعظم انتقال یافته است و آیه‌الله رضوی هم کتابخانه شخصی معتبری داشته است.



۴- بیداری و بهسازی تن و جان

بشر همواره در معرض آفات و خطرات قرار دارد بیماری از عوارض جسم بشر است که دائم او را تهدید می‌کند از آغاز حیات بشر انواع بیماریها به سراغ بشر آمده است گذشته از انواع بلاها و سوانح عمومی مانند زلزله، سیل، وبا و غیره که تلفات سنگینی در طول حیات بشر وارد ساخته است.

مسئله بیم از بیماری آنچنان در ذهنیت بشر، جایگاهی داشته است که در قرآن مجید آنجا که حضرت ابراهیم در مقام معارضه با ستاره پرستان، قدرت خداوند متعال را بیان می‌دارد مسئله شفا و دوا در رتبه سوم از نیازهای ضروری قرار می‌گیرد جایی که در مقام اثبات توحید می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ فَهوَ يُحْيِيهِ - وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي - وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي»^(۱) اوئی که مرا خلق نموده است مرا نیز هدایت می‌کند و هم اوست که طعام و نوشیدنی مرا ترتیب می‌دهد هنگامی که مریض شدم اوست که مرا شفا می‌دهد... قابل توجه است که موضوع درد، درمان، شفاء و علاج، شش بار در آیات کریمه مورد عنایت قرار گرفته است.^(۲)

(۱) سوره الشعراء، آیه ۸۰ تا ۸۱

(۲) المعجم المفهرس محمدفواد عبدالباقی، ص ۳۸۵.

در این آیه شریفه ملاحظه می‌شود که پس از نعمت هدایت و روزی، نعمت شفا و علاج در ردیف سوم از نیازهای مهم بشری قرار گرفته است و این امر نشان می‌دهد که بیماری و علاج آن، یکی از مسائل مهم و ضروری جامعه بشری است که با استمداد از مبدء خلقت، باید به تمهید مقدمات و ترتیب معالجات آن نیز پرداخت و بیمار را نجات داد.

در لسان اخبار در ارتباط با معالجه و عبادت بیمار و رفع نیازهای آن دستورات مؤکد و خاصی آمده است که تفصیل آن در کتابهای فقهی، اخلاقی، تربیتی بازگو شده است و در مورد طب و ارزش علم طبابت همین روایت مشهوره کفایت دارد که می‌فرماید: «العلم علان: «علم الأديان و علم الأبدان» علم واقعی دو تا علم بیشتر نیست: علم خداشناسی و دین باوری و علم طبابت و پزشکی البته دیگر علوم و معارف در پیش‌نیاز این دو علم و در مراحل مقدماتی آن قرار دارند هر قدر مقدمات و تمهیدات قوی‌تر و محکم‌تر گردد، رشت طبابت و معالجات نیز صحیح‌تر و مفیدتر و کارسازتر خواهد بود آنچنان که هر قدر معارف الهی و علوم انسانی، رشد و ارتقاء یابد، زندگی عمومی انسانی و روان و آسایش بشر آسوده‌تر، بهتر و سالم‌تر و شاداب‌تر خواهد بود.

با توجه به اهمیت پزشکی، از آغاز زندگی بشر، جمعی به این امر مهم قیام ورزیده‌اند در اثر اهمیت سلامت وجود انسان، دارندگان شغل پزشکی و مواظبت کنندگان از حیات انسانی نیز، مورد احترام و توجه مردم بوده‌اند و نوعاً دوشادوش فقیهان و عالمان و دارندگان علوم الهی، مورد حرمت و سپاس جامعه قرار گرفته‌اند. اکنون ما را با سیر علوم پزشکی و شرائط و قوانینی که در هر کدام از ملل نسبت به پزشک و اعمال او، انجام می‌دادند کاری نیست که در جایگاه خاص خود باید جستجو نمود بحث کنونی ما ایجاد بیمارستانها و مراکز درمانی در سطح آذربایجان می‌باشد که از چه تاریخ شروع و چگونه رشد و تحولی داشته است و مردمان نیکوکار چگونه به این وظیفه‌ی انسانی قیام می‌ورزیدند؟

به یقین از ابتدای امر، مداواها به صورت فردی و خانوادگی بوده است ولی با

رشد و تکامل تمدن بشری تأسیس بیمارستان‌ها و مراکز درمانی به وجود آمده است ما سیر تاریخی این مراکز درمانی را در پیشگفتار کتاب مطرح‌الأنظار فی ترجمه اطباء الأمصار تألیف مرحوم فیلسوف الدوله زنوزی آورده‌ایم.^(۱)

اکنون سیر اجمالی این درمانگاه‌ها را از نشریه جمعیت هلال احمر (شیر و خورشید دیروز) تألیف آقای علی اصغر مجتهدی به صورت اجمال می‌آوریم:

«تأسیس صلیب سرخ در ۱۸۶۳ م در کشور سوئیس به وجود آمد به تدریج در دیگر کشورها نیز تحت عناوینی دیگری مانند هلال احمر و شیر و خورشید آغاز شد دولت ایران تحت مقاوله نامه‌ای به این مرکز جهانی پیوست در سال ۱۳۰۲ ش جمعیتی به نام شیر و خورشید سرخ ایران تشکیل یافت و در سال ۱۳۰۴ پس از یک سال از تهران جمعیت شیر و خورشید تبریز پا گرفت»^(۲)

منطقه حاصلخیز آذربایجان به خصوص شهر قدیمی تبریز از مدتها پیش شاهراه تجاری بوده است اغلب کالاهای داخلی از همین راه به خارج صادر و از همین راه کالاهای خارجی وارد کشور می‌شد غالب تجار آذربایجان برای عرضه‌ی کالا و خرید اجناس لازم به بازارهای روسیه، قفقاز و اسلامبول می‌رفتند فرش آذربایجان در جهان طرفداران و علاقه‌مندانی داشت در این مسافرتها سری نیز به کشورهای اروپائی مانند: اطریش، آلمان، یونان، فرانسه و انگلستان سوس می‌زدند بر همین اساس، از فعالیتهای اجتماعی و تمدن آنان بیش از دیگر هموطنان آگاهی و اطلاعاتی کسب می‌کردند بر همین اساس توصیه‌ی جمعیت مرکزی شیر و خورشید ایران در تبریز با آغوش گرم و با استقبال نوع مردم روشن و آگاه رویه روگردید.

البته نیاز به تذکر نیست که پیش از تأسیس هلال احمر (شیر و خورشید) چند

(۱) کتاب نفیس مطرح‌الأنظار از نفائس آثار تألیفی آذربایجان یک نوع دانشنامه پزشکان می‌باشد که به ترتیب تهجی اسامی ۴۰۰ پزشک را تا حرف «ز» آورده است اگر خداوند متعال توفیق دهد در نظر هست سیر مطالعاتی پزشکان تکمیل و بازسازی شود.

(۲) تاریخ جمعیت شیر و خورشید سرخ تبریز تألیف علی اصغر مجتهدی، ص ۳. این جزوه در مهرماه سال ۱۳۴۱ ش در چاپخانه شفق به چاپ رسیده است.

موسسه خیریه که مولود افکار انسانی و اسلامی بود از سوی جمعی از نیکوکاران تبریز ایجاد و به نوبت خود منشاء آثار و برکاتی، گردیده بود در واقع همان مؤسّسین مؤسّسات خیریه پیشین، گام را در حرکت استقبال از تشکیلات منظم این موسسه بردیدند.

۲۲۵۳- مریضخانه ملی

یکی از بیمارستانهایی که قبل از تأسیس شیر و خورشید وجود داشت «مریضخانه ملی» بود و تأسیس آن به این صورت انجام پذیرفته بود که در استبداد صغیر مردم آزادی خواه یازده ماه تمام در محاصره مستبدین ماندند در نتیجه مردم از نظر آذوقه به تنگنا افتادند بیشتر آنان از نباتات و ریشه‌ی آنها إرتزاق می نمودند، امراض ناشی از کمبود غذا، شیوع پیدا کرد و از سوی دیگر مجروحین «فدائیان که در سنگرهای خود با نیروهای دولتی می جنگیدند در اثر جراحات نیازمند معالجه و پرستاری می شدند بنابراین ضرورت، انجمن کوی «نعلچی گران»^(۱) که از راه گردآوری اعانات و هدایا برای کمیته مهمّات می خرید از زعمای آزادی خواهان و مردم نیکوکار درخواست نمود تا درباره رفاه حال مستمندان، و بهبود وضع مجروحین چاره‌ای بیندیشند براساس درخواست انجمن مذکور مرحوم حاج رحیم بادکوبه‌چی که از اخیار تبریز بود با همکاری چند تن از خیرخواهان از آن میان مرحوم حاج علی دوافروش - میرآقا حسینی - کرلای حسین آقا فشنگچی (مدیر روزنامه تبریز) مشهدی احمد قازانچائی - حاج علی اصغر معروف به شجاع الملک^(۲) و دیگران هیأتی تشکیل داده با جمع‌آوری اعانه عمارتی را که محلّ فعلی گمرگ امانات پستی است در کوی تلگرافخانه اجاره کرده قسمت فوقانی آن را برای

(۱) در انقلاب مشروطه هر کدام از محلات تبریز، انجمن محلی بخصوص داشتند.

(۲) به مناسبت قد کوتاه و جثه نحیفی که داشت بذله‌گویان بازار شجاع الملکش لقب داده بودند.

مریضخانه و قسمت تحتانی را به مؤسسه خیریه اختصاص دادند. طبق نوشته آقای حاج اسمعیل امیر خیزی در کتاب خود: «نهضت ستارخان» این مریضخانه روز ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۶ با حضور روحانیون و نمایندگان سیاسی دول خارجی و وجوه طبقات با تشریفات خاصی افتتاح گردید.

چون روز به روز بر تعداد زخمیان افزوده می شد قسمت خیریه به محل دیگری در کوی اردبیلی ها منتقل و تمام عمارت استیجاری مزبور مختص مریضخانه گردید. قسمت فنی این بیمارستان را دکتر سرکیس و امور اداری آنرا مرحوم حکاک باشی (میرزا محمود خان مشیرالصنائع) عهده دار بودند و قسمت خرید و تأمین نیازمندیهای بیمارستان تحت نظارت حاج رحیم بادکوبه چی بود. و چون حکاک باشی مدیر داخلی و باصطلاح امروزی ها اکنون مریضخانه مزبور بود بنابراین عامه این مریضخانه را به نام مشارالیه مریضخانه حکاک باشی می نامیدند.

۲۲۵۴- دارالمعزّه (سرای ناتوانان) و دارالتربیه تبریز

پس از آنکه محمدعلی شاه موقتاً با آزادی خواهان آذربایجان کنار آمد و تبریز از محاصره، نجات یافت آرامشی در اوضاع پدید آمده فراریان نیز به تبریز مراجعت کردند ولی بیکاری مردم و کساد بازار و رکود داد و ستد، همچنان ادامه داشت و طبقات پائین سخت در مضیقه افتادند لذا عده ای از بازرگانان نوع دوست به شرح زیر:

حاج میرزا علی اکبر صدقیانی - حاج یوسف قزوینی - حاج محمد علی بادامچی
حاج علی کمپانی - حاج علی اکبر قفقازچی - حاج مهدی کوزه کنانی معروف به ابوالملّه - حاج مهدی سلماسی - حاج علی قره داغی - حاج حسین ختائی - حاج باقر جوان (نوبخت) و چند تن دیگر با همکاری مؤسسين مریضخانه ملی و نایب الأیاله وقت، مرحوم اجلال الملک (محمد صادق و کیلی طباطبائی) - انجمنی در عمارت ابالتی تشکیل داده جمعی را به عنوان هیأت عامله خیریه انتخاب نمودند که با جمع آوری اعانه، در رفاه حال مستمندان معلول و یتیمان بی سرپرست بکوشند.

نخستین اقدام انجمن مزبور تأسیس «دارالْعَجْزَة» بود که در آنجا عده‌ای از بینوایان و معلولین و اطفال بی سرپرست، نگهداری می‌شد. وقتی خیر تأسیس دارالْعَجْزَة به گوش مردم نوع دومست آذربایجان رسید اعانات و هدایای فراوانی بوسیله انجمن سعادت اسلامبول و انجمن مساوات قفقاز و سایر شهرها و مناطق آذربایجان و ایران به نفع خیریه تبریز ارسال شد.

پس از وقایع ذی الحجه ۱۳۲۹ که تبریز رسماً از طرف روسها اشغال گردید و فردای عاشورای ۱۳۳۰ والی جدیدی که باصوابدید دولت تزاری روس، مصدرکار شده بود به تبریز وارد شد بنا به مقتضیات وقت هیأت عامله بارون زکریا نظربگیان تاجرباشی روسها را به عضویت پذیرفت.

با ورود بارون زکریا به هیأت عامله پای ارامنه آذربایجانی در مؤسسات خیریه مسلمانان باز گردید چنانکه بعدها بارون آوانس بوداغبیان، که از بازرگانان کریم و فقیرنواز ارامنه بود متجاوز از چهار سال عضویت هیأت مرکزی جمعیت تبریز را داشت. پس از آرامش اوضاع و رسیدن خط آهن جلفا به تبریز، مردم فعال آذربایجان که آنروزها مرکز تجاری ایران و در مسیر شاهراه بازرگانی واقع شده بود در اندک مدتی ثروتمند گردیدند و روستائیان نیز در اثر امنیت اجتماعی، دامنه فعالیت خود را وسعت داده محصولات کشاورزی را به قیمت بالا به روسها که مشغول جنگ با آلمانها بودند فروختند به نیت خود متمکن شدند و موضوع دارالْعَجْزَة منتفی شد و می‌خواست که خاطره شومش از خاطره‌ها زدوده شود که بدبختانه قحطی معروف سال ۱۳۳۶ هجری قمری پیش آمد در این قحطی هولناک که نسبتاً عالمگیر بود، سراسر کشور ایران غیر از ناحیه سیستان در آتش آن می‌سوخت وضع شهر تبریز به علت هجوم بینوایان و گرسنگان قراء و قصبات بی‌نهایت وخیم‌تر شد و بهای خواروبار به طور سرسام‌آوری ترقی کرد (بهای یک کیلو گندم در آذربایجان غله خیز از دوعبائی به هفت قران افزایش یافت) آوارگان گرسنه، هر چه بدستشان می‌افتاد می‌خوردند و در نتیجه به امراض گوناگون ناشی از کمبود مواد غذایی و بیماریهای عفونی به ویژه حصه که مولود عواقب خانمانسوز جنگ جهانی اول بود

گرفتار شدند و با وضع دلخراشی درکنج بیغوله‌ها و پای دیوار و گوشه مساجد جان می‌سپردند گرچه کمیسیون اعانه فرقه دموکرات و مؤسسه خیریه آمریکاییان و کمیسیون معیشت فقرا و مردم کریم و دلسوز تبریز^(۱) تا حدود امکان دستگیری می‌کردند ولی چون تشکیلات منظم و حساب شده‌ای وجود نداشت اعانات فوق‌آنطوریکه انتظار می‌رفت مؤثر واقع نمی‌شد به عقیده ما اگر آنهمه مساعدتها یک جا تمرکز می‌یافت و طبق نقشه و اصول صحیح و بدون رعایت نفع شخصی و خویشاوند نوازی و پارتی بازی مابین مستمندان تقسیم می‌شد و به خصوص میزان استحقاق مستحقین را به دقت تشخیص داده می‌شد تعداد مرگ و میرها به اندازه قابل ملاحظه‌ای می‌شد.

باری این وضع قابل دوام نبود در نتیجه، جمع کثیری از نیکوکاران و اختیار دور هم گرد آمدند و با جمع‌آوری اعانات نقدی و جنسی خانه باغچه لقمان^(۲) واقع در تکیه حیدر را کرایه و بار دیگر «دارالعجزه» را تأسیس وعده زیادی از تهی‌دستان خاصه آنان را که استعداد کارکردن را نداشتند در آنجا گرد هم آوردند.

پس از آنکه حاج مخبرالسلطنه (مهدیقلی هدایت) برای سومین بار به استانداری آذربایجان منصوب و وارد تبریز شد پس از تمشیت امور مهم استان، دارالعجزه را تحت حمایت خود گرفت و برای تقویت بنیه مالی این مؤسسه خیریه قرار گذاشت که از هر عدل کالای وارداتی به تناسب جنس یک یا دو قران عوارض به نفع دارالمعجزة گرفته شود.

در ضمن دستور داد که نام «دارالعجزه» را به «دارالتربیه» عوض نمایند و به اطفال بی‌سرپرستی که در آنجا هستند حتی‌الامکان علم و صنعت بیاموزند. و نیز مترجم الدوله (ابوالفتح نیکجو) و هدایت‌اله جاوید را مأمور ساخت که دفاتر دارالتربیه را

(۱) از معترین شنیده شده است که: مرحوم حاج میرزا باقر جزّاح، بزرگ خاندان فلاتی‌ها، فرش زیوانداز خود را فروخته (تعبیر ترکی است) بهای آنرا صرف اعاشه مستمندان نموده است.

(۲) لقمان الحکماء طبیب مخصوص ولیمهد وقت، در تبریز بود و فرزندان آن مرحوم که نام خانوادگی آدهم اختیار کرده‌اند از اساتید و پزشکان و شخصیت‌های معروف کشور هستند.

مرتب و منظم سازند و چون هر دو کارمند گمرک بودند در موقع ترخیص کالاها نسبت به وصول عوارض دارالتربیه دقت بیشتری مبذول دارند در نتیجه از این تاریخ دارالمعزّه عملاً به دو بخش تقسیم گردید: دارالمعزّه مخصوص سالخوردگان و معلولین و دارالتربیه ویژه یتیمان بی سرپرست و درمانده.

خصوصیت سازمانی دارالتربیه آن بود که مجمع عمومی نداشت و در نتیجه انتخابات هیأت مدیره تجدید نمی شد بلکه مطابق اساسنامه هر یک از اعضای هیئت مدیره فوت می کرد یا استعفا می داد هیأت مدیره شخص نیکوکار و صلاحیت داری را به جای متوفی یا مستعفی برای همکاری دعوت می کرد.^(۱)

باری دارالمعزّه تبریز که پس از معمول شدن واژه های نو به «نوانخانه» تغییر نام داد از بدو تأسیس به خدمات اجتماعی خود ادامه داد و همواره با پشتیبانی اولیای امور و همکاری شهرداری و جمع آوری اعانات و هدایا و از محل عوارض گوناگون سازمان خود را توسعه داده و در اراضی اهدائی نیکوکاران ساختمانهای آبرومندی بنا نموده است و تدریجاً به مؤسسات چندی از قبیل: تیمارستان - اردوی کار - آموزشگاه حرفه ای - آسایشگاه...، منشعب گردید.

۲۲۵۵- امور خیریه

خبریه تبریز در سال ۱۳۳۵ قمری پس از شکست روسیه در جنگ بین المللی اول تخلیه تبریز از ناحیه سالداتهای روسی به وسیله عده ای از آزادخواهان در برند ارک که با کسب نام از مؤسسه مزبور در بند خیریه نیز نامیده می شود تأسیس گردید. گرچه این مؤسسه تعلیم و تربیت و اعاشه عده ای در حدود پانزده نفر از ایتام بی سرپرست را به عهده گرفته بود لکن با ترتیب سخن رانی های متفرقه و دادن نمایشهای اخلاقی، فعالیتش بیشتر بر محور تنویر افکار، دور میزد.

(۱) سپهبدشاه بختی خواست تغییراتی در سازمان دارالتربیه داده و مداخلاتی در امور اداری آن به عمل آورد لکن با ملاحظه و مطالعه اساسنامه تنظیمی مؤسسه مزبور، در محذور گیر کرد.

۲۲۵۶- تأسیس شیر و خورشید سرخ تبریز

در پنجم مرداد هزار و سیصد و دو (۱۳۰۲) نخستین جلسهٔ جمعیت مرکزی شیر و خورشید سرخ ایران که به منزله مجمع جمعیت‌های فعلی بود با شرکت اعضای کابینه و نخست‌وزیران سابق و سی و پنج تن از شخصیت‌های ممتاز کشور به عنوان اعضای مؤسس در تهران تشکیل یافت و در همان جلسه هیأت عامله را انتخاب کرد. هیأت عامله بلافاصله شروع به کار کرده پیش از هر اقدام تأسیس خود را به کمیته بین‌المللی صلیب سرخ اعلام داشت و سپس مراتب را طی بخشنامه به مراکز استانها و شهرهای مهم اطلاع داده تأسیس جمعیت‌های فرعی را توصیه نمود. نخستین شهری که از توصیه جمعیت مرکزی استقبال، و مبادرت به تأسیس جمعیت کرد شهر تبریز بود که در آن اوقات فرماندهی لشکر شمال غرب بر عهده امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسبی بود.

سرلشکر امیر طهماسبی در سایهٔ خدمات و زحماتی که در راه امنیت و عمران آذربایجان انجام داده بود محبوبیت خاصی بین مردم داشت و مردم تبریز او را دستورات او را با جان و دل استقبال می‌کردند روی همین اصل هنگامیکه چنین شخصیتی دستور تأسیس جمعیت را به دکتر غلامحسین خان اعلم رئیس صحنهٔ لشکر صادر نمود با حسن استقبال مردم مواجه شد.

در نتیجه روز ۲۴ خرداد ۱۳۰۳ بنا به دعوت سرهنگ دکتر غلامحسین خان اعلم اشخاص مندرجه نیز:

دکتر رفیع خان امین - فیلسوف الدوله (دکتر عبدالحسین فیلسوف) دکتر علی خان تبریزی (دکتر فلاتی) دکتر علی خان توفیق افتخار الملک رئیس صحنهٔ بلدی امیر ناصر رئیس نظمیه سرهنگ حسن بقائی کفیل ایالت (معاون استانداری) در عمارت ایالتی حضور به هم رسانیدند و برای تهیه و تأمین سرمایه جهت تأسیس مرخصخانه و خرید اثاث و لوازم، مذاکراتی به عمل آوردند. در جلسهٔ بعدی جمع‌آوری اعانه را صلاح ندیده مقرر داشتند از بودجه بلدی که ماهی ششصد و شصت و چهار تومان بود ششصد تومان از مالیهٔ ایالتی به طور مساعدده دریافت

نموده در نزد آقای افتخار الملک امانت گذارند تا در موقع لزوم به مصرف برسد. کمیسیون مزبور مرتباً همه روزه از ساعت ۸ صبح الی ظهر و از دو بعد از ظهر تا ساعت هشت عصر تشکیل جلسه داده مشغول مطالعه و اقدامات بود و بالاخره تصمیم گرفت قبل از دعوت اعضای مؤسس و انتخاب هیأت مدیره جمعیت مریضخانه آبرومندی دایر کرده گوشه‌ای از خدمات عام‌المنفعه شیر و خورشید سرخ را به مردم بنمایاند. تا بتواند اعتماد جامعه را جلب و افکار مردم را جهت تأسیس جمعیت، آماده سازد.

سابقاً بلدیّه تبریز یک مریضخانه ۱۰ تختخوابی داشت. بدبختانه در حدود دو سال بود که در اثر لاقیدی مأمورین تعطیل شده از بین رفته بود و مقداری ااث و لوازم جزّاحی آن را، مستخدمین مریضخانه بابت حقوق عقب افتاده خود، به عنوان گرو، نگاه داشته بودند.

کمیسیون مفرّز داشت اداره نظمیه، اشیاء مزبور را مسترد داشته تحویل رئیس صحبه بلدی نماید و برای تهیه سایر ملزومات هیأتی مرکب از نمایندگان نظمیه و صحبه بلدی و بلدیّه تشکیل گردید.

هیأت سه نفری هزینه معالجه و پذیرائی روزانه یک نفر مریض را روی هم شش قرآن برآورد نمود و از همین قرار مخارج مریضخانه ده تختخوابی و کرایه محل را در حدود هفتصد و بیست تومان تخمین زده شروع به تأمین احتیاجات و خرید وسائل لازمه، نمود.

پس از فراهم شدن مقدّمات، خانه باخچه مرحوم ناظم الدوله را به مبلغ شصت تومان اجاره کرده بالاخره روز جمعه ششم تیر از روحانیون و محترمین و صنوف مختلفه، دعوتی توسط بلدیّه به عمل آمد و مریضخانه مزبور رسماً افتتاح و شروع به کار نمود.

رسیدگی به امور اداری و نظارت در دخل و خرج و قبول اعانات و تسلیم رسید به اهداکنندگان ایجاب می‌کرد که هیئتی مسئول این امور باشد لذا موافقت شد که عده‌ای موقتاً جهت منظور فوق انتخاب شوند.

روی همین اصل صبح روز هفدهم تیر، جمعی از ملاکین و تجّار و اصناف محترمین در عمارت استانداری گرد آمده با رأی هیأت عامله موقّتی را به شرح زیر انتخاب کردند:

سرهنک دکتر غلامحسین (دکتر اعلم) رئیس، حاج میرزا علی آقا فرش نایب رئیس حاج عدل الملک (مسعود عدل) منشی میرزا جعفر اصفهانی (جعفر امین) تحویلدار مترجم الدوله (ابوالفتح نیک جو) محاسب حاج محمد باقر حریری (نماینده مالکین) عضو حاج مشیر دفتر (نماینده مالکین) عضو میرزا علی اصغر خان سرتیپ زاده (نماینده ملّیون) عضو افتخار الملک (نماینده اصناف) عضو میرزا علی آقا هیئت (نماینده اعیان) عضو حاج محمد صادق خوّازی (نماینده اعیان) عضو، نظام الدوله رفیعی (نماینده اعیان) عضو منصور الدوله پناهی (نماینده اعیان) عضو و عصر همانروز هیأت عامله موقّت در مجلس با شکوهی که برای جمع آوری اعانه در باغ شمال (شاهزاده باغی)^(۱) ترتیب داده شده بود حضور به هم رسانیده از مدعوّین پذیرائی کردند.

از آنجائیکه مردم قبلاً مریضخانه ششگلان را دیده ویر محسّنات این امر خیر پی برده بودند در پرداخت اعانه بر یکدیگر سبقت می جستند و در نتیجه متجاوز از از هفده هزار تومان در ظرف چند ساعت جمع آوری و تحویل هیأت موقّتی گردید^(۲) و نیز مرحوم امیر طهماسبی به نام جمعیت مبلغ ۲۵ هزار تومان از تجّار قرض کرد (بعدها اغلب آنان طلب خود را، به جمعیت بخشیدند).

از تاریخ هفدهم جلسات هیأت مذکور ادامه داشت مطلب بعدی مورد مذاکره راجع به نحوه مصرف اعانات جمع آوری شده بود بالاخره روز بیست و دوم آن ماه

(۱) وجه تسمیه باغ شمال که در جنوب شرقی تبریز واقع است تاکنون معلوم نگردیده است و اکثریت مردم تبریز آنجا را به نام باغ شاهزاده می شناسند.

(۲) مخصوصاً اعانه اهدائی حاج میرزا مسعود آقا مجتهدی و بانو نزهت الدوله رفیعی که هر دو به جوار حق پیوسته اند قابل ملاحظه بود که هر کدام به پول آن روز مبلغ هزار تومان به منظور تأسیس مریضخانه به صندوق پرداخت کردند.

تصویب نمودند که از وجوه مزبور عمارتی برای مریضخانه خریداری شود و محل مناسبی نیز در نظر گرفته شد لکن با در نظر گرفتن بهای عمارت مورد نظر، چون باقی مانده وجه کفاف سایر نیازمندیهای مریضخانه را نمی داد از خرید و بنای مریضخانه صرف نظر کرده تصمیم گرفتند برای تبریز دباغخانه و کشتارگاهی احداث نمایند. تا آنروز کشتارگوسفند در نقاط عدیده و مشرف به محلات شهر بود و مضرات آن از نظر بهداشت مسلم، و عابرین از عفونت و کثافات حاصله ناراحت بودند لذا مبلغ دوازده هزار تومان برای مؤسسات فوق، تخصیص دادند که عایدات آنها به صندوق جمعیت تحویل شود.

بعدها چون اداره مسلخ و دباغخانه و بهره برداری از آنها برای جمعیت تبریز که اعضاء آن بدون اجر و پاداش مادی صرفاً به منظور خدمت به نوع و تحفیف آلام مستمندان، صرف وقت می نمودند بواسطه نداشتن امکانات تولید اشکال می کرد لذا به مرحوم میرزا جعفر اصفهانی صندوقدار جمعیت مأموریت دادند تا با مقامات دارائی در این مورد مذاکره نماید. در نتیجه مسلخ و دباغخانه به دارائی واگذار شده در مقابل اداره مزبور تعهد نمود که هر ماه مبلغ سه هزار و دویست و هفتاد تومان به صندوق جمعیت به پردازد و این قرارداد در حال حاضر نیز به قوت باقی است.

چون انتخابات هیئت عامله موقت طبق مقررات صورت نگرفته بود بنابراین طبق ماده ۳۷ اساسنامه بدوی شیر و خورشید سرخ ایران در چهاردهم میزان همانسال هیئت مرکزی از بین افراد نامبرده زیر به شرح زیر انتخاب شدند:

امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسبی (با اکثریت نائم) میرزا علی آقا هیأت سرهنگ دکتر غلامحسین خان اعلم سرهنگ حسن خان بقائی، امیر ناصر فیلیوف الدوله دکتر علی خان توفیق دکتر رفیع خان امین حاج میرزا آقا فرشی حاج عدل الملک نظام الدوله دکتر علی خان فلاتی مترجم الدوله میرزا جعفر اصفهانی منتخبین فوق الذکر از میان خود اعضای هیأت عامله را به شرح زیر برگزیدند:

امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسبی رئیس دکتر سرهنگ غلامحسین اعلم نایب رئیس حاج عدل الملک (مسعود عدل) منشی آقا میرزا جعفر اصفهانی

(امین) تحویلدار کل، مترجم الدوله (ابوالفتح نیک جو) معاونت تحویل‌داری با این ترتیب جمعیت تبریز رسماً تأسیس و شروع به فعالیت نمود و منشاء خدمات و آثاری گردید.

پوست گوسفندان قربانی:

از جمله منابعی که در آن سال برای اقدامات خیریه به مؤسسه شیر و خورشید سرخ تبریز تخصیص داده شد پوست و روده گوسفندانی بود که در عید اُضحی قربانی می‌کردند و چون معمولاً اشخاص متمکن اقدام به ذبح قربانی می‌کنند لذا اکثریت آنان با میل و رغبت از این تصمیم استقبال نموده پوست و روده قربانی خود را که اصولاً جنبه احسان دارد به مأمورین وصول جمعیت، تحویل دادند و این خود دلیل دیگری از توجه مردم، به این مؤسسه عام‌المنفعه بود.

به تدریج دامنه فعالیت جمعیت با تشویق مسئولین و همکاری اطباء و پزشکان گسترش یافت روشنفکران و نیکوکاران محسنات و نتایج عملی این مؤسسه جوانرا مشاهده کرده با قبول عضویت و تقدیم اعانات نقدی و جنسی در پیشرفت هدفهای اجتماعی جمعیت اشتراک مساعی نمودند. تا منابع درآمد دیگری نیز در اختیار جمعیت قرار گرفت که از آن جمله گردشگاه باغ ملی ارک و تئاتر شیر و خورشید را یادآور می‌شویم:

۲۲۵۷- گردشگاه ارک

خیابان امام کنونی در زمان فرماندهی سرلشکر عبدالله خان امیر طهماسبی احداث گردید. پس از آمادگی خیابان مذکور محوطه فلکه ارک را که جای مخروبه و غیر قابل استفاده بوده به باغ ملی مبدل ساخته در اختیار جمعیت قرار دادند و وجوه حاصله از فروش بلیط ورودی که به نرخ آنروز برای بزرگسالان بیست دینار و جهت خردسالان و دانش آموزان ده دینار بود عاید جمعیت می‌گردید گرچه با ایجاد باغ وسیع و زیبای گلستان عایدات جمعیت از فروش بلیط کم شد در مقابل

جمعیت، دوازده باب مغازه در نبش خیابان احداث کرده و به اجاره دادند.

۲۲۵۸- تئاتر شیر و خورشید

هنرمندان و هنر دوستان تبریز از دیرباز آرزوی داشتن صحنه‌ای را می‌کردند تا ذوق و هنر خویش را به معرض نمایش بگذارند و چون صحنه مستقل و ویژه‌ای نداشتند از سالون نمایش آرامیان متعلق به ارامنه استفاده می‌کردند.

مرحوم امیر طهماسبی که علاقه خاصی به آذربایجان داشت و خدمات ارزنده‌ای به این استان خاصه تبریز انجام داده بود موافقت نمود که صحنه آبرومندی در تبریز ساخته شود. لکن ساختمان آن تا سال ۱۳۰۷ به عهده تعویق افتاد بالاخره در زمان فرماندهی سرلشکر امیر احمدی بنای آن پایان یافت و در همان سال افتتاح گردید.

صحنه مذکور که به همت علاقمندان و کمک‌های بازرگانان و اصناف روشنفکر ایجاد گردیده بود به منظور کمک به بودجه جمعیت جوان تبریز بلاعوض در اختیار جمعیت مزبور قرار گرفت.

۲۲۵۹- تأسیس مریضخانه یکصد تخت‌خوابی زنانه و مردانه

تنها مؤسسه درمانی شیر و خورشید سرخ تبریز در بدو تأسیس عبارت از بیمارستان ده تخت‌خوابی بلدیّه بود که به علت عدم اعتبار و بی‌قیدی متصدیان امر تعطیل گردیده بود جمعیت نوین تبریز مریضخانه مزبور را با تغییراتی که در آن به عمل آورد در کوی ششگلان دایر کرد و مورد استفاده قرار داد و تدریجاً بر حسب قدرت مالی و امکانات خود بر تعداد تخت‌خوابها افزوده به تأمین لوازم فنی اقدام کرد. لکن قسمت زنانه و مردانه این بیمارستان به علت ضیق محل و ضعف بنیه مالی از همدیگر مجزّی نبود تا اینکه هیئت مدیره دست به اقداماتی زد تا در سال ۱۹۱۷ م دولت روسیه در نتیجه تغییر رژیم همه قراردادهای سابق خود را با کشورهای همجوار لغو و قراردادهای مرضی الطرفین بر پایه حق حاکمیت ملل

همجوار منعقد ساخت و در قراردادی که با دولت ایران بست از جمیع امتیازاتی که تا آنروز کسب و مؤسساتی که در ایران تأسیس کرده بود چشم پوشید و ضمناً مطالبات بانک استقراضی روس را نیز به دولت ایران واگذار کرد، در نتیجه باغ ییلاقی رئیس بانک استقراضی و نیز باغ شاهشال که وثیقه پدهی در نزدیک مزبور بود به ترتیب در تصرف و تملیک اداره دارائی تبریز درآمد و جزء خالصه‌های دولتی شد.

باری چون هیئت مدیره جمعیت باغ ییلاقی رئیس بانک را که دارای ساختمان آبرومندی بود جهت مریضخانه مناسب تشخیص داد با اداره مالیه وارد مذاکره شد و قرار شد که باغ مزبور با تمام متعلقات محلی به جمعیت واگذار شود.

هیئت مدیره جمعیت نیز پس از تحویل گرفتن باغ، تفییراتی در ساختمان عمارت آن داده پس از تعمیر اساسی قسمت مردانه بیمارستان را به محل جدید، انتقال داده روز چهارم اردیبهشت بخش مردانه مریضخانه را افتتاح کرد و بلافاصله در قسمت دیگر همان باغ، ساختمان مریضخانه آبرومندی برای زنان پرداخت و پس از پایان ساختمان روز ۲۴ اسفند آماده شد.

تأسیس مریضخانه در کوی مارالان حقاً کار به جایی بود زیرا علاوه بر اینکه مارالان از نقاط خوش آب و هوای تبریز می‌باشد بیمارستان جدید با بهداری لشکر و مریضخانه مجهز آن همسایه شد و در نتیجه از جراحان و پزشکان و سایر امکانات بهداری مزبور، حداکثر استفاده را برد.

در واقع بیمارستان صدتختخواهی کنونی دنباله مریضخانه ششگلان می‌باشد که به تدریج توسعه یافته و تأسیسات خود را افزایش داده به شکل آبرومندی در آمده است که روزانه عدهٔ بیشماری از بیماران مستمند به بخش‌های مختلف آن مراجعه و تحت نظر پزشکان مجرب و جراحان ورزیده و قابل‌های تحصیل کرده، معالجه می‌شوند.

با آنکه این مریضخانه با بخش‌های متعدد و مجهز خود روزانه صدها نفر اعم از شهری و روستائی را بستری و معالجه می‌نمود ولی چون با شئون جمعیت بشیر و خورشید سرخ تبریز و دومین شهر ایران وفق نمی‌داد بنابراین جمعیت تبریز از سه سال به این طرف، با کمک جمعیت مرکزی شروع به ساختمان یک بیمارستان بسیار

مجهّز و مدرن دویست تختخوابی نمود که در سال ۱۳۴۱ ش افتتاح گردید.

۲۲۶۰- نقش جمعیت در سیل تبریز

روز ۱۷ تیر ۱۳۱۳ باران شدیدی همراه با رعد و برق مهیب در تبریز و قراء و قصبات مجاور فرو بارید و به فاصله دو ساعت سیل عظیمی جاری شد و به طوریکه معمرین اظهار می داشتند نظیر آن سیل، در قرون اخیره دیده نشده است. این سیل از دو سمت به سوی تبریز جریان پیدا کرد:

یک شاخه از طرف محله باغمیشه در مسیر رودخانه میدان چایی به سوی تلخه رود (آجی چائی) جاری گردید.

رشته دوم که قوی تر از اولی بود و در امتداد جاده تهران و تبریز به سمت خیابان سرازیر شد، در نزدیکی باغ صاحب دیوان به سه شعبه منشعب گردید و هر شعبه به قسمتی از محلات شهر سرخاب را مورد تهدید قرار داد شعبه اولی به داخل قوری چای واقع در محله رخنه کرده پس از پیوستن به رودخانه میدان چاوشی رشته اولی را تقویت کرد.

شعبه دوم از بالای نظامیه وارد کوی خطیب آخرین قسمت های غربی شهر شده خانه های گلین و دیوارهای خشتی آن نواحی را متلاشی ساخت.

شعبه سوم از وسط خیابان امام کنونی به داخل شهر سرازیر شده پس از انهدام خانه ها و دکاکین و اطراف مسجد کریم خان و بازارچه خیابان و منازل و کاروانسراها و یخچال های آن اطراف و دو باب حمام زنانه و مردانه کسمائی و مغازه های تازه إحداث که ایجاد کرده بودند و با خراب کردن خیابان قیصریه (خاقانی فعلی) وارد خیابان پستخانه شده بلکه عالی قاپو (میدان استانداری) و اداره نظمیه و محل زندان^(۱) و اداره پست و تلگراف را منهدم ساخت در پشت خیابان به علت گودی کوچه ها، خرابی بیشتری به خانه ها وارد ساخت.

(۱) از آن تاریخ زندان به محل فعلی واقع در شهر نو منتقل گردیده است.

در طول خیابان امام نیز سیل تا باغ ملی سرازیر و به قسمت اعظم خانه‌ها و مغازه‌ها، آسیب رساند اکثر معابر و اماکن سیل‌زده از گل و لای پر شده تخلیه و نظیف آنها مدتی طول کشید^(۱).

همچنین قراء و قصبات مجاور تا شعاع هشت فرسخی تبریز از آسیب سیل مصون نماند علاوه از ویرانی منازل و انهدام جاذه‌ها اغنام و احشام نیز از بین رفت و تلفات جانی هم روی داد مخصوصاً در قراء اطراف تگرگ مزید بر علت شده در بعضی از آبادی‌ها تا چهل و هشت ساعت ذوب آن به طول انجامید، بویژه سیل و تگرگ در قریه اسفهلان بیداد کرده دهکده و محصولات کشاورزی را یکباره از میان برده بود و طبق گزارش مرحوم نظام الدوله رفیعی به جمعیت مرکزی تلفات جانی در قریه اسفهلان به دویست نفر رسیده لاشه چند تن از قربانیان سیل که به شاخه‌های درختان گیر کرده بودند به چشم می‌خورد که مردم مجال دفن آن را پیدا نکرده بودند و به استناد همین گزارش متجاوز از چهار هزار تن اعم از شهری و روستائی در این حادثه در دناک آسیب دیده یا بی‌خانمان گردیدند.

بلافاصله جمعیت تبریز دست به اقدام و برای تأمین کمک‌های اولیه مبلغ سه هزار تومان که جهت آسیب دیدگان زلزله خراسان جمع‌آوری شده بود به مصداق چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است مابین سانحه زدگان قسمت کرد و به مبلغ سه هزار تومان هم از محل عایدات دارالتربیه در اختیار جمعیت تبریز قرار دادند که مابین آوارگان مستمند توزیع کرد.

هیأت مدیره جمعیت با تشکیل جلسات و دعوت از وجوه و اعیان اهالی به منظور استمداد موفق گردید که مبلغ هیجده هزار تومان، اعانه جمع‌آوری نماید. علاوه از مساعدتهای نقدی و جنسی مردم تبریز اعاناتی نیز از طرف دولت و جمعیت‌های ایالات و ولایات و سایر شخصیت‌های تجاری و اداری در اختیار جمعیت قرار گرفت تا در راه آسایش آسیب دیدگان به مصرف رسد.

(۱) سنگهای بزرگی را که سیل تا وسط شهر آورده بود اجباراً تکه‌تکه کرده به خارج حمل کردند.

جمعیت اعانات فوق را با هیجده هزار تومان که بابت اعانه جمع آوری کرده بود، به مصرف تعمیر خرابی ها رساند.

۲۲۶۱- زلزله سلماس در ۱۳۰۹ ش

پس از سیل تبریز، زلزله موحشی در سلماس پیش آمد زلزله سلماس به مراتب از زلزله خراسان که در سال ۱۳۰۸ در ریاط و کیفان روی داده بود، شدیدتر بوده است. حتی به قول جراید: کیهان و اطلاعات که از قول اساتید دانشگاه نقل نموده بودند زلزله سلماس از زلزله ایکه اخیراً در شهرستانهای قزوین و ساوه و کرج و تهران پیش آمده بود از حیث قدرت تخریب و طول زمان زلزله، قوی تر و طولانی تر بود. دیگر از خصوصیات زمین لرزه سلماس آنکه زلزله تقریباً در حدود یک ماه ادامه داشت و در طول این مدت خواب و خوراک در منطقه نسبتاً وسیعی از عموم سلب گردیده بود.

به هر تقدیر سانحه سلماس میدان آزمایشی بود که آذربایحانیان قدرت خلاقه و انسان دوستی خود را به منصفه ظهور رساندند و الحق به طرز شگفت انگیزی نیز از عهده آزمایش بر آمدند همانگونه که امروز هلال احمر ایران هنگام بروز حوادث با امکانات و وسایل مجهزی که در اختیار دارد در اسرع وقت به یاری آسیب دیدگان می شتابد و کمکهای اولیه را انجام می دهد. در سانحه سلماس نیز شیر و خورشید سرخ تبریز با فقدان وسایل و سرمایه لازم در کوتاهترین مدتی که می توان تصور کرد به داد هم میهنان خود که مقهور پنجه قهار طبیعت گردیده بودند رسید و چنان به داغ دل دردمند آنان مرهم نهاد که عموم ناظرین بیگانه نمایندگان بازرگانی شوروی کنسولگریهای دول دوست از این نظم و ترتیب انساندوستانه و اسلامی، غرق در حیرت و تعجب گردیدند و مراتب را به دولتهای متبوع خود گزارش دادند که به زخم های ایرانی یا دست خود ایرانی مرهم گذاشته می شود.

تلفات جمعاً ۲۳۵۹ نفر عده مجروحین ۲۱۷۳ نفر از این عده ۴۲۹ نفر در خود قزاق ۱۷۴۴ نفر در مریضخانه مرکزی ثابت و موقتی دپلمقان توسط اطباء لشکر و جمعیت شیر و خورشید سرخ معالجه شده اند برای ۱۴۰ نفر از مجروحین

علمیات جراحی مهمّ شده و ۹۹ نفرشان برای تعقیب معالجه به مرخصخانه‌های لشکری و شیر و خورشید سرخ تبریز اعزام گردیدند.

آری ساعت ده صبح روز شانزدهم اردیبهشت زلزله سختی در منطقه سلماس به امتداد هشت هشت به وقوع پیوست در نتیجه تمامی دبلوماسان شکست برداشت و قسمتی نیز خراب گردید و بالغ بر بیست و چهار تن تلف و قریب چهل تن در خود شهر و قراء اطراف زخمی شدند. بلافاصله مأمورین لشکری و کشوری سلماس از جمله یاور میر حسین خان هاشمی کفیل فوج آذر و حکمران محل سید ابراهیم خان اسبق در معیت رؤسای ادارات مالیه و پست و تلگراف و گمرک و نظمیه و سجّل احوال و دکتر راشدی طبیب صحبه و دکتر سلطان صفی‌زاده طبیب نظامی و آوادیس مأمور آبله کوبی با عده نظامی به سر وقت سانحه‌زدگان رسیده با جدّیت تمام اشخاصی را که زیر آوار مانده تلف یا مجروح شده بودند بیرون آورده کمک‌های لازمه را انجام دادند سپس خود حاکم با پزشک صحبه به قراء و قضبات معاینه اوضاع و احوال می‌رود و پس از بررسی گزارش جامعی به مقامات مربوطه می‌دهد. از طرف آقای ظفرالدوله (سرتیب حسن مقدم) صدر جمعیت شیر و خورشید سرخ و فرمانده لشکر شمال غرب در اعزام هیأت‌های امداد صحی شیر و خورشیدهای تبریز و ارومیه اقدام لازم به عمل می‌آید داوطلبان امداد شیر و خورشید ارومیه تحت ریاست حاج محمد حسین خان امیر نظامی افشار چهار ساعت بعد از وقوع زلزله وارد سلماس و بلافاصله به کمک‌های صحی مشغول می‌گردند. با آنکه به عموم اهالی اخطار و اعلام کردند که شب آتی را در صحاری و باغها بیتوته کنند معهذا عده کثیری از اخطار سرپیچیده، در منازل خود خوابیدند. هنوز یکساعت نیم از نصف شب هفدهم اردیبهشت ماه سپری نشده بود که ناگهان تکانهای خارق العاده و زلزله‌های شدید و سخت و متوالی با صداهای مهیب و دهشتناک شروع گردید، در یک چشم به هم زدن خطّه زیبای سلماس را به هم پیچید و منهدم ساخت که تاریخ عالم کمتر نظیر آنرا ثبت کرده است. مقارن وقوع زلزله علاوه بر صداهای خوفناک تحت الارضی، هوا تاریک می‌شود و گرد و غبار فضا را می‌گیرد. ناله و ضجه کوچک و بزرگ بر غرش هولناک زمین علاوه شده

هنگامی محشر را پدید و آشکار می‌کند تکانهای شدید و پی‌درپی زلزله، به کسی مجال نمی‌دهد که از حال کس دیگر خبر داشته باشد. فردای آنروز ساعت نه صبح هیأت امدادیّه جمعیت شیر و خورشید تبریز تحت ریاست مرحوم سرهنگ غلام حسین خان اعلم رئیس صحبّه لشکر با یک نفر جراح و بیست چهار نفر پزشکیار و عده کافی پرستار با تمام لوازم یک مریضخانه هفتاد تختخوابی وارد گردیده بلافاصله در مدّت کمتر از یک ساعت و نیم مریضخانه سیّاری مرکب از سه شعبه دایر کردند که بیدرنگ مشغول به کار می‌شوند. و نیز اکیپ‌های امدادی با اتومبیل‌های شیر و خورشید سرخ و نقلیه لشکر به اطراف روانه می‌شوند. چون دفن اموات و خاک سپردن لاشه‌های احشام تلف شده از نقطه نظر صحّی واجب فوری بود بنابراین پانصد کارگر تحت مراقبت مأمورین صحّی به این امر مهم گمارده شدند که در اسرع وقت قریب دوهزار کشته و متجاوز از شانزده هزار مواشی را با مراعات اصول حفظ الصّحه به خاک سپرده و از حدوث هرگونه تعفن که باعث تولد امراض مختلفه می‌شود، جلوگیری به عمل آوردند.

آنگاه که سرتیپ مقدم وارد گردید کمیسیونی با مشارکت حاکم محل و آقایان سرهنگ اعلم و وجوه اهالی تشکیل دادند قبل از هر چیز موضوع تأمین آذوقه را مدنظر قرار داده تصویب کردند که از محلّ چهار صد خروار غله اهدائی دربار و خواربار ارسالی خوی و رضائیه و تبریز برای هر فردی از آسیب‌دیدگان خواه بزرگ، خواه کوچک هشتاد و هشت مثقال نان توزیع شود و برای انجام این مهم سو کمیسیونی تحت نظر سرهنگ دکتر اعلم و مسئولیت آقای بهرامی رئیس گمرک و اشخاص دیگر تشکیل دادند و در مدّت سه ساعت بین ده هزار نفر نان پخش گردید و از آن تاریخ مرتباً هر روز، چهارده خروار و هزار مثقال نان بین آسیب‌دیدگان تقسیم می‌شد این وضع ادامه داشت تا آنکه کمیسیون به منظور بی‌نیاز کردن سکنه آسیب‌دیده از اقسام نانهای ارسالی شهرستانهای هم‌جوار، تصمیم گرفت هر چه زودتر آسیابهای خراب شده خود شهر و دهات اطراف را تعمیر نموده به کار اندازد و در ظرف هشت روز این مهم را که از مسایل حیاتی بود به اتمام رسانید و ضمناً چندین باب خبّازخانه صحرائی ایجاد کرد معهذا اعانات جنسی ولایات هم‌جوار

پشت سر هم می‌رسید اصلاً آذربایجان و سگنه آن به جنبش آمده و عموم در فکر هموطنان خود بودند و روی این اصل آسیب دیدگان سلماس ولو یک ساعت هم بوده باشد، در مضیقه نماندند.

بنا به مراتب بالا تا ورود دکتر امیر اعلم که روز بیستم اردیبهشت صورت گرفت ابتکار عملیات در دست جمعیت شیر و خورشید سرخ تبریز بود که بر حسب وظیفه، اقدامات اولیه را به وجه احسن و اتم انجام داد. مرحوم دکتر امیر اعلم به محض ورود مرخصخانه سیار شیر و خورشید را بازدید نموده و دستورات لازمه را صادر کرد و سپس چهار اکیب صحنی به شرح زیر تشکیل می‌داد:

۱- اکیب اول در تحت ریاست خود دکتر امیر اعلم و با همکاری دکتر شمس و دکتر فقیهی یا عده کافی پرستار مأمور نقاط سرحدی.

۲- اکیب دوم به مسئولیت دکتر طهماسب خان و همکاری یک طبیب مجاز مأمور شهر دلمقان.

۳- طبیب و جراح مرخصخانه شیر و خورشید ارومیه و عده‌ای از معین طبیب‌های لشکر مأمور محال قطور.

۴- بالاخره آقای دکتر صالح‌زاده با تنی چند پزشک‌یار مأمور محال خان تختی. هیأت‌های چهارگانه مدت ده روز در تمام نقاط آسیب دیده می‌گردند. مصدومین را معاینه و معالجه می‌نمایند و مجروحین را که نیاز به عملیات جراحی داشتند بر حسب اهمیت عمل به بیمارستان ثابت موقتی و مرخصخانه‌های جمعیت شیر و خورشید سرخ تبریز و ارومیه گسیل می‌دارند. در طول مدتی که رفاه حال خسارت دیدگان فراهم شد نان روزانه و سایر مواد غذایی آنرا جمعیت‌های تبریز و خوی تأمین می‌کردند. قند و چائی و توتون مصرفی روزانه تأمین ابرارکار از قیل بیل و کلنگ و غیره و همچنین مزد کارگران به عهده جمعیت رضایتی بود.

موضوع تهیه مسکن قبل از رسیدن زمستان از مسایل حیاتی بوده و ضمن سایر اقدامات که قدم به قدم اجراء می‌گردید به شهرستانها اعلام شد که آمار پناهندگانی را که قصد مراجعت دارند تهیه نموده گزارش دهند و نیز مخارج سفر اشخاصی را که استطاعت ندارند تأمین کنند.

برای احداث شهر جدید دو نفر مهندس زمین شناس آلمانی، خواسته شد که در اسرع وقت وارد گردیده قسمت های مختلف منطقه را بررسی کرده اراضی اهرنجان را مناسب تشخیص دادند. نقشه شهر نیز به مهندس اسداله خان محوّل شد. بالاخره روز ۱۳۰۹/۳/۱۰ در روی زمینی به مساحت یک میلیون متر اولین کلنگ ساختمان شهر جدید بدست آقای علی منصور والی وقت بر زمین زده شد و در ظرف چهار ماه در اثر جدّیت مسئولین امر شهری با ۳۶ خیابان متضمّن ۱۷۰۰ خانه با مساجد و حمام های کافی و تعداد بیشمار مغازه و دکاکین بنا گردید نام شهر جدید را شاپور نهادند و به تدریج جهت ترمیم خرابی دهات همّت گماردند.

سیل تلگرافات:

در حادثه سلماس تلگرافهای بیشمار محبّت آمیز از اقدامات محبّر العقول شیر و خورشید سرخ تبریز و شخص دکتر امیر اعلم از سوی نمایندگان مجلس و شخصیت های مهم و از تمام جمعیت های شیر و خورشید سرخ ایران به جمعیت تبریز رسید که ما محض نمونه تلگراف مرحوم آیت اله حاج امام جمعه خوئی را در اینجا می آوریم:

«حضرت آقای دکتر امیر اعلم در حیرتم در این فاجعه موحشه اهالی مصیبت زده سلماس را با چه لسانی تسلیت گویم؟ البته خود نیز در مصیبت با آنان شرکت دارم. از درگاه کبریائی مسئلت می نمایم کافه بلاها را از بلاد اسلام صرف فرماید امیدوارم حضرت تعالی عرض تسلیت و سلام داعی را به اهالی محترم ابلاغ فرماید از حمایت شخص عالی و اعضای محترم شیر و خورشید سرخ نهایت تشکر را دارم خداوند آن ذوات شریفه را موفقیت کامله کرامت فرماید، دویست تومان به رسم اعانه تقدیم شد از ناقابل بودن هدیه منفعل است امیدوارم هموطنان محترم شرکت و همّت نمایند. یحیی خوئی»

در زلزله سلماس نیکوکاران آذربایجان تکان خوردند و همه از وضع و شریف و صغیر و کبیر آنچه از دستشان می آمد به کمک برادران خود اعم از مسلمان و ارمنی و

آسوری و کلیمی و نیز اتباع بیگانه^(۱) شتافتند و برای اولین بار در ایران اصل دوم از اصول اساسی هفتگانه کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و به تبعیت از آن جمعیت صلیب سرخ‌ها (صلیب احمر - شیر و خورشید سرخ - هلال احمر) جامع عمل پوشید و اگر ما بخواهیم اسامی تک‌تک نیکوکارانی را که عملاً و قدماً ماداً و معنأً در این عمل خیر و تهفّض نیکوکاری و نوع پروری شرکت داشتند در اینجا بیاوریم مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد بنابراین محض نمونه از دو شخصیت نوع‌پرور روحانی نام می‌بریم و می‌گذریم.

۲۲۶۲ - مرحوم آقا سید حسین عرب باغی از روحانیون وارسته ارومیه بوده و به امور جمهور علاقه داشت مدّت‌ها صدر افتخاری جمعیت شیر و خورشید سرخ (ارومیه) بود. در سانحه سلماس دامن همّت بر کمر زد و به جمع‌آوری اعانات نقدی و جنسی پرداخت و در رفاه حال آسیب دیدگان کوشید. و تا از این مهم فراغت نیافت لحظه‌ای نپاسود.

۲۲۶۳ - مرحوم حاج میرزا مسعود آقا مجتهدی از اخیار و سخاوتمندان تبریز از بذل و بخشش وی قضایای بیشماری نقل می‌کنند که نگارنده جزو شهود بعضی از آنها هستم. تعداد ساداتی که به خرج آن مرحوم عائله تشکیل داده‌اند در تبریز فراوانند.

مرحوم مبرور علاوه بر آنکه حقوق واجبه خود را تمام و کمال می‌پرداخت در اقدامات خیر نیز همیشه پیشقدم بود و به نحوی در صفحات اول این کتاب آوردیم روز تأسیس جمعیت شیر و خورشید سرخ مبلغ ۱۰۰۰ تومان به صندوق جمعیت اهدا کرد و در سیل تبریز تعداد بیشماری خانه به خرج آن مرحوم تعمیر گردید و اولین کسی بود که با اتومبیل شخصی و مبلغ معتابیهی وجه نقد، به روایتی پنجهزار تومان به سر وقت آسیب‌دیدگان سلماس شتافت و با وجود این برای آنکه از همگان عقب نماند موقع جمع‌آوری اعانه در تبریز مبلغ پنجاه تومان نیز، به

(۱) سلماس در مرز ترکیه قرار دارد ناچار عده‌ای از اتباع ترکیه که مقیم این شهر بودند خسارت کلی دیدند.

صندوق کمیسون پرداخت کرد.

در این سانحه علاوه بر اعاناتی که بوسیله جمعیت مرکزی جمع آوری گردیده مبلغ معتناهی اعانه نیز به صندوق جمعیت خود تبریز رسیده که ما فهرست آن را در اینجا می آوریم. وجوه اهدائی کمتر از بیست تومان قلمداد نشده است و از عناوین نیکوکاران جز روحانیون به کلمه (آقا و بارون و مسیو) اکتفاء شده است.

ریز اعانات پرداختی اشخاص نیکوکار تبریز اهدای کنندگان کمک واحد پول قرآن

۲۲۸۲- منیع الملک ۵۰۰ قرآن	۲۲۶۴- وزارت دربار ۵۰۰/۰۰۰ قرآن ^(۱)
۲۲۸۳- تجارتخانه پتارک ۵۰۰ قرآن	۲۲۶۵- مرحوم آیه الله انگجی ۲۰۰ قرآن
۲۲۸۴- مسیو کسطن ۵۰۰ قرآن	۲۲۶۶- حضرت آیه الله ثقة الاسلام ۵۰۰ قرآن
۲۲۸۵- حاج میرزا سمود آقا مجتهدی ۵۰۰ قرآن	۲۲۶۷- وکیل الملک دیا ۳۰۰ قرآن
۲۲۸۶- جواد مجتهدی ۱۰۰۰ قرآن	۲۲۶۸- حاج علی اکبر صدقیانی ۱۰۰۰ قرآن
۲۲۸۷- بارون باغدا ساریان ۳۰۰ قرآن	۲۲۶۹- قرشی ۱۰۰۰ قرآن
۲۲۸۸- آقای حاج حسن خسرو شاهی ۲۰۰ قرآن	۲۲۷۰- بارون بوداغبیان ۱۰۰۰ قرآن
۲۲۸۹- بارون هایگ افتالد بلیانس ۴۰۰ قرآن	۲۲۷۱- بارون آراکیان ۱۰۰۰ قرآن
۲۲۹۰- آقای حاج محمد جعفر اصفهانی ۲۰۰ قرآن	۲۲۷۲- حاج باقر خوئی ۵۰۰ قرآن
۲۲۹۱- آقای حاج محمد علی بادامچی ۲۰۰ قرآن	۲۲۷۳- حاج علی محمد کلکته چی ۵۰۰ قرآن
۲۲۹۲- آقای حاج محمد نخجوانی ۲۰۰ قرآن	۲۲۷۴- حاج علی کمپانی ۵۰۰ قرآن
۲۲۹۳- آقای حاج محمد رضا پارما ۲۰۰ قرآن	۲۲۷۵- حاج علی آقا ۷۵۰ قرآن
۲۲۹۴- آقای حاج محمود دستمالچی ۳۰۰ قرآن	۲۲۷۶- حاج حسن فتح اللهی ۵۰۰ قرآن
۲۲۹۵- آقای حاج حسین شالچیلار ۷۵۰ قرآن	۲۲۷۷- حاج محمد کرباسی ۱۰۰۰ قرآن
۲۲۹۶- آقای حاج رضا ایپکچی ۷۵۰ قرآن	۲۲۷۸- حاج احد آقا و هاب زاده ۱۰۰۰ قرآن
	۲۲۷۹- مهدیخان رستمخانی ۵۰۰ قرآن
	۲۲۸۰- حاج علی اصغر ۵۰۰ قرآن
	۲۲۸۱- اسمعیل نصیر زاده ۸۵۰ قرآن

(۱) ملاحظه می فرمائید حادثه ی یا این گستردگی اهدائی با آن تنگ نظری

۲۳۲۲- حاج محمد هشترودی ۳۰۰ قرآن
 ۲۳۲۵- شرکت اتفاق ۴۰۰ قرآن
 ۲۳۲۶- حاج اسمعیل اردبیلی ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۲۷- کمپانی آراد ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۲۸- احمد-حسن سلماسی ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۲۹- دکتر حبیب عدل ۲۵۰ قرآن
 ۲۳۳۰- حاج جواد علیزاده ۳۰۰ قرآن
 ۲۳۳۱- حاج عبدالله مسکوچی ۳۰۰ قرآن
 ۲۳۳۲- حاج کاظم مجتهدی ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۳۳- حاج میرزا هدایت مالک مهدوی ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۳۴- شرف الدوله ۳۰۰ قرآن
 ۲۳۳۵- ابوالحسن لیقوانی ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۳۶- حاج حسین شعاران ۲۵۰ قرآن
 ۲۳۳۷- حاج رضا طوبی ۲۵۰ قرآن
 ۲۳۳۸- شرکت سیگاربان ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۳۹- قاسم اهرابی ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۴۰- حاج عباسقلی ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۴۱- مسیو رملوس مریگا ۵۰۰ قرآن
 ۲۳۴۲- حاج اسمعیل خامنه ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۴۳- قاسم بوذری ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۴۴- بانک ملی تبریز ۲۵۰۰ قرآن
 ۲۳۴۵- بانک شاهی ۱۰۰۰ قرآن
 ۲۳۴۶- بانک روس ۵۰۰۰ قرآن
 ۲۳۴۷- کمپانی از میرشرق ۵۰۰ قرآن
 ۲۳۴۸- کنسولگری لهستان ۵۰۰ قرآن
 ۲۳۴۹- شرکت کتوپراتیوآرور ۲۱۹ قرآن
 ۲۳۵۰- ادارات دولتی تبریز و دفتر

۲۲۹۷- آقای حاج حسین کوزه کنانی ۵۰۰ قرآن
 ۲۲۹۸- آقای حاج صادقی ۵۰۰ قرآن
 ۲۲۹۹- یارون آراکلیان ۶۰۰ قرآن
 ۲۳۰۰- یارون داود ۵۰۰ قرآن
 ۲۳۰۱- یارون اردوخانیان ۶۰۰ قرآن
 ۲۳۰۲- مسیو استونس ۵۰۰ قرآن
 ۲۳۰۳- یارون ساهاکیان ۵۰۰ قرآن
 ۲۳۰۴- کمپانی زیگلر ۵۰۰ قرآن
 ۲۳۰۵- برادران کامتلی ۵۰۰ قرآن
 ۲۳۰۶- آقای حاج احمد محمودیه ۵۰۰ قرآن
 ۲۳۰۷- آقای حاج باقر چایچی ۴۰۰ قرآن
 ۲۳۰۸- مسیو پل پاسارک ۳۰۰ قرآن
 ۲۳۰۹- حاج میرزا محسن آقا مجتهدی ۳۰۰ قرآن
 ۲۳۱۰- حاج محمد علی شرکت ۲۵۰ قرآن
 ۲۳۱۱- حاج یوسف قالیچی ۲۵۰ قرآن
 ۲۳۱۲- حاج رضا بادامچی ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۱۳- حاج محمد کاظمی ۲۵۰ قرآن
 ۲۳۱۴- حاج میرزا عنایت الله فقهی ۲۵۰ قرآن
 ۲۳۱۵- میرزا جعفر اصفهانی ۳۰۰ قرآن
 ۲۳۱۶- سردار عشایر ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۱۷- حاج حسین هشترودی ۳۰۰ قرآن
 ۲۳۱۸- حاج محمد تقی جورابچی ۳۰۰ قرآن
 ۲۳۱۹- حاج حبیب لک ۳۰۰ قرآن
 ۲۳۲۰- حاج حسن حریری ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۲۱- حاج محمد حسین حبشی ۲۰۰ قرآن
 ۲۳۲۲- حاج حسین فطوره چی ۳۰۰ قرآن
 ۲۳۲۳- برادران شهلا ۳۰۰ قرآن

۲۳۵۴-دواخانه‌ها ۲۱۶۰ قرآن	ایالتی ۸۳۳۳ قرآن
۲۳۵۵-مدرسه مموریال ۶۰۵ قرآن	۲۳۵۱-افسران لشکر و ژاندارمری و
۲۳۵۶-غنی‌زاده ۱۰۰ لیره عثمانی	نظمیه ۴۳۶۰ قرآن
۲۳۵۷-میرزا علی اکبر خان ترکی ۱۰۰۵ منات	۲۳۵۲-صنوف مختلفه بازار ۴۳۲۷ قرآن
۲۳۵۸-بنده خدا ۱۶ اشرفی	۲۳۵۳-پزشکان و دندانسازان و
۲۳۵۹-بنده خدا ۲ لیره انگلیسی	دواخانه‌ها ۲۱۶۰ قرآن

* * *

۲۳۶۰-تأسیس مریض‌خانه کودکان

در سال ۱۳۱۲ ش در باغ شاپشال^(۱) که روی روی بیمارستان جمعیت و در جوار بهداری لشکر قرار دارد مریض‌خانه‌ای برای خردسالان تأسیس گردید و شروع به کار کرد و با این ترتیب مؤسسه دیگری بر تأسیسات سابق جمعیت افزوده شد. این بیمارستان تا سوم شهریور ۱۳۲۰ خدمات اجتماعی خود را ادامه می‌داد تا اینکه در آنسال به سرنوشت سایر تأسیسات شیر و خورشید سرخ تبریز که در فصل آتی به آنها اشاره خواهد رفت، دچار شد.

از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵:

سوم شهریور ۱۳۴۰ با تجاوز مسلحانه دو همسایه شمالی و جنوبی و بانقض بی طرفی کشور ایران آغاز شد و آثار آن در تمام شئون مملکت خواه از نظر سیاسی و خواه از حیث اقتصادی و اجتماعی نمودار گردید تشکیلات منظم اداری و مالی از هم پاشیده شد در بعضی موارد یکباره به بوته نسیان سپرده شد.

هنگامیکه نیروی مهاجم قدم به خاک ایران گذاشت پیش از آنکه شهرهای آذربایجان را اشغال نماید بمب افکن‌های شوروی مراکز نظامی آذربایجان را در ارومیه و تبریز و اردبیل و مراغه و غیره زیر آتش گرفت و چون بیمارستان کودکان در

(۱) افسر روسی که معلم محمدعلی میرزای قاجار بود.

مجاورت مؤسسات نظامی قرار داشت مرحوم سرتیپ اعلم رئیس بهداری لشکر به منظور حفظ جان کودکان دستور داد اطفالی که در بیمارستان کودکان بستری بودند به بیمارستان بزرگسالان منتقل شوند. با این کیفیت مقارن ورود نیروی شوروی، به تبریز بیماران مریضخانه‌ای خردسالان و سالمندان در یک محل تمرکز یافتند و نیز به تأسیسات بهداری لشکر و مریضخانه جمعیت فرمان آماده باش داده شد.

قسمت اعظم پزشکان و پزشکیاران ارتشی همراه ستونهای اعزامی شهر را ترک گفتند و در نتیجه وظیفه پرستاری از مرضی و مجروحین بستری در بیمارستان لشکر و نیز زخمیانی که می‌بایستی از جبهه اعزام شوند به عهده بقیه نیروهای بهداری لشکر و مریضخانه جمعیت محول شد. دکتر یگیازاریان در مرخصی بود چون احضار گردید ترجیح داد که با یکی از ستونها به جبهه رود و کار به جایی کرد. زیرا اگر در شهر می‌ماند حتماً اسیر و تیر باران می‌شد در نتیجه تصدی اداره بیمارستانهای لشکر و جمعیت به دکتر عباس نخجوانی محول گردید.

صبح روز سوم شهریور که علی‌الطّول بمباران شهر شروع شد و عده‌ای از اهالی غیر نظامی کشته و یا مجروح گردیدند کلبه مجروحین به بیمارستان جمعیت که آماده و مهیا بود منتقل و چند ساعت بعد نیز مجروحین جبهه که پشت سر هم می‌رسیدند در بهداری لشکر خوابانده شدند.

روز چهارم شهریور نظم شهر به هم خورد و در نتیجه اخبار وحشت‌انگیزی که از جبهه‌ها می‌رسید در مریضخانه جمعیت نیز نگرانی حکمفرما شد لذا بیمارانی که دوره نقاهت خود را می‌گذراندند و تا اندازه‌ای یارای راه رفتن داشتند شخصاً یا بوسیله کسان خود، محیط بیمارستان را ترک گفتند و عده‌ای از بیماران بستری نیز که منتظر عمل جراحی بودند مرخص گردیدند و فقط مرضای بی‌حال که قادر به حرکت نبودند در بیمارستان باقی ماندند.

حوالی ساعت نه که دیگر سقوط شهر، مسئله ساعت شده بود دژبان و همچنین مستحفظین نظامیه عقب‌نشینی اختیار کردند پزشکان و پزشکیاران لشکر نیز که نمی‌توانستند دل از مرضای خود بکنند چون از جان خویش بیمناک بودند از آنجا به

مریضخانه جمعیت که به زعمشان جای امنی بود پناهنده شدند. آن گاه که غرض توپها ورود نیروی دشمن را به حومه‌ی شهر اعلام کرد دیگر جای درنگ نبود بنابراین همه پزشکیاران و پرستاران مریضخانه جمعیت اعم از زن و مرد به بیمارستان لشکرروی آورده تمامی بیماران و زخمیان را خواه با برانکار خواه با کول گرفتن از آنجا بیرون آورده و در سالونها و دهلیزهای مریضخانه جمعیت جابجا کردند و پاسی از ظهر گذشته بود که از این مهم نیز فراغت یافتند و می‌خواستند نفسی تازه کرده لحظه‌ای بیاسایند که ناگهان با سر و کله سالدانهای روسی که برای اشغال بیمارستان آمده بودند، مواجه شدند.

چون دولت اتحاد جماهیر شوروی مقوله نامه ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۹ زنو را امضاء نکرده بود خود را از قید و بند پاره تعهدات بین‌المللی آزاد می‌دید لذا برخلاف نص صریح ماده ۱۵ این مقوله نامه قوای شوروی به محض ورود نه فقط تأسیسات بهداشتی لشکر بلکه بیمارستان شیر و خورشید سرخ را نیز اشغال کردند و اطبای نظامی را هر جا دیدند تحت توقیف درآوردند و در قبال اعتراض مسئولین مریضخانه مبنی بر اینکه احترام بیمارستانها و بی‌طرفی آنها، باید مراعات شود صراحتاً اعلام داشتند که اگر مقتضیات جنگ ایجاب کند مریضخانه‌های خصوصی نیز، ابقاء نخواهند شد.

نظر بر اینکه اکثریت پزشکان شیر و خورشید سرخ از اطبای ارتش تشکیل یافته بود در این موقع که شیرازه نظم شهر از هم پاشیده و جمعی از اطبای نظام توسط نیروی مهاجم، توقیف شده بود گروهی نیز ضمن عقب‌نشینی اضطراراً تهران را پیش گرفتند تشکیلات مریضخانه شیر و خورشید سرخ تبریز بالمآل از هم متلاشی گردید و اثاث مریضخانه بدست سربازان دشمن و مشتی رجاله، تاراج و ضبط گردید مرکز جمعیت که متضمن اسناد و گذشته پرافتخارش بود به بیرون ریخته شد، و از بین رفت.

این دوره که بدبختانه تا اواخر سال ۱۳۲۵ ادامه یافته است از ادوار سیاه و دردناک جمعیت به شمار می‌رود در این دوره جمعیت شیر و خورشید سرخ و

هیئت مدیره آن منشاء خدمت مهمی که ارزش نیت در تاریخ داشته باشد نگردیده است و ناگزیر شده است در مقابل اخلاص اخلاص لگزان و مداخلات ناروای مهاجمین که در واقع ستون پنجم شوروی ها بودند دم فرو بسته در انتظار فرج بعد از شدت روز شماری کنند.

اشغال بیمارستان:

پس از آنکه بیمارستان جمعیت از طرف سربازان شوروی، اشغال گردید و مأموران وظیفه شناس آن، علیرغم میل باطنی خود در برابر عمل انجام شده قرار گرفتند و غیر از تسلیم و رضا چاره ای ندیدند پیش از آنکه محیط بیمارستان را ترک گیرند به فکر برادران و خواهران مریض و بستری خود افتادند. زهی افسوس که اکثر این بیماران مستمند بوده و قوم و خویشی در شهر نداشتند و برای بازیافت صحت از دست رفته از آبادیهای دور و نزدیک به شیر و خورشید سرخ پناهنده شده بودند بنابراین مأمورین اضطراباً جمعی از بیماران را به دارالتربیه انتقال داده بقیه را نیز به مریضخانه آمریکاییان معرفی کردند و با این عمل آخرین وظیفه ای را که در خور امکان آنروزی ایشان بود به جا آوردند باز هم تا چهار روز بدون اینکه کاری انجام دهند بر حسب وظیفه در سر خدمت حاضر می شدند تا آنکه روز پنجم صراحتاً عذرشان خواسته شد و ناگزیر با یک دنیا آه و حسرت، محیطی را که سالها با آن انس گرفته بودند پشت سر گذاشته در حدود هیجده روز خانه نشین گردیدند. فراموش نشود که قبل از اشغال بیمارستان کلیه پناهندگان نظامی را با لباس مبدل از در پشتی مریضخانه، فراری داده بودند.

هنگامیکه آرامشی در اوضاع پدید آمد و مرحوم فهیم الملک (خلیل فهیمی) با سمت استانداری آذربایجان به تبریز وارد شد مرحوم حاج میرزا علی اکبر بافته ای نایب رئیس جمعیت با تنی چد از اعضای هیئت مدیره با استاندار جدید ملاقات و تقاضای تخلیه عمارت مریضخانه را کرد. فهیمی نیز ضمن مذاکراتی که با مقامات شوروی به عمل آورد موافقت آنانرا در مورد تخلیه بیمارستان، جلب کرد. و در نتیجه مریضخانه یغمازده شیر و خورشید سرخ پس از بیست و دو روز اشغال دوباره، در اختیار جمعیت قرار گرفت.

پس از استرداد بیمارستان و افتتاح مجدد آن تنها دکترى که در بیمارستان حضور می‌یافت و آن را اداره می‌کرد مسیح‌الملک (دکتر راجى) بود. چون وی به تنهائی نمی‌توانست بیمارستان را اداره کند. لذا مراتب کتباً توسط یکی از کارمندان به مسئولین امر رسانده شد فوراً دستوری صادر شده که اعضای جمعیت را دعوت کند تا هیئت مدیره جدیدی انتخاب نمایند و به وضع اسفناک بیمارستان خاتمه دهند. در نتیجه هیئت مدیره جدیدی در سال ۱۳۲۱ انتخاب شد و دست به اقدام زد در ضمن از آقای دکتر عباس نخجوانی برای همکاری مجدد، دعوت به عمل آورد چون وی قصد مراجعت به تبریز رانداشت لذا به جای خود آقای دکتر حبیب مجیر مولوی را برای تصدی بیمارستان پیشنهاد کرد و از طرف جمعیت نیز با حسن قبول، تلقی شد از آن تاریخ دکتر مجیر مولوی در رأس بیمارستان جمعیت بدون دریافت حقوق، صمیمانه با جمعیت همکاری نمود.

باری با افتتاح مجدد بیمارستان و انتخاب هیأت مدیره جدید، جمعیت شیر و خورشید سرخ تبریز اظهار وجود کرد لکن بدیهی است در منطقه‌ای که توسط کشور بیگانه اشغال شده و آبادی بیگانه پرست به وسایل گوناگون در امور اجتماعی محل، کارشکنی نمایند هیچ مؤسسه‌ای نمی‌توانست دست به اقدامات اساسی بزند لذا هیئت مدیره به حفظ وضع موجود اکتفا کرد و طریق تحمل و مدارا پیش گرفت انتظار پایان جنگ و عزیمت مهمانان ناخوانده را می‌کشید.

وقتی که جنگ دوم جهانی که مجوز اشغال آذربایجان بود به پایان رسید و اصولاً طبق قرارداد امضاء شده می‌بایست میهمانان در ظرف شش ماه با عرض عذرخواهی از پذیرائی صاحبخانه خانه را به صاحب آن تسلیم نمایند بدبختانه این امر صورت عمل به خود نگرفت و سرانجام با مداخله سازمان ملل ناگزیر از ترک خاک ایران گشتند دنباله اجرای برنامه همزیستی مسالمت‌آمیز خود را به سران متجاسرین که از دیر باز برای این منظور تعلیمات پافته بودند، سپردند و برای تکمیل کادر این عده و مجهز ساختن آنان، هزیمت خود را مدتی از موعده مقرر به تأخیر انداختند.

در دوران حزب توده:

بالاخره نهالی که بوسیله عمال بیگانه کاشته شده بود و آبیاری می شد در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ ش به ثمر رسید و بازیگران این برنامه به دلگرمی نیروی شوروی که در تبریز مستقر بود و با حمایت پشت پرده نشینان آن زمام اختیار آذربایجان را بدست گرفتند.

روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ حادثه دردناکی در تاریخ آذربایجان به شمار می رود زیرا که یک مشت رجاله با همدستی مزدوران بیگانه، حکومتی تشکیل داده سرنوشت مردم سلحشور این منطقه را بازیه مطامع سیاسی مخدومان خود قرار دادند و چون ما نمی خواهیم تاریخ سیاسی آذربایجان را بنویسیم از ذکر آن حوادث خودداری و تنها به قسمت هائی که مربوط به تاریخ شیر و خورشید تبریز است به طور اجمال اشاره می نمایم:

سران جمهوری پویشالی آذربایجان طبق روش و سلیقه خاص خود، در تمام سازمانهای اداری و ملی دست برده تصرفات و تغییراتی به نفع فرقه و مسلکی که می ستودند انجام دادند. مؤسسه اجتماعی و بی طرف شیر و خورشید سرخ که هیچگونه بستگی به احزاب سیاسی و مرامهای مربوطه نداشته و نمی توانست داشته باشد نیز از این دست برد و مداخلات برکنار نماند و آنان می خواستند آبادی وفادار به فرقه، عهده دار امور جمعیت گردند. روی همین اصل کنگره ای تحت نظر دکتر سلام الله جاوید وزیر داخله به اصطلاح حکومت خود مختار آذربایجان با شرکت اعضای سابق جمعیت و گروهی از عناصر غیر بومی (که از هر شهرستان پنج و شش نفر احضار کرده بودند) در سالن شهرداری تشکیل یافت وزیر داخله با ایراد خطابه ای (از قماش سخنرانی های معمول و متحدالمال سران فرقه، جلسه را افتتاح کرده) و اظهار نمود:

«غرض از دعوت امروز تجدید انتخابات شیر و خورشید سرخ است و این جانب اشخاصی را جهت عضویت معرفی می کنم. در صورتیکه اهلیت آنان مورد تأیید حضار باشد با بلند کردن دست، موافقت خود را اعلام دارند.» بدبهی است در

چنان وضع خاصی هیچکس را یارای آن نبود که با نامزدهای فرقه، مخالفت ورزد. به علاوه اکثریت مجلس نیز طرفدار حزب بود. در نتیجه نامزدهای معرفی شده وزیر انتخاب گردیدند و مؤسسه شیر و خورشید تبریز، عملاً در اختیار فرقه قرار گرفت. شگفت آنکه حتی یک نفر ولو محض نمونه از اعضای سابق هیئت‌های مرکزی و مدیره، انتخاب نشدند.

ختم حکومت متجاسرین:

روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ یکی از روزهای سرنوشت ساز آذربایجان می‌باشد و از روزهایی است که باید با خط جلی بر سر لوحه تاریخ پرافتخار ملت کهن سال ایران ثبت شود.

در آنروز نیروهای اعزامی از مرکز که مدتها منتظر فرصت بود با کمک پادگانهای تکاب و بیجار که پیش از وقت، در آن دو قسمت تمرکز یافته بودند و با همکاری ارزنده عشایر سلحشور و خوانین وطن دوست که زندگی و املاکشان بدست اوپاش مصادره شده بود به سوی آذربایجان حرکت کرده ارتش با کمک مردم متدین و مسلمان، طومار حکومت یک ساله متجاسرین را در نور دیدند و استقلال و تمامیت ارضی کشور ایران را از خطر تجزیه نجات دادند. وطن دوستان و خدمتگزاران واقعی که از ترس جان، منزوی شده یا از دیار خود، رخت برسته بودند دوباره توفیق خدمت پیدا کردند. جمعیت شیر و خورشید سرخ تبریز به نوبه خود از این موهبت بی‌نصیب نماند.

از سال ۱۳۲۱ به بعد:

در اواخر سال ۱۳۲۲ اساسنامه جدید جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران، به تصویب رسید و در اردیبهشت سال بعد انتخابات هیأت مرکزی و مدیره، بر مبنای این اساسنامه صورت گرفت و دوران تجدید سازمان جمعیت شیر و خورشید ایران آغاز شد لیکن به علت نابسامانی اوضاع آذربایجان و استیلای متجاسرین اجرای اساسنامه جدید در تبریز تا سال ۱۳۲۶ طول کشید، و در نتیجه از این تاریخ تجدید

حیات جمعیت تبریز تحقق یافت.

در سال فوق هیأت‌های مرکزی و مدیره جدید جمعیت انتخاب شدند. با آنکه اساسنامه عوض شده بود ولی از آنجائیکه پس از دوران شش ساله استیلی بیگانگان و بیگانه‌پرستان جمعیت تبریز احتیاج مبرمی به حامیان محلی داشت بنابراین هیأت مرکزی از فرماندهان لشکر وقت دعوت کرد که در جلسات هیأت مزبور حضور رسانیده و به عنوان صدر افتخاری جلسه را اداره کنند و این تاکتیک (شیوه) ادامه داشت تا آنکه سپهبد شاه بختی برای دومین بار استاندار آذربایجان شد این دفعه جمعیت حمایت وی را جلب به جلسات دعوتش کرد و از آن تاریخ حضور استانداران در جلسات هیأت مرکزی جزو سیره گردیده است و با آنکه این عمل جنبه تشریفاتی دارد معهذا همین حضور استانداران سبب گردیده که شخص استاندار و دستگاه استانداری با جمعیت تماس نزدیک و اشتراک مساعی بیشتری داشته باشند.

باری پس از آنکه هیأت مدیره جدیدی منصوب شد به ترمیم خرابی‌ها پرداخت و وضع سابق را اعاده نمود و هم خود را صرف بیشتر وضع حاضر نمود چاره‌ای نیز نداشت زیرا ضعف بنیه مالی از یک طرف و تحمیلی که بر هزینه پرستلی آن شده بود از طرف دیگر، به جمعیت اجازه نمی‌داد که به اقدامات تازه دست بزنند و فعالیت خود را افزایش دهد و در واقع فعالیت جمعیت از ۱۳۳۲ شروع گردید و در سال ۱۳۳۴ قدم در شاهراه کمال گذاشت معهذا از سال ۱۳۲۶ تا سال ۱۳۳۲ جمعیت اقداماتی کرده است که در زیر به فهرست آنها اشاره می‌شود.

۲۳۶۱- تأسیس سازمان جوانان

سازمان جوانان اساسنامه جداگانه دارد که مستقلاً چاپ گردیده است و سه هدف را در زمینه‌های: بهداشت - خدمت به نوع - دوستی بین‌المللی، تعقیب می‌کند. در سال ۱۳۲۷ که سازمان جوانان در تهران تأسیس گردید در همان سال در تبریز هم جمعیت تبریز به همکاری اداره فرهنگ به تأسیس سازمان جوانان اقدام کرد و امروز تعداد کثیری از دانش‌آموزان دبستانها و دبیرستانها، عضو این سازمان هستند.

چون جوانان باشگاه مستقل و حسابی نداشتند جمعیت در صدد تهیه خانه‌ای برای آنان برآمده در اراضی باغشمال در زمینی به مساحت ۶۲۰۰ متر مربع مشغول ایجاد خانه آبرومند و مجهزی شد که اولین کلنگ آن توسط علی امینی نخست وزیر وقت بر زمین زده شد.

۲۳۶۲- تأسیس سرویس زایمان

تا سال ۱۳۲۹ بیمارستان جمعیت شیر و خورشید سرخ تبریز فاقد بخش زایمان بود در این سال از محل ۲۳۰/۰۰۰ ریال اعتبار جمعیت مرکزی ۱۰ تختخواب بر تعداد تخت‌های قسمت زنانه افزوده شد و بخش زایمان تحت نظر ماما‌های مجرب دایر گردید و افتتاح رسمی آن با افتتاح شیرخوارگاه یک جا به عمل آمد.

۲۳۶۳- تأسیس شیر خوارگاه

اعتبار شیرخوارگاه در ۲۸ بهمن ۱۳۲۸ تصویب شده بود ولی به جهت فصل یخبندان تأسیس آن به سال ۱۳۲۹ موکول گردید. در این سال جمعیت مرکزی با دانشگاه وارد مذاکره شد که محل مرخصخانه کودکان را تخلیه کند پس از انتقال مرخصخانه مزبور به محل فعلی بیمارستان حبیبی و تعمیرات لازم و تهیه وسایل شیرخوارگاهی با ۲۰ تختخواب در محل مرخصخانه کودکان تأسیس و روز ۱۳۲۹/۹/۲۹ با حضور جمعی از وجوه طبقات توسط استاندار وقت با بخش زایمان مرخصخانه جمعیت، یک جا افتتاح گردید.

این شیرخوارگاه با ۲۰ تختخواب شروع به کار کرده بود امروز تعداد تخت‌های آن بر ۱۰۰ بالغ می‌شود و به تصدیق بازدید کنندگان از مفیدترین مؤسسات شیر و خورشید سرخ ایران است.

تا سال ۱۳۲۸ فعالیت جمعیت بیشتر در محور تأسیسات درمانی دور میزد و چون مؤسسات آن نیز، از یکی دو بیمارستان و چند درمانگاه در جنب برزن‌های شهرداری افزون نبود بنابراین هیأت‌های مرکزی و مدبره که نوعاً از اشخاص معمر و معنون بوده

و جاهت ملی نیز داشتند، با کمال صرفه جویی تأسیسات فوق را اداره می کردند. پس از جرح و تعدیلی که در سال ۱۳۲۷ در اساسنامه شیر و خورشید سرخ ایران به عمل آمد سازمان جمعیت ها توسعه پیدا کرد از جمله بخش های مشورتی بر سازمان قبلی علاوه گردید قهرأ این فکر به وجود آمد که یک عده جوان که ذوق خدمت نیز داشته باشند وارد هیأت مدیره شود و رشته امور را بدست گیرند و این آرزو در انتخابات ۱۳۳۲ تحقق پیدا کرد.

در آن سال آقای هدایت اله وکیلی که سوابق ممتدی در جمعیت های شهرستانها مخصوصاً شهرستان همدان داشت با سمت ریاست بانک ملی وارد تبریز شده در انتخابات هیأت مرکزی شرکت، موفق گردید و در همان جلسه از طرف هیأت مزبور به ریاست هیأت مدیره برگزیده شود. خدمات وکیلی به جمعیت شیر و خورشید سرخ تبریز واقعاً قابل تقدیر است مخصوصاً ابتکاراتی که در مراحل اولیه به کار بست نه تنها باعث اشتهار خود وی گردید بلکه وزن و حیثیت شیر و خورشید سرخ را نیز در انظار بالا برد.

همکاری و اشتراک مساعی اشخاصی از قبیل آقایان: حاج معصوم شیخ الاسلامی، و حاج میرزاتقی بیت اله و حاج رسول عطائی که سوابق ممتدی در مؤسسات خیریه تبریز داشتند موجب حسن توفیق وکیلی و فعالیت آقایان علی ابوالفتحی و اسمعیل واعظ پور و حاج حسین شکبیا و حاج احمد محمودیه جزو قدم های مثبتی بود که سبب اعتلاء نام مؤسسه شد. این اشخاص که نام بردیم در هیأت های مدیره دو دوره با وکیلی همکاری صمیمانه داشتند در واقع هیأت های مدیره که وکیلی در رأس آن قرار داشت بخت جوان و تدبیر پیر را یک جا جمع کرده بود. خدمات ده ساله جمعیت تبریز و مؤسسات که بر تأسیسات سابق علاوه شده بود به اندازه ای عام المنفعه و بی شمار است که اگر بخواهیم به تک تک آنها مشروحاً اشاره کنیم مثنوی هفتاد من کاغذ می شود. مضافاً به اینکه مشخصات و مشروح جریان اغلب آنها در سالنامه های جمعیت مندرج است بنابراین با آوردن چند موردیه عنوان نمونه فهرست وار از مهمترین آنها نام می بریم:

- ۲۳۶۴ - کمک‌های نقدی در تمام سوانح داخلی.
- ۲۳۶۵ - تأسیس زایشگاه سیار خانوادگی.
- ۲۳۶۶ - تأسیس درمانگاه شبانه.
- ۲۳۶۷ - تجدید سازمان درمانگاه سعید آباد.
- ۲۳۶۸ - تأسیس سرویس رادیونرایی.
- ۲۳۶۹ - تأسیس اندرزگاهها.
- ۲۳۷۰ - ساختمان دفتر جمعیت با تالار سخنرانی و سالن نمایش برای نشان دادن فیلم‌های آموزنده.
- ۲۳۷۱ - تأسیس بانک خون.
- ۲۳۷۲ - تجدید ساختمان بازار حریق‌زده سراب.
- ۲۳۷۳ - بستن سدّ قریه شانه‌جان.
- ۲۳۷۴ - بستن سدّهای قصبه گاوغان.
- ۲۳۷۵ - تأسیس مرکز بی‌سیم.
- ۲۳۷۶ - تأسیس آموزشگاه بهیاری.
- ۲۳۷۷ - تأسیس انبارهای امداد.
- ۲۳۷۸ - تکمیل کادر فنی درمانگاه خلیجان (اهدائی حاج ثقی طالبی).
- ۲۳۷۹ - ساختمان بیمارستان مدرن و مجهز دویست تختخوابی.

مقرّ جمعیت:

از محل بدوی دفتر جمعیت اطلاع صحیحی در دست نیست ولی پس از آنکه قسمت مردانه ریاضخانه ششگلان، به باغ بیلاقی رئیس بانک روس منتقل شد و سه اتاق در ساختمان بیمارستان جدید برای دفتر اختصاص داده شد.

پس از پایان بنای دوازده باب مغازه در اراضی ارک دولت در نیش خیابان امام (فعلی) و طبقه فوقانی آنها (که فعلاً محل درمانگاه شبانه و زایشگاه سیار خانوادگی است) دفتر جمعیت به طبقه دوم مغازه‌های مزبور منتقل گردید و از مهر ماه ۱۳۳۶ نیز در ساختمان کنونی واقع در خیابان امام که دارای تالارهای سخنرانی و پذیرائی

بهلاری و بهسازی تن و جان ۲۳۳۹

و نمایش فیلم‌های آموزنده و اطاقهای متعدد برای انعقاد جلسات هیأت مرکزی و هیأت مدیره می‌باشد، مستقر شده است.

بودجه جمعیت:

بودجه جمعیت از وجوه بزرگواران و هدایا و حق کارمندی و عوارض مقرر و کمک‌های جمعیت مرکزی، تأمین می‌شود.

تعداد اعضای جمعیت تبریز:

عده اعضای جمعیت اعم از مؤسس و رسمی و عادی بر ۹۷۱ نفر بالغ می‌شود.

تشکیلات جمعیت:

سازمان جمعیت تبریز عبارت است از:

هیأت مرکزی - هیأت مدیره - بازو سان - یخشهای مشورتی که طرز انتخاب آنان و وظایفی که دارند در اساسنامه مصرح است.

علاوه بر استانداران وقت، عده‌ای نیز بر حسب شغل و مقامی که دارند در جلسات هیئت مرکزی شرکت جسته، تبادل نظر می‌کنند.

اعضای هیأت مرکزی آنروز:

- | | |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| ۲۳۸۰ - علی دهقان صدر افتخاری | ۲۳۸۸ - فتح اله امینی |
| ۲۳۸۱ - دکتر حبیب مجیر مولوی | ۲۳۸۹ - حاج جعفر جوادی |
| ۲۳۸۲ - علی ابوالفتحی | ۲۳۹۰ - دکتر رضا طبیبی آذر |
| ۲۳۸۳ - حاج معصوم شیخ الاسلامی | ۲۳۹۱ - آقای دکتر بیوک آزمون |
| ۲۳۸۴ - حاج حسین شکبیا | ۲۳۹۲ - آقای علینقی مولوی |
| ۲۳۸۵ - علی اصغر مجتهدی | ۲۳۹۳ - آقای دکتر جلیل معدل |
| ۲۳۸۶ - زین العابدین زاخری | ۲۳۹۴ - آقای دکتر عبدالعلی شاهید |
| ۲۳۸۷ - دکتر جعفر جهانشاهی | ۲۳۹۵ - آقای اسمعیل مهنبا (مسکوچی) |

اعضای هیأت مدیره:

- ۲۳۹۶- آقای علی ابوالفتحی (رئیس)
۲۳۹۷- آقای حاج معصوم شیخ الاسلامی (نایب رئیس)
۲۳۹۸- آقای حاج حسین شککیا (مدیر عامل)
۲۳۹۹- آقای حاج زین العابدین زاخری (دبیر)
۲۴۰۰- آقای علی اصغر مجتهدی (خزانه‌دار)

بازرسان:

- ۲۴۰۱- آقای دکتر جعفر جهانشاهی (بازرس فنی)
۲۴۰۲- آقای علینقی مولوی (بازرس مالی)

رؤسای بخشها:

- ۲۴۰۳- آقای دکتر حبیب مجیر مولوی رئیس بیمارستان
۲۴۰۴- آقای دکتر بیوک آزمون رئیس بخش بهداشت
۲۴۰۵- آقای دکتر رضا طبیبی آذر رئیس بخش حمایت مادران و کودکان
۲۴۰۶- آقای دکتر جلیل معدل رئیس بخش تبلیغات و انتشارات
۲۴۰۷- سرکار سرهنگ احمد احمد زاده رئیس بخش امداد
۲۴۰۸- بانو نیر اوحدی رئیس بانوان
۲۴۰۹- آقای دکتر محمد ارسطا رئیس بانک خون
۲۴۱۰- فتح الله امینی رئیس بخش ازدیاد عضو و درآمد

شاغلین مقام:

- ۲۴۱۱- آقای یداله شهبندی رئیس دادگستری
۲۴۱۲- آقای اسماعیل خداپنده رئیس بانک ملی
۲۴۱۳- آقای نصراله شهروان رئیس فرهنگ
۲۴۱۴- آقای دکتر ابراهیم بازرگانی رئیس بهداری

۲۴۱۵- آقای دکتر غفار نیشابوری رئیس اوقاف

۲۴۱۶- آقای مجید نسرین پور (شهردار)

۲۴۱۷- آقای حاج غلامحسین اردبیلی

در پایان ناگزیریم یاد خیریه نیز از یاران سابق بکنیم. آنان که در ادوار مختلفه قریب شصت و اند تن از اشخاص نیکوکار و علاقه مند تحت عنوان اعضای هیأت های عامله و مدیره و مرکزی با سمت های گوناگون به مؤسسه شیر و خورشید سرخ تبریز، خدمات شایانی کرده اند که اغلب آنان به رحمت ایزدی پیوسته و رخت به سرای آخرت کشیده اند و تنها به آوردن نام آنان اکتفاء می شود.

۲۴۳۵- بیت اله (حاج میرزا تقی)

۲۴۳۶- توفیق (دکتر علی)

۲۴۳۷- تهامی (دکتر محمد)

۲۴۳۸- پناهی (علی اکبر منصور الدوله)

۲۴۳۹- پورزند (دکتر علی اصغر)

۲۴۴۰- جلیلی (حسینقلی حاج ارفع الملک)

۲۴۴۱- جوادزاده (حاج محمد تقی)

۲۴۴۲- حریری (حاج محمد باقر)

۲۴۴۳- حسنعلی زاده (دکتر اکبر)

۲۴۴۴- حکمت (حاج میرزا باقر خان)

۲۴۴۵- خرازی (حاج محمد صادق)

۲۴۴۶- خزاعی (سرلشکر حسین آقا خان)

۲۴۴۷- خوئی (حاج محمد باقر کلکته چی)

۲۴۴۸- دادگر (دکتر فرخ)

۲۴۴۹- رفیعی (محمد تقی نظام الدوله)

۲۴۵۰- زربنه باف (حاج حسن)

۲۴۵۱- سراج میر (سعید حاج ذکاء الدوله)

۲۴۱۸- ادهم (دکتر فتاح فخرالطباء)

۲۴۱۹- اصفهانی (میرزا جعفر)

۲۴۲۰- اعلم (مرتیب دکتر غلامحسین خان)

۲۴۲۱- افتخار (دکتر افتخار الملک)

۲۴۲۲- افطسی (مرتیب نصراله افطسی)

۲۴۲۳- امامی (صمد)

۲۴۲۴- امیر احمدی (سپهد احمد آقا خان)

۲۴۲۵- امیر کبیریان (دکتر مجید)

۲۴۲۶- امیر ناصر (سرهنک پاشا خان)

۲۴۲۷- امین (دکتر رفیع)

۲۴۲۸- امین (دکتر شفیع)

۲۴۲۹- انگجی (دکتر اسماعیل)

۲۴۳۰- اهری (میرزا احمد خان)

۲۴۳۱- اهری (کریم)

۲۴۳۲- بافته ای (حاج میرزا علی اکبر)

۲۴۳۳- برخورداریان (آرسین)

۲۴۳۴- بقائی (سرلشکر حسن)

۲۴۶۶- محتشمی (سرلشکر محمد)	۲۴۵۲- سرتیب زاده (میرزا علی اصغر خان)
۲۴۶۷- محمودیه (حاج احمد)	۲۴۵۳- شجاعی (آقا نقی)
۲۴۶۸- مشیر دفتر (حاج محمد صادق خان)	۲۴۵۴- شریعت زاده (علی)
۲۴۶۹- مقدم (سرلشکر حسن)	۲۴۵۵- شمار (حاج میرزا علی اکبر)
۲۴۷۰- موسوی (دکتر سید محمد خان)	۲۴۵۶- صدقیانی (حاج میرزا علی اکبر)
۲۴۷۱- نخجوانی (حاج محمد)	۲۴۵۷- صفی زاده (دکتر علی اکبر)
۲۴۷۲- نصیری (غفار)	۲۴۵۸- عدل (مسعود - حاج عدل الملک)
۲۴۷۳- نیک جو (ابوالفتح مترجم الدوله)	۲۴۵۹- فرشی (حاج میرزا آقا)
۲۴۷۴- واعظ (آقا میرزا حسین)	۲۴۶۰- فیلسوف (دکتر عبدالحسین)
۲۴۷۵- واعظپور (اسمعیل)	۲۴۶۱- فلاحتی (دکتر علی)
۲۴۷۶- وکیلی (هدایت اله)	۲۴۶۲- کانی (حسینقلی)
۲۴۷۷- هویدا (دکتر رحیم)	۲۴۶۳- کارکیا (محمد نقی)
۲۴۷۸- هیئت (آقا میرزا علی آقا)	۲۴۶۴- کلاتری (با نواختن)
	۲۴۶۵- لیقوانی (ابوالحسن)

با طلب توفیق خدمت بیشتر برای زندگان و آموزش و غفران برای درگذشتگان در این جا ختم مقال نموده از خوانندگان محترم تمنا دارد که اگر به لغزشی برخوردند با چشم لطف و رضا بنگرند از قدیم گفته اند: «وعین الرضا عن کلّ عیب کلیة» (۱)



(۱) همانگونه که در آغاز ذکر شد این جزوه جمعیت شیر و خورشید به قلم آقای دکتر مجتهدی در ارتباط با جمعیت خیریه و نیکوکاری تبریز بوده که از نظر یاد نیکی و نیکوکاری به عنوان نمونه آورده شد شهرستانها و استانهای دیگر هم شبیه همین تشکیلات را داشتند تلاش همه شان مآجور و مشکور باد!

۲۴۷۹- جمعیت‌های خیر و نیکوکاری در آذربایجان

شرقی و غربی و اردبیل

این جمعیت‌ها با شعار:

تا رسد دستت به خود شو کارگر چون فتنی از کار خواهی زد بسر
ای که دستت می‌رسد کاری بکن پیش از آن که تو نیاید هیچ کار
در نیم قرن اخیر با احساس عمیق نیازمندیها و احتیاجات روزمره محرومان و
فقراء، تشکلهای مفید و مؤثری و تا حدودی نوگرا و ابتکاری در سطح آذربایجان
شرقی و غربی و اردبیل به وجود آمده است که نوید آگاهیهای بیشتر و شکوفا شدن
غنچه‌های درخت انسانیت و خیرخواهی را به جوامع بشری نوید می‌دهد که مایه
استحکام جامعه و عامل تسلی خاطر دلسوختگان و محرومان می‌باشند.

نخستین طلیعه و قافله سالار این حرکتها، صندوقهای قرض الحسنه بود که به
صورتهای مختلف و شیوه‌های گونه‌گون و تحت عناوین و اسامی متعدد که نوعاً از
اسامی ائمه اطهار (ع) و پیشوایان انسانیت و هدایت الهام می‌گرفتند تحقق یافته‌اند
این صندوقها در تبریز، ارومیه، اردبیل سابقه دیرپا دارند و سرمایه‌ی برخی از آنها با
بانکهای دولتی به رقابت می‌پردازد صندوقهای قرض الحسنه با همه مسائل و
مشکلاتی که گاهی در برخی از واحدهای آن، صورت می‌پذیرد به هر شکل و
عنوانی نشانی از احساس درد و درمان می‌باشد که خداوند متعال از بنیانگزاران آن
قبول فرماید و پاداش نیک و جزای بی‌پایان عنایت فرماید.

حرکت دوم انساندوستی که در آذربایجان در مسیر نیکوکاری برداشته شده
است زودن چهره‌های کریمه فقر و فلاکت از سطح خیابانها و معابر عمومی است و
آن گردآوری متکذیان و گدایان حرفه‌ای یا واقعی و ترتیب دادن تشکیلات کمک به
آنان، به صورتهای درست و آبرومندانه می‌باشد.

این امر سالهای سال پیش از به وجود آمدن کمیته‌های امداد امام خمینی در
سطح کشور بود و هم اکنون نیز جریان دارد گمان می‌کنم نخستین تشکیلات منسجم
مؤسسه حمایت از مستمندان تبریز بود که در سال ۱۳۵۰ ش در آذربایجان به وجود

آمد و متکدیان را در سطح شهر شناسائی و جمع‌آوری و سپس تحت ضابطه خاص دارای شهریه و ماهیانه نمود و این یک حرکت انساندوستی درست و انسانی بود. ترتیب تسلسلی به وجود آمدن این جمعیتها به صورت زیر می‌باشد.

۲۴۸۰- انجمن خیریه تبریز در ارتباط با بهزیستی در سال ۱۳۲۱ ه. ش

۲۴۸۱- مجمع خیریه تبریز به سال ۱۳۲۲ ه. ش

۲۴۸۲- جمعیت خیریه نویر به سال ۱۳۲۶ ه. ش

۲۴۸۳- جمعیت حمایت از مستمندان به سال ۱۳۵۰ ه. ش

همانگونه که گذشت این تشکلهای اختصاص به تبریز نداشت در ارومیه و اردبیل نیز چنین تشکلهائی با اندک اختلاف سلیقه و روش وجود داشت در ارومیه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی جمعیتی تحت نظارت حجة الاسلام والمسلمین فوزی با همکاری جمعی از متدینین مانند مرحوم حاج مجید معمارزاده و دیگران فعالیت مشابهی داشتند.

۲۴۸۴- جمعیت خیریه نویر (تأسیس ۱۳۲۶ ه. ش)

از تشکلهای انساندوستی فوق جمعیت خیریه نویر می‌باشد که اکنون نیم قرن از تأسیس آن می‌گذرد چون دارای نشریه و بولتن خبری بود که توسط یکی از دوستان به دستم رسید شمه‌ای از خدمات آن جمعیت بی‌نام و نشان به عنوان نمونه و الگو بازگو می‌شود و امید است توفیقی دست دهد که فعالیتهای خداپسندانه دیگر جمعینها هم در فرصت مناسب معرفی و بازگو شود در آن جزوه آمده است:

اینک با پایان گرفتن سال ۱۳۷۶ شمسی، جمعیت خیریه نویر - تبریز پنجاهمین سال تأسیس و بیست و هشتمین سال تلاش و فعالیت بی‌وقفه و مستمر خود را پشت سر می‌نهد از اینرو اقدام به تجدید چاپ نشریه «ره‌آورد ۲۵ سال تلاش» بنام جدید «ره‌آورد یک تلاش» می‌نماید:

۲۴۸۵- در چاپ اول نشریه «ره‌آورد ۲۵ سال تلاش» در موضوع ایجاد تسهیلات زناشویی تعداد جهیزیه داده ده، ۱۴۳۶ فقره بود، و در حال حاضر (پاییز ۱۳۷۶) به

۲۴۸۳ فقره رسیده است.

۲۴۸۶ - از تاریخ نشر چاپ اول به بعد تعداد ۲۸ باب خانه مسکونی دیگر خریداری و در اختیار خانواده‌های تحت پوشش و واجد شرایط قرار گرفته است که شرح حال و وضع زندگی نابسامان هر یک از آنها خود می‌تواند یک نشریه مستقلی را تشکیل دهد.

۲۴۸۷ - چنانچه در نشریه قبلی مشروحاً بیان گردیده یکی از اهم فعالیت‌های جمعیت، رسیدگی و تحت پوشش قرار دادن خانواده‌های بسیار محترم و مکرم ایتم می‌باشد که در فاصله حدود دو سال از تعداد ۶۵۲ خانوار به ۷۸۳ خانوار افزایش یافته است و علاوه بر مراعات تمامی احوال خانواده‌ها و حل مشکلات جنبی ایشان از قبیل تأمین نیازها و تکمیل نواقص کارهای تعمیراتی و سائل برق و بناکاری و ایزوگام بامها، ترمیم خرابی‌های سطحی و زیربنائی، تسهیل ازدواج، تأمین جهیزیه، بررسی و تعمیر یا احداث چاههای فاضلاب تمامی خانواده‌ها، تأمین آب و لوله‌کشی آن و خریداری برق، لوله‌کشی و انشعاب و دایر نمودن گاز شهری، کنترل بیماریهای افراد خانواده و کاریابی و رسیدگی مجدد بعد از خودکفائی و... انجام می‌یابد.

۲۴۸۸ - در صفحه ۵۲ نشریه قبلی آمده است تعداد خانواده‌های تحت پوشش بیماران آبرومند و تهیدست ۴۹۲۶ خانوار می‌باشد که در حال حاضر به ۵۶۷۵ خانواده افزایش یافته است.

۲۴۸۹ - توضیح مختصری در مورد احداث و تجهیز مراکز بزرگ درمانی که بعد از نشر چاپ اول همین نشریه به شرح زیر انجام یافته است:

۲۴۹۰ - تکمیل کارهای ساختمانی و تأسیساتی بیمارستان فوق تخصصی کلیه و درمانگاه عمومی حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه‌السلام و خرید قسمت عمده تجهیزات آن و نیز راه‌اندازی بخش‌های دیالیز، اورژانس، آزمایشگاه (بیوشیمی - پاتولوژی)، درمانگاه شبانه‌روزی، رادیولوژی و سونوگرافی و داروخانه که روزانه دهها مریض گاهی هم بیشتر معاینه و معالجه می‌شوند و قسمتی از سایر

بخش‌ها و اتاق عمل نیز مورد بهره‌برداری قرار گرفته؛ امید است با توفیقات ربانی و سعی و کوشش بیشتر همکاران و نیز به همت والای یاری کنندگان از نظر مادی و معنوی با تکمیل باقیمانده تجهیزات در اسرع وقت شاهد افتتاح و بهره‌برداری تمام بخش‌های بیمارستان باشیم.

۲۴۹۱- تأسیس بیمارستان مجهز و پیشرفته سوانح و سوختگی، که در ضلع شمالی بیمارستان سینا احداث، فعلاً با زیربنای ده هزار متر مربع و قابل افزایش به شانزده هزار متر مربع می‌باشد. در حال حاضر اسکلت ساختمان تمام شده امید است در سال ۱۳۷۸ به اتمام رسیده و از اوایل سال ۱۳۷۹ مورد بهره‌برداری کامل قرار گیرد. چنانکه در متن چاپ اول بیان شده در استان آذربایجان شرقی و استان‌های همجوار بیمارستان سوانح و سوختگی وجود ندارد و فقط در بخش‌هایی از محدود بیمارستان‌ها بیماران درمان می‌شوند.

۲۴۹۲- از صفحه ۷۱ به بعد مطالبی در خصوص بیماران روانی (البته خیلی خلاصه) ثبت و قدری مشروح آن به صورت نشریه جداگانه بنام -نامه سرگشاده- در ۱۹ صفحه منتشر شده است که در نتیجه آگاهی بیشتر افراد خیر (بالاخره در سایه الطاف بی‌پایان حضرت احدیت جل جلاله یکی از شایسته‌ترین و پاکدامن‌ترین و مخلص‌ترین بنده‌ای از بندگان صالح و با ارزش خداوند متعال گام بسیار مهمی در این راه و احداث بیمارستان سوانح و سوختگی برداشت و قسمت عمده هزینه احداث هر دو بیمارستان را برعهده گرفت. (هرکجا هست خدا یا سلامت دارش) چون به درج نام معظم له مجاز نیستیم از ذکر نام چنین شخصیت بزرگوار و خیر معذور و از اظهار تشکر و قدردانی لازم در حدّ و حق معظم له خود را عاجز دیده فقط دست دعا و نیاز به درگاه حق تعالی دراز و درخواست اجابت مکنیم و از کلیه سروان گرامی و خوانندگان عزیزی که یا نیت خیر و احسان، این نشریه را ورق می‌زنند و قصد یاری ما را دارند، در حق ایشان التماس دعا داریم و از درگاه خداوند تبارک و تعالی درخواست می‌کنیم این احسان بزرگ را از این بنده بزرگ قبول بفرما و اجر بی‌پایان و بهشت جاویدان و رضایت خود را به این خدمتگزار صدیق و پاک

نیت ارزانی بدار و طول عمر با برکت و عزت و صحت و سلامت سرشار از سرحالی و شادابی به این بنده مخلص عنایت و در پناه خود محفوظ بدار امین یا رب العالمین) احداث این مجتمع در ضلع شمال شرقی بیمارستان روانی رازی واقع در جاده ائل گلی تبریز با شش هزار و ششصد متر مربع زیر بنا با ظرفیت سیصد تختخواب و درمانگاه اختصاصی با تمام تأسیسات و تجهیزات ساختمانی مخصوص بیماران روانی آغاز و در حال حاضر سفت کاری ساختمان با تأسیسات و سیستم گرمائی و سرمائی و نمای ساختمان به اتمام رسیده و مشغول نازک کاری هستند. امید است در اوایل سال ۱۳۷۸ مورد بهره برداری کامل قرار گیرد انشاء الله تعالی و با این اقدام (بستری شدن سیصد نفر بیمار روانی حاد و تحریکاتی) علاوه بر راحتی خود مریض صدها خانواده و نزدیکان و همسایگان شان نیز به آرامش دست یابند.

ناگفته نماند با احداث این بنا و بیمارستان سابق روانی ششصد بیمار روانی در این مجتمع بستری و نگهداری خواهد شد. جمعیت خیریه نویر در نظر دارد برای آرامش و خوشدلی این عزیزان محروم در همان محوطه یک مجتمع بزرگ تفریحی که شامل انواع و اقسام وسایل تفریح، ورزش سبک، گل و گیاه، آب و آبشار مصنوعی و پرندگان زیبا و آکواریومهای جالب و امثالهم که بتواند برای هر مریض سرگرم کننده و شادی آفرین باشد احداث نماید. در اینجا از شما خواهر و برادر عزیز بلی از شخص شما می خواهم با کمک به این امر مهم هم مؤسسه را یاری نموده و هم با این نوع کمکها پای هر انسان به کارهای خیر کشیده می شود در این صورت شما و ما خواهیم توانست گامهای بلندی در رفع مشکلات جامعه خودمان برداریم.

نکته قابل توجه و بسیار مهم این است که: با توجه به پیشرفت کار و توسعه دایره فعالیت جمعیت خیریه نویر و سایر نهادهای اجتماعی و حام المنفعه، باید سروران عزیز عنایت فرمایند که این همه کار و کوشش با توجه به وسعت نیاز شهر و حومه خدمتی ناچیز بوده و با این همه سعی و تلاش شاید مقدار کمی از مشکلات مردم را برطرف نماید یعنی اکثر احتیاجات مردم هنوز بجای خود باقی است و معلوم است طبقه پائین و مستمندان دست خالی تا چه اندازه تحت فشار قرار گرفته و با چه

سختی و تنگدستی روزگار می‌گذرانند. بدیهی است آنهایی که از لطف و عنایت خداوندی بهره‌مند بوده و دسترسی به ناز و نعمت‌های گوناگون دارند چه وظیفهٔ سنگینی در مقام شکر عملی می‌توانند انجام دهند و نیز معلوم است کمکهای محدود این جمع کفاف نیازمندیهای عده معدودی را بکنند چیزی از مسئولیت‌های شرعی و اخلاقی متمکنین حتی آنهایی که از امکانات کمی بهره‌مندند کم نمی‌کند. اگر از ده هزار خانواده بی‌مسکن به دو خانواده خانه خریداری داده شود - هر چند به نوبهٔ خود کار خیری است - ولی تکلیف آن وقت ساقط است که خانواده‌ای بدون مسکن نماند و همچنین سایر مایحتاج عمومی، خدایا تو خود شاهد باش که ما این گفتنی‌های مهم را گفتیم.

در پایان بار دیگر در مقام شکر نعمت وظیفه خود می‌دانیم یادآور شریک جمعبیت خیریه نوبر - تبریز ضمن این که همهٔ موفقیت‌های خود را نتیجهٔ الطاف و عنایات بیکران حق تعالی و رهنمودهای پرارزش و ملکوتی حضرات معصومین و پیشوایان بزرگ عالم تشیع علیهم آلا ف التحیه والثناء می‌داند، از سوی دیگر نیز از آن همه همکاری‌ها و همراهی‌های شما بندگان صالح و نیکوکار ارج نهاده و پیشرفت امور در تمام جهات را مرهون این همه کمکهای مادی و معنوی خالصانه سروران عظام می‌بیند و در حقیقت یادآوری کمکهای ارزنده مردم است، که ما را برای آینده بیش از پیش امیدوار و برای خدمت بیشتر مصمم‌تر می‌سازد.

بسمه تعالی

به سر قبر پدر دخترکی	صورت و سینه بناخن میخست
که نه پیوند و نه مادر دارم	کاش روحم به پدر می‌پیوست
گریه‌ام بهر پدر نیست، که او	مرد و از رنج تهیدستی، رست
زان کنم گریه که اندر یم بخت	دام بر هر طرف انداخت گست
شصت سال آفت این دریا دید	هیچ ماهی‌اش نیفتاد به هست
پسدم مرد زنی دارویی	وندین گوی سه داروگر هست
دل مسکینم از این غم بگداخت	که طیبیش ببالین نشست

سوی همسایه پی نان رفتم	تا مرا دید، در خانه بخت
همه دیدند که افتاده زیبای	لیک روزی نگرفتندش دست
آب دادم به پلر چون نان خواست	دیشب از دیده من آتش جفت
هم قبا داشت ثریا، هم کفش	دل من بود که ایام شکست
این همه بخل چرا کرد؟ مگر	من چه می‌خواستم از گیتی پست
سیم و زر بود خدائی گر بود	آه از این آدمی دیو پرست
	پروین اعتصامی



۲۴۹۲- ایجاد تسهیلات زناشویی

ناگفته نماند که در جریان رسیدگی و در مراحل مختلف درمانی گاهی با مشکلاتی مواجه گردیدیم که نه توان گذشتن داشتیم و نه امکان علاج، عی‌الخصوص که با ضوابط مذکور مغایرت داشت ولی معذالک خوشبختانه هرگز مایوس نبودیم. از جمله دختران دم بخت در این خانواده‌ها وجود داشت که به علت عدم جهیزه و خرج عروسی در خانه مانده بودند و ای بسا علت بیماری پدر یا مادر یا خود دختر نیز همین فشار بود. این مشکل در جلسه مطرح و پس از بحث و تبادل نظر به این نتیجه رسیدیم که به خانواده مزبور و هر خانواده‌ای که نظیر آن باشد پیشنهاد گردد که هر وقت صلاح دانستید و فرد مناسب حال او، خواستگارش شد، اقدام کنید و ما را در جریان بگذارید تا جهیزه لازم از طرف هیئت، تهیه و تامین گردد و از آن پس بتدریج از وسایلی که در حد ضرورت مورد نیاز زناشویی بوده صورت برداری کرده در جلسه مطرح گردید (و در مورد هر یک از وسایل ضروری فردی متعهد شد تامین نماید.) اول از خود اعضاء هیئت مدیره استقبال بعمل آمد مثلاً یکی تعهد نمود هر چه وسایل مسی از قبیل طشتک - سینی - جام و غیره باشد تهیه نماید و دومی ظروف چینی، سومی وسایل سماور و... مابقی را نیز از افراد خارج از هیئت مدیره تقبل نمودند، بدینوسیله کم‌کم و به مرور زمان هیئت در جنب وظایف اصلی خود کمک به زوجین فقیری را نیز آغاز و بر عهده گرفت که

تا امروز بیشتر از صدها پرونده جهیزه در بایگانی هیئت موجود است که بدین منوال با حفظ آبرو دخترانی به خانه بخت رفته و گره خانواده‌هائی نیز گشوده شده است. در حال حاضر (۱۳۷۳/۶/۳۱) تعداد پرونده‌های جهیزه موجود، بالغ بر ۱۴۳۶ فقره می‌باشد.

۲۴۹۴- تامین آب و برق

ضمن عبادت دیده شد بعضی از خانواده‌ها آب - برق یا یکی از این دو را ندارند بطوری که عموماً خانواده‌های فقیر و مستمند با طی راه‌های طولانی و تحمل زحمت و مشقت زیادی از شیرهای برداشت عمومی آن هم پس از معطلی زیاد در نوبت و صف‌های بسیار طولانی، آب می‌آورند و با از نعمت برق و وسایل برقی محروم بودند. این موضوع نیز در جلسه مطرح و بانیانی برای تامین این نوع نیازمندی‌ها و ضروریات اولیه زندگی پیداگردید تعداد خانواده‌هائی که آب یا برق به آنها خریداری شده به قدری زیاد است که نمی‌شود از ظاهر تخمین زد و باید به پرونده‌های مربوطه‌شان در بایگانی هیئت مراجعه کرد.

۲۴۹۵- خرید خانه

روزی از بیماری عبادت شد اعضاء خانواده جمعاً سه نفر بودند. پدر، مادر، پسر، اتاقی را در خانه‌ای اجاره کرده و ساکن بودند، پسر سخت مریض بود و چون مرض پسر توأم با سر و صدا و فریادهای وحشت‌آور بود و بچه‌های صاحب خانه می‌ترسیدند، لذا صاحبخانه اصرار داشت که اتاق را تخلیه کند از طرفی هم بخاطر همان پسر هیچ جا برای سکونت‌شان پیدا نمی‌شد از طرف دیگر فشار صاحبخانه به اوج خود رسیده بود پدر مجبور بود از ترس صاحبخانه و حرف‌های آیدارش شب‌ها به خانه نیاید و در سرائی شب را می‌خوابید و روزها که می‌دانست صاحبخانه نیست دزدکی آمده، نان و مواد غذایی برای عائله‌اش می‌آورد، و از آنجا که پدر شغل مناسب نداشته و درآمد مکفی هم نداشت خودش نیز فردی ضعیف و نحیف

و ناتوان بود. این خانواده در حقیقت از هر طرف تحت فشار بود وقتی موضوع در جلسه مطرح شد پس از مشورت‌های لازم اولین بار تصمیم به کمک مالی برای خرید خانه به این خانواده وامانده گرفته شد اما نه از بودجه مستقیم هیئت که چندان قدرت مالی نداشت زیرا تمام بودجه هیئت صرف درمان و داروی بیماران می‌گردید، بلکه مثل همیشه امدادهای غیبی بیاری این هیئت در جهت اهداف و مقاصد نوع پرورش شتافتند و بدست توانگرانی که اختیار ثروتشان در دست خودشان بود^(۱) این قبیل مشکلات هم لاینحل نماند. از طرفی وقتی مردم این موسسه را شناخته و بازده آن را لمس می‌کنند و می‌دانند که تصمیم منطقی و معقول و قطعی است باید خانه‌ای خریداری شود اما نه با اجبار یا از راه محظورات اخلاقی بلکه تفهیم بسیار محترمانه ضرورت و اهمیت موضوع و لذا خانه‌ای در حدود هشتاد متر با دو اتاق و دهلیز و آشپزخانه با امتیاز آب و برق به قیمت بیست و یک هزار تومان بنام پدر که فردی صالح و ساکت و ساده‌ای بود خریداری و با سند ثبتی تحویل‌شان گردید جای شما خالی در تحویل دادن خانه به این سه نفر و مشاهده وجد و سرورشان! البته وقتی عملاً مشاهده می‌شود در جهت رضای خدا و به قصد قربت و برای تامین وسائل رفاه خلق خدا تصمیم گرفته می‌شود توفیق نصیب می‌گردد دیگر چرا از مشکلات ترسیده و سست شد بلکه باید کار کرد.

تا رسد دست به خود شوکارگر چون فستی از کار خواهی زد بسر گاه و بیگاه نظیر خانواده مزبور پیدا می‌شد و خانه‌اش نیز تهیه و خریداری و تحویل می‌گردید بطوری که در حال حاضر که مشغول نوشتن این مطالب هستیم (۷۳/۶/۳۱) حدود بیست و پنج سال از تاریخ تاسیس می‌گذرد لابد بیان فعالیت در ذهنم نخواهد ماند. رجوع به پرونده‌ها نیز وقت لازم دارد لذا نمی‌توان آمار قطعی

(۱) متأسفانه بعضی از ثروتمندان که بر مال دنیا بسیار حریص هستند اختیار مصرف اندوخته‌های خود را ندارند و در حقیقت آنان ثروتمندان فقیری هستند و در مورد آنان علی (ع) می‌فرماید: «الْحَرِیصُ فَقِيرٌ وَكُلُّ مَنْ لَكَ الدُّنْيَا يَحْذَرُهَا» (انسان حریص همیشه فقیر است و هر کس مالک تمام ثروت‌های جهان گردد)

و دقیقی را ارائه کرد اما حداقل تخمین می‌زنیم خانه‌هایی که در این زمینه خریداری شده از پنجاه باب کمتر نیست.

۲۴۹۶- اقدامات بعدی و جنبی

مطالب این دفتر مربوط است به سال‌های قبل، در حال حاضر نیز فعالیت ادامه دارد و کارهای خیر و عام‌المنفعه دیگری در دست اقدام و قسمتی نیز در حال برنامه‌ریزی است که انشاءالله با کمک خداوندی و مردان الهی جامه عمل خواهد پوشید و عمده‌ترین آنها عبارتست از:

۲۴۹۷- بیمارستان کلیوی و درمانگاه عمومی حضرت

امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام واقع در تبریز

خیابان قدس با وسعت زمین ۷۷۰ متر مربع با زیربنای ۱۱۲۰۰ متر مربع (کل ساختمان آن با تأسیسات و نازک‌کاری در حال اتمام است) و دارای هفت طبقه بشرح زیر می‌باشد:

- کلیه طبقات ساختمان بوسیله پنج دستگاه آسانسور و سه راه پله به هم مرتبط خواهند شد.

۲۴۹۸- تأسیس بیمارستان سوانح و سوختگی

که در زمینی به مساحت ۵۵۰۰ متر مربع در جنب بیمارستان کلیوی طراحی و امید است احداث ساختمان آن در سال ۱۳۷۴ آغاز گردد.

لازم به یادآوری است با توجه به روزافزونی و جمعیت و تکرار وقوع انواع حوادث ناگوار، بخصوص سوختگی‌ها و عدم مرکز درمانی مجهز و جوابگو، در تبریز از مدت‌ها پیش ضرورت احداث بیمارستان مستقل سوانح و سوختگی با امکانات وسیع‌تری احساس و مطالعات لازم در این زمینه صورت گرفته بود تا اینکه در سال ۱۳۷۲ تصمیم و اقدام به تهیه و تأمین زمین گردید در حال حاضر

متخصصان مربوطه، مشغول طراحی نقشه ساختمان می‌باشند.

۲۴۹۹- خدمات فرهنگی

از جمله فعالیت‌های مفید و پر محتوای این جمعیت عبارت است از «خدمات فرهنگی، که از ابتدا بشرح زیر در بخش‌های مختلفی آغاز و ادامه دارد.

۲۵۰۰- تأسیس دبستان دخترانه هاشمیه واقع در خیابان شهید قاضی طباطبائی (۱۷ شهریور جدید)

۲۵۰۱- تأسیس دبستان پسرانه قدس واقع در خیابان تربیت

۲۵۰۲- تأسیس دبستان پسرانه صفا (آیت‌الله شهیدی) واقع در خیابان آرئش کوچه صدر

۲۵۰۳- تأسیس مدرسه راهنمایی و دبیرستان دخترانه هاشمیه واقع در خیابان ۱۷ شهریور

۲۵۰۴- تأسیس دبیرستان پسرانه صفا (والفجر) واقع در خیابان ششگلان

۲۵۰۵- تأسیس دبیرستان جوادالائمه (ع) در جاده اثل گلی کوی بیمارستان که با تمام تجهیزات آموزشی و فنی در سال ۱۳۷۱ افتتاح گردید.

۲۵۰۶- تأسیس دبیرستان «حبیب‌ابن مظاهر» واقع در آخماقیه با تمام تجهیزات فنی و آموزشی در سال ۱۳۷۳ افتتاح گردید.

و سایر کمک‌های با ارزش جنبی، اهداء تعداد قابل توجهی کتاب نفیس و با ارزش به کتابخانه دانشگاه آزاد اسلامی و رفع مشکلات ساختمانی و تأمین شوفاژ برخی از مدارس دوردست و پرداخت هزینه تحصیلی عده زیادی از دانشجویان که خودشان امکان پرداخت آن را نداشتند.

۲۵۰۷- مجتمع آسایشگاه و تفرجگاه بیماران روانی

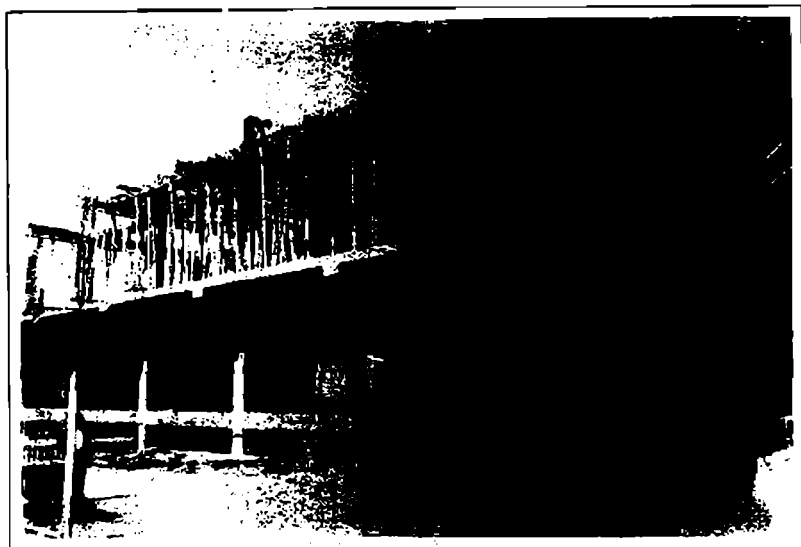
نظریه کثرت تعداد (و محرومیت و در تنگنا بودن) بیماران روانی در سطح منطقه و عدم امکانات لازم از نظر نگهداری و بهداشت روانی و درمانی، پس از مطالعات طولانی، این جمعیت تصمیم دارد در ردیف برنامه‌ها و فعالیت‌های آینده‌اش مرکز مجهز و وسیعی تحت عنوان «مجتمع آسایشگاه و تفرجگاه بیماران روانی، برای تأمین نیازها، و کمک به بیماران روانی و خانواده آنان تأسیس نماید که

برای آگاهی از مراتب ضرورت و اهمیت این اقدام، لازم است وضع موجود از نظر کمیت و کیفیت مورد بررسی قرار گیرد:

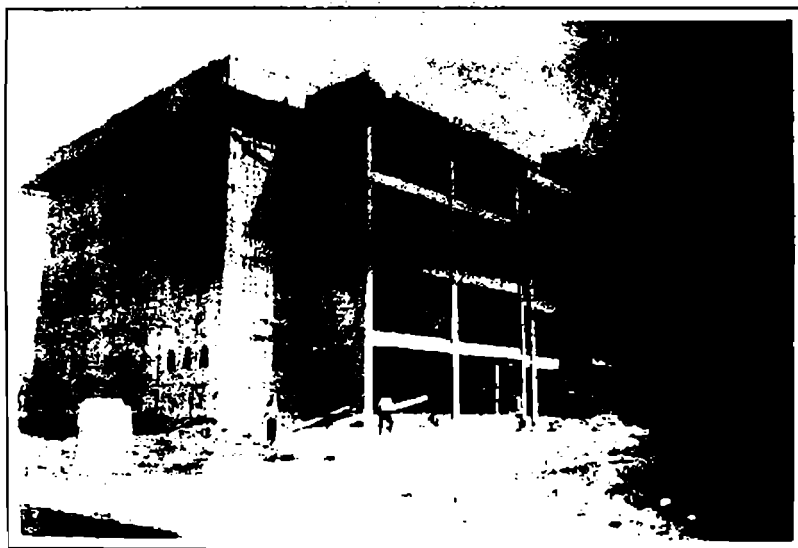
در حال حاضر تنها مرکزیت ذیصلاحیت برای مراجعه کل بیماران روانی منطقه وسیع آذربایجان شرقی و غربی و استان‌های کردستان و اردبیل عبارتست از بیمارستان رازی تبریز (واقع در جاده ائل گولی) که مجموعاً دارای ۳۲۴ تخت بستری برای بیماران روانی (زن و مرد، دختر و پسر، مزمن و غیر مزمن) است در صورتی که تعداد بیماران روانی منطقه بالای ده هزار نفر را شامل است که نیاز به استفاده از داروهای مخصوص اعصاب و روان و نگهداری و مواظبت را دارند. چهار هزار نفرشان تبدیل به بیمار روانی خطرناکتری می‌شوند و طبیعی است به کارهای غیر منتظره و خطرناک مرتکب خواهند شد (در اینجا از ذکر جزئیات و فجایع و مشکل آفرینی‌های ایشان که روزگاران اهل خانه خود را سیاه و زندگی خانواده علی‌الخصوص کودکان خردسال را به جهنمی تبدیل می‌کنند، می‌گذریم که قلب هر شنونده را جریحه‌دار و آرامش و تاب و توان را از انسان سلب می‌کند).



بیمارستان کلیوی حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب (علیه‌السلام)



بیمارستان و درمانگاه تخصصی سوانح و سوختگی حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام)



بیمارستان و درمانگاه تخصصی اعصاب و روان امام حسین (علیه السلام)

۵- مطبوعات و انتشارات مفید

پنجمین محور نیکوکاری روز، کمک به چاپ و تکثیر و نشر کتابهای مفید و سازنده است. مطبوعات و انتشارات نقش اساسی و مهمی را در آگاهی و بیداری جامعه ایفاء می‌کند و همانند خون در رگهای جامعه تأثیر شایانی دارد از آنجائی که ترتیب، تنظیم و نشر کتابهای مفید نیاز به پشتیبانی مالی دارد که در توان اغلب علماء و فضلاء و عاشقان کتاب نیست که مطبوعات مورد نظر خود را تأمین و به دست آورند از این رو برخی از نیکوکاران و فرهنگ دوستان خیر اندیش در جامعه اسلامی ما بوده‌اند و هستند که به این نیاز مبرم اهل علم و طالبان کتاب، پاسخ مثبت داده‌اند برخی با تأسیس مراکز نشر و چاپ، و برخی دیگر با خرید تیراژهای کتابهای مفید، به کمک اهل علم برخاسته‌اند که از میان این جمع می‌توان به بنیاد مطبوعاتی مرحوم کوشانپور در سطح کشور اشاره نمود و در آذربایجان نیز جمعی از نیکوکاران فرهنگ دوست بوده‌اند که به این امر اهتمام ورزیده‌اند که از گذشتگان می‌توان به خدمات مرحوم حاج مسیب چاروقچی در طبع و نشر مکاسب شیخ مرتضی انصاری کتاب درسی طلاب حوزه‌های علمیه و کتاب جوامع الجامع طبرسی و برخی دیگر از کتاب‌های در این ردیف اشاره نمود که بنا به سفارش آیت‌الله قاضی طباطبائی انجام می‌گرفت یا از چاپ کتاب علمای همانند خیابانی به همت مرحوم کلکته‌چی و از معاصران نیز می‌توان به جمعیت خیراندیش هیئت مالی مجله درس‌هائی از مکتب اسلام اشاره نمود. که عموماً از مردم شریف آذربایجان مقیم مرکز بودند مجله مکتب اسلام به تصدیق دوست و دشمن یکی از موفق‌ترین مجلات اسلامی در عصر تاریکی‌ها به شمار می‌رفت.

چهره‌های درخشان خیر و نیکوکاری آذربایجان

اکنون که محورهای پنجگانه مورد نظر منعکس گردید جا دارد به تعدادی از چهره‌های شاخص خیر و نیکوکاری و خیراندیشی آذربایجان اشارتی داشته باشیم تا باقیات صالحات، آنچنان که خود همیشه باقی و ماندگار و همیشگی هستند متقابلاً چهره‌های صاحبان اندیشه‌های خیر و نیکوکاری را نیز جاودان و ماندگار نماییم. در آذربایجان نیز در طول تاریخ همانند جای جای میهن اسلامی ایران، مردان و زنان نیکوکار و چهره‌های بذل و بخشش و همکاری وجود داشته است که اعمال و کارهای خود را از فطرت سلیم و از مکتب پربار اسلام الهام گرفته‌اند و در پاسخ به ندای فطرت و سرشت خود، کارهای خداپسندانه‌ای را انجام داده‌اند که باز شماری و احصاء و حتی نشان دادن اسامی و عناوین آنان نیز کار سهل و ساده نیست فقط در این بخش از باب نمونه و نشان دادن الگو به معرفی برخی از چهره‌های درخشان خیر و نیکوکاری اشارتی می‌گردد تا مشخص گردد جامعه بشری نسبت به نیکوکاران و بدکاران بی تفاوت نیست و از کنار هر دو یا بی تفاوتی نمی‌گذرد هر چند اجر و پاداش نهائی و جزای تشکر و تقدیر از خدمات آنان، مخصوص ذات پاک حضرت احدیت می‌باشد که چه پاداشهائی را مطابق نیات خیر و گامهای استواری که برداشته‌اند، به آنان عطا خواهد فرمود؟ خود می‌داند و بس.

عناصر شریف و افراد خیر در عرصه‌ی خدمات دینی در آذربایجان گامهای استوار و بلندی برداشته‌اند که جا دارد اسامی آنان به تاریخ سازندگان باقیات

صالحات وصل شود و ذکر خیری از آنان به عمل آید که از آن میان:

۲۵۰۸- امیر احمد خان خوئی (مقتول در ۱۲۰۰ ه. ق)

تعمیرات حرم عسکریین (ع) در سامراء

یکی از آثار نیکوکاران آذربایجانی تعمیرات حرم عسکریین در سامراء می باشد که توسط شادروان امیر احمد خان پسر مرتضی خان دنبلی خوئی انجام گرفت و یکی از اخیار و نیکوکاران در قرن ۱۲ ه. ق بوده است.

او که یکی از سرآمدترین و نامورترین دنبلیان به شمار می آید کارهای عمرانی فراوانی در آذربایجان انجام داده است که یکی از ماندگارترین آنها بنای مجدد خود خوی و باغ دلگشای آن می باشد.

و از دیگر آثار عمرانی او فراتر از خوی و آذربایجان بنا و تعمیر حرم حضرت عسکریین (ع) در سامراء بوده است که بنا به درخواست نجف اشرف صورت پذیرفت. او در این راه در سال ۱۱۹۸ قمری میرزا محمد شفیع برادر همسرش را با معماران و کارگران و استادکاران لازم برای ساختمان صحن عسکریین (ع) به سامراء اعزام نمود و دوازده هزار تومان خرجی ساختمان را به او داد تا عمارت حرمین را تعمیر و در مواردی تجدید بنا کند مرحوم میرزا ابوطالب خان (متوفی ۱۲۱۹) در سفرنامه «مسیر طالبی» خود می نویسد:

«احمد خان دنبلی یکی از امراء صاحب نفوذ آذربایجان عمارت گنبدی سامراء را تعمیر کرده است قبل از تکمیل دیوارهای صحن، و هن و تزلزل در امور آن روی داده بود ولی تاکنون کسی به اتمام آن نپرداخت بلکه صحن را نیز پاک نکرده اند»^(۱).

شادروان میرزا عبداللطیف خان شوشتری در «تحفة العالم» می نویسد:

«احمد خان خوئی که یکی از حکام آذربایجان و از اخیار و نیکوکاران زمان بود میرزا محمد رفیع ولد میرزا شفیع مستوفی الممالک را که از افاضل روزگار و ارکان آن

(۱) سفرنامه میرزا ابوطالب خان، ص ۴۰۲ با کوشش حسین خربندجم، چاپ ۱۳۶۳ ش.

دیار بود با وجهی معتدیه به سامراء فرستاد. کارکنان و معماران او نیز ایرانی بودند، قضات و افتدیان بغداد شورش نمودند بنگچریان آن بلد را که افواج پادشاهی‌اند و سوسه نمودند و همگی به هیأت مجموعه، غوغائی عظیم برپا کردند از این طرف نیز همراهیان میرزای معظم، به قدر چهار صد، پانصد کس مستعد حرب و پیکار گشتند میرزا آنها را مانع آمده صورت واقع را به پاشاه اطلاع داد. (۱)

ولی با تأسف کارهای ساختمانی باکشته شدن احمدخان در سال ۱۲۰۰ ناتمام ماند ولی حسینقلی خان با قلع و قمع کشندگان پدر و تحکیم نظم و ثبات در خوی، میرزا جعفر وزیر خود که پسر میرزا رفیع بود برای تکمیل کار به عراق فرستاد. او همراه معماران و مهندسان به عراق رفت و دو سال عمارت آنجا را از قبیل صحن، مناره، رواق، صقه و ایوان و سرطاق و پیش طاق، بنا نمود و از آغاز تا انجام دوازده هزار تومان خرج شد بالاخره در سال ۱۲۰۷ تمام شد. (۲)

کتیبه‌های بنای عسکریین با آن خطوط زیبا و سنگهای مرمر مزار احمد خان و فرزندانش کلبعلی خان و حسینقلی خان در رواقهای آنجا، یاد آن نیک‌مردان و نیکوکاران را زنده می‌سازد.

مؤلف محترم «تاریخ خوی» آقای دکتر محمد امین ریاحی نیز می‌نویسد: «من در سال ۱۳۳۰ ش مزارهای پنج تن از دنبلیها را در سامراء زیارت کردم و چون کوشش عراقیها همیشه بر این بوده که آثار مربوط به ایرانیها را در خاک آن کشور به کلی نابود سازند اینک لازم می‌بینم اسامی آنان را در کتاب قید کنم.

۱ - احمد خان (م ۱۲۰۰ هـ ق) ۲ - کلبعلی خان (م ۱۲۰۰) ۳ - سلمان خان ب قطعه شعر از حریف:

فغان از خنجر کین شد شهید ظلم سلمان‌خان	که نزدیک شهید کریلا او را مکان باد
پریز از تنگنای سینه ناگه طائر قدش	که در جثت به شاخ سدره او را آشیان باد
را «حریف» از بهر سال فوت آن خان فلک رفعت	رقم کردم که دائم جای او باغ جنان باد

(۱) تحفة العالم، چاپ مؤحد، ۱۳۶۳، تهران، ص ۱۳۷.

(۲) بحر العلوم میرزا محمد حسن فانی.

۴- حسین خان با یک قطعه ۱۲ بیتی از صبا با این ماده تاریخ «زمین نهفت به دم آسمان قدر و جلال»

۵- نظر علی بیگ فرزند احمد خان (متوفی ۱۲۱۵ هـ) (۱).

۲۵۰۹- حاج حسین ملک التجار

یکی دیگر از نیکوکاران آذربایجان که در عرصه کتاب و مطبوعات گام‌های مفید و مؤثری برداشته است مرحوم مغفور حاج حسین ملک التجار بانی کتابخانه ملک می‌باشد از کارهای خیر او تأسیس کتابخانه معتبر و راه‌اندازی آن می‌باشد حاج حسین ملک فرزند حاج میرزا لطفعلی فرزند میرزا محمد حسین ملک فرزند حاج کاظم ملک تبریزی می‌باشد.

حاج حسین ملک کتابخانه معروفی را در تهران بازار بین الحرمین تأسیس نمود که یکی از نفیس‌ترین و ارزشمندترین کتابخانه‌های کشور می‌باشد. این اقدام خیر او در آن عصر ظلمانی که هم ردیفان او دو اسبه به سوی مادیات می‌دویدند بسیار ارزنده و ارزشمند و شایسته ذکر و یادآوری می‌باشد.

۲۵۱۰- هیئت مالی مجله درسهائی از مکتب اسلام

جمعی دیگر از اخیار و نیکوکاران آذربایجانی که عموماً در تهران زندگی

(۱) تاریخ خوی، ص ۲۱۲-۲۱۳.

«در مورد دنبلی‌ها می‌توان: به تجربه‌الآحرار و تسلیة‌الابرار تألیف عبدالرزاق بیک دنبلی متخلص به «مفتون» چاپ دانشکده ادبیات تبریز ۱۳۴۹ ش - تاریخ خوی دکتر محمد امین ریاحی نشر انتشارات توس تهران ۱۳۷۲ ش - مآثر سلطانیة مشتمل بر مآثر فتحعلی شاه قاجار - نگارستان دادار در تراجم شعرای عصر فتحعلی شاه - حقائق الأدباء - و ریاض السیاحه تألیف حاج زین‌العابدین شیروانی، ص ۹۵، ص ۹۶، چاپ کتابفروشی سعدی ۱۳۲۹ ش. بستان السیاحه، ص ۲۷۴ شرح خوی و تعریف آن.

می‌کردند هیئت مالی مجله مکتب اسلام بود آنان علاوه بر تجارت و داد و ستد تا حدود فراوانی درد دین و مذهب و عشق به نشر احکام الهی را نیز داشتند آنان در روزگاری که رنگین‌نامه‌ها و مطبوعات مبتذل به صورتهای مختلف و فریبنده، جوانان را به راه ضلال و انحراف دعوت می‌نمودند به این فکر افتادند که با همکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان حوزه علمیه قم که به آنان «هیئت علمی» می‌گفتند با همت «هیئت مالی» نشریه دینی و علمی به وجود آورند تا افکار اسلامی و اندیشه‌های علمی و مذهبی را رواج دهند و این امر در دوران حیات آیه‌الله العظمی بروجرودی در حوزه علمیه قم با اشراف یکی از مراجع عالیقدر آنروز صورت عملی به خود گرفت. و مجله درسهایی از مکتب اسلام تحت حمایتهای مالی آنان و تحت تلاشهای علمی و فکری جمعی از فضلاء نامی حوزه علمیه قم پا به عرصه‌ی حیات نهاد و درست در آن ایام بحرانی و طغیان مطبوعات از نظر اشاعه فحشاء، قد علم کرد و به شبهات مردم پاسخ گفت و از فساد و تباهی جلوگیری کرد و هنوز نیز با حمد الاهی استمرار و بقاء دارد آنروزها واقعاً خلاء موجود را پر ساخت تیراژ واقعی مجله در دوران مدیریت داخلی نگارنده به ۱۳۰/۰۰۰ شماره واقعی و حقیقی در ماه رسیده بود تیراژی که همه مشتری و خواننده و مطالعه‌کننده داشتند و هر شماره را چندین نفر می‌خواند و به کشورهای خارج نیز ارسال می‌شد و منشاء آثار و خدمات ذقیمتی را جهت عاشقان و سالکان راه خدا نشان می‌داد.

مجله درسهایی از مکتب اسلام، در مدت ربع قرن از عمر فعال خود تنها مجله مذهبی و نشریه دینی بود که جوانان تحصیل کرده در خیابان، بیابان، بازار و دانشگاه می‌توانستند به آن استناد ورزیده و احکام و تعالیم اسلامی را در محتوی و لابلای مقالات آن، استخراج و استکشاف کنند.

بانیان مالی این مجله جمعی از نیکوکاران و افراد خیر بازار تهران از مردم شریف آذربایجان بودند که اسامی مبارک آنان به ترتیبی که در ذهن نگارنده باقی مانده است تحریر و ثبت می‌گردد. تا در طول روزگاران مشمول طلب رحمت و غفران هدایت یافتگان آن مجله سازنده قرار گیرند.

۲۵۱۱- عمده‌الآخیار حاج اسماعیل آقا سیگاری که مورد اعتماد بازاریان و خود عمده فروشی پارچه را داشت در یکی از سراهای بازار تهران.

۲۵۱۲- عمده‌الآخیار حاج میرزا ابوالفضل احمدی که خود اهل فضل و زبازد بود.

۲۵۱۳- عمده‌الآخیار حاج فرج الله نعمت‌زاده، والد محترم وزیر صنایع دولت آقای هاشمی.

۲۵۱۴- حاج کریم انصارین از اعضاء مؤسس صندوق ذخیره جاویدان و از بانیان اقتصاد اسلامی که در بازار تجارت فرش داشت.

۲۵۱۵- حاج حسین کاغذیان:

ایشان در امر مکتب اسلام و مجله کودک مسلمان و دیگر انتشارات وابسته و امور چاپ و چاپخانه بسیار فعال و کوشا بودند.

۲۵۱۶- حاج محمد باقر کلکته‌چی

مرحوم مغفور حاج محمد باقر کلکته‌چی تاجر چای یکی دیگر از نیکوکاران سرشناس آذربایجان می‌باشد این مرحوم آثار خیری از خود در تبریز تهران، مشهد به یادگار گذاشته است که تعمیر و نوسازی مدرسه طالبیه، احداث کتابخانه دیانت در آن مدرسه و ایجاد قنوات و تأمین آب مشروب جهت زائران ثامن الحجج در مشهد مقدس و برخی دیگر از خیرات و مبرات او در تهران و تأمین وسائل چاپ و نشر برخی از کتابهای دینی و رسالات مذهبی از آن جاکه آشنائی نگارنده با اعمال خیر و نیک او از دوران طلبه‌گی در تبریز بوده است که او دیکباشی می‌نشت و مرد چاق و تنومندی بود و در نماز جماعت مرحوم آیه‌الله شنب غازافی شرکت می‌جست.

شاید عنوان کلکته‌چی هم به مناسبت ارتباط با هندوستان و خرید و فروش چای بر نام فامیلی او افزوده شده باشد.

نگارنده هنوز محصل علوم دینی در مدرسه طالبیه بود و چندان خبری از گذر امور اجتماعی نداشت هر روز صبح فرد چاق و شیک‌پوشی را در صحن مدرسه

طالبیه مشاهده می‌نمود که در ارتباط با تأسیس و راه‌اندازی کتابخانه «دیانت» و ایجاد سالن جالب و ارزشمند آن با کارگران و استاد بناگفتگو می‌نمود و سپس او را در مسجد دیکباشی در جلسه درس تفسیر مرحوم آیت‌الله شیخ حسین شنب غازی می‌دید و اخیراً نام او را در سقاخانه‌ای که در اطراف صحن نو مشهد مقدس جهت استفاده زائران حرم رضوی (ع) راه‌اندازی شده بود مشاهده می‌نمود در مشهد لوله‌کی انجام داده و محلی را به عنوان سقاخانه پدید آورده بود و نام او بالای همان محل استفاده با کاشی حک نموده بودند.

بار دیگر نام نیک و توأم با خیر و احسان او را در گزارشهای مرحوم محمدعلی صفوت در تاریخ فرهنگ آذربایجان می‌دید که در آن ایام فقر فرهنگی و گرفتاریهای مختلفی که نوعاً از بیسواد و کم‌سوادی و فقدان فرهنگ صحیح و سالم اسلامی نصیب مردم آذربایجان شده بود و آقای صفوت که به عنوان رئیس فرهنگ اردبیل معرفی شده بودند مشاهده می‌کنیم که او به طرف حساب تجاری خود، در اردبیل توصیه می‌کند که از مال‌التجاره خاص او یعنی سرمایه زندگی وی هر چه آقای صفوت در راه نیاز آموزش و پرورش اردبیل داشته باشد به او بپردازد و به حساب وی بنویسد در متن گزارش آقای صفوت تحت عنوان اعتبار مالی چنین آمده است: «در دو سال مأموریت اردبیل نگارنده خیلی بیشتر از بضاعت مالی خود اعتبار و توانائی داشت و آنرا دو عامل بود یکی مساعدتهای مرحوم فکری رئیس دارائی محل که سابقه آشنائی با من داشت.

دیگر دو نفر از تجار مهم تبریز آقایان: حاج محمد باقر کلکته‌چی و حاج محمد نخجوانی به طرف معامله خود در اردبیل اولی به مرحوم زرینه و دومی به اسماعیل تقی زاده نوشته بودند که بالغ به هر مبلغی باشد اگر فلاتی وجهی خواستند فوری پرداخته و به حساب جاری تجارتخانه منظور دارند»^(۱).

البته این نوع کمکهای مردمی بی‌ریا و خالصانه بود که فرهنگ را پی‌ریزی

(۱) تاریخ فرهنگ آذربایجان تألیف مرحوم صفوت، ص ۱۷۲.

می نمود و مسئولین امور را در انجام وظائف خود دلگرم و تشویق می کرد و مسئول هم دقیقاً در می یافت که مردم در جریان اصلی و واقعی فعالیتها و تلاشهای آنان هستند و هرگز دلسرد و نومید نمی شدند. روحش شاد باد!

۲۵۱۷- حاج رحیم خوئی

مرحوم حاج محمد آقا خوئی و برادرش حاج رحیم آقا خوئی از تجار طراز اول تبریز، هر دو متدین و اهل خیر و نیکوکاری می بودند.
در سال قحطی ۱۳۳۶ - ۱۳۳۵ مرحوم حاج محمد آقا جهت مساعدت و کمک قحطی زدگان دامن همت بر کمر بست و جان تعداد کثیری از همشهریان را از خطر مرگ نجات داد.

امروز با اینکه سالیان متعددی از آن تاریخ می گذرد ولی خاطره خوب آن مساعدتها و نیکوکاریها را مردم آذربایجان فراموش نکرده اند.
وی در آنسال سخت و سیاه، قسمت مخصوص خود از شام و ناهار خانوادگی را جدا نموده و از آن سهم به فقراء و نیازمندان مساعدت و احسان می نمود.
مرحوم مجتهدی در رجال مشروطیت می نویسد:

«او خیلی از شبها را غذا نمی خورد شام و صبحانه را با دست خود به فقراء می داد در مورد مساعدتهای او به فقراء حکایات زیادی در افواه مردم موجود است، مواسات او نیکمردان و نیکوکاران صدر اسلام را در خاطرها زنده می کند بعد از خاتمه جنگ بین الملل اول همین که راه عتبات باز شد به زیارت شتافت و در آنجا درگذشت اما برادرش حاج رحیم آقا مدتها بعد از برادرش زنده بود برادرزادگان و فرزندان خود را به نیکی و کارهای خیر وصیت می نمود»^(۱).

خانواده خوئی علاوه بر چند فقره کارهای نیک و خیر در سر راه تبریز به قراجه داغ و در باغمیشه از محلات تبریز دو پل بزرگ و محکم و زیبا ساخته اند و کارخانه

جمعی از چهره‌های درخشان خیر و نیکوکاری آذربایجان ۲۳۶۵

کبریت‌سازی ممتاز را به تبریز آورده‌اند، که یکی از قدیمی‌ترین کارخانه‌های ایران می‌باشد.

آقای حاج باقر آقا خوئی و آقای حاج کاظم آقا خوئی فرزندان این شادروان از تجار معتبر آذربایجان شیوه پدر را تعقیب می‌کنند،^(۱).

۲۵۱۸ - حاج محمد تقی اتفاق

از نیکوکاران سرشناس و از چهره‌های سرشناس نیکوکاری آذربایجان، خاندان «اتفاق‌ها» هستند که به حوزه‌های علمیه نجف و قم کمکهای مؤثری داشته‌اند.

مرحوم حاج تقی اتفاق از بس در نجف اشرف، خیرات و مبرات داشته است که در السنه علما و طلاب نجف با لقب «المحسن الكبير»، نیکوکار بزرگ، شناخته می‌شد او در امر احداث مدارس دینی و کمک به هزینه‌های جاری طلاب و مدرّسین نقش اساسی و خیرات استمراری داشته است.

از خیرات و برکات این مرد شریف ساختمان مسجد بزرگ حجتیه در قم و آب انبار بزرگ آن مدرسه می‌باشد آن ایام که مادر مدرسه سکونت داشتیم از آب خنک و گوارای آن استفاده می‌کردیم در زمستانها انبار را پر می‌ساختند برای یکسال طلاب کفایت می‌کرد. اطلاع نگارنده در مورد این فرد نیکوکار آذری در همین محدوده بود که محض اظهار تشکر و قدردانی به رشته تحریر آمد ولی یقیناً کارهای خیر او منحصر به اینها نیست.

۲۵۱۹ - حاج صمد حسن زاده

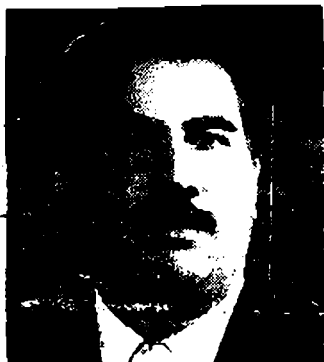
یکی دیگر از چهره‌های خیر و نیکوکاری آذربایجان دوست عزیز آقای حاج صمد حسن‌زاده صاحب چاپ آذر و صنایع کاشی تبریز و الباف می‌باشد طبق اطلاعاتی که نگارنده دارد در برخی از امور خیر مربوط به فرهنگ و بهداشت و درمان

همکاری و همفکری داشته و دارد هر چند شاید راضی به نام بردن نباشند ولی جهت یک خاطره زیبا ناچار به ذکر نام شدم.

خاطره‌ی از نیکوکاری:

اکنون که بحث و گفتگوی نیکوکاری در میان هست بی‌مناسبت نیست جهت زنگ تفریح کتاب هم بوده باشد یکی از موارد خاطره‌آمیزی را که در ارتباط با این نیکوکار آذربایجان می‌باشد و خود نگارنده نیز حضور داشته است جهت خوانندگان وفادار مفاخر بازگو نمایم که خالی از فائده و عاری از تأثیر نیست و داستان شیرین آن به این صورت می‌باشد که همان روزهای وقوع در مطبوعات انعکاس یافته:

آرروز یکشنبه (۱۳۵۸/۱/۱۹)
ساعت ۱۲ دفتر کار خود را در مجله



درسهائی از مکتب اسلام را ترک کرده عازم منزل بودم که با یکی از آشنایان بازاری که در بازارچه نوروزخان تهران، تجارتخانه معتبری داشت روبرو شدم او با چند نفر از دوستان آذری خود به قصد زیارت امام و دیگر مراجع عالیقدر تشیع به قم شرفیاب شده بودند.

آقای عبادی دوست قدیمی ما، همراهان خود را معرفی نمود و اظهار داشت که آقای حاج صمد حسن‌زاده معروف به «رضوی» از تجار سرشناس و از کارخانه دارهای معروف تبریز می‌باشد که می‌خواهد یک دستگاه اتومبیل بیوک یا شورلت (تردید از نویسنده) ساخت ایران را که هنوز نمره نشده است بر اساس عهد و نذری که کرده است به پیشگاه حضرت امام اهداء کند اگر شما بتوانید از حضور امام در خواست وقت ملاقات و شرفیابی بنمائید بسیار ممنون خواهیم بود و حقیقتاً احسانی در حق ما نموده‌اید نگارنده خواست بدون بررسی حقیقت مطلب، گامی

برنداشته باشد از این رو از خود صاحب احسان موضوع را جویا شد او که جوان پاک سرشت و پرشور و متدین به نظر می‌رسید این چنین تعریف کرد: سرگذشت این امر به آنروزهای بحرانی برمی‌گردد به آنروزهای بحرانی که حضرت امام در پاریس بودند و قافله دلها با او بود و صحبت از حرکت پرواز انقلاب مطرح بود و مسئله با آن کارشکنیهای دولت شاپور بختیار روبرو بود که شاپور می‌گفت هرگز اجازه پرواز هواپیما به ایران را نخواهم داد. آری من این اتومبیل را تازه از کمپانی خریداری کرده بودم روزی که تحویل گرفتم در بحرانی‌ترین روزهای حرکت امام بود که دولت به بهانه نقص فنی فرودگاه با مانع از پرواز هواپیمای حامل امام گردید و فرودگاهها را به روی پروازهای خارجی من در آن روز در یک شرایط خاص روحی به سر می‌بردم از این تصادم و تضاد و از این کارشکنیهای شدیداً دولت رنج می‌بردم در دل باخدای خود عهد و پیمان بستم اگر حضرت، صحیح و سالم به ایران برگردد من قبل از سوار شدن این اتومبیل آن را در اختیار امام قرار میدهم تا افتخار حمل امام را پیدا کند و همیشه در اختیار او باشد تا افتخاری به آذربایجان و آذربایجانی محسوب شود از این روز هنوز نمره نکرده‌ام تا نمره قم را بگیرم اکنون که بحمدالله امام صحیح و سالم برگشته است و پس از تعیین دولت موقت در تهران در شهر قم استقرار یافته‌اند آنرا به حضورشان آورده‌ام امیدوارم امام این هدیه ناقابل را از شهرستان تبریز بپذیرد و من به آن عهد و پیمان و نذر و نیازی که با خدای خود داشته‌ام برسم چون لطف و کرم خداوند متعال شامل حال ما ملت ایران شد و وجود پربرکت ایشان پس از ۱۵ سال دوری و تبعیدی صحیح و سالم وارد کشور شده است چون در تهران نتوانستم به حضورشان برسم اکنون که تا حدودی فرصت مناسبتر است خواستم این هدیه یا نذر را به حضورشان تقدیم کنم چون می‌دانم امام از سهم امام و وجوه شرعیّه نمی‌پذیرد از مال و خاص خودم به عنوان هدیه تقدیم می‌کنم.

وعدۀ ملاقات:

نگارنده پس از استماع توضیحات آن جوان پرشور و مؤمن که با علاقه و آرامش قلبی خاصی بیان می‌نمود به حضور آقای محتشمی که یکی از دوستان قدیمی خود

که شاگرد فداکار و یار وفادار امام بود رسیدم او که خوشبختانه در تنظیم برنامه‌های ملاقات امام مشارکت داشت پس از اطلاع به شادروان حاج احمد آقا و کسب اجازه از حضرت امام با کمال لطف و صفا ساعت ۸/۵ شب را تعیین وقت نمودند که به محضر امام مشرف شویم. من به اتفاق دوستان که لحظه‌ی دیدار را ثانیه شماری می‌کردیم نیم ساعت جلوتر در اطراف منزل امام حاضر بودیم. لحظه‌ی حساس و پراحساس و پرشوری بود هزاران تن از علاقه‌مندان و شیفتگان امام در اطراف منزل تجمع داشتند هر کدام مطلبی و حرفی و احساسی داشتند افراد با کمال سادگی و بی‌آلایشی گروه گروه به حضورشان می‌رسیدند و با جهانی از شور و شغف از محضرشان برمی‌گشتند ما پنج نفر هم پس از نیم ساعت تأخیر اجباری ساعت ۸ شب به حضور امام شرفیاب شدیم امام تنها بود با کمال سادگی و بی‌آلایشی در گوشه‌ای از اطاق بزرگی تکیه به دیوار نشسته بودند هاله‌ای از عظمت و صلابت و جوانمردی، سیمای نورانی او را احاطه کرده بود سیمای جوانمردانه‌ی او، هر بیننده را به یاد عظمت فاتحین صدر اسلام و وقار مجاهدین و رزمندگان آنروزها می‌انداخت وقتی نوبت به ما رسید پس از سلام و احترام من کنار و دوشادوش امام قرار گرفتیم و رفقا را معرفی نمودم و جریان را تعریف و سوییچ اتومبیل را به پیشگاه مبارکشان تقدیم داشتم.

حضرت آیت‌الله با تبسم و خوشرویی خاصی آنرا پذیرفته و تفقدی از دوستان و همراهان نمودند ولی دوباره سوییچ را به صاحب آن برگرداند و این چنین می‌فرمودند. «من از احساسات و عواطف شما ممنونم که از تبریز متحمل این همه زحمت و ناراحتی شده‌اید، و اگر قبلاً اطلاع می‌داشتم اجازه نمی‌دادم متحمل این همه زحمت شوید و اتومبیل را تا اینجا بیاورید من هدیه شما را پذیرفتم ولی به خودتان می‌دهم و شما از طرف من وکیل هستید که از آن استفاده کنید»

جوان با ایمان با عشق و علاقه و شور خاصی که از این دیدار نصیبش شده بود با اصرار و علاقه فراوان درخواست نمود که حضرت آیت‌الله این افتخار را به ایشان بدهند که هدیه ناقابل را از او بپذیرند و یک بار هم که شده است سوار آن گردند سپس هر طور خواست، عمل کنند به نیازمندی بدهد یا بفروشد تا او به عهد و

پیمان قلبی خود رسیده باشد او برگرفتن امام اصرار می‌ورزید امام در جواب اصرار او فرمودند من در شرائط فعلی نیازی به اتومبیل شخصی ندارم و تعهدی هم دارم که تا احساس نیاز نکنم اتومبیل شخصی نداشته باشم و با خدای متعال عهد دارم مادام که تمام آحاد ایرانی اتومبیلی ندارند من اتومبیل شخصی نداشته باشم حالاکه شما اصرار دارید من به شما وکالت می‌دهم آنرا از طرف من، خودتان بفروشید و با پول آن خانه‌ای برای یکی از مستضعفین کشور یا یکی از کارگزاران تهیه کنید چون اگر ما اقدام به فروش کنیم ممکن است به قیمت واقعی آن نرسانیم، این کار را بهتر است خودتان انجام دهید و اگر برایتان ممکن نشد و خواستید حتماً بوسیله خود ما صورت گیرد می‌توانید اتومبیل را بفروشید و پول آن را به حساب خاصی که بزودی اعلام می‌شود بریزید (شماره ۱۰۰ بانک ملی ایران که دو سه روز بعد اعلام شد) چون با لطف الهی می‌خواهم برای عموم مستضعفین در سراسر کشور خانه و مسکن تهیه شود جوان گفت: بحمدالله امکانات زندگی‌ام خوب است می‌توانم بدون فروش آن نیز خانه‌ای برای یکی از کارگرانم تهیه کنم شما فقط افتخار دهید آنرا بپذیرید. امام فرمودند: حقیقت این است من نمی‌توانم صاحب وسیله شخصی شوم اگر اصرار دارید که این ماشین در قم بماند پس به این آقا (اشاره به نگارنده) بدهید جوان سریع را به سوی من برگرداند من سریع را به سوی او حواله دادم و گفتم وقتی امام نمی‌خواهد صاحب وسیله شخصی گردد به من طلبه نمی‌رسد که صاحب اتومبیل مدرن گردم در پایان این سخن امام را پذیرفت و بنا بر این شد که خودشان با بوسیله‌ی امام خانه‌ای برای یکی از مستضعفان ساخته یا خریداری شود.

این ملاقات ۱۵ دقیقه به طول کشید با عرض سپاس و ادای احترام از حضورشان مرخص شدیم ولی جهانی از ایمان و شور و شوق و ایثار در وجود همراهان متلاطم بود آنان با مشاهده این خصوصیات روحی، غرق در حیرت و بهت بودند جوان زیر لب مضمون آیه‌ای را زمزمه می‌کردند جاییکه می‌فرمایند: «خداوند بهتر می‌داند که بزرگواری و آقائی را به کی عنایت کند؟ و رهبری را در کدام خاندان قرار دهد؟ پس از دیدن این مصاحبه و مشاهده این احوال فوراً به ذهنم مقایسه‌ای خطور نمود. و عامل این مقایسه عظمت و رذالت بود و با خود گفتم این یک نمونه از پیشوائی و

رهبری و دلسوزی، و آن هم نمونه‌هایی از ثروت اندوزی و یغماگری و غارتگری دودمان منحوس پهلوی که با تملک آنهمه منابع ثروت و امکانات مالی کشور، و با گرفتن حق تولیت از حضرت معصومه (ع) و امام رضا (ع) و با گرفتن درآمد مقابر و گورستانها و با جمع‌آوری نذورات و نیازهای آرامگاهها و امامزاده‌ها باز کسری مخارج و مطامع خود را از راه بلیط بخت آزمائی و به اصطلاح اعانه‌ی ملی از پیرزن و پیرمرد از صغیر و کبیر تأمین می‌نمودند تا بتوانند خوش‌قصی کاملی را به نفع اربابان خارجی و یغماگران بین‌المللی انجام داده باشند.^(۱)

* * *

۲۵۲۰- برادران خوئی مؤسسان کارخانه کبریت سازی ممتاز

تأسیس کارخانه و ایجاد کارگاههای تولیدی که بازگشاینده مشکلات زندگی جمعی و ایجاد اشتغال نسبت به گروهی از مردم فعال کشور می‌باشد در شرائط کنونی کشور لازم‌تر و واجب‌تر از تأسیس برخی از مساجد و معابد کم‌خاصیت می‌باشد کارشکنی در امور تولید و ایجاد اشکال در روند توسعه و گسترش کشور نوعی سدّ راه خدا و نوعی مبارزه با روند پیشرفت مسلمین و محتاج شدن به کفّار و اجانب می‌باشد. که هرگز مورد پسند خدا و رسول خدا (ص) و اولیای دین مقدّس اسلام نیست.

توصیف از مؤسّسات مالی، کارخانه‌ها، تعریف از ثروت و سرمایه نیست بلکه تعریف از رفع محرومیت و تعریف از چاره‌جویی جهت رفع نیاز اجتماعی می‌باشد مؤسّسان این نوع مراکز اقتصادی، وسیله خیر و ابزار کار و عامل و واسطه‌ی بیش نیستند در این میان عده‌ای از افراد خانواده خوئی از آن میان مرحوم حاج غفّار رحیم زاده خوئی، حاج صمد آقا، حاج احمد آقا، حاج اسد آقا، آقا میر علی اکبر مدحت در صدد تأسیس کارخانه کبریت سازی با ماشین آلات داخلی برآمدند و

(۱) این مصاحبه در ۱۸ فروردین ۱۳۵۸ در قم انجام پذیرفت و در شماره ۵۸/۱۱/۲۲ در مجله جوانان منتشره از مؤسسه اطلاعات، مشروح گزارش آن به چاپ رسید.

چون فراهم کردن مواد اولیه این صنعت که برای نخستین بار در ایران ایجاد می‌گردید عاری از مشکلات عدیده نبود. ولی با وجود اشکالات متعدد در عوض، مورد تشویق و ترغیب دوستان و آشنایان خود واقع می‌شدند و به تدریج در کار خود توفیق می‌یافتند و مورد استقبال دوستان خود قرار می‌گرفتند به حدی که عده‌ای از هواخواهانشان از مصرف کبریت خارجی خودداری و ممانعت می‌نمودند در سال ۱۲۹۸ چون پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در کار آنان حاصل شد لذا مؤسسان (حاجی باقر آقا، حاج محمد رحیم آقا، حاج محمد تقی، آقای حاج زین العابدین رحیم زاده خوئی) که در بدو حال توجهی به فعالیت فرزندان خود نداشتند به فکر کمک مادی و تبدیل وسائل دستی آنان به ماشین و ایجاد کارخانه مطابق اصول فنی شدند و آقای حاج حیدر خوئی برای سفارش ماشینهای مورد احتیاج به آلمان مسافرت کرد و بر اثر مجاهدت وی و وارد کردن ماشین آلات خودکار مهندسی آلمانی کارخانه به صورت آبرومندی در آمد و به این فکر افتاد تا کبریت بقلی نیز تهیه کند و این امر بر اثر تخصص آقای حاج میرزا حسن مخترع جامه عمل به خود پوشید به طوری که محصولات این کارخانه مورد تحسین مهندسین آلمانی و خارجی نیز قرار گرفت.

در سال ۱۳۱۳ ش به علت وقوع حریق در کارخانه متأسفانه وقفه‌ای در امور آن حاصل شد تا اینکه در سال ۱۳۱۵ پس از بازسازی مجدداً آغاز به کار کرد و تاکنون بلا وقفه کار می‌کند کارگران کارخانه در سه شیفت ۸ ساعته کار می‌کنند و تولید آن در ۲۴ ساعت کار متوالی بیش از ۵۰۰ هزار قوطی است. که به مصرف داخلی و خارجی می‌رسد.

۲۵۲۱- حاج زین العابدین تقی یوف (پدر دلسوز)

در اوایل قرن نوزدهم مسیحی، نهضتی فکری و مکتبی در بین مسلمانان قفقاز پیدا شد و جنگ روس و ژاپن و سپس انقلاب اول و ایجاد دوما صورت گرفت و منازعات ارامنه و مسلمانان آن نهضت را تشدید کرد باکو که در واقع مرکز مسلمین

آن دیار بود به علّت وجود نفت، بسیار با ثروت و معمور گردیده بود میلیونرهای مسلمانی پیدا شده بودند که مشهورترین و نیکوکارترین متمولترین آنان شخصیت معروف و مشهور حاج زین العابدین تقی یوف بود او یک فرد ملت دوست و وطن خواه بود وصیت کمک و آوازه احسان و نیکوکاری او به مسلمین و دیگر آحاد جامعه در تأسیس مدارس و نوانخانه ها به همه جا رسیده بود غیر از مسلمانان، دیگران نیز از خان احسان و کرم او، بهره می جستند.

مرحوم حاج زین العابدین متمول آگاه و هوشیاری بود که از ثروت خود در راه آگاهی و بیداری ملت ایران صرف می کرد و در راه خود تجربه ها و شگردهائی داشته است فی المثل او چند نسخه از هفته نامه «حبل المتین» کلمکته را خریده و مرتّب به نجف می فرستاد و تأثیر این اقدام آگاه کننده در پیروزی مشروطیت بسیار روشن بود که بزرگانی - مانند: آیه الله آخوند محمد کاظم خراسانی،



ملا عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین نائینی با نهضت مشروطه و افکار مشروطه خواهان بیشتر انس و آشنائی پیدا می کردند و گاهی به مرحله لمس و احساس می رسیدند.

از دیگر ابتکارات او ایجاد مدارس دخترانه و آگاه و با سواد نمودن مادران آینده بود همین اقدامات او باعث گردیده بود که مردم باکو او را پدر خود می خواندند و شاید براساس همین وجهه و اعتبار احترام فوق العاده او بین مردم بود که بلشویکها پس از ضبط اموال وی، صدمه ای به او نرساندند و او خود را سالم به استانبول

رسانید (۱).

اعمال خیر این نیکوکار آذربایجانی در بین مردم قفقاز به صورت الگو و به عنوان نیکوکار مثال زدنی مانند حاتم طائی در آمده است هر وقت کلمه «حاجی» به گوشتی می‌رسد نام او تداعی می‌گردد.

خدمات انسانی او:

حاج زین‌العابدین تقی یوف که امروز در باکو به عنوان «حاجی» شهرت نام دارد و هر سال تقویمهای سالیانه باکو با تصویر او مزین است می‌توان گفت که پادشاه بی‌تاج و تخت مردم قفقاز و آذربایجان بوده است او با دسترسی به امکانات



خدادادی نفت و بنزین که در باکو و حومه فراوان وجود دارد و با استخراج و فروش آن دلارهای کشورهای خارجی را متوجه کشور خود ساخته بود و در اثر همین درآمد، کارخانه‌ها و شرکت‌های متعددی را در باکو و حومه به وجود آورده بود که هزاران نفر کارگر و عامل در آن

شرکتها مشغول کار و تلاش بودند و با برخورد انسانی و عاطفی که با آنان داشت همه را مرهون جاذبهٔ محبت‌های خود قرار داده بود به حدی که همگی به سان

(۱) نوائی عبدالحسین حیدر عمو اوغلی و محمد امین رسول زاده به نقل از حیدر عمو اوغلی ملک زاده، ص ۱۴۱، ۱۴۲.

اعضای یک خانواده در تلاش تولید بیشتر و استفاده از امکانات بهتر زندگی، به سر می بردند در عصر شکوفائی فروش نفت این ثروت زیرزمینی تمام ساختمانها و عمارات باکو سر به فلک می کشید و شهر و حومه از عمارات اعیان و اشرافی مجللی برخوردار بود که هم اکنون بقایای آن دوران در ساختمانهای مسکونی باکو مشاهده می شود که یکی از بهترین آنها عمارات مسکونی خود حاج زین العابدین می باشد که امروز در کنار دریای خزر به عنوان «موزه تاریخ» نظر سیاحان و جهانگردان را به خود جلب و جذب می کند.

نگارنده در سفر ۱۳۷۷ ش ط ۱۹۹۹ م که به قصد تکمیل سرگذشت همین نیکوکار مشهور، دیداری از آن ساختمان داشتیم عمارتی را که روزی که مظفرالدین شاه قاجار پادشاه ایران در سفر فرنگستان متواضعانه در بخش شرقی آن حضور پیدا کرده بود و با پادشاه نفت و ثروت باکو آقای تقی یوف ملاقات، و مورد محبت او قرار گرفته بود این عمارت دارای ۱۱۱ اتاق است و کلاً از دو بخش تشکیل یافته است.

۱- بخش شرقی

۲- بخش فرنگی و اروپائی

در بخش شرقی که با تزئینات و آداب و رسوم مشرق زمین آراسته و تزیین گردیده است حاج زین العابدین از مهمانان مشرق زمین دیدار و پذیرائی داشته است و حضور شاه ایران نیز در این بخش صورت گرفته است. و در بخش فرنگی که با میل و صندلی آراسته شده است حاجی از مهمانان خارجی پذیرائی داشته است گل و بوته ها و معماری به خصوص آذین بندی و آئینه کاری این عمارت، فوق العاده جالب و جاذب می باشد.

نگارنده یک ساعت و نیم در اتاقهای متعدد آن که اکنون تبدیل به موزه شده است و دارای تزئینات شرقی و غربی است سیر نموده و از گذر زمان عبرت آموزی نموده است که الملك لله الواحد القهار (آنکه نمرده است و نمیرد تویی)

خدمات انسانی:

خواننده گرامی چنین تصوّر نکنند که نگارنده مفتون ثروت و دارائی حاج زین‌العابدین تقی یوف شده است و امکانات مادی او چشم او را گرفته است و در حق ثروتمندی که از حلال و حرام اموالی را روی هم انباشته است توصیف و تعریف ناآگاهانه انجام می‌دهد یقیناً مسئله چنین نیست آن ثروت و کزورها دلاری که نتوانست به او وفا کند و یکشبه میلیارد سرشناس جهانی به یک فقیر و مسکین و محتاج نان شب تبدیل گردید. آری آن عواملی که توانست حاج زین‌العابدین را یکشبه از آن کاخ رؤیائی ۱۱۱ اتاقه پائین کشد و روانه یک اطاق سرد و ظلمانی و تاریک و تنگ اتاقه نماید همین عوامل در انتظار ما و همه انسانهای دیگر نیز نشسته است ولی عملی که حاج تقی یوف را نجات داد و در آخرت نیز کمک خواهد نمود آن روح انسان دوستی و علاقه به مردم و کمک به مستمندان و رفع نیازهای واقعی جامعه بود که حتی کمونیست‌ها و بلشویک‌ها را هم تحت تأثیر قرار داد که او را به خاطر خدمات انسانی، آزاد نمایند و آزاری به او نرسانند آری همین یک روح و همین علاقه به انسانیت است که ما را در برابر این روحیه خاضع می‌سازد و این روحیه در ثروتمند و فقیر در هر دو در حدّ توان خود قابل جستجو و بررسی است.

آری حاج زین‌العابدین در دوران حیات خود با استفاده از ثروت نفت آب مشروب شهر یک میلیون نفری باکو را تأمین نمود و لوله‌کشی خانه‌ها و منازل را انجام داد و هم اکنون نیز سند معروف آب مشروب باکو به نام آن شخص معروف است او در مدّت کوتاه ثروتمندی خود دهها باب مدرسه علمی پسرانه و دخترانه را باز گشود و خاتواده‌های بی‌سرپرست را سرپرستی نمود و به نوانخانه‌ها و یتیم‌خانه‌ها کمکهای مالی فراوانی انجام داد و این روحیه خیرخواهی و انسان دوستی او بوده است که او را به عنوان یک چهره انسانی معروف ساخته است و مردم باکو و حومه و اصولاً آذربایجانیا او را به عنوان یک «پدر دلسوز» می‌شناسند و یاد او را گرامی و عزیز می‌شمارند به تعبیر سعدی شیرازی:

ای که پنجاه رفته در خوابی مگر این پنج روز دریایی



۲۵۲۲- حاج ابراهیم نهر ملوئی

نمای مسجد

باز در جمهوری آذربایجان در بخش نخجوان آبادی و قصبه‌ای وجود دارد که به نام «نهرم» معروف است چهره‌های مشهور ادبیات آذربایجان امثال: جلیل محمد قلی زاده و حسین جاوید از آن آبادی برخاسته‌اند علاوه بر آن دهها عالم و دانشمند از آبادی نهرم برخاسته‌اند آن فرد بسیار خیر و نیکوکار به نام حاج ابراهیم نهرملی

در آن آبادی زندگی می‌کند.

حاج ابراهیم صاحب تصویر فوق که در سنین بالای جوانی زندگی می‌کند در باکو تشکیلات تجاری دارد او همانند پدرش مرحوم حسین تنهرملی فرد بسیار نیکوکار و خیرخواه می‌باشد از کارهای خیر او در سال ۱۹۹۳ ایجاد علاقه بین تجار ایران، ترکیه، آذربایجان می‌باشد که در ایجاد روابط مالی نقش مؤثری بین مسلمانان ایفاء می‌کند.

از درآمد شرکتی که او در آن آبادی دارد ۵۰ عائله شهدا را تأمین و سرویس دهی می‌کند. چهار باب مدرسه‌ای که در آبادی وجود دارد هزینه آنها را می‌پردازد هر

کدام از این مدرسه‌ها دو میلیون مانات خرج دارند.

مسجدی به نام مرحوم پدرش با شکوه و جلال خاص به سبک مسجد الحرام، تأسیس نموده است زایشگاه سه طبقه جهت بانوان و مسجدی دیگر در آبادی گوزنوت تأسیس نموده است این فرد نیکوکار



به طول ۲۵ کیلومتر کانالی جهت آبیاری مشروف نثرم ایجاد نموده است بارگاهی نیز جهت مرقد مرحوم حاج زین العابدین تقی یوف در شهر «مردکان» ایجاد نموده است که اطراف آن باغ و باغات می‌باشد شرکت تجاری ابراهیمی همه ساله تعدادی از طلاب را جهت زیارت خانه خدا اعزام می‌دارد و از این قبیل کارهای خیر فراوان دارد.

۲۵۲۳- حاج مادر نیکوکار

باز در جمهوری آذربایجان در روستایی به نام «بناقده» واقع در حومه باکو مردی زندگی می‌کند که همه به اسم «حاج مادر آقا» می‌شناسندش، این مرد ساده و بی‌ریا با همه با رفتاری برادرانه برخورد می‌کند، مهربان و خیرخواه است به کسانی که نیازمندند و در فقر و تنگنا به سر می‌برند کمک مالی می‌کند به همین جهت در میان اهالی روستا از احترام خاصی برخوردار است.

هدف اصلی او بنا کردن مساجد بزرگ و مدارس دینی و تعمیر بناهای تاریخی و مساجد قدیمی می‌باشد.



در روستای «بناقده» یک مسجد وجود داشت، که تا چند سال پیش بسته و به انباری تبدیل شده بود علاوه بر اینکه این مسجد با تلاش و همت و کمک مالی او تعمیر و بازگشایی شد چهار مسجد دیگر نیز در دیگر نقاط آبادی بنا شد که هم اکنون در این روستا از پنج مسجد، صدای اذان به گوش مردم می‌رسد.

آوزوی حاج مادر آقا این است که در هر محله مانند شهر تبریز یک مسجد بنا شود وی این اعتقاد مذهبی را از پدر نیکوکار خود مرحوم علی عسکر آقا به ارث برده است. و سعی دارد مثل او غمخوار و مونس مردم باشد از کسانی که عروسی می‌کنند یا مجلس ختم می‌گیرند و کمبود مالی دارند دستگیری می‌کند و برای رویه‌راه نمودن عروسیها و سایر مناسبتهای عمومی آن منطقه، مساعدت مالی می‌کند. حاج مادر آقا می‌خواهد مانند: پدرش علی عسکر آقا باشد. یعنی پدر او چیزی را که برای خودش نمی‌پسندید برای دیگران هم مصلحت نداند زمانی که حاج مادر آقا به سن رشد رسیده و پا به اجتماع گذاشت سعی کرد تا زندگیش مانند زندگی پدرش باشد و

راه پدرش را ادامه دهد ابتدا درس مکتب علوم دینی را تمام کرده، سپس به این فکر افتاد که به زیارت حج برود به زیارت خانه خدا مشرف شود.

۱- او از پول خودش مسجد قدیمی را در روستای بناقله تعمیر و مرمت کرده و قابل استفاده نمود و اکنون همان مسجد روتق بیشتری پیدا کرده و محل تجمع عموم مردم مؤمن و مسلمان آن منطقه می‌باشد و آنقدر زیاست که مانند زیارتگاهی شده است و مردم از همه جا به آن مسجد می‌آیند. فرشها و قالیچه‌های ایرانی که در مسجد است تمام آنها را حاج مادر آقا خریده و به مسجد اهداء کرده است بدین جهت همه مردم آن مسجد را، مسجد حاج مادر نام می‌برند.

۲- وی در اعیاد و سوگواریها و مناسبتهای مذهبی دیگر از طرف خود در مسجد و منزل مسکونی خودش، احسان و نذورات به اهالی می‌دهد.

۳- حاج مادر آقا پنج نفر از هم ولایتی‌های خود را به کشورهای هم‌جوار (مسلمان) با تقبل کردن مخارج آنان برای تحصیلات علوم دینی فرستاده است.
۴- در این منطقه پنج مکتب (مدرسه دینی) وجود دارد که حاج مادر آقا به پنجاه نفر طلبه برگزیده، آنها پاداش و جایزه می‌دهد. آرزو و خواسته دیگر حاج مادر آقا این است که گرایش به دین اسلام رواج بیشتری داشته باشد. و اعتبار دیرین خود را در کشورش باز یابد.

در مکاتب این منطقه جلسات قرائت و حفظ قرآن کریم با حضور اساتید زبردست برای طلاب علوم دینی بوجود آمده است که در حال حاضر ۸۵ نفر طلبه دارد.
۵- از مهاجران جنگی قره باغ که به این منطقه و شهر باکو آمده‌اند و همچنین از ۴۰ نفر بیمار که در بیمارستان بستری هستند و عبادت کننده‌ای ندارند مساعدت مالی و از آنان دلجویی می‌نماید.

۶- و همچنین تعمیرات اساسی مخابرات منطقه را به عهده گرفته و نیز حامی افراد پیر و فرتوت است و مردم این منطقه برای تشکر و قدردانی از این شخص محترم، او را به عنوان کاندیدای پارلمانی انتخاب نموده‌اند حاج مادر آقا همچنین مدیریت یک شرکت بزرگ تجارنی را به عهده دارد که با کشورهای همسایه تجارت

کرده و سود حاصله را صرف کارهای خیرخواهانه می‌کند، و هنگامی که از اعمال او سؤال می‌شود جواب می‌دهد، این درسی است که از پدر خویش یاد گرفته‌ام و علاوه بر آن پایه و اساس اعمال من از اعتقاد و آئین اسلامی من نشأت می‌گیرد و آرزوی دیرینه من آنست که به مکانهای مقدس ایران، سفر نموده و قبور ائمه (ع) را زیارت کرده و مخصوصاً همراه عده‌ای از انسانهای صالح به زیارت مشهد و زیارتگاههای دیگر ایران بروم.^(۱)

ما با تلاش فراوانی که در ارائه چهره‌های نیکوکاری داشتیم باز نتوانستیم حتی یک میلیونیم آنچه را در آذربایجان گذشته است و هم اکنون نیز می‌گذرد نشان دهیم چون دل‌های افراد خیر و نیکوکار همانند چشمه‌ی جوشان دائم در فیضان و جوشش می‌باشد و هر کس به قدر همت خود لانه می‌سازد و دیگران را از فیض وجود خویش که عموماً جرقه‌ای از آن فیض عام و شامل الهی است بهره‌مند می‌سازد مادام که فطرت انسان رو به سوی خداست و انسان آن راه را طی می‌کند این توجه به دیگری جریان خواهد داشت و آن هم قابل شمارش نیست در طول بحث‌های گذشته خیرات مردم نیکوکار آذربایجان را در راه عزاداری‌های ابی‌عبدالله الحسین (ع) فراموش نمودیم که این امر خود مقوله‌ای وسیع و مقال مفصل و جای خلوت‌تری را می‌طلبد که جز بحث امام (ع) و عزاداری‌های او مطلب دیگری در آن گنجانده نشود تازه خود مثنوی هفتاد من خواهد گردید. مردم آذربایجان در راه امام حسین حقیقتاً خود را فراموش می‌کنند و هر چه در اختیار دارند بی‌اختیار در راه حسین (ع) قرار می‌دهند. خداوند متّان از همگان قبول فرماید.

داستان خیر و نیکوکاری پایان پذیر نیست چه بهتر ما در اینجا قلم خود را نگه داریم و بقیّه را به خود روزگار بسپاریم که خود، نویسنده توانائی است. به قول حافظ خوش کلام شیرازی که می‌گوید:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جسرینده عالم دوام ما
پایان زندگانی هر کس به مرگ اوست جز مرد حق، که مرگ وی آغاز زندگی است

فهرست اعلام و اشخاص

٦

ابن العبری، ۲۲۶۵
 ابوالقستی، ۲۲۸۰، ۲۳۳۷، ۲۳۳۹، ۲۳۴۰
 ابوالفتح رازی، ۱۸۵۱
 ابوالفضل العباس (ع)، ۱۸۳۰، ۲۱۰۲، ۲۱۹۷، ۲۲۲۱، ۲۱۱۹
 ابوالفضل حلالزاده، ۲۰۱۸
 ابوالقاسم ضیاء العلماء، ۱۹۷۰
 ابوالملّه، ۲۳۰۷
 ابوبکر، ۱۸۹۹
 ابودجانه، ۱۸۹۶، ۱۸۹۸
 ابودجانه سماک بن خَرَشَه، ۱۸۹۶
 ابوسفیان، ۱۸۵۷، ۱۸۶۴
 ابوطلحه، ۱۸۶۳
 ابومحجن ثقفی، ۱۸۰۷، ۱۸۹۸
 ابومضر بن عجل، ۱۸۹۶
 اتفاق، ۲۳۲۷
 احد ده بزرگی، ۱۸۸۰
 احسان عباس، ۱۸۶۵

آشباک، ۱۹۴۹، ۱۹۵۲، ۱۹۶۳
 آخوندی، ۱۸۵۱، ۲۰۲۰
 آذرشهری، ۲۰۱۹
 آرامیان، ۲۲۸۷، ۲۳۱۶
 آریا، ۲۰۰۸
 آردین پور، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴
 آزمون، ۲۳۳۹، ۲۳۴۰
 آل محمد، ۲۳۰۱
 آل مظفر، ۱۸۲۷
 آموزگار، ۱۹۴۲، ۱۹۹۵
 آیه الله خامنه ای، ۱۸۶۹

الف

اباعبدالله الحسین (ع)، ۲۱۴۰، ۱۸۲۸، ۱۸۹۹، ۲۰۲۳، ۲۰۶۷
 ابراهیم شیروانشاه، ۱۹۱۵
 ابراهیم (ع)، ۱۸۳۵، ۱۹۰۳
 ابراهیم کلانتری، ۲۰۱۸
 ابن اثیر جزری، ۱۸۹۶

احمد زاده، ۲۳۴۰	اکرمی همدانی، ۲۲۵۲
ادیب العلماء، ۲۲۳۳	الانقی، ۲۰۱۹
ارادت، ۱۸۱۲	الله، ۱۸۰۳، ۱۸۰۶، ۱۸۰۸، ۱۸۱۰
اردبیلی، ۲۲۴۸، ۲۱۸۴	۲۲۹۸، ۲۳۳۳، ۲۳۵۶، ۲۳۶۲، ۲۳۶۷ در
اردکانی، ۱۹۵۲	اغلب صفحات.
ارسطا، ۲۳۴۰	الیاس بن مضر، ۱۸۹۶
اسامة بن زید، ۱۸۵۴، ۱۸۵۵	امام حسن مجتبی، ۲۲۲۱، ۲۳۵۵
استپانوس، ۲۲۸۹	امام حسین، ۱۸۶۶، ۲۳۵۵
اسدی، ۱۸۰۷، ۱۸۷۲، ۱۸۹۹، ۲۰۵۳	امام خمینی، ۱۸۰۷، ۱۸۳۲، ۱۹۰۷،
اسفندیار، ۱۸۸۲	۱۹۱۰، ۱۹۱۱، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷، ۲۰۵۱
اسلام، ۱۸۰۲، ۱۸۰۵، ۱۸۰۷، ۱۸۱۸	۲۰۵۶، ۲۰۵۹، ۲۰۷۸
۲۰۶۶، ۲۰۶۷، ۲۰۷۰، ۲۰۷۱، ۲۰۷۹ در	امامزاده، ۲۰۱۳
اغلب صفحات.	امام سجّاد (ع)، ۲۰۳۳
اشراقی، ۲۰۱۹	امیرالمؤمنین، ۱۸۴۴، ۱۸۴۹، ۱۸۶۳
اصفهانی، ۲۳۱۳، ۲۳۱۴، ۲۳۲۶، ۲۳۳۱	۱۸۶۶، ۲۱۴۷، ۲۲۵۲، ۲۳۴۵، ۲۳۵۴
اصفهانی زاده، ۲۲۹۰	امیر تیمور گورکانی، ۱۹۱۳
اصیل الدین، ۲۲۶۶	امیرخیزی، ۱۹۵۸
اعتصام السلطان، ۲۲۴۷	امیر خیزی، ۲۱۵۳، ۲۳۰۷
اعتصامی، ۲۳۴۹، ۲۲۵۰	امیر عبدالغفار، ۱۹۲۱
اعلم، ۲۳۱۱، ۲۳۱۳، ۲۳۲۲، ۲۳۲۹	امیرکبیر، ۲۲۲۹، ۲۲۴۰
۲۳۴۱	امیر مالک، ۲۳۰۰
افشار، ۲۲۶۵	امیر نظام، ۱۹۵۱، ۱۹۶۳
افندی، ۱۹۲۵، ۱۹۳۱	امیر نظام، ۲۲۲۳، ۲۲۴۴
اکبر فریار، ۲۲۲۵، ۲۲۲۷	امین ریاحی، ۲۳۵۹، ۲۳۶۰
اکیری، ۱۸۱۴، ۲۰۵۷	امینی، ۱۸۰۸، ۱۸۰۹، ۱۸۱۳، ۱۸۶۶

ب

بابا احمد، ۱۸۹۶، ۱۸۹۸	۱۹۱۲، ۱۹۱۳، ۱۹۱۷، ۱۹۱۸، ۱۹۲۰
باباصفری، ۲۰۱۳	۱۹۲۷، ۱۹۲۸، ۱۹۳۱، ۱۹۳۳، ۱۹۳۴
بابک خرّم دین، ۲۰۱۱، ۲۰۱۲	۱۹۷۲، ۱۹۷۳، ۱۹۷۴، ۱۹۷۵، ۱۹۷۶
بابک نیک طلب، ۱۸۹۲	۱۹۹۶، ۱۹۹۸، ۱۹۹۹، ۲۰۱۹، ۲۱۱۰
بادامچی، ۲۳۷۹، ۲۳۰۷، ۲۳۲۶	۲۱۱۱
بارون آراکیان، ۲۳۲۷	امّیه بن عمرو بن امّیه، ۱۸۹۷
بارون اواکیان، ۲۳۲۶	انصاری، ۱۸۵۳، ۱۸۵۹، ۱۸۹۶، ۱۸۹۸
بارون باخدا ساریان، ۲۳۲۶	۱۹۲۷، ۱۹۲۹، ۱۹۳۰، ۱۹۴۰، ۱۹۷۵
بارون بوداخیان، ۲۳۲۶	۱۹۹۴، ۲۰۰۳، ۲۱۴۲، ۲۱۴۳، ۲۱۸۴
بارون زکریا، ۲۳۰۸	۲۳۵۶
باخمیشه‌ای، ۲۱۴۲	انقلاب اسلامی، ۱۸۲۳، ۱۸۲۹، ۱۸۶۹
باقری، ۱۸۷۷، ۲۰۱۹	۱۸۹۴، ۱۹۰۶، ۱۹۱۱، ۲۰۱۳، ۲۰۱۴
باقری بنایی، ۲۲۳۷، ۲۲۳۹	۲۱۹۸، ۲۱۹۹، ۲۲۰۵، ۲۲۰۶، ۲۲۱۹
باکری، ۲۱۰۹، ۲۱۱۰، ۲۱۱۱، ۲۱۱۳	۲۳۴۲ در اغلب صفحات.
۲۱۱۴	انگجی، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱، ۲۰۱۹
بامداد، ۲۲۵۵	انوشیروان، ۲۲۸۸، ۲۲۹۹
بایقرا، ۱۹۱۹	اوزون حسن، ۲۲۲۱، ۲۲۲۲
بجنوردی، ۲۱۲۱	اوستا، ۲۰۱۸
بختیار، ۲۱۷۶، ۲۳۶۷	اهرابی، ۲۳۲۷
بخشایشی، ۲۱۶۵	ایپکچی، ۲۳۲۶
بدیری، ۲۰۲۶	ایروانی، ۱۹۹۴، ۲۲۹۳
بدیع الزمان، ۱۹۱۹	ایلجی، ۱۹۲۱
بدیمی اقدام، ۲۱۵۵	ایمانی، ۲۲۸۹، ۲۱۸۵
براه بن عازب، ۱۸۵۴	أسامة بن شریک، ۱۸۹۵، ۱۸۹۶
	۱۸۹۸، ۱۸۹۷

- بروجردی، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴، ۲۰۰۶
 بلال، ۱۸۵۱، ۱۸۸۰
 بلقیس، ۱۸۳۷
 بنی قیس خیلان، ۱۸۹۶
 بهادرخان، ۲۲۶۵
 بهاءالدین نقشبند و بخاری، ۱۹۲۲
 بهرامی، ۲۳۲۲
 بهشتی، ۲۱۸۳، ۲۱۸۴، ۲۱۸۵، ۲۱۸۸
 ۲۱۹۳، ۲۱۹۴
 بیانی، ۱۸۹۵، ۱۹۳۶، ۱۹۹۵، ۲۰۱۹
 بیدار کریمی، ۲۰۱۸
 بیهقی، ۱۸۵۲

پ

- پارسا، ۲۳۲۶
 پاکروح عبدالحسین، ۲۲۸۳
 بطر، ۱۹۶۵، ۱۹۸۱، ۱۹۸۷
 پناهی، ۲۳۱۳، ۲۳۴۱
 پهلوی، ۱۸۷۹، ۱۹۰۹، ۱۹۱۱، ۱۹۶۰
 ۲۰۲۴، ۲۱۵۶، ۲۳۷۰
 پیرزاده، ۲۰۷۴، ۲۰۷۷، ۲۰۷۸
 پیری، ۲۲۰۳، ۲۲۰۴، ۲۲۸۹

ت

- تاج الدین، ۲۲۶۹
 تاماریان، ۲۲۸۷
 تبریزی، ۱۹۷۷
 تبیانی، ۲۲۹۱
 تجدد، ۱۹۸۸، ۱۹۹۱
 تربیت، ۲۰۸۳، ۲۰۸۵، ۲۰۸۶، ۲۱۱۱
 ۲۱۳۸، ۲۱۴۱، ۲۱۶۸، ۲۱۷۰، ۲۱۷۲
 ۲۱۹۰، ۲۲۰۲، ۲۲۰۳، ۲۲۱۱، ۲۲۳۱
 ۲۲۴۰، ۲۲۴۴، ۲۲۷۸، ۲۲۷۹، ۲۳۱۰
 ۲۳۵۳
 ترکی، ۲۳۲۸
 تقی زاده، ۲۲۴۰، ۲۳۶۳
 توتونچی، ۲۰۱۹
 توفیق علی خان (دکتر)، ۲۳۱۱، ۲۳۱۴
 تیموریان، ۱۹۱۵، ۱۹۱۶

ث

- ثابت محمودی «سهیل»، ۱۸۸۹
 ثابتی زاده، ۲۲۵۵
 ثعلبی، ۱۸۹۵
 ثقةالاسلام، ۲۲۹۱

ج

- جامی، ۲۰۹۷، ۲۰۹۸، ۲۲۷۴
 جبرئیل، ۱۸۶۵
 جرجانی، ۲۲۸۱
 جعفری، ۲۰۱۸
 جلال، ۱۸۲۹، ۱۸۴۵، ۱۹۴۰، ۲۰۱۸
 ۲۰۲۴
 جلالت، ۲۲۴۱، ۲۲۵۵

جلایری، ۲۲۷۴، ۲۲۷۵

جمهوری، ۲۲۵۵

جمیله، ۱۸۵۷، ۱۹۵۴

جنیب بن عدی، ۱۸۶۴، ۱۸۶۵

جواد محدثی، ۱۸۸۸

جواد محقق، ۱۸۸۸

جوادی، ۲۳۳۹

جوان، ۲۳۰۷

جورابچی، ۲۳۲۷

جهازی، ۲۰۳۳

جهانشاه بن قرا یوسف، ۲۲۷۴

جهانشاهی، ۲۳۳۹، ۲۳۴۰

چ

چاروقچی، ۲۳۵۶

چمران، ۲۰۹۴

ح

حائری، ۲۲۹۱، ۲۱۸۰

حاتمی، ۱۸۱۲، ۲۰۱۷، ۲۰۹۳، ۲۰۹۴

حاج اسماعیل، ۲۲۳۸، ۲۳۶۲

حاج خلیفه، ۲۲۳۶

حاج سلیم، ۲۲۴۵

حاج صادقی، ۲۳۲۷

حاج عبدالحمید، ۱۹۸۱

حاج علی اصغر، ۲۳۰۶

حاج مشیر، ۲۳۱۳

حاج میرزا باقر، ۱۹۷۴، ۱۹۷۵

حاج میرزا حسن، ۱۹۷۵

حارث بن ابی شمر، ۱۸۹۷

حارث بن امیه، ۱۸۹۷

حارثه، ۱۸۵۲، ۱۸۶۱

حافظ شیرازی، ۲۲۷۴

حامدی، ۱۸۱۲، ۲۰۹۴

حبشی، ۲۳۲۷

حبّیت، ۲۱۴۷

حجّتی، ۲۱۸۰

حذیفه، ۱۸۵۸، ۲۰۱۱

حذیفه بن الیمان، ۲۰۱۱

حریری، ۲۳۱۳، ۲۳۲۷

حسن بقائی، ۲۳۱۱

حسن جلایر، ۱۸۷۸

حسن رسولی آذرشهری، ۲۰۱۹

حسن زاده، ۲۳۶۵

حسن شیدا، ۱۸۸۳

حسن مجتبی (ع)، ۱۹۲۲

حسنی، ۲۱۰۸، ۲۲۳۸

حسین (ع)، ۱۸۰۶، ۱۸۰۷، ۱۸۶۶

۱۸۷۶، ۱۸۸۵، ۱۸۹۰، ۱۹۰۵، ۲۰۲۳

۲۰۳۵، ۲۰۳۷، ۲۰۴۳، ۲۰۴۴، ۲۰۵۶

۲۰۶۸، ۱۸۶۶، ۱۸۷۲

حسین علی بخشی، ۱۸۷۸

۲۳۴۳، ۲۲۶۱، ۲۱۷۸، ۲۱۷۷

خونی، ۲۳۵۸

خواجه نصیر طوسی، ۲۳۶۵، ۲۲۶۶

خوانساری، ۱۸۷۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴

خوجینی، ۲۲۴۵

خوشروزی، ۱۸۱۲، ۲۰۹۵

خیشه، ۱۸۵۳، ۱۸۵۴

د

دستمالچی، ۲۳۲۶

دموکرات، ۲۱۰۷، ۲۳۰۹

دنبلی، ۲۳۵۸

دولت آبادی، ۱۸۱۶، ۱۸۹۹

دولت آبادی، ۲۲۶۳، ۲۲۸۰، ۲۲۸۲

دولتشاه، ۲۲۸۸

دهخوارقانی، ۲۰۱۹

دهقان، ۲۲۲۰، ۲۲۴۰، ۲۲۸۰، ۲۲۸۴

۲۳۳۹

دهقانی، ۲۰۶۷، ۲۰۶۸

دیباچ، ۲۲۶۵، ۲۲۷۲، ۲۲۷۵، ۲۲۸۰

دیلمی، ۱۸۰۷، ۱۸۹۶، ۱۸۹۹

دینوری، ۲۱۹۸، ۲۲۲۰

ذ

ذوالفقاری، ۲۲۸۰

حسینی، ۲۰۳۰

حسینی مرندی، ۲۰۱۹

حق جو، ۲۲۵۵

حکیم، ۲۱۲۱، ۲۱۲۴، ۲۱۲۵، ۲۱۳۳

۲۱۴۳

حکیمی، ۱۹۱۳، ۱۹۹۰، ۱۹۹۱

حلی، ۲۱۴۵، ۲۱۸۴، ۲۲۸۷

حمزه بن عبدالعزیز، ۱۸۹۹

حمید سبزواری، ۱۸۸۱

خ

خاچاطور، ۲۲۸۶

خادم الحسینی، ۱۸۷۹

خازن لشکر، ۲۲۷۷

خامنه‌ای، ۱۸۶۹

خان میرزا صفوی، ۱۹۲۲، ۱۹۲۳

ختانی، ۲۳۰۷

خدری، ۱۸۵۵

خرازی، ۲۳۱۳، ۲۳۴۱

خراسانی، ۱۸۱۲، ۲۰۹۴، ۲۰۹۵

۲۳۷۲، ۲۱۳۶، ۲۱۴۲

خلخال، ۲۰۱۹

خلفی‌زاده، ۲۰۴۰

خمینی (اسام)، ۲۰۸۷، ۲۰۹۰، ۲۰۹۱

۲۱۱۳، ۲۱۱۸، ۲۱۱۹، ۲۱۲۱، ۲۱۲۲

۲۱۲۶، ۲۱۳۱، ۲۱۳۳، ۲۱۳۷، ۲۱۵۴

ر

- زاهدی، ۱۸۲۹، ۲۰۰۴
 زبیده، ۲۲۲۳
 زیر، ۲۱۲۹
 زرکلی، ۲۲۹۴
 زکریّا اخلاقی، ۱۸۷۱
 زلیخا، ۱۸۳۳، ۱۸۳۴، ۱۹۱۷
 زمردی، ۲۱۷۰، ۲۱۷۲، ۲۲۵۵
 زنوزی، ۲۱۸۰، ۲۱۹۸، ۲۳۰۵
 زهره نارنجی، ۱۸۹۱
 زید بن ارقم، ۱۸۵۴، ۱۸۶۱
 زید بن فرقد، ۱۸۹۷
- ر
 زرفا، ۱۸۸۰
- س
 ساقی، ۲۱۹۱، ۲۱۹۲، ۲۱۹۵، ۲۲۷۶
 سالار ملی، ۱۹۳۵، ۱۹۹۰
 سبزواری، ۱۸۸۱، ۱۸۹۹
 سپه سالار، ۱۸۹۷
 سیده کاشانی، ۱۸۸۶
 ستاری، ۲۱۹۶، ۲۳۰۶
 سراج الایاله، ۲۲۴۹
 سراج دفتر، ۲۲۴۴
 سرتیپ زاده، ۲۳۱۳
 سردار ملی، ۱۹۴۵، ۱۹۹۰
 سرداری نیا، ۱۹۶۹
- رافع بن خدیج، ۱۸۵۴، ۱۸۵۵، ۱۸۵۶
 رجائی، ۲۲۸۱
 رجبی، ۲۰۹۵، ۲۰۹۶، ۲۱۹۸
 رحیم قرخی، ۲۰۱۸
 رزّاقی، ۲۲۴۳
 رستم، ۲۲۸۷
 رسول اکرم (ص)، ۱۸۳۶، ۲۱۹۲، ۲۲۱۵
 رشتی، ۱۹۹۴
 رشید الدین، ۲۲۶۶، ۲۲۶۹
 رشید الممالک، ۲۲۴۹
 رضاخان، ۲۰۸۱، ۲۰۸۹
 رضا (ع)، ۱۸۴۹
 رضوی، ۲۰۹۶، ۲۱۰۸، ۲۱۸۸، ۲۲۳۸
 ۲۳۰۰، ۲۳۰۲، ۲۳۶۳، ۲۳۶۶
 رفاعه بن وقش، ۱۸۵۸
 رفیع خان امین، ۲۳۱۱، ۲۳۱۴
 رفیعی، ۲۳۱۳، ۲۳۱۹، ۲۳۴۱
 رماناتی، ۱۹۹۹
 رنجبری، ۲۲۰۴، ۲۲۰۵
 روزبه، ۲۲۵۵
 رومی، ۲۲۸۸
 ریاضی، ۲۱۷۵، ۲۲۵۵
- ز
 زاخری، ۲۳۳۹، ۲۳۴۰

سید حسین خان، ۱۹۸۸	سعد، ۱۸۵۳، ۱۸۵۴، ۱۸۶۵
سید حسین کوه کری، ۱۹۲۹	سعدالدین، ۲۲۶۳، ۲۲۶۴، ۲۲۶۶
سید حسین کوه کمری، ۱۹۷۵	سعید قانع، ۱۹۰۹
سید سعید، ۲۲۴۹	سعیدی، ۲۲۸۰
سید علی اصغر صائم کاشانی، ۱۸۸۴	سعید یوسف‌نیا، ۱۸۹۲
سید علی شجاعی، ۱۸۸۳	سقایی، ۲۰۹۶
سید محسن عاملی، ۲۲۹۴	سکوتی، ۲۲۵۵
سید محمد حسین شهریار، ۱۸۷۱	سلار بن عبدالعزیز، ۱۸۹۶
سید مسلم خلخالی، ۲۰۱۷، ۲۰۱۸	سلام الله جاوید، ۲۳۳۳
سیدی، ۲۲۰۰	سلطان اسماعیل، ۱۹۲۶
سید یونسی، ۲۲۹۳	سلطان سلیم، ۱۹۲۰، ۱۹۲۱، ۱۹۲۴
سیگاری، ۲۳۶۲	۱۹۲۵
سیگاریان، ۲۳۲۷	سلطان یعقوب، ۱۹۱۸، ۱۹۱۹
ش	سلماسی، ۲۳۰۷
شاپشال، ۲۳۱۷	سلمان خان، ۲۳۵۹
شالچیلار، ۲۳۲۶	سلیط بن عمرو عامری، ۱۸۹۷
شاه اسماعیل، ۲۲۷۵	سلیمان، ۱۸۳۷، ۱۹۲۱، ۱۹۶۵
شاه اسماعیل صفوی، ۱۹۱۸، ۱۹۲۲	سلیم‌زاده، ۲۰۹۷
شاه بختی، ۲۳۱۰، ۲۳۳۵، ۲۴۸۹	سهراب، ۱۸۰۷، ۱۸۹۹
شاهرخ میرزا، ۱۹۱۳	سید ابوالقاسم ژرفا، ۱۸۸۰
شاهرخی، ۱۸۸۲	سیدالسادین، ۲۲۰۶
شاهرودی، ۲۱۴۴	سید خاتمی، ۲۰۱۷
شاه سلطان حسین، ۱۹۶۵	سید حسن شریف‌زاده، ۱۹۴۱
شاه عباس، ۲۲۳۴، ۲۲۷۳	سید حسن شریف‌زاده، ۱۹۴۱
شاه نعمت‌الله، ۲۲۸۷	سید حسین الهامی، ۱۸۷۳

شاهید، ۲۳۳۹	شیخ الاسلامی، ۲۳۳۷
شاهنگ، ۲۲۸۳	شیخ الاسلامی، ۲۳۳۹
شبستری، ۲۰۱۹	شیخ بهائی، ۲۲۲۹، ۲۲۴۸، ۲۲۸۸
شتربانی، ۲۰۱۹	شیخ جلیل تبریزی، ۱۹۳۱
شجاع الملک، ۲۳۰۶	شیخ سلیم هریسی، ۱۹۴۸، ۱۹۶۶، ۱۹۶۸
شجاع بن وهب، ۱۸۹۷	شیخ کامیاب، ۱۹۹۹
شجاعی، ۱۸۸۳، ۱۹۴۴، ۱۹۴۵	شیروانی، ۲۳۶۰
شریعتمداری، ۲۰۱۹	شیری، ۲۱۸۰، ۲۱۸۱، ۲۱۸۴، ۲۲۸۹
شریفزاده، ۱۹۴۱	ص
شریفی قسب، ۲۲۵۱	صائم کاشانی، ۱۸۸۴
شعاران، ۲۳۲۷	صادق الملک، ۱۹۶۰
شفیعزاده، ۲۱۵۳، ۲۱۵۴، ۲۱۵۵	صادقین، ۱۹۰۶
۲۱۵۶، ۲۱۵۷، ۲۱۵۸	صالحزاده، ۲۳۲۳
شفیعی مازندرانی، ۱۹۰۰	صدّام، ۱۸۷۴
شکیبا، ۲۳۳۷، ۲۳۳۹، ۲۳۴۰	صدر، ۲۱۵۰
شمس العلماء، ۱۹۶۹، ۲۲۳۸	صدرالاشرفی، ۲۳۰۱
شوشتری، ۱۹۴۹	صدرالدّین مراغی، ۲۲۱۵
شهابی، ۲۲۵۵	صدر العلماء، ۲۲۴۹
شهبازی، ۲۱۹۸	صدر هاشمی، ۱۸۰۹، ۱۹۷۰
شهیندی، ۲۳۴۰	صدقیانی، ۲۳۰۷، ۲۳۲۶، ۲۳۴۲
شهروان، ۲۳۴۰	صفوت، ۲۳۶۳
شهریار، ۱۸۶۸، ۱۸۶۹، ۱۸۷۰، ۱۸۷۱	صفوی، ۲۱۲۵، ۲۱۵۷، ۲۲۳۴، ۲۲۹۶
شهید حمید باکری، ۱۸۱۳	صفی الدین، ۲۰۲۴، ۲۲۷۳
شهید رابع، ۱۹۴۹	صفی زاده، ۲۳۲۱
شهیدی، ۲۰۱۹	

صمیمی، ۲۲۸۰

صنم، ۱۸۷۹

صوفی، ۲۰۹۷

صهیب، ۱۸۵۱

ض

ضمیری، ۱۹۵۵

ضیائی، ۲۲۵۴، ۲۱۹۸

ط

طالوف، ۱۹۵۰

طاهباز زاده، ۲۲۹۴

طباطبائی، ۲۱۲۰، ۲۱۲۲، ۲۱۲۳،

۲۱۳۷، ۲۱۴۲، ۲۱۸۴، ۲۲۲۴، ۲۲۸۱،

۲۲۸۳، ۲۲۹۳، ۲۲۹۴، ۲۲۹۶، ۲۳۰۷،

۲۳۵۳، ۲۳۵۶

طباطبائی سعید عبدالغفار، ۱۹۲۲

طیبی آذر، ۲۳۳۹، ۲۳۴۰

طریاک، ۲۲۵۵

طلحه، ۲۱۲۹

طوبی، ۲۳۲۷

طهماسب خان، ۲۳۲۳

طهماسبی، ۲۰۹۸، ۲۳۱۱، ۲۳۱۳،

۲۳۱۴، ۲۳۱۵، ۲۳۱۶

طهماسبی پورا، ۲۰۹۸

ظ

ظفرالدوله، ۲۳۲۱

ظهير بن رافع، ۱۸۵۵

ع

عارف قزوینی، ۱۹۴۶، ۱۹۴۷، ۱۹۴۸

عاشوری، ۲۱۸۳

عاصم، ۱۸۵۲، ۲۰۲۴

عاملی، ۱۹۴۹، ۲۰۱۷

عایشه، ۱۸۶۰

عبدالجبار، ۱۹۵۱، ۱۹۶۳

عبدالجبار کاکایی، ۱۸۸۷

عبدالاحسین، ۱۸۲۷، ۱۹۴۰، ۲۰۱۹،

۲۱۲۱، ۲۲۴۲، ۲۲۸۳، ۲۳۱۱، ۲۳۴۲،

۲۳۷۳

عبدالله، ۲۱۳۲، ۲۱۶۸، ۲۱۸۸، ۲۲۲۷

عبدالله بن عمر، ۱۸۵۴، ۱۸۵۵، ۱۸۶۰

عبدالله بن عمرو بن حزام انصاری، ۱۸۵۹

عبدال مطلب جد رسول خدا (ص)،

۱۸۹۶

عبدالوهاب حسینی تبریزی، ۱۹۱۷،

۱۹۲۱، ۱۹۲۲

عدل الملک، ۲۳۱۳، ۲۳۱۴

عرب، ۱۸۲۷، ۱۸۶۵، ۲۰۱۱

عرب باضی، ۲۲۲۰، ۲۳۲۵

عرش نشین، ۲۰۹۸، ۲۱۰۵

عزیز مصر، ۱۸۳۳، ۱۸۳۴

عزیزی، ۲۰۹۹، ۲۱۵۷، ۲۳۲۶

عسکری (ع)، ۱۹۰۶

عسجدالدین ایچی، ۲۲۶۶

عطائی، ۲۳۳۷

عقیقی، ۲۲۴۲، ۲۲۵۵

عقیقی بخشایشی، ۱۸۰۱، ۱۸۰۲

۱۸۳۰، ۱۹۳۵، ۱۹۸۰، ۱۹۹۳

عکاشه بن محضن، ۱۸۰۷، ۱۸۹۹

علامه مجلسی، ۱۹۲۷

علوی، ۲۱۴۰، ۲۱۴۵، ۲۱۵۰، ۲۲۰۰

۲۲۵۲، ۲۲۵۱

علی اکبر (ع)، ۲۰۸۷، ۲۰۸۸، ۲۱۰۸

۲۱۱۲، ۲۱۷۸، ۲۱۹۸، ۲۱۹۹، ۲۲۰۱

۲۲۰۶، ۲۲۸۰، ۲۳۲۶، ۲۳۲۸، ۲۳۴۱

۲۳۴۲

علی باکری، ۲۱۰۹

علی بن ابیطالب (ع)، ۲۰۸۱، ۲۳۵۴

۱۹۰۵، ۲۰۶۹

علی (ع)، ۱۸۰۷، ۱۸۱۵، ۱۸۴۴

۱۸۴۸، ۱۹۲۲، ۱۹۵۶، ۲۰۳۷، ۲۰۴۶

۲۰۴۹، ۲۰۷۲، ۲۰۹۹، ۲۱۲۹، ۲۱۳۱

۲۱۸۵، ۲۲۰۶، ۲۲۳۶، ۲۲۴۲، ۲۲۴۹

۲۲۵۲، ۲۲۵۸، ۲۳۵۱، ۱۸۴۸، ۱۸۶۳

۱۸۹۸، ۲۰۶۰

علی قلیور، ۲۲۰۶

علیمراد غیاث آبادی، ۱۸۸۵

عمادالدین نسیمی، ۱۸۰۸، ۱۹۱۵

۱۹۱۶

عمر، ۱۸۱۲، ۱۸۱۳، ۱۸۱۹، ۱۸۲۰

۱۹۶۱، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱، ۱۹۸۳، ۱۹۹۹

عمرو بن جموح، ۱۸۵۸، ۱۸۵۹، ۱۸۶۰

۱۸۶۱

عمرو بن حبیب ثقفی، ۱۸۹۸

عمیر، ۱۸۵۱، ۱۸۵۵

عمیقی، ۱۸۳۳، ۱۹۹۶، ۲۰۳۴

عوف بن حارث، ۱۸۵۲

عیسی (ع)، ۱۹۰۴

عیسی نژاد، ۲۰۹۹

غ

غروی، ۲۰۱۹

غروی تبریزی، ۲۱۴۰، ۲۱۴۸

غزالی، ۲۲۹۰

غفاری، ۱۸۰۹، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱

۲۰۰۲، ۲۰۰۳، ۲۰۰۴، ۲۰۰۵، ۲۰۰۶

۲۰۰۷، ۲۰۰۸

غنی زاده، ۲۲۴۸، ۲۳۲۸

ف

فانی، ۲۱۹۸، ۲۲۸۸، ۲۲۸۹

فتحعلی شاه، ۲۳۶۰

فتحی، ۲۰۶۲

ق

- فتحیان، ۲۲۵۵
 فخر، ۲۱۱۷
 فخرزاده، ۲۰۹۹
 فخرایی، ۱۹۹۲
 فخرناب، ۱۸۱۳
 فخرزاده، ۲۰۹۹
 فخمی، ۲۰۲۲
 فزاهی، ۲۲۵۵
 فردوسی، ۲۲۸۸، ۲۲۱۸
 فرزانه، ۲۲۷۹
 فرشی، ۲۳۴۲، ۲۳۱۲، ۲۳۱۳، ۱۹۶۴
 فروغون، ۱۹۰۲، ۱۸۷۳، ۱۸۷۱
 فروغ‌بن زید، ۱۸۹۸، ۱۸۹۷، ۱۸۹۶
 فشنگچی، ۲۳۰۶
 فضل‌الله فصیحی، ۱۹۱۶
 فطوره‌چی، ۲۳۲۷
 فکری، ۲۳۳۶
 فلاحتی (دکتر)، ۲۳۱۱
 فلاح، ۲۱۰۰
 فلاحتی، ۲۰۱۸
 فناقی، ۲۱۹۸
 فوزی، ۲۳۴۴، ۲۲۳۸، ۲۱۰۸
 فهیم‌الملک، ۲۳۳۱
 فیروز ساسانی، ۲۰۱۰
 فیلسوف الدوله، ۲۳۱۱
 قاجار، ۱۹۰۸، ۱۹۲۷، ۱۹۲۸، ۱۹۳۳
 ۱۹۳۴، ۱۹۳۵، ۱۹۳۶، ۱۹۴۶، ۱۹۴۷
 ۱۹۵۳
 قاجاریه، ۱۹۲۷
 قازانچانی، ۲۳۰۶
 قاسم (ع)، ۲۰۹۷، ۲۱۰۴، ۲۱۷۸
 ۲۲۰۲، ۲۲۰۳، ۲۲۲۳، ۲۲۲۴، ۲۲۹۵
 ۲۳۲۷
 قاضی بیضاوی، ۲۲۶۶
 قاضی طباطبائی، ۱۸۱۳
 قالیچی، ۲۳۲۷
 قرشی، ۲۳۲۶، ۲۳۰۲، ۲۲۳۸، ۲۱۰۸
 قره باغی، ۲۲۳۸
 قره داغی، ۲۳۰۷
 قریشی، ۲۱۱۲
 قزوینی، ۲۳۰۷
 قطب‌الدین شیرازی، ۲۲۶۶
 قلیزاده، ۱۸۱۲، ۱۹۹۴
 قلی‌زاده، ۲۰۸۵
 قمی، ۲۲۸۸
 قمیصی، ۲۱۰۰، ۲۱۰۱
 قنات حاج میرزا باقر قاضی، ۲۲۲۴
 «قوام السلطنة»، ۱۹۰۹
 قویدل، ۲۱۳۶، ۲۱۳۹

گ

گاسپار هاگریان، ۲۲۸۷
 گاسپاریان دکتر، ۲۲۸۱
 گرگری، ۲۱۹۸
 گروسی، ۱۹۵۱
 گلپایگانی، ۲۱۸۰، ۲۱۲۱
 گلزار، ۲۳۰۱
 گنجگامی، ۲۱۰۲
 گرگانی، ۲۰۱۹
 گرلوشیان، ۲۲۸۸
 گوهری، ۲۲۵۵
 گوهریان، ۲۲۵۱
 گیلانی، ۲۲۷۳

ل

لطفعلی، ۱۹۷۲، ۱۹۷۳، ۱۹۷۴، ۲۰۲۰
 لطفی طلب، ۲۲۵۵
 لقمان الحکماء، ۲۳۰۹
 لک، ۲۳۲۷
 لیاخوف روسی، ۱۹۸۶
 لیقوانی، ۲۳۲۷، ۲۳۴۲
 لیل، ۲۲۰۶

م

مازندرانی، ۱۹۵۲
 مترجم الدوله، ۲۳۰۹، ۲۳۱۳، ۲۳۱۴

قهرمانی، ۲۱۰۱

قیس، ۱۸۹۶، ۱۸۹۸

ک

کاتب چلیبی، ۲۲۳۶
 کارنگ، ۲۲۶۵، ۲۲۷۵، ۲۲۸۸، ۲۲۹۷
 کاری، ۲۱۹۹
 کاشف الغطاء، ۲۱۲۱، ۲۲۹۴
 کاشی، ۲۲۶۶
 کاظمی، ۲۳۲۷
 کاغذیان، ۲۳۶۲
 کتبی، ۱۸۲۷
 کریمانی حسین تبریزی، ۱۸۹۹
 کرمانشاهی، ۲۲۷۸
 کریمی، ۲۱۰۱، ۲۱۰۲، ۲۱۷۴
 کسروی، ۱۸۰۹، ۱۹۵۷، ۱۹۵۹، ۱۹۶۱
 ۱۹۶۸، ۱۹۷۰، ۱۹۸۲، ۱۹۸۵
 کعب بن زهیر، ۱۹۷۴
 کلعلی، ۲۳۵۹
 کلکته چی، ۲۲۳۳، ۲۲۶۴، ۲۳۲۶
 ۲۳۴۱، ۲۳۵۶، ۲۳۶۲، ۲۳۶۳
 کمپانی، ۲۳۰۷، ۲۳۲۶، ۲۳۲۷، ۲۳۶۷
 کمیل، ۲۰۴۱، ۲۰۵۵، ۲۰۷۱، ۲۰۷۹
 کوزه کنانی، ۲۳۰۷
 کومله، ۲۱۰۷، ۲۱۱۲، ۲۱۷۷

۲۰۱۹، ۱۹۹۴، ۱۹۹۳، ۱۹۹۲، ۱۹۹۱	۲۳۴۲، ۲۳۱۵
محمدزاده، ۲۱۰۳	مترجم السلطنه، ۲۲۴۸
محمد علی آقا قاضی طباطبائی، ۱۹۲۲	میشکری، ۲۰۱۸
محمد علی شاه، ۱۹۲۷، ۱۹۳۴، ۱۹۳۶	مجاللی، ۲۱۷۳
۱۹۵۳، ۱۹۵۵	مجتهد، ۱۹۷۲، ۱۹۷۴
محمد قلی خان، ۱۹۶۰	مجتهدی، ۱۹۵۱، ۱۹۶۲، ۱۹۶۹
محمد مسائلی، ۲۰۱۷، ۲۰۲۰	۲۲۸۰، ۲۲۹۷، ۲۳۰۵، ۲۳۱۳، ۲۳۲۵
محمود آقاجانی، ۱۸۷۱	۲۳۲۶، ۲۳۲۷، ۲۳۳۹، ۲۳۴۰، ۲۳۴۲
محمود شاهرخ (جذبیه)، ۱۸۸۲	۲۳۶۴
محمود همتی، ۲۰۱۸	مجدالسلطنه، ۲۲۹۸
محمودی، ۲۲۵۵	مجدوب تبریزی، ۲۲۷۵
محمودیه، ۲۳۲۷، ۲۳۳۷، ۲۳۴۲	مجیر مولوی، ۲۳۳۲، ۲۳۳۹، ۲۳۴۰
مدرس رضوی، ۱۸۶۶	محیی، ۱۸۱۲، ۲۰۸۰، ۲۰۸۱
مدنی، ۱۸۱۳، ۲۱۱۸، ۲۱۲۴، ۲۱۲۵	محدث، ۱۸۶۶، ۲۰۱۸
۲۱۲۶، ۲۱۲۷، ۲۱۲۸، ۲۱۳۰، ۲۱۳۱	محسنی، ۲۱۰۲، ۲۱۰۳، ۲۲۳۵
۲۱۳۲، ۲۱۳۳، ۲۱۵۲، ۲۱۵۴، ۲۱۵۶	محقق، ۱۸۸۸، ۱۹۹۴، ۲۰۱۷، ۲۰۲۰
۲۱۷۳	۲۱۴۲، ۲۱۴۸، ۲۲۶۳، ۲۲۶۶، ۲۲۸۷
مراغی، ۲۲۱۵، ۲۲۶۵	۲۲۹۳، ۲۳۰۱
مرعشی، ۱۹۶۳، ۲۰۰۰	محمد ابراهیم، ۱۹۶۰
مرندی، ۲۰۱۹، ۲۱۹۸	محمد اسماعیل، ۲۲۸۸
مروارید، ۲۲۱۵	محمد بن منصور، ۲۲۸۷
مروج، ۲۰۱۷، ۲۰۱۸، ۲۰۲۰	محمد ترکه، ۲۲۶۷
مرّی بن سنان حارثی، ۱۸۵۵	محمد خیابانی، ۱۹۴۵، ۱۹۷۰، ۱۹۷۸
مستوفی، ۱۸۹۶، ۱۸۹۸	۱۹۷۹، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱، ۱۹۸۲، ۱۹۸۳
مسکوحی، ۲۳۳۹	۱۹۸۴، ۱۹۸۵، ۱۹۸۶، ۱۹۸۸، ۱۹۹۰

ملک بن حقیل، ۲۰۶۴	ملکی طسوجی، ۲۰۱۹
مسلم بن عوسجه اسدی، ۱۸۰۷، ۱۸۹۹	منجم، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱
مسیح الملک، ۲۳۳۲	منشی نادرشاه، ۲۲۷۸
مشفق کاشانی، ۱۸۹۰	منصور، ۱۸۷۹، ۱۸۸۴، ۱۹۱۷، ۱۹۵۵
مصاحب، ۱۹۹۴	۱۹۵۹، ۲۰۰۷
مصطفی، ۱۸۵۱، ۱۸۷۷، ۱۹۹۴، ۲۰۹۷	منطقی، ۲۰۰۳
۲۱۷۲	موحدی کرمانی، ۲۱۵۶
مصطفی ملاخلیلی «بشیر»، ۱۸۹۰	موسوی، ۲۱۴۷، ۲۲۰۰
مطهری، ۱۸۴۳، ۱۸۴۵، ۱۸۵۰، ۲۰۵۸	موسوی زاده، ۲۰۴۶
مطهری، ۲۱۲۲، ۲۱۸۴، ۲۱۹۳	موسی (ع)، ۱۹۰۴
مظفرالدین، ۱۹۲۷، ۱۹۷۹، ۱۹۸۵	مولودی، ۲۲۳۸
معدّل، ۲۳۳۹، ۲۳۴۰	مولوی، ۲۳۳۹، ۲۳۴۰
معصومی، ۲۱۲۶	مولی علی تهرانی، ۱۹۳۱
مغربی، ۲۱۹۸	مهدوی دامغانی، ۱۸۵۰
مفتون، ۲۲۷۰	مهدی، ۱۸۴۵، ۲۰۴۴، ۲۱۰۹
مقدّس اردبیلی، ۲۰۱۴	مهدی امیرکمالی، ۱۸۷۷
مقوقس، ۱۸۹۷	مهدی (صحب)، ۱۸۴۵
ملا اماموردی، ۲۰۱۳	مهرداد اوستا، ۱۸۷۵
ملک، ۲۳۶۰	مهرداد اوستا، ۱۸۷۵
ملک التجار، ۲۳۶۰	میراحمدی، ۲۲۵۵
ملکوتی، ۱۸۱۷، ۱۸۲۹، ۲۰۱۵، ۲۰۳۰	میرزا ابوالحسن، ۱۹۶۶، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱
۲۰۵۵، ۲۰۶۱، ۲۰۶۶، ۲۰۷۲، ۲۱۲۴،	میرزا ابوطالب، ۲۲۳۲، ۲۲۳۳، ۲۳۵۸
۲۳۴۸، ۲۲۶۰	میرزا جواد ناصح زاده، ۱۹۶۶، ۱۹۶۷
ملکه سیاه، ۱۸۳۷	میرزا حسن شکوهی، ۱۹۴۰
ملکی، ۲۲۱۴، ۲۲۶۸، ۲۲۸۰	میرزا عبدالرحیم، ۱۹۷۱، ۱۹۷۵، ۱۹۷۶

نسطاس، ۱۸۶۴	میرزا علی آقا نویسی، ۱۹۴۲
نسیمی شیرازی، ۱۹۱۳	میرزا علی اصغر خان، ۲۲۴۷، ۲۳۱۳
نصیرزاده، ۲۳۲۶	میرزا علی اصغر خان اتابک، ۱۹۵۴
نصیری، ۲۳۴۲	میرزا قشاق، ۱۹۶۴
نظریانس، ۲۲۸۸	میرزا فتحعلی خان، ۲۲۳۷، ۲۲۴۰
نعمان بن بشیر، ۱۸۵۵	میرزا کوچک خان، ۱۹۸۵
نعمت زاده، ۲۳۶۲	میرزا محمد حسن مراغه‌ای، ۱۹۳۴،
نعیمی شیروانی، ۱۹۱۲	۱۹۳۵، ۱۹۳۶
نفیسی، ۲۱۰۳، ۲۱۰۴، ۲۲۷۷، ۲۲۸۴،	میرزا مهدی خان، ۲۲۴۶، ۲۲۷۸
۲۲۹۱، ۲۲۹۳	میرزای شیرازی، ۲۱۸۴
نمرود، ۱۸۷۷	میر محمد آقا جواد، ۲۲۴۹
نوائی، ۱۸۲۷، ۲۳۷۳	میر هاشم میری، ۱۸۹۱
نواب صفوی، ۲۱۲۵	میلانی، ۲۰۱۹
نویخت، ۲۳۰۷	مینوی، ۲۲۶۸
نور، ۱۹۷۰	ن
نوح (ع)، ۱۸۸۲، ۱۹۰۴	نادر دیرین، ۲۰۷۰، ۲۰۷۱
نوری، ۱۸۱۴، ۱۸۳۳، ۱۹۷۷، ۲۰۰۲،	نادر میرزا، ۱۹۶۸، ۱۹۶۹
۲۰۱۲	ناصرالدین شاه، ۱۹۵۰
و	ناصرروائی، ۲۲۴۲، ۲۲۴۴، ۲۲۴۶،
واعظ چرندابی، ۲۲۹۹	۲۲۴۷، ۲۲۴۸، ۲۲۴۹
واعظی، ۲۱۸۶	ناظم الدوله، ۲۳۱۲
واقعی، ۱۸۵۲، ۱۸۵۳، ۱۸۵۴، ۱۸۵۶،	نایب السلطنه، ۲۲۲۰، ۲۲۳۶، ۲۲۳۷
۱۸۵۷، ۱۸۵۹، ۱۸۶۰، ۱۸۶۵	نجفی، ۲۰۱۹، ۲۱۱۰، ۲۱۱۳
وثوق الدوله، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴، ۱۹۸۹	نجم الدین دیران، ۲۲۶۵
وزیر کبیر، ۱۹۲۳، ۱۹۲۴، ۱۹۲۶	نخجوانی، ۱۸۱۷، ۲۲۵۳

ی

وکیلی، ۲۳۳۷، ۲۳۴۲

ه

هابیلیان، ۲۰۰۰، ۲۰۶۲، ۲۰۷۰

هشترودی، ۱۹۶۶

همرنگ، ۲۱۰۴، ۲۱۰۵

هوذه، ۱۸۹۷

هوذه بن علی، ۱۸۹۷

هویدا، ۲۳۴۲

هیئت، ۲۳۱۳، ۲۳۴۲

یاسر، ۱۸۵۱

یحیوی، ۲۰۲۴

یدبشار، ۲۱۶۸، ۲۱۶۹

یزدی، ۱۹۵۲

یعقوبی، ۲۲۸۴

یوسف، ۱۸۳۳، ۱۸۳۴، ۱۸۵۸، ۱۸۹۲،

۱۹۱۷، ۱۹۶۸، ۲۰۱۸، ۲۰۱۹

یوسف خان مستشار الدولة، ۱۹۵۰

یوسفی سادات، ۲۱۰۵

یهودا، ۱۸۹۰



فهرست اماکن و ممالک و بلاد

آ

آبریز، ۱۸۱۴، ۲۱۶۱، ۲۱۶۲، ۲۱۶۳

آجی چای، ۲۱۶۵

آذربایجان، ۱۸۲۶، ۱۸۶۸، ۱۸۷۸،

۱۸۸۹، ۱۹۰۸، ۱۹۱۱، ۱۹۲۳، ۱۹۲۶،

۱۹۳۲، ۱۹۴۲، ۱۹۴۸، ۱۹۵۲، ۱۹۵۷،

۱۹۷۸، ۱۹۸۰، ۱۹۹۴، ۲۰۲۳، ۲۰۲۴،

۲۰۷۹، ۱۸۰۱، ۱۸۰۲، ۲۰۹۲، ۲۱۰۷،

۲۱۱۰، ۲۱۱۷، ۲۱۲۰، ۲۱۲۱، ۲۱۲۳،

۲۱۲۴، ۲۱۲۹، ۲۱۳۰، ۲۱۳۳، ۲۱۳۵،

۲۱۳۸، ۲۱۴۱، ۲۱۵۸، ۲۱۶۵، ۲۱۷۹،

۲۱۸۰، ۲۱۹۷، ۲۱۹۸، ۲۲۰۷، ۲۲۰۹،

۲۲۱۲، ۲۲۱۳، ۲۲۱۶، ۲۲۱۷، ۲۲۱۹،

۲۲۲۰، ۲۲۲۲، ۲۲۲۴، ۲۲۲۵، ۲۲۲۶،

۲۲۳۰، ۲۲۳۲، ۲۲۳۳، ۲۲۳۷، ۲۲۳۹،

۲۲۴۰، ۲۲۴۲، ۲۲۴۳، ۲۲۴۶، ۲۲۴۷،

۲۲۴۸، ۲۲۵۲، ۲۲۵۳، ۲۲۵۵، ۲۲۵۹،

۲۲۶۰، ۲۲۶۱، ۲۲۶۲، ۲۲۶۳، ۲۲۶۵،

۲۲۶۷، ۲۲۷۲، ۲۲۷۳، ۲۲۷۵، ۲۲۷۶،

۲۲۷۷، ۲۲۷۹، ۲۲۸۰، ۲۲۸۳، ۲۲۸۴،

۲۲۸۵، ۲۲۸۶، ۲۲۸۷، ۲۲۹۰، ۲۲۹۴،

۲۳۰۴، ۲۳۰۵، ۲۳۰۷، ۲۳۰۸، ۲۳۰۹،

۲۳۱۱، ۲۳۱۶، ۲۳۲۳، ۲۳۲۴، ۲۳۲۸،

۲۳۳۱، ۲۳۳۲، ۲۳۳۳، ۲۳۳۴، ۲۳۳۵،

۲۳۳۳، ۲۳۴۶، ۲۳۵۴، ۲۳۵۶، ۲۳۵۷،

۲۳۵۸، ۲۳۶۰، ۲۳۶۱، ۲۳۶۲، ۲۳۶۳،

۲۳۶۴، ۲۳۶۵، ۲۳۶۶، ۲۳۶۷، ۲۳۷۳،

۲۳۷۶، ۲۳۷۷، ۲۳۷۸

آذربایجان شرقی، ۱۸۱۵، ۲۱۱۷،

۲۱۳۵، ۲۱۳۸، ۲۱۸۰، ۲۱۹۷، ۲۱۹۸،

۲۲۲۰، ۲۲۲۶، ۲۲۳۰، ۲۲۴۲، ۲۲۴۸،

۲۲۵۲، ۲۲۵۳، ۲۲۶۱، ۲۲۶۲، ۲۲۶۳،

۲۲۶۴، ۲۲۸۲، ۲۳۴۳، ۲۳۴۶

آذرشهر، ۱۸۱۰، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۲،

۲۰۰۳، ۲۰۱۹، ۲۱۱۷، ۲۱۱۸، ۲۱۱۹،

۲۱۲۴، ۲۱۲۷، ۲۱۲۸، ۲۲۲۵، ۲۲۸۵،

۲۰۰۴

آرتاویل، ۲۰۱۰

آسیا، ۱۹۸۳، ۲۰۶۷

آخداش، ۲۲۲۰

آکسفورد، ۱۸۵۲

آمریکائی، ۲۱۲۹

آمریکایی، ۱۸۰۷، ۱۹۱۰

الف

۲۳۴۴، ۲۳۴۳	أحد، ۱۸۳۲، ۱۸۵۳، ۱۸۵۴
اروند رود، ۲۱۷۴، ۲۱۹۶	۱۸۵۷، ۱۸۵۹
استرآباد، ۱۹۱۳، ۱۹۱۶	احزاب، ۱۸۳۲، ۲۳۳۳
اسرائیل، ۲۰۰۱	اردبیل، ۱۸۰۹، ۱۸۱۰، ۱۸۱۸، ۱۸۹۹
اسفهان، ۲۳۱۹	۲۰۰۸، ۲۰۱۰، ۲۰۱۱، ۲۰۱۲، ۲۰۱۳
اسکندریه، ۱۸۹۷	۲۰۱۶، ۲۰۱۷، ۲۰۱۸، ۲۰۱۹، ۲۰۲۰
اسکو، ۲۲۸۵، ۲۲۲۱	۲۰۲۱، ۲۰۲۲، ۲۰۲۳، ۲۰۲۴، ۲۰۲۸
اشنویه، ۲۱۱۲، ۲۱۰۸، ۲۰۹۴	۲۰۳۳، ۲۰۳۴، ۲۰۳۷، ۲۰۴۶، ۲۰۴۸
اصفهان، ۱۸۲۹، ۱۹۶۵، ۱۹۶۶، ۲۰۱۴	۲۰۵۱، ۲۰۶۲، ۲۰۶۳، ۲۰۶۷، ۲۰۷۰
۲۲۲۹	۲۰۷۱، ۲۰۷۴، ۲۰۷۵، ۲۰۷۶، ۲۰۷۷
افغانستان، ۲۱۵۹	۲۰۸۱، ۲۰۸۶، ۲۰۹۲، ۲۰۹۳، ۲۰۹۵
الفتح المبین، ۲۱۵۹	۲۰۹۶، ۲۰۹۷، ۲۰۹۸، ۲۰۹۹، ۲۱۰۱
المهدی، ۲۰۴۴، ۲۰۴۵، ۲۱۰۰	۲۱۰۲، ۲۱۰۳، ۲۱۰۴، ۲۱۰۷، ۲۲۱۷
النجف، ۱۹۱۴	۲۲۲۱، ۲۲۲۶، ۲۲۳۹، ۲۲۴۲، ۲۲۴۳
امامزاده، ۲۰۳۰، ۲۰۳۱	۲۲۸۵، ۲۳۰۲، ۲۳۲۸، ۲۳۳۳، ۲۳۳۴
امام صادق، ۲۰۹۹، ۲۱۳۶، ۲۱۳۸	۲۳۶۳، ۲۳۵۴
اندیشک، ۲۲۰۰، ۲۲۰۱	ارک، ۲۱۲۶، ۲۲۲۰، ۲۲۴۱، ۲۲۶۹
انگلستان، ۲۳۰۵	۲۲۷۰، ۲۲۷۲، ۲۲۷۷، ۲۳۱۰، ۲۳۱۵
اوجان، ۱۸۹۸، ۲۱۶۵، ۲۲۵۷، ۲۲۶۹	۲۲۶۹، ۲۳۳۸
اویس، ۱۸۲۹	ارمنستان، ۲۲۲۵، ۲۲۸۶
اهر، ۱۸۱۰، ۱۸۲۲، ۱۸۵۲، ۱۸۹۰	اروپا، ۱۸۰۷، ۱۹۱۰، ۱۹۷۰
۱۹۰۹، ۱۹۸۰، ۱۹۹۴، ۲۰۰۲، ۲۰۱۰	ارومیه، ۱۸۱۰، ۱۸۱۳، ۱۸۱۷، ۱۹۸۹
۲۱۷۰، ۲۱۷۳، ۲۱۸۵، ۲۱۹۰، ۲۱۹۴	۲۰۱۹، ۲۱۰۶، ۲۱۰۷، ۲۱۰۸، ۲۱۰۹
۲۲۸۵، ۲۲۸۷، ۲۳۰۱، ۲۳۲۴، ۲۳۲۷	۲۱۱۰، ۲۱۱۱، ۲۱۱۲، ۲۱۱۳، ۲۲۱۷
اهری، ۲۰۱۹	۲۲۲۰، ۲۲۳۸، ۲۲۴۲، ۲۲۸۸، ۲۲۹۸
اهواز، ۱۸۹۷، ۲۰۸۴، ۲۱۶۰، ۲۱۶۱	۲۳۰۲، ۲۳۲۱، ۲۳۲۳، ۲۳۲۵، ۲۳۲۸
۲۱۸۴	

۲۲۴۹، ۲۲۵۰، ۲۲۵۱، ۲۲۵۲، ۲۲۵۳، ۲۲۵۴،
۲۲۵۵، ۲۲۵۶، ۲۲۵۸، ۲۲۵۹، ۲۱۶۸،
۲۱۷۰، ۲۱۷۲، ۲۱۷۴، ۲۱۷۵، ۲۲۴۲،
۲۲۵۰، ۲۲۵۵

بدر، ۱۸۰۶، ۱۸۰۷، ۱۸۲۸، ۱۸۳۲،
۱۸۵۱، ۱۸۵۲، ۱۸۵۳، ۱۸۵۴، ۱۸۶۰،
۱۸۶۱، ۱۸۶۲، ۱۸۷۳، ۱۸۸۲، ۱۸۸۸،
۱۸۹۹، ۱۹۲۱، ۲۰۲۴، ۲۰۳۱، ۲۰۴۸،
۲۰۶۸، ۲۰۸۳، ۲۱۱۰، ۲۱۵۹، ۲۱۷۹

۲۱۹۷

برقی، ۲۰۱۹

بزوانا، ۱۹۹۹

بستان آباد، ۲۲۲۱، ۲۲۲۵

بلاد جبل، ۲۲۳۴

بناب، ۲۱۱۷، ۲۲۰۰، ۲۲۲۱، ۲۲۳۹

۲۲۸۵

بناقده، ۲۳۷۸، ۲۳۷۹

بندرکنگان، ۲۱۲۷

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۲۹۳

بنیاد فرهنگ، ۱۸۶۳

بنی هاشم، ۲۰۲۰

بیت المقدس، ۲۰۳۶، ۲۱۱۳، ۲۱۵۹

بیجار، ۲۳۳۴

بیروت، ۱۸۵۱، ۱۸۵۹، ۱۸۶۳، ۱۸۶۵

۱۸۹۵، ۲۲۹۴

بیمارستان، ۱۸۱۸، ۲۰۶۹

بیمارستان طالقانی، ۲۰۶۹

ایران، ۱۸۰۸، ۱۸۲۲، ۱۸۲۳، ۱۸۷۱،
۲۰۱۱، ۲۰۱۳، ۲۰۱۶، ۲۰۲۲، ۲۰۲۴،
۲۰۲۶، ۲۰۳۴، ۲۰۴۳، ۲۰۴۵، ۲۰۵۳،
۲۳۵۷، ۲۳۶۵، ۲۳۶۶، ۲۳۶۷، ۲۳۶۹،
۲۳۷۱، ۲۳۷۲، ۲۳۷۴، ۲۳۷۷، ۲۳۸۰
اقلب صفحات.

ایران شهر، ۱۹۸۰، ۱۹۹۳

ایران آباد، ۲۰۴۲

أرمباران، ۱۹۴۵

ب

بادکوبه، ۱۹۹۴، ۱۹۹۵، ۱۹۹۶، ۱۹۹۷

۱۹۹۸، ۱۹۹۹، ۲۰۱۹، ۲۱۴۱، ۲۲۴۶

۲۳۰۶، ۲۳۰۷

بادکوبه ای، ۱۹۹۸، ۲۰۱۹

باغ، ۲۱۷۴، ۲۲۲۳، ۲۲۶۹، ۲۲۷۹

۲۲۸۲، ۲۲۸۹، ۲۳۱۳، ۲۳۱۵، ۲۳۱۷

۲۳۱۸، ۲۳۱۹، ۲۳۲۸، ۲۳۳۸، ۲۳۵۸

۲۳۶۰، ۲۳۷۷، ۲۳۷۹

باغ شمال، ۱۹۵۹، ۱۹۶۰، ۱۹۶۵

باغشبه، ۲۲۲۳، ۲۲۶۶، ۲۳۱۸، ۲۳۶۴

بافت کرمان، ۲۱۲۱

باکو، ۱۹۱۶، ۱۹۹۴، ۱۹۹۸، ۲۲۴۵

۲۳۷۱، ۲۳۷۲، ۲۳۷۳، ۲۳۷۴، ۲۳۷۵

۲۳۷۷، ۲۳۷۸، ۲۳۷۹

بخشایش، ۱۸۱۴، ۱۸۱۵، ۲۰۰۹

۲۱۲۹، ۲۱۶۴، ۲۱۶۵، ۲۱۶۸، ۲۱۷۲

۲۱۷۳، ۲۱۷۴، ۲۱۷۵، ۲۲۲۱، ۲۲۲۷

پ

۲۱۷۶، ۲۱۸۱، ۲۱۸۲، ۲۲۳۴، ۲۲۴۴

در اغلب صفحات.

تهران نو، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۲

ج

جرجان، ۱۸۹۸

جعفریه، ۲۰۳۱، ۲۰۵۸، ۲۰۵۹

جعفریه، ۲۲۴۲

جلفا، ۱۹۸۷، ۲۳۰۸

جماران، ۱۸۷۷

جنگان، ۲۰۴۹

جنوب، ۱۸۷۱، ۱۹۱۵، ۲۰۵۲، ۲۰۵۶

۲۱۱۱، ۲۱۵۲، ۲۳۱۳

چ

چهل ستون، ۲۱۲۶

چینی، ۲۲۶۵

ح

حائری، ۲۲۹۱

حاج صفر علی، ۱۸۱۵، ۲۲۳۲، ۲۲۳۷

حاج علی اصغر، ۲۳۲۶

حبشه، ۱۸۵۱، ۱۸۹۷

حجاز، ۱۸۹۷، ۱۹۱۴، ۱۹۲۴

حسن پادشاه، ۱۸۱۵، ۲۲۲۰، ۲۲۲۳

۲۲۳۲، ۲۲۳۵، ۲۲۳۶

حلب، ۱۹۱۶

حُنین، ۱۸۰۵، ۱۸۲۸، ۱۸۳۲، ۱۸۶۳

پارس آباد، ۲۰۴۲

پاریس، ۲۱۱۳، ۲۲۹۱، ۲۳۶۷

پاساژ بوستان، ۲۲۵۵

پاساژ خاتمی، ۲۲۵۲

پل ذهاب، ۲۱۳۵

پل عباسیه، ۲۲۵۷

پل مجنون، ۲۱۱۳

پیران شهر، ۲۲۰۳

تبریز، ۱۸۰۹، ۱۸۱۰، ۱۸۱۳، ۱۸۱۴

۱۸۱۵، ۱۸۱۶، ۱۸۱۷، ۱۸۱۸، ۱۸۹۵

۲۲۷۶، ۲۲۷۷، ۲۲۷۸، ۲۲۷۹، ۲۲۸۰

۲۳۵۴، ۲۳۶۰، ۲۳۶۲، ۲۳۶۳، ۲۳۶۴

۲۳۶۵، ۲۳۶۶، ۲۳۶۷، ۲۳۶۸، ۲۳۷۸ در

اغلب صفحات.

ته، ۲۰۸۴، ۲۰۸۵، ۲۱۵۲

ترکیه، ۱۹۲۵، ۲۰۰۱

ترکیه، ۲۱۰۶، ۲۱۱۳، ۲۱۲۶، ۲۳۰۰

۲۳۲۵، ۲۳۷۷

ت

تسوج، ۲۲۲۱

تقی زاده، ۲۳۶۳

تکاب، ۲۳۳۴

تنعیم، ۱۸۶۴

تنگه حاجیان، ۲۱۳۵

تهران، ۱۸۰۹، ۱۸۱۱، ۱۹۴۰، ۱۹۴۸

خ

دانشسرا، ۱۹۵۵، ۱۹۹۹

دانشگاه، ۱۸۱۶، ۱۸۲۰، ۱۹۹۴، ۱۹۹۵،

۲۰۳۸، ۲۰۶۴، ۲۱۰۰، ۲۱۰۹، ۲۲۱۳،

۲۲۵۴، ۲۲۶۶، ۲۲۸۰، ۲۲۸۱، ۲۲۸۳،

۲۲۸۵، ۲۲۹۱، ۲۳۲۰، ۲۳۳۶، ۲۳۵۳،

۲۳۶۱

دانشگاه علم و صنعت، ۲۱۱۱

دبیرستان بنت الهدی، ۲۲۱۸

دجله، ۲۱۵۹

دره قطور، ۲۱۷۷، ۲۱۷۸

دره مراد بیگ، ۲۱۳۱

دمشق، ۲۲۶۵

دوزخ، ۱۸۳۴، ۲۱۸۹

دوبجان، ۲۲۰۱

دهلاویه، ۲۱۶۰، ۲۱۶۱

دیزج، ۲۲۰۰

دیزج قربان، ۲۲۲۷

دیلمقان، ۲۳۲۰، ۲۳۲۱، ۲۳۲۳

ذ

ذوالفقاریه، ۲۱۱۱

ر

رجیع، ۱۸۶۴

رشدیه، ۱۹۴۵، ۲۲۴۱

رضویه، ۲۲۴۲

روستای صلوات، ۲۰۲۶

روستای صلوات، ۲۰۲۷، ۲۰۲۸

خامنه، ۱۸۶۹، ۱۹۴۵، ۱۹۷۷، ۱۹۸۰،

۱۹۸۱، ۲۲۸۵، ۲۳۲۷

خان تختی، ۲۳۲۳

خراسان، ۱۹۱۹، ۲۳۱۹، ۲۳۲۰

خرقان، ۱۸۲۹

خرم آباد، ۲۱۳۰، ۲۲۰۰، ۲۲۰۱

خمر مشهر، ۲۰۳۶، ۲۰۳۷، ۲۱۰۰،

۲۱۱۳، ۲۱۹۶

خسروشاه، ۱۸۰۷، ۱۸۹۶، ۱۸۹۹

خسروشهر، ۲۲۰۷، ۲۲۸۵

خلخال، ۱۸۱۲، ۲۰۳۰، ۲۰۵۷، ۲۰۸۸

خلیجان، ۱۸۹۶، ۱۸۹۸، ۲۳۳۸

خوزستان، ۱۸۰۶، ۱۸۷۱، ۱۸۷۳،

۲۱۸۲

خونین شهر، ۲۱۹۶

خوی، ۱۸۱۴، ۱۸۱۶، ۱۸۷۹، ۱۹۱۱،

۱۹۲۶، ۱۹۶۱، ۱۹۸۸، ۱۹۹۹، ۲۰۲۹،

۲۱۰۷، ۲۱۷۶، ۲۱۷۷، ۲۱۷۸، ۲۱۷۹،

۲۲۰۵، ۲۲۲۱، ۲۲۲۵، ۲۲۳۸، ۲۲۸۵،

۲۲۸۸، ۲۳۲۲، ۲۳۲۳، ۲۳۵۸، ۲۳۵۹،

۲۳۶۰

خیر، ۱۸۹۰، ۲۱۱۰، ۲۱۱۳، ۲۱۱۴،

۲۱۵۷، ۲۱۵۹، ۲۲۰۳

د

دارالجلیل، ۱۸۶۶

سوریه، ۱۸۶۵، ۲۱۱۳، ۲۲۲۸، ۲۳۰۰
 سوسنگرد، ۲۱۰۲، ۲۱۵۲، ۲۱۵۹
 ۲۱۶۰، ۲۱۶۱
 سهند، ۱۸۹۵، ۱۸۹۶، ۱۸۹۷، ۱۸۹۸
 ۱۹۲۵، ۲۱۶۵، ۲۲۴۸
 سید محمد موسوی، ۲۱۴۷
 سیه دلان، ۱۸۶۴

ش

شاپشال، ۲۳۲۸
 شام، ۱۸۶۱، ۱۸۶۲، ۱۸۸۵، ۱۸۹۷
 ۱۹۳۹، ۱۹۹۶، ۲۰۷۲، ۲۱۱۹، ۲۱۲۲
 ۲۲۶۵، ۲۲۶۷، ۲۲۶۸، ۲۲۷۲، ۲۳۶۴
 شانه جان، ۲۳۳۸
 شاهزاده باضی، ۲۳۱۳
 شاه طهماسب، ۲۲۲۰، ۲۲۷۴، ۲۲۷۵
 شبستر، ۲۲۲۱، ۲۲۴۲، ۲۲۶۲، ۲۲۸۵
 شرق، ۱۸۷۶، ۱۸۸۰، ۱۸۸۸، ۱۸۹۵
 ۱۹۶۸، ۱۹۹۱، ۲۰۵۶، ۲۱۵۹، ۲۱۸۵
 ۲۱۹۶، ۲۲۳۰، ۲۲۹۷، ۲۲۹۸، ۲۳۲۷
 شروان، ۱۹۱۶
 شلمچه، ۲۰۴۸، ۲۰۵۲، ۲۰۵۶، ۲۰۹۳
 ۲۰۹۵، ۲۰۹۶، ۲۰۹۷، ۲۰۹۹، ۲۱۰۰
 ۲۱۰۳، ۲۱۰۵، ۲۱۸۶، ۲۱۹۷
 شنب خازان، ۲۲۶۸
 شورای ملی، ۲۲۷۸
 شهر، ۲۰۴۶، ۲۰۴۴
 شهر نو، ۲۱۶۵، ۲۲۲۷، ۲۲۴۹، ۲۳۱۸

روسیه، ۱۸۰۹، ۱۹۵۶، ۱۹۵۷، ۱۹۵۹
 ۱۹۶۲، ۱۹۶۹، ۱۹۸۱، ۱۹۸۲، ۱۹۸۳
 ۱۹۸۴، ۱۹۸۷، ۱۹۸۸، ۱۹۸۹، ۱۹۹۶
 ۱۹۹۷

روسیه، ۲۳۰۵، ۲۳۱۰، ۲۳۱۶
 روضه رسول خدا، ۲۲۱۵
 روم، ۱۸۹۷، ۱۹۲۱، ۲۱۰۶، ۲۱۸۹
 ۲۲۱۶، ۲۲۶۸
 زنجان، ۲۱۲۱، ۲۱۳۰

ز

زنگیر، ۲۰۴۰

س

ساقصطو، ۲۰۶۳، ۲۰۶۳
 ساوله، ۲۱۶۰
 سیلان، ۱۹۴۵
 سدره، ۱۸۷۰، ۲۳۵۹
 سراب، ۲۲۲۶، ۲۲۲۷، ۲۲۸۵، ۲۳۳۸
 سرخاب، ۱۸۹۷، ۱۸۹۹، ۲۲۲۳
 ۲۳۱۸، ۲۳۷۶
 سردرود، ۱۸۹۶، ۱۸۹۸، ۲۲۸۵
 سریع، ۲۰۴۶
 سلماس، ۱۸۱۴، ۱۸۱۷، ۱۸۸۹
 سمرقند، ۱۹۱۴، ۱۹۲۱، ۱۹۲۲، ۲۲۶۵
 ۲۲۸۹
 سنقر، ۱۹۳۲، ۱۹۳۳
 سنندج، ۱۹۸۰

شیخان، ۱۸۵۵

شیر و خورشید، ۱۸۱۷، ۲۱۲۲، ۲۲۸۰، ۲۳۰۵، ۲۳۰۶، ۲۳۱۱، ۲۳۱۲، ۲۳۱۴، ۲۳۱۵، ۲۳۱۶، ۲۳۱۷، ۲۳۲۰، ۲۳۲۱، ۲۳۲۲، ۲۳۲۳، ۲۳۲۴، ۲۳۲۵، ۲۳۲۸، ۲۳۳۰، ۲۳۳۱، ۲۳۳۲، ۲۳۳۳، ۲۳۳۴، ۲۳۳۶، ۲۳۳۷، ۲۳۴۱، ۲۳۴۲

ص

صادقیه، ۱۸۱۵، ۲۲۳۲، ۲۲۳۴

صفین، ۱۸۹۶

صلیب سرخ، ۲۳۰۵، ۲۳۱۱، ۲۳۲۵

صهیون، ۱۸۸۷

ض

ضرار، ۱۸۵۵

ط

طالیه، ۲۱۱۷، ۲۱۲۰، ۲۱۳۴، ۲۱۶۸

۲۲۳۲، ۲۲۳۳، ۲۳۰۰، ۲۳۶۲، ۲۳۶۳

طباطبایی، ۲۰۱۹

طبرستان، ۱۸۶۶

طبرسی، ۲۳۵۶

طق، ۱۸۲۸، ۱۸۶۶، ۱۸۶۷، ۱۸۹۰

ع

عالیات، ۱۹۲۸، ۱۹۳۹، ۱۹۵۰، ۱۹۵۲

۱۹۵۴

عالی قاپو، ۱۹۵۷، ۲۰۳۷

عالی قاپو، ۲۲۳۶، ۲۳۱۸

عثمانی، ۱۹۰۸، ۱۹۱۵، ۱۹۱۸، ۱۹۲۰

۱۹۲۴، ۱۹۲۵، ۱۹۴۴، ۱۹۸۹، ۱۹۹۰

۲۰۱۳، ۲۲۷۱، ۲۳۲۸

عراق، ۱۹۱۴، ۱۹۶۹، ۱۹۷۳، ۲۰۴۳

عرب، ۲۲۲۰، ۲۳۲۵

عقبه، ۱۸۵۲، ۱۸۶۰

عواصم، ۲۲۶۶

غ

غرب، ۱۸۷۶، ۱۸۸۸، ۱۸۹۵، ۱۹۷۶

۱۹۹۱، ۲۰۵۶، ۲۱۱۲، ۲۱۳۵، ۲۱۸۵

۲۱۹۶، ۲۱۹۷، ۲۳۱۱، ۲۳۲۱

ف

فارس، ۲۱۲۷

فاو عراق، ۲۰۸۷

فتراک، ۱۸۸۱

فرانسه، ۱۹۵۱، ۱۹۶۸، ۲۲۴۰، ۲۲۹۲

۲۲۹۵، ۲۲۹۷، ۲۳۰۵

فیضیه، ۱۸۱۰، ۲۰۱۸، ۲۱۳۴

فین، ۲۱۱۱، ۲۲۲۹، ۲۳۱۶

فیوضات، ۲۲۴۱

ق

قادمیه، ۱۸۹۹

قاهره، ۱۹۱۴، ۲۲۹۴

قدس، ۱۸۴۷، ۱۸۷۲، ۱۸۸۹، ۲۰۲۳

قنات خطیب، ۲۲۲۴	۲۰۶۲، ۲۰۹۳، ۲۱۳۳، ۲۱۴۲، ۲۱۴۳،
قنات خواجه علی، ۲۲۲۳	۲۱۴۶، ۲۱۵۲، ۲۱۷۹، ۲۲۴۱، ۲۳۵۲،
قنات زعفرانلو، ۲۲۲۴	۲۳۵۳
قنات سراج، ۲۲۲۴	قدس رضوی، ۱۹۲۷، ۲۰۷۰، ۲۳۰۰
قنات سردار، ۲۲۲۴	قراملک، ۲۱۳۳
قنات سلطان بزرگ، ۲۲۲۴	قزل قلعه، ۲۱۲۱
قنات شاهزاده، ۲۲۲۴	قزوین، ۲۱۲۶، ۲۲۱۵، ۲۲۶۵، ۲۲۶۸،
قنات فتح آباد، ۲۲۲۴	۲۳۲۰
قنات کورجان، ۲۲۲۴	قصبه، ۲۱۶۴، ۲۲۴۵، ۲۲۴۶، ۲۳۳۸،
قنات ملا، ۲۲۲۴	۲۳۷۶
قنات ملا علی، ۲۲۲۴	قشقاز، ۱۹۸۳، ۱۹۸۷، ۱۹۹۴، ۱۹۹۷،
قنات ناظم التجار، ۲۲۲۴	۱۹۹۸، ۲۱۴۱، ۲۲۱۷، ۲۳۰۵، ۲۳۰۷،
قنات وزیر آباد، ۲۲۲۴	۲۳۰۸، ۲۳۷۱، ۲۳۷۳
قنات هیبت، ۲۲۲۴	قم، ۱۸۰۲، ۱۸۳۰، ۱۸۵۴، ۱۸۶۱،
قتبرلو، ۲۰۵۳	۱۸۷۱، ۱۸۸۰، ۱۹۰۰، ۱۹۰۸، ۱۹۰۹،
قیصریه، ۲۳۱۸	۱۹۱۰، ۱۹۴۵، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۲،
ک	۲۱۸۰، ۲۱۸۱، ۲۱۸۳، ۲۱۸۸، ۲۱۹۱،
کتابخانه رستم، ۲۲۸۷	۲۲۹۷، ۲۲۹۹، ۲۳۰۱، ۲۳۶۰،
کربلا، ۱۸۲۸، ۱۸۳۲، ۱۸۶۵، ۱۸۷۲،	قنات آقا علی، ۲۲۲۴
۱۸۷۶، ۱۸۷۸، ۱۸۸۳، ۱۸۸۸، ۱۸۸۹،	قنات امام جمعه، ۲۲۲۴
۲۰۶۲، ۲۰۶۸، ۲۰۷۴، ۲۰۸۷، ۲۰۹۷،	قنات بهلوان، ۲۲۲۴
۲۰۹۹، ۲۱۳۹، ۲۱۴۰، ۲۱۴۷، ۲۱۴۸،	قنات حاج عباس، ۲۲۲۴
۲۱۷۴، ۲۱۸۶، ۲۱۹۰، ۲۱۹۷، ۲۱۹۹،	قنات حاج محسن، ۲۲۲۴
کـردستان، ۱۹۳۲، ۲۱۱۰، ۲۱۵۲،	قنات حاج محمد حاجی، ۲۲۲۴
۲۱۵۹، ۲۱۶۳، ۲۱۷۵، ۲۱۹۱، ۲۲۰۵،	قنات حرم، ۲۲۲۴
۲۳۵۴	قنات حکیم، ۲۲۲۴
کرکوک، ۲۱۲۶	قنات حیدر بیگ، ۲۲۲۴

ماوروت سردشت، ۲۱۸۴
 مسجدی، ۱۸۰۹، ۱۸۱۷، ۱۹۶۹،
 ۱۹۷۰، ۲۰۱۹
 مجلس سنا، ۲۰۱۹
 مجلس شورای ملی، ۱۹۳۶، ۱۹۵۳،
 ۱۹۸۱، ۱۹۸۲، ۱۹۸۶، ۲۰۱۹
 محبوب آباد، ۲۲۰۳
 مدرسه حاج میرزا ابراهیم، ۲۳۳۹
 مدرسه رسول اکرم، ۲۱۹۱، ۲۱۹۲
 مدرسه طالبیه، ۱۸۱۵، ۲۰۰۰
 مدینه، ۱۸۱۳، ۱۸۵۱، ۱۸۵۲، ۱۸۵۳،
 ۱۸۵۴، ۱۸۵۵، ۱۸۵۶، ۱۸۵۷، ۱۸۵۸،
 ۱۸۶۰، ۱۸۶۱، ۱۸۶۲، ۱۸۶۵، ۱۸۸۰،
 ۱۹۲۵، ۲۰۱۱، ۲۱۴۰، ۲۱۴۵، ۲۲۱۵
 مراغه، ۱۸۱۵، ۱۸۹۸، ۱۹۳۴، ۱۹۳۵،
 ۱۹۳۶، ۱۹۳۷، ۱۹۳۹، ۱۹۴۰، ۲۱۰۷،
 ۲۱۱۷، ۲۲۰۷، ۲۲۱۵، ۲۲۲۱، ۲۲۲۶،
 ۲۲۳۹، ۲۲۶۲، ۲۲۶۵، ۲۲۸۵، ۲۲۹۷،
 ۳۳۲۸
 مرند، ۱۸۱۰، ۱۸۱۴، ۲۰۱۹، ۲۱۵۶،
 ۲۱۹۸، ۲۱۹۹، ۲۲۰۱، ۲۲۰۲، ۲۲۰۳،
 ۲۲۰۴، ۲۲۰۵، ۲۲۰۶، ۲۲۰۷، ۲۲۲۶،
 ۲۲۸۵
 مسجد آقا علی اشرف، ۲۲۲۰
 مسجد استاد و شاگرد، ۲۲۱۸، ۲۲۲۰
 مسجد اسماعیل بیگ، ۲۲۲۰
 مسجد اعظم، ۲۲۲۰، ۲۳۰۲

کلیسای مریم مقدس، ۲۲۸۷
 کمپته، ۱۹۸۸، ۲۰۰۱، ۲۰۰۷، ۲۰۷۷
 کمپته امداد امام خمینی، ۲۲۶۱
 کوفه، ۱۸۴۹، ۲۱۵۰
 کوپج، ۲۰۸۰
 کهریز شهزاده، ۲۲۲۴
گ
 گجیل، ۱۸۹۹، ۲۲۷۹
 گردآباد، ۲۲۸۸
 گردشگاه ارک، ۱۸۱۷
 گرمی، ۱۸۱۲، ۲۰۴۹، ۲۰۶۷، ۲۰۸۴
 گروسی، ۱۹۵۱، ۱۹۶۳
 گلوندک، ۲۰۰۲
 گنبد، ۲۲۶۷، ۲۳۵۸
 گنبد کاووس، ۲۱۲۷
 گیلان، ۲۱۳۵، ۲۱۹۷، ۲۲۴۶، ۲۲۴۷،
 ۲۲۴۸، ۲۲۷۹

ل

لبنان، ۱۸۶۶، ۲۱۳۸، ۲۲۹۴
 لرستان، ۲۱۲۷، ۲۱۳۵
 لیل آباد، ۲۱۵۳

م

مارالان، ۲۳۱۷
 مارسدون، ۱۸۵۲
 مازندران، ۲۲۴۷

مسجد شیخ انصاری، ۲۱۲۳	مسجد النبی، ۱۹۲۵
مسجد صاحب الامر، ۲۲۲۰	مسجد امام جمعه، ۲۲۲۰
مسجد ضرار، ۱۸۵۷	مسجد امیر خیز، ۲۲۲۰
مسجد علیشاه، ۲۲۲۰، ۲۲۶۹، ۲۲۷۲	مسجد بزرگی، ۲۲۳۶
مسجد قاری، ۲۲۲۰	مسجد ثقة الاسلام، ۲۴۱۱
مسجد کیود، ۲۲۲۰، ۲۲۷۴	مسجد جامع، ۱۸۱۵، ۱۹۸۰، ۱۹۸۲
مسجد کریمخان، ۱۹۸۰، ۱۹۸۲	۲۱۱۹، ۲۱۵۴، ۲۱۷۴، ۲۲۲۰، ۲۲۲۱
مسجد کریم خان، ۲۳۱۸	۲۲۳۲، ۲۲۵۱، ۲۲۶۳، ۲۲۶۴، ۲۲۶۵
مسجد کهنه فروشان، ۲۲۲۰	۲۲۷۰
مسجد مستوفی، ۲۲۲۰	مسجد جهان شاه، ۲۲۲۰
مسجد مقبره، ۲۲۲۰	مسجد جهان شاه، ۲۲۲۰
مشکین شهر، ۲۰۱۶، ۲۰۲۶، ۲۰۲۴	مسجد جهانشاه، ۲۲۳۶، ۲۲۷۵
۲۰۸۰، ۲۰۹۷، ۲۰۹۹، ۲۲۲۶، ۲۲۸۵	مسجد حاج صفر علی، ۲۲۲۰
۱۸۱۲، ۲۰۲۷، ۲۰۲۴	مسجد حاج ملا علی، ۲۲۲۰
مشهد، ۱۸۰۹، ۱۸۱۲، ۱۸۸۹، ۱۸۹۷	مسجد حاجی آقا، ۲۲۲۰
۱۹۱۲، ۱۹۸۰، ۱۹۸۷، ۲۰۱۴، ۲۰۵۷	مسجد حاجی کاظم، ۲۲۲۰
۲۰۷۰، ۲۰۷۱، ۲۰۷۲، ۲۰۷۳	مسجد حجة الاسلام، ۲۲۲۰
مسر، ۱۸۳۳، ۲۱۲۶، ۲۱۲۷، ۲۱۳۳	مسجد حسن پادشاه، ۲۲۲۰، ۲۲۳۵
۲۱۸۷، ۲۲۱۲، ۲۲۲۸، ۲۲۶۸، ۲۲۷۸	مسجد خلاء اوغلی، ۲۲۲۰
۲۳۰۰، ۲۳۱۲، ۲۳۱۳، ۲۳۱۹، ۲۳۲۰	مسجد خلیل، ۲۲۲۰
۲۳۲۳، ۲۳۳۹، ۲۳۵۱، ۲۳۷۱	مسجد داش، ۲۲۲۰
مغان، ۲۰۴۰، ۲۰۴۲، ۲۰۵۰، ۲۱۰۴	مسجد دال دال، ۲۲۲۰
۲۱۰۵، ۲۲۲۶	مسجد سید حمزه، ۲۲۲۰
مگه، ۱۸۵۱، ۱۸۵۷، ۱۸۶۳، ۱۸۶۴	مسجد شاگرد، ۲۲۱۸
۱۹۰۲، ۱۹۲۵، ۱۹۲۶	مسجد شاهزاده، ۲۲۲۰
موته، ۱۸۰۵، ۱۸۶۱	مسجد شکیلی، ۲۲۲۰
موصل، ۲۱۲۶، ۲۲۶۵	مسجد شهیدی، ۲۲۲۰

۲۱۳۹، ۲۱۵۸، ۲۱۵۹، ۲۱۶۲، ۲۱۸۱،

۲۱۹۶، ۲۱۹۷، ۲۱۹۹، ۲۳۵۳

ولی عصر (خیابان)، ۲۰۱۸، ۲۲۳۷،

۲۲۳۹

هرات، ۱۹۰۸، ۱۹۱۹، ۲۰۱۶، ۲۰۳۴،

۲۰۳۸، ۲۰۷۶، ۲۰۷۷

ه

هریس، ۲۲۰۷، ۲۲۲۵، ۲۲۲۶، ۲۲۵۱،

هند، ۱۸۲۱، ۱۸۲۳، ۱۸۳۴، ۱۸۳۶،

۱۸۴۶، ۱۸۵۴، ۱۸۵۷، ۱۸۵۹

۲۲۸۵

هشترود، ۲۲۰۷، ۲۲۲۶، ۲۳۲۷

هفتوان، ۲۲۸۸

هلال احمر، ۱۸۱۶، ۲۲۸۰، ۲۳۰۵،

۲۳۲۵، ۲۳۲۰

همدان، ۲۱۲۴، ۲۱۲۶، ۲۱۲۷، ۲۱۲۸،

۲۱۳۰، ۲۱۳۱، ۲۱۳۳، ۲۲۶۶، ۲۳۳۷

هندو، ۱۸۸۷

هورالمظیم، ۲۰۲۹

ی

یامچی، ۲۲۰۱، ۲۲۰۲

یمن، ۱۸۲۹، ۱۸۹۷، ۲۰۵۷

مهدیه، ۲۱۲۶، ۲۱۳۱، ۲۲۲۱

میارمیار، ۲۲۲۰، ۲۲۲۴

میاندوآب، ۲۱۰۹، ۲۲۰۷

میانه، ۱۸۱۴، ۱۸۸۲، ۱۸۹۹، ۱۹۳۲،

۱۹۳۷، ۱۹۶۵، ۱۹۷۳، ۱۹۸۳، ۲۰۷۷،

۲۱۳۹، ۲۱۸۰، ۲۱۸۱، ۲۱۸۳، ۲۱۸۴،

۲۱۸۵، ۲۱۹۱، ۲۱۹۲، ۲۱۹۳، ۲۱۹۶،

۲۱۹۷، ۲۲۲۱، ۲۲۲۵، ۲۲۶۲، ۲۲۸۵

میدان ملارستم، ۱۹۴۰

میرزا جوادخان، ۲۲۴۰

ن

نهرم، ۲۳۷۶، ۲۳۷۷

ناصر خسرو (خیابان)، ۲۲۵۲

نجف اشرف، ۱۹۳۰، ۱۹۳۱، ۱۹۳۲،

۱۹۷۵، ۱۹۹۴، ۱۹۹۵، ۱۹۹۹

نجفی، ۲۰۱۹

نخجوان، ۱۹۱۴، ۲۳۷۶

نوبر، ۱۸۱۸، ۲۲۴۲، ۲۳۴۴، ۲۳۴۷،

۲۳۴۸

نورآباد، ۲۱۲۷

نینوا، ۱۸۷۲

و

والفجر، ۱۸۸۸، ۲۰۸۴، ۲۰۸۷، ۲۱۰۲،

بسمه تعالی شانه

نموداری از فعالیتهای مطبوعاتی و انتشاراتی «نوید اسلام»

(تأسیس ۱۳۵۵)

دفتر نشر نوید اسلام، در راستای خدمت به اسلام و عشق به فرهنگ غنی و پربار آن، در سال ۱۳۵۵ از سوی حجة الاسلام والمسلمین استاد عقیقی بخشایشی، از شیفتگان فرهنگ اسلامی، پا به عرصه حیات نهاد که محصول عملی و ثمره عینی آن، تاکنون بیش از ۱۱۰ عنوان کتاب تازه نشر در عرصه های مختلف آموزشی، تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی بوده است که به تعدادی از آنها ذیلاً اشاره شود به این امید که این جویبار در سالیان دراز جریان و استمرار و میوه برداشته باشد مثل کلمه طیبه کشجرة طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السقاء تؤتی أكلها کل حین یأذن ربها.

۱- آغازی بی پایان / سید مهدی حجتی

۲- آموزشهای سیاسی و اجتماعی / عقیقی بخشایشی

۳- آیه الله طالقانی، مرد مبارزه و شهادت / عقیقی بخشایشی

۴- اربعین شیخ بهایی (متن و ترجمه) / شیخ بهایی / عقیقی بخشایشی

۵- الأربعون حدیثاً / شیخ بهائی

۶- الباب الحادی عشر / علامه حلی / شرح فاضل مقداد

۷- السیوطی (فی النحو) / جلال الدین سیوطی

۸- الفیة فی النحو / ابن مالک اندلسی

۹- الهدایة الی من له الولاية / آیه الله صابری همدانی

- ۱۰- امام موسی بن جعفر (ع) / عقیقی بخشایشی
- ۱۱- بارگاه عقیده زینب کبری کجاست؟ / عیسی سلیم پور اهری
- ۱۲- پاکسازی دل / حمید محمدی راد
- ۱۳- پیکار با فاجعه فقر و گرسنگی / عقیقی بخشایشی
- ۱۴- پیکار در راه آزادی و آرمان انسانی / عقیقی بخشایشی
- ۱۵- ترجمه آداب المتعلّمین / خواجه نصیرالدین طوسی / عقیقی بخشایشی
- ۱۶- ترجمه باب حادی عشر / علامه حلی / عقیقی بخشایشی
- ۱۷- ترجمه نفثة المصّدور / حاج شیخ عباس قمی / عقیقی بخشایشی
- ۱۸- جامع المقدمات (صرف و نحو) / جمعی از نویسندگان
- ۱۹- حماسه سازان کربلا / شیخ محمد سماوی / عقیقی بخشایشی
- ۲۰- دانستنیهایی در مورد حضرت قائم / محمدرضا صادقی
- ۲۱- در آستان پرشکوه مادر / محمدرضا صادقی
- ۲۲- در محضر بزرگان / محسن غرویان
- ۲۳- دروسی از ولایت فقیه / سید محمد تقی قادری
- ۲۴- دیدار با مسلمانان جمهوری آذربایجان / عقیقی بخشایشی
- ۲۵- راه نجات / حسن حامدی آلانقی
- ۲۶- راه نجات (در اخلاق) / شادروان حاج میرزا آقا عظیمی
- ۲۷- راهنمای مکه و مدینه / علی اکبر حسینی
- ۲۸- راهیان حفظ قرآن / حافظ علاء البصری / مهدی رضایی
- ۲۹- رساله احکام (به زبان آذری) / آیه الله فاضل لنکرانی / علیزاده
- ۳۰- رساله احکام نوجوانان (به زبان آذری) / آیه الله فاضل لنکرانی / علیزاده
- ۳۱- زنان خوشنویس در تمدن اسلامی / عنرا عقیقی بخشایشی
- ۳۲- زنان نامی در فرهنگ و تمدن اسلامی (زیرچاپ) / عقیقی بخشایشی
- ۳۳- زنجیر وصال پویا / سید حسن جمعه زاده
- ۳۴- زندگینامه پیشوایان (۱۲ معصوم «ع») / عقیقی بخشایشی

- ۳۵- زیر بنای تمدن و علوم اسلامی، کتاب و کتابخانه‌ها / عقیقی بخشایشی
- ۳۶- سیوی در اسرار و آثار نماز / عقیقی بخشایشی
- ۳۷- سیمای بخشایش / عقیقی بخشایشی
- ۳۸- سیمای ذوالقرنین در قرآن / حسین شریعتی ارموی
- ۳۹- سیمای شیفتگان علم / احسانی کناره‌ای
- ۴۰- شاخه طوبی / شفیمی مازندرانی
- ۴۱- شام، سرزمین خاطره‌ها / عقیقی بخشایشی
- ۴۲- صدیقه طاهره «ع» / عقیقی بخشایشی
- ۴۳- صدیقه طاهره «ع» (به زبان آذری) / عقیقی بخشایشی / محسن نقی‌سویلو
- ۴۴- طبقات مفسران شیعه، ج ۱ / عقیقی بخشایشی
- ۴۵- طبقات مفسران شیعه، ج ۲ / عقیقی بخشایشی
- ۴۶- طبقات مفسران شیعه، ج ۳ / عقیقی بخشایشی
- ۴۷- طبقات مفسران شیعه، ج ۴ / عقیقی بخشایشی
- ۴۸- طبقات مفسران شیعه، ج ۵ / عقیقی بخشایشی
- ۴۹- طواقف / سید بن طاووس / داود الهامی
- ۵۰- علمای معاصرین (زیرچاپ) / ملا علی خیابانی تبریزی
- ۵۱- علی (ع) حماسه جاودانه / عقیقی بخشایشی
- ۵۲- علی (ع) حماسه جاودانه (به زبان آذری) / عقیقی بخشایشی / نصیب گووشوف
- ۵۳- فقهای نامدار شیعه / عقیقی بخشایشی
- ۵۴- فقهای نامدار شیعه ج ۲ (زندگینامه آیت الله گلپایگانی) / عقیقی بخشایشی
- ۵۵- قرآن مترجم جیبی / ترجمه الهی قمشاهی
- ۵۶- کشف المعنی فی سر اسماء الله الحسنى / محبی الدین ابن العربی
- ۵۷- کفاح علماء الاسلام فی القرن العشرين / الدكتور المقیی
- ۵۸- کلمات منظوم علوی / علیرضا لسانی
- ۵۹- گزیده ادبیات فارسی / سید حسین خادمی

- ۶۰- گهواره اشک / محمد ملای (نوفه)
- ۶۱- اللهوف فی قتلی الطفوف / سید بن طاوس / عقیقی بخشایشی
- ۶۲- لهوف منظوم همراه مقن عربی / سید بن طاوس / حائری محلاتی
- ۶۳- ماهنی‌لی جای / محمدرضا ملک‌پور
- ۶۴- مجموعه مقالات همایش پزشکی / نهاد رهبری
- ۶۵- محمد رسول الله (ص) / عقیقی بخشایشی
- ۶۶- محمد رسول الله (ص) (به زبان آذری) / عقیقی بخشایشی / دربندی
- ۶۷- مفاتیح الجنان (با ترجمه آذری) / شیخ عباس قمی / جابر اکبرزاده
- ۶۸- مفاخر آذربایجان ج ۴ (شهیدان و نیکوکاران) / عقیقی بخشایشی
- ۶۹- مفاخر آذربایجان ج ۵ (فرزانگان و استدراکات) / عقیقی بخشایشی
- ۷۰- مقدمه علم حقوق / سید علی محمد یثربی قمی
- ۷۱- منابع الفقه ومصادره / عقیقی بخشایشی
- ۷۲- وصایای بزرگان و مکاتبات آنان / عقیقی بخشایشی
- ۷۳- ویرانگریهای اعتیاد / عقیقی بخشایشی
- ۷۴- همسران رسول خدا (ص) / عقیقی بخشایشی
- ۷۵- یکصد تن از ستارگان درخشان اهر و ارسباران / حسین دوستی
- ۷۶- یکصد سال مبارزه روحانیت (جلد ۱) / عقیقی بخشایشی
- ۷۷- یکصد سال مبارزه روحانیت (جلد ۲) / عقیقی بخشایشی
- ۷۸- یکصد سال مبارزه روحانیت (جلد ۳) / عقیقی بخشایشی
- ۷۹- یکصد سال مبارزه روحانیت (جلد ۴) / عقیقی بخشایشی

با همکاری دیگر ناشران و مؤسسات و مراکز فرهنگی:

۸۰- اخلاق در مکتب امام جعفر صادق (ع) / محمدامین زین‌الدین / عقیقی بخشایشی

سازمان تبلیغات اسلامی

۸۱- اربعون حدیثاً / شیخ بهائی / تصحیح: عقیقی بخشایشی

دارالحکمة سوریه

۸۲- اسلام بر سر دوراهی / محمداسد اطریشی / عقیقی بخشایشی

مطبوعات فراهانی

۸۳- اکنون نوبت آسیاست / محمدحسین هیکل / عقیقی بخشایشی

مطبوعات فرخی

۸۴- امام جعفر صادق (ع) / عقیقی بخشایشی

انتشارات نسل جوان

۸۵- امام جعفر صادق (ع) (ترجمه اردو) / عقیقی بخشایشی / سرور حسن مبارکپوری

سازمان تبلیغات اسلامی

۸۶- این همه تبلیغات چرا؟ / عقیقی بخشایشی

انتشارات نسل جوان

۸۷- درس‌هایی از تاریخ اسلام / عقیقی بخشایشی

دانشگاه علم و صنعت

۸۸- دشمنان بشر / عقیقی بخشایشی

انتشارات نسل جوان

۸۹- زندگانی امام حسن عسکری (ع) / عقیقی بخشایشی

انتشارات نسل جوان

۹۰- زندگانی امام محمد تقی (ع) / عقیقی بخشایشی

انتشارات نسل جوان

۹۱- زندگانی امام هادی (ع) / عقیقی بخشایشی

انتشارات نسل جوان

۹۲- زندگینامه پیشوایان (ع) (ترجمه اردو) / عقیقی بخشایشی / سرور حسن مبارکپوری

سازمان تبلیغات اسلامی

۹۳- سیر اندیشه ملی‌گرایی / نجاج عطاء الطائی / عقیقی بخشایشی

سازمان تبلیغات اسلامی

۹۴- سیره معصومین (ع) / عقیقی بخشایشی

دانشگاه آزاد اسلامی اراک

۹۵- شعائر آئین ما / عقیقی بخشایشی

انتشارات مفید

۹۶- فقهای نامدار شیعه (چاپ ۱ و ۲) / عقیقی بخشایشی

کتابخانه آیت الله مرعشی

۹۷- قمار این بلای یزرگ / عقیقی بخشایشی

انتشارات مهیم

۹۸- مسائلی از دیدگاه اسلام / عقیقی بخشایشی (با همکاری جمعی از نویسندگان)

انتشارات مهیم

..... ۲۴۱۴ مفاخر آذربایجان (ج ۴)

۹۹- مشکلات اجتماعی عصر ما / عقیقی بخشایشی انتشارات دارالتبلیغ اسلامی

۱۰۰- مفاخر آذربایجان ج ۱ (فقیهان و مفسران) / عقیقی بخشایشی

۱۰۱- مفاخر آذربایجان ج ۲ (شاعران و نویسندگان) / عقیقی بخشایشی

۱۰۲- مفاخر آذربایجان ج ۳ (فیلسوفان و عارفان) / عقیقی بخشایشی

۱۰۳- مفسران شیعه / عقیقی بخشایشی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

۱۰۴- نظری به انجیل و تعلیمات مسیحیت / عقیقی بخشایشی

مطبوعات فراهانی

۱۰۵- یکصدسال مبارزه روحانیت (انگلیسی) / عقیقی بخشایشی / علاءالدین بازارگادی

(Ten Decades of Ulama's Struggle) سازمان تبلیغات اسلامی

۱۰۶- تعریب طبقات مفسران شیعه در ۲ جلد / توسط استاد خوشنویس (در دست نشر)

توسط ناشوان لبنانی

۱۰۷- امام موسی بن جعفر (ع) قهرمان اواده و تصمیم

انتشارات نسل جوان

* * *

معرفی اجمالی کتاب‌های چاپ شده نوید اسلام

۱- نظری به انجیل و تعلیمات مسیحیت: (سال انتشار ۱۳۴۰ ش - استاد عقیقی)
این کتاب پیرامون مباحث و محتویات اناجیل بحث و گفتگو دارد و در ضمن به تبلیغات گسترده وسیع پیروان اناجیل در جهان کنونی نیز اشاره دارد این کتاب با صفحات محدود خود، نخستین کتاب و تاکنون چهار مرتبه به زور چاپ آراسته است.

۲- همسران رسول خدا (ص): (۱۳۴۱ ش از استاد عقیقی بخشایشی)

تبلیغات سوء و ناروا در مورد ازدواج‌های رسول خدا (ص) و همسران آنحضرت جریان دارد در این کتاب به فلسفه ازدواج‌ها و شخصیت همسران برگزیده او، نظری افکنده شده است در این کتاب مختصر پاسخ مدعیان دروغین داده شده است این رساله در صفحات محدود خود پاسخهای قانع کننده‌ای را آماده ساخته است و تا کنون چهار بار به زور چاپ آراسته است یکبار هم از سوی جلسات اسلام شناسی تحت نظر مرحوم دکتر محمد مفتاح منتشر شده است.

۳- مسائلی از دیدگاه اسلام: (سال ۱۳۴۳ از استاد عقیقی بخشایشی با همکاری جمعی از فضلاء.)

کاری است دسته جمعی با همکاری آقایان: علی اکبر حسنی، احمد خدائی، داود الهامی، هادی دوست محمدی، شهید سید محمد کاظم دانش، پیرامون برخی از احکام و تعالیم ارزشمند اسلام آقای عقیقی بخشایشی: شعائر آئین ما را عهده دار بوده است این کتاب در ۳۵۰ صفحه با جلد سیلفون در ۲۰۰۰ صفحه به چاپ رسیده است.

۴- شعائر آئین ما: (استاد عقیقی بخشایشی)

اسلام آئین زندگی است عبادتها و دستورات نیایشی آن نیز، فلسفه اجتماعی و سیاسی خاصی دارد خواه ما آنرا درک کرده باشیم یا نه؟
این کتاب در لابلای مباحث خود به تعدادی از این شعائر مانند حج، نمازهای

جماعت و جمعه و غیره پرداخته است این اثر در ۱۷۰ صفحه، پنج بار به صورت‌های مختلف بین سالهای ۵۰ تا ۱۳۶۰ هـ ش به چاپ رسیده است.

۵- مشکلات اجتماعی عصر ما: (استاد عقیقی بخشایشی)

این کتاب شامل مباحث متنوع اجتماعی، اقتصادی و تربیتی است و در برگزیده مجموعه مقالات منتشر شده مؤلف در مجله مکتب اسلام می‌باشد که تبیین مفاهیم قمار، شراب، و فساد و فحشاء از سری مباحث آن می‌باشد این کتاب در ۳۵۰ صفحه وزیری دو بار از سوی انتشارات دارالتبلیغ اسلامی به چاپ رسیده است.

۶- پیکار با فاجعه فقر و گرسنگی: (استاد عقیقی بخشایشی)

مسئله فقر، گرسنگی و در سطح جهان بیداد می‌کند مبارزه عملی آن در دستور کار دانشمندان دلسوز قرار دارد این کتاب به صورت جیبی در ۲۵۰ صفحه تاکنون دوبار به زیور طبع آراسته شده است.

۷- اسلام بر سر دوراهی: (عقیقی بخشایشی و استاد حسینی)

ترجمه‌ای است از کتاب پرمحتوای «الاسلام علی مفترق الطرق» تألیف «لئوپولد فایس اطریشی» که اخیراً به شرف اسلام نائل آمده است او اطلاعات خود را در جنبه‌های قوت اسلام و ضعف مسلمین بیان داشته است این کتاب با اشتراک استاد علی اکبر حسینی در ۱۹۰ صفحه رفعی تاکنون دوبار به چاپ رسیده است.

۸- زندگی محمد رسول الله (ص): (استاد عقیقی)

این کتاب در سری «زندگی پیشوایان (ع)» پیرامون شخصیت والای پیامبر عالیقدر اسلام می‌باشد که نوعاً به جنبه‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی حیات آنحضرت پرداخته است و در قطع رفعی در ۳۰۰ صفحه چندین بار تجدید چاپ شده است.

۹- علی (ع) حماسه جاودانه: (استاد عقیقی بخشایشی)

پیرامون شخصیت والای مولای متقیان علی (ع) است نخستین بار در پاورقی روزنامه اطلاعات سپس به صورت کتاب در آمده است در این کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای جنبه‌های اجتماعی و سیاسی زندگی آن بزرگ مرد پرداخته شده است.

۱۰- صبیحه طاهره (ع) بانوی بزرگ اسلام: (استاد عقیقی بخشایشی)

زندگی دختر عالیقدر پیامبر بزرگوار اسلام سرشار از رحمت، برکت، آموزش

می باشد این کتاب قطره‌ای از دریای ناپیدا کرانه اقبانوس حیات آن بزرگ بانو می باشد که در ۳۰۰ صفحه رقی خود مطالبی را در برگرفته است این کتاب تاکنون به چاپ ششم آن رسیده است و ترجمه کریم آن در جمهوری آذربایجان چند بار تجدید چاپ شده است.

۱۱- زندگی امام صادق (ع) پیشوا و رئیس مذهب: (عقیقی بخشایشی)

امام صادق (ع) پیشوا و رئیس مذهب تحقیق و بررسی عمیقی در ابعاد شخصیت آن بزرگ می طلبد که نخستین بار از سوی انتشارات نسل جوان به چاپ رسیده است و سپس در طول سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۶۷ چندین بار از طرف دفتر نشر نوید اسلام به چاپ رسیده است.

۱۲- امام موسی بن جعفر (ع) قهرمان اراده و تصمیم: (عقیقی بخشایشی)

شخصیت پیکارگر امام موسی بن جعفر (ع) هنوز کاملاً شناخته و متبلور نگردیده است او به جای یک مبارز سازش ناپذیر، زندانی گریان و نالان معرفی شده است این کتاب در ۲۵۰ صفحه رقی خود کوشیده است شخصیت واقعی او را از ورای پرده‌های ابهام بیرون کشد این کتاب نیز نخست در گروه انتشارات نسل جوان چندین بار چاپ گردید، و مجدداً در سال ۱۳۶۵ در عداد انتشارات نوید اسلام قرار گرفته است.

۱۳- زندگی امام محمد تقی (ع): (استاد عقیقی بخشایشی)

پیشوایان عسکرین (ع) مبارزات و موضع گیریهای سیاسی و فرهنگی خاصی داشته‌اند ولی کمتر به آنها پرداخته شده است این کتاب در ۱۵۰ صفحه جیبی خود در برگیرنده بخشی از تعالیم و مبارزات آن بزرگواران می باشد.

۱۴- امام هادی (ع): (استاد عقیقی بخشایشی)

امام هادی (ع) در شرائط خاص سیاسی و اجتماعی زندگی می کرد شناخت عصر او در مورد غیبت کبری و مسائل آن بازگو کننده مشکل گشا است این کتاب بارها از سوی نسل جوان چاپ و پخش شده است.

۱۵- امام حسن عسکری (ع): (عقیقی بخشایشی)

زندگی امام حسن عسکری (ع) از اعتبار و خصوصیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد در این کتاب ۱۳۰ صفحه‌ای بارها به چاپ رسیده است و در سال ۱۳۷۷ حروفچینی جدیدی شده است.

۱۶- کفاح علماء الإسلام فی القرن العشرين: (الدكتور العقیقی البخشایشی)

این کتاب ترجمه و تکمیل کتاب معروف «یکصد سال مبارزه روحانیت از میرزای شیرازی تا امام خمینی (ره)» می‌باشد که با افزودن چهره‌های مبارز چندی مانند: امام موسی صدر، آیه‌الله کاشف الغطاء و جمعی دیگر که مجموعاً حدود چهل تن از عالمان مبارز سترگ جهان تشیع و تسنن را نشان می‌دهد و در ۵۱۲ صفحه به قطع وزیری با کاغذ اعلا و خطوط چشم‌نواز از سوی دفتر نشر نوید اسلام در سال ۱۳۷۷ انتشار یافته است.

۱۷- لهوف سیّد بن طاووس (ره): (ترجمه مقابل) ۱۳۷۷ (عقیقی)

لهوف سیّد بن طاووس یکی از منابع معتبر در زمینه مقتل و وقایع جانسوز کربلا است که به علّت مستند بودن آن، تاکنون بارها به صورتهای مختلف چاپ و در اختیار ذاکرین حسینی (ع) قرار گرفته است ولی تاکنون چاپی که ترجمه مقابل و با اعراب‌گذاری دقیق بوده باشد یعنی یک صفحه عربی و در مقابل آن ترجمه فارسی باشد، وجود نداشت در سال فوق این اثر ارزشمند با تصحیح متن عربی و ترجمه رسای فارسی در ۲۸۳ وزیری همراه «فرجام قاتلان امام حسین (ع)» چاپ و در تیراژ وسیع چاپ و منتشر گردید.

۱۸- لهوف منقولوم: ۱۳۷۷ ش

همراه با چاپ لهوف ترجمه مقابل لهوفی نیز که یکصد سال پیش به صورت شعر توسط یکی از عالمان دین به نظم در آمده است با تصحیح و استخراج معانی لغت مشکل توسط آقای حمیدرضا عقیقی بخشایشی به صورت جیبی در ۳۰۰ صفحه از سوی دفتر نشر نوید اسلام چاپ و منتشر گردید.

۱۹- لهوف ساده فارسی:

این کتاب عاری از متن و حاوی فرجام قاتلان امام حسین (ع) به صورت لهوف

فارسی، در ۲۰۰ ص رفعی از سوی دفتر نشر نوید اسلام در حال چاپ و انتشار می باشد.

۲۰- آیه الله طالقانی مرد مبارزه و شهادت: (عقیقی بخشایشی)

کتابی است در ۵۰ صفحه و زیری پیرامون مبارزات و خطابه های مفسر عالیقدر قرآن شادروان آیه الله سید محمود طالقانی که پس از فوت ایشان مکرر در تیراژهای وسیع از سوی «دفتر نشر نوید اسلام» چاپ و در اختیار دوستان آن مبارز نستوه قرار گرفته است.

۲۱- فقهای نامدار شیعه (چاپ سوم): (استاد عقیقی بخشایشی)

تلاش و کوشش مستمری است از معرفتی بزرگان فقه و فقاقت شیعه که به قلم مرجعیت اعلای تشیع نائل آمده اند این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۶۷ از سوی انتشارات «شهاب» وابسته به کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی دیوار چاپ و منتشر گردید. و چاپ سوم آن در حدود ۷۰۰ صفحه به صورت وزیری و با جلد گالینگوری در سال ۱۳۷۵ از سوی دفتر نشر نوید اسلام با کاغذ اعلا و جلد نفیس به قیمت چاپ و انتشار یافته است.

۲۲- ترجمه باب حادی عشر علامه حلی (ره):

کلام نقش والائی در روند زندگی مردم ایفاء می کند از گذشته های دور علم کلام و عقائد، طرفداران و علاقه مندان فراوانی داشته است کتاب باب حادی عشر تألیف علاقه حقی (م ۷۲۶ هـ ق) یکی از بهترین کتابهای کلامی در طول تاریخ، مورد توجه ارباب فضل قرار گرفته است این کتاب هم اکنون در حوزه های علمیه و مراکز دانشگاهی مورد استفاده و مراجعه می باشد. ترجمه این کتاب همراه متن مصحح عربی آن چندین بار از سوی دفتر نشر نوید اسلام در ۲۲۰ صفحه وزیری چاپ و نشر یافته است.

۲۳- طبقات مفسران شیعه، ج ۱: (استاد عقیقی بخشایشی)

شیعه کامهای استواری در معرفتی قرآن و ترجمه و تفسیر و نشر آن در طول تاریخ برداشته است ولی تلاش مستمر آنان مورد غفلت و بی توجهی اکثریت مسلمانان قرار گرفته است به حدی که گاهی گفته می شود: شیعه اهل بیت را گرفته و قرآن را

۲۴۲۰.....مفاخر آذربایجان (ج ۴)

رها کرده انبوه تفاسیر قرآنی و کوششهای قرآن شناختی پیرامون این کلام نورانی الاهی نشانگر تلاش مستمر آنان در طول تاریخ بوده است.

۲۴-طبقات مفسران شیعه، ج ۲: (استاد عقیقی بخشایشی)

در این مجله مفسران قرن چهارم تا قرن نهم مورد معرفی و بازشناسائی قرار گرفته است این جلد در ۵۰۰ صفحه در سال ۱۳۷۲ ش از سوی نوید اسلام انتشار یافته است.

۲۵-سیری در اسرار و آثار نماز: (استاد عقیقی بخشایشی)

تماز رکن دین و ستون شریعت است تاکنون کتابهای متنوع و متعددی پیرامون آن نگارش یافته است این کتاب با همه فشردگی که دارد ابعاد اجتماعی و سیاسی این عمل مقدس را مد نظر دارد. این کتاب در ۱۰۶ صفحه رقمی در ۳۰۰۰ نسخه در سال ۱۳۷۷ ش از سوی دفتر نشر نوید اسلام و چاپ و انتشار یافته است.

۲۶-ویرانگریهای اعتیاد: (استاد عقیقی بخشایشی)

در اثر تهاجم فرهنگ غربی و توطئه‌های عوامل شرقی مسئله اعتیاد و در جامعه ما شیوع فراوان پیدا کرده است راههای متعددی در مبارزه با آن وجود دارد به اعتقاد نویسنده کتاب آسانترین و قاطع‌ترین راه، مبارزه فرهنگی و خشکاندن زمینه‌های گرایش به اعتیاد می‌باشد. کتاب فوق در ۶۶ صفحه به صورت جیبی در (۵۰۰۰ نسخه) از سوی دفتر نشر نوید اسلام، در سال ۱۳۷۷ ش چاپ و منتشر گردیده است.

۲۷-وصایای بزرگان ادب و عرفان: (استاد عقیقی بخشایشی)

این کتاب شامل وصایای ۱۵ تن از بزرگترین شخصیت‌های عرفانی و ادبی و فلسفی امثال: بوعلی سینا خواجه نصیر الدین، غزالی، رشید الدین طبیب همدانی، علامه حلی، شهید اول، عارف نامی بیدآبادی، آیات عظام گلپایگانی، نجفی مرعشی و امام خمینی می‌باشد و مجموعاً در ۱۰۶ صفحه رقمی در ۳۰۰۰ نسخه چاپ و انتشار یافته است.

۲۸-زندگینامه پیشوایان (ع): (استاد عقیقی بخشایشی)

این کتاب در ۱۲۰۰ صفحه وزیری پیرامون زندگینامه پیشوایان ۱۴ معصوم (ع) دیدست نهیه است که از سوی دفتر نشر نوید اسلام در حال چاپ می‌باشد.

۲۹- وزیر بنای تمدن و علوم اسلامی:

کتاب و کتابخانه‌ها این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۵۵ از سوی دفتر نشر نوید اسلام در ۱۷۰ صفحه رقعی از سوی این موسسه مطبوعاتی به چاپ رسید و بعدها چندین بار از سوی انتشارات دارالتبلیغ اسلامی تجدید چاپ، و مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت.

۳۰- همکار در راه آزادی: (استاد عقیقی بخشایشی)

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در سال ۱۳۵۷ مسئولیتهائی بر عهده نویسندگان مسلمان گذاشت تا پیرامون تقویت و تأیید مبادی این پدیده نوظهور به قلم فرسائی بپردازند کتاب فوق در این راستا پیرامون مبارزات و تلاشهای روحانیت در قرون و اعصار گذشته تا عصر کنونی می باشد که در ۲۰۰ صفحه به صورت وزیری در ۵۰۰۰ نسخه چاپ و انتشار یافته است.

۳۱- یکصد سال مبارزه روحانیت مرفقی (ج ۱): (عقیقی بخشایشی)

تفصیل مبارزات روحانیت از میرزای شیرازی تا امام خمینی می باشد این کتاب نخست به صورت سلسله پاورقی‌ها در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید سپس بارها در تیراژ وسیع از سوی دفتر نشر نوید اسلام در ۱۰۰/۰۰۰ نسخه چاپ و انتشار یافته است و اخیراً به زبان انگلیسی توسط آقای بازارگاد ترجمه و در لندن چاپ و انتشار و ترجمه عربی آن نیز از سوی این دفتر چاپ و به نام کفاح علماء الإسلام فی القرن العشرين نامیده شد که شرح آن گذشت. جلد اول آن در ۱۷۰ صفحه رقعی قرار دارد.

۳۲- یکصد سال مبارزه روحانیت (ج ۲):

این کتاب ادامه مجلد نخستین پیرامون مبارزات مراجع عالیقدر معاصر در ۲۰۰ صفحه رقعی قرار دارد و در تیراژ ۴۰۰۰۰ چندین بار از سوی دفتر نشر نوید اسلام چاپ و انتشار یافته است.

۳۳- یکصد سال مبارزه روحانیت (ج ۳):

این جلد پیرامون حوزه علمیه قم و مؤسس عالیقدر آن، معرفی مراجع بعد از ایشان می باشد این جلد در سال ۱۳۶۳ از سوی دفتر نشر نوید اسلام در تیراژ

۱۰۰۰۰ به چاپ و نشر رسیده است.

۳۳- یکصد سال مبارزه روحانیت (ج ۴):

این کتاب به دنبال مجلدات پیشین پیرامون آثار و برکات حوزه علمیه قم و مبارزات روحانیت مبارز می‌باشد که در تیراژ ۱۰/۰۰۰ از سوی این موسسه به چاپ رسیده است.

۳۵- طبقات مفسران شیعه (ج ۳): (استاد عقیقی بخشایشی)

در این مجلد طبقات مفسران شیعه از قرن نهم تا یازدهم مورد توجه و عنایت قرار گرفته و تعدادی از این طبقه مورد معرفی قرار گرفته است این جلد همانند مجلد پیشین در ۵۰۰ صفحه و زیری از سوی «نشر نوید اسلام» به چاپ رسیده است.

۳۶- طبقات مفسران (ج ۴): (استاد عقیقی بخشایشی)

در این جلد مفسران شیعه از قرن یازدهم تا سیزدهم مورد توجه و شناسائی قرار گرفته است و تعداد ۲۵۰ نفر از مفسران مورد معرفی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

۳۷- طبقات مفسران شیعه (ج ۵): (استاد عقیقی بخشایشی)

جلد پنجم طبقات مخصوص مفسران قرن چهاردهم و پانزدهم هجری است که مجموعاً تعداد کثیری را تشکیل می‌دهند این جلد در ۵۰۰ صفحه به صورت و زیری از سوی «دفتر نشر نوید اسلام» در سال ۱۳۷۶ به چاپ و انتشار رسیده است.

۳۸- مفاخر آذربایجان (ج ۴): (استاد عقیقی بخشایشی)

مفاخر آذربایجان در مجموعه پنج جلدی پیرامون اعیان، مفاخر، فقیهان، مفسران، عارفان، فیلسوفان، ادیبان، شاعران، خوشنویسان می‌باشد مجلدات سه گانه نخستین از سوی نشر آذربایجان تبریز در ۱۳۷۵ چاپ و انتشار یافت و هم اکنون جلد چهارم آن پیرامون شهداء فضیلت و نیکوکاران آن دیار در دست شما می‌باشد که انشاء الله مورد استفاده قرار گیرد این کتاب در برگزیده جمعی از شهیدان راه فضیلت و جمعی از نیکوکاران این خطه می‌باشد که مجموعاً در ۶۴ صفحه و زیری قرار دارد.

۳۹- مفاخر آذربایجان (ج ۵): (استاد عقیقی بخشایشی)

فرزندگان و نوآوران عنوان جلد پنجم کتاب می‌باشد که در این جلد افراد و

شخصیت‌هایی که در عرصه‌ای از عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی خدماتی داشته‌اند معرفی می‌گردد این مجلد نیز به ترتیب تقدم زمانی تنظیم گردیده است و هم اکنون در دست نشر و پخش می‌باشد امید است تا پایان فصل بهار بار خود را به بازار عرضه کند.

۴۰- شرح و ترجمه اربعین شیخ بهائی:

نگارشی چهل حدیث و نشر و ترویج آن از عهد مقام شامخ رسالت (ص) معهود بین مؤمنان و مسلمانان بوده است تاکنون دهها اثر چهل حدیثی از سوی عالمان دینی و برادران ایمانی انتشار یافته است اربعین شیخ بهائی به علت حسن انتخاب و شرح و تفصیلی که پیرامون احادیث دارد بیشتر مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است.

۴۱- زنان نامی در فرهنگ و تمدن اسلامی:

کتابی است مشتمل بر شرح حال ۱۵۰۰ تن از زنان نامی در محورهای پانزده گانه ادب، هنر، اجتماع، سیاست، عرفان که به مناسبت گذشت ۱۵ قرن از ظهور اسلام تنظیم گردیده است که با لطف ایزدی تا پایان سال جاری آماده چاپ خواهد شد و اکنون حدود صفحات و مجلات آن مشخص نیست.

۴۲- حماسه‌سازان کربلا (چاپ چهارم):

ترجمه و شرح کتاب ابصارالعین مرحوم سماوی به عنوان متن معرفی زندگی این بزرگوار (ع) انتخاب شده است همراه مقدمه، تعلیفه و اضافات این کتاب در ۳۰۰ صفحه به نام «حماسه‌زان کربلا» چاپ و انتشار و چند باز نیز تجدید چاپ شده است.

۴۳- زندگانی امام حسن مجتبی (ع): (استاد عقیقی بخشایشی)

زندگانی پرتلاطم این امام همام (ع) تهیه و تنظیم و اقوال شیعه و اهل سنت نیز پیرامون شخصیت ن بزرگوار آورده شده است.

۴۴- شام سرزمین خاطره‌های (چاپ سوم):

این کتاب پیرامون معرفی سوره و شناسائی مقامات اهل بیت (ع) در آن کشور و شرح و تفصیل خطبه‌های امام سجاد (ع) و زینب کبری (ع) می‌باشد در ضمن خطبه آن بانو به چهار زبان فرانسه، انگلیسی، لاری ترجمه شده است.

۴۵- دیداری با مسلمانان جمهوری آذربایجان:-

این کتاب در ۱۱۰ صفحه پیرامون دیدار استاد عقیقی بخشایشی از کشور

۲۴۲۴..... مفاخر آذربایجان (ج ۴)

جمهوری آذربایجان در اوایل بازگشائی مرزها می‌باشد در این کتاب زندگی مسلمانان آن منطقه و نیازهای آنان مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

۳۶- منابع الفقه و مصادر:

این کتاب در حجم کوچک خود در برگیرنده متون بیش از صد مورد از احادیث مرجع و مصوّر است که به عنوان منبع قواعد فقهی می‌باشند.

۳۷- ترجمه آداب المتعلمین:

کتاب جامع المقدمات به علت جامع بودن به مسائل مورد نیاز طلاب مورد نیاز شدید طلاب می‌باشد این کتاب چندین بار از سوی دفتر نشر نوید اسلام چاپ و در اختیار طلاب محترم قرار گرفته است و در مقدمه آن ترجمه آداب المتعلمین به قلم استاد عقیقی بخشایشی ترجمه و به چاپ رسیده است.

۳۸- امام سجاد پیشوای ساجدین جهان: (عقیقی بخشایشی)

این کتاب در ردیف زندگینامه پیشوایان و همراه آن به چاپ رسیده است در این اثر تاریخی، شخصیت معنوی و عبادتی آن بزرگوار، در حدّ توان قلم نویسنده بازگو شده است.

۳۹- آموزشهای سیاسی و اجتماعی در احکام عبادتی اسلام:

کتابی است ساده و روان پیرامون فلسفه و حکمت عبادت‌های دسته جمعی، نماز جماعت، نماز جمعه، اعیاد اسلامی، کنگره بزرگ جهانی حج و... این کتاب در اول پیروزی انقلاب اسلامی به مناسبت برگزاری نخستین نماز جمعه توسط آیه الله سید محمود طالقانی (ره) تهیه و تألیف گردیده بود این کتاب در ۱۵۰ صفحه رومی.

۵۰- پیکار در راه آزادی و آرمان انسانی:

کتابی است تاریخی پیرامون مبارزات و مجاهدات علمای اسلام در یک صد سال اخیر که در لحظه‌های پیروزی انقلاب اسلامی در پنج هزار نسخه چاپ و انتشار یافته است.